توضيح المسائل

سر شناسه : طباطبائی حکیم، محمد سعید، ۱۹۳۵م ـ
عنوان وپدیدآور: توضیح المسائل / مطابق با فتاوای سید محمد سعید طباطبائی حکیم.
مشخصات نشر: قم، مهر ثامن الأئمهٔ علیه‌السلام : ۱۴۳۳هـق= ۱۳۹۱هـ . ش= ۲۰۱۲م
مشخصات ظاهری : ۲ جلد ، در یک جلد. ۸۴۸ صفحه. چاپ چهارم
قیمت: ۹۰،۰۰۰ ریال
شابک : ۳-۶۸-۸۰۵۷-۹۶۴-۹۷۸ :ISBN
وضعیت فهرست نویسی: فیپا.
یادداشت: ج . ۱ . بخش عبادات. ج ۲ . بخش معاملات.
موضوع فقه جعفری ـ رساله عملیه.
موضوع: معاملات (فقه) ـ رساله عملیه.
موضوع: عبادات شیعه (فقه) ـ رساله عملیه.
رده بندی کنگره: ۵/ ۲ ط /۹/ ۱۸۳ BP
دره بندی دیوی: ۲۹۷/۴۳۲۲

توضیح المسائل

(عبادات و معاملات)

مطابق با فتاوای

مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی

سید محمد سعید طباطبایی حکیم (دام ظله)

چاپ چهارم

۱۴۳۳هـ. ق ـ ۱۳۹۱هـ . ش

دفتر
حضرت آیت الله العظمی
حاج سید محمد سعید طباطبایی حکیم دام ظله

جمهوری اسلامی ایران
قم ـ ص. پ:٤٨٦/ ٣٧١٨٥
تلفن: ٧٧٤٠٢٣٠ نمابر: ٧٧٤٢١٤٦ (٠٢٥١)
پست الکترونیک: Info@alhakeem.com

نام الکتاب: ..... توضیح المسائل
تألیف: ..... آقای حکیم (مد ظله)
چاپخانه: ..... باقری
تیراژ: ..... ۵۰۰۰ نسخه
ناشر: ..... مهر ثامن الأئمه علیهم السلام
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۰۵۷-۶۸-۳

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین، و الصّلاة و السّلام علی سیّدنا محمّد و آله الطیّبین الطّاهرین، و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدّین.

و بعدی: چنین می گوید بندهٔ نیازمند به درگاه خداوند بی نیاز،

« **سیّد محمّد سعید حکیم** » فرزند حضرت حجت الاسلام و المسلمین، آیت الله « **سیّد محمد علی طباطبائی حکیم** قدس سره ».

این رسالهٔ عملیّه، که مسائل مورد نیاز را در بر دارد، گزیده‌ای از رسالهٔ « **منهاج الصّالحین** » است، که به همان شیوه تنظیم یافته، و عمدهٔ مسائل مندرج در آن، به صورت فشرده در اینجا آمده است.

احکامی که در این رساله بیان شده بر سه قسم است:

۱ ـ فتوا

در هر مسأله‌ای که مجتهد فتوا بدهد، مقلّد باید به فتوای مرجع تقلید خود عمل کند و هرگز نمی تواند از آن سرپیچی کند.

۲ ـ احتیاط واجب

در هر مسأله‌ای که مجتهد فتوا ندهد و بگوید: « بنابر احتیاط واجب باید چنین کرد » مقلّد دو راه دارد:

۱) به حکمی که به عنوان احتیاط واجب بیان شده عمل کند.

۲) با رعایت ـ الأعلم فالأعلم ـ به مجتهد دیگر رجوع نماید.

در این رسـاله در هر مورد که احتیاط وجوبی هست به صراحت گفته شده: « بنابر احتیاط واجب».

۳ ـ احتیاط استحبابی

در مواردی اسـت که ما به ترخیص و اختیار فتوی می دهیم ، و چون احتمال الزامی بودن آن هم هست، بحدیکه رعایت کردن آن احتمال خوب است ولی لازم نیست.

در این رسـاله موارد احتیاط استحبابی به تعبیر: « بهتر است » بیان شده است.

از خداوند منّان می خواهیم که ما را از لغزش در کردار و گفتار مصون بـدارد، و توفیق خدمت به خلق و اخلاص در عمـل عنایت فرماید. که او بهترین یار و مددکار است.

* * *

پیشگفتار

یکی از امتیازات جهان تشیّع در طول قرون و اعصار، اعتقاد به « **انفتاح باب اجتهاد** » یعنی: باز بودن راه اجتهاد به روی هر پژوهشگرِ تلاشگر می باشد.

همه فقهای شـیعه در طول تاریخ بر این عقیده بودند و باب اجتهاد را مفتوح دانسته‌اند.

اجتهـاد از نظر آنها تغییر و تبدیل در احکام آیین، براسـاس مقتضیات زمان، یا حکّ و اصلاح آن برای جلب رضایت مردم یا زمامداران و سـلطه جویان نیست.

بلکـه منظـور از « **اجتهاد** » تلاش بی‌امان و کوشـش فـراوان، برای اسـتخراج حکم شـرعی از منابع اصلی، و پاسـداری از آن به عنوان امانتی گران سـنگ است که خداوند بر عهدهٔ فقها نهاده، و در روز بازپسین از آنها بازخواسـت خواهد کرد و مجتهد باید در آن روز وانفسـا، که احدی نمی تواند به یاری احدی بشتابد، پاسخگو باشد.

یکی دیگر از ویژگیهای جهان تشیّع « **تقلید** » است، و آن مراجعه کردن تودهٔ مردم به متخصّص فن می باشد.

یعنی: آن دسـته از مردم که آگاهی گسترده از احکام دین ندارند و نمی توانند احکام شرعی را از منابع اصلی آن استخراج کنند، به یک مجتهد عادل که مورد اعتماد و استناد در احکام آیین می باشد، مراجعه کنند.

مجتهد پارسـای سخت کوشـی که هرگز در اسـتنباط احکام کوتاهی

نمی کند، در برابر زمامداران تسلیم نمی شود، برای خشنودی مردم گام برنمی‌دارد، برای به دست آوردن جاه و مقام به نوگرائی و آسانگیری روی نمی‌آورد، و برای ترس از خدا، از هر گونه شهرت طلبی و جاه طلبی پرهیز می کند.

به همین دلیل است که مؤمنان به همهٔ علمای ربّانی به ویژه به مراجع تقلید خود، احترام خاصّی قائل هستند و آنها را شایسته هرگونه تجلیل و تقدیس می‌دانند.

برای شیعیان همین افتخار بس که علمای آنها در طول تاریخ مرزبان احکام دین و پاسدار حریم مذهب بودند و همواره با سخت کوشی بی نظیر احکام شرع را از سرچشمه آن به دست می‌آوردند. و در برابر حوادث دوران، تیرگیهای زمان، فتنههای فتنهگران و جنایتهای ستمگران، با قامتی استوار و پایمردی بی نظیر ایستادند.

همه اینها مرهون عالمان با اخلاص و پشتکاری مردمان با ایمان می باشد، که نه عالمان در راه حق از نثار جان دریغ ورزیدند و نه مردمان فریب بدعتگذاران را خوردند.

این مردم با ایمان بودند که دین خود را از پارسایان آموختند و دست رد بر سینهٔ نامحرمان و نااهلان زدند، و از لاف زنان بی تقوا، که از امانت و درایت به دور، و در راه ظلالت و هلاکت گم گشته و حیرانند، پیروی نکردند.

اینها همواره تعالیم رهایی بخش پیشوایان دین از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آویزهٔ گوش خود قرار داده‌اند، که مطابق قرآن، سنّت پیامبر و عقل سلیم می باشد.

در این رابطه احادیث فراوانی از معصومین علیهم‌السلام رسیده، که از آن جمله است حدیث شریف امام صادق علیه‌السلام، که پس از نکوهش فراوان از یهودیان، که از دانشمندان گمراه خود پیروی می کنند، فرمود:

« وَ کذلکَ عَوامُ اُمَّتِنا إذا عرفُوا مِنْ فقهائِهِمُ الْفسقَ الظّاهرَ وَالعصبیّةَ الشَّدیدةَ وَالتَّکالُبَ عَلی حُطام الدُّنیا وَحرامِها، وإهلاکِ مَنْ یَتعصَّبُونَ علیهِ وَاِنْ کانَ لإصلاحِ أمرِهِ مُستحِقّاً، وَبالتَّرفرفِ بِالبرّ والإحسانِ علی مَنْ تَعصَّبُوا لَهُ وَإنْ کانَ لِلاذلالِ وَالإهانةِ مُستحقّاً، فمنْ قلَّدَ مِنْ عَوامِنا مِثلَ هــؤُلاءِ الْفقهاءِ، فَهمْ مِثلُ الیهودِ الَّذینَ ذَمَّهــمُ اللهُ تعالی بِالتّقلیدِ لِفســقةِ فُقائهمْ، فَأمّا مَنْ کانَ مِنَ الْفقهاءِ صائناً لِنَفسِــه، حافظاً لدینِه، مُخالفــاً عَلی هَواهُ، مُطیعاً لأمــرِ مَولاهُ، فَلِلعــوام اَنْ یُقلّدوهُ، وَ ذلکَ لایکونُ الّا بعضُ فقهاءِ الشّــیعةِ لاجمیعهُمْ. فَامّا مَنْ رکبَ مِنَ القبائحِ وَالفواحشِ مَراکبَ فُقهاءِ الْعامَّةِ، فَلا تَقبلُوا مِنهُمْ عَنّا شیئاً وَلا کرامَةَ »:

« عوام امّت ما نیز چنین هســتند، اگر از فقیهی فســق روشــن مشاهده کردند، و تعصّب شدید دیدند، و شاهد پرخاشگری آنان برای متاع پست و حرام دنیا شدند، و دیدند که او هر کسی را که از گروه او نباشد نابودش می کند، اگر چه می توانســت کار او را اصلاح کند و از تباهی رها سازد، و هر کســی را که از گروه او باشــد با انواع ناز و نعمتها نوازش می کند، اگر چه شایستهٔ هر گونه ذلّت و تحقیر باشد.

هر یک از عوام شیعیان ما نیز اگر از یک چنین فقیهی تقلید کند، او نیز همانند آن گروه یهودیان می باشد که خداوند متعال آنها را به جهت پیروی از فقهای فاسد خود نکوهش نموده است.

امّا آن فقیهی که در برابر هواهای نفســانی خویشــتن‌دار، در مرزبانی از

حریم دین و آیین پایدار، با امیال نفسانی و شیطانی در حال ستیز و در برابر فرمانهای پروردگار مطیع و فرمانبردار باشـــد، بر عوام (آن گروه از شیعیان که به حدّ اجتهاد نرسیده‌اند) واجب است که از چنین فقیهی تقلید کنند.

این صفات یاد شده در تعدادی از فقهای شیعه یافت می شود، نه همهٔ آنها.

ولی آن فقیهی که همانند فقهای عامّه، بر مرکب پلیدیها و پستیها سوار شود، چیزی از سخنان ما را از او نپذیرید و هیچ حرمت و ارزشی برای او قائل نشوید ».

بـــر عالمان امّت و پیروان راســـتین آنان لازم اســـت که ابعاد گســـتردهٔ مســـئولیت سنگین خود را بشناســـند و بر اهمیّت امانت بزرگی که بر دوش آنها نهاده شده واقف باشند.

باید تنها هدف و یگانه تلاش علمای دین، شـــناخت حق و پاســـداری از حریم حق باشـــد و همهٔ همّت خود را صرف اســـتنباط احکام شرعی از منابع اصلی آن بنماید، سپس آن را به انگیزه ادای وظیفه و انجام رسالت، در اختیار امّت اسلامی قرار دهد. و هرگز به فزونی یار و انصار و کثرت پیرو و طرفدار، اعتنا نکند و تشنهٔ نام و نشان نباشد و گول زرق و برق دنیای چند روزه را نخورد و از دعوتهای مرگبار شیطان پرهیز کند و گفتار حضرت حق را آویزه گوش خود قرار دهد که می فرماید:

﴿ وَلَـوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيـلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾:

« اگر پاره‌ای سخنان به ما می بست، ما قدرت را از او می گرفتیم، و رگ گردنش را می بریدیم، پس کسی از شما نمی توانست از او حمایت کند ».[1]

و باید همه همّت و تلاش پیروان راســـتین نیز این باشـــد که برای ادای

(۱) سورهٔ الحاقه، آیه های ۴۴ ـ ۴۷.

دَین و انجام وظیفهٔ خود، احکام شـــریعت را از علمای عامل، پارســـا، تقوا پیشـــه، وارســـته، مخلص و مســـتقیم فرا گیرند، که هرگز زبان لاف زنان و گزافهگویان متوجّه آنها نمی شود، زیرا از کارهای شبهه ناک پرهیز می کنند و خود را در معرض تهمتها قرار نمی‌دهند و در راه خود با تدبیر و اندیشـــهٔ صحیح گام می سپارند و مسئولیت خود را با بصیرت کامل انجام می‌دهند و در روز بازپسین عذر خود را به درگاه خداوند منّان عرضه می‌دارند.

مؤمنان با اخلاص هرگز از روی غفلت و شـــتابزدگی از کســـی پیروی نمی کنند، برای ســـخنان پوچ یا زرق و برق دنیا و یا به جهت همسوئی در افکار و امیال خود دل به کسی نمی بندند، زیرا به خوبی می‌دانند که خداوند دانای راز و نهان مراقب اعمال آنهاســـت و به مقدار پرِ کاهی از موجودات زمین و آسمان بر او پوشیده نیست.

آری ممکن است در شرایط خاصی، مردم در برابر راههای مختلفی که فرا روی آنها قرار می گیرد، ســـر در گم و حیران شوند و برای مدّتی ندانند که باید چه بکنند و از چه راهی بروند؟! ولی این سر در گمی هرگز نباید به کوتاهی در وظیفه منتهی شود، بلکه باید با تیزبینی و تیزهوشی خود، وظیفهٔ خود را تشـــخیص دهند، راه را از چاه باز شناســـند، از فتنه ها بپرهیزند و از گام ســـپردن در راههای شـــبهه ناک دوری گزینند، که خداوند هرگز حجّت خود را تباه نمی سازد و نشانه های دین را مخفی نمی نماید. بلکه راه راست را فراراه حق جویان و حق پویان آشکار می سازد، چنانکه خود می فرماید: ﴿ وَ الَّذیـَن جاهَـدُوا فینـا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُـبُلَنا، وَ اِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُـحْسِـنینَ ﴾:

« آنانکه در راه ما تلاش کنند، بی گمان آنها را به راههای خود رهنمون می شویم، که خداوند یار و همراه نیکوکاران است ».[۱]

﴿ قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ، فَلَوْشاءَ لَهَديكُمْ اَجْمَعينَ ﴾:

« بگو حجّتِ رسا از آنِ خداست. اگر می خواست همگی شما را هدایت می کرد ».[۲]

امیدواریم با بیان این گفتار و تقدیم این نوشتار، به قسمتی از وظیفهٔ سنگینی که در برابر برادران ایمانی داریم، عمل کرده باشیم، و وظیفهٔ خیرخواهی و راهنمایی خود را به انجام رسانیده باشیم، که:

﴿ فَاِنَّ الذِّكْرى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنينَ ﴾:

« یادآوری مؤمنان را سود می بخشد ».[۳]

تنها از او مدد می جوییم، تنها به او پناه می بریم و تنها به سوی او باز می گردیم و آخرین گفتار ما سپاس و ستایش بیکران برای پروردگار جهانیان است.

* * *

(۱) سوره عنکبوت، آیهٔ ۶۹.
(۲) سوره انعام، آیهٔ ۱۴۹.
(۳) سوره ذاریات، آیهٔ ۵۵.

احکام تقلید

علامت بلوغ در دختران، تمام شدن نُه سال قمری است. ولی در پسران، یکی از سه علامت زیر است:

۱ ـ روییدن موی درشت در صورت یا پایین تر از ناف.

۲ ـ بیرون آمدن منی ـ در خواب یا بیداری ـ .

۳ ـ تمام شدن ۱۵ سال قمری.

(مسـألهٔ ۱) کسی که به حدّ تکلیف رسیده، احکام و تکالیف خود را به یکی از سه راه زیر می تواند اجرا کند:

۱ ـ اجتهاد، یعنی به مرحله‌ای از علم برسـد که بتواند احکام فقهی را از قرآن، حدیث و دیگر منابع فقهی اسـتنباط کند. و این برای همگان میسّر نیست.

۲ ـ احتیاط، یعنی هر کجا احتمال تکلیف (وجوب یا حرمت) بدهد، به آن عمل کند. مثلاً:

اگـر برخی از مجتهدان به حرمت اسـتعمال دخانیات و برخی به جایز بودن آن فتوا بدهند، به جهت احتمال حرمت، آن را ترک کند.

و اگر برخی از مجتهدان تسـبیحات اربعه را یک بار و برخی دیگر سه

بار واجب بدانند، برای احتمال وجوب، سه بار بگوید.

و اگر در موردی برخی از مجتهدان نماز را تمام و برخی دیگر شکسته می‌دانند، برای رعایت احتیاط، هم تمام و هم شکسته بخواند.

رعایت احتیاط در هر موردی که احتمال تکلیف بدهد، برای بیشتر مردم مشکل و یا غیرممکن است.

۳ ـ تقلید، یعنی کسی که مجتهد نیست و نمی خواهد عمل به احتیاط کند، به فتوای مجتهدی آگاه و جامع‌الشّرائط عمل کند. و این راه برای همگان فراهم است.

(مسألهٔ ۲) از مجتهدی می توان تقلید کرد که دارای شرایط زیر باشد:

۱ ـ مسلمان باشد.

۲ ـ شیعه دوازده امامی باشد.

۳ ـ حلال‌زاده باشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ .

۴ ـ مرد باشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ .

۵ ـ در سطح بسیار بالای **عدالت** باشد. یعنی تقوا را پیشه کند، از گناهان بزرگ و کوچک پرهیز کند، اگر احیاناً گناهی از او سر بزند فوراً توبه کند و دیگر دور آن نگردد.

(مسألهٔ ۳) اگر مجتهدی که از او تقلید کرده، از دنیا برود، باید در تمام مسائلی که به فتوای او دسترسی دارد، بر تقلید او باقی بماند، تا هنگامی که اعلمیّت مجتهد دیگری نسبت به او، به صورت چشمگیری معلوم شود.

(مسألهٔ ۴) در مواردی که به فتوای مجتهد فوت شده دسترسی ندارد، باید به مجتهد زنده مراجعه کند.

(مسألهٔ ۵) در صورت اختلاف فتوا، اگر یکی از مجتهدین، اعلم

شناخته شود و اعلمیّت او روشن و چشمگیر باشد، واجب است از او تقلید کند.

(مسألهٔ ۶) اگر در میان مجتهدین هیچکدام برتری روشن نداشته باشد، و نتواند به احوطِ اقوال عمل کند، لازم است از کسی که احتمال اعلمیّت داشته باشد تقلید کند.

(مسألهٔ ۷) اگر مجتهدین مساوی باشند، پرهیزکارترین آنها را برگزیند، اگر در آن جهت هم مساوی باشند، از هر کدام تقلید کند کفایت می کند.

(مسألهٔ ۸) اجتهاد، عدالت و اعلمیّت مجتهد را از دو راه می توان به دست آورد:

۱ ـ انسان شخصاً اهل خبره باشد، به وسیلهٔ ارتباط و امتحان، از روی آگاهی و یقین آن را به دست آورد.

۲ ـ شهادت و گواهی افراد صاحب نظر و مورد اعتماد، به شرط این که شهادت آنها مستند به امتحان باشد، نه حدس و گمان.

(مسألهٔ ۹) در صورت اختلاف نظر بین اهل خبره در تعیین اعلم، شهادت آنها از اعتبار ساقط می شود.

(مسألهٔ ۱۰) اگر انسان احتمال دهد که برخی از مجتهدین اعلم باشد، باید برای تشخیص آن تلاش کند.

(مسألهٔ ۱۱) اگر پس از بررسی نتوانست اعلم را تشخیص دهد مطابق مسأله ۶ و ۷ رفتار کند.

(مسألهٔ ۱۲) کسی که مدّتی بدون تقلید عمل کرده، باید از مجتهد جامع‌الشّرائط تقلید کند و اعمال گذشته‌اش را با فتوای او تطبیق دهد، هر عملی که به فتوای او صحیح نباشد باید اعاده کند.

(مسـألهٔ ۱۳) تنها مجتهد عادل « **حاکم شـرع** » اسـت که از طرف امامان علیهم‌السلام برای فتوا و قضاوت نصب شـده است. باید در کشمکشها به او مراجعه شود و حکم او نافذ و واجب الاطاعه می باشد.

(مسـألهٔ ۱۴) مخالفت با حکم مجتهد عادل جایز نیست و مخالفت با او در حکـم مخالفت با امامـان و آن در حکم مخالفت با خداوند و در حدّ شرک به خداوند است.

(مسـألهٔ ۱۵) در اختلافها و کشمکشـها مراجعه به غیر حاکم شرعی جایز نیست و در مالی که به حکم او گرفته شود تصرّف جایز نیست.

(مسـألهٔ ۱۶) کسـی که از حق بودن خود مطمئن است، اگر نتواند به حاکم شرع مراجعه کند، می تواند به غیر او مراجعه کرده، حق خود را بگیرد.

(مسـألهٔ ۱۷) هنگامی که مجتهدی از دنیا برود، وکیل او خود به خود عزل می شـود و برای تصرّف در امور عامّه (ماننـد اموال یتیم و موقوفاتِ فاقد متولّی) باید از مجتهد دیگری وکالت اخذ کند.

(مسألهٔ ۱۸) بسیاری از مستحبات و مکروهات یاد شده در این رساله، بر اساس نقل فقها و یا ورود روایت می باشد، اگر چه در حدّ حجّت شرعی نباشد.

(مسألهٔ ۱۹) عمل کردن به این مستحبّات و ترک این مکروهات خوب و پسندیده است، اگر چه نمی توان به استحباب یا کراهت آنها معتقد شد.

(مسـألهٔ ۲۰) روایات بسـیاری از ائمّهٔ علیهم‌السلام رسـیده است که اگر در مورد عملی پاداشـی برسـد و انسان به امید آن پاداش آن کار را انجام دهد، خداونـد آن پاداش را به أو مرحمت می کند، اگر چه در واقع آن روایت به آن صورت، از معصوم صادر نشده باشد.

احکام طهارت

فصل اوّل

احکام آبها

منظور از « **آب** » در اینجا « **آب مطلق** » اســت و آن آبی اســت که بدون هیچ قیدی به آن « **آب** » گفته می شود، مانند آب چاه، آب رودخانه و آب باران.

امّا آن آبی که بدون قید و اضافه به آن « **آب** » گفته نمی شــود، مانند: آب انگور، آبگوشت و گلاب، از بحث ما بیرون است.

(مسألهٔ ۲۱) هر گونه آبی در اصل پاک است.

(مسألهٔ ۲۲) هر نوع آبی که در اثر ملاقات با نجاست، رنگ، بو یا مزهٔ آن تغییر کند، نجس می شود.

(مسألهٔ ۲۳) آب قلیل ـ یعنی آبی که که کمتر از کُرّ باشد و به منبع و سرچشــمه‌ای متّصل نباشد ـ به محض ملاقات با نجاست، نجس می شود، اگر چه رنگ، بو یا طعم آن عوض نشده باشد.

(مســألهٔ ۲۴) آب کرّ و آب متصل به سرچشــمه، با مجرّد ملاقات با نجاست، نجس نمی شود.

(مسألهٔ ۲۵) آب قلیل با ملاقات متنجّس ـ یعنی چیزی که ذاتاً نجس نیست ولی در اثر ملاقات با عین نجس از نجاست آن تأثیر پذیرفته است ـ نیز نجس می شود.

(مسألهٔ ۲۶) آب کرّ از نظر حجم ۲۷ وجب است، یعنی اگر آن را در ظرفی بریزند که هر یک از درازا، پهنا و گودی آن سه وجب باشد، آن را پر کند.

(مسألهٔ ۲۷) مقدار کرّ از نظر وزن ۴۶۴ کیلو و یکصد گرم می باشد و اگر کمی بیشتر از آن باشد بهتر است.

(مسألهٔ ۲۸) منظور از آب متّصل به سرچشمه، آبی است که به مادّه و منبعی متّصل باشد که هر چه از آن برداشته شود، آب منبع آن را جبران کند، مانند آبی که سیلاب، رودخانه و چشمه‌ای بر آن بریزد.

(مسألهٔ ۲۹) اتّصال به مادّه و منبع هنگامی اثر دارد که آن مادّه دارای دو شرط زیر باشد:

۱ ـ با آب مورد نظر متّصل باشد، نه این که به صورت قطره قطره بر روی آن در حال چکیدن باشد.

۲ ـ آب منبع و یا مجموع ظرفهای متصل به یکدیگر کمتر از کرّ نباشد.

(مسألهٔ ۳۰) اگر چندین ظرف کوچک پر از آب باشند و با یک شیلنگ باریکی به یکدیگر متّصل باشند و مجموع آنها به مقدار کرّ باشد، هر یک از آنها در حکم کرّ می باشد.

(مسألهٔ ۳۱) اگر قسمتی از آب حوض یا رودخانه و امثال آن، با ملاقات نجاست، رنگ، بو یا مزهٔ آن تغییر پیدا کند، اگر قسمت تغییر نیافته به مقدار کرّ باشد یا متّصل به منبع باشد، نجس نمی شود.

(مسألة ٣٢) اگر آبی نجس شود، پاک نمی گردد، مگر این که به آب کرّ متّصل شود، یا آب کرّ بر آن جاری گردد، یا باران بر آن ببارد.

(مسألة ٣٣) آب باران پاک و پاک کننده است و اگر در حال باریدن با نجاست ملاقات کند، نجس نمی شود.

(مسألة ٣٤) اگر آب باران بر روی زمین جاری شود، تا زمانی که بارش ادامه دارد، با ملاقات نجاست نجس نمی شود.

(مسألة ٣٥) پس از قطع شدن باران، آب جمع شده اگر به مقدار کرّ باشد حکم کرّ را دارد و گرنه در حکم آب قلیل است.

(مسألة ٣٦) اگر آب باران بر روی آب نجس ببارد، آن را پاک می کند، البته چند قطره اثر ندارد.

(مسألة ٣٧) اگر آب باران بر روی زمین نجس یا اجسام دیگری ببارد و آن را فرا گیرد، آنها را پاک می کند و نیازی به دو بار شستن ندارد.

(مسألة ٣٨) هنگامی که آب باران روی زمین نجس می بارد و در آن نفوذ می کند، باطن آن نیز تا جائی که باران نفوذ کرده، پاک می شود.

(مسألة ٣٩) اگر آب باران روی فرش نجس ببارد و به پشت آن برسد، ظاهر و باطن آن پاک می شود و نیازی به فشار دادن و دو بار شستن ندارد.

(مسألة ٤٠) آبی که برای وضو مصرف شده، اگر نجاستی به آن نرسد پاک و پاک کننده است و می توان دوباره با آن وضو گرفت یا غسل نمود.

(مسألة ٤١) آبی که برای غسل جنابت، یا غسل واجب دیگری مصرف شده، اگر با نجاست ملاقات نکند، پاک است، ولی نمی توان با آن دوباره غسل یا وضو انجام داد، مگر این که به مقدار کرّ یا متّصل به منبع باشد.

(مسـألة ۴۲) آبی که فقط برای غسل مستحبّی به کار رفته، پاک است و می توان بار دیگر آن را در غسل یا وضو مصرف نمود.

(مسـألة ۴۳) آب اسـتنجا ـ یعنی آبی که برای پاک کردن محلّ ادرار و مدفوع به کار برده می شـود ـ اگر با چیزی ملاقات کند آن را نجس نمی کند، مشروط بر این که:

۱ ـ نجاست محلّ بیش از حدّ متعارف نباشد.

۲ ـ ذرّات نجاست بیش از متعارف همراه آن نباشد.

۳ ـ نجاسـت دیگری مثل خون به آن نرسـیده باشد، حتّی بنابر احتیاط واجب خونی که به همراه بول یا غائط بیرون آمده باشد.

(مسألة ۴۴) غیر از استنجا، آب قلیلی که برای شستن نجاست مصرف می شود، نجس است و با هر چیزی ملاقات کند، آن را هم نجس می کند.

(مسألة ۴۵) آبی که انسان در پاک بودن آن شک دارد، بنا را بر طهارت آن می گذارد.

(مسألة ۴۶) آبی که قبلاً نجس بود و انسان نمی‌داند که تطهیر شده یا نه؟ بنا را بر نجاست آن می گذارد.

(مسـألة ۴۷) با آب مضاف و دیگر مایعات نمی توان وضو یا غسـل کرد، و نمی توان با آن چیز نجسی را تطهیر نمود.

(مسـألة ۴۸) آب مضاف با ملاقات نجس، نجس می شـود، اگر چه بیش از کرّ باشد و یا منبع داشته باشد.

(مسألة ۴۹) اگر آب مضاف نجس شود، با اتصال به کرّ و جاری پاک نمی شود، مگر آنکه به قدری آب کرّ مطلق بر آن جاری شود که از مضاف بودن خارج گردد و دیگر به آن مضاف نگویند.

(مسـألة ۵۰) نیمخوردهٔ هر حیوانی پاک است، مگر نیمخوردهٔ حیوان نجس العین، مانند سگ و خوک.

(مسـألة ۵۱) نیمخوردهٔ حیوانی که گوشـت آن حرام است، کراهت دارد، مخصوصاً اگر لاشخوار و نجاست خوار هم باشد.

(مسـألة ۵۲) نیمخوردهٔ موش، مار، عقـرب، قورباغه، وزغ و زنازاده کراهت بسیار دارد.

(مسألة ۵۳) زن حائض و جنبی که از نجاست پروا ندارند، نیمخوردهٔ آنهـا نیز کراهت دارد. بلکه مطلق زن حائض، به خصوص برای کسـی که بخواهد با نیمخوردهٔ او وضو بگیرد.

(مسألة ۵۴) نیمخوردهٔ گربه کراهت ندارد.

(مسـألة ۵۵) خوردن سُؤر (نیمخوردهٔ) مؤمن مستحب است و مطابق روایات صحیحه، شفای ۷۰ نوع درد می باشد.

* * *

فصل دوّم
احکام تخلّی

(مسألهٔ ۵۶) واجب است انسان در حال تخلّی و در هر حال، عورت خود را از هر انسان ممیّز، و بنابر احتیاط واجب از غیر ممیّزی که بالغ باشد بپوشاند، مگر زن و شوهر و مالک و کنیز نسبت به یکدیگر.

(مسألهٔ ۵۷) ممیّز به کسی گفته می شود که برهنه شدن در برابر او عرفاً زشت باشد، اگر چه خردسال باشد ولی زشتی این کار را بفهمد.

(مسألهٔ ۵۸) عورت زن پیش و پشت اوست، ولی در مردان بیضه ها نیز جزء عورت می باشد.

(مسألهٔ ۵۹) نگاه کردن به عورت انسان مؤمن حرام است.

(مسألهٔ ۶۰) نگاه کردن به عورت مسلمان غیر مؤمن و کافر از جنس مخالف نیز بنابر احتیاط واجب حرام است.

(مسألهٔ ۶۱) نگاه کردن به عورت کافر همجنس جایز است، مگر اینکه شهوت برانگیز باشد. در این صورت مطلقاً حرام است.

(مسألهٔ ۶۲) نگاه کردن به عورت کودک خردسال جایز است، ولی اگر به سنّی برسد که نگاه کردن، منافات با شخصیّت و کرامت انسانی او به شمار آید، در حکم بزرگسال و حرام است.

(مسألهٔ ۶۳) مشهور میان فقها این است که در حال تخلّی و ادرار، رو به قبله و پشت به قبله بودن حرام است. ولی ظاهر کراهت آن است واما در فضای آزاد بنابر احتیاط واجب رو به قبله بودن حرام است.

(مسألهٔ ۶۴) تخلّی در جایی که برای افراد خاصّی وقف شده جایز نیست، مگر این که انسان مطمئن شود که وقف شامل حال او نیز می باشد.

(مسألهٔ ۶۵) تخلّی در گذرگاهها و کوچه های بن بست، که ایجاد مزاحمت برای رهگذرها و صاحب خانه ها می باشد، بنابر احتیاط واجب جایز نیست.

(مسألهٔ ۶۶) مخرج ادرار جز با آب پاک نمی شود.

(مسألهٔ ۶۷) در تطهیر مخرج ادرار با آب قلیل دو بار آب ریختن لازم است، در غیر قلیل یکبار کافی است.

(مسألهٔ ۶۸) اگر مخرج ادرار با مادّهٔ غلیظی چون: وذی و مذی آلوده باشد، باید آن را مالش داد، در غیر این صورت ریختن آب کافی است.

(مسألهٔ ۶۹) برای پاک کردن محلّ غائط می تواند آن را یکبار با آب بشوید و یا بنابر احتیاط واجب سه مرتبه با سنگ و پارچه و امثال آنها، به شرط این که بنابر احتیاط واجب پاک باشند و عین نجاست را از بین ببرند، پاکیزه نماید.

(مسألهٔ ۷۰) در موارد زیر حتماً باید محلّ غائط را بشوید:

۱ ـ اطراف مخرج بیشتر از حدّ معمول آلوده شود.

۲ ـ با نجاست دیگری چون خون همراه باشد.

(مسألهٔ ۷۱) بنابر احتیاط واجب نباید مخرج را با استخوان و سرگین پاک کند، امّا اگر انجام دهد مخرج پاک می شود.

(مسألهٔ ۷۲) برای مردان مستحب است بعد از بیرون آمدن ادرار استبرا کنند، تا اگر چیزی در مجرا باقی مانده، بیرون بیاید.

(مسألهٔ ۷۳) بهترین راه استبرا آن است که سه بار از مخرج تا بیخ آلت با فشار بکشد، آنگاه سه بار از بیخ آلت تا سرِ آن بکشد، سپس سه بار سر آلت را فشار دهد.

(مسألهٔ ۷۴) کسی که پس از ادرار استبرا نموده، اگر رطوبتی از او خارج شود و نداند آیا ادرار است یا آبهای پاک، بنا را بر پاک بودن آن می گذارد و اگر وضو داشته، وضویش نیز باطل نمی شود.

(مسـألة ۷۵) کسی که پس از ادرار اسـتبرا نکرده، اگر رطوبتی از او خارج شود، بنا را بر نجس بودن آن می گذارد و وضویش نیز باطل می شود.

(مسـألة ۷۶) برای بانوان استبرا لازم نیسـت، ولی بهتر است پس از ادرار کمی صبر کنند، سپس محل ادرار را به صورت عرضی و از طرف پهنا فشار دهند، آنگاه خود را تطهیر کنند.

(مسألة ۷۷) رطوبتی که از زنان خارج می شود محکوم به طهارت است و وضو را نیز باطل نمی کند، مگر این که بداند ذرّات ادرار در آن هسـت.

(مسألة ۷۸) چند چیز در حال تخلّی مستحب است:

۱ ـ در جایی بنشیند که کسی او را نبیند.

۲ ـ سرش را بپوشاند.

۳ ـ با پای چپ وارد شود و بسم الله بگوید.

۴ ـ موقع کندن لباس بسم الله بگوید.

۵ ـ با پای راست بیرون بیاید و بسم الله بگوید.

۶ ـ دعاهای وارده را بخواند.

(مسألة ۷۹) در حال تخلّی چند چیز مکروه است:

۱ ـ قرآن خواندن.

۲ ـ جز نام خدا و دعاهای وارده، سخن گفتن.

۳ ـ خوردن، آشامیدن و مسواک زدن.

۴ ـ در رهگذرها، آبشخورها و زیر درختان میوه نشستن.

۵ ـ با دست راست تطهیر کردن.

۶ ـ انگشتر مزیّن به نام خدا را همراه داشتن.

۷ ـ رو به قرص خورشید، ماه و رو به باد نشستن.

* * *

فصل سوم
احکام وضو

چند چیز وضو را باطل می کند:

۱ و ۲ ـ بیرون آمدن ادرار و مدفوع، گرچه از محل طبیعی خارج نشوند، ولی عرفاً بیرون آمدن بول و غائط به شمار آیند ـ بنابر احتیاط واجب ـ .

۳ ـ بیرون آمدن باد معده.

(مسألهٔ ۸۰) بادی که از محلّ ادرار زنان خارج شود، وضو را باطل نمی کند.

(مسألهٔ ۸۱) مریضی که از طریق شیلنگ و امثال آن مدفوعش دفع می شود، اگر باد معده‌اش از آن خارج شود، بنابر احتیاط واجب وضویش باطل می شود.

۴ ـ خوابی که بر هوش و حواس غلبه کند.

۵ ـ جنون، مستی، بیهوشی و هر چیزی که عقل انسان را زایل کند ـ بنابر احتیاط واجب ـ .

(مسألهٔ ۸۲) بیرون آمدن آبهای پاک وضو را باطل نمی کند.

(مسألهٔ ۸۳) آبهای پاک عبارتند از:

۱ ـ مذی: آبی که هنگام ملاعبت با همسر خارج می شود.

۲ ـ ودی: آبی که بعد از ادرار بیرون می‌آید.

۳ ـ وذی: آبی که پس از خروج منی بیرون می‌آید.

(مسألهٔ ۸۴) خون، چرک، آب اماله و هر چیز دیگری که غیر از مدفوع، از مخرج بیرون آید، وضو را باطل نمی کند.

(مسألهٔ ۸۵) اگر انسان شک کند آیا چیزی که وضو را باطل می کند، از او سر زده یا نه؟ بنا را بر این می گذارد که سر نزده است.

(مسألهٔ ۸۶) اگر انسان می‌داند چیزی از یکی از دو مجرای او بیرون آمده، ولی نمی‌داند آیا چیزی بوده که وضو را باطل کند یا نه؟ بنا را بر این می گذارد که باطل کنندهٔ وضو از او بیرون نیامده است، مگر این که رطوبتی از او بیرون آید و استبرا نکرده باشد.

(مسألهٔ ۸۷) وضو عبارت است از: شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها.

(مسألهٔ ۸۸) اندازه صورت از نظر طول، از رستنگاه موی سر تا آخر چانه است و از نظر پهنا به مقداری است که بین انگشت شست و وسط جای بگیرد.

(مسألهٔ ۸۹) بنابر احتیاط واجب در وضو لازم است کمی بیشتر از مقدار یاد شده شسته شود، تا به شسته شدن مقدار واجب اطمینان حاصل شود.

(مسألهٔ ۹۰) شستن صورت و دستها باید از بالا به پایین باشد و جز آن کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۹۱) شستن دستها باید از آرنج آغاز و به سر انگشتها ختم شود. و باید آرنج نیز که محلّ اجتماع دو استخوان ساعد و بازوست، شسته شود.

(مسألهٔ ۹۲) اگر دست کسی بریده شده، ولی قسمتی از اعضای وضو باقی مانده، باید آن قسمت باقیمانده شسته شود.

(مسألهٔ ۹۳) کسی که دستش از بالای آرنج قطع شده، اگر چه باقیمانده از اعضای وضو نیست ولی بنابر احتیاط واجب آن را بشوید. ولی اگر از شانه قطع شده، شستن آن ساقط است.

(مسألهٔ ۹۴) اگر چیزی مانند چسب یا چرک در یکی از اعضای وضو باشـــد و مانع رسیدن آب به پوست بدن باشـــد، واجب است آن را برطرف نماید.

(مسألهٔ ۹۵) اگر موی صورت، ابروها و مژگان پوست را کاملاً پوشانده باشد، شستن موها کافی است و لازم نیست آب را به زیر مو برساند.

(مســألهٔ ۹۶) هنگام شستن اعضای وضو دست کشیدن بر آن واجب نیست، بلکه اگر آب به آن برسد و آن را فرا بگیرد کافی است.

(مسألهٔ ۹۷) اگر انسان یکی از اعضای وضو را، به نیّت وضو زیر شیر آب بگیرد و آب از بالا به پایین سرازیر شود کافی است.

(مسألهٔ ۹۸) در وضو ریختن آب فراوان لازم نیست، حتّی اگر در حدّ روغن مالیدن، اعضای وضو را تَر کند کافی است.

(مسألهٔ ۹۹) محلّ مسح سر، قسمت جلو سر می باشد و اندازهٔ آن از نظر طول از وسط سر تا رستنگاه مو، و از نظر عرض به پهنای پیشانی است.

(مســألهٔ ۱۰۰) در مسح ســر، اگر فقط با یک انگشت به مقدار کمی مســح کند کافی است، اگر چه بهتر اســت که با سه انگشت به مقدار طول یک انگشت مسح کند.

(مسألهٔ ۱۰۱) مسح ســر بنابر احتیاط واجب حتماً باید با کف دست راست انجام بگیرد، و اگر ممکن نباشد با پشت آن، اگر نتواند با باطن بازو، و اگر نتواند با پشت آن، اگر آنهم ممکن نشد با دست چپ به ترتیب یاد شده.

(مســألهٔ ۱۰۲) محل مسح پا روی پاهاســت، بدین ترتیب که از سر انگشتان شروع کرده، در برجستگی پا ختم کند و یا بر عکس.

(مسألهٔ ۱۰۳) مستحب است مسح پاها را از سر انگشتان شروع کرده،

در مفصل ختم کند.

(مسألة ۱۰۴) پهنای یک انگشت در مسح پا از نظر عرضی کافی است، اگر چه مستحب است که با همه کف دست انجام بگیرد.

(مسألة ۱۰۵) احتیاط واجب آن است که اوّل پای راست را با دست راست، سپس پای چپ را با دست چپ مسح کند.

(مسألة ۱۰۶) مسح سر و پاها باید با رطوبت باقیماندهٔ وضو باشد و نمی توان از آب تازه استفاده کرد.

(مسألة ۱۰۷) محل مسح نباید به مقداری تَر باشد که هنگام مسح با آب وضو مخلوط شود.

(مسألة ۱۰۸) شستن دستها به نحو ارتماسی و یا با ریختن آب بر آنها و جریان دادن آب بدون کمک گرفتن از دست همانند آنکه دست را زیر شیر بگیرد لازم است که کف دستی را که با آن مسح میکند شستن آن با آب قلیل وبکشیدن دست دیگر بر آن باشد و یا با یکبارچه تر از قماش و یا همانند آن مسح میکند تا اینکه بعد از اکمال شستن دست آب جریان بر آن نکند ومسح با آب جدید نباشد.

(مسألة ۱۰۹) اگر رطوبت دست در اثر گرمی هوا، حرارت بدن و امثال آن خشک شود، می تواند از رطوبت محاسن، ابروها و مژگان خود استفاده کند و مسح را با رطوبت برگرفته از آنها انجام دهد. ومانعی ندارد که آبرا ریش بگیرد حتّی می تواند از جاهائیکه از حد خارج است، همانند کنار گونه ها و زیر چانه آب بگیرد.

(مسألة ۱۱۰) اگر محلّ مسح به وسیله عرقچین، جوراب، حنا و گِل پوشیده باشد، نمی توان از روی آنها مسح کرد.

(مسألة ۱۱۱) در مسح سر واجب نیست که بر پوست سر باشد، بلکه اگر بر موی جلوِ سر نیز مسح کند کافی است.

(مسألة ۱۱۲) مسح کردن از روی کفش و جوراب در مقام ضرورت مثل سرمای شدید و تقیّه از مخالفان جایز است.

(مسألة ۱۱۳) در تقیّه ترس بر جان خویش، ترس بر جان دیگران، حسن معاشرت و جلب محبّت مخالفان برای مصون ماندن از شرّ آنها ـ ولو در دراز مدّت ـ کافی است.

(مسألة ۱۱۴) در جایی که مخالفان، انسان را می شناسند و از مذهب او آگاهند و نیازی به تقیّه احساس نمی شود، تقیّه جایز نیست، بلکه حرام است، زیرا در این موارد نوعی چاپلوسی و اهانت به مذهب حقّه می باشد.

(مسألة ۱۱۵) آب وضو باید پاک باشد و اعضای وضو نیز باید پاک باشد، تا آب وضو نجس نشود.

(مسألة ۱۱۶) اگر یکی از اعضای وضو نجس باشد و انسان هنگام وضو و به نیّت وضو آن را در آب کر فرو ببرد، یا زیر شیر آب بگیرد، آن عضو پاک می شود و وضو نیز تحقّق می یابد.

(مسألة ۱۱۷) در وضو نیّت شرط است و آن امر قلبی است و نیازی به تلفّظ ندارد، و قصد اجمالی کفایت می کند، پس کسی که می خواهد نماز یاد بگیرد، اگر به کسی که وضو می گیرد و نماز می خواند، نگاه کند و همانند او رفتار کند و قصد پیروی از او بکند، کافی است.

(مسألة ۱۱۸) شستن صورت و دستها و مسح سر و پاها باید به نیت وضو باشد و برای تقرّب به خداوند متعال، پس اگر برای خنک شدن و پاکیزگی وضو بگیرد، وضویش باطل است.

(مسألهٔ ۱۱۹) لازمه قصد تقرّب این است که وضو را عمداً به صورت حرام انجام ندهد. مثلاً:

۱ ـ در ظـرف طلا یا نقره وضـو نگیرد، زیرا در احکام ظروف خواهیم گفت به کار بردن این ظرفها حرام است.

۲ ـ با آب غصبی، با ظرف غصبی و در مکان غصبی وضو نگیرد. حتّی نباید آب وضویش به مکان غصبی سرازیر شود.

۳ ـ با لباس غصبی ـ در صورتی که وضو گرفتن تصرّف در آن به شمار آید ـ وضو نگیرد.

۴ ـ بـا آبی که اگر آن را برای وضو مصرف کند، ضرر و زیانی به جان خود یا انسـان دیگر و حتّی حیوانی که حفظ آن لازم است، وارد می شود، وضو نگیرد.

(مسـألهٔ ۱۲۰) اگـر هنگام وضـو از نیاز خود به ایـن آب و حرمت مصـرف کـردن آن در وضو غفلت بـورزد و با قصد قربـت وضو بگیرد، وضویش صحیح است.

(مسـألهٔ ۱۲۱) اگر آب مسجدی برای نمازگزاران در آن مسجد وقف شـده باشد، برای کسـی که نمی خواهد در آن مسـجد نماز بخواند، وضو گرفتن از آن حرام است. و اگر از کیفیّت وقف آن خبر ندارد باید احتیاط کند.

(مسألهٔ ۱۲۲) در وضو و هر عبادت دیگر باید اخلاص در نیّت داشته باشد، و اگر قصد ریا کند عملش باطل می شود.

(مسـألهٔ ۱۲۳) منظور از ریائی که حرام اسـت و موجب بطلان عمل می شود، آن است که کاری را برای خود نمائی انجام دهد و انگیزه‌اش این باشد که مردم او را متدیّن بدانند.

(مسألة ۱۲۴) اگر کاری را برای خدا انجام دهد، ولی این معنی نیز به ذهنش خطور کند، به عملش ضرر نمی رساند. اما باید تلاش کند که به وسوسه های شیطانی اعتنا نکند.

(مسألة ۱۲۵) در وضو باید انسان شخصاً اعضای وضو را بشوید و مسح کند و اگر دیگری او را وضو دهد، وضویش باطل می شود.

(مسألة ۱۲۶) کسی که شخصاً قادر به وضو نیست، کمک کردن دیگری مانعی ندارد، ولی باید خودش نیّت کند، نه وضو دهنده.

(مسألة ۱۲۷) کسی که به کمک دیگری نیاز دارد، باید خودش نیز گامی در این راه بردارد، مثلاً از وضو دهنده تقاضا کند او را وضو دهد و خود را در اختیار او قرار دهد، تا بتواند قصد قربت کند.

(مسألة ۱۲۸) وضو دهنده ـ در صورت نیاز به ـ باید کمک کند تا وضو گیرنده با دست خود به سر و پاهایش مسح کند، ولی اگر ممکن نباشد، دستهای خودش را خشک می کند، و از دستهای وضو گیرنده آب اخذ می کند و با رطوبت آن به سر و پاهای شخص ناتوان مسح می کند و اگر آن هم ممکن نباشد، با رطوبت دستش بر سر و پاهای شخص ناتوان مسح می کند و بنابر احتیاط واجب تیمّمی را نیز به آن ضمیمه کند.

(مسألة ۱۲۹) در وضو **موالات** شرط است، یعنی باید اعمال وضو را پشت سر هم انجام دهد و به قدری فاصله نیندازد که هنگام شستن یک عضو، رطوبت عضو قبلی به کلّی خشک شده باشد.

(مسألة ۱۳۰) اگر در اثر کمی آب یا حرارت هوا رطوبت عضو قبلی خشک شود ولی عرفاً فاصله‌ای نیفتاده باشد، وضویش صحیح است.

(مسألة ۱۳۱) راه رفتن و صحبت کردن در اثنای وضو، به شرط این

که عضو قبلی خشـــک نشود و عرفاً فاصله‌ای نیفتاده باشد، ضرری به وضو نمی‌رساند.

(مســـألهٔ ۱۳۲) در وضو رعایت **ترتیب** شرط اســـت، یعنی باید اوّل صورت، سپس دست راست، آنگاه دست چپ را بشوید، بعد از آن به سر، آنگاه به پاها مسح نماید.

(مســـألهٔ ۱۳۳) اگر ترتیب به هم خورده، ولـــی موالات از بین نرفته، می تواند آن را جبران کند، مثلاً: اگر بعد از صورت اشـــتباهاً دســـت چپ را بشـــوید، ولی هنوز صورت خشک نشده، می تواند دست راست را بشوید، سپس دست چپ را دوباره بشوید.

(مسألهٔ ۱۳۴) اگر در فرض بالا صورت خشک شده باشد، باید وضو را از سر بگیرد.

(مسألهٔ ۱۳۵) در وضو شستن هر یک از اعضای وضو، بار اوّل واجب بار دوّم جایز و بار سوم حرام و بدعت است.

(مسألهٔ ۱۳۶) اگر کسی در وضو دست چپش را سه بار بشوید، علاوه بر حرمت، وضویش نیز باطل اســـت، زیرا در واقع با آب تازه مســـح کرده است، چون بار سوم بدعت است و از اجزاء وضو به شمار نمی‌آید.

(مسألهٔ ۱۳۷) برای شستن هر عضوی اگر چندین بار آب بریزد مانعی ندارد و محدودیّتی نیست.

(مســـألهٔ ۱۳۸) مسواک همیشه مســـتحب است و پیش از وضو تأکید فراوان شده است.

(مسألهٔ ۱۳۹) برای مسواک بهتر از هر چیزی چوب اراک و الیاف آن اســـت، ســـپس چوب زیتون، و پس از آن هر چوب دیگر و حداقلّ آن، این

است که با انگشتان خود، دندانهایش را مسواک نماید.

(مسألهٔ ۱۴۰) موقع وضو گرفتن آدابی هست که رعایت آنها مستحب است، که از آن جمله است:

۱ ـ نام خدا را بر زبان جاری کردن.

۲ ـ دعاهای رسیده از معصومین علیهم‌السلام را خواندن.

۳ ـ پیش از وضو سه بار مضمضه کردن.

۴ ـ سپس سه بار استنشاق نمودن.

(مسألهٔ ۱۴۱) هنگام وضو گرفتن چند چیز مکروه است که از آن جمله است:

۱ ـ کمک‌گرفتن از دیگری برای ریختن آب.

۲ ـ وضو گرفتن با آبی که توسّط آفتاب گرم شده.

۳ ـ وضو گرفتن با آب قلیل، از ظرفی که با دست از آن آب برمی‌دارد، برای کسی که به وسیلهٔ خواب، ادرار، غائط و یا جنابت، طهارت خود را از دست داده است، و برای رفع کراهت در اوّلی یکبار، در دوّمی و سومی دو بار و در چهارمی سه بار دستهایش را می شوید.

(مسألهٔ ۱۴۲) کسی که می‌داند وضو نداشت، ولی شک دارد بعد وضو گرفته یا نه؟ بنا را بر وضو نداشتن می گذارد.

(مسألهٔ ۱۴۳) کسی که می‌داند وضو داشت، اگر شک کند آیا وضویش باطل شـــده یا نه؟ بنا را بر طهارت می گذارد و به ظن خود اعتنا نمی کند، مگر این که حجّت شـــرعی پیدا شود، مثلاً دو نفر شاهد عادل گواهی دهند وضو گرفته، یا وضویش را باطل کرده است.

(مسألهٔ ۱۴۴) اگر در اثنای نماز شک کند وضو دارد یا نه؟ نماز را می شکند، وضو می گیرد، سپس نماز را از سر می گیرد.

(مسألة ۱۴۵) اگر بعد از نماز شک کند وضو داشته یا نه؟ نمازی که خوانده صحیح است، ولی برای نماز بعدی باید وضو بگیرد.

(مسألة ۱۴۶) اگر در اثنای وضو در یکی از اجزای آن شک کند، باید آن را انجام دهد، ولی اگر بعد از وضو در صحّت آن شک نماید، بنا را بر صحّت آن می گذارد.

(مسألة ۱۴۷) برای نماز، قضای اجزای فراموش شده و بنابر احتیاط واجب برای سجده سهو، باید وضو داشته باشد، ولی برای نماز میّت با وضو بودن واجب نیست، بلکه مستحب است.

(مسألة ۱۴۸) برای طواف واجب و نماز طواف، که جزء اعمال حج و عمره می باشد، با وضو بودن واجب است، ولی برای طواف مستحبّی شرط نیست، فقط برای نماز آن با طهارت بودن واجب است.

(مسألة ۱۴۹) دست زدن به خطّ قرآن، بلکه بنابر احتیاط واجب مطلق کلمات قرآنی اگر چه مثلاً در روزنامه و مجلّه باشد، و لفظ جلاله و اسمای حُسنای حق تعالی، جایز نیست، ولی اگر در روی سکه و اسکناسها باشد مانعی ندارد.

(مسألة ۱۵۰) اگر کسی برای کاری وضو گرفت، می تواند هر کار دیگری را که شرطش وضو داشتن است، با آن وضو انجام دهد. پس اگر مثلاً برای دست زدن به قرآن وضو گرفته، می تواند با آن نماز هم بخواند.

(مسألة ۱۵۱) مستحب است انسان همواره با وضو باشد و در موارد زیادی بر این امر تأکید شده است. حتّی کسی که وضو دارد و وضویش باطل نشده، مستحب است دوباره وضو بگیرد.

* * *

احکام جبیره

منظور از جبیره: چوب، پارچه و امثال آن است، که برای بستن شکستگی وپوشـــاندن زخم به کار می‌رود و روی پوست را می پوشاند و مانع شستن و مسح کردن پوست بدن می شود.

(مسألهٔ ۱۵۲) کسی که روی بخشی از اعضای وضویش جبیره هست، ولـــی می تواند موقع وضو آن را باز کند و به صورت معمولی وضو بگیرد، باید آن را انجام دهد.

(مســـألهٔ ۱۵۳) اگر باز کردن جبیره ممکن نیســـت، ولی رسانیدن آب به زیر جبیره ممکن است و ضرری ندارد، باید آن را انجام دهد. مثلاً عضو جبیره شده را در آب فرو برد و آب به زیر جبیره برسد، اگر چه ترتیب لازم در حال اختیار انجام نشود.

(مســـألهٔ ۱۵۴) در مورد مســـح نیز همین روش جایز اســـت، اگر چه شرایط لازم مسح در حال اختیار تحقق نمی یابد.

(مسألهٔ ۱۵۵) اگر باز کردن جبیره ممکن نباشد و رسانیدن آب به زیر آن نیز میسّـــر نشود، بر روی جبیره دســـت می کشد و آن از شستن و مسح کردن پوست کفایت می کند و نوبت به تیمّم نمی‌رسد.

(مســـألهٔ ۱۵۶) در وضوی جبیره باید روی همه جبیره دست بکشد و عرفاً گفته شـــود همهٔ جبیره را دست کشـــید. البته دقّت زیاد لازم نیست، تا مثلاً به زیر نخها و فرو رفتگیهای جبیره آب برسد.

(مسألهٔ ۱۵۷) شستن اطراف زخمی که روی آن باز است، کافی است و لازم نیست چیزی روی آن بگذارد و آن را مسح کند.

(مسـألهٔ ۱۵۸) اگر در اعضای مسح، زخم رو باز باشد و مسح کردن آن ممکن باشـد، باید آن را مسح کند، و اگر ممکن نباشد، باید چیزی روی آن بگذارد و از روی آن مسح کند ـ بنابر احتیاط واجب ـ .

(مسـألهٔ ۱۵۹) اگر جبیره بیش از حدّ متعارف، روی عضو سـالم را پوشانیده باشـد، باید برای وضو گرفتن این قسمت اضافی برداشته شود. و حکم زخم رو باز در اینجا می‌آید.

(مسـألهٔ ۱۶۰) اگر موقعیت زخم طوری باشد که الزاماً جبیره قسمتی از عضو سـالم را بپوشـاند و این مقدار متعارف باشد، باز کردن جبیره لازم نیست و کشیدن دست از روی آن کافی است.

(مسألهٔ ۱۶۱) اگر برای درمان عضو آسیب دیده ناگزیر باشد که بیش از حدّ متعارف روی عضو سالم را بپوشاند و برداشتن آن ممکن نباشد، مثل موارد گچ گرفتگی ها، کشیدن دست تَر روی آن کافی است.

(مسألهٔ ۱۶۲) اگر به جبیره بزرگ نیازی نباشد، صرفاً برای پیدا نشدن جبیرهٔ کوچک از جبیره بزرگ استفاده شود و برداشتن آن ممکن نباشد، بنابر احتیاط واجب هم روی جبیرهٔ را مسح کند، و هم تیمّم به جا آورد.

(مسألهٔ ۱۶۳) اگر جبیره نجس باشد، در صورت امکان باید آن را آب بکشـد، یا عوض کند و یا آن را بـردارد و حکم زخم رو باز را انجام دهد. اگر هیچکدام ممکن نشـود، وضوی ناقص بگیرد، یعنی روی جبیرهٔ نجس دست بکشد و بنابر احتیاط واجب تیمّم نیز بکند.

(مسـألهٔ ۱۶۴) در فرض بالا اگر بتواند چیز پاکی روی جبیرهٔ نجس بگذارد و از اجزای جبیره به شـمار آید، آن را انجام می‌دهد و دسـت روی آن می کشـد، ولی اگر از نظر عرف، زائد به نظر برسـد، بین وضوی ناقص

و تیمّم جمع کند.

(مسألهٔ ۱۶۵) در احکام یاد شده، فرقی بین جبیرهٔ کوچک و جبیرهٔ بزرگی که همهٔ عضو را بپوشاند نیست.

(مسألهٔ ۱۶۶) در مورد زخم خیلی بزرگ که روی آن باز باشد، احتیاط واجب آن است که اطراف زخم را بشوید و تیمّم نیز بنماید.

(مسألهٔ ۱۶۷) اگر روی زخمی باز است و چسب، روغن و یا پمادی بر آن نهاده‌اند، اگر بتواند روی آن دست بکشد، باید انجام دهد و اگر ممکن نباشد، اطراف آن را بشوید و بنابر احتیاط واجب تیمّم هم بنماید، ولی اگر بر روی آن جبیره باشد، باید بر روی آن دست بکشد.

(مسألهٔ ۱۶۸) اگر چسبی تصادفاً به یکی از اعضای وضو چسبیده و کندن آن ممکن نیست، بنابر احتیاط واجب هم روی آن دست بکشد و هم تیمّم بکند.

(مسألهٔ ۱۶۹) به محض این که ترس از ضرر برطرف شد، باید جبیره را بردارد، پس اگر به جهت تنگی وقت، یا عدم دسترسی به شخص متخصّص (در جایی که نیاز به متخصّص دارد) نتواند آن را بردارد، بنابر احتیاط واجب هم بر آن دست بکشد و هم تیمّم بنماید.

(مسألهٔ ۱۷۰) اگر انسان برای ترس از ضرر به حکم جبیره عمل کند، بعد معلوم شود رساندن آب به عضو آسیب دیده ضرری نداشت، نمازهایی که خوانده احتیاج به اعاده ندارد، ولی برای نمازهای بعدی باید وضو بگیرد.

(مسألهٔ ۱۷۱) در احکام جبیره بین وضو، غسل و تیمّم فرقی نیست.

(مسألهٔ ۱۷۲) کسی که وظیفه‌اش غسل یا وضوی جبیره‌ای است، نمی تواند در وسعت وقت نماز بخواند، مگر به ملاحظهٔ این که تا آخر وقت عذرش باقی خواهد ماند.

(مسألهٔ ۱۷۳) کسی که با وضوی جبیره‌ای نماز خوانده، اگر در اثنای وقت عذرش برطرف شد، کشف می کند از این که وضویش صحیح نبوده، و اعمالی که با آن وضو انجام داده باطل بوده است.

(مسألهٔ ۱۷۴) کسی که با طهارت جبیره‌ای نماز خوانده و تا آخر وقت عذرش باقی بوده، طهارت و نمازش صحیح است و اگر بعد از وقت عذرش برطرف شود، طهارت او به قوّت خود باقی است و نیازی به تجدید وضو یا غسل ندارد، اگر چه بهتر است، به ویژه در وضو و تیمّم.

(مسألهٔ ۱۷۵) در هر موردی که انسان نمی‌داند که وظیفه‌اش جبیره یا تیمّم است؟ باید هر دو را جمع کند، یعنی هم وضو یا غسل جبیره‌ای انجام دهد و هم تیمّم کند، تا با پرسش یا بررسی وظیفه‌اش مشخّص شود.

* * *

احکام مسلوس ومبطون

کسی که نمی تواند از بیرون آمدن ادرار خود جلوگیری کند و قطره قطره ادرارش می‌ریزد « **مسلوس یا سَلَسِ البول** » نامیده می شود.

کسی که نمی تواند غائط خود را کنترل کند « **مبطون** » نامیده می شود.

(مسألهٔ ۱۷۶) کسانی که به یکی از این دو بیماری مبتلا هستند، و یا حدث دیگری از آنها به طور مستمرّ صادر می شود، اگر از وضع خود آگاهند و می‌دانند که تا آخر وقت فرصتی پیش می‌آید که بتوانند وضو گرفته و نماز بخوانند، باید منتظر باشند تا در آن فرصت وضو بگیرند و نماز بخوانند.

(مسألهٔ ۱۷۷) اگر فرصتی که پیش می‌آید، به مقدار کمترین فرصت لازم برای نماز اختیاری است، باز هم باید منتظر همان فرصت باشند.

(مسألة ۱۷۸) اگر فرصت پیش آمده کمتر از آن است و می تواند نماز را بدون مستحبّات و سوره ـ به صورت وظیفه شخص شتابزده ـ بخواند، باز هم باید منتظر همان فرصت باشد.

(مسألة ۱۷۹) اگر فرصت پیش آمده در حدّ نماز اضطراری باشد و فقط بتواند با اشاره یا تیمّم نماز بخواند، احتیاط واجب این است که بین این کار و وظیفه‌ای که در مسائل بعدی بیان خواهد شد، جمع کند.

(مسألة ۱۸۰) احکام یاد شده، در مورد کسی که نمی تواند باد معده‌اش را کنترل کند نیز جاری است.

(مسألة ۱۸۱) کسی که ادرارش قطره قطره می‌ریزد و فرصتی برای نمازش نمی تواند پیش بینی کند، برای نماز ظهر و عصر یک وضو می گیرد، با یک اذان و دو اقامه، آنها را ادا می کند. همچنین نماز مغرب و عشا را. ولی اگر در میان آنها فاصله بیندازد، برای هر یکی یک وضو بگیرد برای دیگر نمازهای واجبی یا مستحبّی که وقت آنها تنگ باشد، باید برای هر نماز یک وضو بگیرد.

(مسألة ۱۸۲) کسی که نمی تواند از بیرون آمدن غائط جلوگیری کند، اگر در اثنای نماز، فقط یکی دو بار حدث از او سر می‌زند، لازم است به صورتی که موالات نمازش به هم نخورد، وضو بگیرد و نمازش را ادامه دهد.

(مسألة ۱۸۳) چنین شخصی باید موقع تطهیر و وضو گرفتن از چیزهائی که نماز را باطل می کند ـ مثل حرف زدن ـ خودداری کند، ولی جا به جا شدن و از قبله منحرف شدن، برای لباس کندن و وضو گرفتن، به نمازش صدمه نمی‌زند، ولی مقدّمات بعیدهٔ آن ـ مثل آب کشیدن از چاه ـ بنابر احتیاط واجب صدمه می‌زند.

(مسألة ۱۸۴) کسی که نمی تواند غائط خود را کنترل کند و فرصتی

پیش نمی‌آید که وضو بگیرد و قسمتی از نماز را با طهارت بخواند، باید برای هر نمازی یک وضو بگیرد.

(مسألهٔ ۱۸۵) حکم نماز احتیاط و قضای اجزای فراموش شده، همانند خود نماز است. پس کسی که وظیفه‌اش یک وضو برای یک نماز بود، با همان وضو نماز احتیاط و اجزای فراموش شده را نیز به جا می‌آورد و اگر وظیفه‌اش تجدید وضو در اثنای نماز بود، اگر اینجا هم حدثی سر بزند باید وضو را تجدید کرده، نمازش را ادامه دهد.

(مسألهٔ ۱۸۶) کسانی که به یکی از این دو بیماری مبتلا هستند، باید در حدّ توان از سرایت کردن نجاست به بدن و لباس خود جلوگیری کنند.

(مسألهٔ ۱۸۷) کسی که مبتلا به سلس البول یا غائط است، لازم است با آویختن کیسه و قرار دادن پنبه و امثال آن، از سرایت آن جلوگیری کند و زنان مستحاضه نیز با بستن پارچه‌ای به خود، از سرایت کردن آن جلوگیری کنند و بنابر احتیاط واجب باید برای هر نمازی خود را تطهیر کنند، ولی هنگامی که دو نماز را با یک وضو جمع می کنند، یک بار تطهیر برای دو نماز کافی است.

(مسألهٔ ۱۸۸) دیگر اقسام بیماریهای مداوم، مثل کسی که به طور مستمر خواب بر او غلبه می کند، اگر فرصتی پیش نمی‌آید که نماز خود را به صورت کامل بخواند باید آن را به صورت اضطراری با وضو یا تیمّم بخواند، اگر آن هم ممکن نباشد برای هر نمازی یک وضو می گیرد.

(مسألهٔ ۱۸۹) در فرض بالا اگر فرصتی پیش آمد و سهل‌انگاری کرد و نمازش را به جای نیاورد، باید بنابر احتیاط واجب برای هر نمازی وضو گرفته، آن را ادا کند و بعدها نیز آن را قضا نماید.

* * *

فصل چهارم
احکام غسل جنابت

جنابت به دو شکل روی می‌دهد:

۱ ـ بیرون آمدن منی از مرد، در خواب یا بیداری.

۲ ـ آمیزش اگر چه منی هم بیرون نیاید.

(مسألهٔ ۱۹۰) اگر ذرّات منی در مجرا باقی مانده باشد و پس از غسل از او بیرون آید، باز هم حکم جنابت بر او عارض می شود.

(مسألهٔ ۱۹۱) اگر در خواب یا بیداری از زنان منی بیرون بیاید، بنابر احتیاط واجب باید بدن و لباسش را تطهیر کند، سپس غسل کند و برای نماز وضو هم بگیرد.

(مسألهٔ ۱۹۲) آبی که به هنگام ملاعبه از انسان خارج می شود، پاک است و حکم منی را ندارد.

(مسألهٔ ۱۹۳) رطوبتی که از انسان بیرون می‌آید، اگر معلوم باشد که منی هست، حکم جنابت بر او جاری می شود و هیچ نشانه‌ای لازم نیست.

(مسألهٔ ۱۹۴) بیرون آمدن منی از انسان سالم همیشه همراه با جهش، سستی بدن و از روی شهوت می باشد، ولی در شخص مریض اگر همراه با شهوت باشد کافی است و در حکم جنب می باشد.

(مسألهٔ ۱۹۵) اگر در خواب با جهش و از روی شهوت بیرون آید در حکم جنب است، ولی اگر در جهش آن شک کند و اندک بودن آن نشانه نداشتن جهش باشد، غسل کردن بر او واجب نمی شود.

(مسألهٔ ۱۹۶) منی از زنها منحصراً در اوج شهوت بیرون می‌آید، پس آنچه پیش از رسیدن به اوج از آنها خارج شود منی نیست.

(مسألهٔ ۱۹۷) به هنگام آمیزش با همسر، اگر به مقدار ختنه گاه داخل شود، حکم جنابت بر هر دو جاری می شود.

(مسألهٔ ۱۹۸) اگر به همین مقدار در دُبر مرد یا زن داخل شود، بنابر احتیاط واجب برای هر یک از آنها حکم جنابت جاری می شود.

(مسألهٔ ۱۹۹) حکم جنابت منحصراً با غسل بر طرف می شود.

(مسألهٔ ۲۰۰) نماز، روزه و طواف واجب که مشروط به طهارت هستند، از انسان جنب صحیح نمی باشد.

(مسألهٔ ۲۰۱) همهٔ چیزهایی که برای شخص بی‌وضو حرام است، بر انسان جنب نیز حرام است.

(مسألهٔ ۲۰۲) شخص جنب حق ورود یا عبور از مسجد الحرام و مسجد النّبی صلی الله علیه و آله و سلم را ندارد و برای او حرام است، ولی از دیگر مساجد می تواند عبور کند، یا چیزی از آنها بردارد و یا در آنها بگذارد، ولی نمی تواند در آنها توقّف کند.

(مسألهٔ ۲۰۳) حرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمّه اطهار علیهم السلام بنابر احتیاط واجب در حکم مساجد است و اگر کسی ناگزیر از ورود شود، باید به عبور اکتفا کند و درنگ نکند، ولی در رواقهای اطراف، که جدا از ساختمان اصلی حرم می باشند، می تواند توقّف کند.

(مسألهٔ ۲۰۴) بر شخص جنب خواندن چهار آیه‌ای که سجدهٔ واجب دارند، حرام است و آنها عبارتند از: آیهٔ ۱۵ از سورهٔ سجده، آیهٔ ۳۷ از سورهٔ فصّلت و آخرین آیه از سورهٔ نجم و علق.

(مسـألة ۲۰۵) خواندن دیگر آیه های این سوره ها جایز، ولی مکروه است.

(مسـألة ۲۰۶) تلاوت قرآن بر شـخص جنب مطلقاً مکروه اسـت، مخصوصاً اگر بیش از ۷ آیه باشد و بیش از ۷۰ آیه کراهت بیشتری دارد.

(مسألة ۲۰۷) در غسل باید نیّت کند آب را به پوست بدن برساند، آب باید پاک باشـد و باید شـخصاً اعمال غسل را انجام دهد. به تفصیلی که در مورد وضو [در ضمن مسائل شماره: ۹۶، ۱۱۵، ۱۱۷، ،۱۲۲]۱۲۵ بیان شد.

(مسـألة ۲۰۸) در غسل شستن موها لازم نیست، ولی حتماً باید آب به پوست زیر آن برسد.

(مسألة ۲۰۹) در غسل لازم است سر تا سر بدن را آب فرا گیرد ولو اینکه کمی به آن آب برسـد و همانند روغن مالی باشـد، بنابر مشهور لازم است غسل را به یکی از دو صورت زیر انجام داد:

۱ ـ ترتیبی

۲ ـ ارتماسی

(مسـألة ۲۱۰) در غسـل ترتیبی نخست تمامی سـر و گردن، سپس سمت راست بدن، آنگاه سمت چپ بدن شسته می شود.

(مسألة ۲۱۱) در غسل ارتماسی باید تمام بدن یک دفعه زیر آب قرار بگیرد، به طوری که در یک لحظه، آب همهٔ بدن را فرا گیرد. و این نحو اگر چه بهتر است ولی ظاهر اینست که یکی از دو صورت متعیّن نیست نهایت امر اینست که شستن بدن را نباید جلوتر از سر انجام داد و به غیر از این دو صورت می توان غسـل را انجام داد همانند شستن تمامی بدن در زیر باران و دوش و غیر آن، همانند ریختن کمی آب به سر و بدن سپس دست را به

سر و بدن بکشد تا رطوبت به تمامی سر و بدن برسد با تاکید بر اینکه آب به تمامی بدن برسد، وهمانند اینکه طرف راست از سر و بدن را بر طرف چپ آنها مقدّم دارد و غیر از اینصورت ها.

(مسألة ۲۱۲) در غسل **موالات** شرط نیست، بلکه جایز است که میان اجزای آن فاصله بیفتد، اگر چه اعضای قبلی خشک شود.

(مسألة ۲۱۳) مستحب است انسان پیش از غسل جنابت دستها را از آرنج سه بار بشوید، سپس سه مرتبه مضمضه، آنگاه سه بار استنشاق کند.

(مسألة ۲۱۴) مستحب است غسل را با یک صاع (سه کیلو و نیم تقریباً) انجام دهد.

(مسألة ۲۱۵) اگر در اثنای غسل جنابت یا اغسال دیگر، یکی از مبطلات وضو رخ دهد، می تواند همان غسل را تمام کند، اگر چه احتیاط استحبابی آن است که از سر بگیرد. ولی در هر صورت باید برای نماز وضو بگیرد.

(مسألة ۲۱۶) غسل جنابت و همهٔ غسلهای واجب و مستحب که مشروعیّت آن ثابت باشد، از وضو کفایت می کند.[۱]

(مسألة ۲۱۷) بهتر است پیش از هر غسلی ـ غیر از غسل جنابت ـ وضو هم بگیرد.

(مسألة ۲۱۸) کسی که می خواهد چندین غسل واجب، مستحب، یا واجب و مستحب انجام دهد، می تواند به نیّت همهٔ آنها یک غسل انجام دهد.

(مسألة ۲۱۹) اگر در میان غسلها، غسل جنابت، یا هر غسل دیگری باشد که مشروعیّت آن ثابت شده باشد، از وضو کفایت می کند.

---

(۱) تعدادی از غسلهایی که مشروعیّت آنها نزد ما ثابت است در فصل دهم، زیر عنوان «غسل-های مستحب» بیان خواهد شد.

(مسألة ۲۲۰) اگر کسی شک کند آیا جنب شده یا نه؟ به شک خود اعتنا نمی کند و بنا را بر عدم جنابت می گذارد.

(مسألة ۲۲۱) کسی که می‌داند جنب شده، ولی شک می کند غسل کرده یا نه؟ باید غسل کند، اگر چه عادتش این بوده که همواره بعد از جنابت بلافاصله غسل می کرد. مگر این که شک او به وسوسه برگردد، در این صورت به شک خود اعتنا نکند و بنا را بر طهارت بگذارد.

(مسألة ۲۲۲) اگر کسی در اثنای غسل شک کند جایی از بدن را شسته یا نه؟ واجب است آن را بشوید. ولی اگر بعد از غسل شک کند، به شک خود اعتنا نکند و بنا را بر صحّت غسل بگذارد.

(مسألة ۲۲۳) مستحب است کسی که به وسیلهٔ خروج منی جنب شده، پیش از غسل ادرار کند، و در این صورت اگر رطوبتی از او خارج شود که شک کند آیا منی است یا نه؟ بنا را بر این می گذارد که منی نیست و اگر غسل کرده غسلش صحیح است.

(مسألة ۲۲۴) ادرار کردن پیش از غسل جنابت، برای کسی که با خروج منی جنب شده، مستحب است، امّا شرط صحّت غسل نیست، ولی اگر ادرار نکرد و بعد از غسل رطوبتی دید، و احتمال داد که منی باشد، باید بنا بگذارد بر این که آن رطوبت منی است، باید لباس و بدنش را تطهیر کند و غسلش را اعاده نماید.

* * *

فصل پنجم
احکام حیض

بـــا خروج خونی که زنها با طبیعت حال خود، از رحم بیرون می‌ریزند، حکم حیض جاری می شود.

(مســـألهٔ ۲۲۵) جا به جا شـــدن خون در رحم و ریزش آن در داخل رحم، برای اســـتمرار حکم حیض کافی است، ولی این مقدار برای حکم به حدوث حیض کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۲۲۶) هر خونی که دختر پیش از کامل شدن نُه سال قمری و یا بعد از سنّ یائسگی ببیند حیض نیست.

(مسألهٔ ۲۲۷) سنّ یائسگی در زنان قرشی (سیّده) شصت سال و در غیر قرشی پنجاه سال قمری است.

(مسألهٔ ۲۲۸) کمترین مدّت حیض ـ در صورت عدم یقین به حیض بودن ـ سه روز و بیشترین مدّت آن ده روز می باشد. و حکم زن حامله بعد بیان می شود.

(مسألهٔ ۲۲۹) کمترین مدت پاکی بین دو حیض ده روز است.

(مسألهٔ ۲۳۰) منظور از **روز** ۲۴ ساعت می باشد، نه سپیدی روز.

(مســـألهٔ ۲۳۱) در سه روزی که حدّاقل ایّام حیض است، به صورت پی در پی خون دیدن شرط نیست، بلکه اگر در ضمن ده روز سه روز کامل ـ ولو به صورت پراکنده ـ خون ببیند کافی است.

(مسألهٔ ۲۳۲) در جایی که امکان حیض است، واجب است به محض دیـــدن خـــون حکم حیض را بر آن جاری کند، پس اگر ســـه روز ادامه پیدا کرد، و یا قطع شد و دوباره ادامه یافت و در ضمن ده روز جمعاً به سه روز رسید، معلوم می شود همهٔ آنها حیض بوده است.

(مسألة ۲۳۳) اگر در فرض بالا در کمتر از سه روز قطع شد و در مجموع به سه روز نرسید، معلوم می شود استحاضه بوده است. و باید نمازهائی را که ترک کرده بود، قضا نماید.

(مسألة ۲۳۴) کسی که در ضمن ده روز، سه روز یا بیشتر خون به صورت پراکنده دیده، روزهایی که خون ندیده، حکم پاک بودن را دارد، پس باید غسل کرده نمازش را بخواند. و اگر چنین نکرده، باید قضای آنها را بجا آورد.

(مسألة ۲۳۵) زنی که به صورت پراکنده خون می بیند، اگر فقط مدّتهای کوتاهی خونش قطع می شود، چنانکه در میان زنها متعارف است، در این صورت در همان حال نیز حکم حیض بر آن جاری می شود.

(مسألة ۲۳۶) هر خونی که زن ببیند به سه شرط، در حکم حیض است:

۱ ـ کمتر از سه روز نباشد.

۲ ـ بیشتر از ده روز نباشد.

۳ ـ میان این خون و خونی که قبلاً دیده بود، ده روز فاصله باشد.

(مسألة ۲۳۷) هر خونی که دارای سه شرط فوق باشد، خون حیض است، اگر چه ویژگیهای خون حیض را نداشته باشد، پس به مجرّد دیدن خون با شرایط فوق، آن را حیض حساب می کند، پس اگر تا سه روز ادامه پیدا کند، مطمئن می شود حیض بوده است، ولی اگر در کمتر از سه روز قطع شود، معلوم می شود حیض نبوده و در این صورت نمازهائی را که نخوانده قضا می کند.

(مسألة ۲۳۸) زنی که خون حیض می بیند، اگر از نظر وقت، عدد، یا هر دو، دو بار پشت سر هم، یکنواخت خون ببیند، صاحب **عادت** می شود.

(مسألة ۲۳۹) زنان صاحب عادت بر سه قسمند:

۱ ـ اگر زنی در دو وعده از نظر زمان و تعداد روزها یکسان خون ببیند، مثلاً دو ماه پشـــت ســـر هم، از اوّل ماه تا هفتم آن خون ببیند، این زن دارای **عادت وقتیّه و عددیّه** است.

۲ ـ اگر زنی دو ماه پشت سر هم، مثلاً از روز اوّل ماه خون ببیند، ولی از نظر تعداد تفاوت داشته باشد، مثلاً یکماه پنج روز و ماه دیگر هفت روز باشد، این زن دارای **عادت وقتیّه** است.

۳ ـ اگر تعداد روز یکسان باشد، ولی از نظر زمانی متفاوت باشد، مثلاً در یکماه، از روز پنجم تا دهم به مدّت پنج روز، و در ماه دیگر، از روز پانزدهم تا بیســـتم به مدّت پنج روز خون ببیند، این زن دارای **عادت عددیّه** است.

(مسألهٔ ۲۴۰) زنی که دارای یکی از عادتهای یاد شده گردید، اگر در ماههای بعدی بر خلاف آنها خون ببیند، حکم عادت پیشین تغییر پیدا نمی کند، مگر این که دو ماه پشـــت ســـر هم، از نظر وقت، عدد یا هر دو یکسان خون ببیند. در این صورت عادت جدید ملاک و معیار خواهد بود.

(مسألهٔ ۲۴۱) زن حامله، حتّی پس از ظاهر شدن نشانه های حاملگی می تواند حیض ببیند.

(مســـألهٔ ۲۴۲) زن حاملهای که دارای **عادت وقتیّه** است، اگر در ایّام عادت، یا یکی دو روز زودتر و یا تا بیست روز بعد از عادتش، خون سرخ رنگ ببیند، حکم حیض بر او جاری می شود.

(مســـألهٔ ۲۴۳) در فرض بالا، اگر پس از گذشتن بیست روز از تاریخ اوّلین روز عادتش خون ببیند، حکم حیض بر آن جاری نمی شود، اگر چه به رنگ سرخ هم باشد.

(مسألهٔ ۲۴۴) در فرض مزبور (مسأله ۲۴۲) اگر خون زرد رنگ ببیند،

بنابر احتیاط واجب باید بین وظیفهٔ زن حائض و زن مستحاضه جمع کند.

(مسألهٔ ۲۴۵) زن حامله‌ای که دارای عادت وقتیّه نباشد، اگر خون سرخ رنگ ببیند حکم حیض بر آن جاری می شود، و اگر زرد ببیند حکم حیض بر آن جاری نمی شود.

(مسألهٔ ۲۴۶) ظاهر آن است که در زن حامله شرط نیست که مدّت حیض او به سه روز برسد، بلکه ممکن است یک یا دو روز باشد، ولی به کمتر از آن حکم حیض جاری نمی شود.

(مسألهٔ ۲۴۷) خون زرد متمایل به سرخی، که یکی دو روز پیش از خون محکوم به حیض، دیده شود در حکم حیض است، اگر چه در ایّام عادت نباشد.

(مسألهٔ ۲۴۸) خون زرد رنگی که یکی دو روز پس از خونِ محکوم به حیض دیده شود، اگر متّصل به آن باشد و از ده روز تجاوز نکند در حکم حیض است.

(مسألهٔ ۲۴۹) در فرض یاد شده اگر منفصل باشد، بنابر احتیاط واجب بین وظیفهٔ حائض و مستحاضه را جمع کند.

(مسألهٔ ۲۵۰) اگر فاصلهٔ زمانی بین بیرون آمدن مایع زرد رنگ و خون حیض زیاد باشد، چه پیش از خون حیض دیده شود یا بعد از آن، حیض نیست و حکم استحاضه را دارد.

(مسألهٔ ۲۵۱) زنی که دارای عادت وقتیّه است، اگر در ایّام عادت خود و یا یکی دو روز پیش از آن، مایع زرد رنگی ببیند، حکم حیض دارد، چه متّصل به خون باشد یا نباشد. به شرط آنکه به تنهائی یا به همراه آن خون به سه روز برسد، وگرنه در حکم استحاضه است. زن صاحب عادت باشد و یا نباشد وزردی خون از عادت و نوبه مقدار کمی عقبتر بوده باشد و یا از عادت دو روز جلوتر باشد.

(مسألة ۲۵۲) اگر خون حیض قطع شود و در بیرون اثری از آن نباشد، ولی احتمال بدهد که در درون ادامه داشته باشد، واجب است با قرار دادن پنبه‌ای در رحم، خود را وارسی کند، اگر پنبه آغشته شود، بر حیض خود باقی می ماند، در غیر این صورت پاک شده است.

(مسألة ۲۵۳) در فرض بالا، اگر شبانه خون قطع شود و احتمال بدهد حیض او در داخل ادامه داشته باشد، واجب نیست حتماً شبانه وارسی کند، بلکه می تواند بنا را بر حائض بودن بگذارد و در روز به وارسی خود بپردازد.

(مسألة ۲۵۴) زنی که دارای عادت عددیّه نیست، اگر خون ببیند، تا هنگامی که خون ادامه دارد، حائض می باشد. اگر قبل از ده روز قطع شود، همه آنها حیض است و بعد از قطع شدن پاک می باشد. ولی اگر بیش از ده روز ادامه پیدا کند، پس از ده روز به احکام استحاضه عمل می کند.

(مسألة ۲۵۵) زنی که دارای عادت عددیّه است، اگر خونش مطابق عادت همیشگی قطع شود، پس از وارسی بنا را بر طهارت می گذارد، ولی اگر پس از سپری شدن ایّام عادت باز هم ادامه پیدا کند، می تواند به یکی از دو راه زیر رفتار کند:

۱ ـ مدّت عادت خود را حیض قرار دهد و پس از آن به احکام مستحاضه عمل کند.

۲ ـ برای روشن شدن وضع خود، یکی دو روز دیگر را نیز ـ در داخل ده روز ـ به عنوان « **استظهار** » ایّام حیض قرار دهد. اگر پس از مدّت انتخاب شده قطع شود، همه‌اش حیض خواهد بود. و اگر ادامه پیدا کند، در روزهای آتیه به احکام مستحاضه عمل می کند، ولی نمازهایی را که در روزهای استظهار (انتخاب شده) نخوانده، قضا ندارد.

(مسألة ۲۵۶) زنی که دارای عادت وقتیّه و عددیّه است، اگر یکماه یا

بیشـــتر خون ببیند، بر طبق عادت خود، ایّام عادتش را حیض قرار می‌دهد، به شـــرط این که از آخرین روزی که حیض قرار داده تا اوّلین روز عادتش ده روز گذشـــته باشد، در غیر این صورت، آن ماه حیض نمی گیرد و منتظر ایّام عادت خود در ماه بعدی می شود.

(مســـألهٔ ۲۵۷) زنی که دارای عادت وقتیّه و عددیّه نیست، اگر یکماه یا بیشـــتر خون ببیند، باید خونی را که ویژگیهای حیض را داراست، حیض قرار دهد، مشروط بر اینکه شرایط سه گانهٔ آن را نیز داشته باشد.

(مسألهٔ ۲۵۸) شرایط سه گانهٔ حیض به شرح زیر است:

۱ ـ کمتر از سه روز نباشد، اگر چه به صورت متفرّقه در ضمن ده روز باشد.

۲ ـ بیشتر از ده روز نباشد.

۳ ـ خونی که نشانه های حیض را ندارد و در میان دو حیض دیده می شود، کمتر از ده روز نباشد.

(مســـألهٔ ۲۵۹) خونی که نشـــانه های حیض را دارد ولی یکی از سه شرط بالا را ندارد، حیض نیست و حکم حیض بر آن جاری نمی شود.

(مســـألهٔ ۲۶۰) زنـــی که خون متفاوت می بیند، مـــلاک و معیار برای تشخیص خون حیض آن است که: خون حیض، سرخ مایل به سیاهی بوده و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید.

(مســـألهٔ ۲۶۱) خونی که یکی از این ویژگیهـــا را ندارد، با این معیار تشخیص داده نمی شود و با این ملاک حکم به حیض بودن آن داده نمی شود.

(مسألهٔ ۲۶۲) زنی که عادت وقتیّه و عددیّه ندارد و یا فراموش کرده، اگر یکماه یا بیشتر خون ببیند و متفاوت نباشد، اوّلین روز آن را حیض قرار دهد و از نظر تعداد روزها به عادت خویشان و بستگان خود مراجعه کند و

یک روز بر آنها بیفزاید.

(مسألهٔ ۲۶۳) در فرض بالا، اگر عادت بستگانش را نمی‌داند و یا مختلف می باشند، از سه روز تا ده روز، عددی را به دلخواه انتخاب کند و آن را ایّام عادت خود قرار دهد، و احتیاط استحبابی آن است که عدد هفت را انتخاب کند.

(مسألهٔ ۲۶۴) منظور از بستگان: مادر، مادر بزرگها، خواهران، عمّه ها و خاله های نزدیک و دختران آنها می باشند، اگر چه از دنیا رفته باشند.

(مسألهٔ ۲۶۵) اگر زنی خونش قبل از ده روز قطع شود و پیش از آنکه از آغاز خون دیدنش ده روز بگذرد، بار دیگر خون ببیند، هر دو خون او حیض است و روزهای عادت او به شمار می‌آید، اگر چه صاحب عادت عددیّه باشد ، بنابر احتیاط واجب.

(مسألهٔ ۲۶۶) در فرض مزبور اگر پیش از پایان ده روز خون قطع شود، همه‌اش حیض است، و اگر قطع نشود، پس از ده روز به احکام استحاضه عمل کند.

(مسألهٔ ۲۶۷) کمترین فاصله میان دو حیض، ده روز است. اگر زنی در این فاصله خون ببیند، حکم استحاضه بر او جاری می شود.

(مسألهٔ ۲۶۸) زنی که دارای عادت وقتیّه و عددیّه است، اگر مدت طولانی خون استحاضه ببیند، ایّام عادت خود را حیض، بقیّه را استحاضه قرار می‌دهد.

(مسألهٔ ۲۶۹) زنی که عادت وقتیّه و عددیّه ندارد، اگر مدت طولانی مستحاضه باشد، بر اساس ویژگیهای خون حیض، ایّام عادت خود را تعیین می کند، اگر تشخیص آن ممکن نباشد، پس از گذشت یکماه به عادت بستگان خود مراجعه می کند. اگر مختلف باشند، سه تا ده روز، به دلخواه عددی را برمی گزیند و ایّام حیض خود قرار می‌دهد.

(مسألهٔ ۲۷۰) بیشتر، بلکه همهٔ احکام جنب بر زن حائض جاری می

شود، و لذا بنابر احتیاط واجب نمی تواند طواف مستحبّی انجام دهد.

(مسألة ۲۷۱) رابطه زناشوئی با زن حائض حرام است، حتّی از دُبُر، بنابر احتیاط واجب ولیکن کفاره ندارد، ولی دیگر کامجوئی ها مانعی ندارد.

(مسألة ۲۷۲) بر زن حائض حرام است که خود را در اختیار همسر قرار دهد و به او تمکین نماید.

(مسألة ۲۷۳) پس از پاک شدن و پاک کردن محلّ، رابطهٔ زناشوئی جایز است، اگر چه پیش از غسل کراهت دارد.

(مسألة ۲۷۴) نمازهای واجبی که از زن در ایّام عادت ترک می شود، قضا ندارد. ولی روزهٔ ماه رمضان که در ایّام عادت ترک می شود، باید آنها را قضا کند.

(مسألة ۲۷۵) اگر وقت نماز وارد شده، ولی آن را انجام نداده حائض شود، باید آن را قضا کند، اگر چه پیش از تمام شدن وقت فضیلت نماز حائض شود، بنابر احتیاط واجب.

(مسألة ۲۷۶) اگر پس از سپری شدن وقت فضیلت نماز ظهر پاک شود، قضای آن واجب نیست، اگر چه بهتر است. ولی دیگر نمازها به آن قیاس نمی شود، پس هر نمازی که وقتش باقی باشد و زن حائض پاک شود، بنابر احتیاط واجب باید آن را در وقت بخواند، و اگر نتوانست بعد باید قضای آن را بخواند.

(مسألة ۲۷۷) زن حائض پس از پاک شدن باید غسل کند تا حکم حیض از او برداشته شود و چیزهایی که بر او جایز نبود، یا از او صحیح نبود، جایز و صحیح بشود، به جز رابطهٔ زناشوئی که پیش از غسل هم جایز می باشد.

(مسألة ۲۷۸) کیفیت و احکام غسل حیض همانند غسل جنابت است، جز این که پیش از هر غسلی وضو گرفتن مستحب است به جز جنابت.

(مسألة ۲۷۹) طلاق دادن زن در حال حیض جایز نیست.

* * *

فصل ششم
احکام استحاضه

هــر خونی که از رحم بیرون آیــد و حکم حیض و نفاس بر آن جاری نباشد، استحاضه است.

(مسألهٔ ۲۸۰) بیرون آمدن خون استحاضه وضو را باطل می کند.

(مسألهٔ ۲۸۱) هر چیزی که طهارت در آن شرط باشد بر زن مستحاضه جایز نیست، مگر این که به وظایف خود عمل کند.

(مسألهٔ ۲۸۲) استحاضه بر سه قسم است:

۱ ـ قلیله

۲ ـ متوسّطه

۳ ـ کثیره

(مســألهٔ ۲۸۳) پنبه‌ای که زن در داخل رحم خــود قرار می‌دهد، اگر قسمتی از آن به خون آلوده شود، آن را استحاضهٔ **قلیله** می گویند.

(مســألهٔ ۲۸۴) اگر تمام پنبه به خون آغشــته شــود ولی چیزی از آن سرازیر نشود، آن را استحاضهٔ **متوسّطه** گویند.

(مسألهٔ ۲۸۵) در استحاضهٔ متوسّطه اگر دستمالی که زنها معمولاً روی پنبه می گذارند، در اثر مجاورت آلوده شود مانعی ندارد.

(مســألهٔ ۲۸۶) اگر همه پنبه به خون آغشته شود و در اثر فشار خون، از پنبه سرازیر شود، آن را استحاضهٔ **کثیره** گویند.

(مســألهٔ ۲۸۷) اگر در اثر نگذاشــتن پنبه، خون ســرازیر شــود، بنابر

احتیاط واجب حکم کثیره بر او جاری می شود.

(مسألهٔ ۲۸۸) در استحاضهٔ قلیله باید برای هر نماز ـ چه واجب و چه مستحب ـ یک وضو بگیرد و سپس بلافاصله به نماز برخیزد.

(مسألهٔ ۲۸۹) برای نماز احتیاط، اجزای فراموش شدهٔ نماز و سجدهٔ سهو، که متّصل به نماز هستند و عرفاً جزء نماز به شمار می‌آیند، وضوی جداگانه لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۹۰) اگر بین نماز و سجدهٔ سهو فاصله بیندازد، بنابر احتیاط واجب لازم است برای آن وضوی جداگانه بگیرد.

(مسألهٔ ۲۹۱) در استحاضهٔ قلیله عوض کردن پنبه برای هر نماز واجب نیست، اگر چه احتیاط استحبابی در آن است.

(مسألهٔ ۲۹۲) در استحاضهٔ متوسّطه واجب است در هر شبانه روز یک غسل انجام دهد. اگر اوّل صبح باشد باید پیش از نماز صبح انجام دهد، و اگر وسط روز متوسّطه شود، باید برای نمازهای بعدی غسل کند.

(مسألهٔ ۲۹۳) برای هر نمازی که بلافاصله بعد از غسل خوانده شود، وضو لازم نیست. ولی برای نمازهای بعدی باید وضو بگیرد.

(مسألهٔ ۲۹۴) اگر برای نمازی غسل کرد ولی بین غسل و نماز فاصله انداخت، باید وضو هم بگیرد.

(مسألهٔ ۲۹۵) اگر برای نماز ظهر و عصر، یا مغرب و عشا غسل کند و هر دو نماز را پشت سرهم بخواند، وضو گرفتن برای دوّمی هم لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۹۶) برای نماز احتیاط، اجزای فراموش شده و سجدهٔ سهو، وضوی جداگانه لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۹۷) عوض کردن پنبه برای هر نماز واجب نیست، اگر چه

بهتر است و در استحاضهٔ متوسّطه بیش از استحاضهٔ قلیله اهمیّت دارد.

(مسألهٔ ۲۹۸) برای نمازهای دیگر (غیر یومیّه)، اگر بعد از غسل روزانه، برای هر نماز یک وضو بگیرد کافی است.

(مسألهٔ ۲۹۹) در نمازهای واجبی چون نماز آیات که وقت آنها تنگ است و امکان تأخیر نیست، اگر بعد از غسل روزانه، برای هر نماز یک وضو بگیرد کافی است.

(مسألهٔ ۳۰۰) نمازهای واجبی که می توان آنها را در وسعت وقت خواند، مانند نماز قضا، بنابر احتیاط واجب باید منتظر بماند تا از استحاضه پاک شود، سپس آنها را انجام دهد.

(مسألهٔ ۳۰۱) در استحاضهٔ کثیره باید برای نماز صبح یک غسل، برای نماز ظهر و عصر یک غسل و برای نماز مغرب و عشا یک غسل انجام دهد، و بلافاصله بعد از غسل به نماز بپردازد.

(مسألهٔ ۳۰۲) اگر بین غسل و نماز فاصله بیندازد باید غسل را اعاده کند.

(مسألهٔ ۳۰۳) اگر بین نماز ظهر و عصر، همچنین مغرب و عشا فاصله بیندازد، باید برای نماز عصر و یا عشا نیز غسل دیگری انجام دهد.

(مسألهٔ ۳۰۴) بعد از غسل استحاضه نیازی به وضو گرفتن نیست، و اگر وضو گرفتن موالات عرفی را بین غسل و نماز برهم بزند جایز نمی باشد. ولی اگر پیش از غسل وضو بگیرد خوب است، چنانکه در مسأله ۲۱۷ و ۲۷۸ بیان شد.

(مسألهٔ ۳۰۵) بعد از غسل استحاضهٔ کثیره واجب است با قرار دادن پنبه در رحم و عبور دادن پارچه‌ای از میان پاها و بستن دو طرف آن، از بیرون آمدن خون جلوگیری کند.

(مسألهٔ ۳۰۶) در میان دو نماز عوض کردن پنبه و پارچه لازم نیست

و در مـوردی که موالات لازم را برهم زند و یا موجب خونریزی بیشـتری شود، باید از آن خودداری کند.

(مسألهٔ ۳۰۷) نمازهای یومیّه، نافله های روزانه و هر نماز دیگری که وقت آن تنگ باشـد، می تواند دو نماز را پشـت سر هم با یک غسل انجام دهد، ولی بنابر احتیاط واجب این موضوع فقط در نمازهایی انجام شود که وقت آنها تنگ باشد.

(مسألهٔ ۳۰۸) احکام اقسام سه گانهٔ استحاضه منحصراً در صورتی است که خون ببیند. امّا اگر مایع زرد رنگی باشد که عرفاً به آن خون نمی گویند، هر قدر زیاد هم باشد، تنها وظیفه‌اش آن است که برای هر نماز یک وضو بگیرد.

(مسألهٔ ۳۰۹) اگر زن مستحاضه می‌داند و یا اطمینان دارد که برای او فرصتی پیش می‌آید که خونش قطع می شـود و او می تواند در آن فرصت وضو بگیرد و نماز بخواند، واجب اسـت منتظر شود تا در آن فرصت پیش آمـده نمازش را با طهـارت و وضو بخواند، بلکه بنابـر احتیاط واجب در صورت ظن نیز چنین است.

(مسألهٔ ۳۱۰) اگر زنی چنین امیدی نداشت و یا نتوانست آن را پیش بینی کند، و لذا اعمال زن مستحاضه را انجام داد و نمازش را ادا کرد، و پس از آن چنین فرصتی پیش آمد، لزومی ندارد نمازش را اعاده کند.

(مسـألهٔ ۳۱۱) زن مسـتحاضه پـس از انجام وظیفهٔ خـود می تواند خانهٔ خدا را طواف کند. پس اگر وظیفه‌اش غسـل بوده، باید غسـل کند و بدون وضو مشغول طواف شود، و اگر وظیفه‌اش وضو بوده، وضو بگیرد و مشغول طواف شود.

(مسـألهٔ ۳۱۲) برای نمـاز طواف وضو و یا غسـل جداگانه‌ای لازم

نیست، بلکه همان غسل و یا وضوئی که برای طواف انجام داده، برای نماز طواف نیز کفایت می کند.

(مسألهٔ ۳۱۳) برای صحّت روزه زن مستحاضه، عمل به وظائف روزانه شرط نیست، حتّی اگر در این وظائف کوتاهی کند، باز هم روزه‌اش صحیح است.

(مسألهٔ ۳۱۴) برای زن مستحاضه تلاوت قرآن، حتّی آیه هایی که سجدهٔ واجب دارند، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۳۱۵) زن مستحاضه می تواند وارد مسجد شود، ولی بنابر احتیاط واجب نباید وارد کعبهٔ معظّمه شود، اگر چه به وظائف خود عمل کرده باشد.

(مسألهٔ ۳۱۶) زن مستحاضه نباید دست به خط قرآن بزند، ولی اگر ناچار بشود، مثل این که جلوگیری از هتک قرآن بر آن متوقّف باشد، باید به وظیفهٔ خود عمل کرده باشد و اگر نتواند بنابر احتیاط واجب باید تیمّم کند.

(مسألهٔ ۳۱۷) غسل استحاضه از نظر احکام و کیفیّت همانند غسل حیض و جنابت می باشد.

* * *

فصل هفتم
احکام نفاس

خونـــی که به هنگام زایمان، همزمان با تولّد بچّه و یا ـ تا ده روز ـ بعد از زایمان، از رحم زن بیرون می‌آید، نفاس نامیده می شود.

(مسألهٔ ۳۱۸) خونی که پیش از زایمان بیرون بیاید، اگر چه در رابطه با زایمان هم باشد، نفاس نیست، بلکه حکم استحاضه بر آن جاری می شود.

(مسألهٔ ۳۱۹) خونی که هنگام سقط بچّهٔ ناقص ـ مثل عَلَقه (خون بسته) و مُضغه (یک تکّه گوشت) ـ که به آن نوزاد گفته نمی شود، بیرون بیاید، نفاس نیست، بلکه بنابر احتیاط واجب حکم استحاضه بر آن جاری می شود.

(مســألهٔ ۳۲۰) برای کمترین مدّت نفاس حدّی تعیین نشـــده، ممکن اســـت فقط یک لحظه باشـــد، بلکه ممکن اســـت هنگام زایمان، هیچ خونی بیرون نیاید و زن نفاس نشود.

(مســألهٔ ۳۲۱) زنی که دارای عادت عددیّه اســـت، اگر خون نفاسش ادامـــه یابد، به مقدار عادت خود نفاس می گیرد و بنابر احتیاط واجب لازم اســـت یکی دو روز هم برای روشن شدن وضع خود، به عنوان « استظهار » نفاس قرار دهد، تا ده روز به پایان برسد.

(مســألهٔ ۳۲۲) زنی که دارای عادت عددیّه نیست، اگر نفاسش ادامه یابد، تا روز دهم نفاس می گیرد و بعد از آن به وظیفهٔ مســـتحاضه عمل می کنـــد، ولی بنابر احتیاط واجب تا روز هجدهم، از آنچه در حال نفاس حرام است اجتناب کند، سپس غسل نفاس نماید.

(مسـألهٔ ۳۲۳) خونی که هنگام خروج اوّلین جزء بچّه بیرون می‌آید حکـم نفـاس دارد، ولی مدّت نفاس از لحظات پایانی زایمان حسـاب می شـود، پس اگر بچّه‌ای را قطعه قطعـه بیرون بیاورند، مدت نفاس از خروج آخرین جزء آن حساب می شود.

(مسـألهٔ ۳۲۴) اگر بعد از زایمان جریان خون ادامه پیدا کند و به یک ماه و بیشتر برسد، ظاهر این است که بعد از ایام عادت و سپری شدن ده روز، در حکم مستحاضه است و این حکم تا موقع قطع شدن خون ادامه دارد و تا خون تازه‌ای با ویژگیهای حیض نبیند حکم استحاضه بر او جاری می شود.

(مسـألهٔ ۳۲۵) اگر بعد از زایمان جریان خون به قدری ادامه پیدا کند کـه از مقدار متعارف مربوط به ایّام زایمان خارج شـود، به حکم زنانی که خون طولانی می بینند عمل کند. حکم این زنها در بخش حیض گفته شد.

(مسـألهٔ ۳۲۶) اگر بعد از زایمان جریان خون ادامه یابد و به تدریج کم شـود، سپس طوری افزایش پیدا کند که عرفاً خون جدید به شمار آید، او نیز به حکم زنانی که خون طولانی می بینند رفتار کند.

(مسألهٔ ۳۲۷) پس از قطع شدن خون نفاس واجب است با فرو بردن پنبه‌ای، درون رحم خود را وارسی و پاکیزه نماید. حکم این مسأله در مسألهٔ شماره ۲۵۲ بیان گردید.

(مسألهٔ ۳۲۸) نماز، روزه و هر عبادت دیگری که طهارت در آن شرط است، بر زن در حال نفاس حرام است.

(مسـألهٔ ۳۲۹) روزه هایی را که در ایّام نفاس ترک کرده، باید قضای آنها را به جا آورد ولی نمازهایش قضا ندارد.

(مسألهٔ ۳۳۰) اگر وقت نماز وارد شده ولی هنوز آن را نخوانده نفاس

شود، باید قضای آن را بخواند.

(مسـألة ۳۳۱) اگر در اثنای وقت نماز از نفاس پاک شود، باید غسل کرده، آن را بخواند، اگر نتوانست باید قضای آن را به جا آورد.

(مسألة ۳۳۲) طلاق دادن زن در حال نفاس جایز نیست.

(مسألة ۳۳۳) رابطهٔ زناشوئی در حال نفاس جایز نیست.

(مسألة ۳۳۴) زن در حال نفاس نمی تواند وارد مسجد شود.

غسل نفاس در کیفیّت و احکام همانند غسل حیض است.

اکثـر احکام حائض و بنابـر احتیاط واجب همهٔ احـکام حائض بر و جاری می شود.

* * *

فصل هشتم
احکام احتضار حال جان دادن است

مسائل کفن و دفن و دیگر مسائل مربوط به مرگ را در یک مقدّمه و چهار مبحث بیان می کنیم:

مقدّمه

هنگامی که انسان بیم مرگ دارد و یا نشانه های آن را در خود احساس می کند، واجب است با شتابی هر چه تمام تر نسبت به پرداخت حقوق مالی و دیگر حقوقی که از طرف پروردگار متعال به ذمه دارد، اقدام نماید.

پس آنچه از نماز، روزه، خمس، زکات و بدهی های مردم ـ که وقت آن رسیده ـ و می تواند قضا و پرداخت نماید، نسبت به قضا کردن و پرداخت نمودن آن اقدام نماید. و آنچه را نقداً نمی تواند انجام دهد، به شخص مورد اعتمادی وصیّت کند که پس از مرگ او آنها را به بهترین وجهی انجام دهند.

همچنین واجب است نسبت به چیزهایی که بر ذمّهٔ اوست، یا امانت هایی که در دست اوست، اعتراف نماید و بر آن شاهد بگیرد، تا مطئمن شود به خوبی حفظ می شود و به صاحبانش مسترد می گردد.

همچنین بر او واجب است نسبت به توبه، طلب آمرزش، پرداخت کفّاراتی که بر گردن دارد، سریعاً اقدام کند، تا از پیامدهای گناهان خود را رها سازد.

(مسألهٔ ۳۳۵) مستحب است کسی را که در حال احتضار (جان دادن) می باشد، به سوی قبله بخوابانند، به طوری که اگر بنشیند، صورت و کف پاهایش به طرف قبله باشد.

(مسألهٔ ۳۳۶) واجب است مردهٔ مسلمان را پس از مرگ، طوری که

بیان شد رو به قبله قرار دهند.

(مسألهٔ ۳۳۷) مستحب است انسان هنگام جان دادن و در همهٔ اوقات، به وحدانیّت خداوند، رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ولایت ائمّهٔ اطهار علیهم السلام و به همه عقاید حقّه، شهادت بدهد و همواره آن را به خاطر بسپارد، تا در دلش جای بگیرد و گرفتار وسوسه های شیطان نشود.

(مسألهٔ ۳۳۸) مستحب است هنگام شهادت دادن بر عقاید حقّه و توصیه به آنها، کسانی را که در آنجا حضور دارند شاهد بگیرد.

(مسألهٔ ۳۳۹) مستحب است به کسی که در حال احتضار است عقاید حقّه را تلقین کنند تا آنها را بر زبان جاری سازد.

(مسألهٔ ۳۴۰) مستحب است آخرین کلمه‌ای که بر زبان انسان جاری می شود، کلمهٔ طیّبه « **لا اله الّا الله** » باشد، که بر اساس روایات معتبر چنین شخصی اهل بهشت است.

(مسألهٔ ۳۴۱) مستحب است پس از مرگ به بستن چشمها، چانه و دهان میت اقدام شود، دستها و پاهایش را دراز کنند و پارچه‌ای به رویش بیندازند.

(مسألهٔ ۳۴۲) اقدام به غسل و کفن و دفن و دیگر امور مربوط به مردهٔ مؤمن بر همگان « **واجب کفائی** » است، پس اگر عدّه‌ای به این کار اقدام نمایند از دیگران ساقط می شود و اگر کسی انجام ندهد همگان گنهکار می شوند.

(مسألهٔ ۳۴۳) اقدام به این امور حتماً باید با اجازهٔ ولی میّت باشد، که همان وارث اوست، و در میان وارثان هر طبقه‌ای که در ارث مقدّم است، از نظر اجازه نیز مقدّم می باشد.

(مسألهٔ ۳۴۴) مرد نسبت به همسر از همه شایسته تر است.

(مسألهٔ ۳۴۵) اگر مراجعه کردن به وارث طبقهٔ قبلی ممکن نباشد، به

طبقهٔ بعدی مراجعه می شود و از او اجازه تحصیل می گردد.

(مسألهٔ ۳۴۶) اگر میت ولی نداشته باشد و یا دسترسی به او ممکن نباشد، هر کسی می تواند نسبت به کفن و دفن او اقدام کند و احتیاج به اجازهٔ حاکم شرع نیست، مگر هنگام بروز اختلاف.

(مسألهٔ ۳۴۷) اگر میّت وصیّت کرده باشد که جز ولی، شخص دیگری متصدّی امور کفن و دفن او شود، بنابر احتیاط واجب باید هم اجازهٔ او تحصیل شود، هم اجازهٔ ولی میّت.

(مسألهٔ ۳۴۸) اگر میّت در مورد غسل و کفن و دفن خود وصیّت کرده باشد که مثلاً با آب خاصّی او را غسل دهند، یا با کفن مخصوصی او را کفن نمایند، بنابر احتیاط واجب باید به وصیّت او عمل شود، مگر این که عمل به وصیّت او مستلزم هزینه باشد، در این صورت احکام خاصّی دارد که در باب وصیّت بیان خواهد شد.

(مسألهٔ ۳۴۹) هزینهٔ غسل و کفن و دفن زن بر شوهر اوست.

(مسألهٔ ۳۵۰) هزینهٔ غسل و کفن و دفن غیر همسر، از مال خود میّت پرداخت می شود و مقدّم بر بدهی ها و دیگر موارد وصیّت می باشد.

(مسألهٔ ۳۵۱) اگر میّت هیچ مالی نداشته باشد، یا ورثه و یا شوهر از پرداختن آن امتناع کردند و اجبار کردن آنها ممکن نشد، آن مقدار از امور کفن و غیره که احتیاج به هزینه دارد ساقط می شود، مگر دفن، که باید مردم هزینهٔ آن را تأمین کنند تا نسبت به مرده مؤمن بی حرمتی نشود.

(مسألهٔ ۳۵۲) آنچه باید از ترکهٔ میّت پرداخت شود و یا مرد در مورد همسرش هزینه کند، به مقدار واجب غسل و کفن و دفن و حنوط می باشد، امّا هزینه های مستحبّی، عرفی و یا عادات قبیله‌ای واجب نیست. و اگر

کسی بخواهد آنها را پرداخت کند به عهده خود او می باشد.

(مسألهٔ ۳۵۳) اگر میّت در مورد هزینه های اضافی وصیّت کرده باشد، از ثلث او پرداخت می شود.

(مسألهٔ ۳۵۴) اگر کسی برای خودش کفنی تهیّه کرده باشد، باید با همان کفن او را کفن کنند، اگر چه بسیار قیمتی باشد، حتّی اگر قیمت آن از ثلث ترکه یا همه ترکه بیشتر باشد.

* * *

مبحث اوّل

احکام غسل میّت

(مسألهٔ ۳۵۵) احکام و کیفیّت غسل میّت همانند غسل جنابت است، جز این که اگر از بیرون نجاستی به بدن میّت رسیده باشد بنابر احتیاط واجب باید قبل از غسل آن را تطهیر نمایند.

(مسألهٔ ۳۵۶) اگر سر میّت از پیکرش جدا شده باشد، باید نخست آن را غسل دهند، سپس پیکر آن را.

(مسألهٔ ۳۵۷) در غسل جنابت اگر آب بسیار کمی روی بدن ریخته شود و پوست بدن را تَر کند کافی است، ولی در غسل میّت باید آب فراوانی ریخته شود، تا اطمینان حاصل شود که شستشوی عرفی حاصل شد.

(مسألهٔ ۳۵۸) در غسل میّت باید میّت را سه بار غسل دهند:

بار اوّل : با آب سِدر.

بار دوّم : با آب کافور.

بار سوم : با آب خالص.

(مسألهٔ ۳۵۹) کسی که میّت را غسل می‌دهد باید قصد قربت داشته

باشد و او را برای انجام فرمان خدا غسل دهد، نه برای اجرت.

(مسألهٔ ۳۶۰) اگر میّتی را برای اجرت و یا به خاطر قیمت تعیین شده غسل دهد، کافی نیست.

(مسألهٔ ۳۶۱) بنابر احتیاط واجب باید غسل دهنده برای این کار اجرت نگیرد، اگر چه انگیزهٔ او برای این کار دریافت اجرت نباشد.

(مسألهٔ ۳۶۲) اگر بخواهند به غسل دهنده چیزی بدهند باید به عنوان هدیه باشد و بر اساس شرط و قرارداد قبلی نباشد.

(مسألهٔ ۳۶۳) اگر برای غسل میّت سِدر، کافور یا هیچکدام پیدا نشود، باید به جای آن با آب خالص غسل بدهند و چنین نیّت کنند: غسل می‌دهم با آب خالص، به جای سدر یا کافور، **قربةً الی الله** بنابر احتیاط واجب.

(مسألهٔ ۳۶۴) در غسل با آب سِدر، باید به مقداری سِدر با آب مخلوط شود که تنظیف بدن با آب سِدر تحقق پیدا کند. ظاهر این است که این معنی هنگامی محقّق می شود که آب از اطلاق خارج گردد.

(مسألهٔ ۳۶۵) در غسل با آب کافور نیز باید به مقداری کافور با آب مخلوط گردد، که عرفاً خوشبو کردن بدن با کافور صدق کند.

(مسألهٔ ۳۶۶) اگر آب کم باشد و برای سه بار غسل دادن کفایت نکند، باید غسل با آب خالص را برگزیند.

(مسألهٔ ۳۶۷) اگر آب موجود برای دو غسل کفایت کند، یکی از دو غسل (سِدر یا کافور) را انتخاب می کند، سپس با آب خالص غسل می‌دهد، و یک تیمّم نیز ـ بنابر احتیاط واجب ـ به آن ضمیمه می کند.

(مسألهٔ ۳۶۸) اگر به جهت نبودن آب، یا ترس از متلاشی شدن بدن میّت ـ در مثل سوختگی ـ غسل دادن آن میسّر نباشد، باید میّت را تیمّم دهد. و

در این فرض یک تیمّم کافی است، اگر چه سه تیمّم احتیاط استحبابی است.

(مسألهٔ ۳۶۹) در مورد سوختگی و امثال آن، اگر بتواند با ریختن آب ـ بدون دست زدن ـ میّت را غسل بدهد و ترس از متلاشی شدن نباشد، باید غسل بدهد و تیمّم مشروع نمی باشد.

(مسألهٔ ۳۷۰) در تیمّم دادن بر میّت، در صورت امکان باید دستهای میّت را بر زمین بزند، سپس آنها را بر پیشانی و پشت دستها بکشد، اگر ممکن نباشد تیمّم دهنده دستهای خودش را بر زمین می‌زند و آنها را بر پیشانی و پشت دستهای میّت می کشد.

(مسألهٔ ۳۷۱) اگر پس از غسل دادن قسمتی از بدن میّت نجس شود، غسلش باطل نمی شود، چه نجاست از خودش باشد یا از بیرون به آن برسد. فقط لازم است محلّ نجس را آب بکشند.

(مسألهٔ ۳۷۲) باید غسل دهنده با میّت هم جنس باشند، یعنی مرد را مرد، و زن را زن غسل دهد. به جز در مواردی که در ضمن مسائل بعدی بیان می شود.

(مسألهٔ ۳۷۳) دختر بچهٔ زیر سه سال را مرد، و پسر بچهٔ زیر سه سال را زن می تواند غسل دهد.

(مسألهٔ ۳۷۴) در مقام ضرورت و پیدا نشدن هم جنس، زن و مرد می توانند همدیگر را غسل دهند.

(مسألهٔ ۳۷۵) مرد مطلقاً می تواند همسرش را غسل دهد، اگر چه هم جنس موجود باشد و ضرورتی در بین نباشد، ولی نباید به عورت او نگاه کند، امّا زن بنابر احتیاط واجب نمی تواند شوهرش را غسل دهد، مگر هنگامی که هم جنس پیدا نشود.

(مسألهٔ ۳۷۶) مولی می تواند کنیزش را غسل دهد.

(مسألة ۳۷۷) در تمام موارد یاد شده، غسل دهنده نمی تواند به عورت میّت نگاه کند، اگر چه همسر خودش باشد.

(مسألة ۳۷۸) اگر هم جنس برای میّت پیدا نشود و میّت همسر نداشته باشد، باید محارم دیگری چون برادر و خواهر، که به وسیلهٔ نسبی یا سببی و یا رضاعی (شیر خوردن) با میّت محرم هستند او را غسل دهند و احتیاط مستحب آن است که از روی لباس باشد و در هر حال نگاه کردن به عورت میّت حرام می باشد.

(مسألة ۳۷۹) اگر میّتی را از روی عمد یا اشتباه بدون غسل دفن کنند، واجب است قبر را نبش کرده او را بیرون آورده غسل دهند. و اگر غسل او در اثر تغییر در بدن ممکن نباشد باید او را تیمّم دهند. ولی اگر نبش کردن موجب هتک حرمت و یا صدمه زدن به میّت باشد نبش قبر حرام می شود.

(مسألة ۳۸۰) جدا کردن چیزی از بدن میّت، چون گرفتن ناخن، کوتاه کردن مو، تراشیدن مو، ختنه کردن و امثال آن حرام است.

(مسألة ۳۸۱) بنابر احتیاط واجب نباید زیر ناخنهای میّت را پاک کنند، مگر این که چرکهای زیر ناخن مانع رسیدن آب به آن قسمت از پوست باشد، که در مورد زنده ها، رسیدن آب به آن قسمت شرط است.

(مسألة ۳۸۲) باز کردن و شانه زدن موهای میّت در صورتی که احتمال بدهد چیزی از آن خواهد ریخت، بنابر احتیاط واجب حرام است.

(مسألة ۳۸۳) اگر چیزی از بدن میّت جدا شود، باید همراه او دفن شود.

(مسألة ۳۸۴) مستحب است میّت را بعد از غسل، به صورتی که موقع نماز خواندن بر او (سر به طرف مغرب و پاها به طرف مشرق) قرار می‌دهند، رو به قبله نمایند.

* * *

مبحث دوّم
احکام کفن و حنوط

باید مردهٔ مسلمان را با سه قطعه پارچه که بدن او را بپوشاند، کفن کرد.

کفن باید شامل سه قطعه به شرح زیر باشد:

۱ ـ لنگ، که باید همهٔ بدن ـ به جز سر ـ را بپوشاند و بهتر آن است که همه بدن را بپوشاند.

۲ ـ پیراهن، که لازم است بنابر احتیاط واجب از سر شانه ها تا سر زانوها را بپوشاند.

۳ ـ سر تا سری، که باید همه بدن ـ حتّی سر ـ را بپوشاند. و احتیاط استحبابی آن است که برد یمانی باشد.

(مسألهٔ ۳۸۵) اگر سه قطعه کفن یافت نشود، به مقدار ممکن اکتفا می شود، با مقدّم داشتن چیزی که بدن را بیشتر بپوشاند. اگر مطلقاً پیدا نشود به چیزی که عورت را بپوشاند اکتفا می شود.

(مسألهٔ ۳۸۶) مشهور اینست که اولین پوشش کفن لنگی است که میان ناف وزانو را می پوشاند، بدون اینکه احتیاج به پیراهنی که در گذشته گفتیم که آن لباس دوم از لباس کفن است داشته باشد و عمل به آن ـ در این زمان ـ شهرت یافته است، امّا مشروعیّت آن ثابت نشده است تا چه رسد به اینکه به آن کفایت شود. پس لازم است مؤمنین به این امر آگاهی یابند، بلی بلحاظ اینکه بیشتر مؤمنین بُرد یمانی را بخاطر استحابش به کفن اضافه می نمایند مشکل حل می شود وشمار مطلوب کفن حاصل می گردد.

(مسألهٔ ۳۸۷) کفن کردن با پارچهٔ ابریشمی جایز نیست.

(مسألهٔ ۳۸۸) کفن باید بنابر احتیاط واجب از نوع پارچه (بافته شده) باشـــد، و لذا پوست و امثال آن کفایت نمی کند، مگر در صورتی که جز آن چیزی یافت نشود.

(مسألهٔ ۳۸۹) باید کفن پاک باشد و اگر بعد از کفن کردن نجس شود، باید تطهیر شود و یا قسمت نجس بریده گردد، به شرط این که با بریدن آن، کفن از مقدار واجب خارج نشود، بنابر احتیاط واجب.

(مسألهٔ ۳۹۰) اگر به جز پارچهٔ نجس چیزی برای کفن نباشد و تطهیر آن ممکن نباشد، با همان پارچهٔ نجس کفن می کنند.

(مســألهٔ ۳۹۱) با پارچهٔ غصبی کفن کردن جایز نیســت و اگر غیر از پارچهٔ غصبی چیزی پیدا نشود، کفن ساقط می شود.

(مسألهٔ ۳۹۲) مســتحب است علاوه بر قطعات واجب کفن با پارچهٔ دیگری ساقها، رانها و عورت میّت پوشانده شود.

(مســألهٔ ۳۹۳) مستحب است چیزی چون عمامه بر سر مردان ببندند و چیزی به جای مقنعه بر کفن زنها افزوده شود.

(مســألهٔ ۳۹۴) مستحب است روی عورتین میّت، مقداری پنبه از زیر کفن گذاشته شود.

(مسألهٔ ۳۹۵) مستحب است کفن میّت از پنبهٔ سفید و از پاکترین اموال او تهیّه شود، و از پارچه‌ای باشد که در آن احرام بسته، یا با آن نماز خوانده است.

(مسألهٔ ۳۹۶) مستحب است به گوشه کفن، با تربت امام حسین علیه‌السلام نوشته شود: « فلانی شهادت می‌دهد به لا اله الّا الله، محمّد رسول الله و علی ولی الله » و اگر شهادت به ولایت سایر ائمّه و دیگر عقاید حقّه نیز اضافه شود، مانعی ندارد.

(مسألة ۳۹۷) مستحب است انسان کفنش را شخصاً در حال حیات خود تهیّه کند و گاهی آن را باز کند و به آن نظاره کند.

(مسألة ۳۹۸) مستحب است یک چوب تَر از درخت خرما، به طول یک وجب و بهتر است به طول یک ذراع (در حدود نیم متر) باشد، در قبر همراه میّت، از زیر کفن سرتاسری گذاشته شود.

(مسألة ۳۹۹) و افضل از آن « **جریدتین** » است یعنی: دو چوب تَر، از درخت خرما باشد، اگر نشد از درخت سِدر، و اگر نشد از درخت بید، اگر نشد از درخت انار، و اگر نشد از هر درختی که ممکن باشد.

(مسألة ۴۰۰) شایسته است به موضوع جریدتین اهتمام خاصّی داده شود، زیرا در احادیث صحیحه آمده است که تا آن چوبها خشک نشده خداوند حساب و عذاب را از آن میّت بر می‌دارد و انشاء الله بعداً نیز حسابی و عقابی بر او نمی شود. این روایات از طریق خاصّه و عامّه وارد شده، ولی عملاً تنها شیعیان به رعایت این سنّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توفیق دارند و از ویژگیهای آنان به شمار می‌آید.

امام باقر علیه السلام در مورد حکمت جریده می فرماید: تا هنگامی که آن چوب تَر است، خداوند عذاب را از میّت برمی‌دارد، و چون حساب و کتاب در نخستین ساعت دفن میّت می باشد، تا هنگامی که مردم از سر قبر برگردند، و جریدتین نیز برای همین مقرّر گشته است، و لذا امید است که بعداً نیز حساب و کتابی برای او نباشد.

(مسألة ۴۰۱) واجب است میّت را بعد از غسل دادن، پیش از آنکه کفنش را تکمیل کنند، « **حنوط** » نمایند. یعنی :« **کافور** » را به هفت عضو سجده (پیشانی، کف دستها، سرزانوها و سر دو انگشت بزرگ پاها) بمالند،

به طوری که اثر آن در عضوها باقی بماند.

(مسألة ۴۰۲) مستحب است به سرِ بینی، مفاصل، گودی زیر گلو، سینه، کف پاها، پشت دستها، سر، ریش، گردن، شانه ها، دهان، عورت، کف دستها، برجستگی روی پاه، زیر بغل ها و بیخ رانها نیز کافور بمالند.

(مسألة ۴۰۳) مستحب است مقداری تربت امام حسین علیه السلام نیز با کافور مخلوط کنند.

* * *

مبحث سوّم

نماز میّت

نماز خواندن بر جنازهٔ مسلمان بالغ واجب است.

(مسألة ۴۰۴) بر کودکی که نماز خواندن را می فهمید و درک می کرد، مستحب است نماز میّت خوانده شود، در غیر این صورت مشروعیّت ندارد.

(مسألة ۴۰۵) نماز خواندن بر مردهٔ هر مسلمانی واجب است، مگر این که منکر ولایت ائمّه علیهم السلام باشد، که نماز بر جنازهٔ او مطلوب نیست، مگر برای تقیّه، ایجاد تفاهم و یا جلب محبّت مخالفان.

(مسألة ۴۰۶) در نماز میّت پنج تکبیر واجب است، که باید پس از چهار تکبیر دعاهای لازم گفته شود و تکبیر پنجم پایان بخش نماز است و نیازی به سلام ندارد.

(مسألة ۴۰۷) در صورتی که میّت بالغ و مؤمن باشد، در نماز میّت باید برای او دعا شود، و اگر کودک باشد، اگر پدر و مادرش مؤمن باشند برای آنها و دیگر مؤمنان دعا می شود و در برخی روایتها آمده است که چنین گفته شود :« **اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ لاِبَوَیْهِ وَ لَنا فَرَطاً وَ سَلَفاً** ».

(مسألة ۴۰۸) اگر میّت مستضعف باشد و در مورد اهل بیت علیهم السلام متوقّف

باشد، ولی منکر آنها نباشد، به جای او به مؤمنان دعا می شود. البته می توان به خود او نیز به عنوان طلب شفاعت ـ نه به عنوان برادری و هم کیشی ـ دعا نمود.

(مسألهٔ ۴۰۹) در مورد میّت مجهول الحال ـ که نمی‌دانیم اهل ایمان و معتقد به ولایت بوده یا نه ـ به عموم مؤمنان دعا می شود، تا اگر اهل ایمان باشد او را نیز سودمند باشد. و می توان چنین گفت :« **اَللّهُمَّ اِنْ کانَ یُحِبُّ الْخَیْرَ وَ اَهْلَهُ، فَاغْفِرْ لَهُ، وَارْحَمْهُ وَ تَجاوَزْ عَنْهُ** ».

(مسألهٔ ۴۱۰) در نماز میّت علاوه بر دعا بر میّت، بنابر احتیاط واجب باید بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، صلوات و درود گفته شود، ولی دیگر اذکار چون شهادتین و دعا بر مؤمنان واجب نیست، اگر چه بهتر است.

(مسألهٔ ۴۱۱) احتیاط استحبابی آن است که نماز میّت را به شکل زیر انجام دهند:

۱) اَللهُ اَکْبَرُ، اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ.

در اینجا بهتر است اعتراف به سایر عقاید حقّه نیز افزوده شود.

۲) اَللهُ اَکْبَرُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

در اینجا بهتر اســت که به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بالخصوص دعا شود و دیگر پیامبران، فرشتگان و دیگر اولیای الهی که شایسته درود و صلوات هستند نیز اضافه شوند.

۳) اَللهُ اَکْبَرُ، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ.

۴) اَللهُ اَکْبَرُ، اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِهذَا الْمَیِّتِ.

و اگر میّت زن باشد به جای « **لِهذا** » می گوید :« **لِهذِهِ** ».

۵) اَللهُ اَکْبَرُ. [پایان].

(مسألهٔ ۴۱۲) در دعاهای نماز میّت عبارت خاصّی شرط نیست، بلکه

با هر تعبیری مضامین بالا گفته شـــود کافی اســـت، ولی بنابر احتیاط واجب باید مقدار واجب آن به عربی گفته شود.

(مسألهٔ ۴۱۳) در نماز میّت شرایطی هست که باید رعایت شود:

۱ ـ نیّت، چنانکه در وضو گفته شد.

۲ ـ اجازهٔ ولی، چنانکه در مقدّمهٔ این فصل گفته شد.

۳ ـ حضور میّت، نماز بر میّت غایب ـ که در میان دیگران رایج است ـ در نزد ما مشروعیّت ندارد.

۴ ـ محـــاذات میّت، یعنی باید نمازگـــزار در کنار میّت و در محاذات قسمتی از بدن او بایستد.

(مســـألهٔ ۴۱۴) اگر نماز میّت به جماعت برگزار شود، نماز کسانی که در دو طرف صفها قرار دارند، اشکالی ندارد.

۵ ـ میّت در کنار نمازگزار باشد.

(مسألهٔ ۴۱۵) میّت نباید در جای بسیار بلند، بسیار پست و یا در محلّ دور از نمازگزار باشد، و نباید دیوار، پارچه و یا چیز دیگری در میان آنها حائل باشد.

(مســـألهٔ ۴۱۶) پارچه‌ای که روی تابوت می‌اندازند، حائل به شـــمار نمی‌آید و فاصلهٔ اندک نیز مانعی ندارد، آنچه مهم اســـت این است که عرفاً بگویند نمازگزار در کنار میّت ایستاده است.

۶ ـ ایستاده بخواند.

(مسألهٔ ۴۱۷) اگر کسی پیدا نشود که بتواند ایستاده نماز بخواند، می توان بر میّت نشســـته نماز خواند، و اگر از آن هم ناتوان باشـــد بنابر احتیاط واجب باید در حالی که به پهلو خوابیده آنرا انجام دهد و اگر نتوانســـت به قفا می خوابد (به ترتیبی که در نمازهای یومیّه بیان شد).

۷ ـ میّت به پشت خوابیده باشد.

۸ ـ میّت و نمازگزار رو به قبله باشـــند، یعنی نمازگزار رو به قبله باشد و جنازه را طوری در مقابل او قرار بدهند که سرِ میّت به طرف راست، و پاهایش به طرف چپ نمازگزار باشد.

۹ ـ موالات، یعنی بنابر احتیاط واجب در میان تکبیرها و دعاها طوری فاصله نشود که عرفاً مشغول به نماز صدق نکند.

۱۰ ـ بعد از کفن و قبل از دفن باشد، یعنی پس از غسل (یا تیمّم)، حنوط و کفن، و پیش از دفن، نماز خوانده شود.

(مسألهٔ ۴۱۸) در نماز میّت لازم نیست نمازگزار با وضو (یا غسل و تیمّم) باشد و بدن و لباسش پاک باشد.

(مسألهٔ ۴۱۹) در نماز میّت، بنابر احتیاط واجب باید عورت نمازگزار پوشیده باشد و از حرف زدن و خندیدن و انحراف از قبله و دیگر کارهایی که صورت نماز را به هم می‌زند، پرهیز کند.

(مسألهٔ ۴۲۰) مستحب است نماز میّت به جماعت خوانده شود و هر چه شـــمار نمازگزاران بیشتر باشـــد، سود بیشتری به میّت می‌رسد و در امام جماعت عدالت شرط نیست.

(مسألهٔ ۴۲۱) اگر چند جنازه باشد، می توان آنها را کنار یکدیگر قرار داد و برای همه آنها یک نماز خواند و در دعا بر آنها صیغهٔ تثنیه و جمع را رعایت نمود. و اگر برخی مرد و برخی دیگر زن باشـــند، بهتر اســـت مرد را نزدیک نمازگزار قرار دهند.

(مسألهٔ ۴۲۲) در نماز میّتی که بر تعدادی زن و مرد خوانده می شود، می توان به اعتبار لفظ « **میّت** » بر همهٔ آنها ضمیر مذکّر آورد و یا به اعتبار

لفظ « **جنازه** » یا « **نفس** » بر همهٔ آنها ضمیر مؤنث آورد.

(مسألهٔ ۴۲۳) مستحب است که نمازگزار با وضو باشد و هنگام تکبیر دستهایش را بالا ببرد و در دعا بر میّت تلاش کند و دیگر چیزهایی را که در دیگر نمازها لازم است رعایت کند.

* * *

مبحث چهارم
دفن میّت

واجب است میّت را طوری در زمین دفن کنند که درندگان و امثال آنها نتوانند پیکرش را بیرون بیاورند و از رسیدن بوی بدنش به بیرون جلوگیری شود.

(مسألهٔ ۴۲۴) اگر میّت را در تابوت محکم و یا بنایی مستحکم قرار دهند بدون اینکه در دل زمین قرار بگیرد، کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۴۲۵) باید میّت را در قبر طوری بر پهلوی راست بخوابانند که سینه و صورت او رو به قبله باشد.

(مسألهٔ ۴۲۶) اگر به دست آوردن قبله ممکن نباشد، به طرفی که گمان می کنند که قبله باشد دفن می کنند، و اگر به هیچ وجه نتوانند سمت قبله را به دست آورند، حکم وجوب رو به قبله قرار دادن ساقط می شود.

(مسألهٔ ۴۲۷) دفن کردن بدن مؤمن در جایی که بی‌احترامی به او می باشد، مانند مزبله و چاه فاضلاب، حرام است.

(مسألهٔ ۴۲۸) دفن مرده در محل وقفی که برای جهت خاصّی وقف شده و عنوان وقف شامل دفن اموات نمی باشد، جایز نیست.

(مسألهٔ ۴۲۹) دفن مرده در سرزمین دیگری، که مالک خصوصی دارد، یا حق کسی به آن تعلّق یافته، بدون اذن مالک یا صاحب حق جایز نیست.

(مسـألة ۴۳۰) دفن مرده در قبر مرده‌ای دیگر حرام است، اگر چه به صورت اتّفاقی باز شده باشد، مگر در سه مورد:

۱ ـ محلّ قبر به میّت اولی اختصاص نیافته باشد، بلکه روال بر این باشد که هر وقت ایجاب کند میّت دیگری نیز در آنجا دفن شود.

۲ ـ میّت قبلی را در آورده به محلّ دیگری انتقال داده باشند.

۳ ـ مردهٔ قبلی پوسـیده شـده، به خاک تبدیل شـده باشد و دیگر آنجا محلّ دفن آن شخص محسوب نشود.

(مسـألة ۴۳۱) در برخی از روایات از جا به جا کردن میّت از شهری که در آن وفات کرده نهی شده است. این روایتها اگر چه ضعیف می باشند ولی رعایت آنها شایسـته اسـت، امّا واجب نمی باشد، و به طوری که سیرهٔ مسلمانان از صدر اسلام بر آن جاری شده، انتقال دادن آنها اشکالی ندارد.

(مسألة ۴۳۲) خوب است اموات را به اماکن متبرّکه، چون مکّه معظّمه و مشاهد مشرّفه منتقل کنند، که در حدیث آمده است: هر کس در حرم مکّه دفن شـود از فزع اکبر روز قیامت در امان است و هر کس در نجف اشرف یا دیگر مشاهد مشرّفه دفن شود، سؤال نکیر و منکر از او ساقط می شود.

(مسـألة ۴۳۳) نبش قبر میّت به گونه‌ای که پیکرش آشکار گردد، اگر موجب هتک حرمت او باشد، مثل این که بوی آن پخش شود و یا دگرگونی چهره‌اش ظاهر شود، حرام است.

(مسألة ۴۳۴) نبش قبر در صورتی که موجب هتک حرمت نباشد نیز بنابر احتیاط واجب جایز نیست، مگر در چند مورد:

۱) اگر میّتی بدون غسل یا کفن و یا به صورت غیر شرعی دفن شده، و هنوز فاصله‌ای نشده که در بدن تغییری حاصل شود و در اثر نبش قبر هتک

حرمت شود، نبش کردن آن جایز است. امّا اگر هتک حرمت شود آنوقت نبش قبر حرام می شـــود و غسل دادن و کفن کردن ساقط می گردد همانطوریکه زمان طولانی از دفن آن گذشـــته باشد و میت خشـــک شده باشد بطوریکه هتک حرمت نشـــود نبش قبر برای غســـل دادن و کفن کردن واجب نیست.

۲) نبش قبر برای انتقال دادن جنازه به مشـــاهد مشـــرّفه و یا به آرامگاه خانوادگی که موجب عزّت میّت اســـت و در آنجا یادش جاوید می ماند و همواره بر سر مزارش قرآن میخوانند و طلب آمرزش می کنند، جایز است.

۳) نبش قبر برای جلوگیری از کار حرام جایز است، مثل این که جنازه‌ای را در ملک دیگری بدون اجازهٔ مالک دفن کرده باشند، یا با کفن غصبی کفن کرده باشند و یا چیزی را که مال دیگری است به همراه جنازه دفن کرده باشند.

(مســـألهٔ ۴۳۵) در همهٔ موارد یاد شـــده باید توجّه شـــود که نبش قبر موجـــب بی حرمتی به میّت نشـــود. بنابر احتیاط واجب در مورد ســـوم اگر صاحب حق برای دریافت حق خود شتاب کند و اصرار نماید، برای اهمیّت حقوق مردم، ادای حق را بر حرمت میّت ترجیح می‌دهیم.

(مسألهٔ ۴۳۶) در دو مورد اوّل باید از ولی میّت برای نبش قبر اذن گرفته شود و در مورد سوم نیز بنابر احتیاط واجب، و اگر به ولی دسترسی نباشد از کسی که بعد از ولی به میّت نزدیکتر است، باید اجازه بگیرند بنابر احتیاط واجب.

(مســـألهٔ ۴۳۷) مستحب اســـت میّت را در جای وســـیع دفن کنند و ارتفاع قبر به مقداری باشد که نشستن در آن ممکن باشد.

(مسألهٔ ۴۳۸) مســـتحب است صورت میّت را باز کرده، گونهٔ راست او را بـــر زمیـــن بگذارند و مقداری تربت امام حســـین علیه‌السلام همراه او در قبر بگذارند و احتیاط مستحب آن است که به مقدار یک خشت از آن در مقابل

صورتش گذاشته شود.

(مسألة ۴۳۹) شایسته است که پس از نهادن میّت در قبر و پیش از پوشانیدن قبر، شهادتین، عقاید حقّه و اقرار به امامت فرد فرد ائمّه علیهم‌السلام را به او تلقین کنند.

(مسألة ۴۴۰) پس از دفن نیز به هنگام رفتن تشییع کنندگان، شایسته است که از سوی نزدیکترین مردمان به میّت، یکبار دیگر با صدای بلند عقاید حقّه به او تلقین شود.

در اینجا مستحبّات دیگری نیز هست که در کتابهای مفصّل آمده است.

* * *

بخش تکمیلی

(مسألة ۴۴۱) همه احکام میّت، از غسل، کفن، حنوط، نماز و دفن، در سه مورد بر قسمتی از پیکر او نیز باید اجرا شود:

۱ ـ اسکلت استخوانی بدن

در مواردی چون طعمهٔ حیوانات درّنده قرار گرفتن، اگر اسکلت استخوانی بدن سالم باشد، بر استخوانهای بدون گوشت باید همهٔ احکام میّت اجرا شود، حتّی اگر یکی دو قطعه از استخوانها نیز از بین رفته باشد.

۲ ـ پیکر انسانی

اگر پیکر انسانی کامل باشد، همهٔ احکام مرده بر آن اجرا می شود، اگر چه برخی از عضوهای جانبی آن مثل سر، دستها و پاها از بین رفته باشند.

۳ ـ نصف کامل بدن

بر نیمی از بدن یک انسان، که قلب در آن است، همهٔ احکام میّت جاری می شود، خواه به طول یا به پهنا قطع شده باشد، به شرط این که اعضای

نصف بدن را داشته باشد. یعنی در برش عرضی شامل: سر و دو دست و در برش طولی شامل: نیمی از سر، یک دست و یک پا باشد.

(مسألهٔ ۴۴۲) در مورد نصف بدن که شامل قلب باشد ولی همهٔ اعضای یاد شده را نداشته باشد، احتیاط واجب است که همهٔ احکام میّت اجرا شود.

(مسألهٔ ۴۴۳) اگر عضوی از بدن میّت جدا شده که استخوان در آن هست، بنابر احتیاط واجب باید آن را غسل داده، در پارچه‌ای بپیچند سپس آن را دفن کنند.

(مسألهٔ ۴۴۴) اگر قطعهٔ گوشتی از بدن میّت جدا شده و استخوان در آن نیست، احتیاج به غسل ندارد، ولی باید آن را دفن کنند و احتیاط مستحب آنست که آن را در پارچه‌ای بپیچند و سپس دفن کنند.

(مسألهٔ ۴۴۵) اگر قطعه‌ای از بدن انسان زنده جدا شود، احکام میّت بر آن جاری نمی شود، اگر چه استخوان هم داشته باشد، ولی بهتر است که آن را دفن کنند.

(مسألهٔ ۴۴۶) بر بچهٔ سقط شده نماز میّت مشروعیّت ندارد. پس اگر خلقتش کامل شده و اعضایش رشد کرده باشد، آن را غسل داده، حنوط و کفن نموده دفن می کنند.

(مسألهٔ ۴۴۷) بچهٔ سقط شده‌ای که چهار ماه در شکم مادر بوده، ولی خلقتش کامل نشده، بنابر احتیاط واجب او را غسل داده، در پارچه‌ای پیچیده، دفن کنند.

(مسألهٔ ۴۴۸) بچهٔ سقط شده‌ای که چهار ماهه نشده و خلقتش کامل نگشته، احتیاج به غسل و کفن ندارد، بلکه او را در پارچه‌ای پیچیده دفن می کنند.

* * *

فصل نهم
غسل مسّ میّت

اگر کســی به جسد مرده‌ای که سرد شده ولی هنوز او را غسل نداده‌اند دســت بزند، غســل مسّ میّت بر او واجب می شود، امّا اگر بدن گرم باشد، غسل بر او واجب نمی شود.

(مسألهٔ ۴۴۹) اگر کسی بدن بچهٔ سقط شده‌ای را که روح در آن دمیده شده، پس از سرد شدن و پیش از غسل مسّ کند، بنابر احتیاط واجب غسل مسّ میّت بر او واجب می شود.

(مسألهٔ ۴۵۰) بدن مرده پیش از غسل میّت نجس است، و لذا اگر کسی با رطوبت آن را مسّ کند، عضوی که با رطوبت به بدن میّت رسیده نجس می شود.

(مســألهٔ ۴۵۱) هنگامی که غســل های ســه گانه میّت به اتمام رسید بدنش پاک می شود.

(مسألهٔ ۴۵۲) اگر کسی موی میّت را مسّ کند، غسل بر او واجب نمی شود، ولی اگر دندان، ناخن و یا عضو دیگری از میّت را مسّ کند که در آن روح نیست، بنابر احتیاط واجب غسل بر او واجب می شود.

(مسألهٔ ۴۵۳) اگر کسی عضو جدا شده از میّت یا از بدن شخص زنده را که در آن استخوان هست مسّ کند، غسل بر او واجب می شود. ولی اگر گوشت بدون استخوان و یا استخوان بدون گوشت را مسّ کند، غسل بر او واجب نمی شود.

(مســألهٔ ۴۵۴) اگر موقع کشــیدن دندان مقدار کمی از گوشت به آن چسبیده باشد، با مسّ کردن آن غسل واجب نمی شود.

(مسألهٔ ۴۵۵) کسی که غسل مسّ میّت بر عهده دارد نمی تواند کاری انجام دهد که شرط آن طهارت است، مانند نماز و دست زدن به خط قرآن، ولی چیزهایی که بر جنب و زن حائض حرام است ـ مانند ورود به مسجد و خواندن سوره هایی که آیه سجده دارد ـ بر او حرام نیست.

(مسـألهٔ ۴۵۶) غسل مسّ میّت در همهٔ احکام و شرایط همانند غسل جنابت است و به طوری که گفته شد از وضو نیز کفایت می کند.

* * *

فصل دهم
غسل های مستحب

غسل های مستحبّی بسیار فراوان است از آن جمله است:

۱ ـ غسل جمعه، که از مستحبّات مؤکّده است و وقت آن از طلوع فجر تا ظهر شرعی روز جمعه می باشد. و اگر تا آن موقع انجام نداد، می تواند تا غروب آن روز و یا در روز شنبه آن را قضا نماید.

۲ ـ غسل روزهای عید فطر و قربان، و وقت آنها از طلوع فجر تا غروب آفتاب آن دو روز می باشد.

۳ ـ غسل روزهای ترویه و عرفه، یعنی روز هشتم و نهم **ذیحجّة الحرام**، و وقت آن از طلوع فجر تا غروب آفتاب آن دو روز می باشد.

۴ ـ غسل شب اوّل ماه مبارک رمضان و شب ۱۷ و شبهای قدر، یعنی شبهای ۱۹، ۲۱، ۲۳، که برترین آنها شب بیست و سوم، سپس شب بیست و یکم می باشد.

۵ـ غسل ورود به شهرهای مکّه و مدینه، برای انجام حجّ، عمره و زیارت.

۶ـ غسل ورود به حرم مکّه، کعبهٔ معظّمه، حرم مدینه و مسجد النّبی صلی الله علیه و آله و سلم.

۷ ـ غسل احرام و برای وقوف در عرفات (اندکی بعد از ظهر)، و برای قربانی کردن، سر تراشیدن و طواف خانهٔ خدا به هنگام بازگشت از منی.

۸ ـ غسل مسّ میّتی که غسل داده شده.

۹ ـ غسل قضای نماز آیات، در مورد کسی که به هنگام خسوف کامل (ماه گرفتگی) کوتاهی نموده و اینک می خواهد قضای آن را به جا بیاورد.

۱۰ ـ غسل توبه، در مورد کسی که به ساز و آواز گوش داده است.

(مسـألهٔ ۴۵۷) مشـروعیّت غسل های یاد شـده نزد ما ثابت است و کسی که یکی از آنها را انجام دهد از وضو نیز کفایت می کند.

(مسألهٔ ۴۵۸) غسل های فراوانی در کتب فقهی، ادعیه و زیارات نقل شده که مشـروعیّت آنها ثابت نشده، خوب است آنها را به رجاءِ مطلوبیّت انجام داد، ولی آنها از وضو کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۴۵۹) مشـروعیّت تیمّم به جای غسل های مستحبّی، جز در موارد خاصّی ثابت نشده است و لذا جز برای رجاءِ مطلوبیت نمی توان آنها را انجام داد و از وضو نیز کفایت نمی کند.

* * *

فصل یازدهم
احکام تیمّم

در اینجا چند مبحث است:

مبحث اوّل
موارد تیمّم

در چند مورد به جای وضو و غسل باید تیمّم کرد:

اوّل: هنگامی که آب به مقداری که برای اعمال واجب وضو یا غسل کفایت کند، پیدا نشود، خواه آب را به زور از او گرفته باشند، یا خود تقصیر کرده باشد، مثل این که آب داشته و آن را بیرون ریخته، در اینجا اگر چه مرتکب حرام شده، ولی وظیفه‌اش تیمّم است.

(مسألهٔ ۴۶۰) انسان باید در طلب آب تلاش کند، تا یقین و یا اطمینان پیدا کند که آب وجود ندارد.

(مسألهٔ ۴۶۱) در دشت و صحرا و سرزمینهای هموار، باید در هر یک از چهار سمتی که احتمال آب باشد، به مقدار پرتاب دو تیر از آب جستجو کند و در سرزمینهای سخت و ناهموار به مقدار پرتاب یک تیر معمولی باید جستجو کند.

دوّم: ترس تشنگی برای خود یا همراهانش، اگر چه مرکب و یا حیوانی باشد که وظیفه‌اش اهتمام ورزیدن به شئون آن می باشد. و یا خوف تلف بر جانداری باشد که حفظ جان او برایش واجب باشد. در این موارد باید آب را نگهدارد و به جای وضو یا غسل تیمّم نماید.

سوم: ترس ضرر جانی از استعمال آب، مگر این که از موارد جبیره

باشـــد و به وسیلهٔ جبیره از ضرر در امان بماند، در این صورت باید وضو یا غسل جبیره‌ای انجام دهد. چنانکه در بخش وضو گفته شد.

(مسألهٔ ۴۶۲) کسی که می ترسد اگر وضو بگیرد یا غسل کند، مریض شـــود یا مرضش شـــدّت پیدا کند و یا دیرتر بهبودی حاصل کند و از موارد جبیره نباشد، باید تیمّم کند.

(مســـألهٔ ۴۶۳) کســـی که آب برایش ضرر دارد و ضرر آن به قدری اســـت که ارتکاب آن حرام می باشد، اگر با علم به ضرر و توجّه به حرمت وضو بگیرد یا غســـل کند، وضو و غســـلش باطل است، در غیر این صورت صحیح می باشد.

چهارم: مصـــرف کردن آب در جای دیگر برایش الزامی باشـــد، مانند تطهیر مسجد یا تطهیر بدن و لباس برای نماز، که اگر در این موارد از روی غفلت با آب وضو بگیرد یا غسل کند، وضو و غسلش صحیح است.

پنجم: از استعمال آب عذر شرعی داشته باشد، مثل این که آب در محلّ غصبی یا در ظرف غصبی باشـــد و صاحب ملک یا صاحب ظرف راضی به تصرّف در آن نباشد.

(مســـألهٔ ۴۶۴) اگر آب در محلّی باشـــد که به جهت ترس از دزد یا درنده نتواند به آب دسترسی پیدا کند، در اینجا نیز تیمّم می کند.

(مســـألهٔ ۴۶۵) عدّه‌ای از فقها فرموده‌اند، هنگام تنگی وقت نیز وظیفهٔ غسل یا وضو به تیمّم تبدیل می شود، ولی این مورد از نظر ما ثابت نیست، بلکه باید وضو یا غسل کند و نمازش را قضا نماید.

(مسألهٔ ۴۶۶) در تنگی وقت احتیاط مستحب این است که تیمّم کرده نماز را با تیمّم بخواند، سپس وضو گرفته یا غسل نموده نماز را قضا کند.

(مسألة ۴۶۷) اگر احتمال بدهد که می تواند وضو گرفته همهٔ نماز و یا بنابر احتیاط واجب مقداری از نماز ـ ولو یک رکعت آن ـ را با وضو بخواند، باید چنین کند و نمی تواند به تیمّم بسنده کند.

(مسألة ۴۶۸) اگر کسی دسترسی به آب ندارد و برای تلاش کردن، خریدن، یا تقاضا از کسی که آب را به او ببخشد، وقت نداشته باشد، در اینجا اگر تیمّم کند و نماز را با تیمّم بخواند، ظاهراً نمازش صحیح است و نیازی به قضا ندارد.

(مسألة ۴۶۹) موقع خوابیدن مستحب است با وضو باشد، پس اگر وارد رختخواب شود و یادش بیاید که وضو ندارد، در روایت آمده که می تواند بر لباس و یا رختخوابش تیمّم کند، پس اگر به رجاء مطلوبیت چنین کند مانعی ندارد، اگر چه احتیاط مستحب این است که برخیزد و وضو بگیرد.

* * *

مبحث دوّم
چیزهایی که تیمّم بر آنها صحیح است

بر هر چیزی که زمین نامیده می شود، اگر چه مانند سنگها و تخته سنگها، سفت و سخت باشد، تیمّم جایز است، اگر چه در صورت امکان تیمّم بر خاک احتیاط مستحب است.

(مسألة ۴۷۰) چیزی که انسان بر آن تیمّم می کند باید پاک باشد.

(مسألة ۴۷۱) چیزی که در اصل از زمین به دست آمده، ولی اکنون بر آن زمین گفته نمی شود، مانند: گیاه، نمک و شیشه، تیمّم بر آنها جایز نیست.

(مسألة ۴۷۲) بر سنگهای معدنی، چون: یاقوت، فیروزه، زمرّد، و امثال

آنها، اگر چه به صورت پودر هم درآمده باشد، تیمّم جایز نیست.

(مسألهٔ ۴۷۳) بر گچ، آهک، سیمان و دیگر موادّ زمینی، پس از پخته شدن، تیمّم جایز است، اگر چه احتیاط مستحب است که بر پخته نشدهٔ آنها تیمّم کند.

(مسألهٔ ۴۷۴) تیمّم بر چیزی که مال دیگری است، بدون اجازه مالک جایز نیست.

(مسألهٔ ۴۷۵) کسی که می‌داند تصرّف در ملک دیگران حرام است، اگر با توجّه به این مسأله، بر ملک دیگری تیمّم کند، تیمّمش باطل است.

(مسألهٔ ۴۷۶) کسی که مانند زندانی به اقامت اجباری در ملک دیگری ناگزیر باشد، می تواند در آنجا تیمّم کند، به شرط این که بیش از اقامت اجباری ضرری به مال دیگران نزند.

(مسألهٔ ۴۷۷) تیمّم کردن بر روی دیوار مردم از طرف خیابان، همچنین در زمینهای باز و بدون حصار، که عبور از آنها بدون اجازه مالک مانعی ندارد، جایز است.

(مسألهٔ ۴۷۸) کسی که دسترسی به خاک و امثال آن ندارد، اگر می تواند گرد و غبار فرش و لباس را گرد آورد، به طوری که به آن خاک گفته شود، باید آن را انجام دهد و بر آن تیمّم کند، اگر ممکن نباشد بر غبار فرش، لباس، یال اسب و امثال آنها تیمّم نماید.

(مسألهٔ ۴۷۹) تیمّم بر غبار آرد، خاک ارّه (چوب بری) و زمین ناپاک جایز نیست.

(مسألهٔ ۴۸۰) کسی که به گِل دسترسی دارد و می تواند آن را خشک نماید، باید آن را انجام دهد، و آن مقدّم بر گرد و غبار است.

(مسألة ۴۸۱) کسی که دسترسی به گرد و غبار ندارد و ناگزیر است بر گِل تیمّم نماید، بنابر احتیاط واجب باید پس از زدن دستها بر گِل آن را از دستها زایل کند، سپس به صورت و دستها بکشد.

(مسألة ۴۸۲) کسی که قدرت بر استعمال آب ندارد و چیزی که تیمّم بر آن جایز باشد در اختیار ندارد ـ حتّی گِل ـ چنین شخصی « **فاقد الطّهورین** » نامیده می شود، و ادای نماز در وقت آن از او ساقط می شود.

(مسألة ۴۸۳) شخص فاقد الطّهورین، اگر در اثنای وقت دسترسی به آب یا چیزی که تیمّم بر آن صحیح است داشته، در اثر غفلت یا کوتاهی وضو یا تیمّم نکرده و بعداً از آن ناتوان شده، باید بعداً نمازش را با طهارت قضا کند.

(مسألة ۴۸۴) کسی که قبل از فرا رسیدن وقت آب داشته، آن را بیرون ریخته بعد فاقد الطّهورین شده، بنابر احتیاط واجب باید نمازش را بعد قضا کند.

(مسألة ۴۸۵) شخص فاقد الطّهورین اگر خودش کوتاهی نداشته باشد، بلکه زندانی و یا مثل زندانی باشد و اختیاری از خود نداشته باشد، نمازهایی که از او فوت می شود قضا ندارد.

(مسألة ۴۸۶) برای شخص فاقد الطّهورین در هر صورت احتیاط مستحب این است که نمازش را بدون وضو و تیمّم به جا آورد و بعداً با طهارت آن را قضا نماید.

(مسألة ۴۸۷) تیمّم بر خاک معابر عمومی که زیر پای رهگذرها لگد مال می شود، مکروه است.

(مسألة ۴۸۸) احتیاط مستحب آن است که تیمّم بر خاک زمینهای مرتفع انجام شود که از آلودگی و ملاقات نجاست دور می باشد.

* * *

مبحث سوّم
کیفیت و شرایط تیمّم

اجزای تیمّم عبارتند از :

۱ ـ زدن دو دست با هم بر زمین.

(مسألهٔ ۴۸۹) اگر کف دستها را بر زمین بگذارد کافی نیست، بلکه باید آنها را بر زمین بزند.

۲ ـ کشیدن همهٔ کف دستها بر پیشانی.

(مسألهٔ ۴۹۰) پیشانی عبارت است از استخوان پهن و صافی که در قسمت بالای صورت قرار دارد.

(مسألهٔ ۴۹۱) حدّ پیشانی از بالا عبارت است از رستنگاه مو، از پایین استخوانهای ابروها، و از دو طرف دو قسمت برجستهٔ پیشانی. و بهتر آن است که جبینها (دو طرف پیشانی) نیز همراه پیشانی مسح شود.

(مسألهٔ ۴۹۲) در مسح پیشانی حتماً باید دستها را از بالا به طرف پایین بکشد، اگر به پهنا، یا از پایین به طرف بالا بکشد، کفایت نمی کند.

۳ ـ کشیدن کف دست چپ بر پشت دست راست، سپس کشیدن کف دست راست بر پشت دست چپ.

(مسألهٔ ۴۹۳) مسح پشت دستها باید از مچ دستها آغاز شود و به نوک انگشتان خاتمه پیدا کند.

(مسألهٔ ۴۹۴) در تیمّم همین مقدار کافی است که یکبار دستها را بر زمین بزند و به طوری که گفته شد، آنها را بر پیشانی و پشت دستها بکشد، ولی احتیاط مستحب آن است که پس از مسح پشت دستها، یکبار دیگر آنها را بر زمین بزند و بر پشت دستها بکشد.

(مسألهٔ ۴۹۵) کسی که قسمتی از دستش قطع شده، باقیماندهٔ آن را با دست سالمش بر زمین می‌زند و با آن تیمّم می کند.

(مسألهٔ ۴۹۶) کسی که یک دستش قطع شده، در صورت امکان باقیماندهٔ آن را با دست سالمش بر زمین می‌زند و با دست سالمش پیشانی را مسح می کند، و با باقیماندهٔ دستش بر پشت دست سالمش مسح می نماید.

(مسألهٔ ۴۹۷) کسی که به جهت فلج و یا قطع دست نمی تواند یک دستش را بر زمین بزند، دست سالمش را بر زمین می‌زند و پیشانی‌اش را با آن مسح می کند، سپس پشت دستش را بر زمین می کشد.

(مسألهٔ ۴۹۸) در فرض یاد شده، بنابر احتیاط واجب، لازم است در صورت امکان از فرد دیگری بخواهد که او دستش را بر زمین بزند، آنگاه با کف دستش بر پشت دست تیمّم کننده بکشد.

(مسألهٔ ۴۹۹) کسی که هر دو دستش قطع شده، یا از زدن هر دو دست ناتوان است، اگر بتواند بقیّهٔ دستهایش را بر زمین بزند، آنها را بر زمین می‌زند و با آنها پیشانی‌اش را مسح می کند. و اگر فقط باقیماندهٔ یک دستش را می تواند بر زمین بزند، آن را بر زمین می‌زند و با آن پیشانی‌اش را مسح می کند.

(مسألهٔ ۵۰۰) کسی که به هیچوجه نمی تواند با دستها یا باقیماندهٔ دستها پیشانی‌اش را مسح کند، پیشانی‌اش را مستقیماً بر زمین می کشد و در صورت امکان بنابر احتیاط واجب از شخص دیگری هم کمک می گیرد، چنانکه در بالا گفته شد.

(مسألهٔ ۵۰۱) باید کف دستها به زمین بخورد و چیزی چون دستکش یا چسب مانع رسیدن کف دست بر زمین نباشد.

(مسألهٔ ۵۰۲) باید در پیشانی و پشت دستها چیزی نباشد که از مسح

کردن دستها بر آن جلوگیری کند و اگر باشد باید آن را برطرف نماید.

(مسـألهٔ ۵۰۳) اگر در پیشـانی یا پشت دستها حائلی باشد و برطرف کردن آن ممکن نباشد، بر روی آن مسح می کند.

(مسـألهٔ ۵۰۴) اگر در کف دسـتها مانعی باشـد و برطرف کردن آن ممکن نباشد، دستها را بر زمین می‌زند و با قسمت بدون مانع آن بر پیشانی و پشت دستها مسح می کند.

(مسـألهٔ ۵۰۵) اگر حایلی که در کف دست است، همهٔ کف دست را پوشانیده باشد، بنابر احتیاط واجب لازم است دست را با آن حایل بر زمین بزند، بر پیشـانی و پشـت دستها بکشـد و علاوه بر آن، به وظیفهٔ کسی که دستش قطع شده نیز عمل کند.

* * *

شرایط تیمّم

۱ ـ نیّت، چنانکه در وضو گفته شد.

(مسألهٔ ۵۰۶) در تیمّم باید هنگام زدن دستها بر زمین نیّت کند.

(مسـألهٔ ۵۰۷) در تیمّم لازم نیسـت مشـخصّ کند آیا بدل از وضو است، یا بدل از غسل.

۲ ـ شخصاً تیمّم نماید.

(مسـألهٔ ۵۰۸) کسـی که نمی تواند شخصاً تیمّم کند، باید از دیگری کمک بگیرد، چنانکه در مورد وضو بیان گردید.

(مسـألهٔ ۵۰۹) کسی که از دیگری کمک می گیرد، در صورت امکان باید با کمک او دسـتهای خودش را بر زمین بزند و سپس آنها را به پیشانی

و پشت دستها بکشد. اگر ممکن نباشد، در این صورت آن شخص دستهای خودش را بر زمین می‌زند و به پیشانی و پشت دست تیمّم کننده می کشد.

۳ ـ ترتیب در میان اجزای تیمّم، چنانکه در وضو گفته شد.

۴ ـ موالات، یعنی پشت سر هم انجام دادن، اگر چه بدل از غسل باشد.

(مسألهٔ ۵۱۰) در تیمّم باید هر جزئی از اجزای آن پشت سر هم انجام شود، و عرفاً بگویند، این شخص مشغول تیمّم است و نگویند آن را رها کرده سپس به آن مشغول شده است.

۵ ـ پاک بودن اعضای تیمّم.

(مسألهٔ ۵۱۱) اگر دست تیمّم کننده نجس باشد و هنگام زدن دستهایش بر زمین در اثر رطوبت موجب نجاست زمین گردد، تیمّم او باطل است.

(مسألهٔ ۵۱۲) بنابر احتیاط واجب، اگر خشک هم باشد و موجب نجاست زمین نگردد باز هم نمی تواند با دست نجس تیمّم کند، مگر این که از پاک کردن آن معذور باشد. در این صورت به شرط خشک بودن مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۵۱۳) اگر بعد از فراغت از تیمّم در صحّت آن شک کند، به شک خود اعتنا نکند و بنا را بر صحّت آن بگذارد. همچنین اگر پس از انجام یکی از اجزای آن، شک کند آیا جزء قبلی را انجام داده است یا نه؟ بنا را بر صحّت می گذارد و به شک خود اعتنا نمی کند، اگر چه تدارک کردن آن احتیاط مستحب است.

(مسألهٔ ۵۱۴) پس از زدن دستها بر زمین، اگر چیزی از خاک بر کف دستها بچسبد مستحب است اوّل آنها را تکان دهد، سپس بر پیشانی و پشت دستها بکشد.

* * *

مبحث چهارم
احکام تیمّم

(مسألة ۵۱۵) بنابر احتیاط واجب، پیش از فرا رسیدن وقت نماز، نمی تواند تیمّم کند، مگر آنکه بداند یا بترسد که پس از رسیدن وقت، تیمّم کردن ممکن نباشد.

(مسألة ۵۱۶) در وسعت وقت نمی توان نماز را با تیمّم خواند، مگر به ملاحظهٔ این که عذرش تا آخر وقت باقی خواهد ماند. پس اگر عذرش باقی باشد نمازش صحیح است، ولی اگر عذرش برطرف شود، باید وضو یا غسل کرده، نمازش را اعاده کند.

(مسألة ۵۱۷) امّا در مورد کسی که عذرش نبودن آب است، پس اگر علم یا ظن نداشته باشد که تا آخر وقت آب پیدا می شود، می تواند در وسعت وقت نمازش را با تیمّم بخواند، پس اگر در اثنای وقت آب پیدا شود، اعاده لازم نیست، مگر اینکه در رکعت اوّل و پیش از رکوع باشد، در این صورت باید آن را قطع کرده، وضو بگیرد و نمازش را از سر گیرد.

(مسألة ۵۱۸) کسی که از استعمال آب معذور است، به جای هر غسل واجبی می تواند تیمّم بدل از غسل انجام دهد، ولی بنابر احتیاط واجب به جای غسل های مستحبّی نمی تواند تیمّم کند.

(مسألة ۵۱۹) کسی که از وضو گرفتن معذور است، برای هر موردی که وضو مشروعیّت دارد، می تواند تیمّم بدل از وضو انجام دهد. حتّی برای با طهارت بودن و در مسجد ماندن، که شرعاً رجحان دارد، ولی نمی توان برای دست زدن به خط قرآن تیمّم کرد، مگر این که به آن مضطرّ شود و یا به دلیلی رجحان پیدا کند.

(مسألة ۵۲۰) کسی که برای هدف خاصّی تیمّم کرده، می تواند اهداف دیگری را هم انجام دهد. مثلاً اگر برای نمازی تیمّم کرده، می تواند با آن تیمّم نمازهای دیگری هم بخواند و یا وارد مسجد شود، اگر چه سابقهٔ جنابت داشته باشد.

(مسألة ۵۲۱) کسی که برای نمازی تیمّم کرده، اگر وقت نماز بعدی وارد شود، می تواند با همان تیمّم آن را بخواند، اگر چه فاصله زیاد شده باشد.

(مسألة ۵۲۲) تیمّم بدل از وضو فقط در دو صورت باطل می شود:

۱ ـ پیدا شدن آب (برای کسی که به جهت نبودن آب تیمّم کرده بود).

۲ ـ سر زدن حدث، یعنی یکی از چیزهایی که وضو را باطل می کند از او سر بزند.

(مسألة ۵۲۳) کسی که به جای غسل تیمّم کرده، تا وقتی عذرش باقی هست، تیمّمش باطل نمی شود، مگر این که یکی از موجبات غسل فراهم شود، مثلاً: کسی که به جای غسل جنابت تیمّم کرده بود، باز هم جنابت دیگری بر او عارض شود.

(مسألة ۵۲۴) کسی که به جای غسل تیمّم کرده، اگر حدث اصغر از او سر بزند، تیمّمش به قوّت خود باقی است، فقط باید برای نماز وضو بگیرد، و اگر از آن هم معذور باشد، تیمّم بدل از وضو انجام دهد.

(مسألة ۵۲۵) در فرض بالا احتیاط مستحب آن است که هم وضو بگیرد و هم تیمّم بدل از غسل کند، و اگر قدرت بر وضو ندارد، یک تیمّم به نیّت ما فی الذّمه انجام دهد و معیّن نکند که به جای غسل یا وضو می باشد.

* * *

فصل دوازدهم
پیرامون طهارت از نجاسات

که شامل دو مبحث می باشد:

مبحث اوّل
نجاسات

نجاسات ده چیز می باشند:

اوّل و دوّم: بول و غائط

(مسألهٔ ۵۲۶) هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد ـ که اگر رگ گردنش را ببرند خون از آن می جهد ـ ادرار و مدفوعش نجس می باشد.

(مسألهٔ ۵۲۷) بول و غائط حیوان حلال گوشتی که به خوردن مدفوع انسان عادت کند و بزغاله‌ای که شیر خوک بخورد، نیز نجس می باشد.

(مسألهٔ ۵۲۸) بول و غائط پرندگان پاک است، اگر چه حرام گوشت باشند، مانند باز شکاری.

سوم: منی

(مسألهٔ ۵۲۹) منی هر حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد، نجس است.

چهارم: خون

(مسألهٔ ۵۳۰) خون هر حیوانی که خون جهنده دارد ـ که اگر رگ آن را ببرند، خون از آن جستن می کند ـ نجس است.

(مسألهٔ ۵۳۱) حیوانی که مطابق دستور شرع ذبح شده و به مقدار متعارف خون از رگهای گردنش رفته، خونی که در بدنش می ماند پاک است.

(مسألة ۵۳۲) خونی که در تخم مرغ دیده می شود پاک است، اگر چه خوردن آن بنابر احتیاط واجب حرام است.

(مسألة ۵۳۳) خون، منی، بول و غائط پس از خروج از بدن، نجس و پیش از آن پاک می باشند و اگر چیزی مانند چاقو و آمپول در داخل بدن با آنها ملاقات کند، نجس نمی شود.

پنجم: مردار

(مسألة ۵۳۴) مردار حیوانی که خون جهنده دارد نجس است.

(مسألة ۵۳۵) اگر قسمتی از بدن حیوان زنده را قطع کنند،نجس است، ولی پوست و زیگیل که خود به خود از بدن جدا می شود نجس نیست.

(مسألة ۵۳۶) چیزهایی از مردار چون پشم، مو، کرک، استخوان، شاخ و ناخن که روح ندارند، پاک می باشند.

(مسألة ۵۳۷) تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون می‌آید، اگر پوست آن سفت شده باشد پاک است.

(مسألة ۵۳۸) پنیر مایه‌ای که از شیردان برّه و بزغاله به دست می آید پاک است.

(مسألة ۵۳۹) بنابر احتیاط واجب از خود شیردان باید پرهیز کرد، فقط آن پنیر مایه‌ای که در درون آن به صورت جامد هست، پاک می باشد.

(مسألة ۵۴۰) منظور از مردار هر حیوانی است که به دستور شرع ذبح نشده باشد.

(مسألة ۵۴۱) در هر موردی که انسان شک کند آیا این حیوان به دستور شرع ذبح شده یا نه؟ حکم به عدم می کند، و در این صورت گوشت، پوست، چرم، پیه، و روغن آن نیز نجس می باشد، مگر این که دلیل شرعی بر تذکیهٔ آن باشد.

(مسألهٔ ۵۴۲) گوشت، پوست، پیه، چرم و روغنی که در بازار مسلمانان خرید و فروش می شـــود، یا در کشـــور اسلامی تهیّه می شود و یا در دست مســـلمان اســـت و صاحب آن با آن معاملهٔ حیوان تذکیه شده می کند، پاک اســـت. مگر این که بدانیم آن را از غیر مســـلمان خریده‌اند و در مورد تذکیهٔ آن تحقیق نکرده‌اند.

ششم و هفتم: سگ و خوک

(مســـألهٔ ۵۴۳) همه اعضای ســـگ و خوک، حتّی مو و ناخن و دیگر اجزای بی‌روح آنها نجس می باشد.

هشتم: کافر

(مســـألهٔ ۵۴۴) یهودی، مسیحی و مجوســـی (زرتشتی) ظاهراً پاک هستند، و می توان با آنها معاشرت نمود، اگر چه کراهت دارد.

(مســـألهٔ ۵۴۵) طهارت اهـــل کتاب در صورتی اســـت که با ملاقات نجاست، مانند مردار و شراب خود را آلوده نکرده باشند.

(مسألهٔ ۵۴۶) در صورتی که نمی‌دانیم، آیا با نجاست ملاقات کرده‌اند یا نه، محکوم به طهارت هســـتند و می توان با آنها معاشـــرت نمود، ولی در این صورت کراهت شدیدتر می باشد.

(مسألهٔ ۵۴۷) کسی که به اسلام اقرار می کند، ولی یکی از ضروریّات دیـــن را انکار می کند، مثلاً می‌داند خداوند شـــرب خمـــر را حرام کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را ابلاغ نموده، اگر آن را انکار کند، کافر می شود.

(مســـألهٔ ۵۴۸) کســـی که یکی از ضروریّات دین را نمی‌داند خداوند حرام کرده، و نمی‌داند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را ابلاغ نموده است، اگر از روی جهالت و نادانی آن را انکار نماید کافر نمی شود.

نهم: شراب

(مسألة ۵۴۹) شراب، آبجو و هر چیزی که انسان را مست کند و روان باشد نجس است.

(مسألة ۵۵۰) بنگ و حشیش و هر چیز مست کننده‌ای که جامد باشد، پاک است، اگر چه چیزی در آن بریزند که روان گردد.

(مسألة ۵۵۱) نجاست الکلها مشروط بر این است که مست کننده باشند، پس اگر کسی می‌داند که مست کننده است برایش نجس است و اگر کسی نمی‌داند برای او پاک است، ولی به همهٔ مؤمنین توصیه می کنیم که در این مورد احتیاط کنند، زیرا:

اولاً: اگر روزی معلوم شود که همهٔ اینها مست کننده و نجس بوده‌اند، به مشکل می‌افتند.

ثانیاً: نظر به اینکه عدّه‌ای از مؤمنین بر اساس تحقیق خود و یا به استناد فتوای مرجع تقلیدش آنها را نجس می‌دانند، هنگامی که دیگران از آنها استفاده کنند، موجب ناراحتّی و اذیّت آن عدّه از مؤمنان خواهد بود.

عطرها و ادکلنهایی که از خارج آورده می شوند و حاوی الکل می باشند، برخی از مسلمانها بیتوجّه به این مسائل، برای خشنودی خدا و به امید پاداش اخروی، مشاهد مشرفه و اماکن متبرّکه را با آنها خوشبو می کنند، در حالی که عدّهٔ دیگری از مؤمنان از آنها پرهیز می کنند و به هنگام تشرّف به حرم ائمّه علیهم السلام دچار مشکلات می شوند.

اماکن عمومی، به ویژه اماکن متبرّکه، ملک شخصی آنها نیست که بتوانند هر تصرّفی در آن انجام دهند، بلکه وقف عام است و همهٔ مسلمانان حق دارند از آنها بهره بجویند، و لذا اگر کاری انجام دهند که عدّه‌ای از

مؤمنان خود را ناگزیر از پرهیز ببینند، موجب محرومیّت آنان خواهند شد و شاید در مواردی حرام باشد.

شایســته است همه مؤمنین در این مســائل دقت کنند و هر کاری را از روی اندیشه و بصیرت انجام دهند، تا موجبات آزار دیگران را فراهم نکنند.

(مســألهٔ ۵۵۲) آب انگور اگر خود به خود بــه جوش آید ظاهر این است که مست کننده می شود و لذا حرام و نجس می باشد.

(مسألهٔ ۵۵۳) اگر آب انگور به وسیله آتش به جوش آید، حرام ولی پاک اســت و اگر آنقدر بجوشــد که دو ســوم آن بخار شود و یک سوم آن بماند، خوردن آن نیز حلال می شود.

(مسألهٔ ۵۵۴) آب کشمش نیز بنابر احتیاط واجب در حکم آب انگور می باشد.

دهم: عرق شتر نجاستخوار

(مسألهٔ ۵۵۵) بنابر احتیاط واجب عرق شتر و هر حیوان نجاست وار نجس است.

(مســألهٔ ۵۵۶) عرق جنب و عرق حائض پاک است و اگر عرق آنها به لباسشان برسد، می توانند با آن لباس نماز بخوانند.

(مسألهٔ ۵۵۷) عرق جنب از حرام اگر چه پاک است، ولی بنابر احتیاط واجب تا آن را نشسته‌اند نمی توانند با آن نماز بخوانند.

* * *

احکام نجاسات

(مسألة ۵۵۸) اگر چیز پاکی با نجاست ملاقات کند و یکی از آنها رطوبتی داشته باشد که به دیگری سرایت می کند، در این صورت آن شیء پاک نجس می شود، چه رطوبت آبی باشد، یا رطوبت روغنی.

(مسألة ۵۵۹) رطوبت مختصری که جز با گذشت زمان سرایت نمی کند، مانند رطوبت ساختمانی که در کنار گذرگاه آب است، موجب انتقال نجاست نمی شود.

(مسألة ۵۶۰) چیز روانی که به نجاست برسد، همه‌اش نجس می شود، مگر این که به جهت سرما و امثال آن به صورت جامد در آمده باشد، که در این صورت فقط جایی که به نجاست رسیده نجس می شود.

(مسألة ۵۶۱) میزان در انجماد سفت بودن آن است بطوریکه مانند موش در آن ته نشین نشود، مانند روغن در زمستان، و غیر این کفایت نمی کند گرچه تا حدی غلظت داشته باشد.

(مسألة ۵۶۲) شیرهٔ غلیظ و ماست چکیده در حکم منجمد می باشند، ولی چیزهای روان که سیلان دارند، اگر چه به کندی باشد، بنابر احتیاط واجب در حکم جامد نمی باشند.

(مسألة ۵۶۳) شیء متنجّس که با ملاقاتِ نجس، نجس شده است، همانند خود نجس می باشد و هر چیزی که با رطوبت به آن برسد نجس می شود، اگر چه با چند واسطه به آن رسیده باشد.

(مسألة ۵۶۴) به طوری در مسأله ۵۳۳ گفتیم، عین نجاست هنگامی که از بدن به بیرون نیامده، پاک است و اگر چیزی مانند سوزن و چاقو در داخل

بدن با آن ملاقات کند ـ اگر ذرّات آن را همراه نداشته باشد ـ پاک است.

(مسألهٔ ۵۶۵) اگر کسی با آب نجسی مضمضه کند، آب کشیدن داخل دهان لازم نیست.

(مسألهٔ ۵۶۶) دندان مصنوعی و روکش فلزی دندانها در حکم داخل دهان می باشند و آب کشیدن آنها لازم نیست. واحتیاط وجوبی اینست که اگر چیز پاک از توابع باطن بدن نباشد نجس می شود، مثل اینکه انسان دو انگشت خو را داخل دهان نماید که یکی از آنها نجس باشد و در دهان با رطوبت ملاقات نمایند وسپس خارج نماید.

(مسألهٔ ۵۶۷) اگر در نجاست چیزی شک کند، حکم به طهارت آن می کند، پس اگر نمی‌داند چیزی پشم گوسفند است یا موی سگ؟ یا نمی‌داند با نجس ملاقات کرده یا نه؟ و یا می‌داند با نجس ملاقات کرده، ولی نمی‌داند رطوبت سرایت کننده داشته یا نه؟ در همه این صورتها پاک است.

(مسألهٔ ۵۶۸) در نماز باید بدن و لباس نمازگزار پاک باشد، حتّی لباسهائی که فعلاً در حال نماز ساتر نیست ویا از جهت نازکی صلاحیت ستر ندارد.

(مسألهٔ ۵۶۹) در نماز احتیاط و هنگام انجام اجزای فراموش شدهٔ نماز، باید بدن و لباس نمازگزار پاک باشد و نیز در سجدهٔ سهو بنابر احتیاط واجب.

(مسألهٔ ۵۷۰) در نماز میّت پاک بودن بدن و لباس نمازگزار شرط نیست.

(مسألهٔ ۵۷۱) مکان نمازگزار لازم نیست پاک باشد، به شرط اینکه خشک باشد و یا رطوبت سرایت کننده نداشته باشد که بدن یا لباسش را نجس کند، ولی محل سجدهٔ او باید پاک باشد.

(مسألهٔ ۵۷۲) اگر لباس یا بدن نمازگزار نجس باشد و او مطّلع نباشد، یا نداند که نمی توان با آن نماز خواند و با آن نماز بخواند و بعد از نماز

مطّلع شـــود، نمازش صحیح اســـت و اعادهٔ آن لازم نیســـت، مگر در خون حیض، که بنابر احتیاط واجب باید نمازش را اعاده کند.

(مســـألهٔ ۵۷۳) کسی که می‌دانســـت لباس یا بدنش نجس می باشد، اگر فراموش کند و با آن نماز بخواند، باید نمازش را اعاده کند و اگر وقت گذشته باید آن را قضا نماید.

(مســـألهٔ ۵۷۴) اگر کسی نمی‌دانســـت که مثلاً بند ساعتش از اجزای مردار اســـت و با آن نماز خوانده، نمازش صحیح است، ولی اگر می‌دانست و فراموش کرده بود، باید آن را اعاده کند بنابر احتیاط واجب.

(مسألهٔ ۵۷۵) اگر نمازگزار در وسط نماز متوجّه شود بدن یا لباسش نجس اســـت و بداند مقداری از نماز را با آن خوانده نمازش باطل اســـت. و اگـــر ندانـــد و بتواند بدون اینکه یک از منافیات نمـــاز را انجام دهد مانند انحراف از قبله یا عورتش کشـــف شود، آن را بشوید و یا از خود دور کند، باید انجام دهد وگرنه باید نماز را از سر بگیرد.

(مسألهٔ ۵۷۶) اگر کسی می‌دانست لباس، یا بدن او نجس بوده، خودش یا دیگری آن را شســـت و با آن نماز خواند، بعد از نماز متوجّه شـــد که آثار نجاست در لباس یا بدنش هنوز باقی است، نمازش صحیح است و احتیاج بـــه اعاده ندارد، مگر در موردی که احتیاج به دقّت و تلاش داشـــته و انجام نداده است مانند منی در این صورت بنابر احتیاط واجب نماز را اعاده کند.

(مســـألهٔ ۵۷۷) کســـی که منحصراً لباس نجس در اختیـــار دارد و به جهت ســـرما و امثال آن ناگزیر اســـت آن را بپوشـــد و بـــا آن نماز بخواند، نمازش صحیح است، ولی در صورت امکان بنابر احتیاط واجب یکبار با آن نماز بخواند و یکبار دیگر آن را در آورده مطابق وظیفهٔ برهنگان رفتار نماید.

(مسألهٔ ۵۷۸) اگر کسی متوجّه شود نمازگزاری با بدن، یا لباس نجس نماز می خواند، لازم نیست او را متوجّه نماید.

(مسألهٔ ۵۷۹) در چند مورد نماز خواندن با بدن و لباس نجس مانعی ندارد:

۱ ـ خون زخمها و دملهایی که در ظاهر بدن باشند، تا هنگامی که آن زخم یا دمل بهبودی نیافته، در نماز مورد عفو هستند.

(مسألهٔ ۵۸۰) چرک و خونابه‌ای که همراه خون از زخم، یا دمل بیرون می‌آید، همچنین دارو و مرهمی که روی زخم می گذارند و در اثر ملاقات با خون نجس می شوند، تا هنگامی که زخم خوب نشده، مورد عفو می باشند.

(مسألهٔ ۵۸۱) خون زخمها و دملهایی که در ظاهر نباشند، مثلاً در داخل دهان و بینی باشند، اگر به ظاهر لباس یا ظاهر بدن سرازیر شوند در نماز مورد عفو نمی باشند.

(مسألهٔ ۵۸۲) خون بواسیر در نماز ـ بنابر احتیاط واجب ـ مورد عفو نیست، اگر چه دانه هایش در ظاهر باشند.

۲ ـ خون کمتر از یک درهم در لباس مورد عفو است، ولی بنابر احتیاط واجب در بدن مورد عفو نیست و منظور از یک درهم، به مقدار یک دائره به قطر دو سانتیمتر و سه میلی متر می باشد.

(مسألهٔ ۵۸۳) برخی از اقسام خونها به هیچوجه مورد عفو نیستند، اگر چه کمتر از یک درهم باشند، از آن جمله است:

۱) خون حیض و نفاس نیز بنابر احتیاط واجب.

۲) خون آمیخته با آب، یا چرک

۳) خون حیوان نجس العین، بنابر احتیاط واجب.

۴) خون میته، بنابر احتیاط واجب.

۵) خون حیوان حرام گوشت.

۳ ـ لباس کوچکی که به تنهایی عورت مرد را نپوشـــاند، مانند جوراب، عرقچین و دستمال کوچک، در نماز مورد عفو می باشند.

(مســـألهٔ ۵۸۴) اجزای مردار، نجس العین و حیوان حرام گوشت هر قدر کوچک هم باشند، در نماز مورد عفو نیستند.

(مسألهٔ ۵۸۵) نمازگزار ـ بنابر احتیاط واجب ـ نباید چیزی از اجزای مردار، نجس العین و حیوان حرام گوشت را همانند کیف همراه داشته باشد.

۴ ـ لباس مادری که پرســتاری بچّه‌اش را بــر عهده دارد در نماز مورد عفو است، مشروط بر این که:

۱) فقط یک لباس داشته باشد و یا به جهت سرما و امثال آن به پوشیدن همهٔ آنها ناگزیر باشد.

۲) تهیهٔ لباس پاک برای او دشوار باشد، بنابر احتیاط واجب.

۳) در هر روز یک بار آن را بشوید.

۴) لباس او فقط با ادرار بچّه آلوده باشد و نجاست دیگری به آن نرسیده باشد.

۵) مادر بچّه باشد نه دایه و پرستار کودک دیگران.

(مســـألهٔ ۵۸۶) خوردن و نوشــیدن خوراک نجس و خوراک متنجّس حرام است.

(مســـألهٔ ۵۸۷) نجس کردن مسجد حرام اســـت، اگر چه موجب بی حرمتی به آن نباشد.

(مسألهٔ ۵۸۸) اگر تعمیر مسجد بدون نجس کردن آن ممکن نباشد، با اجازهٔ متولّی خاصّ، یا عام جایز می شود.

(مسألة ۵۸۹) اگر مسجد نجس شده باشد بر همه مکلّفین واجب است نسبت به تطهیر آن اقدام فوری نمایند.

(مسألة ۵۹۰) اگر نجاست به اعماق مسجد نفوذ کرده باشد، بر طرف کردن آن از درون آن واجب نیست، اگر چه بدون تخریب هم امکانپذیر باشد.

(مسألة ۵۹۱) نجس کردن فرش و ظروف و اثاث مسجد حرام است و اگر نجس شوند باید نسبت به تطهیر آنها اقدام شود، مگر چیزهایی که به همین منظور تهیّه می شود، مانند قفسه و جاکفشی.

(مسألة ۵۹۲) نجس کردن اماکن متبرّکه و مشاهد مشرّفه حرام است و در صورتی که بقای نجاست موجب بی حرمتی باشد باید نسبت به تطهیر آن اقدام گردد.

(مسألة ۵۹۳) نجس کردن قرآن کریم، و هر چیزی که به جهت انتساب به چیز مقدّسی قداست پیدا کند (مانند پرده کعبه، تربت امام حسین علیه‌السلام) حرام است و تطهیر آنها واجب می باشد.

* * *

مبحث دوّم

مطهّرات

دوازده چیز نجاست را پاک می کند و احکام آنها نسبت به موارد آنها متفاوت است:

اوّل: آب

(مسألة ۵۹۴) آب مطلق و پاک به هر متنجّسی برسد و بر آن غلبه کند به سه شرط آن را پاک می کند:

۱ ـ عین نجاست از بین برود. ولی اگر رنگ، بو و چربی آن بماند ضرری به پاک شدن آن نمی‌رساند.

(مسألة ۵۹۵) اگر عین نجاست پس از شستن در آن باقی بماند پاک نمی شود، اگر چه در آب کُرّ، جاری، یا باران شسته باشند.

(مسألة ۵۹۶) صابون، اشنان و دیگر ذرّات شوینده که هنگام شستن در اثر ملاقات با نجاست نجس می شوند، باید از شیء شسته شده دور شوند و یا با غلبهٔ آب بر آنها تطهیر شوند.

۲ ـ در شستشو با آب قلیل، باید غساله به طور متعارف از آن جدا شود. و اگر آب در آن نفوذ کرده، باید به وسیلهٔ فشار دادن و یا تکان دادن غسالهٔ آن را جدا کنند.

۳ ـ آب بر روی چیز متنجّس ریخته شود، و اگر شیء نجس به داخل آب قلیل انداخته شود، نه تنها پاک نمی شود، بلکه آب را نجس می کند.

(مسألة ۵۹۷) در آب کُرّ، جاری و باران، اگر یکبار آب بر شیء متنجّس برسد و بر آن احاطه کند، آن را پاک می کند.

(مسألة ۵۹۸) در آب قلیل نیز یکبار شستن کفایت می کند، مگر در مواردی که از آن جمله است:

۱) در بول، باید دو مرتبه آب بر آن ریخته شود و غساله‌اش جدا گردد، یا دوبار شسته شود و غساله‌اش منفصل شود.

(مسألة ۵۹۹) در شستن ادرار یکبار شستن، یا یکبار آب ریختن کفایت نمی کند، اگر چه به مدّت طولانی آب ریخته شود و بیش از مقدارِ دو بار به صورت متّصل آب ریخته شود، بلکه باید وسط آن قطع شود.

(مسألة ۶۰۰) اگر لباسی با ادرار پسر بچهٔ شیرخواری که خوراک دیگر نمی خورد، نجس شود، با ریختن یکبار آب بر روی آن پاک می شود، اگر چه احتیاط واجب در آنست که فشار هم داده شود تا غساله‌اش جدا گردد.

۲) در مورد ظروف متنجّس که باید سه بار شسته شوند، یا سه بار آب

در آنها بریزند و خالی کنند.

۳) ظرفی که به وسیلهٔ آب خوردن خوک از آن، و یا بنابر احتیاط واجب مردن موش صحرائی در آن نجس شود، باید هفت مرتبه شسته شود.

۴) ظرفی که سگ از آن آب بخورد، باید اوّل خاک مالی شود، یعنی با آبی که مقداری خاک پاکیزه در آن ریخته شده آن را بشویند سپس دو بار با آب خالی شسته شود.

(مسألهٔ ۶۰۱) ظرفی که سگ آن را لیسیده یا آب دهانش در آن ریخته، بنابر احتیاط واجب باید پس از خاک مالی سه بار شسته شود.

(مسألهٔ ۶۰۲) ظرفی که سگ از آن آب خورده، اگر در آب کرّ و جاری شسته شود، باز هم باید خاک مالی شود، جز این که یکبار شستن کفایت می کند.

(مسألهٔ ۶۰۳) در همهٔ این موارد باید در شستن نخستین و یا پیش از آن عین نجاست از بین رفته باشد وگرنه آن شستن، شستن اوّلی محسوب نمی شود.

(مسألهٔ ۶۰۴) سه بار شستن در مورد ظرفهایی است که آب در آنها جمع می شود، پس اگر در ظرفی آب جمع نشود، یکبار شستن کافی است، مانند ظرفهایی که خیلی گود نباشند، یا همانند ظرف شویی ها در ته آن آبرو باشد و یا بخواهیم پشت ظرف را بشوییم.

(مسألهٔ ۶۰۵) اگر در لباس متنجّس ذرّات صابون، گل و اشنان مانده باشد، چنانچه مانند پودر اشنان سفت باشد که با شسته شدن ظاهرِ آن پاک می شود، با پاک شدن لباس، آنها نیز پاک شده‌اند، وگرنه آنها نجس خواهند بود و آن قسمت از لباس نیز نجس خواهد شد.

دوم: زمین

(مسألهٔ ۶۰۶) زمین با شرایط زیر و راه رفتن بر آن، کف پا، دمپایی،

کفش و چکمه را پاک می کند:

۱) بنابر احتیاط واجب زمین باید پاک باشد.

۲) زمین خشک باشد.

۳) با راه رفتن روی زمین عین نجاست از بین برود.

۴) نجاست کف پا یا زیر کفش از زمین به آن رسیده باشد.

(مسألۀ ۶۰۷) اگر در اثر راه رفتن کف پا زخمی شود و خون از آن جاری شود، چنین نجاستی را زمین پاک نمی کند، بلکه منحصراً نجاستی را پاک می کند که در اثر راه رفتن از زمین به آن رسیده باشد.

(مسألۀ ۶۰۸) اگر انسان یکجا بایستد و کف پا یا زیر کفش خود را به زمین بمالد پاک نمی شود، بلکه باید روی زمین راه برود.

سوّم: آفتاب

(مسألۀ ۶۰۹) زمین، ساختمان و اشیاء غیر منقول چون: درب، پنجره، درخت، گیاه و میوه (اگر چه وقت چیدنش رسیده باشد) به وسیلۀ آفتاب پاک می شوند.

(مسألۀ ۶۱۰) برای پاک شدن اشیاء غیر منقول با آفتاب شرایطی هست که از آن جمله است:

۱) محل نجس تر باشد، سپس به وسیلۀ تابش خورشید خشک شود. و اگر به وسیلۀ باد و غیره خشک شود، سپس آن را خیس کنند و به وسیلۀ آفتاب خشک شود پاک می گردد.

۲) عین نجاست در صورتی که جرم داشته باشد، به وسیلۀ آفتاب و یا به هر وسیلۀ دیگر از بین رفته باشد. ولی در مثل ادرار که جرم ندارد خشک شدن آن کافی است. مگر این که روی هم انباشته شود و جرم پیدا کند، که

در این صورت بنابر احتیاط واجب باید با ریختن آب آن را رقیق نمایند.

چهارم: استحاله

(مسألهٔ ۶۱۱) اگر جسم نجس به جسم دیگری تبدیل شود که عرفاً با جسم قبلی متباین باشد پاک می شود، مثل این که آب بخار شود، چوب خاکستر شود، یا غذای نجسی را حیوان حلال گوشتی بخورد و تبدیل به سرگین گردد.

(مسألهٔ ۶۱۲) اگر گِل نجس تبدیل به آجر و سفال شود، یا سنگ نجس تبدیل به گچ و آهک شود پاک نمی شود.

(مسألهٔ ۶۱۳) اگر چوب نجس را بسوزانند و تبدیل به زغال شود بنابر احتیاط واجب پاک نمی شود.

پنجم: انقلاب

(مسألهٔ ۶۱۴) اگر شراب سرکه شود و یا تبدیل به چیز دیگری شود که مست نکند و به آن شراب نگویند، پاک می شود، چه خودش دگرگون شود و یا چیزی چون نمک و امثال آن در آن بگذارند تا آنرا دگرگون سازد، اگر چه در آن حل نشود.

(مسألهٔ ۶۱۵) اگر چیزی را با شراب مخلوط کنند که دیگر به آن شراب نگویند و در اثر کم شدن مادّهٔ خمری مست نکند، پاک نمی شود. مگر این که آنرا در آب کرّ بریزند و به کلّی در آن مستهلک شود، که دیگر نجاستی در کار نخواهد بود.

(مسألهٔ ۶۱۶) پاک شدن شراب در اثر سرکه شدن مشروط بر آنست که نجاست خارجی به آن نرسیده باشد. پس اگر شراب را در ظرف نجس (به غیر شراب) بریزند، با سرکه شدن پاک نمی شود.

(مسألهٔ ۶۱۷) اگر سرکه به غیر شراب نجس شود، سپس تبدیل به

شراب گردد، آنگاه مبدّل به سرکه شود، پاک نمی شود.

ششم: انتقال

(مسألة ۶۱۸) اگر خون حیوان نجس العین به بدن پشه، کنه و کک منتقل شود پاک می گردد.

هفتم: اسلام

(مسألة ۶۱۹) بدن کافر ـ غیر اهل کتاب ـ عرق، آب دهان و بینی او با مسلمان شدن پاک می شود.

(مسألة ۶۲۰) مرتد فطری (کسی که قبلاً مسلمان بود و بعداً مرتد شد) نیز با گفتن شهادتین از روی اعتقاد پاک می شود.

(مسألة ۶۲۱) کودک ممیّز که شهادتین بگوید و ابراز اسلام کند، از او پذیرفته می شود، اگر چه پدر و مادرش مسلمان نباشد.

هشتم: تبعیّت

(مسألة ۶۲۲) بچه غیر ممیّز که اظهار اسلام یا کفر نکرده، به وسیلهٔ مسلمان شدن پدر، جد، مادر و یا هر کسی که این کودک در تحت کفالت او می باشد، پاک می شود.

(مسألة ۶۲۳) هنگامی که شراب سرکه می شود، ظرف آن، نمک و یا هر چیز دیگری که به طور معمول در آن می گذارند تا زود سرکه شود، به تبعیّت پاک می شوند.

(مسألة ۶۲۴) تشتی که لباس متنجّس را در آن می شویند، هنگامی که شستشو تمام شد و لباس پاک شد و غسالهٔ آن بیرون ریخته شد، آن تشت نیز به تبعیت پاک می شود.

(مسألة ۶۲۵) کسی که میت را غسل می‌دهد، با تمام شدن غسل میّت

دست غسل دهنده، وسائلی که در غسل او به کار می‌رود، تخته یا سنگی که میت را روی آن غسل می‌دهند، همه‌اش به تبعیت پاک می شوند.

(مسألهٔ ۶۲۶) اگر میّت را با لباسش غسل بدهند، با پایان یافتن غسل میّت آن لباس نیز پاک می شود، و ماندن لباس بر فراز میّت موجب نجاست او نمی شود، اگر چه پاک شدن لباس مشروط به فشار دادن می باشد.

نهم: بر طرف شدن عین نجاست

(مسألهٔ ۶۲۷) اگر داخل دهان، داخل بینی و داخل چشم نجس شود، با برطرف شدن عین نجاست، پاک می شوند و نیازی به شستن داخل آنها نیست.

(مسألهٔ ۶۲۸) برطرف شدن عین نجاست از داخل و یا ظاهر بدن حیوان موجب پاک شدن آن می شود، اگر بگوییم که با ملاقات نجاست نجس می شود.

دهم: استبراء

(مسألهٔ ۶۲۹) حیوانی که به نجاست خواری خو گرفته، ادرار و مدفوعش نجس می باشد، هنگامی که او را استبراء کنند ـ یعنی مدتی او را از خوردن نجاسات جلوگیری کنند ـ ادرار، سرگین و همچنین عرق او ـ بنابر نجاستش ـ پاک می گردد.

مدّت لازم برای استبراء هر حیوانی در بخش احکام « خوردنیها و آشامیدنیها » بیان خواهد شد.

(مسألهٔ ۶۳۰) بره و بزغاله‌ای که از خوک شیر خورده باشد، او نیز به وسیلهٔ استبراء پاک و حلال می شود.

یازدهم: غسل میّت

(مسألهٔ ۶۳۱) هنگامی که غسل میت تکمیل شد، بدن او پاک می شود و این منحصراً با غسل کامل (غسل های سه گانه) انجام می گردد.پس بدن

میّتی که از باب ضرورت غسل ناقص یا تیمم داده‌اند پاک نمی شود.

دوازدهم: سنگ استنجاء

(مسألهٔ ۶۳۲) سنگ و یا هر چیز دیگری که برای پاک کردن محل مدفوع به کار می‌رود، با شرایطی که در مسأله ۶۹ تا ۷۱ گفته شد، جایگاه مدفوع را پاک می کند.

* * *

(مسألهٔ ۶۳۳) اگر انسان آگاهی دارد که چیزی نجس بود و نمی‌داند آیا آن را آب کشیده‌اند یا نه؟ بنا را بر نجاست آن می گذارد، مگر این که دو نفر شاهد عادل گواهی دهند که آن چیز تطهیر شده است و یا کسی که آن چیز در اختیار اوست (ذُوالید) بگوید که آن چیز پاک گردیده است.

(مسألهٔ ۶۳۴) اگر می‌دانیم که چیز متنجّسی را به قصد تطهیر شسته‌اند ولی نمی‌دانیم آیا این تطهیر به صورت صحیح انجام یافته است یا نه؟ بنا را بر صحّت آن می گذاریم.

(مسألهٔ ۶۳۵) اگر بدانیم بدن، لباس یا ابزار و ادوات مسلمانی نجس شده، سپس مدّتی آن مسلمان از دید ما غایب شود، به سه شرط بنا را بر طهارت آن خواهیم گذاشت:

۱ ـ این احتمال برود که در این فاصله آن را شسته باشند ولو بدون قصد تطهیر.

۲ ـ آن فرد مسلمان از نجس شدن آن مطّلع باشد.

۳ ـ با آن شیء نجس معاملهٔ پاک نماید، مثلاً آن دست نجس شده را به آبی بزند که آن را می خورد یا از آن وضو می گیرد و یا با آن لباسی که نجس شده بود، نماز بخواند.

* * *

بخش پایانی
احکام ظرفها

(مسألهٔ ۶۳۶) ظرفهای شـــراب قابل تطهیر هستند، اگر چه از جنسی همانند سفال باشند که رطوبت به درون آنها نفوذ می کند.

(مســـألهٔ ۶۳۷) استعمال ظرفهای طلا و نقره برای خوردن و آشامیدن وامثال آن حرام است، اگر چه عیار آنها خالص نباشد، ولی از نظر عرف طلا و نقره به شمار بیایند.

(مسألهٔ ۶۳۸) نگهداری ظرفهای طلا و نقره برای تزیین و یا به عنوان اندوخته مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۶۳۹) به کار بردن ظرفی که در آن قطعه‌ای طلا یا نقره به کار برده شـــده، مانعی ندارد، اما بنابر احتیاط واجب از جایی که طلا و نقره در آنجا به کار رفته نیاشامد.

(مســـألهٔ ۶۴۰) منظور از ظرف چیزی اســـت که به طور معمول برای خوردن و آشـــامیدن، و یا مثل آفتابه و لگن برای وضو گرفتن و امثال آن به کار می‌رود، امّا قاشق و چنگال و امثال آنها اگر چه ابزار غذاخوری هستند، ولی ظرف محسوب نمی شوند و لذا اگر از طلا و نقره باشند مانعی ندارد.

(مســـألهٔ ۶۴۱) ظرفهایی که مرســـوم شده در خانه ها از آنها به عنوان دکور استفاده می شود، اگر از طلا و نقره باشند، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۶۴۲) قوطی سیگار، جعبهٔ عطر، ظرفهای قرآن، دعا و حرز و غیره اگر از طلا و نقره باشد، مانعی ندارد.

(مســـألهٔ ۶۴۳) آنچه به عنوان دکور و غیره به شکل شیشهٔ نوشابه ها از طلا و نقره درست می کنند مانعی ندارد.

* * *

احکام نماز

نماز یکی از پایه هایی اســت که شالودهٔ دین مقدّس اسلام براساس آن استوار گشته است.

پس از ایمان، نماز بهترین و برترین پایه اسلام، استوارترین ستون دین و روشن ترین مظهر آئین اسلام است.

بــر اســاس روایــات فراوانــی که از رســول اکــرم صلی الله علیه و آله و پیشــوایان معصوم علیهم السلام رسیده است:

۱) « **نماز** » آخرین وصیّت رســول اکــرم صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران عظیم الشّأن علیهم السلام می باشد.

۲) اوّلین چیزی که روز قیامت از انسان بازخواست می شود « **نماز** » است.

۳) هر کس عمداً نمازش را ترک کند پیوند اسلام از او گسسته می شود.

۴) « **نماز** » مرز بین اسلام و کفر است.

۵) اســتوارترین رشتهٔ اتّصال بین خالق و مخلوق و عمیق ترین وسیله یاد کرد آفریدگار جهان « **نماز** » است.

شایسته است انسان همواره به آن اهتمام بورزد، رابطه‌اش را از آن قطع نکند، با خضوع و خشوع آن را انجام دهد، با آرامش و تدبّر آن را بجا آورد، رکوع، ســجود و دیگر اجــزای آن را به طور کامل و انجام دهد صحیح، که

فرموده‌اند:

۶) اگر نماز پذیرفته شود، دیگر عبادتها نیز پذیرفته می شود، ولی اگر نماز مورد پذیرش قرار نگیرد، دیگر عبادتها نیز مردود می شود.

امام صادق علیه السلام در واپسین لحظات حیات خود فرمودند:

۷) شفاعت ما به کسی که نمازش را سبک بشمارد نمی‌رسد.

در اینجا فرصت نیست که احادیث فراوانی در فضیلت و اهمیّت نماز آورده شود و لذا به حدیثی از پیامبر اکرم و حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام بسنده می کنیم:

۸) امام باقر علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: « اگر بر در خانه یکی از شما نهری باشد و او هر روز پنج بار در آن شستشو کند، آیا چیزی از پلیدی در تن او باقی می ماند؟ ».

راوی می گوید: گفتم: « نه »، فرمود:

« نماز نیز همان نهر جاری است، هر نمازی که خوانده می شود کفّارهٔ گناهان بین دو نماز است ».

امام صادق علیه السلام نیز در این رابطه فرمود:

۹) نماز واجب از بیست حج بهتر است و یک حج از بیست خانه‌ای که پر از طلا باشد و همه‌اش در راه خدا انفاق گردد بهتر و برتر است.

دل انسان شدیداً آزرده می شود از آنچه امروز از وضع بسیاری از مردم مشاهده می شود که چگونه در مورد این فریضهٔ بزرگ الهی سستی و سهل انگاری می کنند، که باید گفت:

(اِنّا لِلّٰه وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ)

امیدواریم که همین مقدار اشاره کافی باشد و برادران ایمانی را از

سستی و سهل انگاری باز دارد و آنها را به اهتمام ورزیدن در مورد این فریضه بزرگ وا دارد، که : ﴿ فَاِنَّ الذِّکْری تَنْفَعُ الْمُؤْمِنینَ ﴾.

از خداوند منّان مدد می جوییم که او تنها یار و یاور و مددکار ماست.

مدخل

نمازهایی که در زمان ما (در عهد غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه) بالأصاله واجب هستند، چهار تا می باشند:

۱) نمازهای یومیّه

۲) نماز آیات

۳) نماز میّت

۴) نماز طواف

در این تقسیم نماز جمعه نیز جزء نمازهای یومیّه به شمار می‌آید.

دیگر نمازها مستحبّی هستند، مگر این که انسان به وسیلهٔ نذر، عهد، قسم و یا اجیر شدن، نماز دیگری را بر خود واجب کند.

احکام نماز طواف را در مناسک حج بیان کردیم، نماز میّت نیز در ضمن احکام میّت بیان گردید، نمازهای یومیّه، آیات و مستحبّی در اینجا، در ضمن چند فصل بیان می گردد:

* * *

فصل اوّل
نمازهای یومیّه و اوقات آنها

در شـــبانه روز پنج نماز واجب می باشـــد: صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء.

(مســـألهٔ ۶۴۴) نماز « **وُسْطی** » که در قرآن کریم به ویژه مورد تأکید قرار گرفته، همان نماز ظهر می باشد.

(مسألهٔ ۶۴۵) در عصر غیبت حضرت بقیّةالله ارواحنافداه انسان مخیّر اســـت که در روزهای جمعه، نماز ظهر و یا نماز جمعه را با شـــرایط خاصّ خود بخواند.

(مســـألهٔ ۶۴۶) نماز صبح دو رکعت، نماز مغرب ســـه رکعت، دیگر نمازهای واجب یومیّه چهار رکعت می باشـــند که در سفر و به هنگام ترس از خطر به صورت قصر (دو رکعتی) خوانده می شوند.

(مســـألهٔ ۶۴۷) نمازهای مستحبّی بســـیار فراوان است که به برخی از آنها اشـــاره خواهیم نمود، در اینجا فقط اشـــاره‌ای کوتاه به نافله های روزانه داریم که در رابطه با نمازهای یومیّه می باشند.

(مسألهٔ ۶۴۸) نافله های روزانه عبارتند از:

۱) نافلهٔ ظهر، هشت رکعت پیش از نماز ظهر

۲) نافلهٔ عصر، هشت رکعت پیش از نماز عصر

۳) نافلهٔ مغرب، چهار رکعت بعد از نماز مغرب

۴) نافلهٔ عشـــاء، دو رکعت نشســـته، بعد از نماز عشـــاء، که « **وُتَیره** »

نامیده می شود و یک رکعت به شمار می‌آید اگر چه بجا آوردن آن در حال ایستاده افضل است.

۵) نماز شب، هشت رکعت

۶) نماز شَفع، دو رکعت

۷) نماز وتر، یک رکعت

۸) نافلهٔ صبح، دو رکعت پیش از نماز صبح

(مسألهٔ ۶۴۹) روزهای جمعه چهار رکعت به نافله های روزانه افزوده می شود و پیش از زوال (اذان ظهر) خوانده می شود و بهتر است که شش رکعت خوانده شود و اگر کسی فقط برخی از آنها را بخواند مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۶۵۰) به جز نماز « **وتر** » که یک رکعت است، همه نمازهای نافله دو رکعتی می باشند و باید در هر دو رکعت تشهد و سلام داده شود.

(مسألهٔ ۶۵۱) دیگر نمازهای مستحبّی نیز دو رکعتی می باشند، به جز موارد نادری (چون نماز اعرابی) که بیان می شود.

(مسألهٔ ۶۵۲) نافله های یومیّه و دیگر نمازهای مستحبّی را می توان در حال اختیار نشسته، و در حال حرکت (پیاده و سواره) به جا آورد.

(مسألهٔ ۶۵۳) کسی که قدرت بر ایستادن دارد نمی تواند نمازهای واجب را در حال نشسته بخواند.

(مسألهٔ ۶۵۴) کسی که می تواند در جای ساکن و در حال آرامش بدن نماز بخواند، نمی تواند نمازهای واجب را در حال حرکت و یا سواره بخواند، ولی کسی که سوار کشتی یا هواپیما می باشد وامکان نماز درجای ساکن برایش میسر نباشد، می تواند در حال حرکت نمازهایش را به جا آورد.

(مسألهٔ ۶۵۵) کسی که نمازهای مستحبّی را در حال حرکت (پیاده یا سواره) می خواند، لازم است رکوع و سجده را به اشاره انجام دهد و بنابر احتیاط واجب برای سجده، بیش از رکوع اشاره کند.

اوقات نمازهای یومیّه

(مسألهٔ ۶۵۶) وقت نمازهای ظهر و عصر، از اوّل ظهر است تا مغرب، و وقت نمازهای مغرب و عشـــا، از اوّل مغرب اســـت تا نیمهٔ شب، و وقت نماز صبح از طلوع فجر صادق است تا طلوع خورشید.

(مسألهٔ۶۵۷) منظور از نیمهٔ شب مابین مغرب و اذان صبح (سپیده دم) می باشد.

(مسألهٔ ۶۵۸) نماز مغرب و عشا را نباید از نیمه شب به تأخیر بیندازد ولی اگر کسی آنها را تا نیمه شب نخوانده باشد، باید پیش از اذان صبح آنها را بخواند، ولی باید نیّت ادا و قضا نکند، بلکه به عنوان مافی‌الذّمّه (به قصد آنچه در عهدهٔ او هست از قضا یا ادا) نیّت می کند.

(مســـألهٔ ۶۵۹) مغرب عبارت از غروب آفتاب است و برای شروع به نماز مغرب باید یقین به مغرب داشته باشد. و برای یقین به آن، از بین رفتن سرخی ســـمت مشرق کفایت می کند و می توان آن را با دگرگونی سرخی و از بین رفتن زردی طرف مشرق شناخت.

(مسألهٔ ۶۶۰) کسی که یقین به مغرب پیدا کرده می تواند نماز مغرب را شروع کند، اگر چه افضل آن است که کمی صبر کند تا مقارن از بین رفتن سرخی آفتاب آغاز کند.

(مســـألهٔ ۶۶۱) نماز ظهر و عصر را می توان در وقت یاد شـــده پشت سر هم خواند، و نماز مغرب و عشا را می توان در وقت یاد شده پشت سر هم خواند، برای پیروی از رســـول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که در روایات فراوان از طریق

شـــیعیان و دیگران آمده اســـت، که آن حضرت بدون هیچ جهت دیگری از باران و غیره آنها را جمع کرده است[1].

(مسألهٔ ۶۶۲) باید نماز ظهر مقدّم بر نماز عصر شود و اگر کسی نماز عصر را عمداً بر ظهر مقدّم کند، نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۶۶۳) کسی که از روی فراموشی نماز عصر را شروع کند و در اثنای نمازش به یادش آید که ظهر را نخوانده، باید نیّتش را به ظهر برگرداند و آن را به عنوان نماز ظهر به پایان برساند، سپس نماز عصر را بخواند.

(مســألهٔ ۶۶۴) اگر پس از فراغت از نمــاز عصر یادش بیاید که نماز ظهر را نخوانده، بنابر احتیاط واجب باید آنرا نماز ظهر حســاب کند و یک نماز چهار رکعتی به نیّت مافی‌الذّمّه (یعنی آنچه در واقع بر عهدهٔ او هست از ظهر یا عصر) بخواند.

(مسألهٔ ۶۶۵) باید نماز مغرب را پیش از نماز عشا خواند، و اگر کسی عمداً نماز عشا را جلو بیندازد نمازش باطل است.

(مســألهٔ ۶۶۶) کسی که از روی فراموشــی وارد نماز عشا شده، اگر پیش از برخاســتن به رکعت چهارم به یادش آیــد، نیّتش را به نماز مغرب برمی گرداند و آن را سه رکعتی تمام می کند، سپس نماز عشا را می خواند. و اگر در رکعت چهارم به یادش آید نمازش باطل است.

(مســألهٔ ۶۶۷) اگر پس از فراغت از نماز عشــا یادش بیاید که نماز مغرب را نخوانده، نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بخواند.

(مســألهٔ ۶۶۸) آنچه در مورد تقدّم و تأخّــر نمازهای ظهر و عصر و

(۱) برای دسترسی به منابع آن از صحاح ستّ و دیگر کتب عامّه به کتاب : «مسائل فقهیّه» از آیهٔ الله شرف‌الدّین قدّس‌سرّه از انتشارات دفتر آیهٔالله حکیم دام ظله «دمشق، سوریّه» ص ۷ ـ ۲۲ مراجعه فرمایید. «مترجم».

همچنین مغرب و عشا گفتیم، در مورد قضای آنها نیز جاری است، پس اگر کسی نماز ظهر و عصر یک روز و یا نماز مغرب و عشای یک روز را قضا مـی کند، باید نماز ظهر را بر عصر و نماز مغرب را بر عشـا مقدّم بدارد و اگر بر عکس کند، مشمولِ احکام یاد شده در مسائل ۶۶۲ ـ ۶۶۷ می باشد.

(مسـألهٔ ۶۶۹) یکی از مستحبّات بسیار مؤکده آن است که نماز را با اهتمامی هر چه بیشـتر در اوّل وقت بخوانیم و یکی از مکروهات شـدیده تأخیر انداختن آن از اوّل وقت می باشـد، چنانکه در احادیث فراوانی بر آن تأکید شده، از جمله امام باقر علیه السلام می فرماید:

« نمازی که در اوّل وقت به سـوی آسـمانها برود، با چهره‌ای روشـن و تابنـاک به سـوی نمازگزار برمی گردد و می گوید: تو مرا پاس داشـتی، خداونـد ترا پاس بدارد. و اگر در وقت خود و بدون رعایت حدود آن بالا رود، با چهره‌ای تیره و تار به سوی صاحبش برمی گردد و می گوید: تو مرا تباه کردی، خداوند ترا تباه سازد ».

امید است که مؤمنان نسبت به وقت نماز همّت بگمارند و به آن ملتزم شوند، تا به آن خو کنند و ادای نماز در اوّل وقت برای آنها آسان گردد.

(مسـألهٔ ۶۷۰) وقت نافلهٔ نماز ظهر از اوّل ظهر اسـت تا هنگامی که سایهٔ شـاخص تقریباً به دو هفتم آن برسد، و وقت نافلهٔ عصر از اوّل وقت آن است تا هنگامی که سایه شاخص به چهار هفتم آن برسد.

(مسـألهٔ ۶۷۱) وقت نافلهٔ نماز مغرب پس از انجام آن اسـت تا نیمهٔ شب و هم چنین است وقت نافله عشا بنابر احتیاط واجب.

(مسـألهٔ ۶۷۲) وقت نماز شـب، از نیمه شب آغاز می شود و تا اذان صبح ادامه دارد.

(مسألة ۶۷۳) وقت نافلهٔ نماز صبح، یک ششم آخر از شب می باشد و می توان آن را به همراه نماز شب خواند.

(مسألة ۶۷۴) کسی که نافلهٔ نماز صبح را به قدری تأخیر بیندازد که سرخی طرف مشرق ظاهر شود، بهتر است که اوّل نماز صبح را بخواند سپس نافلهٔ آن را به جا آورد.

(مسألة ۶۷۵) کسی که نماز واجب را پیش از دخول وقت بخواند، نمازش باطل است، مگر در یک صورت، و آن این که به اعتقاد دخول وقت آن را آغاز کند و پیش از آنکه از نماز فارغ شود وقت داخل گردد.

(مسألة ۶۷۶) فرا رسیدن وقت نماز از سه راه ثابت می شود:

۱) انسان شخصاً به آن واقف شود.

۲) دو نفر شاهد عادل از روی اطّلاع ـ نه حدس و گمان ـ به آن گواهی دهند.

۳) بر اساس اذان شخص مؤذّن آگاه و مورد وثوق.

(مسألة ۶۷۷) کسی که نماز واجب بر عهده دارد اعم از این که اداء باشد یا قضا می تواند نماز مستحبّی بخواند.

(مسألة ۶۷۸) پس از داخل شدن وقت نماز، کسی که نماز واجب خود را نخوانده، می تواند مشغول نماز مستحبّی شود، مگر این که وقت نماز واجب تنگ باشد، که در این صورت باید به آن مبادرت کند.

* * *

فصل دوّم
احکام قبله

قبله همان کعبهٔ معظّمه و محاذات آن است، از اعماق زمین تا اوج آسمان.

(مسألهٔ ۶۷۹) نمازهای واجب و توابع آن چون نماز احتیاط و قضای سجده و تشهد فراموش شده را، در صورت امکان باید رو به قبله انجام داد.

(مسألهٔ ۶۸۰) سجدهٔ سهو نیز بنابر احتیاط واجب رو به قبله انجام شود.

(مسألهٔ ۶۸۱) کسی که نمازهای مستحبّی را در حال آرامش و ایستاده مـی خوانـد باید آنها را رو به قبله انجام دهد، ولی اگر در حال حرکت و یا سواره بخواند، لازم نیست رو به قبله باشد.

(مسـألهٔ ۶۸۲) سـمت قبله از روی آگاهی و یا گواهی دو نفر شاهد عادل، که از روی حسّ گواهی دهند ثابت می شود. و اگر علم ندارد و شاهد عادل پیدا نمی شـود، می تواند به سـمتی که مسـلمانان نماز می خوانند و ذبیحهٔ خود را ذبح می کنند و محراب مساجدشان را بنا می کنند، عمل نماید.

(مسـألهٔ ۶۸۳) کسی که سمت قبله را به صورت یقینی پیدا نکند باید تلاش کند تا به یک طرف ظنّ پیدا کند، اگر آن هم ممکن نباشد، یک نماز به طرفی که احتمال قبله می‌دهد کفایت می کند، اگر چه افضل آن است که چهار نماز به چهار سمت بخواند.

(مسألهٔ ۶۸۴) کسی که به طرفی که آن را قبله می‌دانست و یا دو شاهد عـادل گواهی داده بود که آن طرف قبله اسـت نمـاز بخواند و بعد از نماز کشف خلاف شود، پس اگر قبله پیش روی او باشد و قبله میان سمت چپ

و راستش باشد، نمازش صحیح است و احتیاج به اعاده ندارد.

(مسألهٔ ۶۸۵) در فرض یاد شده، اگر از روی احتمال به آن سمت نماز خوانده بود، باز هم بنابر احتیاط واجب همین حکم را دارد.

(مسألهٔ ۶۸۶) اگر در فرض بالا خیلی از قبله منحرف شده، و قبله در سمت پشت سر او قرار گرفته، اگر پیش از تمام شدن وقت متوجّه شود، باید آن را اعاده کند و اگر وقت نماز سپری شده، نمازش صحیح است و قضا ندارد، اگر چه پشت به قبله هم باشد.

(مسألهٔ ۶۸۷) کسی که با آگاهی و یا گواهی شاهدان به سوی قبله ایستاده مشغول نماز است، اگر در وسط نماز کشف خلاف شود، اگر قبله پیش رویش در میان سمت راست و چپ بود باشد به سوی قبله برمی گردد ونمازش را به اتمام می رساند، و اگر بیشتر باشد، نمازش باطل است، باید آن را از سر بگیرد.

* * *

فصل سوّم
لباس نمازگزار

بـــر مرد واجب اســـت در حال نماز عورتین خود را بپوشـــاند و بر زن واجب است به جز صورت، دستها و پاها، همه بدنش را بپوشاند.

(مســـألهٔ ۶۸۸) دختری که هنوز عادت ماهانه نشـــده، اگر در نماز سر و گردنش باز باشـــد مانعی ندارد، اگر چه به سنّ تکلیف رسیده باشد و هم چنین است کنیزی که آزاد نباشد.

(مســـألهٔ ۶۸۹) بنابر احتیاط واجب، باید ســـاتر بدن نمازگزار از نوع لباس باشـــد، مانند لنگ، پیراهن و شـــلوار، و در مورد زنـــان چون چادر و مقنعه، نه از اقسام برگ درختان، دستها، گل و لجن، از چیزهایی که پوست بدن را می پوشاند و جلو دید را می گیرد.

(مســـألهٔ ۶۹۰) کسی که از روی نادانی و یا فراموشی در پوشش بدن کوتاهـــی کند و در اثنای نماز متوجّه شـــود، پس اگـــر در آن لحظه خود را پوشیده بیابد، نمازش صحیح است. ولی اگر در لحظهٔ توجّه پوشیده نباشد، بنابر احتیاط واجب باید نمازش را از سر بگیرد.

(مسألهٔ ۶۹۱) اگر کسی بعد از فراغت از نماز متوجّه شود در پوشش بدن کوتاهی شده، نمازش صحیح است و اعاده ندارد.

(مسألهٔ ۶۹۲) لباس نمازگزار شش شرط دارد:

اوّل: پاک باشد، به شرحی که در مبحث نجاسات بیان شد.

دوّم: مباح باشد.

(مســـألهٔ ۶۹۳) اگر لباس نمازگزار غصبی باشد و افعال نمازگزار مثل

نشســـتن، برخاستن و خم شدن، تصرّف در آن محسوب شود، به این معنی که با حرکت او آن نیز حرکت کند، نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۶۹۴) این حکم در مورد فرش و سجّاده که زیر پای اوست و پول و اشیاء دیگری که در جیب اوست نیز جاری می باشد.

(مســألهٔ ۶۹۵) بســیاری از مســائل مربوط به لباس نمازگزار هنگام گفتگو از نیّت وضو بیان شــد و آنجا گفتیم که این حکم در صورتی اســت که نمازگزار متوجّه غصبی بودن لباس خود باشد.

سوّم: میته نباشد.

(مسألهٔ ۶۹۶) بنابر احتیاط واجب، لباس نمازگزار باید از امثال پوست مار که پاک است هم نباشد.

(مســألهٔ ۶۹۷) شــرط میته نبودن اختصاص به لباس نمازگزار ندارد، بلکه بنابر احتیاط واجب شامل هر چیزی است که همراه نمازگزار باشد.

چهارم: از اجزای حیوان حرام گوشت نباشد.

(مســألهٔ ۶۹۸) بنابر احتیاط واجب، باید اجزای حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد، نیز جزء لباس و یا همراه نمازگزار نباشد.

پنجم: طلا نباشد، در مورد مردان.

(مسألهٔ ۶۹۹) پوشیدن لباس طلا باف و یا مثل انگشتر طلا برای مردان مطلقاً حرام اســت، اگر چه در حال نماز هم نباشد و اگر با آن نماز بخوانند نمازشان باطل می شود.

(مســألهٔ ۷۰۰) برای مرد حرام اســت زینت کردن بــا طلا گرچه در غیر حال نماز باشــد و پوشــیدن هم صدق نکند. و احتیاط واجب آن است که پوشــیدن طلا جایز نیســت در جائی که زینت به آن صدق نکند، مانند

پوشیدن آن در موضع مستور.

(مسألهٔ ۷۰۱) بنابر احتیاط واجب، مردان در غیر پوشیدنی نیز نباید با طلا زینت کنند، مانند نشان و مدال طلا.

ششم: حریر خالص نباشد، برای مردان.

(مسألهٔ ۷۰۲) پوشیدن حریر خالص برای مردان مطلقاً حرام است و اگر با آن نماز بخوانند باطل است.

(مسألهٔ ۷۰۳) پوشیدن حریر خالص و لباس طلا باف و هرگونه زینت کردن با طلا، برای زنها، در حال نماز و غیر نماز مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۷۰۴) اگر نمازگزار از روی نادانی و یا فراموشی یکی از شرایط یاد شده را مراعات نکند، نمازش صحیح است، مگر در مورد شرط اول و سوم (پاک بودن و میته نبودن) که در این دو مورد تفصیلی هست که در مبحث نجاسات بیان گردید.

(مسألهٔ ۷۰۵) اگر نمازگزار برای پوشانیدن بدن خود لباس نداشته باشد به ترتیب زیر عورتین خود را می پوشاند:

۱ ـ به وسیلهٔ برگ درخت، کاغذ و امثال آن.

۲ ـ به وسیلهٔ گِل و لجن (گِل اندود کردن و لجن مالیدن به قسمتهایی از بدن که باید پوشیده شود).

۳ ـ با رفتن در چالهٔ تنگی که بتواند در آن رکوع و سجودش را به طور کامل انجام دهد.

۴ ـ با رفتن در ساختمان تنگ، تنور و امثال آنها.

(مسألهٔ ۷۰۶) در دو مورد اخیر ـ بنابر احتیاط واجب ـ عورتین خود را با دستهایش بپوشاند.

(مسألة ۷۰۷) چهار مورد پوشش اضطراری که در مسألهٔ ۷۰۵ گفته شد، ترتیبی هستند، یعنی هنگامی که یکی از آنها میسّر باشد به بعدی نوبت نمی‌رسد، حتّی در دو مورد اخیر بنابر احتیاط واجب.

(مسألة ۷۰۸) کسی که هیچگونه پوششی ندارد، حتّی به چهار پوشش اضطراری هم دسترسی ندارد، اگر کسی او را می بیند باید نشسته نماز بخواند و به رکوع و سجده اشاره کند وگرنه ایستاده نماز می خواند و عورتین خود را با دستهایش می پوشاند، برای تشهد و سلام می نشیند ولی برای رکوع و سجده اشاره می کند.

(مسألة ۷۰۹) اگر ناگزیر شود لباسی را که شرایط لباس نمازگزار را دارا نیست، به جهت سرما یا ضرورت دیگری بپوشد، نمازش صحیح است.

(مسألة ۷۱۰) اگر نمازگزار پوششی جز لباس غصبی، طلا باف یا ابریشم خالص نداشته باشد، و به جهت سرما یا ضرورت دیگری ناگزیر از پوشیدن آنها نباشد، باید به وظیفهٔ برهنگان ـ که در مسألهٔ ۷۰۸ بیان گردید ـ عمل نماید.

(مسألة ۷۱۱) اگر نمازگزار جز لباس نجس و یا از اجزای حیوان حرام گوشت در اختیار ندارد، بنابر احتیاط واجب باید دوبار نماز بخواند، یکبار برهنه و یکبار با همان لباس فاقد شرایط.

(مسألة ۷۱۲) مستحب است لباس نمازگزار سفید باشد، پاکیزه ترین لباس هایش باشد، بوی خوش استعمال کند و انگشتری عقیق در دست کند.

(مسألة ۷۱۳) نماز خواندن در لباس مشکی، چرک، تنگ و لباس یا انگشتری که صورت جاندار بر آن نقش شده مکروه است.

(مسألة ۷۱۴) اگر پاپوش، تن پوش، عمامه و عبای نمازگزار مشکی باشد، مانعی ندارد.

* * *

فصل چهارم
مکان نمازگزار

(مسألهٔ ۷۱۵) نماز خواندن در مکان غصبی یا در فضای غصبی، که نشستن و برخاستن و خم شدن و دیگر حرکتهای واجب نماز، تصرّف در آن به شمار آید، اگر توجّه به غصبی بودن و حرمت تصرّف در آن داشته باشد، حرام و باطل است.

(مسألهٔ ۷۱۶) اگر نمازگزار در مکان غصبی زندانی باشد، می تواند نمازش را به طور معمول در آنجا بخواند (یعنی لازم نیست رکوع و سجودش را با اشاره انجام دهد، تا کمتر در ملک غصبی تصرّف نموده باشد) ولی نباید بیش از مقداری که اقامت اجباری در آنجا ایجاب می کند، تصرّف زیانبار در آن ملک بنماید.

(مسألهٔ ۷۱۷) کسی که در مساجد، مشاهد مشرّفه و اماکن عمومی به محلّی سبقت می کند و آنجا را در اختیار می گیرد، تا از آنجا اعراض نکرده از دیگران شایسته تر است و ایجاد مزاحمت برای او حرام است.

(مسألهٔ ۷۱۸) اگر کسی را که در اماکن عمومی جای گرفته به زور از جای خود دور کنند، دورکننده مرتکب حرام شده، ولی نمازش در آنجا باطل نمی شود، مگر این که نماز خواندن موجب اشغال طولانی آن محل به شمار آید، به طوری که اگر نماز نمی خواند به این مقدار اشغال محل را طول نمی‌داد، در این صورت اگر به حرمت این ادامهٔ اشغال متوجّه باشد نمازش باطل است.

(مسألة ۷۱۹) کسی که در اماکن عمومی جای می گیرد، منحصراً هنگامی در آنجا حقّ اولویت پیدا می کند که در آنجا بنشیند و مشغول چیزی شود که آنجا برای آن مهیّا شده است، با گذاشتن تسبیح و سجّاده و امثال آنها اولویّت پیدا نمی کند.

(مسألة ۷۲۰) کسی که در محلّی مشغول نماز و غیره شد و اولویّت پیدا کرد، اگر به قصد اعراض آنجا را ترک کند حقّش ساقط می شود، ولی اگر به قصد بازگشت از آنجا برخیزد حقّش ساقط نمی شود و جایز نیست کسی برای او ایجاد مزاحمت کند، حتّی در صورتی که نشانه‌ای نگذاشته باشد، بنابر احتیاط واجب.

(مسألة ۷۲۱) اگر کسی از محلّی که در آن جای گرفته به قصد بازگشت برخیزد و بازگشت او به طول انجامد و عرفاً معطّل گذاشتن آن محلّ حساب شود، حق اولویّتش ساقط می شود.

(مسألة ۷۲۲) اگر زن و مرد در یک ردیف و یا زن جلوتر از مرد برای نماز بایستند، مانعی ندارد، جز این که به شدّت مکروه است.

برای رفع کراهت شایسته است:

۱) مرد جلوتر بایستد، به مقداری که اگر به سجده بروند، سرِ زن از زانوهای مرد جلوتر نباشد.

۲) دیوار و یا پرده‌ای ـ ولو کوتاه ـ در میان آنها حائل گردد.

۳) ده ذراع (در حدود پنج متر) در بین آنها فاصله باشد.

۴) اگر نشد، یک گام، لااقلّ یک ذراع و حدّاقل یک وجب در میان آنها فاصله باشد.

(مسألة ۷۲۳) کسی که در مسجد النّبی صلی الله علیه و آله و سلم یا حرم یکی از

امامان علیهم‌السلام نماز می خواند، جایز نیست که جلوتر از قبر شریف بایستد به طوری که قبر شریف پشت سرِ او قرار بگیرد. بلکه باید پشت سرِ قبر شریف و یا دو طرف آن (طرف بالای سر و پایین پا) نماز بخواند.

(مسألهٔ ۷۲۴) کسی که در حرم یکی از معصومین در طرف بالای سر و یا پایین پا نماز می خواند، اگر محاذی قبر شریف و یا اندکی جلوتر از آن بایستد، ولی عرفاً گفته نشود که قبر شریف پشت سرِ او قرار دارد مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۷۲۵) سجده گاه، یعنی محلّی که در سجده پیشانی بر آن نهاده می شود، گذشته از پاک بودن، باید از اجزای زمین و یا روییده از زمین باشد، به شرط این که معدنی، خوردنی و پوشیدنی نباشند.

(مسألهٔ ۷۲۶) برای سجده بهتر از هر چیزی تربت قبر امام حسین علیه‌السلام می باشد.

امام صادق علیه‌السلام مقداری تربت برای سجده تهیه کرده بود و میفرمود: « سجده بر تربت امام حسین علیه‌السلام حجابهای هفتگانه را می شکافد ». و می فرمود: « سجده بر تربت قبر امام حسین علیه‌السلام تا اعماق زمین های هفتگانه روشن می کند ».

(مسألهٔ ۷۲۷) سجده بر سنگهای معدنی چون یاقوت و فیروزه و معادنی که عنوان زمین بر آنها صدق نمی کند، جایز نیست. در بحث تیمّم به تفصیل (از مسألهٔ ۴۷۱ تا ۴۸۸) در این رابطه سخن گفتیم. هر چیزی که تیمم بر آن جایز باشد، سجده نیز بر آن جایز است.

(مسألهٔ ۷۲۸) منظور از خوردنی و پوشیدنی که سجده بر آنها جایز نیست، آن است که قابلیّت خوردن ـ ولو بعد از پخته شدن ـ و قابلیّت پوشیدن ـ ولو بعد از بافتن ـ را داشته باشند.

(مسألهٔ ۷۲۹) میزان در خوردنی و پوشیدنی آن است که خوراک و

پوشـــاک متعارف مردم باشـــد، پس اگر چیزی فقط در موارد استثنائی مانند روزهای قحطی مورد استفاده قرار بگیرد اثر ندارد و سجده بر آن جایز است.

(مســـألة ۷۳۰) بر پوست بادام و گردو پس از در آوردن مغز آنها می توان ســـجده کرد، ولی پیش از در آوردن مغـــز آنها ـ بنابر احتیاط واجب ـ نمی توان سجده نمود.

(مسألة ۷۳۱) سجده کردن بر کاغذی که از امثال چوب و نی ساخته می شود جایز است، ولی بر کاغذی که از حریر، پنبه و کتان ساخته می شود نمی توان سجده نمود.

(مسألة ۷۳۲) کاغذی که نمی‌دانیم آیا از چیزی ساخته شده که سجده بر آن جایز اســـت و یا از چیزی ســـاخته شده که سجده بر آن جایز نیست، نمی توان بر آن سجده نمود.

(مســـألة ۷۳۳) چیزی که در حال اختیار نمی توان بر آن سجده کرد، در مقام تقیّه می توان بر آن سجده نمود.

(مسألة ۷۳۴) اگر کسی به چیزی که در حال اختیار می توان بر آن سجده نمود، دسترســـی نداشته باشد، و یا به جهت عذری غیر از تقیّه نتواند بر آن سجده کند، می تواند بر لباسش سجده کند، و بنابر احتیاط واجب لباس کتانی و پنبه‌ای را مقدّم بدارد، اگر آن هم ممکن نباشد بر پشت دستش سجده کند.

(مسألة ۷۳۵) کسی که بر چیزی که سجده بر آن در حال اختیار جایز است دسترسی ندارد، اگر با تأخیر انداختن نماز یا تغییر دادن مکان بتواند بر آن دسترسی پیدا کند ـ بنابر احتیاط واجب ـ باید آن را انجام دهد.

(مسألة ۷۳۶) اگر نمازگزار حتّی به لباس هم دسترسی پیدا نکند و بر پشت دستش نتواند سجده کند، بر هر چیزی می تواند سجده کند، و در این

صورت ـ بنابر احتیاط واجب ـ سبزیجات را مقدّم بدارد.

(مسألهٔ ۷۳۷) اگر کسی بر چیزی که سجده بر آن جایز نیست، از روی اشتباه، نادانی و یا ندانستن مسأله سجده کند و پس از فراغت از سجده متوجّه شود، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۷۳۸) باید پیشانی روی مهر یا هر چیزی که بر آن سجده کرده، استقرار پیدا کند و صرف تماس پیدا کردن پیشانی با آن، جز در مقام ضرورت کافی نیست.

(مسألهٔ ۷۳۹) سجده بر خاک نرم و گلِ سستی که پیشانی روی آن استقرار پیدا نمی کند، در حال اختیار جایز نیست.

(مسألهٔ ۷۴۰) اگر مهر را روی تشک ابری، یا تختخواب فنری و امثال آنها بگذارند که پیشانی بر روی آنها استقرار نمی یابد، نماز باطل می شود، مگر این که پس از نهادن پیشانی و فشار دادن آن استقرار حاصل شود.

(مسألهٔ ۷۴۱) مکان نمازگزار باید طوری باشد که نمازگزار روی آن استقرار پیدا کند و آرامش لازم در نماز حاصل شود، و لذا نماز خواندن در کجاوه، کشتی، اتومبیل، قطار و هواپیما در حال اختیار صحیح نیست، مگر این که آرامش عرفی حاصل شود و بتواند نماز را با تمام شرایطش از رکوع، سجده، استقبال قبله و غیر آنها انجام دهد.

(مسألهٔ ۷۴۲) به هنگام ضرورت و تنگی وقت می تواند در کجاوه، کشتی، قطار، هواپیما و غیره نماز بخواند، و در این صورت هر وقت وسیلهٔ نقلیه‌اش تغییر جهت بدهد، لازم است که او به سمت قبله منحرف شود.

(مسألهٔ ۷۴۳) کسی که به ناچار در وسائط نقلیه نماز می خواند، اگر نتواند به سوی قبله روی کند، این شرط از او ساقط می شود و بهتر این

است که تا می تواند سمت قبله را منظور کند.

(مسألة ۷۴۴) کسی که به ناچار در حال حرکت (پیاده یا سواره) نماز می خواند، حکم وجوب استقبال قبله از او ساقط می شود.

(مسألة ۷۴۵) نماز مستحبّی را در حال اختیار می توان در حال حرکت (پیاده یا سواره) انجام داد و در این صورت رو به قبله بودن شرط نیست.

(مسألة ۷۴۶) مستحب است نماز در مساجد خوانده شود، بلکه در برخی از روایات آمده است که نمازی که به صورت فرادی در مسجد خوانده شود، از نمازی که در غیر مسجد با جماعت خوانده شود برتر است.

(مسألة ۷۴۷) در میان مساجد مسجدالحرام از همه مساجد دیگر برتر است، سپس مسجد النّبی صلی الله علیه و آله و سلم، آنگاه مسجد کوفه و مسجد اقصی، سپس مسجد جامع، مسجد اعظم، مسجد قبیله و مسجد بازار به ترتیب هر کدام برتر از دیگری می باشد.

(مسألة ۷۴۸) ثواب نماز در مساجد به ترتیب زیر می باشد:

۱) در مسجد الحرام هزار هزار برابر (یک ملیون برابر) مساجد دیگر.

۲) در مسجد النّبی صلی الله علیه و آله و سلم ده هزار برابر مساجد دیگر.

۳) در مسجد اعظم کوفه و مسجد اقصی هزار برابر مساجد دیگر.

۴) در مسجد جامع (بزرگترین مسجد هر شهری) یکصد برابر.

۵) در مسجد قبیله (مسجد محلّه) برابر بیست و پنج نماز.

۶) در مسجد بازار برابر دوازده نماز.

(مسألة ۷۴۹) نماز زن در منزل خود از هر جای دیگر برتر است و بهترین نقطهٔ منزل برای زن، اطاق کوچکی است که در اندرون خانه باشد.

(مسألة ۷۵۰) نماز خواندن در حرم ائمه علیهم السلام فضیلت بسیار دارد و در حدیثی

آمده است که نماز در حرم امیرمؤمنان علیه‌السلام برابر دویست هزار نماز می باشد.

(مسألهٔ ۷۵۱) تعطیل کردن مساجد مکروه است و در روایت آمده است سه چیز به درگاه خداوند متعال شکایت می کنند:

۱) مسجد مخروبه‌ای که کسی در آن نماز نخواند.

۲) دانشمندی که در میان افراد نادان قرار بگیرد.

۳) قرآنی که در گوشه‌ای آویخته و گرد و غبار بر آن نشسته و مورد تلاوت قرار نگیرد.

(مسألهٔ ۷۵۲) پس از اذان پیش از آنکه نمازی در مسجد بخواند، بیرون رفتن از مسجد مکروه است و در روایت از نشانه های منافق ذکر شده، مگر این که قصد بازگشت داشته باشد.

(مسألهٔ ۷۵۳) برای همسایهٔ مسجد مکروه است که بدون عذر در غیر مسجد نماز بخواند، و در حدیث آمده است که: « برای همسایهٔ مسجد جز در مسجد نمازی (پذیرفته) نیست ».

(مسألهٔ ۷۵۴) در چند جا نماز خواندن مکروه است، که از آن جمله است:

۱) حمام.

۲) مکان آلوده و کثیف.

۳) در خانه‌ای که مشروب در آن باشد.

۴) در گذرگاه، اگر مزاحم رهگذرها نباشد، وگرنه حرام است.

۵) مقابل آتش و چراغ روشن.

۶) در مقابل عکس یا مجسّمهٔ جاندار.

۷) رو به روی قرآن یا کتاب گشاده و...

* * *

فصل پنجم
اذان و اقامه

اذان و اقامــه در نمازهای یومیّه، به ویژه در نمازهای اداء، برای همگان بالخصوص بــرای مردان، مخصوصاً در نمازهای صبح و مغرب مســتحب است و برای اقامه بیشتر از اذان تأکید شده است.

(مســألهٔ ۷۵۵) در نمازهای مستحبّی و در نمازهای واجب غیر یومیّه ـ مثل نماز آیات ـ اذان و اقامه مشروعیّت ندارد.

(مســألهٔ ۷۵۶) کســی که دو نماز یا بیش از دو نماز را یکجا بخواند، یک اذان برای همهٔ آنها کافی است، پس اگر ظهر و عصر،مغرب و عشاء یا چند نماز یومیّه، از اداء و قضا را یکجا بخواند، برای نمازهای دوّم و ســوم اذان لازم نیست.

(مسألهٔ ۷۵۷) در چند مورد برای نماز دوم اذان گفتن مشروع نیست:

۱) برای نماز عصر، در عرفات، در روز عرفه، که ظهر و عصر را یکجا می خوانند.

۲) برای نماز عشاء در مزدلفه (مشعر) در شب عید قربان، که مغرب و عشاء را جمع می کنند.

۳) برای نماز دوم شــخص سلس‌البول، که می خواهد با یک وضو دو نمــاز را یکجا بخواند، و اگر برای نماز دوم اذان بگوید، باید برای نماز دوم وضوی دیگری بگیرد.

۴) مستحاضهٔ کثیره که با یک غسل دو نماز می خواند، اگر برای نماز

دوم اذان بگوید، بنابر احتیاط واجب باید غسلش را نیز تجدید کند.

(مسألهٔ ۷۵۸) اذان و اقامه در چند مورد ساقط می شوند:

۱) در نماز جماعت، برای کسی که وارد نماز جماعت می شود،در صورتی که برای آن نماز، اذان و اقامه گفته باشند.

۲) در مورد کسی که وارد محلّی شده که آنجا نماز جماعت بر پا شده و هنوز صفهای نماز به هم نخورده است، در صورتی که نماز به صورت صحیح برگزار شده و اذان و اقامه گفته باشند. ولی این مسأله بنابر احتیاط واجب در موردی است که هر دو نماز، نمازِ اداء و نماز یک وقت باشد.

۳) کسی که اذان و اقامهٔ دیگری را برای نماز بشنود، لازم نیست که دوباره برای خودش اذان و اقامه بگوید، چه امام باشد و یا بخواهد فرادی نماز بخواند. و اگر قسمتی از آنها را بشنود، بقیّه‌اش را به شرط رعایت ترتیب، تکمیل می کند. ولی ورود مأموم به اکتفاء او بمجرد شنیدن اذان و اقامهٔ دیگران، به جماعتی که در آن اذان گفته نشده و یا مجزی نشده، مشکل است.

(مسألهٔ ۷۵۹) اذان و اقامهٔ زن برای زنها کفایت می کند، ولی بنابر احتیاط واجب برای مردان کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۷۶۰) فصلهای اذان ۱۸ بخش می باشد:

چهار مرتبه: الله اَکْبَرُ، یعنی: خدا بزرگتر از آن است که وصف شود.

دو مرتبه: اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، یعنی: گواهی می‌دهم که خداوندی شایستهٔ پرستش نیست، مگر الله (خداوند یکتای بی همتا).

دو مرتبه : اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ، یعنی: گواهی می‌دهم که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر و فرستادهٔ خداوند است.

دو مرتبه: حَی عَلَی الصَّلاةِ، یعنی: بشتاب برای نماز.

دو مرتبه :حَی عَلَی الْفَلاحِ، یعنی: بشتاب برای رستگاری.

دو مرتبه :حَی عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ، یعنی: بشتاب برای بهترین کارها.

دو مرتبه :اللهُ اَکْبَرُ، یعنی: خدا بزرگتر از آن است که وصف شود.

دو مرتبه: لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ، یعنی: معبودی شایستهٔ پرستش نیست، جز الله (خداوند یکتا و بی همتا).

(مسألهٔ ۷۶۱) فصلهای اقامه ۱۷ بخش است:

اللهُ اَکْبَرُ دو مرتبه، **اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ** دو مرتبه، **اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ** دو مرتبه، **حَی عَلَی الصَّلاةِ** دو مرتبه، **حَی عَلَی الْفَلاحِ** دو مرتبه، **حَی عَلی خَیْرِ الْعَمَلِ** دو مرتبه، **قد قامت الصّلاة** دو مرتبه، **اللهُ اَکْبَرُ** دو مرتبه، **لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ** یک مرتبه.

(مسألهٔ ۷۶۲) در برخی از روایات آمده است ؛ شهادت به ولایت و إمارت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام جزء اذان می باشد و از برخی از کتب خطّی عامّه نقل شده که ابوذر رضی‌الله‌عنه در اذان به ولایت آن حضرت شهادت می‌داد، به محضر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت کردند، پس آن حضرت تقریر فرمود.[۱]

(مسألهٔ ۷۶۳) شهادت به ولایت امیر مؤمنان علیه‌السلام جزء اذان نیست، ولی خوب است آن را به نیت رجاء (به امید این که از اجزای مستحبّی اذان باشد) بیآورد، و یا به این امید که خود ذاتاً مستحبّی باشد، توضیح این که:

۱) علّامهٔ طبرسی در کتاب « **احتجاج** » از امام صادق علیه‌السلام روایت

---

(۱) شیخ عبدالله مراغی، دانشمند معروف عامه، آن را در کتاب « السّلافهٔ فی امرالخلافهٔ » از دو صحابی بزرگ سلمان و ابوذر نقل کرده است [جزیرهٔ خضرا، ص ۲۰۵] . «مترجم».

کرده که فرمود:

« فـاذا قـال احدکم :**لا اِلــهَ اِلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُــولُ اللهِ**، فلیقل :**عَلِی اَمیرُالْمـُؤْمِنینَ** علیه‌السلام »:

یعنی: « هنگامی که یکی از شــما بگوید: لا اله الا الله، محمّد رسول الله، پس باید بگوید: علی امیرالمؤمنین ».[1]

۲) شــهادت به ولایت امیرمؤمنان، شــهادت به یک حقیقتی اســت که خداوند آن را یکی از واجبات پنجگانه‌ای قرار داده که دین مقدس اسلام را بر پایه های آن بنا نهاده است.

۳) شــهادت به ولایت امیرمؤمنان همان شهادتی است که خداوند منّان به هنگام آفرینش جهان، به دنبال دو شــهادت اوّلی (شــهادت به وحدانیّت خدا و رســالت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای بالا بردن شــأن آن و استوار ساختن مضمون آن، به همراه آنها آورده است:

مرحوم کلینی به ســند خود از حضرت امــام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: « ما نخستین کسانی هستیم که خداوند اسامی ما را گوشزد کرده اســت. هنگامی که خداوند آســمانها و زمین را آفرید، فرمان داد منادی ندا سر دهد:

اشهد ان لا اله الّا الله (سه مرتبه)

اشهد انّ محمّداً رسول الله (سه مرتبه)

اشهد انّ علیّاً امیرالمؤمنین حقّاً (سه مرتبه)

۴) اگر کســی شــهادت به ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام برای تأکید و تثبیت مضمون آن در اذان و اقامه بیاورد ـ نه به قصد جزئیّت ـ مانعی ندارد، چنانکه

---

(۱) احتجاج طبرسی، ج ۱ ص ۱۵۸.

در عصر رسالت و در محضر رسول اکرم ﷺهنگامی که « **عیهله** » مشهور به « **اســود عنسی** » **لعنة** الله علیه را کشــتند، در اذان آن روز مؤذّن گفت:

« **اشهد انّ محمّداً رسول الله و انّ عیهلة کذّاب** ».

این فراز برای اعلام پیروزی اســلام و نابودی دشمن اسلام، درخشش نور اسلام و خموشی آتش فتنهٔ مدّعیان دروغپرداز بود.

در آن روز که این فراز در ضمن اذان گفته شد، هیچکس اعتراض نکرد و نگفت که این فراز جزء اذان نبود، چرا در آن داخل کردید؟

امّــا علّت این که این فراخوانی ادامه نیافت، برای این بود که با کشــته شــدن « عیهله » آتش فســاد خاموش گردید، دیگر نیازی نبود که این بانگ همواره در ضمن گلبانگ اذان گفته شود.

ولی شــهادت به ولایت مــولای متّقیان باید همواره اعــلام گردد، زیرا گروهی از مسلمانان آن را به دست فراموشی سپرده‌اند و همواره تلاش می کنند که آن را کم فروغ سازند و از ریشه و بن انکار نمایند، تا به این وسیله نور خدا را خاموش کنند، در حالی که خداوند از آن امتناع ورزیده، نور خود را به کمال رسانیده و کلمه‌اش را اعتلاء خواهد بخشید.

۵) سیرهٔ مستمرّهٔ پیروان اهل بیت در طول قرون و اعصار بر اعلام شهادت بر ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام جاری شده و به صورت یکی از شعارهای جاودانهٔ آنها در آمده، راز و رمز ایمان گردیده است، بدون این که آن را جزء اذان یا اقامه بدانند.

۶) پای بندی دوســتان اهل بیت به این شــعار، همانند پای بندی آنها به ذکر صلوات بر محمّد و آل محمّد علیهم‌السلام به دنبال ذکر اســامی آنان بسیار خوب است و رُجحان شرعی دارد، بدون این که جزء اذان یا اقامه باشد.

(مسألهٔ ۷۶۴) در سفر و هنگامی که نمازگزار عجله دارد اگر هر یک

از فرازهای اذان و اقامه را یک بار بگوید کافی است.

(مسألهٔ ۷۶۵) زن می تواند در اذان فقط یکبار تکبیر و شهادتین یا فقط شهادتین را بگوید و در اقامه یک بار بگوید: اللهاکبر، اشهد ان لا اله الّا الله و انّ محمّداً عبده و رسوله.

(مسألهٔ ۷۶۶) در اذان و اقامه شرایطی وجود دارد که عبارتند از:

۱ ـ نیّت، آنگونه که در وضو گفته شد.

۲ ـ عقل

۳ ـ ایمان، ولی بلوغ شرط نیست، بنابر این اذان بچّهٔ ممیّز صحیح است.

۴ ـ ترتیب بین اذان و اقامه و در میان فرازهای هر یک از آنها.

۵ ـ بنابر احتیاط واجب موالات بین اذان و اقامه، بین اقامه و نماز و بین فرازهای هر یک از آنها لازم است. پس اگر فاصلهٔ زیادی بین آنها بیندازد که شکل آنها را دگرگون سازد. اذان واقامه باطل می شود.

(مسألهٔ ۷۶۷) بین اذان و اقامه در نماز صبح فاصله انداختن مکروه است، ولی در دیگر نمازهای یومیّه مستحب است که با یک نماز دو رکعتی، یا با یک سجده یا با نشستن و یا با سخنی گفتن بین آنها فاصله بیندازد.

۶ ـ فرا رسیدن وقت نمازی که برای آن اذان می گوید، حتّی بنابر احتیاط واجب در مورد کسی که بخواهد نماز صبح را به طور انفرادی بخواند.

۷ ـ هنگام گفتن اقامه با وضو، رو به قبله و در حال ایستاده باشد.

(مسألهٔ ۷۶۸) کسی که اذان و اقامه و یا یکی از آنها را فراموش کرده مشغول نماز شود، مستحب است نماز را قطع کرده آنها را تدارک نماید، خصوصاً اگر پیش از رکوع یادش بیاید و به ویژه اگر پیش از آغاز به قرائت متذکّر شود.

* * *

فصل ششم
نیّت

یادآوری چند نکته:

خداوند منّان در قرآن می فرماید : ﴿ **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ**﴾: « براستی مؤمنان رستگار شدند، آنانکه در نمازشان خاشع هستند ».[1]

در احادیث فراوان از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمّهٔ هدی علیهم السلام آمده است که:

۱) از نماز هیچ انسانی جز به مقداری که در آن توجّه و اقبال داشته باشد، در نامه اعمالش ثبت نمی شود.

۲) هرگز در حال کسالت و خواب‌آلوده به نماز نایستید.

۳) هرگز در حال نماز به خود نیندیشید.

۴) در حال نماز همه حواسّ شما متوجّه پروردگار باشد.

۵) هرگز در حال نماز به مسائل دنیوی نیندیشید.

۶) نماز حضور در پیشگاه پروردگار است.

۷) نمازگزار در محضر پروردگار ایستاده است.

۸) شایسته است نمازگزار همانند بنده‌ای خوار، نگران و ترسان، با دیدگانی اشکبار و دلی امیدوار در برابر خداوند بایستد.

۹) هر نمازی را چون نماز واپسین که دیگر امید توفیق به نماز دیگری ندارد، بخواند.

۱۰) امام زین‌العابدین علیه السلام هنگامی که به نماز می‌ایستاد همانند ساقهٔ

(۱) سوره مبارکه مؤمنون، آیه های ۱ و ۲.

درختی بود که از خود حرکتی نداشت جز به مقداری که باد از آن به حرکت در آورد.

۱۱) امام باقر و امام صادق علیهما السلام چون به نماز می‌ایستادند رنگ مبارکشان دگرگون می شد، گاهی زرد و گاهی سرخ می شدند، گویی با کسی که می بینندش سخن می گویند.

۱۲) شایسته است نمازگزار در گفتار خود راستگو باشد و براستی بگوید :﴿ اِیّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیّاكَ نَسْتَعینُ ﴾ دیگر خواسته های نفسانی‌اش را نپرستد و از غیر مولای خود یاری نجوید.

۱۳) شایسته است بنده‌ای که می خواهد به نماز یا هر عبادت دیگری بپردازد از گناهان خود استغفار نموده، از تقصیرهایی که تاکنون مرتکب شده نادم باشد.

۱۴) تلاش کند که خود را در زمرهٔ پارسایان قرار دهد که خداوند هیچ عملی را جز از پارسایان نمی پذیرد.

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴾.

ما نیز از غیر او دست شسته، به او دل بسته و به سوی او برگشته‌ایم، که او ما را بس است، که هیچ یار و یاوری جز او نیست و او بهترین مددکار است.

(مسألهٔ ۷۶۹) نماز از عباداتی است که احتیاج به نیّت دارد و باید همه افعال آن با این نیّت که از اجزای نماز است، قُرْبَةً اِلَی اللهِ انجام داده شود.

(مسألهٔ ۷۷۰) کسی که چندین نماز بر عهده دارد باید تعیین کند کدامیک از آنها را می خواند و اگر نیّت کند یکی از دو نماز ادا، یا یکی از دو نماز قضا، و یا یکی از دو نماز ادا و قضا را که به عهده دارد می خواند،

کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۷۷۱) در نیّت تعیین اجمالی کفایت می کند، پس اگر نیّت کند نخستین نماز از دو نمازی را که بر عهده دارد، انجام می‌دهد، کافی است.

(مسألهٔ ۷۷۲) اگر فقط یک نماز بر عهده دارد، ولی نمی‌داند آیا اداست و یا قضا؟ اگر نیّت کند آنچه را که بر عهدهٔ اوست (ما فی الذّمّه) کفایت می کند.

(مسألهٔ ۷۷۳) اگر می خواهد نمازی را بخواند که نمی‌داند بر او واجب است یا مستحبّ، نیّت اجمالی کافی است و نیازی به تعیین ندارد.

(مسألهٔ ۷۷۴) کسی که وارد نماز شده، دیگر نمی تواند نیّتش را برگرداند و آن نماز را به عنوان نماز دیگری به پایان برساند، مگر در مواردی که از آن جمله است:

۱ ـ کسی که به نماز عصر پرداخته، سپس به یادش آمده که نماز ظهر را نخوانده، و یا وارد نماز عشا شده و در اثنای آن به یادش آمده که نماز مغرب را نخوانده است، در اینجا باید نیّتش را به نماز قبلی برگرداند.

۲ ـ کسی که به نماز پرداخته، در اثنای نماز به یادش آمده که نماز قضائی به گردن دارد. او نیز می تواند نیّتش را به نماز قضا برگرداند، به شرط اینکه اولاً وقت نماز ادا تنگ نباشد، ثانیاً از محل عدول نگذشته باشد، در غیر این صورت باید آن نماز را مطابق نیّت اوّلی خود به پایان برساند.

* * *

فصل هفتم
تکبیرة الاحرام

ورود به نماز به وسیلهٔ تکبیرة الاحرام می باشد و آن رکن است، پس اگر کسی عمداً یا سهواً آنرا نگفته باشد نمازش باطل است.

(مسألهٔ ۷۷۵) اگر کسی عمداً دوبار تکبیرة الاحرام بگوید نمازش باطل می شود و باید بار سوم نیز بگوید، و اگر چهار بار بگوید باطل است و باید تکبیر پنجم را نیز بگوید و هکذا با هر تکبیر زوج باطل می شود و با تکبیر فرد صحیح می گردد.

(مسألهٔ ۷۷۶) کسی که چندین تکبیر می گوید و قصد می کند با مجموع آنها وارد نماز شود مانعی ندارد، ولی اگر بخواهد با فرد فرد آن وارد نماز شود باید حتماً تعداد آنها فرد باشد، نه زوج.

(مسألهٔ ۷۷۷) کسی که تکبیرة الاحرام گفته، اگر فراموش کند و یکبار دیگر تکبیر بگوید، نمازش صحیح است، اگر چه بهتر است صورت نماز را به هم بزند و از سر بگیرد.

(مسألة ۷۷۸) تکبیرة الاحرام عبارت است از گفتنِ « **اَللهُ اَکْبَر** » و باید آن را به عربی و به صورت صحیح تلفظ کند، در غیر این صورت کفایت نمی کند، مگر این که از گفتن آن به عربی صحیح عاجز باشد.

(مسألهٔ ۷۷۹) بنابر احتیاط واجب نباید تکبیرة الاحرام به جملهٔ قبل از آن (مثلاً اقامه یا دعای افتتاح) و یا بعد از آن (مثلاً استعاذه) وصل شود.

(مسألهٔ ۷۸۰) در تکبیرة الاحرام صدای تکبیر باید آشکار باشد ولو

به اندازهٔ کمی بطوریکه اگر مانعی در میان نبود خودش آنرامی شنید و کمتر از آن کفایت نمی کند تا چه رسد به اینکه فقط زبان ولبها را حرکت دهد و هیچ صدائی ظاهر نشود.

(مسألهٔ ۷۸۱) نباید تکبیرة الاحرام و دیگر اذکار نماز را به قدری بلند بگوید که به حدّ فریاد کشیدن باشد.

(مسألهٔ ۷۸۲) اگر کسی در حال نماز برای توجّه دادن کسی جمله‌ای از قرائت و یا ذکر را بسیار بلند بگوید، به شرط این که آن را به عنوان جزئی از نماز نگفته باشد مانعی ندارد، چنانکه در نماز جماعت برای یاد آوری به امام جماعت روی می‌دهد.

(مسألهٔ ۷۸۳) کسی که نماز خواندن در حال راه رفتن برایش مشروع نیست، نمی تواند تکبیرة الاحرام را در حال حرکت بگوید.

(مسألهٔ ۷۸۴) کسی که سهواً تکبیرة الاحرام را در حال حرکت بگوید، بنابر احتیاط واجب باید نمازش را به هم بزند و آن را در حال سکون و طمأنینه (آرامش کامل بدن) بگوید.

(مسألهٔ ۷۸۵) اگر کسی عمداً تکبیرة الاحرام را در حالی گفت که بدنش در حال طمأنینه و آرامش نبود، بنابر احتیاط واجب باید صورت نماز را به هم بزند، سپس آنرا در حال آرامش کامل بگوید.

(مسألهٔ ۷۸۶) کسی که به سبب مرض و یا لرزش مکان، نمی تواند آن را در حال طمأنینه بگوید، در صورتی که دسترسی به مکان آرام ندارد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۷۸۷) اگر کسی پیش از آنکه وارد قرائت یا ذکرهای مستحبّی شود شک کند آیا تکبیرة الاحرام را گفته یا نه؟ باید آن را بگوید، ولی اگر پس از شروع به قرائت یا اذکاری که بعد از تکبیرة الاحرام گفته می شود،

شک کند، بنا می گذارد بر این که آن را گفته است.

(مسألهٔ ۷۸۸) برای آغاز کردن به نماز یک تکبیر کافی است، ولی بهتر است که سه تکبیر بگوید، و بهتر از آن پنج و بهتر از آن هفت تکبیر است.

(مسألهٔ ۷۸۹) کسی که هنگام ورود به نماز چند تکبیر می گوید با نخستین تکبیر وارد نماز می شود و بقیّهٔ تکبیرها فضیلت آن را به کمال می‌رساند.

(مسألهٔ ۷۹۰) مستحب است هنگام تکبیر گفتن دستها را بالا ببرد، کف دستها رو به قبله باشد و همهٔ انگشتها یا چهار انگشت آن (منهای انگشت شست) بسته باشد.

(مسألهٔ ۷۹۱) مستحب است در حال تکبیر دستها را تا نزدیک صورت یا کمی بیشتر از آن، تا برسد به محاذات گوشها، بالا ببرد، ولی بالاتر از آنها نبرد.

* * *

فصل هشتم

قیام

در نمازهای واجب در صورت توان و اختیار قیام واجب اســت. منظور از قیام آن است که روی دو پا بایستد و همهٔ کف پاهایش روی زمین باشد.

(مسألهٔ ۷۹۲) قیام در حال راه رفتن کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۷۹۳) اگر با یک پا بایستد، بنابر احتیاط واجب کافی نیست.

(مسألهٔ ۷۹۴) در چهار مورد ایستادن واجب است:

۱ ـ در حال تکبیرة الاحرام.

۲ ـ در حال حمد و سوره و تسبیحات اربعه.

۳ ـ پیش از رکوع، که آن را قیام متّصل به رکوع گویند.

۴ ـ بعد از رکوع.

(مســألهٔ ۷۹۵) منظــور از قیــام متّصل به رکوع آن اســت که از حال ایستاده به رکوع برود.

(مسألهٔ ۷۹۶) اگر کسی رکوع را فراموش کند و بعد از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده، باید بایستد و از حال ایستاده به رکوع بــرود و اگر بدون اینکه بایســتد به حال خمیده بلند شــود و به حدّ رکوع برسد، چون قیام متّصل به رکوع را بجا نیاورده، نمازش باطل می شود.

(مســألهٔ ۷۹۷) قیام در حال تکبیرة الاحرام رکن است، پس اگر عمداً یا سهواً ترک شود، نمازش باطل است.

(مســألهٔ ۷۹۸) اگر قیام در حال قرائت و یا قیام متّصل به رکوع عمداً

ترک شـــود، نماز باطل اســـت و اگر ســـهواً ترک شـــود باز هم بنابر احتیاط واجب باطل می شود.

(مســـألة ۷۹۹) قیام بعد از رکوع اگر عمداً ترک شـــود نماز باطل می شود و اگر سهواً ترک شود مانعی ندارد.

(مســـألة ۸۰۰) در حال قیام در صورت امکان باید صاف بایستد، پس اگر به پشت یا چپ و راست خم شود، نمازش باطل می شود.

(مســـألة ۸۰۱) کسی که می تواند درست بایســـتد، اگر پاها را خیلی گشـــاد بگذارد و یا پاها را به شکل قوسی جمع کند و زانوها را جلو بدهد، نمازش باطل می شود.

(مســـألة ۸۰۲) در حـــال قیام تکیه کردن بر عصـــا و غیره جایز، ولی مکروه است.

(مسألة ۸۰۳) اگر نمازگزار سرش را پایین بیندازد و یا گردنش را کج کند مانعی ندارد، اگر چه افضل آن است که صاف نگهدارد.

(مسألة ۸۰۴) کسی که نمی تواند صاف بایستد، به هر صورت بتواند باید بایســـتد، اگر چه با منحنی ایســـتادن و یا بدون آرامش و طمأنینه باشد، ولی اگر به هیچوجه نتواند، نشسته می خواند.

(مســـألة ۸۰۵) کسی که نشسته نماز می خواند باید در صورت امکان صاف بنشیند، کمرش را صاف نگهدارد و به طرفی کج نشود.

(مسألة ۸۰۶) کسی که نمی تواند بنشیند باید در حال خوابیده نماز بخواند.

(مسألة ۸۰۷) کسی که خوابیده نماز می خواند، در صورت امکان به پهلوی راست بخوابد، سینه و شکمش به طرف قبله باشد. اگر نتواند باید به پهلوی چپ بخوابد، ســـینه و شکمش به طرف قبله باشد، و اگر نتواند باید

به پشت بخوابد و کف پاهایش به طرف قبله باشد.

(مسألهٔ ۸۰۸) کسی که خوابیده نماز می خواند، رکوع و سجده را به اشاره انجام می‌دهد و برای سجده بیش از رکوع خم شود. و اگر نتواند خم شـــود، بنابر احتیاط واجب چشمهایش را به نیّت رکوع و سجده می بندد و اگر از آن هم عاجز باشد، در دلش نیّت رکوع و سجده می کند.

(مســـألهٔ ۸۰۹) کســـی که سجده‌اش را به اشـــاره انجام می‌دهد، بنابر احتیاط واجب باید پیشانی‌اش را بر چیزی بگذارد که سجده بر آن جایز است.

(مســـألهٔ ۸۱۰) کســـی که نمی تواند همه نمازش را ایســـتاده بخواند، ولـــی مقداری از آن را می تواند، باید در هر رکعت به مقداری که می تواند ایستاده بخواند، هنگامی که ناتوان شد بنشیند، باز هر وقت توانست برخیزد، تا بدینگونه نمازش به پایان برسد.

* * *

فصل نهم
قرائت

قرائت، نخستین جزء از اجزای هر رکعت می باشد.

(مسألهٔ ۸۱۱) در رکعت اوّل و دوّم همهٔ نمازهای واجب و مستحب، خواندن سورهٔ حمد واجب است.

(مسألهٔ ۸۱۲) آیه شریفه ﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ﴾ در سورهٔ حمد و همهٔ سوره های قرآن به جز سورهٔ برائت (توبه) جزء سوره می باشد.

(مسألهٔ ۸۱۳) در نمازهای واجب باید بعد از سورهٔ حمد یک سورهٔ کامل دیگری خوانده شود.

(مسألهٔ ۸۱۴) در نمازهای واجب به جهت تنگی وقت، بیماری، ترس و عجلهٔ زیاد سوره ساقط می شود، ولی بنابر احتیاط واجب مشروط به این است که خواندن آن مشقت داشته باشد.

(مسألهٔ ۸۱۵) اگر عجله‌اش ناشی از کم اعتنائی به نماز باشد سوره ساقط نمی شود.

(مسألهٔ ۸۱۶) در نماز واجب نمی تواند یکی از چهار سوره‌ای را که سجدهٔ واجب دارند بخواند، زیرا باید بلا فاصله سجده کند و در این صورت نمازش باطل می شود.

(مسألهٔ ۸۱۷) خواندن این سوره ها در نمازهای نافله مانعی ندارد و هنگامی که به آیهٔ سجده برسد، سجده‌اش را انجام می‌دهد، سپس نماز را ادامه می‌دهد.

(مسألهٔ ۸۱۸) نمازگزار، اگر در اثنای نماز واجب به آیهٔ سجده گوش فرا دهد، باید با سرش اشاره به سجده کند و نمازش صحیح است. و اگر بدون این که گوش دهد، بشنود باز هم بنابر احتیاط واجب با سرش به سجده اشاره کند.

(مسألهٔ ۸۱۹) کسی که در اثنای نماز واجب، به آیهٔ سجده گوش داد و با سرش به سجده اشاره نمود، دیگر لازم نیست بعد از فراغت از نماز سجده کند.

(مسألهٔ ۸۲۰) سوره های « عزایم » که سجدهٔ واجب دارند، چهار سوره می باشند و آیه های سجده به شرح زیر می باشند:

۱) آیهٔ ۱۵ از سورهٔ « **الم سجده** » [سی و دوّمین سورهٔ قرآن].

۲) آیهٔ ۳۷ از سورهٔ « **حم سجده** » [چهل و یکمین سورهٔ قرآن].

۳) آخرین آیهٔ سورهٔ « **نجم** » [پنجاه و سومین سورهٔ قرآن].

۴) آخرین آیهٔ سورهٔ « **علق** » [نود و ششمین سورهٔ قرآن].

(مسألهٔ ۸۲۱) کسی که آیهٔ سجده را بخواند و یا به آن گوش دهد، باید بلافاصله به سجده برود، مگر این که در حال نماز باشد، در این صورت با سرش اشاره می کند.

(مسألهٔ ۸۲۲) اگر کسی تصادفاً آیه سجدهٔ به گوشش بخورد، بنابر احتیاط واجب او نیز باید بلافاصله سجده کند.

(مسألهٔ ۸۲۳) در سجدهٔ واجب قرآن، باید شرایط زیر رعایت شود:

۱ ـ نیّت

۲ ـ هفت عضو سجده بر روی زمین قرار بگیرد.

۳ ـ محل پیشانی بیش از چهار انگشت از جای زانوها و انگشتان پاها بلندتر نباشد.

۴ ـ بنابـر احتیـاط واجب پیشـانی را بر زمین و یا چیـزی که از زمین روییده بگذارد.

(مسـألهٔ ۸۲۴) کسی که سواره است آیهٔ سـجده را بخواند یا بشنود، اگر با سـر به سجده اشاره کند کافی اسـت و به جز نیّت، دیگر شرایط یاد شده لازم نیست.

(مسألهٔ ۸۲۵) در سجدهٔ واجب قرآن، رو به قبله بودن، با وضو بودن، پاک بودن بدن و لباس و دیگر شرایط نماز لازم نیست.

(مسألهٔ ۸۲۶) سجدهٔ واجب قرآن، تکبیر آغازین، تشهّد و سلام ندارد، فقط مستحب است پس از سر برداشتن از سجده تکبیر بگوید.

(مسألهٔ ۸۲۷) در سجدهٔ واجب قرآن ـ بنابر احتیاط واجب ـ باید ذکر بگوید و هر ذکری از ذکرهای سجده نماز کفایت می کند.

(مسألهٔ ۸۲۸) پس از فراغت از حمد، باید تعیین کند چه سوره‌ای می خواند، آنگاه آیهٔ ﴿**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ**﴾ را به نیّت آن سـوره بخواند و اگر بدون تعیین سوره « **بسم الله** » را بگوید، باید آن را به نیّت سوره‌ای که خواهد خواند اعاده نماید.

(مسألهٔ ۸۲۹) کسی که « **بسم الله** » را به نیّت سورهٔ معیّنی گفت، اگر بخواهد سـورهٔ دیگری را بخواند، باید آن را به نیّت این سوره تکرار نماید، مشروط بر این که عدول از آن سوره جایز باشد.

(مسـألهٔ ۸۳۰) در تعیین سوره قصد اجمالی ناشی از عادت همیشگی کافی اسـت، پس اگر همواره بعد از حمد سورهٔ اخلاص می خواند، اگر بر اثر عادت « **بسم الله** » بر زبانش جاری شود، برای آن سوره کفایت می کند.

(مسـألهٔ ۸۳۱) اگر پیش از تمام شـدن سـورهٔ حمد، سورهٔ معینی را

تصمیم بگیرد که در آن رکعت بخواند، هنگام تمام شـــدن حمد، غفلت کند و سوره‌ای را که همیشه می خواند، از روی عادت بخواند کفایت می کند.

(مسألهٔ ۸۳۲) در نماز سوره های :« **والضّحی** » و « **الانشراح** » یک سوره، و سوره های « **فیل** » و « **لایلاف** » یک سوره محسوب می شوند، پس اگر کســی در نماز واجب بعد از حمد سورهٔ « **والضّحی** » را بخواند، باید ســورهٔ « **انشــراح** » را نیز ضمیمه کند، و اگر سورهٔ « **فیل** » را بخواند باید سوره « **لایلاف** » را نیز ضمیمه نماید.

(مســألهٔ ۸۳۳) در نماز واجب به جز در مورد چهار ســورهٔ فوق بنابر احتیاط واجب، خواندن بیش از یک ســوره جایز نیســت، ولی در نمازهای مستحبّی مانعی ندارد.

(مســألهٔ ۸۳۴) کسی که سورهٔ توحید و یا ســوره جَحد ﴿ **قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ** ﴾ را شــروع کرده، نمی تواند آن را رها کرده ســورهٔ دیگری را بخواند، پس اگر « بسم الله » را به نیّت یکی از این دو سوره گفته باشد نمی تواند به سورهٔ دیگری و یا به یکی از آن دو سوره عدول کند.

(مســألهٔ ۸۳۵) کســی که در روز جمعه بخواهد سورهٔ « **جمعه** » یا « **منافقین** » را بخواند، اگر اشــتباهاً ســورهٔ « **توحید** » را بخواند، می تواند آن را رها کرده، یکی از آن دو سوره را بخواند، ولی بنابر احتیاط واجب اگر سورهٔ « **جَحد** » را شروع کرده باشد، از آن عدول نکند.

(مســألهٔ ۸۳۶) به جز « **توحید** » و « **جَحد** »، در دیگر ســوره های قرآن تا به نصف نرسیده می تواند آن را رها کرده، سورهٔ دیگری را بخواند، و اگر دو ســوم آن را خوانده باشد، عدول جایز نیست و احتیاط واجب آن است که پس از رسیدن به نیمهٔ آن نیز عدول نکند.

(مسـألهٔ ۸۳۷) نمازگزار در رکعت سوم از نماز مغرب و در رکعتهای سوم و چهارم نمازهای چهار رکعتی، در میان « حمد » و « **تسبیحات اربعه** » مخیّر است.

(مسـألهٔ ۸۳۸) در نماز جماعت برای مأموم بهتر، بلکه اولی آن است که « **تسبیحات اربعه** » را انتخاب کند، ولی در مورد امام و کسی که فُرادی نماز می خواند، افضل بودن آن محلّ اشکال است.

(مسـألهٔ ۸۳۹) در رکعتهای سـوم و چهارم از نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی یکبار « **سـبحان الله والحمـد لله ولا اله الّا الله والله‌اکبر** » کافی است ولی سه بار گفتن افضل است و بهتر آن است که استغفار را نیز به آن اضافه کند.

(مسـألهٔ ۸۴۰) برای مردها واجب اسـت حمد و سورهٔ رکعت اوّل و دوّم نمازهای زیر را بلند بخوانند:

۱) نماز صبح.

۲) نماز مغرب.

۳) نماز عشاء.

۴) نماز جمعه.

(مسألهٔ ۸۴۱) مردان و زنان باید حمد و سورهٔ نمازهای ظهر و عصر را آهسته بخوانند، به جز نماز ظهر روز جمعه که مستحب است بلند خوانده شود.

(مسـألهٔ ۸۴۲) در نمازهایی که باید آهسته خوانده شود « **بسم الله** » مستثنی می باشد و مستحب است آن را بلند بخوانند.

(مسـألهٔ ۸۴۳) کسـی که در نماز جماعت وظیفه‌اش این اسـت که خودش حمد و سوره بخواند، باید بسم الله آن را نیز آهسته بگوید.

(مسألة ۸۴۴) در رکعت سوم نماز مغرب و رکعتهای سوم و چهارم دیگر نمازها، مردان و زنان باید حمد و تسبیحات اربعه را آهسته بخوانند، به جز « بسم الله » که مستثنی می باشد.

(مسألة ۸۴۵) به جز حمد و سوره و تسبیحات، در دیگر ذکرهای واجب یا مستحبّی نماز، چون تکبیرة الاحرام، تشهد، سلام، ذکر رکوع و سجده و قنوت، نمازگزار مخیّر است که آنها را بلند یا آهسته بگوید.

(مسألة ۸۴۶) منظور از بلند خواندن آنست که عرفاً بگویند صدایش را بلند کرده و آن را آشکار نموده و بنابر احتیاط واجب باید جوهر صدا نیز ظاهر شود.

(مسألة ۸۴۷) منظور از آهسته خواندن آنست که عرفاً بگویند صدایش را مخفی کرده و بنابر احتیاط واجب باید جوهر صدا ظاهر نشود.

(مسألة ۸۴۸) اگر در جایی که باید آهسته بخواند عمداً بلند بخواند یا برعکس، نمازش باطل می شود. ولی اگر از روی فراموشی یا ندانستن مسأله و یا به جهت ندانستن میزان بلند و آهسته خواندن باشد، نمازش صحیح است.

(مسألة ۸۴۹) کسی که در حال نماز مردّد شود آیا وظیفه‌اش بلند خواندن است یا آهسته خواندن؟ پس آن را بلند یا آهسته خواند و بعداً معلوم شد که وظیفه‌اش غیر آن بوده، بنابر احتیاط واجب باید آن را اعاده کند.

(مسألة ۸۵۰) نمازگزار باید حمد و سوره و دیگر ذکرهای واجب نماز را به عربی صحیح بخواند و تلفّظ غلط آن کفایت نمی کند.

(مسألة ۸۵۱) نمازگزار باید تلفّظ صحیح حمد و سوره و دیگر اذکار واجب قرآن را در صورت امکان یاد بگیرد.

(مسألة ۸۵۲) اذکار مستحبّی که جزء نماز نمی باشد، اگر به غلط

تلفّظ شود و یا به غیر عربی باشد، مانعی ندارد.

(مسألة ۸۵۳) همزه وصل اگر به کلمهٔ پیش از خود متّصل شود باید حذف شود، مانند همزهٔ :« **اَللّٰه** »، « **اَلرَّحْمن** » و « **اِهْدنا** »، در صورتی که در کلمهٔ پیش از آن توقّف نشود باید حذف شود و در غیر این صورت باید ثابت بماند و تلفّظ شود.

(مسألة ۸۵۴) همزهٔ قطع، مانند همزهٔ « **اِیّاکَ** »، « **اَنْعَمْتَ** » و «**اَشْهَدُ**» باید تلفّظ شود و حذف نشود.

(مسألة ۸۵۵) وقف به حرکت و وصل به سکون جایز است، ولی بهتر آن است که از هر دو اجتناب شود.

(مسألة ۸۵۶) در کلماتی مانند:

۱) جاءَ (الف ماقبل مفتوح).

۲) سُوء (واو ساکن ماقبل مضموم).

۳) جیءَ (یاء ساکن ما قبل مکسور).

۴) ضالّینَ (الف و تشدید = ساکن لازم).

که حرف مدّ و سبب مدّ در یک کلمه آمده‌اند، مدّ بهتر است. روی این بیان در حمد و سوره و دیگر اذکار نماز « **مدّ واجب** » نداریم.

(مسألة ۸۵۷) نون ساکن بنابر احتیاط واجب، هنگامی که پیش از حروف « **یرملون** » (ی، ر، م، ل، و، ن) قرار بگیرد، باید در حرف یرملون ادغام شود، مثلاً :« **یَکُنْ لَهُ** » خوانده می شود :« **یَکُلَّهُ** » و «**اَشْهَدُ اَنْ لا**» خوانده می شود :« **اَشْهَدُ اَلّا** ».

(مسألة ۸۵۸) کسی که نباید نماز را در حال حرکت بخواند، حمد و سوره را نیز نمی تواند در حال حرکت بخواند، و اگر چیزی از آنها را

اشتباهاً در حال حرکت بخواند، اگر فرصت باقی باشد، بنابر احتیاط واجب باید آن را دوباره بخواند وگرنه ادامه می‌دهد.

(مسألهٔ ۸۵۹) در حال قرائت باید بدن کاملاً در حال آرامش و طمأنینه باشد، چنانکه در فصل « **تکبیرة الاحرام** » گفتیم، ولی اگر سهواً آرامش بدنش به هم بخورد، نمازش باطل نمی شود. اگر چه بهتر است در صورتی که فرصت باقی باشد، آن را در حال آرامش بدن تکرار کند.

(مسألهٔ ۸۶۰) اگر در حال قرائت، در اثر باد شدید و غیره بدون اختیار بدنش حرکت کند، حکم حرکت سهوی را دارد.

(مسألهٔ ۸۶۱) اگر نمازگزار جمله‌ای از حمد، سوره یا دیگر اذکار واجب نماز را از روی فراموشی و یا جهل با اعتقاد به درستی آن، به صورت غلط تلفظ کند و هنگامی متوجّه شود که وقت جبران آن گذشته باشد، نمازش صحیح است.

(مسألهٔ ۸۶۲) کسی که حمد، سوره یا تسبیحات اربعه، یا قسمتی از آنها را فراموش کند و به طرف رکوع خم شود، اگر پس از رسیدن به حد رکوع متوجّه شود، نمازش صحیح است، ولی اگر پیش از رسیدن به حدّ رکوع متوجّه شود، باید برگردد و آن را تدارک کند.

(مسألهٔ ۸۶۳) اگر کسی حمد و سوره را به خیال این که بر او واجب نیست، نخواند، مثل این که وارد نماز جماعت شده و خیال می کرد که دو رکعت اوّل نماز است، اگر بعداً معلوم شود که دو رکعت آخر نماز بوده و می بایست حمد و سوره بخواند، حکم مسأله بالا برای او جاری می شود.

(مسألهٔ ۸۶۴) اگر پیش از قنوت یا رفتن به رکوع شک کند حمد و سوره یا تسبیحات را خوانده است یا نه؟ باید آن را بخواند، اگر بعد از

شــروع به قنوت یا خم شدن به رکوع شک کند، نمازش صحیح است و به شک خود اعتنا نمی کند، ولی اگر بعد از تکبیر و پیش از شروع به قنوت یا رکوع شک کند، بنابر احتیاط واجب آن را بخواند.

(مســألهٔ ۸۶۵) مستحب است نمازگزار در رکعت اوّل پیش از شروع بــه حمد بگوید :« **اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّـيْطانِ الرَّجيمِ** » و بعد از حمد بگوید : ﴿**اَلْحَمْدُللهِ رَبِّ الْعالَمينَ**﴾.

(مسألهٔ ۸۶۶) مستحب است در رکعت اوّل سوره توحید و در رکعت دوّم سوره قدر را بخواند. بر عکس آن نیز در روایت آمده است.

(مســألهٔ ۸۶۷) مکروه اســت که در هیچیک از نمازهای پنجگانهٔ یک روز ســورهٔ توحید را نخواند، و یا در دو رکعت یک سوره بخواند، مگر در مورد سورهٔ توحید، که اگر در همهٔ نمازها آن را تکرار کند مکروه نیست.

* * *

قنوت

(مســألهٔ ۸۶۸) در همهٔ نمازهای واجب و مســتحب قنوت مستحب اســت، به جز « شــفع » که مورد اشــکال اســت و می توان به نیّت « رجاء مطلوبیّت » در آن قنوت را به جا آورد.

(مســألهٔ ۸۶۹) در نماز « وتر » پیش از رکوع و در رکعت دوّم دیگر نمازها بعد از قرائت و پیش از رکوع قنوت مستحب است.

(مســألهٔ ۸۷۰) نماز آیات، نماز جمعــه و نماز عیدین احکام ویژه‌ای دارد که در جای خود بیان خواهد شد.

(مسألهٔ ۸۷۱) مســتحب است پیش از قنوت دستها را بالا برده تکبیر

بگوید، آنگاه دستها را مقابل صورت طوری بگیرد که کف دستها به طرف آسمان و پشت دستها به طرف زمین باشد.

(مسألهٔ ۸۷۲) در قنوت ذکر خاصّی شرط نیست، بلکه هر ذکر و دعائی که برایش آسان باشد کفایت می کند، اگر چه با تلفّظ غلط و یا غیر عربی باشد.

(مسألهٔ ۸۷۳) یکی از بهترین ذکرهای قنوت کلمات فرج است:

لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ الْحَلیمُ الْکَریمُ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ الْعَلِی الْعَظیمُ سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبِّ الْاَرَضینَ السَّبْعِ وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَیْنَهُنَّ وَ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظیمِ وَالْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعالَمینَ.

(مسألهٔ ۸۷۴) اگر کسی قنوت را فراموش کند و به رکوع برود، مستحب است که پس از بلند شدن از رکوع آن را قضا کند، مگر در نماز وتر، که قنوت وتر پس از رکوع قضا نمی شود.

(مسألهٔ ۸۷۵) نمازگزاری که قنوت را فراموش کرده، اگر پس از رفتن به سجده متوجّه شود، مستحب است بعد از نماز و در حال نشسته آن را قضا کند. و اگر از جای برخاسته، در حال ایستاده رو به قبله آن را قضا می کند.

* * *

فصل دهم
رکوع

در هر نمازی، واجب یا مستحب، در هر رکعت بعد از حمد و سوره وتسبیحات اربعه، یک مرتبه « **رکوع** » واجب است، به جز نماز آیات، که در هر رکعت آن پنج رکوع واجب است.

(مسألهٔ ۸۷۶) رکوع رکن است و لذا اگر عمداً یا سهواً، کم یا زیاد بشود، نماز باطل می شود، به جز نماز جماعت که اگر برای متابعت از امام جماعت زیاد شود، نماز را باطل نمی کند.

(مسألهٔ ۸۷۷) در نماز مستحبّی اگر رکوع سهواً زیاد گردد، نماز باطل نمی شود، چنانکه تفصیل آن در مبحث خلل نماز خواهد آمد.

(مسألهٔ ۸۷۸) در رکوع چند چیز واجب است که عبارتند از:

اوّل: خم شدن به طرف جلو به نیّت رکوع، از حال ایستاده، به مقداری که نوک انگشتان به زانوها برسد.

(مسألهٔ ۸۷۹) در رکوع باید ساقهای پا صاف باشد و زانوها به طرف جلو برآمدگی پیدا نکند.

(مسألهٔ ۸۸۰) اگر کسی مثلاً برای کشتن جانوری خم شود، این خم شدن از رکوع کفایت نمی کند، بلکه باید صاف بایستد، آنگاه به نیّت رکوع خم شود.

دوّم: گفتن ذکر رکوع و آن عبارت است از یکبار :« **سُبْحانَ رَبِّی الْعَظیمِ وَبِحَمْدِهِ** » یا سه بار :« **سُبْحانَ اللهِ** ».

(مسألهٔ ۸۸۱) در رکوع هر ذکر دیگری چون « **لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ** »، « **الحمدلله** »،

« **الله اکبر** » و غیر آنها، که به مقدار سه سبحان الله باشد، کفایت می کند.

(مسألهٔ ۸۸۲) اگر کسی در رکوع « **سبحان ربّی الأعلی و بحمده**» بگوید، کفایت نمی کند، مگر این که ذکرهای دیگری به آن اضافه کند که مجموعاً به مقدار سه سبحان الله بشود.

(مسألهٔ ۸۸۳) بنابر احتیاط واجب باید مقدار واجب از ذکر رکوع، در حال آرامش بدن گفته شود. ولی اگر سهواً یا به صورت غیر اختیاری آرامش بدن به هم بخورد، نیازی به تکرار نیست.

(مسألهٔ ۸۸۴) مریضی که سه بار سبحان‌الله گفتن برای او مشقّت دارد، یکبار « **سُبْحانَ اللهِ** » برای او کفایت می کند. همچنین در تنگی وقت، یا هر ضرورت دیگری چون ترس و غیره، به شرط اینکه همهٔ وقت را فرا بگیرد، بنابر احتیاط واجب.

(مسألهٔ ۸۸۵) اگر نمازگزار ذکر رکوع را فراموش کند و سر از رکوع بردارد و از حدّ رکوع خارج شود، نمازش صحیح است.

سوم: پس از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و پس از آنکه بدنش آرام بگیرد به سجده برود.

(مسألهٔ ۸۸۶) اگر نمازگزار پیش از آنکه قامتش راست شود و بدنش آرام بگیرد سهواً به طرف سجده خم شود، نمازش باطل نمی شود.

(مسألهٔ ۸۸۷) اگر نمازگزار نمی تواند به حال ایستاده رکوع کند حتّی با تکیه به عصا و غیره، به صورت نشسته رکوع می کند و به همان مقدار که در حال ایستاده خم می شد، در حال نشسته خم می شود.

(مسألهٔ ۸۸۸) اگر کسی نتواند در حال نشسته نیز به مقدار واجب برای رکوع خم شود، بنابر احتیاط واجب باید در حال ایستاده به مقداری

که می تواند برای رکوع خم شـــود، و اگر به مقدار کم نیز نتواند خم شـــود، باید نمازش را ایســـتاده بخواند و برای رکوع اشاره کند و اگر قادر به اشاره هم نباشد چشمهایش را به نیّت رکوع می بندد.

(مســـألهٔ ۸۸۹) اگر نمازگزار رکوع را فراموش کند و به سوی سجده خم شـــود، اگر پیش از آنکه پیشانی‌اش بر زمین برسد به یادش بیاید، برمی خیزد و قامتش را راســـت می کند و از حال ایســـتاده به رکوع می‌رود. بنابر احتیاط واجب باید پیش از رکوع بدنش آرام بگیرد.

(مسألهٔ ۸۹۰) اگر کسی رکوع را فراموش کند و بعد از نهادن پیشانی بر زمین متوجّه شود، چنانچه در سجدهٔ اول باشد باید بلند شود و بعد رکوع و دو سجده را انجام دهد مانند کسی است که یک سجده سهواً زیاد کرده است واگر در سجده دوم متوجه شود بنابر احتیاط واجب نمازش باطل است. پس یکی از مبطلات نماز را انجام بدهد، مثلاً از قبله برگردد، سپس نمازش را از سر بگیرد.

(مســـألهٔ ۸۹۱) کسی که نشســـته نماز می خواند، باید به مقداری که شـــخص ایستاده برای رکوع خم می شود، او نیز نشسته به همان مقدار خم شـــود، اگر نتواند بنابر احتیاط واجب به هر مقداری که می تواند خم شـــود، اگر به مقدار کم نیز نمی تواند باید با اشاره رکوع کند، اگر از آن هم ناتوان باشد باید با بستن دیدگانش نیّت رکوع نماید.

(مســـألهٔ ۸۹۲) اگر نمازگزار پیش از آنکه به طرف ســـجده خم شود، شک کند آیا رکوع کرده یا نه؟ باید آن را به جا آورد.

(مســـألهٔ ۸۹۳) اگر پس از خم شـــدن به سوی ســـجده، پیش از آنکه پیشـــانی‌اش به زمین برســـد، یا بعد از آن، شک کند آیا رکوع کرده یا نه؟ بنا می گذارد بر اینکه رکوع کرده و نمازش را ادامه می‌دهد.

(مسألة ۸۹۴) پیش از رکوع و بعد از رکوع، مستحب است تکبیر بگوید و هنگام گفتن تکبیر، دستها را بالا ببرد.

(مسألة ۸۹۵) مستحب است در حال رکوع کف دستها را روی زانوها بگذارد و آنها را به طرف پشت براند، پشتش را صاف نگهدارد و گردنش را مساوی با پشت نگهدارد و بین دو قدمش نگاه کند.

(مسألة ۸۹۶) در حال رکوع مکروه است سرش را پایین بیندازد و یا به طرف بالا برفرازد.

* * *

فصل یازدهم

سجده

سجده عبارت است از نهادن پیشانی بر زمین برای خضوع در برابر پروردگار.

(مسألهٔ ۸۹۷) در هر نماز واجب و مستحب، در هر رکعت، بعد از رکوع، دو سجده لازم. و آنها با هم رکن هستند، پس اگر کسی عمداً یا سهواً در یک رکعت اصلاً سجده نکند و یا چهار مرتبه سجده کند نمازش باطل می شود.

(مسألهٔ ۸۹۸) اگر یک سجده در نماز سهواً کم یا زیاد شود، نماز باطل نمی شود.

(مسألهٔ ۸۹۹) در سجده باید پیشانی را بر زمین و یا چیزی که از زمین روییده بگذاریم و آن تفصیلی دارد که در فصل مکان نمازگزار (مسأله ۷۲۷ تا ۷۴۰) گفته شد.

(مسألهٔ ۹۰۰) علاوه بر نهادن پیشانی بر زمین، چند چیز در سجده واجب است:

اوّل: گذاشتن هفت عضو سجده بر زمین و آنها عبارتند از: پیشانی، دستها، زانوها و دو انگشت شست پاها.

(مسألهٔ ۹۰۱) بنابر احتیاط واجب در سجده باید کف دستها روی زمین گذاشته شود، نه پشت آنها.

(مسألهٔ ۹۰۲) معیار در کم و زیاد شدن سجده، نهادن پیشانی بر زمین

است، نه دیگر عضوها.

دوّم: گفتن ذکر سجده و آن عبارت است از یکبار :« **سُبْحانَ رَبِّی الأَعْلی وَبِحَمْدِهِ** » و یا سه بار « **سبحان الله** » به تفصیلی که در مورد رکوع بیان شد.

(مسألة ۹۰۳) اگر نمازگزار در سجده ذکر رکوع (سبحان ربّی العظیم و بحمده) را بگوید، کفایت نمی کند، مگر این که ذکر دیگری را به آن ضمیمه کند تا به مقدار سه سبحان الله بشود.

(مسألة ۹۰۴) باید ذکر سجده در حالی گفته شود که هفت عضو سجده بر روی زمین باشد و هر عضوی در محلّ خود آرام گرفته باشد.

(مسألة ۹۰۵) اگر در حال گفتن ذکر واجب سجده یکی از عضوهای هفتگانه را عمداً از روی زمین بردارد و یا حرکت دهد نمازش باطل می شود، ولی اگر از روی سهو یا نادانی باشد، نمازش باطل نمی شود.

(مسألة ۹۰۶) بنابر احتیاط واجب باید در حال ذکر سجده بدن آرام باشد، پس اگر سهواً یکی از عضوها را بردارد یا حرکت دهد مانعی ندارد، و اگر پیش از برداشتن پیشانی از سجده متوجّه شود، بنابر احتیاط واجب آن را در حال آرامش بدن تکرار می کند. چنانکه در فصل رکوع بیان شد.

سوم: برداشتن سر از سجده در میان دو سجده، همچنین بنابر احتیاط واجب بعد از سجدهٔ دوّم نیز، به طوری که صاف بنشیند و بدن آرامش بگیرد.

چهارم: این که محل سجدهٔ او که پیشانی را بر آنجا نهاده، بیش از چهار انگشت بسته، از جای دیگر اعضای سجده بلندتر یا پست تر نباشد.

(مسألة ۹۰۷) بنابر احتیاط واجب باید جای پیشانی از جای انگشتان پا بیش از چهار انگشت بسته پایین تر نباشد، اگر چه با جای دیگر عضوهای

سجده مساوی باشد.

(مسألهٔ ۹۰۸) اگر پیشانی بی‌اختیار از جای سجده بلند شود، در اینجا دو صورت است:

۱) اگــر این وضــع هنگامی روی دهد که پیشــانی را بر زمین نهاده و در آن اســتقرار یافته است، پس آن یک سجده به شمار می‌آید، اگر چه ذکر نگفته باشــد، و لذا در صورت امکان باید نگذارد که پیشانی دوباره برگردد، بلکه می نشــیند و آن را یک سجده حساب می کند و اگر پیشانی بی‌اختیار برگردد، آن را سجدهٔ دوّم حساب نمی کند.

۲) اگر این وضع پیش از اســتقرار رخ دهد، چنانکه هنگام عجله پیش می‌آید که پیشــانی بر مُهر خورده برمــی گردد، در اینجا نیز اگر بی‌اختیار به روی مُهر برگردد، مجموع آنها را یک ســجده حساب می کند و ذکر سجده را ـ بنابر احتیاط واجب ـ به امید این که این قســمت نیز جزء ســجده باشد می گوید. ولی اگر بتواند از برگشــتن پیشــانی بر روی مهر خودداری کند، بنابر احتیاط واجب نماز را به هم زده از سر می گیرد.

(مســألهٔ ۹۰۹) اگر نمازگزار از سجدهٔ کامل عاجز باشد، بنابر احتیاط واجب باید به مقدار ممکن خم شود و پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن جایز است بگذارد و دیگر عضوهای سجده را بر زمین بگذارد.

(مســألهٔ ۹۱۰) اگر نمازگزار به هیچوجه نتواند خم شــود با اشــارهٔ سجده می کند، اگر نتواند با اشاره چشم، اگر از آن هم ناتوان باشد از قلبش خطور می‌دهد که سجده می کند.

(مسألهٔ ۹۱۱) کسی که بر پیشانی‌اش زخم و جراحتّی دارد، اگر ممکن باشــد با اطراف پیشانی سجده کند، ولو به این صورت که زمین را گود کند

تا زخم و جراحت در آن قرار بگیرد و قسمت سالم بر مهر یا چیز دیگری که سجده بر آن جایز است قرار بگیرد.

(مسألهٔ ۹۱۲) کسی که به هیچوجه نمی تواند پیشانی‌اش را بر زمین بگذارد باید چانه‌اش را بر چیزی که سجده بر آن جایز است بگذارد، و اگر این نیز ممکن نباشد بینی‌اش را بر آن بگذارد، اگر آن هم ممکن نباشد هر جایی از صورتش که ممکن باشد بر مُهر یا هر چیز دیگری که سجده بر آن جایز است بگذارد.

(مسألهٔ ۹۱۳) اگر کسی یک یا هر دو سجده را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد متوجّه شود برمی گردد و آن را انجام می‌دهد و نمازش را ادامه می‌دهد.

(مسألهٔ ۹۱۴) کسی که یک سجده را فراموش کرده و پس از خم شدن به رکوع رکعت بعد یادش آمده، نمازش صحیح است و بعد از نماز به سجده می‌رود و سجده‌ای به نیّت قضای سجدهٔ فراموش شده انجام می‌دهد.

(مسألهٔ ۹۱۵) اگر کسی در نماز واجب هر دو سجده را از یک رکعت فراموش کند و پس از خم شدن به رکوع رکعت بعد متوجّه شود نمازش باطل می شود، ولی در نماز مستحبّی برمی گردد و آنها را به جا می‌آورد و نمازش را ادامه می‌دهد.

(مسألهٔ ۹۱۶) اگر نمازگزار هر دو سجده را فراموش کند و بعد از سلام متوجّه شود، نمازش باطل می شود، چه در نماز واجب باشد و یا مستحبّی.

(مسألهٔ ۹۱۷) اگر کسی یک سجده را فراموش کند و بعد از سلام نماز متوجّه شود، نمازش صحیح است، یک سجده به نیّت قضای سجدهٔ

فراموش شده به جا می‌آورد.

(مسألهٔ ۹۱۸) اگر نمازگزار یک یا دو سجده را فراموش کند و مشغول تشهّد شود، اگر در اثنای تشهّد یا بعد از تشهّد متوجّه شود، باید برگردد و سجدهٔ فراموش شده را تدارک کند، سپس تشهّد را دوباره بخواند.

(مسألهٔ ۹۱۹) اگر نمازگزار در حال برخاستن شک کند که سجده را انجام داده یا نه؟ برمی گردد و انجام می‌دهد، ولی اگر بعد از ایستادن شک کند، به شک خود اعتنا نمی کند و نمازش را ادامه می‌دهد.

(مسألهٔ ۹۲۰) اگر نمازگزار پیش از شروع به تشهّد شک کند که آیا سجده را انجام داده یا نه؟ باید آن را انجام دهد، ولی اگر پس از شروع به تشهّد (ولو به گفتن بسم‌الله و بالله) شک کند، بنا را بر این می گذارد که انجام داده است و نمازش را ادامه می‌دهد.

(مسألهٔ ۹۲۱) مستحب است بعد از سجده، هنگامی که قامتش راست شد تکبیر بگوید و به هنگام تکبیر گفتن دستها را بالا ببرد.

(مسألهٔ ۹۲۲) مستحب است در سجده همهٔ پیشانی را بر مهر یا هر چیزی که سجده بر آن جایز است بگذارد، و بینی‌اش را روی خاک بگذارد و پیش از سجده و بعد از آن تکبیر بگوید.

(مسألهٔ ۹۲۳) مکروه است سجده گاه را با دهانش فوت کند و در میان دو سجده دستهایش را از زمین برندارد.

* * *

فصل دوازدهم
تشهّد و سلام

در نمازهای دو رکعتی بعد از سر برداشتن از دوّمین سجدهٔ رکعت دوّم یکبار تشهّد گفتن واجب است. ولی در نمازهای سه رکعتی و چهار رکعتی یکبار دیگر پس از سجده دوّم رکعت آخر باید تشهّد بگوید.

(مسألهٔ ۹۲۴) تشهّد در نماز واجب است، ولی رکن نیست و لذا اگر عمداً کم یا زیاد شود نماز باطل شود، ولی اگر سهواً کم یا زیاد شود نماز باطل نمی شود. فقط در صورتی که سهواً کم شود به تفصیلی که بیان خواهد شد باید آن را بعد از نماز قضا کند.

(مسألهٔ ۹۲۵) در تشهد ظاهر این است که شهادتین و صلوات بر پیامبر و اهل بیت آن حضرت به هر تعبیری باشد کفایت می کند، ولی بهتر آن است که بگوید:

« اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ».

(مسألهٔ ۹۲۶) ظاهر این است که صلوات جزء تشهّد نیست، ولی بنابر احتیاط واجب باید گفته شود.

(مسألهٔ ۹۲۷) اگر تشهّد را فراموش کند و پیش از رکوع رکعت بعد متوجّه شود باید بنشیند و آن را تدارک نماید، و اگر بعد از خم شدن به رکوع یادش بیاید نماز را ادامه می‌دهد و بعد از نماز دو سجدهٔ سهو به جا می‌آورد.

(مسـألة ۹۲۸) اگر تشـهّد را فراموش کند و سـلام بدهد و از نماز خارج شـود، آنگاه یادش بیاید که تشهّد نگفته، آن را قضا می کند و اگر در اثنای سـلام یادش بیاید برمی گردد و تشـهّد را می گوید و سلام را دوباره می گوید.

(مسـألة ۹۲۹) اگر در حال سـلام گفتن شک کند تشـهد را گفته یا نه؟ نمازش را ادامه می‌دهد و بنا می گذارد بر این که تشـهّد را گفته است. همچنین اسـت شـک در تشهّد پس از برخاستن به رکعت بعد، ولی اگر در حال برخاستن شک کند باید آن را انجام دهد.

(مسـألة ۹۳۰) مستحب اسـت پیش از شروع به تشهّد یکی از جمله های زیر را بگوید:

۱) اَلْحَـمْدُ للهِ .

۲) بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَالْحَـمْدُللهِ وَ خَيْرُ الْاَسْماءِ للهِ .

۳) بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَالْحَـمْدُللهِ وَ الْاَسْماءُ الْحُـسْنى كُلُّها للهِ .

(مسألة ۹۳۱) مسـتحب است در حال تشهّد دستهایش را با انگشتان بسته روی رانهایش بگذارد و نگاهش به طرف سینه‌اش باشد.

(مسـألة ۹۳۲) در آخرین رکعت هر نمازی باید بعد از تشـهّد سلام بگوید و آن را می توان با یکی از دو عبارت زیر بیان کرد:

۱ ـ اَلسَّلامُ عَلَيْنا وَ عَلى عِبادِاللهِ الصّالِحينَ.

۲ ـ اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ.

و بهتر از آن « **اَلسَّـلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ** » و برتر از آن :« **اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ** » می باشد.

(مسألة ۹۳۳) اگر نمازگزار با عبارت « **اَلسَّلامُ عَلَيْنا** » از نماز خارج شود،

مستحب است که « **اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ ...** » را بر آن اضافه کند، ولی اگر با « **اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ ...** » از نماز خارج شود، دیگر گفتن « **اَلسَّلامُ عَلَیْنا ...** » مستحب نیست.

(مسألهٔ ۹۳۴) پیش از سلامهای واجب، مستحب است بگوید: « **اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِی وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ** » ، ولی نمی توان با آن از نماز خارج شد.

(مسألهٔ ۹۳۵) سلام آخرین جزء نماز است و با گفتن سلام از نماز خارج می شود و بعد از آن انجام دادن چیزهایی که نماز را باطل می کند مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۹۳۶) نشستن در حال تشهّد و سلام واجب است و باید بدن کاملاً آرام باشد، چنانکه در مورد قرائت گفته شد.

(مسألهٔ ۹۳۷) کسی که از نشستن ناتوان باشد، باید در حال تشهّد و سلام بایستد، اگر نتواند به پهلوی راست بخوابد، اگر نتواند به پهلوی چپ، اگر از آن هم عاجز باشد به پشت می خوابد.

(مسألهٔ ۹۳۸) یکبار « **اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ** » گفتن برای امام، مأموم و منفرد کفایت می کند.

(مسألهٔ ۹۳۹) نمازگزار مستحب است که به هنگام سلام دادن با گوشهٔ چشم و یا صورت به طرف راست اشاره کند و برای مأموم مستحب است اگر در طرف چپش کسی باشد، سلام دیگری گفته به سمت چپ نیز اشاره نماید.

(مسألهٔ ۹۴۰) اگر سلام را فراموش کرده مشغول تعقیبات نماز شود، باید برگردد و سلام را تدارک نماید.

(مسألهٔ ۹۴۱) اگر سلام را فراموش کرده چیزهایی که نماز را باطل می کند انجام داده است، در اینجا دو صورت است:

۱ ـ اگر کاری که انجام داده، فقط در صورت عمد نماز را باطل می کند،

مانند حرف زدن، سلام را می‌دهد و نمازش صحیح است.

۲ ـ اگر کاری که انجام داده، مطلقاً نماز را باطل می کند، مانند برگشتن از قبله و باطل کردن وضو، نماز باطل می شود.

(مسألة ۹۴۲) اگر نمازگزار پس از فراغت از نماز شک کند سلام گفته یا نه؟ بنا را بر صحّت نماز می گذارد و به شک خود اعتنا نمی کند. و میزان در فراغت از نماز این است که خود را فارغ از آن بیابد، و مشغول کار دیگری چون تعقیبات، نماز دیگر و یا کار دیگری شده باشد.

(مسألة ۹۴۳) اگر نمازگزار پیش از آنکه تعداد رکعات نماز کامل شود، اشتباهاً سلام بدهد، اگر هنگامی متوجّه شود که مرتکب کاری نشده باشد که عمدی و سهوی آن نماز را باطل می کند، نمازش را کامل می کند و نماز صحیح است، در غیر این صورت نمازش باطل می شود.

* * *

فصل سیزدهم
ترتیب

باید افعال نماز را به ترتیب انجام دهد، به این معنی که با تکبیرة الاحرام نماز را شروع کند، در هر رکعتی حمد و سوره را پیش از رکوع انجام دهد، رکوع را پیش از سجده، سجده را پیش از تشهّد، و تشهّد را پیش از سلام انجام دهد.

(مسألهٔ ۹۴۴) اگر کسی عمداً ترتیب را به هم بزند نمازش باطل می شود، ولی اگر از روی سهو یا جهل ترتیب را به هم بزند چهار صورت دارد:

۱) اگر رکنی را بر رکن دیگر مقدّم بدارد، مثل این که پیش از رکوع هر دو سجده را انجام دهد و یا هر دو سجده را ترک کند و به رکوع رکعت بعدی برود، نمازش باطل است.

۲) اگر غیر رکن را بر رکن مقدّم بدارد، مثلاً رکوع نکرده یک سجده انجام دهد، برمی گردد رکوع را انجام می‌دهد، سپس آن سجده را دوباره انجام می‌دهد.

۳) اگر غیر رکن را بر غیر رکن مقدّم بدارد، مثلاً تشهّد را در میان دو سجده انجام دهد، در این صورت نیز برمی گردد سجده دوّم را انجام می‌دهد، سپس تشهّد را اعاده می کند.

۴) اگر رکن را بر غیر رکن مقدّم بدارد، مثلاً رکوع را بر تشهّد مقدّم بدارد، در این صورت نمازش را ادامه می‌دهد، پس اگر آنچه ترک شده، تشهّد یا یک سجدهٔ باشد، آن را بعد از نماز قضا می کند. تفصیل این مسأله در مسأله ۱۱۶۵ ـ ۱۱۷۰ بیان شده است.

* * *

فصل چهاردهم
موالات

در حمد، ســوره، تسبیحات اربعه، تشهّد، سلام و دیگر ذکرهای واجب نماز باید حروف یک کلمه پشت سر هم و بدون فاصله ادا شود، به طوری که عرفاً به آن یک کلمه گفته شود و بنابر احتیاط واجب باید میان حرف جرّ و مجــرور آن، میان حرف عطــف و معطوف، میان حرف ندا و منادی، میان مضاف و مضاف‌الیه و میان الف و لام و مدخول آن فاصله نیفتد.

(مســألهٔ ۹۴۵) موالات در میان اجزای نمــاز ـ بنابر احتیاط واجب ـ معتبر است و باید در میان آنها به مقداری فاصله نباشد که از نظر اهل شرع صورت نماز از بین برود، ولی اگر سهواً فاصله بیفتد مانعی ندارد.

(مســألهٔ ۹۴۶) طول دادن رکوع، سجده، خواندن سوره های طولانی، اذکار و ادعیــه، اگــر چه به نیّت جزئیت نباشــد، به مــوالات نماز ضرری نمی‌رساند.

* * *

بخش الحاقی
پیرامون تعقیبات نماز

شایســته است نمازگزار بعد از فارغ شــدن از نماز مشغول ذکر، دعا و تلاوت قرآن شود، این عمل را « **تعقیبات** » می نامند.

از جمله تعقیبات نماز است:

۱) سه بار تکبیر گفتن بعد از سلام، و بالا بردن دستها در آن حال.

۲) پناه بردن به خدا از آتش جهنم.

۳) درخواست بهشت کردن.

۴) تقاضای تزویج حورالعین نمودن.

۵) تسبیح حضرت زهرا علیها السلام (الله اکبر ۳۴ مرتبه، الحمدلله ۳۳ بار، سبحان الله ۳۳ بار).

۶) ختم کردن تسبیح حضرت زهرا علیها السلام با « لا اله الّا الله ».

مستحب است تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را با تسبیح تربت بگوید، که در حدیث آمده است: اگر کسی تسبیح تربت (از خاک قبر امام حسین علیه السلام) را در دستش بگرداند، تسبیح می گوید و ثوابش برای صاحب تسبیح نوشته می شود، اگر چه از آن غافل باشد.

(مسألهٔ ۹۴۷) بعد از هر نماز واجب و مستحب، مستحب است نمازگزار سجده شکر کند. و در حدیث صحیح از امام صادق علیه السلام روایت شده، فرمود:

« سجدهٔ شکر بر هر مسلمانی واجب است، نماز به وسیلهٔ آن کامل می شود، خداوند خشنود می گردد و فرشتگان مباهات می کنند ».

و مستحب است دو سجده به عنوان سجده شکر انجام دهد و در میان دو سجده دو طرف پیشانی، یا دو طرف صورت را روی خاک بگذارد، نخست طرف راست، سپس طرف چپ را.

و برای سجده شکر اوراد و اذکار فراوانی روایت شده، و اگر سه بار بگوید :« **شکراً لله** » کفایت می کند.

و مستحب است پس از برداشتن سر از سجدهٔ شکر، سجده گاهش را با دستش مسح کند و آنرا بر صورت، سینه و دیگر قسمتهای جلو بدنش بکشد.

(مسـألة ۹۴۸) سـجده کردن برای غیر خداوند حرام است، اگر چه برای پیامبران، امامان، معصومین و دیگر اولیای خداوند باشد.

سجده فرشتگان برای خدا بود، نه حضرت آدم و سجده برادران حضرت یوسف نیز برای خدا بود، نه حضرت یوسف. و سجده شکر کردن در مشاهد مشرّفه برای خداوند متعال مانعی ندارد، و این سجده به عنوان شکرگزاری خداوند منّان اسـت که توفیق تشرّف به مشاهد مشرّفه، سعادت حضور در اماکـن متبرّکه و لیاقت دعا و نیایش در آن حرمهای مطهّر را عنایت فرموده اسـت. از خداوند می خواهیم کـه عنایاتش را دائمی و روز افزون بفرماید.

* * *

فصل پانزدهم
مبطلات نماز

چیزهایی که نماز را باطل می کنند عبارتند از:

اوّل: از دست دادن برخی از شرایط نماز، مانند پوشش تن و پاکی بدن، که به تفصیل در این رابطه سخن گفته‌ایم.

دوّم: روی دادن چیزی که وضو یا غسل را باطل می کند، چه عمدی باشد، یا سهوی و یا از روی ناچاری. به جز استحاضه و کسی که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط جلوگیری کند، که احکام آنها به تفصیل بیان شد.

(مسألهٔ ۹۴۹) اگر در آخرین جزء سلام واجب، وضو یا غسلش باطل شود، بنابر احتیاط واجب مطلقاً نمازش باطل می شود.

سوم: انحراف از قبله با تمام بدن، اگر چه زیاد هم نباشد، چه عمدی باشد، چه سهوی و چه از روی ناچاری، مگر این که ناچار باشد که این گونه نماز بخواند، مانند کسی که در کشتی نماز می خواند.

(مسألهٔ ۹۵۰) کسی که سینه و شکم و قسمتهای جلو بدنش به طرف قبله است، اگر صورتش را از قبله برگرداند، اگر زیاد نباشد مکروه است، ولی اگر زیاد باشد و عمدی باشد، نمازش باطل می شود، اما اگر سهوی یا در نماز مستحبّی باشد، باطل نمی شود.

چهارم: انجام دادن کاری که صورت نماز را به هم می‌زند.

(مسألهٔ ۹۵۱) اگر نمازگزار کاری انجام دهد که اهل شرع بر حسب آنچه از احکام شریعت به دست آورده‌اند تصوّر کنند که او دیگر مشغول

نماز نیست، بنابر احتیاط واجب نمازش باطل می شود، مانند:

۱) سکوت طولانی، بدون اشتغال به ذکر.

۲) صداهایی که از دهانش خارج می شود و مفهوم خاصّی را می سازند، اگر چه سخن گفتن آن صدق نکند.

۳) کف زدن و رقصیدن و دیگر کارهای لهو.

۴) اشاره هایی که به مفهوم فحش و ناسزا باشد.

۵) کارهای دستی، چون دوزندگی و بافندگی به مقدار چشمگیر.

۶) خوردن و آشامیدن به مقدار قابل توجّه .

(مسألهٔ ۹۵۲) اگر در میان نماز غذائی را که در دهان و در لای دندانها مانده فرو ببرد و یا اگر قند و امثال آن در دهانش باشد و به تدریج آب شود، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۹۵۳) کسی که مشغول دعای نماز وتر است و قصد روزه دارد، اگر تشنه باشد و وقت تنگ شده باشد، می تواند به سوی آب برود، آب بیاشامد و برگردد و دعاهای نمازش را ادامه دهد و نمازش باطل نمی شود.

(مسألهٔ ۹۵۴) اگر نمازگزار در وسط نماز برای هشدار دادن کسی دستهایش را به یکدیگر بزند، یا با دست به رانش بزند، یا با عصا و امثال آن به دیوار بزند مانعی ندارد. چنانکه انداختن سنگ ریزه به سوی کسی، حرکت دادن دست برای توجّه کسی، پرتاب کردن سنگ برای دفع سگ و امثال آن و کشتن مار و عقرب و امثال آنها در حال نماز مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۹۵۵) اگر نمازگزار در حال نماز خم شود که چیزی را از زمین بردارد و یا چیزی را به کسی بدهد مانعی ندارد. همچنین اگر زن در اثنای نماز بنشیند که بچه‌اش را بردارد، شیر دهد، ساکت کند و امثال آنها از چیزهایی که از نظر اهل شرع منافات با نماز خواندن ندارد، ضرری به نماز نمی‌رساند.

پنجم: حرف زدن عمدی، اگر چه از روی ناچاری باشد، ولی حرف زدن سهوی، اگر چه به خیال تمام شدن نمازش باشد، مانعی ندارد و نمازش باطل نمی شود.

(مسألهٔ ۹۵۶) منظور از حرف زدن، خارج شدن حروف از دهان به صورت معمول در میان مردم، در مقام بیان مطلب می باشد، اگر چه منظوری نداشته باشد، و آن را به صورت مهمل بر زبان جاری کرده باشد.

(مسألهٔ ۹۵۷) اگر نمازگزار کلمهٔ یک حرفی بر زبان جاری کند که معنی داشته باشد، نمازش باطل می شود و اگر کلمهٔ یک حرفی بدون معنی نیز بر زبانش جاری کند، بنابر احتیاط واجب نمازش باطل می شود.

(مسألهٔ ۹۵۸) در چند مورد سخن گفتن نماز را باطل نمی کند.

۱) تلاوت قرآن (غیر از چهار آیه‌ای که سجدهٔ واجب دارند).

۲) ذکر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد ستایش و پیامبر خدا.

(مسألهٔ ۹۵۹) اگر نمازگزار بگوید: « خداوند به فلانی پسری عطا کرد » یا بگوید: « پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با کافران پیکار کرد » بنابر احتیاط واجب ذکر به شمار نمی‌آید و نمازش باطل می شود، پس ذکر باید به قصد تعظیم و ستایش باشد.

۳) دعا و نیایش، مشروط بر این که به صورت مناجات و خطاب به خداوند باشد، مثلاً بگوید: « خداوندا فلانی را بیامرز ». ولی اگر بگوید: « خداوند بیامرزد فلانی را » یا خطاب به کسی بگوید: « خدا ترا بیامرزد » جایز نیست.

۴) پاسخ سلام، نه تنها جایز بلکه واجب است.

(مسألهٔ ۹۶۰) پاسخ سلام در اثنای نماز باید به همان تعبیری باشد که سلام کننده بر زبان آورده است، پس اگر « **سلام** » گفته، باید در پاسخ بگوید :« **سلام** »، اگر « **سلام علیکم** » گفته، پاسخ نیز « **سلام علیکم** » می

باشد، و اگر « **السّلام علیکم** » گفته، باز هم باید « **السّلام علیکم** » بگوید.

(مسألهٔ ۹۶۱) اگر سلام کننده غیر از سلام تحیّات دیگری نیز ضمیمه کند، نمازگزار باید به پاسخ سلام اکتفا کند، پس اگر سلام کننده بگوید :« **السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته** »، نمازگزار ـ بنابر احتیاط واجب ـ باید فقط بگوید :« **السّلام علیکم** ».

(مسألهٔ ۹۶۲) اگر کسی مثلاً به نمازگزار بگوید :« **صبّحکم الله بالخیر** » نمازگزار نمی تواند به او پاسخ بگوید و اگر پاسخش را بدهد نمازش باطل می شود.

(مسألهٔ ۹۶۳) پاسخ سلام در نماز و غیر آن ـ بنابر احتیاط واجب ـ باید به صورتی باشد که سلام دهنده آن را بشنود و پاسخ دادن با اشارهٔ سر و دست کفایت نمی کند و زیاد بلند کردن صدا در نماز مکروه است.

(مسألهٔ ۹۶۴) در موردی که شنوانیدن جواب سلام ممکن نباشد، لازم نیست که بیش از حدّ متعارف داد بزند، بلکه پاسخ آهسته کفایت می کند، ولی بنابر احتیاط واجب باید با اشارهٔ سر و دست به او بفهماند که سلامش را پاسخ گفت.

(مسألهٔ ۹۶۵) جواب سلام واجب کفائی است، پس اگر کسی خطاب به یک جمعی سلام کند، اگر یکی از آنها ـ ولو بچّهٔ ممیّزی ـ به او پاسخ بدهد کفایت می کند، اگر چه مستحب است که دیگران نیز پاسخ دهند.

(مسألهٔ ۹۶۶) اگر شخصی وارد مجلسی شده سلام بدهد، اگر نمازگزار بداند یا احتمال بدهد که سلام دهنده او را قصد نکرده، او نمی تواند پاسخ سلام را بدهد، و اگر بداند که او را نیز قصد کرده، اگر شخص دیگری پاسخ ندهد، بر او واجب است که پاسخ بدهد، ولی اگر دیگری پاسخ داد، بنابر احتیاط واجب او نباید پاسخ بدهد.

(مسألة ۹۶۷) اگر کسی به عنوان شوخی، مسخره، یا به زحمت انداختن سلام بدهد، پاسخ سلامش واجب نیست.

(مسألة ۹۶۸) سلام کردن برای هر کسی مستحب است، ولی بهتر است که کوچکتر به بزرگتر، جماعت کمتر به جماعت بیشتر، ایستاده بر نشسته، سواره بر پیاده و پیاده بر نشسته سلام کند.

(مسألة ۹۶۹) بنابر احتیاط واجب نباید مسلمان در سلام کردن بر کافر پیشی بگیرد، مگر این که به دلایل شرایط خاص زندگی سلام نکردن جفا به شمار آید. و اگر کافر سلام کند. نباید به او جواب کامل داده شود، بلکه در پاسخ به جملهٔ « **سلام** » یا « **علیکم** » بسنده می کند.

ششم: خنده کردن عمدی که صدادار باشد، اگر چه به صورت بی‌اختیار و بدون قهقهه باشد بنابر احتیاط واجب.

(مسألة ۹۷۰) اگر نمازگزار لبخند بزند و لبخندش بی صدا باشد، نمازش باطل نمی شود، همچنین خنده‌ای که از روی سهو یا جهل به مسأله باشد به نمازش ضرری نمی‌رساند.

هفتم: گریهٔ عمدی با صدا برای امور دنیوی، مانند یاد مرده، از دست دادن مال و ترس از ستمگر، بنابر احتیاط واجب اگر چه بی‌اختیار باشد.

(مسألة ۹۷۱) اگر نمازگزار در اثنای نماز برای ترس از خدا، در مقام مناجات با خدا و یا برای تقاضای حاجت دینی، یا دنیوی گریه کند، مانعی ندارد.

(مسألة ۹۷۲) گریه برای اهل بیت علیهم‌السلام و گریه برای مصائبی که به اهل بیت و شیعیان آنها وارد شده، اگر به شئون اخروی برگردد مانعی ندارد.

(مسألة ۹۷۳) گریه برای حق و حقیقت و برای اظهار تأثّر از جنایاتی که بر اهل بیت واقع شده و برای عشق و علاقه به آنان به جهت رابطه‌ای

که با پروردگار دارند، مانعی ندارد.

(مسـألهٔ ۹۷۴) اما گریه‌ای که برای امور دنیوی باشد و صرفاً از روی عواطف و احساسـات باشد، بنابر احتیاط واجب نماز را باطل می کند، مگر این که سهواً و یا از روی جهل به مسألهٔ باشد.

هشـتم: تکفیر، و آن گذاردن دستها روی یکدیگر به عنوان خضوع و خشوع بیشتر در برابر پروردگار است، که اگر در این کار ترویج باطل باشد و یا به عنوان یکی از شرایط نماز انجام پذیرد بدعت و حرام است و با توجّه به حرمت آن، نماز هم باطل می شود، در غیر این صورت ظاهراً مکروه است.

(مسألهٔ ۹۷۵) اگر کسی سـهواً تکفیر کند نمازش باطل نمی شود، و به خاطر تقیّه هم مانعی ندارد، حتّی در مواردی ممکن است واجب باشد.

نهم: گفتن « **آمین** » بعد از سـوره مبارکهٔ حمد است که حرام است و بنابر احتیاط واجب نماز باطل می شـود، ولی اگر سـهواً یا برای تقیّه باشد مانعی ندارد و شاید در مواردی هم واجب باشد.

(مسـألهٔ ۹۷۶) اگر نمازگزار شک کند آیا یکی از مبطلات نماز انجام پذیرفته است یا نه؟ بنا می گذارد بر این که انجام نیافته است.

(مسألهٔ ۹۷۷) اگر نمازگزار پس از فراغت از نماز شک کند آیا نمازش را صحیح انجام داده است یا نه؟ بنا را بر صحّت آن می گذارد.

(مسألهٔ ۹۷۸) قطع کردن نماز مستحبّی جایز است و قطع کردن نماز واجب برای کاری که ارزش دینی یا دنیوی فراوان دارد جایز اسـت، مانند: ادای دَین، انجام واجبات یا مسـتحبات فوری، حفظ مال و حیوان و رسیدن به بدهکار، در غیر این صورت ـ بنابر احتیاط واجب ـ جایز نیست.

* * *

بحث پایانی

در هر حال درود و صلوات فرستادن بر رسول اکرمﷺ مستحب است، به ویژه در حال رکوع، سجود، سر بریدن حیوان، عطسه کردن و یاد خدا نمودن.

(مسألهٔ ۹۷۹) برای کسی که نام نامی رسول گرامی را بر زبان جاری کند و یا نام آن حضرت در حضورش برده شود، مستحب مؤکّد است که درود و صلوات بفرستد، اگر چه در حال نماز باشد، و ترک آن بدون عذر کراهت شدیده دارد، و اگر از روی بی‌رغبتی ترک کند ممکن است حرام باشد.

(مسألهٔ ۹۸۰) وظیفهٔ درود و صلوات بر پیامبر اکرمﷺ جز با ضمیمه کردن « **وَ آلِهِ** » ادا نمی گردد، چنانکه روایات فراوانی از طریق شیعه و سنّی در این رابطه وارد شده، و به همین دلیل برای شیعیان و شیفتگان خاندان رسالت به صورت شعار درآمده است، که خداوند بر عزّت و منزلتشان بیفزاید.

* * *

فصل شانزدهم
نماز جمعه

چنانکه قبلاً هنگام بر شـــمردن نمازهای واجب یاد آور شدیم، در زمان غیبـــت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، مکلّف مخیّر اســـت در روز جمعه نماز جمعه و یا نماز ظهر را بخواند.

(مسألهٔ ۹۸۱) نماز جمعه دو رکعت است و در هر رکعت یک حمد و یک سوره مانند دیگر نمازهای دو رکعتی خوانده می شود، امّا چند ویژگی دارد:

۱) در نماز جمعه دو خطبه به جای دو رکعت خوانده می شود.

۲) نماز جمعه حتماً باید با جماعت خوانده شـــود و به صورت فرادی مشروع نیست.

۳) حمد و سورهٔ نماز جمعه باید بلند خوانده شود.

۴) در نماز جمعه دو قنوت مستحب است، یکی در رکعت اوّل بعد از حمد و سوره و پیش از رکوع، دیگری در رکعت دوّم پس از برخاستن از رکوع.

۵) در نماز جمعه مســـتحب اســـت در رکعت اوّل بعد از حمد سورهٔ « **جمعه** » و در رکعت دوّم سوره « **منافقون** » خوانده شود.

(مســـألهٔ ۹۸۲) بایـــد امام جمعه شـــخصاً خطبه هـــا را بخواند و اگر دیگری خطبه بخواند کفایت نمی کند.

(مســـألهٔ ۹۸۳) باید خطیب جمعه خطبه را در حال ایستاده بخواند و میان دو خطبه با نشست کوتاهی فاصله بیندازد.

(مســـألهٔ ۹۸۴) باید در خطبه اوّل حمد و ســـتایش پروردگار را انجام

داده، به تقوا و پرهیزکاری سفارش کند و سوره‌ای از قرآن را تلاوت نماید و در خطبهٔ دوّم پس از ستایش پروردگار بر پیامبر و اهل بیت آن حضرت درود بفرستد.

(مسألهٔ ۹۸۵) بنابر احتیاط واجب، باید در خطبه دوّم بعد از نام نامی رسول گرامی، اسامی ائمّه : را به ترتیب بر زبان جاری کرده، بر آنان درود و صلوات بفرستد، آنگاه بر مؤمنین و مؤمنات طلب آمرزش نماید.

(مسألهٔ ۹۸۶) شایسته است در خطبه اوّل به ستایش پروردگار و بیان عظمت حضرت احدیت بپردازد، و در خطبهٔ دوّم به هشدار دادن مردم و بیان آنچه مصلحت دین و دنیای آنهاست بپردازد و از آنچه در اقطار و اکناف جهان می گذرد سخن بگوید و وظیفه مردم را در برابر حوادث جهانی گوشزد نماید.

(مسألهٔ ۹۸۷) بنابر احتیاط واجب، باید خطیب جمعه در حال ایراد خطبه با طهارت باشد و شرایط پاکی از حدث و خبث لازم را دارا باشد، مقدار واجب از دو خطبه را به عربی بخواند و به مقدار متعارف صدایش را بلند کند.

(مسألهٔ ۹۸۸) در نماز جمعه شایسته است شرکت کنندگان به خطبه ها گوش فرا دهند و صحبت کردن نمازگزاران به هنگام خطبه خواندن خطیب جمعه حرام است.

(مسألهٔ ۹۸۹) برای صحّت و مشروعیّت نماز جمعه شرایطی هست که از آن جمله است:

۱) فرا رسیدن وقت، ولی جایز است خطبه ها را پیش از وقت شروع کند و در اوّل وقت از آنها فارغ شده وارد نماز شود در غیر این صورت باید در اوّل وقت شروع به خواندن خطبه ها بنماید و اگر از اوّل وقت تأخیر

بیندازد، بنابر احتیاط واجب از نماز ظهر کفایت نمی کند.

۲) گــرد آمــدن پنج مرد که یکی از آنها امام باشــد اگر چه برای زن و کودک نیز شــرکت در نماز جمعه جایز اســت، ولی برای مشــروعیّت نماز جمعه ـ بنابر احتیاط واجب ـ باید حداقل پنج نفر مرد اجتماع نمایند.

۳) در کمتر از یک فرسنگ ـ که تقریباً شش کیلومتر می شود ـ دو نماز جمعه برگزار نمی شود. و اگر خوانده شود، هر کدام که جلوتر برگزار شده و شــرایط صحت نماز جمعه را دارا بوده، صحیح و دوّمی باطل می شود و اگر همزمان آغاز شوند هر دو باطل می باشند.

(مسألهٔ ۹۹۰) کسی که به خطبه های نماز جمعه نرسیده، اگر به خود نماز برسد و آن را با امام بخواند کفایت می کند.

(مســألهٔ ۹۹۱) اگر نمازگزار به رکعت دوّم نماز جمعه برســد و اقتدا کنــد و همراه امام به رکوع برود، نماز جمعه را درک کرده و رکعت دوّم را خودش تکمیل می کند، ولی باید حمد و سورهٔ آن را بلند بخواند.

(مسألهٔ ۹۹۲) اگر کسی پس از رکوع رکعت دوّم به جایگاه نماز جمعه برسد، او دیگر به نماز جمعه نرسیده و باید نماز ظهر را چهار رکعتی بخواند.

(مســألهٔ ۹۹۳) از آنجایــی که نماز جمعه در عصــر ما واجب تعیینی نیست، بلکه واجب تخییری است، شرکت کردن در آن هنگام شنیدن اذان آن واجب نیست و در نتیجه اشتغال به داد و ستد در آن زمان حرام نمی باشد.

(مســألهٔ ۹۹۴) مستحب است در زمستان و تابستان امام جمعه عمامه بــر ســر بگذارد و عبائی از بُرد یمنی یا عدنی بــر دوش بیندازد و به چیزی چون عصا و کمان تکیه نماید.

* * *

فصل هفدهم
نماز آیات

نمـــاز آیات بر هر مکلّفی واجب اســـت، مگر زنی که در حال حیض یا نفاس باشد، که بر آنها نه ادا و نه قضای آن واجب نیست.

(مسألهٔ ۹۹۵) نماز آیات به واسطهٔ چهار چیز واجب می شود:

۱ ـ کسوف (خورشید گرفتگی)

۲ ـ خسوف (ماه گرفتگی)

۳ ـ زلزله ـ بنابر احتیاط واجب ـ اگر چه باعث ترس و وحشت نشود.

۴ ـ رعد و برق و بادهای ســـرخ و ســـیاه و هر بلای آسمانی که موجب ترس و وحشت اکثریت مردم بشود.

(مســـألهٔ ۹۹۶) در بلاهـــای زمینی چون رانش زمیـــن و فرو رفتگی (خســـف) اگر موجب ترس و وحشت اکثر مردم شود، بنابر احتیاط واجب نماز آیات واجب می شود.

(مســـألهٔ ۹۹۷) میزان در ترس و وحشـــت این اســـت که بر حســـب سرشت بشـــری چنین حادثه‌ای ترس‌آور و وحشتناک باشد، اگر چه ممکن اســـت در اثر تکرار آن مردم عادت کنند یا دلها را قساوت بگیرد و یا در اثر توجیه علمی حوادث و امثال آن چندان ترسناک نباشد.

(مســـألهٔ ۹۹۸) موجبات نماز آیات در هـــر منطقه‌ای اتّفاق بیفتد فقط برای اهل آن منطقه و جاهای نزدیک به آن که عرفاً پیوسته و وابسته به آنجا به شمار می‌آیند، نماز آیات واجب می شود، نه سرزمینهای دور دست.

(مسـألة ۹۹۹) وقت نماز آیات در مورد گرفتن خورشـید و ماه، از لحظه‌ای که شروع به گرفتن می کنند آغاز می شود و تا باز شدن کامل آنها ادامه دارد، و بهتر است پیش از شروع به باز شدن آنها انجام شود.

(مسـألة ۱۰۰۰) در زلزله و حوادث جوّی ظاهر این است که باید در نخستین لحظات رخ دادن آنها شروع به نماز آیات شود، به طوری که عرفاً گفته شود که در حین بروز آن حادثه نماز آیات خوانده شد.

(مسـألة ۱۰۰۱) اگر زلزله و دیگر حـوادث جوّی ادامه پیدا کند باید پیش از پایان یافتن آن اقدام به نماز آیات بشود.

(مسألة ۱۰۰۲) اگر کسی هنگام خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی مطّلع نشود تا کاملاً باز شوند، اگر همه قرص آنها گرفته باشد، باید قضای آن را به جا آورد، ولی اگر قسـمتی از آنها گرفته باشد، قضای آن واجب نمی شود.

(مسـألة ۱۰۰۳) اگر کسـی هنگام خورشـید گرفتگی و ماه گرفتگی مطّلع شود، ولی نماز آیات را نخواند، باید قضای آن را بخواند، اگر چه همه قرص آنها نگرفته باشد.

(مسـألة ۱۰۰۴) در مورد زلزله و دیگر حوادث جوّی نیز اگر هنگام وقوع آنها مطّلع شود و نماز آیات را نخواند، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن را به جا آورد، ولی اگر مطلّع نشده باشد نیازی به قضا نیست.

(مسـألة ۱۰۰۵) نماز آیات دو رکعت است، در هر رکعتی پنج رکوع دارد که باید پیش از هر رکوعی چیزی از حمد و سوره را بخواند و بعد از هر رکوعی کاملاً بایسـتد و بعد از رکوع پنجم به سـجده برود و در رکعت دوّم تشهّد و سلام نماز را به جا آورد.

(مسألة ۱۰۰۶) نماز آیات را به دو صورت می توان انجام داد:

۱) پیــش از هر رکوعی یک حمد و یک ســوره بخواند (یعنی در هر رکعت پنج حمد، پنج سوره و پنج رکوع به جا آورد).

۲) در هر رکعت پس از ســورهٔ حمد قســمتی از یک سوره را بخواند و به رکوع برود، ســپس از رکوع برخیزد و قســمت دیگری از آن سوره را بخواند و به رکوع برود، آنگاه برخاســته قســمت سوم آن سوره را بخواند، ســپس به رکوع رفته برخیزد و قسمت چهارم آن را بخواند، آنگاه به رکوع رفته برخیزد و قسمت پنجم آن سوره را بخواند و به پایان برساند، سپس به رکوع رفته، از رکوع برخاسته به سجده برود و در رکعت دوّم نیز چنین کند.

(مســألهٔ ۱۰۰۷) در نماز آیات می تواند یک رکعت را به یک کیفیت و رکعــت دیگر را به کیفیت دیگر بخواند، مثلاً در رکعت اوّل بعد از تکبیر ســورهٔ حمد و یک سوره کامل بخواند و به رکوع برود، سر از رکوع بردارد و حمد و ســوره کامل بخواند و به رکوع برود تا پنج مرتبه سپس به سجده رفته، دو ســجده نموده، برخیزد و سورهٔ حمد را بخواند و یک آیه از سورهٔ قدر را ـ به عنوان مثال ـ بخواند و به رکوع رفته، از رکوع برخیزد و آیهٔ دیگر آن را بخواند، و به رکوع برود و بدینگونه رکعت دوّم را به پایان برساند.

(مســألهٔ ۱۰۰۸) اگر کسی در یک رکعت از نماز آیات هر دو کیفیت را جمــع کند مانعی ندارد، مثل اینکه بعد از **تکبیرة** الاحرام ســورهٔ حمد را بخواند و ســوره‌ای را به چهار قسمت تقســیم کرده بعد از هر آیه به رکوع برود و بعد از رکوع چهارم حمد و یک سوره کامل بخواند و به رکوع برود.

(مسألهٔ ۱۰۰۹) کسی که سوره‌ای را تقسیم می کند باید پیش از رکوع پنجم هر رکعت سوره را کامل کند و اگر به کمتر از پنج قسمت تقسیم کرده باشد، پس هنگامی که سوره به پایان رسید، باید پس از سر برداشتن از رکوع

بعدی سـورهٔ حمد را بخواند و سـورهٔ دیگری را آغاز کند و پیش از رکوع پنجم آن را تکمیل نماید و بنابر احتیاط واجب هرگز قبل از تکمیل سوره به رکوع پنجم نرود و به بعضی از سوره اکتفا نمی کند اگر چه در رکوع سابق از این رکعت سوره را تمام کرده باشد.

(مسألهٔ ۱۰۱۰) نماز آیات دو رکعت است و احکام دو رکعتی در آن جاری اسـت، و لذا اگر کسـی در تعداد رکعتهای آن شک کند، اگر به یکی از دو طرف شـک، ظنّ پیدا کند به آن عمل می کند و اگر فکرش به جائی نرسد نمازش باطل می شود.

(مسألهٔ ۱۰۱۱) هر رکوعی در نماز آیات یک رکن است و لذا اگر یک رکوع عمداً یا سهواً کم یا زیاد بشود، نمازش باطل می شود.

(مسـألهٔ ۱۰۱۲) اگر کسـی در تعداد رکوعها شـک کند، که مثلاً سه رکوع به جا آورده یا چهار رکوع؟ بنا را بر کمتر می گذارد.

(مسألهٔ ۱۰۱۳) نماز آیات از نظر اجزاء، شرایط، اذکار واجبه و مستحبّه و شک بعد از محل و غیره همانند نمازهای یومیّه است.

(مسألهٔ ۱۰۱۴) در نماز آیات مستحب است پیش از رکوع دوّم چهارم، ششـم، هشـتم، و دهم قنوت بگیرد و می تواند به برخی از آنها اکتفا نماید.

(مسألهٔ ۱۰۱۵) در نماز آیات بعد از رکوع پنجم از هر رکعتی مستحب است بگوید: «**سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ**»، بلی عیب ندارد که بقصد رجاء مطلوبیت تکبیر را نیز بگوید و بعد از دیگر رکوعها و پیش از همهٔ رکوعها تکبیر بگوید.

(مسـألهٔ ۱۰۱۶) مستحب اسـت نماز آیات با جماعت خوانده شود، و در این صورت حمد و سـوره از مأموم سـاقط می شود، ولی دیگر اذکار واجبه را باید بگوید.

(مسألة ۱۰۱۷) در نماز آیات، اگر در هر رکعتی پیش از رکوع اوّل اقتدا کند و یا در رکوع اوّل و به امام برسد جماعت محقَّق می شود، و در غیر این صورت محلّ اشکال است.

(مسألة ۱۰۱۸) خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی با مشاهدهٔ شخص و با گواهی دادن دو نفر عادل ثابت می شود، ولی با پیش بینی منجمین که مستند به مشاهده نیست ثابت نمی شود.

(مسألة ۱۰۱۹) اگر چندین موجب نماز آیات روی دهد، نماز آیات نیز به آن تعداد واجب می شود.

(مسألة ۱۰۲۰) اگر یکی از موجبات نماز آیات چندین بار رخ دهد به همان تعداد نماز آیات بر او واجب می شود.

(مسألة ۱۰۲۱) کسی که چندین نماز آیات عهدهٔ اوست، به هنگام خواندن نماز آیات لازم نیست سبب و علّت آن را تعیین کند، خواه ادا باشد یا قضا.

* * *

فصل هجدهم
نماز قضا

اگر کسی نمازهای یومیّه را عمداً، سهواً، از روی فراموشی، از روی جهل، یا در اثر غلبهٔ خواب و یا به هر دلیل دیگر در وقتش نخواند، باید قضای آن را انجام دهد.

(مسألهٔ ۱۰۲۲) هر نمازی که به جهت فقدان یکی از اجزاء و یا شرایط آن، به صورت باطل خوانده شده و می بایست در وقتش تکرار شود، اگر آن را در وقتش تکرار نکرده، باید قضای آن را به جا آورد.

(مسألهٔ ۱۰۲۳) در چندین مورد نمازی که ترک شده قضا ندارد، که از آن جمله است:

۱) نمازی که کودک پیش از بلوغ ترک کرده.

۲) نمازی که دیوانه در وقت دیوانگی نخوانده، و اگر چه سبب دیوانگی شده باشد.

۳) نمازی که انسان در حال بیهوشی ترک کرده، اگر چه خود سبب بیهوشی خود شده باشد.

۴) نمازی که کافر در دوران کفر نخوانده است.

۵) نمازی که زن حائض در ایّام عادت ماهانه ترک می کند.

۶) نمازی که زائو در ایّام نفاس نمی خواند.

(مسألهٔ ۱۰۲۴) نمازهائی را که شخص مرتد در ایّام ارتداد نمی خواند، بنابر احتیاط واجب باید پس از توبه کردن قضا کند، اگر چه مرتد

فطری باشد.

(مسألة ۱۰۲۵) اگر در اثنای وقت، کودک بالغ شود، مجنون عاقل گردد، غش کرده به هوش آید، کافر مسلمان شود، باید آن نماز را بخوانند و اگر نخوانند باید قضای آن را به جا آورند. حتّی اگر به اندازه یک رکعت وقت باقی بود، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن را بخوانند.

(مسألة ۱۰۲۶) اگر پس از وارد شدن وقت نماز زن حائض گردد، اگر وقت کافی برای خواندن نماز داشته و نخوانده است، باید پس از پاک شدن قضای آنرا به جا آورد.

(مسألة ۱۰۲۷) اگر بعد از فرا رسیدن وقت نماز و سپری شدن مدّت زمانی که می توانست نماز را با شرایطش بخواند، اگر جنون و یا اغماء بر او عارض شود، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن را بخواند.

(مسألة ۱۰۲۸) کسی که خودش را مست کرده، هر نمازی که در حال مستی از او فوت شود باید آن را قضا کند، ولی اگر سبب مستی به اختیار خودش نبوده، ظاهراً قضای نمازهایی که در حال مستی از او فوت شده بر او واجب نیست، اگر چه بهتر است آنها را قضا کند.

(مسألة ۱۰۲۹) اگر سنّی به آئین تشیع هدایت شود، نمازهائی را که از او فوت شده باید قضا کند، امّا نمازهائی را که بر اساس مذهب خود خوانده و توانسته در آنها قصد قربت نماید قضا ندارد.

(مسألة ۱۰۳۰) حکم زنی که در اثنای وقت از حیض و نفاس پاک می شود، در مسأله ۲۷۶ بیان شد.

(مسألة ۱۰۳۱) اگر کسی نماز نافله و یا هر نماز مستحبّی دیگری را که وقت معین دارد، اگر به وسیلهٔ نذر بر خودش واجب گرداند و در وقتش

آن را فراموش نماید، ظاهر این است که قضا ندارد.

(مسألهٔ ۱۰۳۲) نمازی را که مسافر در اماکن تخییر می توانست به صورت تمام یا شکسته بخواند، اگر از او فوت شود، بنابر احتیاط واجب باید قضای آن را شکسته به جا آورد.

(مسألهٔ ۱۰۳۳) نمازهای نافله‌ای که از انسان فوت می شود، مستحب مؤکّد است که آنها را قضا کند، ولی در مشروعیّت قضای دیگر نمازهای مستحبّی اشکال هست و اگر کسی آنها را به این امید که انشاءالله مطلوبِ شارع مقدّس است قضا کند، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۰۳۴) در قضای نمازهای یومیّه ترتیب لازم نیست، مگر در نمازهایی که در ادای آنها ترتیب واجب باشد، مانند نماز ظهر و عصر از یک روز، که باید قضای آنها نیز به ترتیب انجام پذیرد.

(مسألهٔ ۱۰۳۵) اگر مثلاً به مدت ۱۰ روز نمازهای یومیّه از کسی فوت شده، می تواند که ده نماز صبح پشت سر هم، سپس ده نماز ظهر و همچنین بقیهٔ نمازها را بخواند، اگر چه بهتر است ترتیب را رعایت کند.

(مسألهٔ ۱۰۳۶) پس از سپری شدن وقت نماز، اگر شک کند آن را انجام داده است یا نه؟ بنا می گذارد بر این که انجام داده است.

(مسألهٔ ۱۰۳۷) کسی که می‌داند نماز قضا بر عهده‌اش هست ولی در تعداد آنها شک می کند، بنا را بر کمتر می گذارد.

(مسألهٔ ۱۰۳۸) کسی که نماز قضا بر گردن دارد باید در خواندن آن کوتاهی نکند، اگر چه لازم نیست فوراً آن را انجام دهد.

(مسألهٔ ۱۰۳۹) کسانی که عذر دارند و نمی توانند نماز خود را به صورت کامل بخوانند، بلکه ناگزیر هستند نشسته یا با تیمّم نماز بخوانند،

نمی توانند در این حال نماز قضا بخوانند، بلکه باید منتظر باشـــند عذر آنها برطرف شود و نمازهای خود را به صورت کامل قضا کنند.

(مســـألة ۱۰۴۰) افرادی که از برطرف شدن عذر خود مأیوس هستند می توانند نســـبت بـــه قضای نمازهای خـــود اقدام کنند، پـــس اگر تصادفاً عذرشان برطرف شود، اگر عذر آنها چیزی بوده که موجب نقصان در ارکان نماز بوده، لازم اســـت نمازهای قضائی را که در آن حالت خوانده‌اند دوباره بخوانند وگرنه به همان نماز قضای عذری کفایت می کنند.

(مسألة ۱۰۴۱) افراد معذوری که از بهبودی خود مأیوس نبودند، ولی احتمال می‌دادند که عذرشان ادامه پیدا کند و با این احتمال نمازهای خود را در حال عذر قضا کرده‌اند، اگر عذرشان برطرف شود، باید نمازهای قضائی را که در آن حال خوانده‌اند دوباره بخوانند.

(مسألة ۱۰۴۲) تا انســـان زنده است، دیگری نمی تواند نماز و روزه و دیگـــر واجبات او را انجام دهد، اگر چه خودش از انجام دادن آنها ناتوان باشـــد، به جز در مورد حجّ از کسی که اســـتطاعت مالی دارد، ولی خودش قدرت رفتن به مکّه و مباشرت اعمال حجّ را ندارد.

(مســـألة ۱۰۴۳) در بســـیاری از مستحبّات انســـان می تواند از طرف خـــودش نایب بگیرد، مثل نماز، روزه، حجّ، زیـــارت، قرائت قرآن و صدقه دادن و این موارد را انسان می تواند از طرف شخص دیگر تبرّعاً انجام دهد، ولی در غیر این موارد، اگر کســـی بخواهد عملی را از طرف دیگری انجام دهد، بنابر احتیاط واجب باید به رجاء مطلوبیّت (به امید این که انشـــاءالله مطلوب شارع است) انجام دهد.

(مســـألة ۱۰۴۴) در همـــهٔ واجبات و مســـتحبّات می تـــوان از طرف

شـــخص مـــرده نیابت کرد و یا تبرّعاً از طرف او انجـــام داد، و نائب در این موارد نیّت می کند امتثال امری که را که نسبت به شخص منوبٌ عنه متوجّه بوده، و یا فارغ کردن ذمّهٔ او را و یا نزدیک کردن او را به عنایات پروردگار.

(مســـألهٔ ۱۰۴۵) نایب باید مســـلمان، عاقل و مؤمن باشد و لذا نیابت مخالـــف کفایـــت نمی کنـــد، و بنابر احتیـــاط واجب به نیابـــت مخالفی که مســـتضعف (یعنی کسی که اقرار به ولایت ائمه هدی علیهم السلام نکند ولی منکر آن هم نباشد) است نیز نمی توان اکتفاء کرد.

(مسألهٔ ۱۰۴۶) بچهٔ ممیّزی که می تواند اعمالش را به صورت صحیح انجام دهد، می تواند از طرف دیگری نیابت کند.

(مســـألهٔ ۱۰۴۷) مرد می تواند از طرف زن، و زن از طرف مرد نیابت کنـــد، ولی باید در جهر و اخفات (بلند یا آهســـته خواندن نماز) به وظیفهٔ خودش عمل کند.

(مسألهٔ ۱۰۴۸) نایب باید هنگام انجام دادن عمل، منوبٌ عنه را ـ ولو به صورت اجمال ـ معیّن کند، و تعیین آن بعد از عمل کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۱۰۴۹) بر ولی میّت واجب است نسبت به قضای نماز و روزهٔ مردهٔ مرد اقدام نماید، خواه از روی عذر فوت شـــده، مثل بیماری، نادانی و عدم تشـــخیص وظیفه، یا از روی مسامحه، به شرط این که نسبت به قضای آنها بی مبالات نباشد.

(مســـألهٔ ۱۰۵۰) بر ولی واجب نیست نســـبت به قضای نماز و روزهٔ میّت زن اقدام کند، اگر چه بهتر است.

(مســـألهٔ ۱۰۵۱) منظور از ولی در اینجا وارثِ مرد است، و اگر میّت چند وارث مرد داشته باشد، قضای نماز و روزهٔ او بر همهٔ آنها ، به صورت

واجب کفائی واجب است ، پس اگر یکی از آنها انجام دهد از گردن دیگران ساقط می شود و اگر کسی انجام ندهد همهٔ آنها در نزد خدا مقصّر می باشند.

(مسألهٔ ۱۰۵۲) اگر شخصی با اجرت یا بدون اجرت (تبرّعاً) نسبت به نمازها و روزههای میّت اقدام کند، از گردن ولی یا اولیای میّت ساقط می شود.

(مسألهٔ ۱۰۵۳) میّت اگر ولی (وارث مرد) نداشته باشد، پرداختن هزینهٔ نماز و روزه و دیگر واجباتی که بر عهدهٔ او بوده، از اصل ترکه واجب نیست، مگر این که نسبت به پرداخت هزینهٔ آنها وصیّت کرده باشد، که در این صورت تا ثلث ترکه وصیّت او نافذ می باشد.

(مسألهٔ ۱۰۵۴) در هر عملی که نیابت جایز است، می توان کسی را اجیر کرد تا آن عمل را به قصد امتثال امری که به منوبٌ عنه متوجّه باشد، یا برای فراغت ذمّه او انجام دهد، چه واجب باشد یا مستحب، چه از طرف زنده باشد، یا مرده.

(مسألهٔ ۱۰۵۵) با صِرف اجیر گرفتن ذمّه میّت فارغ نمی شود، بلکه هنگامی که اجیر آن عمل را به طور صحیح انجام داد، ذمّهٔ میّت فارغ می شود.

(مسألهٔ ۱۰۵۶) اگر کسی را اجیر کنند که نماز و روزهای را از طرف میّت انجام دهد، ظاهر این است که باید شخصاً آن را انجام دهد و اگر دیگری آن عمل را به جا آورد، کفایت نمی کند مگر قرینهٔ بخصوص و یا اذن خاصّی بعد از اجاره دلالت کند بر اینکه مباشرت معتبر نیست.

(مسألهٔ ۱۰۵۷) اگر کسی را اجیر کنند که ذمّهٔ او به آن عمل مشغول باشد، ظاهر این است که مباشرت در آن شرط نشده، پس اگر دیگری آن را به

جا آورد کفایت می کند، چه آن شخص با اجرت به جا آورد، یا بدون اجرت.

(مسألهٔ ۱۰۵۸) اگر اجیر به جای خود شخص دیگری را اجیر بگیرد، جایز نیســت او را به مبلغی کمتر از آنچه خود اجیر شــده، اجیر کند، مگر این که جنس اجرت مختلف باشــد و یا مقــداری از عمل را خودش انجام داده باشد.

(مســألهٔ ۱۰۵۹) اگر با اجیر شــرط نکنند که نماز را با چه مقدار از مســتحبّات بخواند، باید مقداری از مســتحبّات را کــه در نماز قضا معمول است به جا آورد.

* * *

فصل نوزدهم
نماز جماعت

نماز جماعت مستحب مؤکّد است و در نمازهای یومیّه به ویژه در ادای آنها تأکید فراوان شده، خصوصاً در نمازهای صبح و مغرب و عشاء و بالخصوص نسبت به همسایگان مسجدی که در آن نماز جماعت اقامه می شود و یا کسانی که بانگ اذان را می شنوند.

(مسألة ۱۰۶۰) در احادیث فراوانی برای شرکت در نماز جماعت ترغیب و تشویق شده و از ترک آن نکوهش شدید شده و پاداش فراوانی برای آن بیان شده است و در احادیثی پاداش آن ۲۵ برابر نماز فرادی وارد شده است.

(مسألة ۱۰۶۱) در اینجا به چند حدیث در این رابطه اشاره می کنیم:

۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: « هر کس پشت سر پیشنمازی عالم نماز بخواند، مانند این است که پشت سر من و حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام نماز بخواند ».

۲) امام صادق علیه السلام فرمود: « نماز در پشت سر پیشنمازی عالم برابر یک هزار رکعت و پشت سر قرشی (سیّد) برابر یکصد رکعت می باشد ».

۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: « یک رکعت نمازی که با جماعت خوانده می شود، از یکصد هزار دیناری که در راه خدا به فقرا داده شود بهتر است، و سجده‌ای که مؤمن پشت سر امام همراه با جماعت انجام می‌دهد، از یک صد برده‌ای که در راه خدا آزاد کند بهتر است ».

(مسألة ۱۰۶۲) اگر انسان وارد مسجد شود و ملاحظه کند نماز جماعت بر پا شده، اگر بخواهد به صورت فرادی نماز بخواند مانعی ندارد، اگر چه امام جماعت را شایسته و اهل بداند.

(مسألة ۱۰۶۳) اگر انسان اهلیّت امام جماعت را به دست نیاورده باشد، نمی تواند به او اقتدا کند، ولی در هر حال شایسته است کاری نکند که از اقتدا نکردن او جنبه های منفی استفاده شود.

* * *

مبحث اوّل
شرایط و موارد صحّت نماز جماعت

نمازهای روزانه، آیات، عیدین، میّت و استسقاء را می توان به جماعت خواند، ولی مشروعیّت آن در دیگر نمازها ثابت نشده است.

(مسألة ۱۰۶۴) به جز نماز استسقاء (نماز طلب باران) مشروعیّت جماعت در هیچ نماز مستحبّی دیگری ثابت نشده، بلکه در موارد زیادی چون نوافل ماه رمضان عدم مشروعیّت آن ثابت شده است.

(مسألة ۱۰۶۵) کسی که نمازش را فرادی خوانده، اگر نماز جماعت بر پا شود، مستحب است یکبار دیگر آن را با جماعت بخواند و اگر بعداً معلوم شود نماز اوّلی باطل بوده نماز دوّمش کفایت می کند و فریضه را از او ساقط می کند.

(مسألة ۱۰۶۶) کسی که یکی از نمازهای یومیّه را می خواند، می تواند به کسی که یکی دیگر از نمازهای یومیّه را می خواند اقتدا کند، اگر چه در ادا و قضا بودن، شکسته و تمام بودن، بلند و آهسته بودن، با یکدیگر

متفاوت باشد.

(مسألة ۱۰۶۷) نماز جمعه و عیدین با کمتر از پنج نفر منعقد نمی شود، ولی در غیر آنها کمترین عددی که جماعت با آن منعقد می گردد، دو نفر است که یکی از آنها امام و دیگری مأموم باشد.

(مسألة ۱۰۶۸) برای شرکت در نماز جماعت باید از اوّل نماز نیّت اقتدا کند، پس اگر کسی نمازی را به صورت فرادی شروع کرده نمی تواند در وسط به جماعت ملحق شود و بقیّه را با جماعت بخواند.

(مسألة ۱۰۶۹) در تمام حالات نماز جماعت انسان می تواند قصد انفراد کند و بقیّه نمازش را به صورت فرادی بخواند و اگر از اوّل هم چنین نیّتی داشته باشد که در وسط از جماعت به فرادی عدول کند مانعی ندارد. نه اینکه از اوّل قصد کند که در قسمتی از نماز اقتداء نماید، بطوریکه بدون نیّت انفراد منفرد شود، که این مشروعیّت ندارد و نماز جماعت در اینصورت منعقد نمی شود.

(مسألة ۱۰۷۰) اگر کسی پس از حمد و سورهٔ امام و پیش از آنکه به طرف رکوع خم شود قصد انفراد کند، حمد و سوره‌ای که امام جماعت قرائت کرده، برای او کفایت می کند و نیازی به تکرار آن نیست، ولی اگر در اثنای قرائت امام قصد انفراد کند، بنابر احتیاط واجب باید حمد و سوره را از سر بگیرد و به مقداری که امام خوانده اکتفا نکند.

(مسألة ۱۰۷۱) اگر مأموم خیال کند امام جماعت مثلاً زید است و به او اقتدا کند، بعد معلوم شود مثلاً بکر بوده، جماعتش منعقد می گردد.

(مسألة ۱۰۷۲) در وسط نماز جماعت نمی شود انسان نیّتش را از شخصی به دیگری برگرداند، به این معنی که قسمتی از نماز را مثلاً به زید اقتدا

کند و قسمت دیگر را به بکر، مگر در یک صورت که در زیر گفته می شود.

(مسألهٔ ۱۰۷۳) اگر در وسط نماز برای امام جماعت مانعی روی داد، مثلاً دیوانه شد، غش کرد و یا وضویش را از دست داد و یا به یادش آمد که وضو نداشته، در اینجا مأمومین به یکی از دو راه زیر رفتار می کنند:

۱) بقیّهٔ نماز را به صورت فرادی به پایان می‌رسانند.

۲) یکی از مأمومین را امام جماعت مقدّم می‌دارد، یا مأمومین یک نفر از خودشـــان را مقدّم می‌دارند، و یا یکی از مأمومین خودش مقدّم می شود و بقیّهٔ نماز را به امامت او به پایان می‌رسانند.

(مســـألهٔ ۱۰۷۴) برای رســـیدن به جماعت، بعد از **تکبیرة الاحرام** و پیش از ســـلام در هر جزئی از اجزاء نماز فرصت و امکان هســـت، به این معنی که در وســـط قرائت، پیش از رکوع، بعد از رکوع، در حال رکوع، در حال سـجده، در حال تشـــهّد و غیر آن، می تواند در حال ایســـتاده **تکبیرة الاحرام** گفته، به جماعت ملحق شود.

(مســـألهٔ ۱۰۷۵) برای رســـیدن به یک رکعت باید پیش از رکوع و یا در اثنای رکوع پیش از آنکه امام از رکوع برخیزد به او ملحق شـــود، در این صورت یک رکعت برای او محسوب می شود، ولی اگر پس از سر برداشتن از رکوع اقتدا کرده به امام ملحق شـــود، آن رکعت را درک نکرده، و رکعت بعدی اوّلین رکعت او به شمار خواهد آمد.

(مسألهٔ ۱۰۷۶) اگر کسی بعد از رکوع آخرین رکعت نماز به جماعت ملحق شود، پس از سلام امام برمی خیزد و بدون این که **تکبیرة الاحرام** را اعاده کند، نمازش را ادامه می‌دهد.

(مســـألهٔ ۱۰۷۷) اگر کســـی بخواهد در تشـــهّد اوّل نماز به جماعت

ملحق شود، تکبیرة الاحرام می گوید، ولی بنابر احتیاط واجب نمی نشیند، بلکه در حال قیام منتظر می شـود تا امام برای رکعت سـوم برخیزد، آنگاه بدون این که تکبیرة الاحرام را تکرار کند، همراه امام به حالت اقتدا نمازش را ادامه می‌دهد.

(مسـألة ۱۰۷۸) آنچه گفته شد در مورد پیوسـتن به جماعت منعقد شده می باشد، ولی اگر بخواهد به فردی که نماز فرادی می خواند اقتدا کند، باید در حال قیام و یا در حال رکوع اقتدا کرده ملحق شود، نه غیر.

(مسألة ۱۰۷۹) اگر وقتی برسد که امام در حال رکوع باشد، ولی بداند کـه اگر تکبیرة الاحرام بگوید و به طرف رکوع خم شـود، امام را در حال رکـوع درک نخواهد کرد، بنابر احتیاط واجب نباید تکبیر بگوید، بلکه باید منتظر بماند، پس از سر برداشتن از رکوع، اگر خواست می تواند تکبیر گفته وارد نماز شـود و همراه امام به سـجده برود، ولی از رکعت بعدی برای او حساب می شود.

(مسـألة ۱۰۸۰) اگـر به امید این که امـام را در رکوع درک می کند، تکبیر بگوید، ولی پیش از آنکه به طرف رکوع خم شـود، امام سر از رکوع بردارد، در اینجا دو راه دارد:

۱) قصد انفراد کرده، نمازش را به صورت فرادی ادامه دهد.

۲) نمازش را بنابر احتیاط واجب به هم بزند، تا بتواند در رکعت بعدی به جماعت ملحق شود.

(مسألة ۱۰۸۱) اگر کسی تکبیر بگوید و به طرف رکوع خم شود، ولی امام را در رکوع درک نکند، جماعت او منعقد نمی شـود و نمازش فرادی می شود و آن رکوع برای او یک رکعت محسوب می شود، ولی بهتر است

نمازش را به هم بزند و از سر بگیرد.

(مسألهٔ ۱۰۸۲) باید صفهای نماز جماعت به یکدیگر متصّل باشد و هر مأمومی یا شخصاً به امام متّصل باشد و یا به وسیلهٔ دیگر مأمومین به امام متّصل باشد.

(مسألهٔ ۱۰۸۳) برای اتّصال مأمومین به امام، باید در میان آنها با دیوار و پرده و امثال آنها فاصله نیفتاده باشد.

(مسألهٔ ۱۰۸۴) اگر دیوار کوتاهی مثلاً به ارتفاع یک وجب در وسط فاصله شود مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۰۸۵) اگر در میان صفهای جماعت ستون مسجد و یا ساقهٔ درخت فاصله باشد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۰۸۶) اگر نرده و یا شبکه‌ای که سوراخهای آن گشاد باشد، در میان صفها حائل شود، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۰۸۷) بین صفهای مردان و زنان، اگر با پرده و امثال آن فاصله بیفتد مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۰۸۸) هر مأمومی می تواند از جلو یا از چپ و یا راست به امام متّصل شود و اگر در میان امام و مأموم و یا در میان مأمومین کمی فاصله باشد مانعی ندارد، بلکه اتّصال عرفی کفایت می کند.

(مسألهٔ ۱۰۸۹) بنابر احتیاط واجب، باید بین سجده گاه کسی که در صف بعدی ایستاده با محل ایستادن صف جلوتر بیش از ۱۲۵ سانتی متر فاصله نباشد، و اگر از طرف راست و یا چپ متّصل شده، باید بین قدمهای آنها بیش از مقدار یاد شده فاصله نباشد.

(مسألهٔ ۱۰۹۰) اگر کسی وارد محل برگزاری نماز جماعت شود و

ببیند که امام در حال رکوع است و بترسد که اگر بخواهد خودش را به صف برســاند امام از رکوع برخیزد، می تواند از فاصلهٔ دور اقتدا کرده وارد نماز جماعت شــود، سپس هنگام برخاستن از رکوع، آرام آرام و بدون این که از قبله منحرف شــود خودش را به صفها نزدیک کند، و باید شرایط دیگر نیز از قبیــل نبودن حائل و مرتفع نبودن جای امام و حفظ آرامش بدن در حال ذکر رعایت شده باشد.

(مســألهٔ ۱۰۹۱) یکی از شــرایط انعقاد نماز جماعــت، مرتفع نبودن جایگاه امام از محل ایستادن مأموم، به مقدار معتنابه می باشد.

(مسألهٔ ۱۰۹۲) در جائی که محل ایستادن امام به صورت پلّه‌ای مرتفع باشد، بنابر احتیاط واجب باید بیش از سه انگشت بلندتر از جای مأموم نباشد.

(مسألهٔ ۱۰۹۳) اگر نماز جماعت در محل سراشیبی دائر شود که محل ایستادن امام بیش از سه انگشت بلندتر از محل ایستادن مأمومین باشد، ولی به جهت وسعت مکان این مقدار ارتفاع مورد توجّه قرار نگیرد، مانعی ندارد.

(مســألهٔ ۱۰۹۴) اگر محل ایســتادن مأموم بلندتر از جایگاه امام باشد مانعی ندارد، اگر چه زیاد هم باشد، مگر اینکه به قدری مرتفع باشد که عرفاً یک مکان صدق نکند.

(مسألهٔ ۱۰۹۵) در انعقاد نماز جماعت شرط است که مأموم مقدّم بر امام نباشد، و بنابر احتیاط واجب باید مساوی هم نباشند، بلکه مأموم ولو به مقدار چهار انگشت هم که باشد عقب تر بایستد.

* * *

مبحث دوّم

شرایط امام جماعت

در امام جماعت شرایطی لازم است که از آن جمله است:

۱) عاقل باشد.

۲) شیعهٔ اثنا عشری باشد.

۳) حلال‌زاده باشد.

۴) حدّ شرعی ـ از روی استحقاق ـ در حق او اجراء نشده باشد.

۵) اگر در میان مأمومین شـــهری (آشنا به مسائل شرعی) هست، امام جماعت نباید بادیه نشین (غیر آشنا به احکام دین) باشد.

۶) بالغ باشـــد، پـــس امامت کودک ـ بنابر احتیـــاط واجب مطلقاً جایز نیست وبیانات نشین آشنا با احکام دین به شهر نشین لاحق می شود.

۷) اگر در میان مأمومین مرد هســـت، امام جماعت باید مرد باشد، ولی امامت زن بر زنها جایز است.

۸) اگر مأموم بتواند حمد و ســـوره‌اش را به طور صحیح ادا کند، بنابر احتیاط واجب در دو رکعت اوّلی از نمازهای جهری (که حمد و سوره بلند خوانده می شود) باید قرائت امام صحیح باشد.

(مســـألهٔ ۱۰۹۶) در چند مورد می توان به امامی که حمد و سوره‌اش صحیح نیست، اقتدا کرد:

۱ ـ در دو رکعت آخر نماز، که مأموم خودش حمد و سوره می خواند.

۲ ـ مأموم نیز قرائتش صحیح نباشد و مورد اشکال هر دو یکی باشد.

۳ ـ نماز اخفاتی باشد، که در این صورت می تواند اقتدا کند و حمد و سوره‌اش را خودش آهسته بخواند.

۹) عدالت و آن عبارت از پای بندی شدید انسان به احکام دین است که موجب اجتناب از گناهان کبیره باشد.

(مسألهٔ ۱۰۹۷) شخص عادل جز در یک حالت استثنائی به گناه آلوده نمی شود و اگر در موردی در اثر غلبه شهوت و غضب مرتکب گناهی شد فوراً پشیمان می شود و توبه می کند.

(مسألهٔ ۱۰۹۸) کسی که در اثر ضعف دیانت مکرّر به گناه می‌افتد، اگر چه فوراً نادم شود و توبه کند، عادل نیست.

(مسألهٔ ۱۰۹۹) گناهان کبیره، گناهانی است که خداوند متعال برای آنها وعدهٔ آتش داده است و آنها بسیار هستند، در بخش امر به معروف و نهی از منکر به برخی از آنها خواهیم پرداخت.

(مسألهٔ ۱۱۰۰) پشت سر کسی که عدالتش مشکوک باشد نمی توان نماز خواند، بلکه باید به یکی از دو راه زیر عدالت او محرز شود:

۱ ـ دو نفر عادل که با او ارتباط نزدیک داشته باشند و از میزان دیانت و عدالت او آگاه باشند، بر عدالت او گواهی بدهند، به شرط این که گواهی دادن آن دو مستند به حدس و گمان نباشد، بلکه از روی مشاهدات عینی یا قرائنی باشد که در حدّ مشاهده عینی است.

۲ ـ حسن ظاهر، در حدّی که هر کس با او معاشرت داشته جز خوبی از او ندیده و هرگز بدی از او مشاهده نشده است.

(مسألهٔ ۱۱۰۱) کسی که از ایستادن معذور باشد می تواند بر کسی که او نیز نشسته نماز می خواند امامت کند، ولی بنابر احتیاط واجب نمی تواند بر کسی که ایستاده نماز می خواند امامت کند.

(مسألهٔ ۱۱۰۲) کسی که از طهارت کامل معذور است و با تیمّم یا

غسل و وضوی جبیره‌ای نماز می خواند، می تواند بر افراد سالم امامت کند.

(مسألهٔ ۱۱۰۳) اگر کسی مرضی دارد که نمی تواند از بیرون آمدن بول و غائط خودداری کند، بنابر احتیاط واجب نمی تواند بمثل خود و دیگران امامت نماید، اما خودشان بدیگران می توانند اقتداء نمایند.

(مسألهٔ ۱۱۰۴) اگر بعد از نماز معلوم شود امام جماعت یکی از شرایط یاد شده را نداشته و یا به دلیلی نمازش باطل بوده، نماز مأمومین صحیح است و لازم نیست نماز خود را دوباره بخوانند.

* * *

مبحث سوّم

احکام جماعت

(مسألهٔ ۱۱۰۵) تنها چیزی که امام جماعت از عهدهٔ مأموم ساقط می کند حمد و سوره است، که قرائت امام از مأمومی که در دو رکعت اوّل نماز اقتدا کرده کفایت می کند، ولی دیگر افعال و اقوال نماز را باید مأموم انجام دهد.

(مسألهٔ ۱۱۰۶) در نمازهایی که بلند خوانده می شود، اگر مأموم صدای قرائت امام را بشنود ولو به مقدار همهمهٔ آن، جایز نیست خودش حمد و سوره بخواند و بهتر است ساکت بایستد و به قرائت او گوش فرا دهد، ولی اگر همهمهٔ او را نیز نمی شنود می تواند حمد و سوره بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۰۷) در نمازهایی که آهسته خوانده می شود مستحب است مأموم به ذکر و دعا مشغول شود و ساکت ایستادن مکروه است و بنابر احتیاط واجب به این نیّت که حمد و سوره بالخصوص مطلوب است، حمد و سوره را نخواند.

(مسألهٔ ۱۱۰۸) کسی که یک یا چند رکعت از امام عقب مانده، در رکعت سوم و چهارم امام که رکعت اوّل و دوّم اوست، باید خودش حمد و سوره را بخواند.

(مسألة ۱۱۰۹) کسی که در رکعت سوم و چهارم به نماز جماعت می پیوندد، اگر پس از خم شـــدن امام به رکوع **تکبیرة الاحرام** بگوید و امام را در رکوع درک کند، حمد و ســـورهٔ آن رکعت از او ساقط است و در رکعت بعدی باید خودش حمد و سوره را بخواند.

(مســـألة ۱۱۱۰) اگر در حالی که امام جماعت تســـبیحات اربعه می گوید کسی اقتدا کند باید خودش حمد و سوره بخواند، و اگر پیش از آنکه حمد و سوره‌اش کامل شود، امام به رکوع برود به مقداری که خوانده اکتفاء مـــی کند و همراه امام به رکوع می‌رود نیز و می تواند آن را تمام کرده و در سجده به امام ملحق شود.

(مســـألة ۱۱۱۱) کسی که از امام عقب مانده، اگر تشهّد با او مصادف شـــود، مثل کســـی که در رکعت سوم وارد جماعت شـــده و تشهّد اوّل او با تشـــهد دوّم امام مصادف می شـــود، همراه او می نشـــیند و تشهّد می گوید، سپس به نماز خود ادامه می‌دهد.

(مســـألة ۱۱۱۲) کســـی که در رکعت دوّم به نماز جماعت پیوســـته، هنگامی که امام برای تشهّد می نشیند می تواند برخیزد و از جماعت منفصل شود و می تواند که بر اقتدای خود باقی بماند و در حال « **تجافی** » مشغول ذکر باشـــد و یا به تبعیت از امام تشـــهّد بخواند، سپس همراه امام برخیزد و حمـــد و ســـوره‌اش را بخواند و هنگامی که امام بـــرای رکعت چهارم برمی خیزد او باید بنشیند و تشهّد بگوید و برخیزد و به امام برسد.

(مسألة ۱۱۱۳) در هر موردی که امام برای تشهّد و یا سلام نشسته ولی مأموم وظیفهٔ تشهّد و سلام را ندارد، و می خواهد جماعتش را ادامه دهد، بنابر احتیاط واجب باید « **تجافی** » کند، یعنی: زانوهایش را از زمین بلند کند و

انگشتان دست و سینهٔ پاها را بر زمین بگذارد، تا امام از تشهّد و یا سلام بپردازد.

(مسألهٔ ۱۱۱۴) کســی که در رکعت دوّم به نماز جماعت پیوسته در قنوت با امام همراهی می کند، اگر چه رکعت اوّل او می باشــد و می تواند در رکعــت دوّم خودش نیز قنوت دیگری بــه رجاء مطلوبیت بگیرد و بنابر احتیاط واجب جزم به مشروعیّت آن نداشته باشد.

(مســألهٔ ۱۱۱۵) مأموم در نماز جماعت هــر کجا وظیفه‌اش خواندن حمد و سوره و تسبیحات اربعه باشد و یا آنها را به عنوان مستحبّی بخواند، باید آهسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۱۶) مأموم هرگز نباید در افعال بر امام پیشی بگیرد و نباید به قدری عقب بماند که عرفاً متابعت حســاب نشود، و می تواند همزمان با او افعال را انجام بدهد، اگر چه بهتر آن است که اندکی بعد از او انجام دهد.

(مســألهٔ ۱۱۱۷) در تکبـیرة الاحرام حتماً باید مأموم بر امام پیشــی نگیــرد و حتماً باید همزمان با او نگویــد، بلکه باید صبر کند تا امام تکبیرة الاحرام را بگوید و از آن فارغ شود، سپس مأموم به آن شروع کند.

(مســألهٔ ۱۱۱۸) به جز تکبیرة الاحرام در دیگر اقوال نماز، از حمد و ســوره و تســبیحات اربعه و اذکار، پیروی از امام واجب نیست، بلکه می تواند از امام پیشی بگیرد و یا همزمان با او بگوید.

(مسألهٔ ۱۱۱۹) اگر مأموم در تکبیرة الاحرام از امام تبعیت نکند، نمازش به عنوان فرادی صحیح است ولی جماعتش منعقد نمی شود، ولی اگر در غیر آن تبعیّت نکند نماز و جماعتش صحیح است، فقط مرتکب گناه شده است.

(مسألهٔ ۱۱۲۰) اگر کسی در رکوع و یا در سجده و یا در برخاستن از آنها ســهواً از امام پیشی بگیرد، باید برگردد و به امام ملحق شود و اگر این

کار موجب زیادتی رکوع و سـجده شـود مانعی ندارد و اگر برنگردد بلکه منتظر بماند تا امام به او برسد، نماز و جماعتش صحیح است.

(مسألهٔ ۱۱۲۱) اگر کسی عمداً پیش از امام به رکوع یا سجده برود و یا از رکوع یا سجده برخیزد، بنابر احتیاط واجب باید در همان حال بماند، تا امام به او برسد.

(مسألهٔ ۱۱۲۲) اگر کسی به نماز جماعت برسد و امام را در حال قیام ببیند و نداند که آیا در دو رکعت اوّل و یا در دو رکعت آخر می باشد، می تواند **تکبیرة الاحرام** گفته وارد نماز شود و در این صورت باید برای احتمال این که شاید در دو رکعت آخر نماز باشد، حمد و سوره به احتمال جزئیت بخواند و به آن جزم نکند، پس اگر معلوم شـود که در دو رکعت اوّل بوده ضرری ندارد، و اگر در دو رکعت آخر باشد در جای خود قرار گرفته است.

(مسألهٔ ۱۱۲۳) اگر مأموم در تعداد رکعتهای نماز شک کند و امام از روی یقین یا ظن قوی تعداد آن را به یاد داشـته باشـد، مأموم به او مراجعه می کند و به شک خود اعتنا نمی کند و اگر امام در تعداد رکعتها شک کند و مأموم به یاد داشته باشد، امام به او مراجعه می کند و به شک خود اعتنا نمی کند، ولی اگر یکی یقین یا ظن داشـته باشد و دیگری یقین یا ظن برخلاف او داشته باشد، در این صورت هر یک به وظیفهٔ خود عمل می کند.

(مسألهٔ ۱۱۲۴) اگر امام و مأموم در تعداد رکعتها اختلاف کنند ـ مثلاً امام یقین یا ظن قوی داشـته باشد که نماز سه رکعت شده و مأموم یقین یا ظن قوی بر خلاف آن داشته باشد ـ هریک به وظیفه خود عمل می کند.

(مسألهٔ ۱۱۲۵) اگر امام و مأموم در سمت و سوی قبله با یکدیگر اختلاف داشته باشند، اگر این اختلاف زیاد نباشد مأموم می تواند به آن پیشنماز اقتدا کند.

* * *

فصل بیستم

خلل در نماز

در این فصل در چهار مبحث مطالبی بیان می شود:

مبحث اوّل

حکم زیاده و نقیصه در نماز

اگر کسی عمداً چیزی از اجزا و شرایط نماز را ترک کند نمازش باطل می شود، اگر چه فقط یک حرف و یا حرکت حرفی از قرائت یا اذکار واجب نماز باشد.

(مسألهٔ ۱۱۲۶) اگر کسی عمداً چیزی بر اجزای نماز بیفزاید، نمازش باطل می شود، خواه از سنخ اجزای نماز باشد، مانند تکبیر و امثال آن و یا از سنخ اجزای نماز نباشد، مثل این که دستش را به نیّت جزئی از اجزای نماز بلند کند.

(مسألهٔ ۱۱۲۷) اگر نمازگزار بدون دلیل شرعی چیزی را عمداً بر اجزای نماز بیفزاید و یا از آن کم کند، در حالی که نمی‌داند آیا نمازش با این وصف درست است یا نه؟ نماز باطل می شود.

(مسألهٔ ۱۱۲۸) اگر کسی چیزی را سهواً و یا از روی نادانی بر اجزای نمازش بیفزاید، نمازش باطل نمی شود، مگر این که رکن باشد، مثل رکوع یا دو سجده در یک رکعت، که در این صورت بنابر احتیاط واجب نمازش باطل می شود.

(مسألهٔ ۱۱۲۹) اگر نمازگزار یکی از اجزای نماز را از روی سهو و یا جهل ترک کند حکم آن در مقام بیان هر یک از اجزای نماز بیان گردید.

(مسألهٔ ۱۱۳۰) از دست دادن طهارت (وضو) نماز را مطلقاً باطل

می کند، ولی اگر شرط دیگری از شرایط نماز مراعات نشده باشد، حکم آن در مقام بیان هر یک از شرایط نماز بیان شد.

* * *

مبحث دوّم

شک در نماز

منظور از « **شک** » طرف مقابل « **یقین** » است، خواه دو طرف احتمال مساوی باشد، یا یک طرف آن قوی تر از طرف دیگر باشد، که طرف قویتر را « ظن و گمان » و طرف ضعیفتر را « وهم و خیال » می نامند.

(مسألهٔ ۱۱۳۱) آدم وسواسی در نماز و غیر آن نباید به وسوسه‌ای که برایش پیش می‌آید اعتنا کند.

احکام شک در نماز در ضمن دو مقام بیان می گردد:

مقام اوّل

شک در نماز و افعال آن

(مسألهٔ ۱۱۳۲) اگر انسان بعد از خارج شدن وقت نماز شک کند آیا نمازش را خوانده است یا نه؟ بنا را می گذارد بر این که خوانده است و لازم نیست آن را قضا کند، ولی اگر در اثنای وقت شک کند نماز خوانده یا نه؟ باید آن را به جا آورد.

(مسألهٔ ۱۱۳۳) اگر نمازگزار پس از شروع در نماز عصر شک کند آیا نماز ظهر را خوانده است یا نه؟ بنا را می گذارد بر این که خوانده است، و اگر پس از شروع در نماز عشا شک کند که نماز مغرب را خوانده است یا نه؟ بنا را می گذارد بر این که خوانده است.

(مسألة ۱۱۳۴) اگر کسی پس از فراغت از نماز عصر شک کند آیا نماز ظهر را خوانده است یا نه؟ و یا پس از فراغت از نماز عشا شک کند آیا نماز مغرب را خوانده است یا نه؟ به شک خود اعتنا نمی کند و بنا را می گذارد بر این که خوانده است.

(مسألة ۱۱۳۵) اگر نمازگزار پس از فراغت از نماز شک کند آیا نمازش صحیح واقع شده یا نه؟ بنا را بر صحّت آن می گذارد.

(مسألة ۱۱۳۶) کسی که مشغول یکی از افعال نماز است، اگر شک کند آیا فعل قبلی را انجام داده است یا نه؟ بنا را می گذارد بر این که انجام داده است، مثل این که در حال اقامه شک کند آیا اذان گفته یا نه؟ یا در حال قرائت شک کند که آیا **تکبیرة الاحرام** گفته است یا نه؟

(مسألة ۱۱۳۷) اگر نمازگزار پس از فراغت از یک جزء نماز، شک در صحّت آن کند، بنا را بر صحّت می گذارد و به شک خود اعتنا نمی کند.

(مسألة ۱۱۳۸) اگر کسی در مورد یکی از افعال نماز پیش از ورود به جزء بعدی بسیار شک می کند، اگر متوجّه باشد که کدام طرف شک ـ بالخصوص ـ از وسوسه های شیطان می باشد، به آن اعتنا نمی کند و بنا را بر طرف دیگر می گذارد. چنانکه غالباً این افراد به یک طرف ظن قوی دارند و متوجّه هستند که آن طرف موهوم، وسوسهٔ شیطان می باشد.

(مسألة ۱۱۳۹) در فرض بالا، اگر ـ بالخصوص ـ متوجّه نشود که کدام طرف وسوسهٔ شیطان می باشد، بنابر احتیاط واجب باید بنا را بر بیشتر بگذارد، مثل این که نمی‌داند سجده یا تشهّد را به جا آورده است یا نه؟ بنا را می گذارد بر این که به جا آورده است، ولی اگر در صورت زیادی نمازش باطل می شود، در این صورت بنا را بر کمتر می گذارد.

(مسألة ۱۱۴۰) کسی که در شرایط نماز زیاد شک می کند، باید به شک خود اعتنا نکند، اگر چه در اثنای نماز چنین شکی روی دهد.

(مسألة ۱۱۴۱) اگر نمازگزار پیش از شروع در نماز در مورد یکی از شرایط نماز ـ مثل طهارت ـ شک کند، باید به شک خود اعتنا کند و بنا را بر نبودن آن شرط بگذارد، اگر چه زیاد شک کند، مگر این که به حدّ وسواس برسد، در این صورت اعتنا نمی کند.

(مسألة ۱۱۴۲) میزان در کثیرالشّک بودن نظر عرف است، ولی اگر کسی در سه نماز پشت سر هم شک کند او حتماً کثیرالشّک است، و شاید با کمتر از آن نیز عنوان کثیرالشّک صدق بکند.

(مسألة ۱۱۴۳) حکم کثیرالشّک منحصراً در موردی جاری می شود که شکّش مستند به وسوسه های شیطانی باشد، ولی اگر شک او مستند به عوامل خارجی از بیماری، ترس و امثال آنها باشد که معمولاً آشفتگی خاطر می‌آورد، حکم کثیرالشّک جاری نمی شود، و باید به شکّ خود اعتنا کند.

مقام دوّم
شک در رکعتهای نماز

(مسألة ۱۱۴۴) اگر نمازگزار در اثنای نماز در تعداد رکعتهای آن شک کند، اگر به یکی از دو طرف آن ظنّ پیدا کند ـ ولو بعد از تأمّل ـ باید به ظنّ خود عمل کند و اگر به هیچ طرف ظن پیدا نکند، اگر در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی و یا در رکعتهای اوّل و دوّم نماز چهار رکعتی باشد، نمازش باطل است، باید نماز را به هم بزند و از سر بگیرد.

(مسألة ۱۱۴۵) اگر نمازگزار در یک نماز چهار رکعتی بعد از پایان

رکعت دوّم، یعنی پس از اتمام ذکر واجب سجدهٔ دوّم از رکعت دوّم، در تعداد رکعتهای نماز شک کند، در پنج صورت برای تصحیح آن راه حل وجود دارد:

اوّل: شک بین دو و سه

(مسألهٔ ۱۱۴۶) اگر نمازگزار پس از تمام شدن ذکر واجب سجدهٔ دوّم، شک کند دو رکعت خوانده است یا سه رکعت؟ باید بنا بگذارد بر این که سه رکعت خوانده است، پس برمی خیزد و یک رکعت دیگر می خواند و نماز را تمام می کند، پس از سلام نماز، نماز احتیاط را به جای می‌آورد، پس اگر کمبودی در نماز بوده با آن جبران می شود.

(مسألهٔ ۱۱۴۷) بنابر احتیاط واجب باید نماز احتیاط بعد از نماز بدون فاصله و بدون این که یکی از مبطلات نماز را انجام داده باشد، به جا آورده شود.

(مسألهٔ ۱۱۴۸) بنابر احتیاط واجب در شک بین دو و سه، باید نماز احتیاط را یک رکعت ایستاده به جا آورد و آن را فقط با حمد بدون سوره به صورت آهسته بخواند، سپس رکوع، سجده، تشهد و سلام آن را به جا آورد.

دوّم: شک بین سه و چهار

(مسألهٔ ۱۱۴۹) نمازگزار در هر حالی که باشد، اگر شک کند سه رکعت نماز خوانده یا چهار رکعت، باید بنا را بر چهار بگذارد و نمازش را تمام کند، سپس نماز احتیاط به جا آورد.

(مسألهٔ ۱۱۵۰) در مورد شک بین سه و چهار باید یک رکعت ایستاده و یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط به جا آورد و بهتر این است که دو رکعت نشسته را انتخاب کند. و به هر حال با حمد و بدون سوره و آهسته خوانده شود.

سوّم: شک بین دو و چهار

(مسألهٔ ۱۱۵۱) اگر نمازگزار پس از تمام شدن ذکر واجب سجدهٔ دوّم

شـــک کند آیا دو رکعت خوانده اســـت یا چهار رکعت؟ باید بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، آنگاه دو رکعت نماز احتیاط ایستاده، بدون سوره و آهسته بخواند.

چهارم: شک بین دو و سه و چهار

(مسألهٔ ۱۱۵۲) اگر نمازگزار پس از تمام شدن ذکر واجب سجدهٔ دوّم شـــک کند آیا دو رکعت نماز خوانده، یا سه رکعت یا چهار رکعت؟ باید بنا را بر چهار گذاشـــته نماز را تمام کند، ســـپس دو رکعت ایستاده و سپس دو رکعت نشسته نماز احتیاط، آهسته و بدون سوره به جا آورد.

پنجم: شک بین چهار و پنج

(مســـألهٔ ۱۱۵۳) اگر نمازگزار بعد از تمام شـــدن ذکر واجب سجدهٔ دوّم، شـــک کند آیا چهار رکعت خوانـــده یا پنج رکعت؟ باید بنا را بر چهار گذاشته، نماز را تمام کند، سپس دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

(مسألهٔ ۱۱۵۴) غیر از موارد پنجگانه یاد شده، در موارد دیگر که فقها در کتب فقهی بیان فرموده‌اند، راه چاره‌ای نیست و باید نماز از سر گرفته شود.

(مسألهٔ ۱۱۵۵) کسی که از ایستادن معذور است و نمازش را نشسته مـــی خواند، بایـــد نماز احتیاط را به گونه‌ای انجام دهـــد که کمبود احتمالی جبران شود، به این صورت که:

۱) در تصویر اوّل و دوّم باید یک رکعت نشسته بخواند.

۲) در صورت سوم باید دو رکعت نشسته بخواند.

۳) در صورت چهارم نیز باید دو رکعت نشســـته، ســـپس یک رکعت نشسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۵۶) اگر برای نمازگزار شکّی رخ دهد و مطابق وظیفهٔ خود

به نمازش ادامه دهد، اگر پیش از آنکه از نمازش فارغ شود، شکّش تبدیل به یقین یا ظنّ گردد، باید وظیفهٔ شک را رها کرده، به وظیفهٔ یقین یا ظنّ عمل کند.

(مسألهٔ ۱۱۵۷) اگر نمازگزار دچار شک و تردید شود و پس از تأمّل به یکی از دو طرف شـــک، ظنّ پیدا کند و بر اســـاس آن به وظیفه‌اش عمل کند، اگر پیش از آنکه از نماز فارغ شـــود یکبار دیگر دچار شک گردد، باید بـــه وظیفهٔ فعلی خود عمل نماید. مثلاً میان رکعت اوّل و دوّم شـــک کند و گمانش به دو رکعت باشـــد، یک رکعت دیگر بر همیـــن مبنا بخواند، آنگاه گمانش از بین برود و به شـــک قبلی برگردد، در اینجا شـــک او، شک میان دو و ســـه خواهد بود و باید به وظیفهٔ شـــک بین دو و ســـه عمل کند. ودر اینصورت اگر پیش از تمام کردن ذکر واجب ســـجدهٔ دوم شک نماید دیگر نمـــی تواند به نمازش ادامه دهد بلکه نماز را از ســـر می گیرد و اگر بعد از اتمام ذکر سجدهٔ دوم باشد نمازش با بنا گذاشتن به رکعت سوم صحیح می شود، هما نطور که در صورت اوّل ذکر شد.

(مسألهٔ ۱۱۵۸) اگر نمازگزار در تعداد رکعتهای نماز به ظن خود عمل کند و بر آن مبنا نمازش را به پایان برساند و بعد از فراغت از نمازش ظنّش بر طرف شـــود و دچار شـــک و تردید شود، نمازش صحیح است و به شک خود اعتنا نمی کند.

(مسألهٔ ۱۱۵۹) کسی که در نماز شک کند و مطابق وظیفه بنا را بر بیشتر بگذارد و نمازش را تمام کند، اگر پیش از شروع در نماز احتیاط بر کامل بودن نمازش یقین پیدا کند، نمازش صحیح است و نیازی به خواندن نماز احتیاط نیست.

(مسألهٔ ۱۱۶۰) اگر نمازگزار در تعداد رکعتهای نماز شک کند و بنا را بر بیشتر بگذارد و نمازش را به پایان برساند، اگر پیش از آنکه نماز احتیاط را به

جا آورد، یقین پیدا کند که نمازش ناقص شده، باید به وظیفهٔ کسی که نمازش را ناقص خوانده و سلام داده، عمل کند و نیازی به خواندن نماز احتیاط ندارد.

(مسألهٔ ۱۱۶۱) اگر در اثنای نماز احتیاط معلوم گردد نمازش کامل بوده، کشف می شود که نماز احتیاطش اضافه بوده و لازم نیست آن را تکمیل کند، بلکه رها می کند، ولی اگر در اثنای نماز احتیاط معلوم شود نمازش ناقص بوده، باید آن را تکمیل کند و نمازش صحیح می باشد.

(مسألهٔ ۱۱۶۲) در پنج موردی که گفتیم می توان شک در تعداد رکعتهای نماز را تصحیح کرد، تصحیح آنها واجب نیست، بلکه می توان نماز را با انجام دادن یکی از مبطلات نماز به هم زد و از سر گرفت.

(مسألهٔ ۱۱۶۳) اگر نمازگزار در تعداد رکعتهای نماز شک کند و مطابق وظیفه‌اش نماز را به پایان برساند، بنابر احتیاط واجب، حتماً باید نماز احتیاط را به جا آورد و از سر گرفتن نماز کفایت نمی کند.

* * *

مبحث سوّم

سجدهٔ سهو و قضای اجزای فراموش شده

(مسألهٔ ۱۱۶۴) اگر نمازگزار یک سجده از سجده های نماز را فراموش کند و بعد از رکوع بعدی متوجّه شود، باید بعد از نماز آن سجده را قضا کند، سپس دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

(مسألهٔ ۱۱۶۵) اگر کسی تشهّد آخر نماز را فراموش کند و بعد از سلام یادش بیاید، باید آن تشهّد را قضا کند، سپس دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

(مسألهٔ ۱۱۶۶) اگر نمازگزار قسمتی از تشهّد آخر نماز را فراموش کند و بعد از سلام متوجّه شود، بنابر احتیاط واجب باید آن را قضا کند،

سپس دو سجدهٔ سهو به جا آورد.

(مسألهٔ ۱۱۶۷) اگر نمازگزار تشهّد اوّل نماز را فراموش کند و پس از رکوع بعدی متوجّه شود، بعد از نماز باید دو سجدهٔ سهو به جا آورد و قضای آن لازم نیست، همچنین است بنابر احتیاط واجب اگر قسمتی از آن را فراموش کرده باشد.

(مسألهٔ ۱۱۶۸) غیر از تشهّد آخر و یک سجدهٔ ، دیگر اجزای فراموش شدهٔ نماز قضا ندارد.

(مسألهٔ ۱۱۶۹) همهٔ شرایط سجده نماز، در قضای سجدهٔ فراموش شده نیز لازم است، و همهٔ شرایط تشهّد نماز نیز در قضای تشهّد فراموش شده لازم است.

(مسألهٔ ۱۱۷۰) در چند مورد سجدهٔ سهو واجب است که از آن جمله است:

۱) برای سخن بی جا، کم یا زیاد، سهواً باشد، و یا عمداً، به خیال این که از نماز فارغ شده است، مثل کسی که در غیر محلّ سلام، سلام داده باشد.

(مسألهٔ ۱۱۷۱) اگر کسی سخنی را به خیال این که آیهٔ قرآن است در نماز بر زبان جاری کند سجدهٔ سهو ندارد.

(مسألهٔ ۱۱۷۲) اگر نمازگزار می خواست ذکری را بر زبان جاری کند اگر سخن دیگری اشتباهاً بر زبانش جاری شود، سجدهٔ سهو ندارد.

۲) برای فراموش کردن تشهّد اوّل، و بنابر احتیاط واجب برای تشهّد آخر نیز.

۳) برای سلام بی جا، اگر همراه با تشهّد و متّصل به آن باشد. و بنابر احتیاط واجب برای زیادی سلام تنها نیز.

۴) برای شک میان چهار و پنج که بعد از اکمال سجدهٔ دوّم باشد.

۵) برای به جا آوردن چیزی در حال قیام که می بایست در حال نشسته

انجام دهد، مثل کسی که در حال ایستاده تشهّد بخواند، و یا چیزی را که می بایست ایستاده انجام دهد، در حال نشسته انجام بدهد، مانند کسی که قدرت بر ایستادن دارد ولی حمد و سوره و تسبیحات اربعه را در حال نشسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۷۳) کسی که قدرت بر ایستادن دارد، اگر اشتباهاً **تکبیرة الاحرام** را در حال نشسته بگوید، نمازش باطل است و نیازی به سجدهٔ سهو ندارد.

۶) برای خواندن تسبیحات اربعه در دو رکعت اولی و یا خواندن حمد و سوره در رکوع یا سجده.

۷) در موردی که اجمالاً بداند که در نمازش کم یا زیادی واقع شده که نماز را باطل نمی کند.

(مسألهٔ ۱۱۷۴) در چند مورد به جا آوردن سجدهٔ سهو بهتر است که از آن جمله است:

۱ ـ هنگامی که تردید دارد کم و زیادی در نماز روی داده است یا نه.

۲ ـ برای هر کم و زیاده‌ای که نماز با آن باطل نمی شود.

۳ـ برای شک میان سه و چهار، هنگامی که به گمانش چهار باشد و به آن عمل کند.

(مسألهٔ ۱۱۷۵) حرف زدن بین نماز و سجدهٔ سهو جایز نیست، ولی اگر حرف بزند نمازش باطل نمی شود و باید سجدهٔ سهو را به جا آورد.

(مسألهٔ ۱۱۷۶) بنابر احتیاط واجب علاوه بر حرف زدن نباید با دیگر مبطلات نماز نیز، بین نماز و سجدهٔ سهو فاصله بیفتد بلکه باید بلافاصله بعد از نماز به آن مبادرت شود، ولی اگر فاصله بیندازد، نمازش باطل نمی شود و باید آن را انجام دهد.

(مسألهٔ ۱۱۷۷) کسی که نماز احتیاط و سجدهٔ سهو بر او واجب

اســـت، بنابر احتیاط واجب باید نماز احتیاط را مقدّم بر ســـجدهٔ سهو انجام دهد و بهتر است اجزای فراموش شده نماز را نیز بر آن مقدّم بدارد.

(مسألهٔ ۱۱۷۸) اگر بیش از یک مورد از اشتباهاتی که موجب سجدهٔ سهو می باشد روی دهد، به همان تعداد سجدهٔ سهو واجب می شود.

(مســألهٔ ۱۱۷۹) سجده سهو عبارت از دو ســجده می باشد که بنابر احتیاط واجب باید پشـــت ســـر هم انجام پذیرد و ذکر در آنها گفته شـــود، سپس تشهد و سلام گفته شود.

(مسألهٔ ۱۱۸۰) سجدهٔ سهو تکبیرة الاحرام ندارد، اگر چه بهتر است.

(مسألهٔ ۱۱۸۱) در سجدهٔ سهو چند چیز شرط است:

۱) نیّت، همانگونه که در هر عبادتی لازم است.

۲) بر زمین نهادن اعضای هفتگانهٔ سجده.

۳) گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن جایز است.

۴)بلندترنبودن جای پیشانی از محلّ دیگر اعضای سجده بیش از چهار انگشت.

۵) طهارت، رو به قبله بودن و دیگر شرایط نماز، بنابر احتیاط واجب.

(مسألهٔ ۱۱۸۲) در سجدهٔ سهو ذکر معینی واجب نیست، ولی مستحب است که یکی از ذکرهای زیر گفته شود:

۱ ـ بسم الله و بالله و صلّی الله علی محمّد و آل محمّد.

۲ ـ بسم الله و بالله، اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد.

۳ ـ بسم الله و بالله، السّلام علیک ایّها النّبی و رحمهٔ الله و برکاته.

۴ ـ بسم الله و بالله و السّلام علیک ایّها النّبی و رحمهٔ الله و برکاته.

* * *

مبحث چهارم
نقص و خلل در نمازهای مستحبّی

(مسألة ۱۱۸۳) نمازهای مستحبّی در موارد زیر باطل می شود:

۱) چیزی از اجزای نماز را عمداً ترک کند.

۲) چیزی را بر اجزای نماز عمداً بیفزاید (بنابر احتیاط واجب).

۳) یکی از رکنها (رکوع، سجده، و **تکبیرة الاحرام**) سهواً ترک شود.

۴) وضویش باطل شود.

۵) به سوی قبله نباشد.

(مسألة ۱۱۸۴) اگر در نماز مستحبّی رکنی سهواً افزوده شود، نماز باطل نمی شود.

(مسألة ۱۱۸۵) اگر در نماز مستحبّی رکنی را فراموش کند، و در اثنای نماز متوجّه شود، باید برگردد و آن را تدارک کند، سپس نماز را ادامه دهد، اگر چه این کار موجب زیاد شدن رکن شود.

(مسألة ۱۱۸۶) اگر در نماز مستحبّی حمد، یا سوره، یا هر دو را فراموش کند و بعد از خم شدن به رکوع به یادش بیاید، نمازش را ادامه می‌دهد و تدارک آن لازم نیست.

(مسألة ۱۱۸۷) اگر در نماز مستحبّی یک سجده و یا تشهّد فراموش شود و در اثنای نماز متوجّه شود، باید برگردد و آنها را تدارک کند، سپس نمازش را ادامه دهد، اگر چه این کار موجب زیاد شدن رکن شود.

(مسألة ۱۱۸۸) اگر در نماز مستحبّی، تشهّد و یا یک سجده فراموش

شـــود و بعد از سلام متوجّه شـــود، بنابر احتیاط واجب برمی گردد و آن را تدارک می کند سپس نماز را به پایان می‌رساند.

(مســـألهٔ ۱۱۸۹) اگر نمازگزار در تعداد رکعتهای نماز مستحبّی شک کند، پس اگر به یکی از دو طرف ظن پیدا کند، بنابر احتیاط واجب بنا را بر آن می گذارد و به ظن خود عمل می کند، وگرنه مخیّر است بین این که بنا را بر اقل یا بر اکثر بگذارد و بهتر آن است که بنا را بر کمتر بگذارد، جز در نماز وتر که آن را از سر می گیرد.

(مســـألهٔ ۱۱۹۰) اگر در نماز مســـتحبّی پس از شـــروع کردن به یک جزئی از نماز شک کند که جزء قبلی را انجام داده است یا نه، به شک خود اعتنـــا نمی کند و نمازش را ادامه می‌دهد، ولی اگر پیش از شـــروع به جزء بعدی چنین شکی بکند، بنابر احتیاط واجب آن را انجام می‌دهد.

(مسألهٔ ۱۱۹۱) برای اشتباهاتی که در نماز واجب سجدهٔ سهو واجب می شـــود، در نمازهای مســـتحبّی اگر چنین اشـــتباهی رخ دهد سجدهٔ سهو واجب نمی شود، اگر چه بهتر است آن را انجام دهد.

(مسألهٔ ۱۱۹۲) در نماز مستحبّی اگر یک رکعت کم شود، پس اگر وقت تدارک آن نگذشته، آن را تدارک می کند، و اگر گذشته باشد باطل می شود.

(مسألهٔ ۱۱۹۳) بنابر احتیاط واجب، اگر در نماز مستحبّی یک رکعت زیاد شود، باطل می شود.

* * *

فصل بیست ویکم
نماز مسافر

در دو مـورد نمازهـای چهـار رکعتی به صورت قصـر (دو رکعتی) خوانده می شود:

۱ ـ هنگام ترس

۲ ـ در مسافرت

نظر به این که احکام ترس بسـیار مفصّل اسـت و به ندرت محل ابتلا قرار می گیرد، در این زمینه بحث نمی کنیم، و احکام مسافرت را در ضمن چند مبحث بیان می کنیم:

* * *

مبحث اوّل
شرایط سفر

(مسألهٔ ۱۱۹۴) سفری که موجب شکسته شدن نماز می شود، شرایطی دارد که از آن جمله است:

۱) مسافت؛ و آن هشت فرسخ است که تقریباً ۴۶ کیلومتر می باشد.

(مسـألهٔ ۱۱۹۵) اگر مسـافر چهار فرسخ یا بیشـتر سفر کند و چهار فرسخ یا بیشتر باز گردد، باید نمازش را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۹۶) مسافری که رفت و برگشت او مجموعاً هشت فرسخ می شـود، برای شکسـته شـدن نمازش شرط نیسـت که حتماً همان روز

برگردد، بلکه اگر از اوّل تصمیم داشــته باشد که کمتر از ده روز بماند و در کمتر از ده روز به وطنش باز گردد، نمازش را باید شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۹۷) اگر برای محل مورد نظر دو راه باشد، یکی دور باشد و به اندازهٔ مســافت شــرعی، ولی دیگری نزدیک باشــد و کمتر از مسافت شــرعی، اگر از راه نزدیک برود نمازش تمام اســت و اگر از راه دور برود نمازش شکسته است، اگر چه برای رفتن از راه دور نیازی نبوده باشد.

(مســألهٔ ۱۱۹۸) اگر محل مورد نظر دو راه دارد، یکی بیش از چهار فرســخ و دیگری کمتر از چهار فرســخ، اگر مســافر از راهی برود و از راه دیگری برگردد، و مجموع آن به هشــت فرســخ برســد، پس اگر در مسیر طولانی نقطه‌ای باشــد که از وطنش تا آنجا به هنگام سفر چهار فرسخ باشد و از آنجا تا وطنش به هنگام بازگشت نیز چهار فرسخ باشد، در این صورت نمازش قصر می شود وگرنه باید تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۱۹۹) اگر انسان در جایی چون صحرا به تنهائی زندگی می کند، آغاز مسافرت از در خانه‌اش حساب می شود، ولی اگر در آبادی یا در شهر زندگی می کند، از نقطهٔ پایانی شهر و روستا حساب می شود.

(مســألهٔ ۱۲۰۰) شــهرهای بزرگ که در عصر ما به کثرت یافت می شود به دو قسم می باشند:

۱ ـ شهرهایی که از نظر اقتصادی و دیگر شئون زندگی به هم پیوسته هستند و هیچکدام از شــهرکهای آن به صورت مستقل و جداگانه اداره نمی شوند، بلکه همهٔ آنها به یکدیگر وابسته هستند و یا همگی به مرکز وابسته می باشند، آنها در حکم یک شهر هستند و باید مسافت در آنها از آخر شهر محاسبه شود.

۲ ـ شهرهایی که هر یک از شهرکهای آن از نظر معیشتی و اقتصادی به

طور مستقل اداره می شوند و ارتباط آنها به یکدیگر در حدّ ارتباط شهرها به یکدیگر می باشند، این شهرکها همانند شهرها و روستاهایی است که هر یک از آنها گسترش یافته به یکدیگر نزدیک و یا متّصل شده‌اند، که در این صورت هر یک از آنها مستقل می باشند، اگر چه به یکدیگر نزدیک باشند و به یک نام نامیده شوند. در این شهرکها باید مسافت را از آخر همان شهرک حساب کنند، نه آخر مجموع آنها.

(مسألهٔ ۱۲۰۱) کسی که به بیش از یک محل مربوط می شود، مثل کسی که محل کارش در محلّی و محلّ سکونتش در محلّ دیگری می باشد، آغاز مسافرت او از نقطهٔ پایانی محلّی حساب می شود که به سمت و سوی سفرش نزدیک باشد.

۲) قصد مسافت؛ یعنی باید از اوّل قصد داشته باشد که به مقدار مسافت شرعی سفر کند، اگر چه این قصد به تبع دیگری باشد، مثل زنی که به تبع شوهرش مسافت را قصد می کند و یا اجیر و کارگری که به تبع کارفرما مسافت شرعی را قصد می کند.

(مسألهٔ ۱۲۰۲) اگر کسی مثلاً در خواب یا در حال بیهوشی بوده و او را به مقدار مسافت راه برده‌اند، مسافر به حساب نمی‌آید، چون قصد مسافت نکرده است.

(مسألهٔ ۱۲۰۳) اگر کسی مشغول گشت و گذار باشد تا به مقدار مسافت شرعی راه رفته باشد، بدون این که قصد مسافت کند، مسافر به حساب نمی‌آید.

(مسألهٔ ۱۲۰۴) کسی که مقداری از مسافت را بدون قصد رفته، اگر پس از آن قصد مسافت کند، یعنی قصد کند که هشت فرسخ دیگر برود، یا

چهار فرسخ دیگر برود و برگردد، از آن لحظه به بعد در حکم مسافر می باشد.

(مسألهٔ ۱۲۰۵) کسی که هشت فرسخ بدون قصد رفته، اگر در صدد مراجعت باشد، نظر به اینکه به مقدار هشت فرسخ تا وطنش فاصله دارد، از لحظه‌ای که شروع به بازگشت می کند، در حکم مسافر است.

۳) استمرار قصد مسافت؛ به این معنی که تا رسیدن به مقصد از قصد خود برنگردد، پس اگر پیش از رسیدن به چهار فرسخ تصمیم به بازگشت بگیرد، یا در ادامهٔ دادن آن مردّد شود، باید نمازش را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۰۶) مسافری که پیش از رسیدن به چهار فرسخ از تصمیم خود برمی گردد، اگر نمازش را شکسته خوانده، بنابر احتیاط واجب باید آن را به صورت چهار رکعتی اعاده کند. و اگر روزه‌اش را افطار کرده، باید در بقیّهٔ روز از مفطرات پرهیز کند و بعد قضای آن را نیز به جا آورد.

۴) عبور نکردن از وطن

(مسألهٔ ۱۲۰۷) اگر مسافر از اوّل سفر می‌داند که پیش از رسیدن به مسافت شرعی از وطنش عبور خواهد کرد، نمازش را باید تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۰۸) اگر مسافر تصمیم دارد پیش از رسیدن به مسافت شرعی در محلّی ده روز اقامت کند و یا مردّد است که در آن منزل ده روز بماند یا نه؟ نمازش شکسته نمی شود.

۵) حرام نبودن سفر

(مسألهٔ ۱۲۰۹) در سفر حرام، چه اصل سفر حرام باشد، مانند فرار کردن بنده‌ای از مولای خود و زنی از خانهٔ شوهرش بدون اجازهٔ او، یا انگیزهٔ سفر حرام باشد، مانند مسافرت برای دزدی یا ریختن خون حرام، نمازش قصر نمی شود.

(مسألهٔ ۱۲۱۰) کسی که به فرمان ستمگر صاحب منصبی مسافرت می کند، در سفری که از لوازم پیروی او باشد، نمازش تمام است، چه فرستادهٔ او باشد، یا او را همراهی کند.

(مسألهٔ ۱۲۱۱) مسافری که برای شکار سفر می کند، اگر این کار برای تهیّه هزینهٔ زندگی باشد نمازش شکسته است و اگر برای سرگرمی و خوشگذرانی باشد، سفرش حرام است و باید نمازش را تمام بخواند و روزه‌اش را بگیرد، امّا خود شکار کردن ظاهراً مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۲۱۲) کسی که از سفر معصیت برمی گردد، اگر این بازگشت هم بخشی از آن سفر معصیت به شمار آید، باید در مراجعت نیز نمازش را تمام بخواند، و اگر بخشی از آن نباشد، مانند کسی که راه دوری را برای انگیزهٔ حلالی برمی گزیند، و یا میان رفت و بازگشت فاصلهٔ زیادی افتاده باشد، نمازش شکسته می شود.

(مسألهٔ ۱۲۱۳) اگر هنگام بازگشت از سفر معصیت، انگیزه‌اش منحصر به حرام نباشد، بنابر احتیاط واجب نمازش را هم شکسته بخواند هم تمام.

۶) کثیرالسّفر نباشد

(مسألهٔ ۱۲۱۴) کسی که کارش مسافرت باشد، مانند راننده و خلبان و ناخدا و یا کارش در سفر باشد، مانند تاجر و صنعتگر دوره‌گرد، و یا کارش ایجاب می کند که زیاد سفر کند، مانند کسی که برای زیارت، معالجه، درس یا خرید جنس در فاصله های کوتاه سفر می کند، نمازش شکسته نمی شود.

(مسألهٔ ۱۲۱۵) کسی که در یک مورد خاصّ کثیرالسّفر می باشد، اگر برای مورد دیگری سفر کند، اگر این مورد هم از سنخ مورد قبلی باشد باز هم نمازش تمام است، مانند راننده‌ای که در مسیر معیّنی کار می کرد و اینک

خط دیگری را برگزیده اســت، یا تاجری که از شــهر معیّنی جنس تهیه می کرد، برای تهیه جنس به شهر دیگری مسافرت می کند.

(مسألهٔ ۱۲۱۶) راننده‌ای که در مسیر معیّنی کار می کرد، اگر به مقصد دیگری برای زیارت، سیاحت، معالجه و امثال آنها مسافرت کند، نمازش شکسته است.

(مسألهٔ ۱۲۱۷) کسی که کارش رانندگی است اگر وسیلهٔ نقلیه‌اش را در شــهری برای تعمیر می گذارد و با وسیلهٔ دیگری به وطن خود می‌رود، باید نمازش را شکسته بخواند.

(مســألهٔ ۱۲۱۸) کسی که سفر را برای خود شــغل انتخاب می کند، مانند راننده و ناخدا، از اوّلین سفر خود نمازش را باید تمام بخواند و نیازی به تکرار مسافرت نیست، تا حکم کثیرالسّفر بر او جاری شود.

(مسألهٔ ۱۲۱۹) کسی که برای هدف خاصّی چون تجارت، تدریس و معالجه سفر می کند، باید مدّتی به این سفر ادامه دهد تا حکم کثیرالسّفر بر او جاری شــود، و در مسافرتهای نخستین باید بنابر احتیاط واجب بین نماز شکسته و تمام جمع کند.

(مسألهٔ ۱۲۲۰) اگر انسان فقط در زمان خاصّی، مثلاً در فصل تابستان به کثرت مسافرت می کند، در آن محدوده حکم کثیرالسّفر بر او جاری می شود و در دیگر فصلها باید نمازش را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۲۱) با یکی دو بار سفر کردن حکم کثیرالسّفر جاری نمی شــود، اگر چه به درازا بکشد، بلکه لازم اســت تصمیم بر ادامهٔ مسافرتهای پیاپی داشته باشد تا حکم کثیرالسّفر جاری شود.

(مسألهٔ ۱۲۲۲) در مســافرتهای طولانــی، اگر مدّت مسافرت با مدّت اقامت در وطن برابر باشد، ظاهراً حکم کثیرالسّفر جاری می شود، ولی اگر

مدت اقامت او در وطن به مقدار زیادی بیش از مدّت مسافرت باشد، باید نمازش را در سفر شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۲۳) در مسافرتهای کوتاهی که از نصف روز تجاوز نمی کند، ظاهر این است که چهار بار سفر کردن در یک هفته برای جریان حکم کثیرالسّفر کافی نیست.

(مسألهٔ ۱۲۲۴) کسی که عنوان کثیرالسّفر بر او صدق کرده و نمازهایش را در سفر تمام می خواند، اگر ده روز در وطن بماند، حکم کثیرالسّفر از او برداشته می شود و در نخستین سفر بعدی باید نماز را شکسته بخواند و روزه‌اش را افطار کند، چه از اوّل تصمیم داشته که ده روز در وطن بماند، یا بدون تصمیم قبلی مانده باشد.

۷) رسیدن به حدّ ترخّص

(مسألهٔ ۱۲۲۵) نشانهٔ حدّ ترخّص دو چیز است:

اوّل: در اثر فاصله گرفتن از شهر، اهالی شهر او را نبینند، به این نشانی که او نیز اهالی شهر را نبیند و تشخیص ندهد که آیا ایستاده‌اند، یا راه می‌روند.

دوّم: صدای اذان شهر (صدای مؤذّن، بدون استفاده از بلندگو) به گوش او نرسد.

(مسألهٔ ۱۲۲۶) مسافری که از وطنش خارج می شود، پس از رسیدن به حدّ ترخّص نمازش شکسته می شود، و مسافری که به سوی وطنش برمی گردد، تا هنگامی که به حدّ ترخّص نرسیده نمازش شکسته است، یعنی حدّ ترخّص نقطهٔ آغاز و نقطهٔ پایانی سفر می باشد.

* * *

مبحث دوّم

چیزهایی که سفر را قطع می کند

(مسألهٔ ۱۲۲۷) سه چیز باعث می شود که حکم سفر شکسته شود:

اوّل: عبور از وطن

(مسألهٔ ۱۲۲۸) وطن عبارت از سرزمینی است که انسان آنجا را برای سکونت خود برگزیده است و تصمیم دارد اگر حادثه‌ای پیش نیاید برای همیشه در آنجا اقامت کند.

(مسألهٔ ۱۲۲۹) وطن ممکن است زادگاه انسان باشد و ممکن است محلّ دیگری باشد که خود آن را برای اقامت خود برگزیده باشد.

(مسألهٔ ۱۲۳۰) اگر انسانی به تبعیّت از پدر، همسر و امثال آن محلّی را برای سکونت خود برگزیده است، تا هنگامی که از آنجا اعراض نکرده و از آن سرزمین بیرون نرفته، وطن او به شمار می‌رود.

(مسألهٔ ۱۲۳۱) به مجرد این که انسان در محلّی به نیّت اقامت دائم ساکن شود، وطن او به شمار می‌آید و نیازی به گذشت مدّت طولانی نیست.

(مسألهٔ ۱۲۳۲) در آغاز اقامت در وطن جدید نیازی به قصد اقامه (ده روزه) و یا جمع بین شکسته و تمام نیست، اگر چه بهتر است.

(مسألهٔ ۱۲۳۳) ممکن است انسان بیش از یک وطن برای خود برگزیند و بخشی از سال را در یکی و بخشی دیگر را در دوّمی اقامت کند و از هیچکدام جز هنگام بروز رخدادی بیرون نرود.

(مسألة ۱۲۳۴) کسی که بیش از یک وطن دارد، به هنگام انتقال از وطنی به وطن دیگر، باید در فاصلهٔ بین دو وطن به دو شرط نمازش را شکسته بخواند:

۱) فاصلهٔ بین آن دو به هشت فرسخ برسد.

۲) در آن مسیر کثیرالسّفر نباشد.

(مسألة ۱۲۳۵) اگر کسی در یک شهر خانه و زندگی دارد و در شهر دیگری محل کارش هست، و در هر دو مورد تصمیم دارد که برای همیشه به سکونت و تجارت خود ادامه دهد، همانند کسی که دو وطن دارد، یعنی در هر دو شهر نمازش تمام است.

(مسألة ۱۲۳۶) هنگامی که محلّی را برای سکونت دائم انتخاب کرد، تا هنگامی که از آن منصرف نشده، حکم وطن بر آن جاری است و هنگامی که از آن منصرف شود، تا هنگامی که از آن بیرون نرفته است از حکم وطن خارج نمی شود.

(مسألة ۱۲۳۷) کسی که از وطنش بیرون رفته، ولی هنوز اعراض نکرده و مردّد است که در آن اقامت بکند یا نه؟ حکم وطن در حق او باقی است.

(مسألة ۱۲۳۸) محلّی را که انسان برای یک مدّت طولانی مسکن خود قرار می‌دهد و در آنجا خانه و کاشانه تهیّه می کند، در حکم وطن می باشد، اگر چه قصد سکونت دائم ندارد، مثل دوران اقامت طلّاب در حوزه های علمیّه و اقامت کارمندان و پیشه‌وران در محلّ کار و مأموریت خود.

(مسألة ۱۲۳۹) انسان در مدّت سکونت خود در وطن و یا جایی که در حکم وطن اوست، باید نمازش را تمام بخواند و نیازی به قصد اقامه

نیست، و اگر در اثنای مسافرتش از آنجا عبور کند، سفرش شکسته می شود.

(مسألهٔ ۱۲۴۰) شـــرط جریان حکم وطن در محلّ سکونت غیر دائم آن است که خیلی از آن بیرون نرود که از محلّ اقامت او بودن خارج شود، مگر این که از باب کثیرالسّـــفر بودن وظیفه‌اش این باشد که نمازش را تمام بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۴۱) اگر کســـی محلّی را در فصلی از سال محل سکونت خود قرار دهد، اگر در فصل دیگری گذرش به آنجا بیفتد، حکم وطن بر او جاری نمی شـــود، پس اگر دانشـــجویی در ایّام تحصیلی در شهری تحصیل می کند، اگر در فصل تعطیلی به آن شهر سفر کند، نمازش شکسته است.

دوّم: قصد اقامه

(مســـألهٔ ۱۲۴۲) اگر مســـافر تصمیم بگیرد در محلّی ده روز پیاپی در آنجا بماند، و یا بداند ده روز در آنجا خواهد ماند، اگر چه به اختیار خودش نباشد، یا به تبعیّت از دیگری باشد، نمازش را باید تمام بخواند.

(مســـألهٔ ۱۲۴۳) در قصد اقامه، ده روز در مقابل شب است، پس اگر کســـی می خواهد ده روز با نُه شـــب میان آنها در محلّی بماند، باید نمازش را تمام بخواند، اگر چه بهتر است که شب دهم را نیز در آنجا اقامت کند.

(مســـألهٔ ۱۲۴۴) محـــلّ اقامت در قصـــد اقامه باید عرفـــاً یک محلّ محسوب شود، پس قصد اقامه در بیش از یک روستا و یا بیش از یک شهر صحیح نیســـت، ولـــی اگر قصد کند در یک محلّ اقامـــت کند و به محلّات مختلف آنجا رفت و آمد بکند، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۲۴۵) کســـی که قصد دارد در محلّ اقامت خود به جاهایی که اهل آن محلّ به طور متعارف به آنجاها می‌روند (از قبیل: مسجد، حمام،

زیارتگاه و تفریحگاه) برود، می تواند قصد اقامه کند، ولی اگر تصمیم دارد بـــه اطراف و نواحی آن نیز برود، به طوری که اگر افراد مقیم آن محل به آن مناطق بروند برای آنها سفر محسوب می شود، در این فرض قصد اقامه‌اش محقّق نمی شود و باید نمازش را شکسته بخواند.

(مسألهٔ ۱۲۴۶) ظاهر این است که مسافری که قصد ده روز اقامت در شـــهری داشته باشد می تواند به توابع شهر از قبیل مقبره و مانند آن که اهل شـــهر آنرا سفر حساب نکنند برود، ولی نباید از اول قصد رفتن ـ در ضمن ده روز ـ به مناطق دیگر که عرفاً سفر از شهر بر آن صدق می شود، اگرچه کمتر از مسافت سفر شرعی باشد.

بله وبعد از گذشـــت ده روز می تواند در حدّ مســـافت شـــرعی برود، وخللی در اقامت وارد نمی شود.

(مســـألهٔ ۱۲۴۷) کســـی که قصد کرده ده روز در محلّی بماند، اگر از ماندن منصرف شـــود و یا در ماندن مردّد گردد، اگر یک نماز چهار رکعتی خوانده، بقیهٔ نمازهایش را تا وقتی که از آنجا بیرون نرفته تمام می خواند، و اگر نخوانده باشـــد، نمازهایش شکسته است، چه نماز چهار رکعتی نخوانده باشـــد، یا شـــروع کند و به آخر نرســـیده باشـــد، یا تمام کرده باشد و بعداً بطلانش معلوم شود.

(مســـألهٔ ۱۲۴۸) کســـی که قصد کـــرده ده روز در جایی بماند، پس از گذشـــت ده روز نیازی به قصد اقامهٔ مجدّد نـــدارد، بلکه تا روزی که در آنجاست باید نمازش را تمام بخواند و روزه‌اش را بگیرد.

(مسألهٔ ۱۲۴۹) هنگامی که قصد اقامه انسان در محلّی با خواندن یک نماز چهار رکعتی محقق گردید، اگر بخواهد به محلّی که کمتر از مســـافت

شرعی است برود، سپس به بیشتر از مسافت شرعی مسافرت کند، اگر نمی خواهد که به محل اقامتش برگردد، از لحظه‌ای که از محل اقامت خارج می شـود نمازش شکسته می شـود، و اگر قصد مراجعت دارد نمازش شکسته نمی شود.

(مسألهٔ ۱۲۵۰) اگر قصد اقامه ولو باخواندن نماز چهار رکعتی محقق شـود، سـپس برای او بیرون رفتن به کمتر از مسـافت و بعد از آن سفر به جائیکه مسـافت تمام می شود پیش آید، پس اگر قصد رجوع به محل اقامه اش ننمایـد با بیرون رفتن از محل اقامه اش واجب اسـت نمازش را قصر نماید، و اگر قصد برگشـتن به محل اقامه داشـته باشد ولو اینکه کمی آنجا باقـی بماند بدون اینکه دوباره قصد اقامـه کند با بیرون رفتن از مکان اقامه اش قصر بر او واجب نمی باشـد بلکه قصر نمـودن نماز با بیرون رفتن از آنجا واجب می شـود، مثلاً کسـی در قم اقامه اش محقق شده است وقتی که به جمکران می رود واراده می کند دوباره به قم برگردد، سـپس از آنجا بـه تهران برود، با بیرون رفتن از قم به جمکران وآمدنش از جمکران به قم نمازش قصر نمی شود، بلکه با رفتن از قم به تهران نمازش قصر می گردد.

سوّم: توقّف سی روز در یک مکان

(مسـألهٔ ۱۲۵۱) اگر کسـی بدون این که تصمیم ده روز ماندن را در محلّی داشـته باشد، به مدّت سـی روز در یک محلّ بماند، روز سی و یکم باید نمازش را تمام بخواند، اگر چه همان روز قصد مسافرت داشته باشد.

(مسـألهٔ ۱۲۵۲) در توقّف سی روزه، سـی روز کامل شرط است و توقّف یکماه قمری ـ ۲۹ روز ـ کافی نیسـت و شـبها نیز در اینجا تابع روز می باشد، یعنی باید ۳۰ شبانه روز کامل (و یا ملفّق یعنی: ۳۰ بیست و چهار

ساعت) توقّف داشته باشد.

(مسألهٔ ۱۲۵۳) در توقّف سی روزه، لازم است در یک محلّ مانده باشد، پس اگر به اطراف و نواحی آن محلّ که جزء آن محلّ به حساب نمی‌آید، رفته باشد، باید همچنان نمازش را شکسته بخواند تا هنگامی که توقّف سی روز در یک محلّ حاصل شود و یا قصد ماندن ده روز پیش آید.

* * *

مبحث سوّم

احکام مسافر

(مسألهٔ ۱۲۵۴) روزه گرفتن مسافر بجز در موارد استثنائی که بیان خواهد شد صحیح نیست.

(مسألهٔ ۱۲۵۵) اگر مسافر به خیال این که روزه گرفتن در سفر صحیح است روزه بگیرد، روزه‌اش صحیح است، ولی اگر فراموش کند و روزه بگیرد بنابر احتیاط واجب روزه‌اش باطل است.

(مسألهٔ ۱۲۵۶) مسافری که وظیفه‌اش نماز شکسته است، اگر عمداً تمام بخواند، نمازش باطل می شود و اگر عمدی نباشد چند صورت دارد:

۱) کسی که اصلاً نمی‌دانست مسافر باید نمازش را شکسته بخواند، نمازی که خوانده صحیح است و نیازی به اعاده و قضا ندارد.

۲) کسی که می‌دانست مسافر باید نمازش را شکسته بخواند، ولی خیال می کرد مسیر او تا مقصد کمتر از مسافت است و یا خیال می کرد هر فرسخ مثلاً ۱۰ کیلومتر است، بنابر احتیاط واجب باید نمازهایش را اعاده و یا قضا نماید.

۳) کسی که فراموش کرده در مسافرت است و یا فراموش کرده باید

مسافر نمازش را شکسته بخواند، اگر پس از خروج وقت یادش بیاید نمازی که خوانده صحیح اســت و قضا ندارد، ولی اگر در داخل وقت یادش بیاید باید اعاده کند، و اگر اعاده نکند باید قضای آن را به جا آورد.

۴) نمــازش را به نیّت دو رکعتی شــروع کند و اشــتباهاً چهار رکعت بخواند، در این صورت بنابر احتیاط واجب باید آن را اعاده کند و اگر وقت گذشته قضا نماید.

(مسألهٔ ۱۲۵۷) مسافری که قصد اقامه کرده و یا کثیرالسّفر می باشد و وظیفه‌اش این اســت که نمازش را تمام بخواند، اگر شکسته بخواند نمازش باطــل اســت و باید آن را اعــاده و یا قضا نماید، مگــر در یک صورت که شخص جاهل به مسأله باشد ـ یعنی نمی دانست اگر کسی قصد ده روز کند باید نمازش را تمام بخواند ـ و نمازش را شکسته خوانده، صحیح است.

(مسألهٔ ۱۲۵۸) میزان در لزوم تمام یا شکسته، وقت ادای نماز است، نــه هنگام دخول وقت، پس اگر انســان در اوّل وقــت در وطن بوده و نماز نخوانده، و اینک موقع ادای نماز در ســفر است باید نماز را شکسته بخواند و اگر در اوّل وقت در ســفر بوده و نماز نخوانده، و اینک وارد شهر و دیار خود شده، باید نمازش را تمام بخواند.

(مســألهٔ ۱۲۵۹) کســی که نمازش در وطن قضا شــده، باید آن را به صورت تمام قضا کند، اگر چه در مســافرت باشــد، و کسی که نمازش در سفر قضا شده، باید آن را شکسته قضا کند، اگر چه در وطن باشد.

(مسألهٔ ۱۲۶۰) کسی که اوّل وقت در وطن بوده، بعداً مسافرت کرد و نمازش قضا شد، باید آن را شکسته قضا کند و کسی که در اوّل وقت مسافر بود و در آخر وقت در وطن بود و نمازش قضا شــد، باید آن را به صورت

تمام قضا کند، پس در هر صورت آخر وقت میزان است.

(مسألهٔ ۱۲۶۱) مسافر در چهار مکان مقدّس بین شکسته و تمام مخیّر است، و آنها عبارتند از:

۱) مکّهٔ مکرّمه

۲) مدینهٔ منوّره

۳) کوفه، و نجف اشرف به کوفه ملحق نیست.

۴) حرم مطهّر امام حسین علیه‌السلام، که بنابر احتیاط واجب تنها در زیر گنبد آن حضرت این حکم جاری است، نه در مسجد متّصل به حرم مطهّر.

(مسألهٔ ۱۲۶۲) در سفر، نافلهٔ نماز ظهر و عصر ساقط می شود، ولی دیگر نافله ها از جمله وُتَیره (نافلهٔ نماز عشا) ساقط نمی شود.

(مسألهٔ ۱۲۶۳) برای هر مسافری مستحب است به دنبال هر نماز شکسته ۳۰ بار بگوید : «**سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُللهِ وَلا اِلهَ اِلاَّ اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ**» و در حدیث آمده است که این کار موجب کامل شدن نماز است.

* * *

فصل بیست و دوّم
برخی از نمازهای مستحبّ

نمازهای مستحبّی بسیار فراوان است، که از آن جمله است:

۱ ـ نماز عیدین

(مسألهٔ ۱۲۶۴) نماز عید فطر و عید قربان در زمان حضور امام معصوم علیه‌السلام با فراهم شدن شرایط آن واجب می شود، ولی در عصر غیبت امام علیه‌السلام مستحب است.

(مسألهٔ ۱۲۶۵) نماز عیدین را در عصر غیبت می توان به صورت فرادی و یا جماعت خواند، و در این زمان، اجتماع تعداد معین و فاصلهٔ لازم در میان دو جایگاه اقامه نماز عید و دیگر شرایطی که در فصل نماز جمعه گفتیم، شرط نیست.

(مسألهٔ ۱۲۶۶) وقت نماز عید از طلوع آفتاب است تا ظهر شرعی.

(مسألهٔ ۱۲۶۷) نماز عیدین اذان و اقامه ندارد، بلکه مستحب است مؤذّن سه مرتبه بگوید :« **اَلصَّلاةُ** ».

(مسألهٔ ۱۲۶۸) نماز عیدین دو رکعت است، در هر رکعت حمد و یک سوره خوانده می شود و بهتر است در رکعت اوّل سورهٔ « **أعلی** » و در رکعت دوّم سورهٔ « **الشّمس** » و یا در اوّل « **الشّمس** » و در دوّم « **الغاشیه** » خوانده شود.

(مسألهٔ ۱۲۶۹) بنابر احتیاط واجب، باید در رکعت اوّل پنج مرتبه تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بگیرد و در رکعت دوّم چهار تکبیر

بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت بگیرد.

(مسألهٔ ۱۲۷۰) هر ذکر و دعائی که در قنوت دیگر نمازها کفایت می کند، در قنوت نماز عیدین نیز کفایت می کند، ولی بهتر آن اســت که یکی از دعاهای مأثور را بخواند، که از آن جمله است:

« اَللّهُــمَّ أَهْلَ الْکِبْرِیاءِ وَ الْعَظَمَهِ، وَ أَهْلَ الْجـُودِ وَ الْجـَبَروتِ، وَ أَهْلَ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَهِ، وَ أَهْلَ التَّقْوی وَ الْمـَغْفِرَهِ، أَسْأَلُکَ فی هذَا الْیَوْمِ الَّذی جَعَلْتَهُ لِلْمـُسلِمینَ عیداً، وَ لِمـُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ذُخْراً وَ مَزیــداً، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، کَأَفْضَلِ ما صَلَّیْتَ عَلی عَبْــدٍ مِنْ عِبادِکَ، وَ صَلِّ عَلی مَلائِکَتِکَ وَ رُسُــلِکَ، وَاغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ وَالْمـُؤْمِناتِ، وَالْمـُسْــلِمینَ وَالْمـُسْلِماتِ، اَلْاَحْیاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْواتِ. اَللّهُمَّ اِنّی أَسْــأَلُکَ خَیْرَ ما سَأَلَکَ عِبادُکَ الْمـُرسَلُونَ، وَأَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعاذَ بِکَ مِنْهُ عِبادُکَ الْمـُرسَلُونَ ».

(مســألهٔ ۱۲۷۱) بنابــر احتیاط واجب باید امــام جماعت بعد از نماز عیدین دو خطبه ایراد کند و در میان دو خطبه با یک نشســت کوتاه فاصله اندازد.

(مســألهٔ ۱۲۷۲) در عصــر غیبت، حضور مؤمنــان در نماز عیدین و گوش دادن به خطبه های آن واجب نیســت و امام جماعت به جز حمد و سوره، چیزی از گردن مأمومین ساقط نمی کند.

۲ ـ نماز غُفَیْلَه

(مســألهٔ ۱۲۷۳) نماز غفیله دو رکعت اســت که میان نماز مغرب و عشــاء خوانده می شــود. در رکعت اوّل بعد از حمد این آیهٔ شــریفه را می خواند:

﴿ وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ، فَنادي فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا اِلهَ اِلّا أَنْتَ، سُبْحانَكَ اِنّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمِينَ. فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنينَ ﴾.

و در رکعت دوّم بعد از حمد این آیهٔ شریف را بخواند:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها اِلا هُوَ، وَ يَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ، وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلّا يَعْلَمُها، وَلا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْاَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلايابِسٍ اِلّا فِي كِتابٍ مُبينٍ ﴾.

سپس دستها را به سوی آسمان برافراشته، در حال قنوت می گوید:

« اَللّهُمَّ اِنّی أَسْأَلُکَ بِمَفاتِحِ الْغَيْبِ الَّتی لايَعْلَمُها اِلّا أَنْتَ، اَنْ تُصَلِّی عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بی کَذا ».

سپس حاجتش را می خواهد، سپس می گوید:

« اَللّهُمَّ أَنْتَ وَلِی نِعْمَتی، وَالْقادِرُ عَلی طَلِبَتی، تَعْلَمُ حاجَتی، فَأَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ـ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلامُ ـ لَمّا قَضَيْتَها لی ».

(مسألهٔ ۱۲۷۴) در این دو آیه‌ای که به جای سوره در دو رکعت نماز غفیله خوانده می شود، به گفتن « **بِسْمِ اللهِ** » احتیاج نیست.

(مسألهٔ ۱۲۷۵) اگر نماز غفیله را به نیّت نافلهٔ نماز مغرب بخواند، از دو رکعت نافلهٔ مغرب کفایت می کند.

۳ ـ نماز لیلهٔ الدّفن

(مسألهٔ ۱۲۷۶) نماز وحشت که در نخستین شب خاک سپاری مؤمن خوانده می شود، دو رکعت است، در رکعت اوّل سورهٔ حمد و آیهٔ الکرسی و در رکعت دوّم بعد از حمد ده مرتبه سورهٔ قدر خوانده می شود، بعد از سلام نماز می گوید :« **اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد وَابْعَثْ ثَوابَها**

اِلی قَبْرِ فُلانٍ » و به جای فلان نام میّت را می گوید.

(مسألهٔ ۱۲۷۷) از رسول اکرم ﷺ روایت شده شب اوّل قبر سخت ترین شبی است که بر میّت می گذرد، و لذا امر شده که آن شب از طرف میّت صدقه داده شود، پس اگر کسی قادر نباشد، دو رکعت نماز بخواند، در رکعت اوّل سورهٔ حمد و دو مرتبه سورهٔ « قل هوالله » را بخواند و در رکعت دوّم بعد از حمد ده مرتبه سوره « تکاثر » را بخواند.

۴ ـ نماز استخاره

(مسألهٔ ۱۲۷۸) در احادیث فراوانی به استخاره تشویق و ترغیب شده است و منظور از استخاره آن است که انسان به هنگام اقدام بر یک کاری به پیشگاه خداوند منّان تضرّع کند و از خداوند بخواهد آنچه را که خیر است برای او برگزیند، پس اگر تصمیمی که گرفته خیر باشد، مقدّماتش را فراهم سازد و اگر خیر نباشد او را منصرف کند.

(مسألهٔ ۱۲۷۹) برای نماز استخاره صورتهای مختلفی بیان شده است که نمی توانیم همهٔ آنها را در اینجا بیاوریم، فقط به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم:

۱ ـ دو رکعت نماز می خواند و پس از آن می گوید :« **اَسْتَخیرُ الله بِرَحْمَتِهِ فی عافِیَةٍ** ».

۲ ـ در بالای سر امام حسین علیه‌السلام دو رکعت نماز خوانده، خدا را حمد و ستایش کرده، صد مرتبه از خداوند طلب خیر می نماید.

۳ ـ دو رکعت نماز خوانده، حمد و ستایش پروردگار نموده، بر محمّد و آل محمّد صلوات فرستاده می گوید :« **اَللّهُمَّ اِنْ کانَ هذَا الاَْمْرُ خَیْراً لی فی دینی وَ دُنْیای فَیَسِّرْهُ لی وَ قَدِّرْهُ، وَ اِنْ کانَ غَیْرَ ذلِکَ فَاصْرِفْهُ عَنّی** ».

(مسألهٔ ۱۲۸۰) در نماز استخاره بعد از حمد هر سوره‌ای بخواند مانع نـــدارد و می تواند ســـوره های: (**قل هوالله**) و (**قل یـــا ایّها الکافرون**) را بخواند، که سورهٔ (**قل هوالله**) معادل یک سوم قرآن است.

در روایات فراوانی آمده اســـت که لازم اســـت انسان بعد از استخاره به آنچه خداوند برایش مقدّر می کند راضی باشد وگرنه او را در قضا و قدرش متّهم نموده است.

از خداوند منّان مســـئلت داریم آنچه مصلحت دین و دنیای ما هســـت برای ما مقدّر و میسّر بفرماید، که مهربانترین مهربانان است.

* * *

احکام روزه

« **روزه** » یکی از پایه های مستحکمی است که دین مقدّس اسلام بر آن اساس استوار شده است.

روزه یکی از واجبات مهمّی است که خداوند متعال بر بندگانش واجب نموده، و یکی از عبادتهای بزرگی است که آفریدگار جهان بندگانش را برای تهذیب نفس و تطهیر قلب و ادای زکات بدنهایشان به سوی آن فرا خوانده است.

روزه سپر آتش و وسیلهٔ ورود به بهشت برین است.

در حدیث شریف آمده است خداوند متعال فرمود: « هر عمل نیکی که بندگانم انجام دهند، ده تا هفتصد برابر آن پاداش دارد، به جز روزه که از آنِ من است و من پاداش آن را می‌دهم ».

در روایات معصومین علیهم السلام آمده است: « خواب روزه‌دار عبادت است، سکوت و نفس روزه‌دار پاداش تسبیح دارد، عمل روزه‌دار قبول، دعای او مستجاب، و بوی دهانش در نزد پروردگار از بوی مشک خوشبوتر است ».

« روزه‌دار از باغهای بهشتی متنعّم می شود و فرشتگان برای او دعا می کنند، تا هنگامی که روزه‌اش را افطار کند ».

« برای روزه‌دار دو خوشـــحالی اســـت، یکی به هنگام افطار، دیگری به هنگام دیدار پروردگار ».

« روزه شیطان را از روزه‌دار دور می گرداند و رویش را سیاه می سازد ».

خداوند برای انجام این عبادت بســیار ارزشمند بهترین و برترین ماهها را برگزیده است، و ماهی که آن را به خودش اختصاص داده، آن را ماه خدا نام نهاده، آن را با فرستادن کتابش در آن گرامی داشته، و شب قدر را که از هزار ماه برتر است، در آن قرار داده است.

ماهی که شیطانها در آن به غل و زنجیر کشیده می شوند، گناهان در آن بخشوده می شوند، پاداش حسنات در آن مضاعف می گردد، درهای جهنّم در آن بسته می شود و درهای بهشت در آن گشوده می شود.

ماهـــی که مؤمنان در آن به ضیافت الهی دعوت شـــده و از اهل کرامت پروردگار قرار گرفته‌اند.

از خداوند منّان مســـئلت داریم که ما را نیز برای این ماه اهل نموده، در این ماه پرفیض به آنچه مورد رضای اوســـت موفّق بدارد، که او مهربانترین مهربانان است.

امّـــا « **روزه** » عبـــارت اســـت از این که در طـــول روز از طلوع فجر تا مغرب، از چیزهایی که روزه را باطل می کند، خودداری شود. و اینک احکام روزه در ضمن چهار فصل بیان می شود.

* * *

فصل اوّل

چیزهایی که روزه را باطل می کند

اوّل و دوّم: خوردن و آشامیدن

(مسألهٔ ۱۲۸۱) خوردن و آشامیدن، اگر چه کم باشند و آنچه در زمان معمول شده، از رسانیدن غذا به وسیله شلنگ از طریق گلو یا بینی به داخل بدن، روزه را باطل می کند.

(مسألهٔ ۱۲۸۲) موادّ غذائی به هر وسیله‌ای به معده برسد، اگر چه از طریق گلو نباشد، بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می کند.

(مسألهٔ ۱۲۸۳) چیزی که به معده نمی‌رسد، اگر چه به داخل بدن برسد، مانعی ندارد، مانند اسپری که به ریه می‌رسد.

(مسألهٔ ۱۲۸۴) سرمهای غذائی و داروئی که به ورید یا عضله تزریق می شوند و داروهائی که روی زخم ریخته می شوند و قطرههایی که به داخل چشم و گوش و بینی ریخته می شوند روزه را باطل نمی کنند، اگر چه طعم آنها احساس شود.

(مسألهٔ ۱۲۸۵) روزه‌دار می تواند اخلاط سینه را فرود ببرد، اگر چه به فضای دهان رسیده باشد، همچنین آب دهان را، اگر چه زیاد باشد و از روی اختیار در فضای دهان جمع شده باشد.

سوم: قی کردن عمدی

(مسألهٔ ۱۲۸۶) اگر روزه‌دار در ماه رمضان عمداً قی کند، روزه‌اش باطل می شود، اگر چه به دلیل بیماری و امثال آن ناگزیر گردد، ولی بی‌اختیار

قی بر او غلبه کند، روزه‌اش باطل نمی شود.

(مسألهٔ ۱۲۸۷) اگر به سبب آروغ زدن چیزی به فضای دهان بیاید، فرو بردن آن روزه را باطل نمی کند، اگر چه بهتر آن است که آن را فرو نبرد.

چهارم: اماله کردن با چیزی مایع

(مسألهٔ ۱۲۸۸) شیاف کردن با اشیاء جامد روزه را باطل نمی کند، ولی شیافهای پزشکی که از موادّ روغنی و امثال آن می باشند و پس از ورود به بدن آب می شوند، اگر چه در اثر برودت به صورت جامد در آمده باشند، بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می کنند.

پنجم: جنابت عمدی

(مسألهٔ ۱۲۸۹) اگر کسی خودش را به وسیلهٔ اخراج منی یا عمل زناشوئی از جلو و بنابر احتیاط واجب عقب جنب کند خواه فاعد باشد یا مفعول، روزه‌اش باطل می شود.

(مسألهٔ ۱۲۹۰) اگر کسی با یک رفتار شهوت برانگیز ـ بوسه و غیره ـ قصد کامجوئی کند و منی از او خارج شود، قضا و کفّاره بر او واجب می شود، مگر این که به هنگام اقدام کردن بر این کار مطمئن بوده که منی از او خارج نخواهد شد، در این صورت فقط قضا بر او واجب می شود.

(مسألهٔ ۱۲۹۱) اگر در خواب محتلم شود، یا در بیداری بدون اقدام به یک عمل شهوت برانگیز، منی از او خارج شود، روزه‌اش باطل نمی شود.

(مسألهٔ ۱۲۹۲) روزه‌داری که محتلم شده و یا در بیداری منی از او خارج شده، می تواند بول کند، اگر چه بداند چیزی از منی در مجرا باقی مانده و به وسیلهٔ ادرار کردن بیرون خواهد آمد.

ششم: بقای عمدی بر جنابت

(مسألهٔ ۱۲۹۳) در شب ماه رمضان، و در قضای آن و هر روزه واجب دیگـر، اگر تا طلوع فجر عمداً در حال جنابـت باقی بماند، روزه‌اش باطل می شود.

(مسألهٔ ۱۲۹۴) روزهٔ مستحبّی با این عمل باطل نمی شود.

(مسـألهٔ ۱۲۹۵) بقا بر جنابت اگر عمدی نباشـد، روزه را باطل نمی کند، خواه روزهٔ واجب باشـد یا مسـتحب، جز این که چنین شخصی نمی تواند قضای روزهٔ رمضان را بگیرد، اگر چه وقت آن تنگ شده باشد.

(مسـألهٔ ۱۲۹۶) کسی که می‌داند پیش از طلوع فجر قدرت بر غسل نخواهد داشـت، اگـر با توجّه به ایـن حال، عمداً خـودش را جنب کند، روزه‌اش باطل می شود و قضا و کفّاره بر او واجب می شود. و تیمّم کردن قضا و کفّاره را از او ساقط نمی کند، اگر چه بهتر است پیش از طلوع فجر اقدام به تیمّم نماید.

(مسألهٔ ۱۲۹۷) اگر کسی هنگام اقدام به جنابت از ناتوانی خود بر غسل جنابت غافل باشـد و یا خیال کند وقت وسـیع است و بعد کشف شود که وقت تنگ بوده است، روزه‌اش صحیح است و چیزی بر او واجب نمی شود.

(مسألهٔ ۱۲۹۸) اگر کسـی غسل جنابت، حیض یا نفاس را فراموش کند و در آن حال روزه بگیرد، بنابر احتیاط واجب روزه‌اش باطل است، ولی کفّاره بر او واجب نمی شود.

(مسألهٔ ۱۲۹۹) اگر شخص جنب به جهت بیماری و امثال آن از غسل کردن معذور شـود، بهتر اسـت در صورت امکان پیش از طلوع فجر تیمّم کند، اگر چه بدون تیمّم نیز روزه‌اش صحیح است.

(مسألة ۱۳۰۰) زنی که غسل حیض یا نفاس بر گردن دارد، اگر در غسل کردن تنبلی و سهل‌انگاری کند تا فجر طلوع کند، روزه‌اش باطل می شود و قضا بر او واجب است. ولی اگر عمداً غسل نکند، در این صورت بنابر احتیاط واجب کفّاره نیز بر او واجب می شود.

(مسألة ۱۳۰۱) زنی که پیش از طلوع فجر، هنگامی از حیض یا نفاس پاک می شود که برای غسل کردن فرصت ندارد، یا عذر دیگری دارد، ظاهراً روزه‌اش صحیح است، اگر چه بهتر است اقدام به تیمّم نماید.

(مسألة ۱۳۰۲) در صحت روزهٔ زن مستحاضه کثیره، غسل شرط نیست، اگر چه بهتر است بر غسل های سه گانه‌اش مواظبت نماید.

(مسألة ۱۳۰۳) اگر شخص جنب در شب ماه رمضان بخوابد و تا صبح بیدار نشود، اگر تصمیم داشت غسل نکند و یا از وضع خود می‌دانست که تا صبح بیدار نمی شود، روزه‌اش باطل می شود و قضا و کفّاره بر او واجب می گردد، ولی اگر تصمیم داشت بیدار شود و غسل کند، امّا خواب بر او غلبه کرد، روزه‌اش صحیح است.

(مسألة ۱۳۰۴) اگر شخص جنب به این نیّت که بیدار شود و غسل کند، بار دوم پس از علم بجنابت بخوابد و پیش از اذان صبح بیدار نشود، باید روزهٔ آن روز را قضا کند، ولی کفّاره بر او نیست.

(مسألة ۱۳۰۵) اگر شخص جنب در شب ماه رمضان چندین بار از خواب بیدار شود و بخوابد، ولی تصمیم داشته باشد بیدار شود و غسل کند، پس خواب بر او غلبه کندو تا طلوع فجر بیدار نشود، فقط قضای روزه‌اش بر او واجب می شود، مگر این که از تصمیم خود برگردد، در این صورت کفّاره نیز بر او واجب می شود.

(مسألة ۱۳۰۶) اگر خوابهای بعدی در اثر غفلت از جنابت باشد، در این صورت روزه‌اش باطل نمی شود و قضا ندارد.

(مسألة ۱۳۰۷) خوابی که شخص در آن محتلم شده خواب اوّل به شمار نمی‌آید، بلکه خوابی که پس از بیدار شدن از احتلام می خوابد، خواب اوّل محسوب می شود.

(مسألة ۱۳۰۸) کسی که غسل حیض یا نفاس بر عهده‌اش می باشد، در موضوع خواب مثل جنب نمی باشد، و لذا اگر بر خوابیدن او تنبلی و مسامحه در غسل صدق کند، قضا بر او واجب می شود، اگر چه خواب اوّلش باشد. و اگر مسامحه و تنبلی صدق نکند، روزه‌اش صحیح است، اگر چه چندین بار خوابیده باشد، مشروط بر این که تصمیم داشته باشد پیش از طلوع فجر بیدار شده و غسل کند، وگرنه بنابر احتیاط واجب علاوه بر قضا، کفاره نیز واجب می شود.

هفتم: دروغ بستن بر خدا و پیامبر و امامان

(مسألة ۱۳۰۹) اشتباه خواندن قرآن کریم، از موارد دروغ بستن به خدا محسوب نمی شود.

(مسألة ۱۳۱۰) ارتماس، یعنی فرو رفتن در آب روزه را باطل نمی کند، اگر چه بهتر است از آن اجتناب کند.

(مسألة ۱۳۱۱) فرو بردن غبار غلیظ در حلق، روزه را باطل نمی کند، مگر این که در اثر کثرت یا غلظت، خوردن محسوب شود، اگر چه بهتر است مطلقاً از آن پرهیز شود.

(مسألة ۱۳۱۲) استنشاق نمودن از هوای آمیخته با دود، روزه را باطل نمی کند، ولی استفاده از دخانیّات، بنابر احتیاط واجب روزه را باطل می

کند.

(مسـألهٔ ۱۳۱۳) چیزهایی بر روزه‌دار مکروه اسـت، که از آن جمله است:

۱) هر گونه کامجوئی از زن، بدون عمل زناشوئی و بدون قصد انزال.

۲) خون دادنی که موجب ضعف شود.

۳) تر کردن لباس و گذاشتن آن روی بدن.

۴) نشستن زن روزه دارد در آب

۵) خونی کردن دهان.

۶) مضمضه کردن بیهوده.

۷) سرودن شعر، مگر در مدح یا رثای اهل بیت علیهم‌السلام.

(مسألهٔ ۱۳۱۴) در روایت آمده است هنگامی که روزه گرفتید:

۱) زبانتان را از دروغ باز دارید.

۲) دیدگانتان را از نامحرم فرو بندید.

۳) با یکدیگر نزاع نکنید.

۴) به یکدیگر حسد نورزید.

۵) غیبت همدیگر را نکنید.

۶) خشمگین نشوید.

۷) با یکدیگر کشمکش نکنید.

۸) یکدیگر را با القاب زشت نخوانید.

۹) از یاد خدا غفلت نورزید.

* * *

فصل دوّم
شرایط صحّت روزه

(مسألهٔ ۱۳۱۵) برای صحّت روزه شرایطی هست که از آن جمله است:

۱ ـ اسلام، بلکه ایمان

(مسألهٔ ۱۳۱۶) روزه از کافر و منکر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام صحیح نیست.

(مسألهٔ ۱۳۱۷) اگر کافر در وسط روز مسلمان شود، و یا منکر ولایت در وسط روز مستبصر شود، روزه آن روز از آنها پذیرفته نمی شود، اگر چه ماه رمضان نباشد.

۲ ـ نیّت

(مسألهٔ ۱۳۱۸) نیّت در روزه عبارت است از ترک چیزهایی که روزه را باطل می کنند، به عنوان روزه، به قصد تقرّب به خداوند متعال.

(مسألهٔ ۱۳۱۹) کسی که از شب تصمیم دارد روز بعد را روزه بگیرد، اگر خواب بماند تا صبح طلوع کند، روزه‌اش صحیح است، حتّی اگر همهٔ روز را در خواب باشد مانعی ندارد، به شرط این که از قبل تصمیم بر روزه داشته باشد.

(مسألهٔ ۱۳۲۰) اگر در اثنای روز جنون، بیهوشی یا مستی عارض شود، بنابر احتیاط واجب روزه‌اش باطل می شود، اگر چه در غیر ماه رمضان باشد.

(مسألهٔ ۱۳۲۱) در ماه رمضان، روزهٔ دیگری واقع نمی شود، اگر چه روزه‌دار به روزهٔ ماه رمضان مکلّف نباشد، مانند کودک، مسافر، و اگر روزهٔ دیگری را عمداً نیّت کند، باطل می شود.

(مسألهٔ ۱۳۲۲) کسی که نمی‌داند ماه رمضان وارد شده، یا فراموش

کرده و روزهٔ دیگری چون قضا، کفّاره یا مستحبّی نیّت کند، بعد معلوم شود که ماه رمضان وارد شده، از ماه رمضان واقع می شود.

(مسألهٔ ۱۳۲۳) وقت نیّت در روزهٔ ماه رمضان، هنگام طلوع فجر یا پیش از آن است، اگر چه در خواب باشد، به شرط این که پیش از خواب تصمیم روزه گرفتن را داشته باشد. و اگر نیّت را عمداً از طلوع فجر به تأخیر بیندازد، روزه‌اش صحیح نیست، ولی باید تا آخر روز امساک نماید. و همچنین بنابر احتیاط واجب وقت نیّت در سایر اقسام روزهٔ واجب معین پیش از طلوع فجر است.

(مسألهٔ ۱۳۲۴) کسی که نمی‌داند ماه رمضان وارد شده و یا فراموش کرده، تا ظهر شرعی وقت نیّت کردنش ادامه دارد.

(مسألهٔ ۱۳۲۵) روزه‌دار باید در تمام روز بر نیّت روزه باقی باشد، پس اگر کسی در روزهٔ واجب معین، مثل ماه رمضان و نذر معیّن، از روزه گرفتن منصرف شود، یا مردّد شود، یا تصمیم بگیرد که بخورد، سپس از تصمیم خود برگردد و نخورد، بنابر احتیاط واجب روزه‌اش صحیح نیست.

(مسألهٔ ۱۳۲۶) وقت نیّت در روزهٔ واجب غیر معیّن، مانند قضا و کفّاره، تا ظهر ادامه دارد، پس اگر بعد از ظهر بخواهد نیّت کند، بنابر احتیاط واجب روزه‌اش صحیح نیست.

(مسألهٔ ۱۳۲۷) وقت نیّت در روزهٔ مستحبّی تا لحظاتی پیش از مغرب که بتواند در آن نیّت کند، ادامه دارد.

(مسألهٔ ۱۳۲۸) در روزی که معلوم نیست روز آخر شعبان است یا اوّل رمضان، اگر به عنوان ماه رمضان روزه بگیرد، روزه‌اش باطل است، اگر چه بعد معلوم شود که از ماه رمضان بوده است. ولی اگر به عنوان آخر

شــعبان روزهٔ مستحبّی و یا روزهٔ قضا نیّت کند، بعد معلوم شود ماه رمضان بوده، روزه‌اش صحیح است و از ماه رمضان محسوب می شود.

(مســألهٔ ۱۳۲۹) اگر در روز مشــکوک، که معلوم نیست آخر شعبان است یا اوّل رمضان، به نیّت امتثال امر واقعی روزه بگیرد، روزه‌اش صحیح اســت، و اگر بعد معلوم شــود ماه رمضان بوده، از ماه رمضان محسوب می شود.

۳ ـ پاک بودن از حیض و نفاس

(مســألهٔ ۱۳۳۰) روزه‌دار باید در همهٔ لحظات روز از حیض و نفاس پاک باشــد، پس اگر فقط چند لحظه بــه مغرب مانده حیض یا نفاس ببیند، روزه‌اش باطل می شود.

۴ ـ مسافر نبودن

(مسألهٔ ۱۳۳۱) مسافری که نمازش شکسته می شود، نمی تواند روزه بگیرد.

(مسألهٔ ۱۳۳۲) در چند مورد روزهٔ مسافر صحیح است، که از آن جمله است:

۱) مسافری که جاهل به مسأله باشد و نداند روزهٔ مسافر صحیح نیست.

۲) روزهٔ نذری که مشــروط به ســفر باشــد، مثلاً نذر کند که اگر روز دحوالأرض را موفق به زیارت شود در آنجا روزه بگیرد.

۳) روزه نذری که به صورت اعمّ از ســفر و حضر باشد، مثلاً نذر کند روز نیمهٔ شعبان را چه در سفر باشد یا در حضر، روزه بگیرد.

۴) سه روز از ده روز روزهٔ بدل قربانی، که در مکهٔ معظمه بگیرد.

۵) ســه روز روزه برای برآورده شدن حاجت، که روزهای چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه، در ضمن عمل خاصّی در مدینهٔ منوّره گرفته می شود.

(مســألهٔ ۱۳۳۳) مسافر نمی تواند روزهٔ مستحبّی بگیرد، مگر سه روز

روزهٔ حاجت در مدینهٔ منوّره، که در مسألهٔ بالا گفته شد.

(مسألهٔ ۱۳۳۴) کسی که در ماه رمضان قصد سفر دارد، پیش از رسیدن به حدّ ترخّص نمی تواند روزه‌اش را بشـــکند و اگر عمداً با توجّه به حرام بودن آن، پیش از حدّ ترخص آن را بشکند، قضا و کفّاره بر او واجب می شود.

(مسألهٔ ۱۳۳۵) روزه‌داری که پیش از ظهر مسافرت می کند، اگر از شب قصد سفر داشته باشد، باید پس از رسیدن به حدّ ترخّص روزه‌اش را بشکند، ولی اگر تا اذان صبح قصد مســـافرت نداشـــته، باید بر روزه‌اش باقی بماند.

(مسألهٔ ۱۳۳۶) روزه‌داری که بعد از ظهر مسافرت کند، حتماً باید بر روزه‌اش باقی باشد، خواه از شب قصد سفر داشته. یا نه.

(مسألهٔ ۱۳۳۷) مسافر اگر پیش از ظهر به وطنش برگردد، اگر در راه چیزی که روزه را باطل می کند، انجام نداده باشد، باید نیّت روزه کند و آن روز را روزه بگیرد.

(مسألهٔ ۱۳۳۸) اگر مسافر پیش از ظهر وارد محلّی شود که می خواهد ده روز در آنجا بماند، اگر پیش از ورود به آن محلّ چیزی از مبطلات روزه را انجام نداده باشد، باید نیّت کرده، آن روز را روزه بگیرد.

(مســـألهٔ ۱۳۳۹) کسی که بعد از ظهر به وطنش برسد، یا بعد از ظهر به جایی که می خواهد در آنجا ده روز بماند، و یا پیش از ورود به آن محل روزه‌اش را شکسته باشد، آن روز را نمی تواند روزه بگیرد.

(مســـألهٔ ۱۳۴۰) مسافر می تواند در ســـفری که نباید روزه بگیرد، با همسرش بیامیزد و یا سیر غذا بخورد، اگر چه مکروه است.

۵ ـ بیمار نبودن

(مســـألهٔ ۱۳۴۱) شـــخص مریضی که روزه به او زیان می‌رساند و یا

شخص سالمی که روزه او را مریض می کند، نمی تواند روزه بگیرد.

(مسألة ۱۳۴۲) ضعف موقّت، اگر چه شدید هم باشد، مریضی به شمار نمی‌آید، و مجوّز افطار نمی شود، مگر این که تحمّل آن موجب حَرَج باشد، و یا به قدری شدید باشد که با تمام شدن ماه رمضان خوب نشود و نیازمند درمان طولانی باشد، در این صورت آن نوعی مرض محسوب می شود و مجوّز افطار می باشد.

(مسألة ۱۳۴۳) اگر انسان مطمئن باشد روزه برای او ضرر ندارد، پس روزه بگیرد، اگر بعد معلوم شود ضرر داشته، روزه‌اش صحیح است.

(مسألة ۱۳۴۴) کسی می‌داند یا می ترسد که روزه به او ضرر برساند، اگر روزه بگیرد و ضرر داشته باشد، روزه‌اش باطل می شود.

(مسألة ۱۳۴۵) اگر انسان با ترس از ضرر روزه بگیرد و تصادفاً ضرر نکند، اگر احتمال ضرر کم بوده و لذا توانسته قصد قربت کند، و یا نمی‌دانست که روزه با احتمال ضرر حرام است، روزه‌اش صحیح است.

(مسألة ۱۳۴۶) گفتار پزشک آگاه، که متّهم به بی مبالاتی نباشد، در اثبات ضرر روزه حجّت است، اگر چه از گفتهٔ او احساس ترس نشود، مگر این که انسان یقین و یا اطمینان به اشتباه او داشته باشد.

(مسألة ۱۳۴۷) اگر پزشک آگاه بگوید روزه ضرر ندارد و انسان ترس از ضرر نداشته باشد، حتماً باید روزه بگیرد، ولی اگر خوف از ضرر داشته باشد، ظاهراً می تواند افطار کند، مگر این که ترس او عقلائی نباشد، در این صورت به ترس خود نباید اعتنا کند.

(مسألة ۱۳۴۸) اگر بر روزه‌دار تشنگی غلبه کند و بترسد که در صورت تحمّل آن جانش در خطر بیفتد، می تواند به مقدار رفع خطر آب

بخورد و روزه‌اش صحیح است، ولی اگر عمداً بیش از رفع خطر آب بخورد روزه‌اش باطل می شود و قضا و کفّاره بر او واجب می شود.

(مسألهٔ ۱۳۴۹) اگر تشنگی بر روزه‌دار غلبه کند، ولی ترس از جانش نباشد، بلکه فقط تحمّل آن موجب مشقّت باشد، می تواند در حدّ رفع مشقّت آب بخورد و روزه‌اش را ادامه دهد و بنابر احتیاط واجب قضای آن را نیز بگیرد.

(مسألهٔ ۱۳۵۰) روزهٔ کـودک همانند دیگر عبادتهایش صحیح است و مستحب است او را به روزه گرفتن تمرین و عادت دهند.

(مسألهٔ ۱۳۵۱) کسـی که قضای ماه رمضان بر عهده‌اش هست نمی تواند روزهٔ مسـتحبّی بگیرد، ولی اگر روزهٔ استیجاری به عهده‌اش باشد می تواند روزهٔ مستحبّی بگیرد.

(مسـألهٔ ۱۳۵۲) کسـی که روزهٔ قضای ماه رمضان بر عهده‌اش باشد می تواند برای روزهٔ واجب یا مسـتحبّی از طرف دیگری اجیر بشود، و می تواند با داشتن قضای رمضان، روزهٔ استیجاری بگیرد.

(مسـألهٔ ۱۳۵۳) کسی که روزهٔ قضای ماه رمضان بر عهده‌اش هست، بنابر احتیاط واجب نمی تواند بدون اجیر شـدن، روزهٔ شـخص دیگری را بگیرد، حتّی با عقد جُعاله.

(مسألهٔ ۱۳۵۴) در وجوب روزهٔ ماه رمضان، چند چیز شرط است:

۱) بلوغ

۲) عقل

۳) حَضَر (مسافر نبودن)

۴) تندرستی (مریض نبودن)

۵) پاکی از حیض و نفاس

(مسـألة ۱۳۵۵) قضای رمضان و روزهٔ نذری نیز در لزوم شرایط بالا همانند روزهٔ ماه رمضان می باشند.

(مسألة ۱۳۵۶) در روزهٔ استیجاری، به جز عقل و بلوغ شرط دیگری نیسـت، پس اگر کسی خود را مثلاً برای روزهٔ ماه شعبان اجیر ساخته، حق مسافرت در این ماه را ندارد و نباید خودش را بیمار کند، یا به صورت غیر متعارف خود را در معرض حیض و نفاس قرار دهد.

(مسألة ۱۳۵۷) چند طائفه می توانند روزه نگیرند:

اوّل و دوّم: پیر مرد و پیر زن

(مسـألة ۱۳۵۸) پیر مرد و پیر زنی که که نتواند روزه بگیرد، یا روزه گرفتن بر او باعث مشقّت باشد، می توانند روزه نگیرند، و به جای آن برای هر روزه یک مُدّ طعام بدهند. و قضا بر آنها واجب نیست.

سوم: ذوالعطاش

(مسـألة ۱۳۵۹) کسی که مرضی دارد که بسیار تشنه می شود، او نیز ماننـد پیر مردان و پیر زنان، روزه نمی گیرد، بلکه به جای آن برای هر روز یک مدّ طعام می پردازد، ولی اگر بر حسـب تصادف دچار تشنگی شود، او باید روزه‌اش را ادامه دهد و حکمش در مسأله ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰ گفته شد.

چهارم: حامل مُقرب

(مسألة ۱۳۶۰) زن حامله‌ای که روزه برای او و یا برای جنین در شکم او ضرر داشـته باشد، باید بخورد و بعد قضای آن را بگیرد و نیازی به فدیه (پرداخت یک مُدّ طعام) ندارد.

(مسألة ۱۳۶۱) زن حامله‌ای که زایمانش نزدیک است و روزه گرفتن برایش مشـقّت دارد، ولی برای خـودش و یا برای جنینش ضرر ندارد، می

توانـــد روزه‌اش را بخـــورد و برای هر روز یک مُدّ طعـــام بدهد، و پیش از رمضان آینده قضای آن را بگیرد. و اگر در طول سال در قضای آن کوتاهی کند تا رمضان بعدی برسد، باید برای هر روز یک مُدّ نیز کفّارهٔ تأخیر بپردازد.

پنجم: زن شیرده

(مســـألهٔ ۱۳۶۲) زنـــی که بچّه‌ای را شـــیر می‌دهد، اگـــر روزه گرفتن موجب شود شیرش کاملاً کم شود، یا به کلّی قطع شود، می تواند روزه‌اش را بخـــورد و پیش از رمضان بعدی آن را قضـــا کند و برای هر روز یک مُدّ طعام بدهد.

(مســـألهٔ ۱۳۶۳) زنی که ناگزیر اســـت بچه‌ای را شـــیر بدهد، و روزه گرفتن علاوه بر کم شـــدن شـــیر به خودش، یا به بچّـــه‌اش ضرر دارد، باید روزه‌اش را بخورد و کفّاره ندارد، بلکه فقط باید قضای آن را بگیرد.

* * *

راه ثبوت هلال

(مسألهٔ ۱۳۶۴) هلال ماه به چند طریق ثابت می شود:

۱) شخصاً ماه را ببیند.

۲) دو نفر شاهد عادل شهادت بدهند که شخصاً ماه را دیده‌اند، و دلیلی در دست نباشد که آنها دچار اشتباه شده‌اند.

۳) عدّه‌ای بگویند ماه را دیده‌اند، و تعدادشان به قدری باشد که به حدّ تواتر یا شیاع برسد و از گفتهٔ آنان اطمینان حاصل شود.

۴) سی روز تمام از اوّل ماه قبل بگذرد.

۵) پیش از ظهر ماه دیده شود، در این صورت آن روز اوّل ماه محسوب می شود.

(مسألهٔ ۱۳۶۵) با گفتار منجّمین، شهادت زنان و هر نشان دیگری به جز پنج مورد یاد شده، اوّل ماه ثابت نمی شود.

(مسألهٔ ۱۳۶۶) اگر ماه بلند باشد، یا طوق داشته باشد، یا دیر غروب کند، ثابت نمی شود که شب قبل آن شب اوّل ماه بوده است.

(مسألهٔ ۱۳۶۷) اگر در شهری ماه دیده شود، نسبت به همهٔ شهرهایی که در طرف غرب آن شهر قرار دارند حلول ماه ثابت می شود، امّا نسبت به شهرهایی که در شرق آن شهر قرار دارند، فقط برای شهرهایی حجّت است که جزء سه قارّهٔ آسیا ـ والتبع استرالیا ـ آفریقا و اروپا باشند، ولی نسبت به قارههای آمریکا و اقیانوسیّه حجّت نمی باشند.

(مسألهٔ ۱۳۶۸) اگر در قاره های آمریکا و اقیانوسیه ماه دیده شود، نسبت به تمامی مناطق آن دو قارّه حجّت می باشد، ولی نسبت به سه قارّهٔ دیگر حجّت نمی باشد.

* * *

فصل سوم
احکام قضا و کفّاره

(مسألهٔ ۱۳۶۹) چیزهایی که روزه را باطل می کنند، هنگامی باطل می کنند که از روی عمد باشد، یعنی انسان بداند که آنها روزه را باطل می کنند و یادش باشد که روزه است، پس مرتکب یکی از آنها بشود، در این صورت روزه‌اش باطل می شـــود. ولی اگر نمی‌داند آن عمل روزه را باطل می کند، یا غفلت دارد که الآن روزه است، در این صورت روزه‌اش باطل نمی شود.

(مســألهٔ ۱۳۷۰) اگر انســان را طوری به خــوردن روزه مجبور کنند که اختیار از او ســلب شــود، مثل این که دست و پایش را ببندند و آب در دهانش بریزند، روزه‌اش باطل نمی شود، ولی اگر به این حد نرسد، مثل این که او را تهدید کنند و او چیزی را بردارد و بخورد، در این صورت قضا بر او واجب می شود، ولی کفّاره ندارد.

(مســألهٔ ۱۳۷۱) اگر انسان به هنگام سحر به خیال این که صبح نشده مشغول سحری خوردن شود، بعد معلوم شود صبح شده بود، اگر شخصاً به آسمان نگاه کرده بود و متوجّه طلوع فجر نشده بود، روزه‌اش صحیح است وگرنه باید قضای آنرا به جا آورد، ولی کفّاره ندارد. و اگر در غیر ماه رمضان چنین وضعی پیش آید مطلقاً روزه‌اش باطل می شود.

(مســألهٔ ۱۳۷۲) هنگام مغرب هنگامی که یقین به داخل شــدن شب نکرده نمی تواند افطار کند و اگر افطار کند و بعد معلوم شــود مغرب نشده بود، روزه‌اش باطل است و علاوه بر قضا، کفّاره نیز بر او واجب می شود.

(مسألة ۱۳۷۳) اگر انسان اطمینان پیدا کند شب وارد شده و افطار کند، بعد معلوم شود مغرب نشده بود و او در اثر ابری بودن هوا و امثال آن دچار اشتباه شده بود، روزه‌اش صحیح است. و در این صورت بین ماه رمضان و غیر آن فرق نیست.

(مسألة ۱۳۷۴) اگر روزه‌دار آب را با مضمضه نمودن و یا بنابر احتیاط واجب به طور غیر مضمضه به دهانش داخل نماید، سپس آب بی اختیار فرو رود بدون اینکه از روزه اش غافل شد روزه اش باطل می شود، ولی کفاره ندارد. امّا اگر مضمضمه اش برای وضوی نماز واجبی باشد آنوقت روزه اش باطل نمی شود وقضا هم بر أو واجب نیست و تفاوتی میان ماه رمضان و غیر آن ندارد، امّا اگر روزه گرفتنش را نداند و یا غفلت داشته باشد و آب فرو برد روزه اش در همه جا باطل نمی شود.

(مسألة ۱۳۷۵) اگر انسان هنگام مضمضه کردن از روزه بودنش غفلت کند و آب را ببلعد، روزه‌اش صحیح است.

(مسألة ۱۳۷۶) اگر روزه‌دار روزه‌اش را با یکی از مفطراتی که گفته می شود عمداً بشکند، علاوه بر قضا، کفّاره نیز بر او واجب می شود، این مفطرات عبارتند از:

۱) خوردن و آشامیدن.

۲) رابطهٔ زناشویی.

۳) استمناء.

۴) بقا عمدی بر جنابت.

۵) بقا بر حیض و نفاس، بنابر احتیاط واجب.

۶) استعمال دخانیات، بنابر احتیاط واجب.

(مسألة ۱۳۷۷) اگر روزه‌دار روزه‌اش را به وسیلهٔ مفطری غیر از مفطرات ششگانه که در بالا گفتیم، بشکند، مثل این که با اخلال به نیّت روزه‌اش را باطل سازد، فقط قضا بر او واجب می شود.

(مسألة ۱۳۷۸) کسی که قضای روزهٔ ماه رمضان گرفته، اگر بعد از ظهر، به وسیلهٔ جماع و یا بنابر احتیاط واجب به وسیلهٔ دیگر مفطرات (از مفطرات ششگانهٔ فوق) بشکند، کفّاره بر او واجب می شود. (باید ده فقیر را اطعام کند و اگر قادر نباشد سه روز روزه بگیرد).

(مسألة ۱۳۷۹) کسی که روزهٔ نذر، عهد و قسم بر گردنش هست و وقت آن تنگ است، اگر آن را باطل کند، کفّاره بر او واجب می شود، اگر چه به وسیلهٔ اخلال در نیّت آن را باطل کرده باشد. (یعنی باید یک بنده آزاد کند، یا ده فقیر را سیر کند و یا آنان را بپوشاند و اگر اینها را نتواند سه روز پی در پی روزه بگیرد).

(مسألة ۱۳۸۰) کفّاره در صورتی واجب می شود که انسان علم به حرمت افطار داشته باشد و یا بدون دلیل تردید در آن داشته باشد، اما کسی که به هر دلیل معتقد بوده که افطار کردن برای او جایز است، بعد معلوم شد جایز نبوده، کفّاره بر او واجب نمی شود.

(مسألة ۱۳۸۱) در وجوب کفّاره، علم به حرمت افطار، یا تردید در آن کافی است، دیگر فرق نمی کند که هنگام افطار می‌دانست کفّاره هم بر او واجب می شود یا نه؟

(مسألة ۱۳۸۲) کسی که در ماه رمضان روزه‌اش را باطل کرده، باید بقیهٔ روز را از مبطلات روزه امساک نماید و اگر امساک نکند مرتکب گناه شده است، اما کفّاره‌اش تکرار نمی شود، مگر در مورد جماع، که بنابر

احتیاط واجب به هر تعداد که آن را در روز ماه رمضان تکرار کند، به همان تعداد کفّاره بر او واجب می شود.

(مسألة ۱۳۸۳) کسی که به وسیلهٔ اخلال به نیّت روزه‌اش را فاسد کرده، نباید روزه‌اش را بخورد و اگر بخورد کفّاره نیز بر او واجب می شود.

(مسألة ۱۳۸۴) زن روزه‌دار، اگر شوهرش از او طلب نزدیکی کند، باید خودداری کند، پس اگر شوهرش او را مجبور سازد، بر زن کفّاره واجب نمی شود.

(مسألة ۱۳۸۵) اگر مرد روزه‌دار، همسر روزه‌دارش را مجبور به نزدیکی کند، کفّارهٔ همسرش نیز بر عهده شوهرش می باشد.

(مسألة ۱۳۸۶) کسی که عمداً روزه‌اش را باطل کرده، اگر بعد مسافرت، مرض، حیض یا نفاس بر او عارض شود، کفّاره را از او ساقط نمی کند.

(مسألة ۱۳۸۷) اگر انسان می‌داند روزه‌اش را خورده، ولی تعداد قضا و کفّاره‌ای را که بر عهده‌اش هست نمی‌داند، به حدّاقل اکتفا می کند.

(مسألة ۱۳۸۸) کسی که می‌داند روزه‌اش را خورده، ولی نمی‌داند آیا کفّاره نیز بر گردنش آمده یا نه، به قضا اکتفا می کند.

* * *

فصل چهارم
احکام روزه قضا

(مسألهٔ ۱۳۸۹) روزه هایی که در زمان کودکی و در حال جنون، بیهوشی و دوران کفر از انسان فوت شده قضا ندارد، ولی روزه هایی که به سبب بیماری، حیض، نفاس، مستی، خواب و غیر آنها فوت شده را باید قضا کند.

(مسألهٔ ۱۳۹۰) روزه هایی که از مرتدّ در ایام ارتداد فوت شده، بنابر احتیاط واجب باید قضا شود.

(مسألهٔ ۱۳۹۱) روزه هایی که یک فرد سنّی در ایّام تسنّن با قصد قربت گرفته، پس از شیعه شدن قضا ندارد، ولی روزه هایی که از او فوت شده، باید آنها را قضا کند.

(مسألهٔ ۱۳۹۲) کسی که در ماه رمضان به سبب عذر شرعی اضطراری، چون بیماری، حیض، نفاس و مسافرت اضطراری روزه‌اش را خورده و عذرش تا ماه رمضان آینده باقی مانده و قدرت بر قضای آن پیدا نکرده، قضا از او ساقط است و به جای آن باید فدیه (یک مُدّ طعام برای هر روز به فقیر) بدهد.

(مسألهٔ ۱۳۹۳) کسی که در ماه رمضان به سبب عذر شرعی اختیاری، چون مسافرت اختیاری روزه‌اش را خورده و تا رمضان آینده عذرش ادامه داشته و نتوانسته آن را قضا کند، باید برای هر روز یک مدّ طعام به عنوان کفّارهٔ تأخیر بپردازد و روزههایش را بنابر احتیاط واجب در سالهای بعدی قضا کند.

(مسألهٔ ۱۳۹۴) زن حامله‌ای که زایمانش نزدیک بوده و زن شیر دهی که شیرش کم می شد و روزه گرفتن برای آنها ضرر نداشت، ولی مشقّت داشت،

اگر تا رمضان آینده عذرشان باقی باشد و نتوانند قضای آن را بگیرند، باید کفّارهٔ تأخیر بدهند و بنابر احتیاط واجب در سالهای بعدی روزههایشان را قضا کنند.

(مسألهٔ ۱۳۹۵) کسی که قضای روزهٔ رمضان بر عهده‌اش هست و قدرت بر قضا دارد، باید در اثنای سال نسبت به قضای آنها اقدام کند و اگر سستی کند، تا رمضان بعدی برسد، قضای آنها بر گردنش میماند و باید کفّارهٔ تأخیر نیز بپردازد.

(مسألهٔ ۱۳۹۶) کسی که چندین سال بدون عذر روزه نگرفته، باید همهٔ آنها را قضا کند و کفّاره بدهد و برای تأخیر در قضا کفّاره تأخیر نیز بپردازد.

(مسألهٔ ۱۳۹۷) کسی که روزهٔ قضای رمضان گرفته در صورتی که وقت برای قضا وسیع باشد می تواند پیش از ظهر آن را افطار کند، ولی اگر بعد از ظهر آن را بخورد کفّاره دارد، چنانکه در مسألهٔ ۱۳۷۹ بیان شد.

(مسألهٔ ۱۳۹۸) در مورد روزه هایی که به عنوان روزه واجب است، مانند ۱۰ روز روزه به جای قربانی، و ۳۱ روز از روزهٔ کفّاره‌ای که باید پشت سر هم انجام بگیرد، پیش از ظهر افطار کردن جایز است، ولی بعد از ظهر افطار کردن جایز نیست، اگر چه کفّاره ندارد.

(مسألهٔ ۱۳۹۹) روزه هایی که به عنوان روزه واجب نشده، مثل روزه استیجاری، نذر موسّع، کفّارهٔ تخییری و روزههای مستحبّی، آنها را هر وقت بخواهد می تواند افطار کند.

(مسألهٔ ۱۴۰۰) کسانی که از روزه گرفتن معذور هستند، باید برای هر روز یک مدّ طعام به فقیر بدهند و دادن قیمت آن کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۱۴۰۱) یک مُدّ تقریباً ۸۷۰ گرم می باشد.

(مسألهٔ ۱۴۰۲) فدیهٔ چند روز بلکه چند ماه را می توان به یک فقیر داد.

(مسألهٔ ۱۴۰۳) اگر روزه‌ای در ذمّهٔ مردی باشد و پیش از انجام دادن

آن از دنیا برود بر ولی او (یعنی وارث او) واجب است که آن را از طرف او انجام دهد، چنانکه در بخش نماز بیان شد.

(مسألهٔ ۱۴۰۴) به جز روزه هایی که در مسأله بعدی بیان خواهد شد، در همهٔ ایّام سال روزه گرفتن مستحب است و در هر ماه سه روز روزه گرفتن مستحب مؤکّد است و بهترین کیفیّت آن این است که اوّلین پنجشنبه هر ماه و آخرین پنجشنبهٔ هر ماه و اوّلین چهارشنبه دههٔ دوّم هر ماه را روزه بگیرد.

(مسألهٔ ۱۴۰۵) روزههای حرام عبارتند از:

۱)روزهٔعیدفطروعیدقربان،به جزآنچه دربرخی ازکفّارات استثناشده است.

۲) روزهای تشـــریق برای کسی که در منی باشد، اگر چه فقط بخشی از روز را باشد بنابر احتیاط واجب .

۳)روزی که معلوم نیست آخر شعبان است یا اوّل رمضان به نیّت اوّل رمضان.

۴) نذر معصیتی، مثل این که نذر کند، اگر موفق شود فلان گناه را انجام بدهد، به شکرانهٔ آن روزه بگیرد. ولی اگر نذر کند که هر وقت مرتکب فلان گناه بشود روزه بگیرد، تا به این وسیله از گناه پرهیز کند، مانعی ندارد.

۵) روزهٔ وصال، یعنی وصل کردن شب به روز. البتّه تأخیر انداختن افطار اگر به نیّت روزه نباشد مانعی ندارد، اگر چه بهتر است از آن نیز اجتناب شود.

(مســألهٔ ۱۴۰۶) اگــر فرزند بدون اجازه پدر و مــادر و مهمان بدون اجازهٔ میزبان روزهٔ مستحبّی بگیرند، مکروه است.

(مسألهٔ ۱۴۰۷) اگر همسر بدون اجازهٔ شوهر روزه مستحبّی بگیرد، اگر حقوق او از بین نرود مکروه است و اگر موجب شود حق او از بین برود حرام است.

والحمد لله ربّ العالمین

* * *

احکام زکات

زکات یکی از پایه های مستحکمی است که اسلام بر آن بنا شده و یکی از واجبات بزرگی اســت که خداوند منّان از روزی حکمت بالغه‌اش آن را بر بندگان واجب نموده است.

امیر مؤمنــان علیه‌السلام در وصیّت خود می فرماید: « خدا را، خدا را، دربارهٔ زکات، که آن خشم پروردگار را فرو می نشاند ».

امام باقر علیه‌السلام می فرماید: « خداوند زکات را همراه نماز آورده و فرموده: ﴿وَأَقِيمُواْ الصَّلَاةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ﴾ پس هر کس نماز بخواند و زکات ندهد، مثل این است که نماز نخوانده باشد ».

امــام صادق علیه‌السلام فرمود: « هر کس قیراطی از زکات را ندهد، مســلمان نیست و مؤمن نیست و هیچ احترامی ندارد ».

و در حدیــث دیگری فرمــود: « هر کس قیراطی از زکات را ندهد، اگر بخواهد یهودی از دنیا می‌رود و اگر بخواهد نصرانی از دنیا می‌رود ».

خداوند منّان زکات را واجب کرده که بندگانش را پاکیزه سازد، اموالشان را محافظت نماید و رزق و روزی شان را بیفزاید.

زکات حقوق بینوایان است که خداوند آن را در ثروت ثروتمندان قرار داده است، چنانکه امیرمؤمنان علیه‌السلام فرموده است:

« خداوند روزی بینوایان را در مال ثروت‌اندوزان قرار داده اســت، پس هیچ فقیری گرســنه نمیماند جز برای این که ثروتمندی حق او را پرداخت نمی کند، و خداوند آنها را مورد بازخواست قرار خواهد داد ».

خوشــا به حال کسی که برای رســیدن به پاداش الهی با رضایت خاطر حقوق بینوایان را بپردازد، تا خداوند نیز بیش از پیش از فضل و عنایتش به او عنایت کند. چنانکه امام صادق‌علیه‌السلام فرموده است:

« کســی زکات مالش را پرداخت نکرده که مالش کم شــود و کسی از زکات مالش دریغ نورزیده که مالش افزوده شود ».

اینک با استمداد از عنایات حضرت احدیّت، احکام زکات را در ضمن دو مبحث بیان می کنیم:

* * *

مبحث اوّل
زکات مال

(مسألهٔ ۱۴۰۸) زکات مال در نُه مورد واجب است:

۱) طلا

۲) نقره

۳) شتر

۴) گاو و گاومیش

۵) گوسفند و بز

۶) گندم

۷) جو

۸) خرما

۹) کشمش

(مسـألهٔ ۱۴۰۹) به جز موارد نُهگانهٔ یاد شـده، در هیچ مورد دیگری زکات واجب نمی شود.

(مسـألهٔ ۱۴۱۰) رطب تا خرما نشده زکات ندارد و انگور تا کشمش نشده زکات ندارد.

(مسألهٔ ۱۴۱۱) زکات مال با شرایط زیر واجب می شود:

۱ ـ بلوغ

۲ ـ عقل

۳ ـ آزاد بودن

۴ ـ مالک بودن

۵ ـ قدرت بر تصرّف داشتن

(مسألهٔ ۱۴۱۲) اگر کسی در چیزی شرعاً حق تصرّف ندارد، مثل مال نذری و گروی، یا قدرت تصرّف ندارد، مثل مال مسروقه و گمشده، زکاتش بر او واجب نمی باشد.

(مسـألهٔ ۱۴۱۳) در نقدین و چهار پایان باید شرایط یاد شده در طول سـال فراهم باشـد و در غلّات باید در هنگام تحقق یافتن موضوع وجوب این شرایط موجود باشد.

* * *

فصل اوّل

زکات نقدین

(مسألة ۱۴۱۴) برای وجوب زکات در نقدین (طلا و نقره) علاوه بر شرایط یاد شده، سه شرط دیگر لازم است:

۱ ـ به حدّ نصاب برسند.

(مسألة ۱۴۱۵) حدّ نصاب در طلا ۲۰ دینار است، پس در کمتر از ۲۰ دینار زکات واجب نمی شود. برای ۲۰ دینار نیم دینار زکات واجب می شود، سپس در هر چهار دیناری که بر آن افزوده شود یک دهم دینار زکات واجب می شود و پس از هر نصابی تا نصاب بعدی زکاتی نیست.

(مسألة ۱۴۱۶) نصاب نقره ۲۰۰ درهم است و در کمتر از آن زکات واجب نیست و زکات ۲۰۰ درهم پنج درهم می باشد، سپس برای هر ۴۰ درهم یک درهم زکات واجب می شود و آنچه کمتر از ۴۰ درهم باشد چیزی بر آن واجب نمی شود.

(مسألة ۱۴۱۷) هر دینار تقریباً چهار گرم و یک چهارم گرم می باشد و هر درهمی در حدود سه گرم الّا یک چهلم گرم می باشد.

۲ ـ مسکوک باشند.

(مسألة ۱۴۱۸) طلا و نقره‌ای زکات دارند که مسکوک باشند و در معاملات به عنوان دینار و درهم مورد معامله رائج قرار بگیرند، نه طلا و نقره‌ای که به صورت زیور آلات ساخته شده یا به صورت شمش طلا و نقره باشند.

(مسألهٔ ۱۴۱۹) اگر سکّه را آب کنند و یا تغییراتی در آن بدهند که از عنوان معاملهٔ رائج خارج شود، زکات ندارد.

۳ ـ گذشت یک سال

(مسألهٔ ۱۴۲۰) برای استقرار وجوب زکات در نقدین گذشت یکسال قمری شـــرط است، اگر انســـان یازده ماه تمام طلا و نقرهٔ سکّه زده شده را در حدّ نصاب مالک باشـــد، با ورود ماه دوازدهم زکات بر عهده‌اش می‌آید و اگر بعد از ورود ماه دوازدهم برخی از شـــرایط آن از بین برود، زکات آن ساقط نمی شود.

(مســـألهٔ ۱۴۲۱) مبدء سال بعدی سپری شدن دوازده ماه قمری کامل از سال قبلی است.

* * *

فصل دوم
زکات شتر و گاو و گوسفند

(مسـألهٔ ۱۴۲۲) برای وجوب زکات در حیوانات یاد شده، علاوه بر شرایط عمومی که در مسأله ۱۴۱۲ بیان شد، شرایط زیر لازم است:

۱ ـ سپری شدن یک سال قمری به ترتیبی که در مورد نقدین گفته شد.

۲ ـ استفاده از علف صحرا

(مسـألهٔ ۱۴۲۳) اگر حیوانی در باغ و بستانی که به دست بشر کاشته شده و یا در گذرگاههای تنگ و باریک بچرد زکات ندارد، زکات منحصر به حیواناتی است که از علف صحرا استفاده کند، اگر چه صحرا ملک شخصی باشد و در مقابل پرداخت مبلغ اجازهٔ چریدن داشته باشد. پس میزان چریدن از علف خود روی بیابان است.

(مسـألهٔ ۱۴۲۴) اگر علف بیابان را بچینند و بـه محل نگهداری دام بیاورنـد و در محل بسـته از علف بیابان بـه او علوفه بدهند، زکات واجب نمی شود.

(مسـألهٔ ۱۴۲۵) به حیوانی زکات تعلّق می گیرد که در طول سال از علف بیابان بچرد، ولی اگر در طول سـال یکـی دو مرتبه اتّفاق بیفتد که از علف چیده شده استفاده کند، مانعی ندارد.

۳ ـ ابزار کار نباشد

(مسـألهٔ ۱۴۲۶) از شرایط تعلّق زکات به حیوانات این است که ابزار کار نباشند، پس اگر گاوی وسیله شخم زدن، یا وسیلهٔ بار کشی باشد، به آن

زکات تعلّق نمی گیرد.

(مسألهٔ ۱۴۲۷) حیوانی که در طول سال بیکار است، اگر تصادفاً یکی دو بار از آن استفاده بشود، مانعی ندارد، یعنی زکات به آن تعلّق می گیرد.

۴ ـ به حدّ نصاب برسد

(مسألهٔ ۱۴۲۸) شتر ۱۲ نصاب دارد:

۱) پنج شتر که زکاتش یک گوسفند است.

۲) ده شتر که زکاتش دو گوسفند است.

۳) پانزده شتر که زکاتش سه گوسفند است.

۴) بیست شتر که زکاتش چهار گوسفند است.

۵) بیست و پنج شتر که زکاتش پنج گوسفند است.

(مسألهٔ ۱۴۲۹) گوسفندی که به عنوان زکات در موارد پنجگانه پرداخت می شود، بنابر احتیاط واجب حتماً باید یک سالش تمام شده، وارد سال دوّم شده باشد، و اگر به جای گوسفند، بز داده شود باید وارد سال سوم شده باشد.

۶) بیست و شش شتر، که زکاتش یک شتر ماده‌ای است که وارد سال دوّم شده باشد.

(مسألهٔ ۱۴۳۰) با داشتن شتر دو ساله، شتر سه ساله کفایت نمی کند، ولی اگر شتر دو ساله نداشته باشد می تواند شتر سه ساله (یعنی شتری که وارد سال سوم شده) بپردازد.

(مسألهٔ ۱۴۳۱) کسی که شتر دو ساله و سه ساله ندارد و می خواهد شتری بخرد یا از کسی هدیه بگیرد، تا به عنوان زکات ۲۶ شتر بپردازد، میان شتر دو ساله و سه ساله مخیّر است، هر کدام را انتخاب کند کفایت می کند.

۷) سی و شش شتر، که زکاتش یک شتر مادهٔ وارد در سال سوم می باشد.

۸) چهل و شش شتر، و زکات آن یک شتر مادهایست که داخل در سال چهارم شده باشد.

۹) شصت و یک شتر، و زکات آن یک شتر مادهایست که داخل در سال پنجم شده باشد.

۱۰) هفتاد و شش شتر، و زکات آن دو شتر مادهایست که داخل در سال دوّم شده باشد.

۱۱) نود و یک شتر، و زکات آن دو شتر مادهایست که داخل در سال چهارم شده باشد.

۱۲) صد و بیست شتر و بالاتر، که در این صورت برای هر پنجاه شتر یک شتر مادهایست که داخل سال چهارم شده باشد، و برای هر چهل شتر یک شتر مادهایست که داخل سال سوم شده باشد.

(مسألهٔ ۱۴۳۲) برای محاسبهٔ زکات در ارقام بالا حتماً باید طوری حساب کند که بیش از ده شتر بدون زکات نماند، پس اگر ۱۶۰ شتر دارد باید چهل چهل حساب کند و اگر ۱۵۰ شتر دارد، باید پنجاه پنجاه حساب کند، و اگر ۲۰۰ شتر دارد مخیّر است، و اگر ۱۸۰ شتر دارد باید دو پنجاه و دو چهل حساب کند و هکذا.

(مسألهٔ ۱۴۳۳) برای گاو دو نصاب است:

۱) سی گاو، که زکاتش یک گوسالهٔ نر دو ساله است، یعنی گوسالهای که وارد سال دوّم شده است و بنابر احتیاط واجب گوسالهٔ مادهٔ دو ساله کفایت نمی کند.

۲) چهل گاو، که زکاتش یک گوسالهٔ نر سه ساله است و گوسالهٔ مادهٔ

سه ساله کفایت نمی کند.

(مسألة ۱۴۳۴) ارقام بالا را نیز باید بر اساس سی و چهل محاسبه کرد، به این معنی که در ۶۰ گاو، دو گوسالهٔ نر دو ساله، در ۷۰ گاو، یک گوسالهٔ نر دو ساله و یک گوسالهٔ مادهٔ سه ساله، در ۸۰ گاو، دو گوسالهٔ مادهٔ سه ساله، در ۹۰ گاو، سه گوسالهٔ نر دو ساله، در ۱۰۰ گاو دو گوسالهٔ نر دو ساله و یک گوسالهٔ مادهٔ سه ساله بنابر احتیاط واجب، در صدو ده گاو یک گوسالهٔ نر دو ساله و دو گوسالهٔ ماده سه ساله.

(مسألة ۱۴۳۵) در ۱۲۰ گاو سه گوسالهٔ مادهٔ سه ساله بنابر احتیاط واجب و از ارقام یکصد و بیست به بالا، احتیاط واجب در این است که در صورت امکان نصاب چهل را انتخاب کند و برای تکمیل آن از نصاب سی استفاده کند، به این معنی که: در ۱۲۰ گاو، سه گوسالهٔ مادهٔ سه ساله بدهد، نه چهار گوسالهٔ دو ساله، در ۱۵۰ گاو، سه گوسالهٔ مادهٔ سه ساله و یک گوسالهٔ نر دو ساله بدهد، نه پنج گوسالهٔ نر سه ساله و هکذا.

(مسألة ۱۴۳۶) برای گوسفند پنج نصاب است:

۱) چهل گوسفند، که زکاتش یک گوسفند است.

۲) صد و بیست گوسفند، که زکاتش دو گوسفند است.

۳) دویست و یک گوسفند، که زکاتش سه گوسفند است.

۴) سیصد و یک گوسفند، که زکاتش چهار گوسفند است.

۵) چهارصد به بالا، برای هر صد گوسفند، یک گوسفند واجب می شود.

(مسألة ۱۴۳۷) گوسفندی که به عنوان زکات پرداخت می شود بنابر احتیاط واجب باید دو ساله باشد، یعنی داخل در سال دوّم باشد و بز باید سه ساله باشد.

(مسألة ۱۴۳۸) کسی که شتر، گاو یا گوسفند به مقدار نصاب داشته

باشد، اگر در وسط سال تعداد دیگری از همان نوع به تملّک او در آید، اگر مجموعاً به نصاب دوّم نرسد، اثری ندارد، مثل این که پنج شتر داشته، سپس چهار شتر نیز خریداری کند، فقط زکات پنج شتر بر او واجب می شود.

(مسألهٔ ۱۴۳۹) کسی که شتر، گاو یا گوسفند به مقدار نصاب داشت، اگر در وسط سال به مقدار نصاب کامل به تملّک او درآید، باید برای هر یک سال مستقل بگیرد، مثلاً اگر از اوّل محرم ۵ شتر داشت، در اوّل ماه رجب نیز پنج شتر دیگر خریداری کرد، حساب پنج شتر اوّلی را از اوّل محرم محاسبه می کند و حساب پنج شتر دوّم را از اوّل ماه رجب، و زکات هر یک را به موقع خودش می پردازد.

(مسألهٔ ۱۴۴۰) کسی که شتر، گاو یا گوسفند به مقدار نصاب داشت، بعد در وسط سال تعداد دیگری به تملّک او در آمد که خود به مقدار یک نصاب کامل نیست ولی جمعاً به نصاب دوّم می‌رسد، مثل این که سی گاو از اوّل محرم داشت، بعد ده گاو در اوّل ماه رجب خریداری کرد و جمعاً به چهل عدد رسید، در اینجا باید تا اوّل محرم سال بعدی نصاب اوّل را منظور کند و زکات ۳۰ گاو را در اوّل محرم سال بعد بپردازد، آنگاه از اوّل محرم آن سال برای نصاب دوّم (چهل گاو) حساب باز کند و در اوّل محرم سال بعدی زکات چهل گاو را بپردازد، یعنی در اوّل محرم سال دوّم یک گوسالهٔ نر دو ساله و در اوّل محرم سال سوم یک گوسالهٔ مادهٔ سه ساله بدهد.

(مسألهٔ ۱۴۴۱) آغاز سال حیوانات کوچک از روز تولّدشان محسوب می شود، چه مادرانشان در صحرا بچرند و یا علوفهٔ چیده بخورند، ولی اگر پیش از آنکه یک ساله بشوند، اگر علفخوار شوند زکات بر آنها واجب نمی شود.

* * *

فصل سوم
زكات غلّات

(مسألهٔ ۱۴۴۲) در وجوب زكات غلّات، علاوه بر شرايط عمومى كه در مسـأله ۱۴۱۱ گفته شد، واجب اسـت كه به حدّ نصاب برسند، و آن در حدود يكهزار و چهل و چهار كيلو و ۲۵۰ گرم مى باشد.

(مسألهٔ ۱۴۴۳) براى رسيدن به حدّ نصاب بايد خرما، انگور، گندم و جو را روى هم رفته حساب كنند، پس اگر مجموع آنها به حدّ نصاب برسد، زكات واجب مى شود، اگر چه آنها در مكانهاى مختلف باشند و در زمانهاى مختلف محصولشان به دست آيد.

(مسـألهٔ ۱۴۴۴) اگر فاصلهٔ زمانى به دسـت آمدن غلّات بيش از حدّ متعارف باشـد، ظاهر اين است كه آنها به يكديگر ضميمه نمى شوند، بلكه هنگامى زكات واجب مى شـود كه هر يک از آنهـا جداگانه به حدّ نصاب برسند، اگر چه ضميمه كردن آنها بهتر است.

(مسـألهٔ ۱۴۴۵) در غلّات هنگامى زكات واجب مى شود كه شرايط وجوب زكات (كه در مسألهٔ ۱۴۱۲ بيان شد) به هنگام صدقِ عنوانِ گندم، جو، خرما، انگور، فراهم باشد، پس اگر كودک بعد از آن وقت بالغ شود، يا ديوانه بعد از آن وقت عاقل شود، زكات واجب نمى شود.

(مسألهٔ ۱۴۴۶) اگر مثلاً باغ انگورى را انسان وقتى بخرد كه هنوز ميوهٔ آن غوره است و به آن انگور گفته نمى شود، هنگامى كه عنوان انگور بر آن صدق بكند، زكات واجب مى شود، ولى اگر پس از صدقِ عنوان انگور، باغى را

خریداری کند، زکات بر او واجب نمی شود، بلکه زکات آن بر فروشنده است.

(مسـألهٔ ۱۴۴۷) در مورد زکات کشـمش، جایز است آن را هنگامی بپردازد که بر آن انگور گفته می شود، پس حساب می کند که اگر این انگور کشـمش شود وزن آن چقدر خواهد بود، پس زکات آن را بر آن اساس می پردازد، ولی در غیر کشمش چنین کاری جایز نیست، بلکه باید پس از آنکه به آنها خرما، گندم و جو گفته شود، زکات آنها را بپردازد.

(مسـألهٔ ۱۴۴۸) مالک می تواند در غلّات پیش از آنکه زکات به آنها تعلّق بگیرد تصرّف کند، مثلاً غوره را پیش از آنکه انگور شـود و یا رطب را پیش از آنکه خرما شـود، بخورد، ببخشد و یا بفروشد، و در این صورت ضامن زکات آنها نمی باشد، اگر چه این تصرّف بیش از حدّ متعارف باشد.

(مسألهٔ ۱۴۴۹) اگر مالک بعد از تعلّق زکات بر غلّات بمیرد، زکات بر عین آنها ثابت می شـود، و باید ورثه او نخست زکات را از آن خارج کنند، سپس سهم خود را جدا کنند.

(مسـألهٔ ۱۴۵۰) اگر پیش از آنکه زکات بر غلّات تعلّق بگیرد، مالک بمیرد، پس هر یک از وارثان که سـهمش به حدّ نصاب برسـد باید زکات سهم خودش را بپردازد.

(مسـألهٔ ۱۴۵۱) اگر خرما، انگور، گندم و جو را بعد از تعلّق زکات بفروشند زکات، آن بر فروشنده است.

(مسـألهٔ ۱۴۵۲) اگر خرما، انگور، گندم و جو را پیش از تعلق زکات هبه کند، زکات آن بر شـخص هبه شـونده است، و اگر بعد از تعلّق زکات هبه کنند، زکات آن بر هبه کننده است.

(مسألهٔ ۱۴۵۳) پس از پرداختن زکات خرما، انگور، گندم و جو، اگر

سالها این اجناس در نزد مالک بماند، دیگر زکات مجدّد بر آنها تعلّق نمی گیرد، اگر چه همهٔ شرایط وجوب زکات باقی باشد.

(مسألهٔ ۱۴۵۴) طلا، نقره، شتر، گاو و گوسفند، اگر سالها در نزد مالک بماند، همه ساله زکات بر آنها تعلّق می گیرد، تا هنگامی که از حدّ نصاب بیفتد و یا یکی از شرایط وجوب زکات از بین برود.

(مسألهٔ ۱۴۵۵) ظاهر این است که هزینه های مربوط به کاشت و برداشت، چون اجرت کارگر، آبیاری، سمپاشی و غیره را نمی توان از محصول کسر نمود، چه هزینه های مربوط به پیش از زمان تعلّق زکات باشد، یا بعد از آن.

(مسألهٔ ۱۴۵۶) مالیاتهائی که دولت به شکلهای مختلف از کشاورزان می گیرد، از محصول کسر نمی شود، ولی اگر قسمتی از خود غلّات به زور غصب شود، زکات آن مقدار ساقط می شود.

(مسألهٔ ۱۴۵۷) در مورد « **مزارعه** » یعنی در موردی که صاحب زمین با کشاورز قرارداد بسته که زمین را در اختیار او بگذارد، او نیز زراعت کند، مقداری از محصول از آنِ مالک و قسمتی هم از آنِ کشاورز باشد، هر کدام از مالک و زارع که سهمش به مقدار نصاب باشد، زکات سهم خودش را می پردازد.

(مسألهٔ ۱۴۵۸) اگر انواع یک غلّه از نظر مرغوبیّت مختلف باشد، مالک از هر کدام بخواهد زکات را بپردازد حق دارد، اگر چه بهتر است زکات غلّهٔ مرغوب را از غیر مرغوب نپردازد.

(مسألهٔ ۱۴۵۹) اگر زراعتی با آب باران، رودخانه و چشمه، بدون استفاده از وسایل آبیاری، سیراب و یاریشه های آن از آبهای زیرزمینی استفاده می کند، زکات آن یک دهم می باشد.

(مسـألة ۱۴۶۰) اگر زراعتی به وسیلهٔ سطل، دولاب، تلمبه، موتور و امثال آن از ابزار و ادوات آبیاری سیراب می شود، زکات آن یک بیستم است.

(مسـألة ۱۴۶۱) اگر زراعتی هم به وسیلهٔ دست و هم به وسیلهٔ باران و امثال آن آبیاری می شـود، زکات آن نیز به صورت نصف نصف حسـاب می شود، یعنی سه چهلم می باشد.

(مسألة ۱۴۶۲) اگر زراعتی با دست آبیاری می شود و گاهی از آب رودخانه یا باران هم استفاده می کند، ولی غلبه با دست است، زکاتش یک دهم می باشد.

(مسـألة ۱۴۶۳) اگر زراعتی با آب باران و رودخانه سیراب می شود، ولی به ندرت با دست هم آبیاری شده، زکاتش یک بیستم می باشد.

(مسـألة ۱۴۶۴) کندن نهر، اسـتخراج چشـمه، لایروبی رودخانه و بازگشائی راه آب، نشانِ آبیاری با دست نمی باشد، بلکه با همهٔ این تلاشها اگر آب بدون استفاده از ابزار و ادوات بر باغ و زمین زراعتی سرازیر شود، باید یک دهم زکات پرداخت شود.

(مسألة ۱۴۶۵) بارانهائی که در طول سال بطور معمول می بارد، زمینهائی را که با دست آبیاری می شوند، از حکم خود خارج نمی سازد، مگر این که باران به قدری زیاد ببارد که تا مدّت طولانی از آب دادن بی نیاز سازد، در این صورت حکم نصف نصف جاری می شود، چنانکه در مسألهٔ ۱۴۶۲ گفته شد.

(مسألة ۱۴۶۶) میزان در وجوب یک دهم یا یک بیستم مربوط به میوه است، نه درخت، پس اگر درخت خرما و مو در آغاز کشت آنها با دست آبیاری شوند، ولی هنگامی که به بار بنشینند، از آبیاری بی نیاز شوند، در آنها یک دهم زکات واجب می شود، ولی اگر به عکس باشد، یک بیستم واجب می شود.

* * *

فصل چهارم
مصرف زکات و شرایط مستحق آن

(مسألة ۱۴۶۷) مستحقّان زکات چنانکه در قرآن کریم به صراحت آمده، هشت قسم هستند:

۱) فقیر.

۲) مسکین.

(مسألة ۱۴۶۸) میزان در فقیر و مسکین آن است که هزینهٔ یک ساله خود و خانواده شان را، بدون اسراف و درخور حال خود نداشته باشند و نتوانند تحصیل کنند، جز این که مسکین به کسی گفته می شود که از فقیر بینواتر باشد.

(مسألة ۱۴۶۹) از مسألهٔ فوق معنی « غنی » معلوم می شود، یعنی غنی به کسی گفته می شود که هزینهٔ سالانهٔ خود و خانواده‌اش را یکجا داشته باشد و یا کسب و کاری داشته باشد که بتواند بدون سختی و مشقّت هزینهٔ خود و خانواده‌اش را در طول سال تأمین نماید.

(مسألة ۱۴۷۰) کسی که ادّعای فقر می کند و ما از وضع فعلی او خبر نداریم، اگر سابقه فقر داشته باشد، می توانیم به ادّعایش اعتماد کنیم، ولی اگر در گذشته بی نیاز بوده، تا اطمینان به فقر او حاصل نشود، نمی توان حکم به فقر او نمود.

(مسألة ۱۴۷۱) با قرائن خارجی، از جمله گواهی فرد مورد اعتماد، می توان به فقیر بودن کسی اطمینان نمود.

(مسألهٔ ۱۴۷۲) اگر شخص فقیری به کسی که زکات به گردنش هست بدهکار باشـــد، می تواند بدهی او را از بابت زکات حساب کند و نیازی به این کار نیست که زکاتش را به او بپردازد، سپس بدهی خود را از او بگیرد.

(مسألهٔ ۱۴۷۳) اگر انسان به شخصی به اعتقاد این که او فقیر است زکات بدهد، سپس معلوم شود که او بی نیاز بوده است، در این فرض سه صورت است:

أ ـ اگر زکات با جدا کردن و کنار گذاشـــتن از خود محصول یا غیر آن مشـــخص شـــده بود و به ذمّه منتقل نشده بود، در این صورت اگر مالک در بررسی و جستجو کوتاهی کرده باشد ضامن است و اگر در حدّ توان تلاش کرده باشد ضامن نیست.

ب ـ اگر کنار نگذاشـــته باشـــد، بلکه محصول را پیش از ادای زکات از دست داده باشد، در نتیجه به ذمّه‌اش منتقل شده و ضامن است مطلقاً، خواه کوتاهی کرده باشد یا نه؟

ج ـ اگر زکات را کنار گذاشته و با وجود مستحق آن را نداده و به تأخیر انداخته باشـــد، در اینجا نیز ظاهر این است که ضامن است مطلقاً، حتّی اگر کوتاهی نکرده باشد، بنابر احتیاط واجب.

(مســـألهٔ ۱۴۷۴) کسی که فقیر نیســـت ولی زکات را گرفته است، در حکم کسی است که مالی را بدون حق گرفته باشد، و در نتیجه ضامن است و نمـــی تواند به زکات دهنده مراجعه کنـــد، مگر این که زکات دهنده به او نگفته باشد که این مال، زکات است.

(مسألهٔ ۱۴۷۵) اگر کسی به یک فقیر غیر شیعه به اعتقاد این که او شیعه است زکات بدهد، اگر در تلاش و بررسی کوتاهی نکرده باشد، ضامن نیست.

۳) کارگزاران و دست اندرکاران جمع‌آوری زکات.

(مسألة ۱۴۷۶) سـومین صنف از اقسام مستحقّین زکات کارگزارانی هستند که از طرف امام علیه‌السلام یا از طرف نایب خاصّ آن حضرت برای گردآوری زکات و رسـانیدن آن به امام علیه‌السلام و یا به افراد مسـتحق، نصب شده باشد.

۴) مؤلّفة القلوب.

(مسألة ۱۴۷۷) چهارمین قسم از اقسام مستحق زکات، کسانی هستند که اعتقادشان نسبت به معارف دینی ضعیف است، از زکات به آنها داده می شـود تا دلگرم شوند و از جاذبه های جاهلی رها شوند و بتوانند با بصیرت کامل به دین و احکام دینی بنگرند.

۵) خریـدن و آزاد کـردن بردگان، که در حـال حاضر محل ابتلا نیست و لذا نیازی به شرح و بسط ندارد.

۶) پرداخـت بدهکاری افـرادی که بدهکارنـد و نمی توانند قرضهای خود را بپردازند، اگر چه زندگی روزمرّهٔ آنان تأمین اسـت، به شرط این که به جهت گناه یا اسراف به قرض نیفتاده باشند.

۷) در راه خدا، و آن شامل همهٔ راه های خیر است که شرعاً رجحان آن ثابت باشد.

(مسـألة ۱۴۷۸) احتیاط واجب آن اسـت که در این مورد به مواردی بسـنده شـود که جهت عمومی دارد، مانند ساختن مسـاجد، تکایا، پل ها، برپائی شـعائر دینی و امثال آنها، نه مواردی که جهت خصوصی دارد، مثل ازدواج و انجام حج.

۸) ابن سبیل، یعنی مسافری که موجودی‌اش تمام شده، و قدرت بازگشت به وطن را ندارد، حتّی با فروختن کالاهای اضافی خود، اگر چه در وطن بی نیاز باشد، مشروط بر این که نتواند قرض کند و سفرش سفر معصیت نباشد.

(مسألة ۱۴۷۹) مستحق زکات باید مسلمان و مؤمن باشد و لذا به کافر و غیر معتقد به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام زکات نمی‌رسد، حتّی از سهم «مؤلّفة القلوب» بنابر احتیاط واجب.

(مسألة ۱۴۸۰) اگر مصالح عمومی اسلام و مسلمین ایجاب کند می توان از سهم « فی سبیل الله » به کفّار و افراد غیر معترف به ولایت اهل بیت داد.

(مسألة ۱۴۸۱) کسی که شیعه نبوده و زکاتش را به هم کیشان خود داده، سپس شیعه شده، باید زکاتش را دوباره بدهد، ولی اگر به شیعه داده باشد کفایت می کند.

(مسألة ۱۴۸۲) زکات را نمی توان به شرابخوار، بلکه بنابر احتیاط واجب به مرتکب گناهان بزرگتر از شرابخواری، چون ترک نماز، داد.

(مسألة ۱۴۸۳) اگر دادن زکات به گناهکار موجب تشویق او باشد، حرام است.

(مسألة ۱۴۸۴) اگر زکات ندادن به گناهکار، نهی از منکر به شمار آید، واجب می شود.

(مسألة ۱۴۸۵) انسان نمی تواند زکاتش را به کسی که برای او واجب النفقه می باشد بدهد.

(مسألة ۱۴۸۶) افراد واجب النفقه عبارتند از:

۱ ـ پدر و مادر و نیاکان.

۲ ـ فرزندان و نوادگان.

۳ ـ همسر دائمی.

۴ ـ مملوک (برده).

(مسألة ۱۴۸۷) انسان نمی تواند از زکات برای مخارج ضروری افراد واجب النفقه‌اش هزینه کند، مگر این که از تأمین مخارج آنها ناتوان باشد و

یا هزینه هائی داشته باشند که تأمین آنها بر او واجب نباشد، مانند پرداخت بدهی های آنها و یا برخی از واجبات شرعی و عرفی آنها.

(مسألة ۱۴۸۸) سیّد هاشمی می تواند زکاتش را به سیّد و غیر سیّد بدهد، ولی غیر سیّد نمی تواند زکاتش را به سیّد بدهد، مگر این که مضطرّ باشد و بنابر احتیاط واجب به قدری مضطر باشد که اکل میته بر او جایز باشد.

(مسألة ۱۴۸۹) منظور از سیّد کسی است که نسبش از طریق پدر به جناب هاشم (نیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) برسد.

(مسألة ۱۴۹۰) زکات بر سادات حرام است، ولی دیگر صدقه های واجب، مثل کفّارات، فدیه ها، صدقه های نذری و صدقه های مستحبّی بر آنها حرام نیست، چه رسد به لقطه و مجهول المالک که پرداخت آن بر غیر مالک واجب است، ولی سزاوار است از پرداخت صدقه های ناچیز که موجب تحقیر آنها می شود دوری گزید.

* * *

فصل پنجم
بقیّهٔ احکام زکات

(مسألهٔ ۱۴۹۱) مالک می تواند زکات را در مواردی که گفته شد مصرف کند، به جز سهم کارگزاران ـ در زمان ما ـ زیرا به طوری که در مسأله ۱۴۷۷ گفته شد، باید کارگزاران از طرف شخص امام علیه‌السلام و یا نائب خاصّ آن حضرت تعیین شوند.

(مسألهٔ ۱۴۹۲) واجب نیست زکات را به همه موارد هشتگانه و یا همهٔ افراد یک صنف از آنها گسترش داد، بلکه می توان به یک فرد از یک صنف داد.

(مسألهٔ ۱۴۹۳) اگر مالک در مالی که زکات به آن تعلّق یافته، با فروش و غیر آن تصرّف کند، اگر این تصرّف در همه مال باشد، معامله صحیح است، ولی زکات در آن مال باقی هست، و در اینجا چند صورت است:

۱ ـ فروشنده اگر زکات را از مال دیگر بپردازد، مشتری می تواند مال را تحویل بگیرد و در آن تصرّف کند.

۲ ـ فروشنده اگر زکات را از عین مال بپردازد، مشتری می تواند با « خیار تبعّض صَفْقَه » معامله را به هم بزند.

۳ ـ فروشنده اگر زکات را نپردازد، بر مشتری واجب است آن را بپردازد.

۴ ـ و اگر مشتری نافرمانی کند و زکات را ندهد، فروشنده باید آن را بپردازد.

(مسألهٔ ۱۴۹۴) اگر مالک قسمتی از مال را بفروشد و به مقداری که زکات تعلّق گرفته باقی بماند، معامله صحیح است و بر فروشنده واجب است زکات را از باقیمانده و یا از غیر آن بپردازد.

(مسألة ۱۴۹۵) اقدام به پرداخت زكات واجب است و تأخير انداختن آن جايز نيست، مگر اين كه غرض عقلائی داشته باشد، مثلاً منتظر باشد كه به دست مستحق خاصّی بدهد در اين صورت ـ بنابر احتياط واجب ـ بايد آن را مشخص كند و كنار بگذارد، يا چيزی بنويسد و يا شاهدی بگيرد كه حق فقرا تلف نشود.

(مسألة ۱۴۹۶) جدا كردن زكات جايز است، ولی عوض كردن آن پس از كنار گذاشتن جايز نيست، و در اين صورت به عنوان امانت در نزدش باقی می ماند و اگر در حفظ آن كوتاهی كند و يا در رسانيدن آن با وجود مستحق تأخير كند و از بين برود، ضامن است.

(مسألة ۱۴۹۷) مالک می تواند به جای جنس، قيمت آن را بپردازد، ولی در اين صورت قيمت روز پرداخت و قيمت محلّ پرداخت ميزان است، نه قيمت روز وجوب زكات يا محلّ وجود نصاب.

(مسألة ۱۴۹۸) در صورتی كه قيمت زكات را می پردازد، بنابر احتياط واجب پول بدهد، نه لباس و غذا و امثال آنها، مگر اين كه آن را نافع تر به حال فقير بداند، در اين صورت قيمت آن را حساب كرده، به آن مقدار كالا می خرد و به مستحق می پردازد.

(مسألة ۱۴۹۹) انتقال زكات از شهری به شهر ديگر جايز است، ولی اگر در اثر انتقال از بين برود، پس اگر در محلّ خود مستحق بوده و می توانسته به او بدهد، ضامن است. و اجازه گرفتن از مجتهد برای نقل، ضمان را ساقط نمی كند.

(مسألة ۱۵۰۰) اگر زكات را با وجود مستحق به شهر ديگر منتقل كند هزينهٔ نقل و انتقال بر عهدهٔ مالک می باشد.

(مسألة ۱۵۰۱) زكات از عباداتی است كه نياز به نيّت دارد، و بنابر احتياط واجب هم موقع كنار گذاشتن نيّت كند و هم به هنگام پرداخت.

(مسـألة ۱۵۰۲) به هنگام مشاهده آثار مرگ واجب است فوراً نسبت به پرداخت زکات اقدام کند و یا با نوشـتن و شـاهد گرفتن، از ضایع شدن آن مطمئن شود، ولی در مورد دیگر حقوق شرعی شاهد گرفتن کفایت نمی کند، بلکه در صورت امکان پرداخت، حتماً باید اقدام کند.

(مسـألة ۱۵۰۳) به یک فقیر بیش از مخارج یک سال نباید پرداخت شود، ولی حدّاقل برای آن تعیین نشده، جز این که کمتر از پنج درهم مکروه است و بهتر آن است که چنین کاری نشود.

(مسـألة ۱۵۰۴) کسـی که زکات را دریافت می کند مستحب است برای مالک دعا کند.

(مسـألة ۱۵۰۵) مستحب است به اهل علم سهم بیشتری داده شود و مسـتحب است خویشاوندان بر دیگران مقدّم شوند و کسانی که سؤال نمی کنند بر سؤال کننده ها مقدّم شوند. در اینجا ترجیحات دیگری هست که در مواردی با مرجّحات مهمتر تعارض پیدا می کند.

* * *

مبحث دوّم

زکات فطره

زکات فطره از زکاتهای واجب اسـت و در روایت آمده است کسی که زکات فطره‌اش پرداخت نشـود، ترس آن هست که در همان سال بمیرد، و در برخی از روایات آمده است با زکات فطره روزه کامل می شود.

(مسألة ۱۵۰۶) با چهار شرط زکات فطره واجب می شود:

۱) بلوغ.

۲) عقل.

۳) آزادی.

(مسألة ۱۵۰۷) بر دیوانه و شخص بیهوش که بیهوشی او به قدری حادّ باشد که عرفاً از قابلیّت تکلیف بیرون باشد، زکات فطره واجب نیست، ولی بیهوشی موقّت که گاهی همانند خواب عارض می شود ـ بنابر احتیاط واجب ـ موجب سقوط فطره نمی شود.

۴) بی نیازی به معنائی که در مسأله ۱۴۷۰ گفته شد، پس اگر فقیر باشد (یعنی مخارج یک سالش موجود نباشد و مخارج روزانه‌اش تأمین نباشد) زکات فطره بر او واجب نمی شود.

(مسألة ۱۵۰۸) باید این شرایط لحظاتی پیش از غروب شب عید فطر موجود باشد، تا لحظهٔ مغرب واجد این شرایط باشد، و اگر برخی از این شرایط مقارن شب عید فراهم نباشد، زکات فطره بر او واجب نمی شود.

(مسألة ۱۵۰۹) مستحب است شخص فقیر نیز زکات فطره بدهد و اگر بیش از یک صاع نداشته باشد، آن را به عنوان فطرهٔ خود به یکی از اعضای خانواده‌اش بدهد، او نیز به یکی دیگر، تا در میان همهٔ اعضای خانواده دست به دست بگردد. و بهتر است فرد آخر آن را به فرد دیگری که عضو خانواده نیست بدهد.

(مسألة ۱۵۱۰) در فرض بالا، اگر برخی از افرادی که نان خور آن شخص فقیر است بی نیاز باشد، نمی توان فطره را به او داد، و اگر برخی از آنها صغیر باشند، می توان فطره را به او داد، سپس از سوی او به فرد دیگری داد.

(مسألة ۱۵۱۱) کسی که شرایط وجوب زکات فطره را دارد، باید آن

را از ســوی خود و همهٔ کسانی که هنگام غروب شب عید فطر نان خور او به شــمار می‌آیند بپردازد، چه نفقهٔ آنها بر او واجب باشد یا نه، فامیل باشند یا نه، مکلّف باشــند یا نه، مســلمان باشند، یا نه، حتّی میهمان و امثال آن که موقّتاً نان خور او شده‌اند.

(مســألهٔ ۱۵۱۲) صرفاً حضور یک فرد هنگام مغرب در شب عید در خانهٔ کســی، ایجاب نمی کند که زکاتش به عهدهٔ او باشد، حتّی اگر چیزی نزد او بخورد، بلکه هنگامی این اثر را دارد که این حضور به جهت نان خور او بودن باشد.

(مســألهٔ ۱۵۱۳) اگر کســی هزینهٔ زندگی شخصی را به عهده بگیرد، برای نان خور او بودن کفایت نمی کند، بلکه باید طوری به او مربوط باشد که تحت سرپرستی او به شمار آید.

(مســألهٔ ۱۵۱۴) هنگامی که سرپرست خانواده، فطرهٔ اعضای خانواده را پرداخت کند از گردن آنها ســاقط می شــود، ولی اگر از روی نافرمانی، جهل، فراموشی، یا فراهم نبودن شرایط وجوب، فطره را پرداخت نکند، هر کدام از آنها که بالغ و عاقل و آزاد و پولدار باشــد، بنابر احتیاط واجب باید خودش فطره‌اش را پرداخت کند.

(مسألهٔ ۱۵۱۵) فطرهٔ اولاد هنگامی بر عهدهٔ پدر است که نان خور او باشند، وگرنه به عهدهٔ کسی است که نان خور او می باشند.

(مسألهٔ ۱۵۱۶) فطرهٔ زن هنگامی بر عهدهٔ شوهر است که نان خور او باشد، و اگر نان خور شخص دیگری باشد، فطره‌اش نیز بر عهدهٔ او می باشد.

(مســألهٔ ۱۵۱۷) در زکات فطره، گندم، جو، خرما و کشمش کفایت می کند، اگــر چه خوراک متعارف مکلّف و عائله‌اش نباشــد. همچنین هر

خـــوراک متداولی که مکلّف عائله‌اش را بـــا آن تغذیه می کند، مانند: ذرّت، برنج، شـــیر و غیره کفایت می کند. و بهتر از همه خرما، ســـپس کشمش می باشد.

(مســـألهٔ ۱۵۱۸) زکات فطره ـ بنابر احتیاط واجب ـ باید از نوع سالم غلّات یاد شـــده باشـــد و معیوب آن کفایت نمی کند، مگر این که خوراک متداول باشد و مکلّف عائله‌اش را معمولاً با آن تغذیه کند.

(مسألهٔ ۱۵۱۹) مقداری که باید از طرف یک نفر داده شود، یک صاع می باشد و آن تقریباً سه کیلو و ۴۸۰ گرم است، و بهتر است مقداری بیشتر از این مقدار باشد.

(مسألهٔ ۱۵۲۰) در زکات فطره می توان قیمت آن را پرداخت نمود. و باید قیمت آن را بر اساس قیمت بازار محاسبه کرد، نه قیمت رسمی دولتی.

(مســـألهٔ ۱۵۲۱) در جایی که بخواهد قیمـــت آنها را به عنوان زکات فطـــره بدهد، باید پول آنهـــا را بدهد و نمی توانـــد کالای دیگری به عنوان قیمت آنها پرداخت نماید.

(مسألهٔ ۱۵۲۲) باید زکات فطره را روز عید فطر از طلوع فجر، تا ظهر شرعی ـ بنابر احتیاط واجب ـ پرداخت نماید. و بهتر است اگر بخواهد نماز عید بخواند، پیش از نماز عید پرداخت کند.

(مسألهٔ ۱۵۲۳) اگر دسترسی به فقیر ندارد و یا می خواهد به مستحق خاصّی برســـاند، می تواند آن را از یکی از غلات یاد شده و یا قیمت آن را بر اساس طعام مورد نظرش جدا کرده کنار بگذارد.

(مســـألهٔ ۱۵۲۴) اگر کســـی تا ظهر روز عید زکات فطره‌اش را کنار نگذاشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید پیش از مغرب به آن اقدام نماید.

(مسألة ۱۵۲۵) کسی که روز عید فطر زکات فطره را جدا نکند و به مستحق نرساند، بر عمدهٔ او باقی میماند و باید آن را پرداخت نماید، اگر چه زمان طولانی شده باشد، و اگر پرداخت نکرده بمیرد، باید از طرف او پرداخت شود.

(مسألة ۱۵۲۶) اگر کسی زکات فطره را در ماه رمضان به نیّت تقدیم پرداخت کند مانعی ندارد ولی بهتر است در وقتش پرداخت شود.

(مسألة ۱۵۲۷) اگر در شهری که زکات فطره را کنار می گذارد، مستحق پیدا نشود، می تواند آن را به شهر دیگری منتقل کند، ولی اگر در آن شهر مستحق موجود باشد، بنابر احتیاط واجب به محل دیگری منتقل نکنند.

(مسألة ۱۵۲۸) اگر کسی با وجود مستحق زکات فطره را به شهر دیگری منتقل کند و به مستحق برساند، کفایت می کند و بازگرداندن آن به شهر خود لزومی ندارد.

(مسألة ۱۵۲۹) اگر مکلّف در سفر باشد و در آنجا کنار بگذارد، انتقال دادن به شمار نمی‌آید و یا اگر وکیلش در شهر دیگری باشد و از او بخواهد که در آنجا پرداخت نماید، انتقال محسوب نمی شود.

(مسألة ۱۵۳۰) مصرف زکات فطره، مصرف زکات مال است، از اقسام هشتگانه که قبلاً گفته شد، با همان شرایط. جز این که اگر فقیر مؤمن یافت نشود، می توان آن را به « مستضعف » پرداخت نمود، و این کار مقدّم بر انتقال دادن زکات به شهر دیگر می باشد.

(مسألة ۱۵۳۱) جایز نیست سیّد هاشمی فطره غیر سیّد را بپذیرد، اگر چه به صورت مستحبّی باشد، مثل زکات فطره‌ای که شخص فقیر آن را داده باشد.

(مسألة ۱۵۳۲) اگر سرپرست خانواده سیّد باشد، می تواند فطره خود

و عائله‌اش را به سیّد بدهد، اگر چه آنها سیّد نباشند.

(مسألة ۱۵۳۳) اگر سرپرست خانواده سیّد نباشد، نمی تواند فطرهٔ خود و عائله‌اش را به سیّد بدهد، اگر چه عائله‌اش سیّد باشند.

(مسألة ۱۵۳۴) برای یک فقیر ـ بنابر احتیاط واجب ـ نباید کمتر از یک صاع داده شود، ولی یک صاع و اندی مانع ندارد، مثلاً می تواند سه صاع را به دو نفر بدهد.

(مسألة ۱۵۳۵) مستحب است خویشان و همسایگان را مقدّم بدارد و شایسته است اهل فضل و اهل دیانت را مقدّم بدارد، چنانکه در زکات مال بیان گردید.

والحمدلله ربّ العالمین

* * *

احکام خمس

خداوند متعال برای حفظ حریم رسـول اکرم ﷺ صدقه و زکات را بر خاندان آن حضرت حرام کرده و در مقابل، خمس را بر آنها واجب فرموده است.

« **خمس** » حقوقی است که خداوند آن را برای خود، رسول اکرم ﷺ، اهل بیت پاک و پاکیزه آن حضرت، بنی هاشـم و خویشـاوندان نزدیک آن حضرت، در مقابلِ صدقات و زکوات واجب گردانیده است.

تشریع خمس برای بزرگداشت خاندان پیامبر، ظاهر ساختن جایگاه رفیع آنان، گرامیداشت مقام والای آنها و حفظ حقوق پیامبر اکرم ﷺ در مورد آنان است.

بـر مؤمنان والامقام اسـت که در پرداخت آن کوتاهـی نکنند تا به این وسیله حق آنان را ادا کنند و در زمره متجاوزین به حقوق آنان قرار نگیرند، چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

۱ ـ « سـخت ترین موقفی که انسـانها در روز قیامت با آن مواجه می شوند، جایی است که صاحب خمس برخیزد و حق خود را مطالبه می کند ».

با پرداخت خمس مؤمنان پاک می شـوند، اموالشـان حلال می شود، روزی شان افزایش می یابد، چنانکه امام علیه السلام فرمود:

۲ ـ « من یکی از ثروتمندترین مردمان مدینه هسـتم، ولی خمس را از شما می پذیرم تا شما پاکیزه شوید ».

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام می فرماید:

۳ ـ « خداوند در مورد روزی بر مؤمنان آسان گرفته، که از هر پنج درهم یـک درهم را برای پروردگار خـود اختصاص دهند و چهار درهم آن را به صورت حلال بخورند ».

سپس فرمود:

۴ ـ « این گفتار ما بسیار سخت و دشوار است، به آن عمل نمی کند و بر آن صبر نمی کند جز کسی که قلبش با ایمان امتحان شده باشد ».

حضرت رضا علیه‌السلام در نامه‌ای که پیرامون خمس مرقوم فرموده است می نویسد:

۵ ـ « خمـس را از مـا دریغ نکنید و خود را تـا جایی که می توانید از دعاهای ما محروم ننمایید، زیرا پرداخت خمس کلید روزی شـما، موجب آمرزش گناهان شـما، و اندوخته شـما برای روز نیاز و بیچارگی شماست. مسلمان کسی است که به عهدی که خداوند با او بسته وفا کند، اما کسی که با زبانش اجابت کند و با قلبش مخالفت نماید مسلمان نیست ».

مقدّمه

میزان در وجوب خمس اموال شـخصی و استفاده شخص از آنهاست، پس در اموال عمومی و مباحات اصلی و موقوفات عمومی و خصوصی، که در تملّک انسان نیست، خمس واجب نمی شود.

روی این بیان خمس مربوط به اموالی است که عین آنها به تملّک انسان در آمده است.

(مسألهٔ ۱۵۳۶) در وجوب خمس تکلیف شرط نیست، و لذا در اموال کودک و مجنون نیز خمس مقرّر می شـود، جز این که ولی آنها آن را جدا می سازد و به محلّ تعیین شده می‌رساند.

پس از این مقدّمه، احکام خمس را در ضمن دو فصل بیان می کنیم:

فصل اوّل
چیزهایی که به آنها خمس تعلق می گیرد

(مسألهٔ ۱۵۳۷) در هفت مورد خمس واجب می شود:

اوّل: غنایم جنگی

(مسألهٔ ۱۵۳۸) غنائمی که به وسیله جنگ از کفّاری که نبرد با آنها جایز است، به دست می‌آید ـ به تفصیلی که در کتب مبسوطه بیان شده ـ باید یک پنجم آن به عنوان خمس به محلّی که بعد بیان می کنیم پرداخت شود.

(مسألهٔ ۱۵۳۹) چیزی که بدون جنگ از کافر حربی گرفته شود، به عنوان غنیمت خمس ندارد، ولی اگر از مخارج سالانه‌اش اضافه بماند، به عنوان ارباح مکاسب خمس خواهد داشت.

دوّم: معدن

(مسألهٔ ۱۵۴۰) در طلا، نقره، سرب، آهن، مس، آلومینیوم و غیر آنها از فلزّات، همچنین نفت، گوگرد، نمک و امثال آنها که از زمین استخراج می شوند و عرفاً زمین به شمار نمی‌آیند، خمس واجب است.

(مسألهٔ ۱۵۴۱) بنابر احتیاط واجب در عقیق، فیروزه، یاقوت و امثال آنها از سنگهای قیمتی خمس لازم است.

(مسألهٔ ۱۵۴۲) گچ، نوره، سنگ آسیاب، گلِ حمّام و امثال آنها از چیزهایی که دارای خصوصیتی هستند که به سبب آن مورد استفاده قرار میگیرند، ولی از عنوان زمین بودن خارج نمی شوند، خمس ندارند، مگر این که از مخارج سالانه‌اش اضافه بماند.

(مسألهٔ ۱۵۴۳) خمس در مورد معدن هنگامی واجب می شود که ارزش آنچه از یک محل استخراج می شود، پس از کسرِ هزینهٔ استخراج آن به ۲۰ مثقال طلا (یعنی در حدود ۸۵ گرم طلا) برسد.

سوم: گنج

(مسألهٔ ۱۵۴۴) گنج عبارت از مالی است که از گذشتهٔ دور در زیر زمین دفن شده و در اثر گذشت زمان از مالک و وارث آن خبری در دست نیست.

(مسألهٔ ۱۵۴۵) وجوب خمس در گنج منحصر به درهم و دینار است که مسکوک باشد، پس در طلا و نقرهٔ غیر مسکوک (مانند شمش طلا) و دیگر جواهرات که از زیر زمین یافت شود، خمس نیست و یابندهٔ آن می تواند آنها را تملّک نماید و خمس ندارد، مگر این که از مخارج سالانه‌اش بیشتر باشد.

(مسألهٔ ۱۵۴۶) جواهرات غیر مسکوک و آثار عتیقه‌ای که از زیر زمین در می‌آید، اگر معلوم باشد قبلاً در تملّک مسلمان بوده است، بنابر احتیاط واجب بین حکم مجهول المالک و میراثی که وارث ندارد، جمع شود.

(مسألهٔ ۱۵۴۷) در گنج هنگامی خمس واجب می شود که به حدّ نصاب زکات برسد، یعنی به مقدار ۲۰ دینار و یا ۲۰۰ درهم باشد.

(مسألهٔ ۱۵۴۸) اگر مجموع درهم و دینار یافت شده، روی هم رفته به ارزش ۲۰ دینار و یا ۲۰۰ درهم باشد، کفایت نمی کند، بلکه باید هر یک از آنها به تنهائی به این حدّ برسد.

چهارم: جواهرات دریائی

(مسألهٔ ۱۵۴۹) جواهرات و هر چیز دیگری که به وسیلهٔ غوّاصی یا ابزار دیگر از دریا و یا رودخانه بیرون آورده می شود، خمس دارد.

(مسألهٔ ۱۵۵۰) بنابر احتیاط واجب، در چیزهایی که خود به خود از

دریا بیرون زده می شـــود، مانند چیزهایی که روی آب قرار می گیرد و یا به وسیلهٔ امواج دریا به ساحل انداخته می شود، نیز خمس واجب است.

(مســـألهٔ ۱۵۵۱) حیواناتی چون ماهی و غیر آن که به صورت زنده یا مرده از دریا به وســـیلهٔ غوّاصی یا هر وسیلهٔ دیگر استخراج می شوند، ملک اســـتخراج کننده می باشد و خمس ندارد، مگر این که از مخارج سالانه‌اش اضافه بماند.

(مســـألهٔ ۱۵۵۲) وجوب خمس در جواهرات دریائی مشروط به این است که ارزش آن پس از کسرِ هزینهٔ استخراج به یک دینار برسد، ولی در مورد عنبر که از روی آب گرفته شـــود، بنابر احتیاط واجب در کمتر از یک دینار نیز خمس واجب است.

پنجم: زمینی که ذمی بخرد

(مسألهٔ ۱۵۵۳) زمینی که کافر ذمّی از مسلمان می خرد خمس دارد.

(مســـألهٔ ۱۵۵۴) اگر کافر ذمّی زمینـــی را به طریقی غیر از خریدن به دست آورد، بنابر احتیاط واجب خمس دارد.

(مســـألهٔ ۱۵۵۵) در مـــورد زمینی که به ســـبب زراعـــت و بنا، عنوان دیگری چون باغ، بســـتان، خانه و کاروانسرا بر آن اطلاق می شود، نیز بنابر احتیاط واجب خمس لازم است.

ششم: مال مخلوط به حرام

(مسألهٔ ۱۵۵۶) مالی که با مال حرام مخلوط شده و حلال آن از حرام تشـــخیص داده نمی شود، به وســـیله پرداخت خمس حلال می شود، خواه بداند که مقدار حرام کمتر یا بیشتر از یک پنجم بوده، یا نداند.

(مســـألهٔ ۱۵۵۷) در موردی که مال حرام مشـــخّص باشد بر آن حکم

مجهول المالک جاری می شود و باید آن را پس از نومید شدن از پیدا کردن صاحبش، از طرف صاحبش به فقیر بدهد، و مصمّم باشـد که اگر صاحبش پیدا شود او را راضی کند.

(مسـألهٔ ۱۵۵۸) اگر مال حرامی که با مال حلال مخلوط شده، ملک شـخص نباشد، بلکه مربوط به عنوان خاص باشـد، مانند حقوق شرعی و منافـع اموال وقفی که مصرف معین دارد، در اینجا با پرداخت خمس حلال نمی شـود، بلکه باید به ولی آن مال مراجعه کند و در مورد پرداخت آن با او مصالحه نماید.

هفتم: مازادِ مخارج سالانه

(مسـألهٔ ۱۵۵۹) چیزی که از مخارج سـالانهٔ خود و خانواده‌اش، از ارباح مکاسب، یعنی از درآمد حاصله از کسب، کار، تجارت، زراعت، اجیر شدن، گردآوری اشیاء مباح و امثال آنها، اضافه بماند، خمس دارد.

(مسـألهٔ ۱۵۶۰) چیزی که از طریقی غیر از کسب، مانند هبه، حقوق شرعی، سود حاصله از اموال وقفی، مال الوصیّه، مهریّه، ارثی که ـ به جهت دور بودن خویشاوندی ـ غیر منتظره بوده، چیزی که در طلاق خلعی گرفته می شود و امثال آنها خمس دارد.

(مسـألهٔ ۱۵۶۱) میراثی که از خویشـاوند نزدیک به ارث می‌رسـد خمس ندارد.

(مسـألهٔ ۱۵۶۲) تملّک قانونی برای صدق استفاده و وجوب خمس کفایت نمی کند، بلکه تملّک شـرعی لازم اسـت، پس اگر زمین مباحی از طرف دولت به کسی واگذار شود، تا آن را به وسیلهٔ احیا تملّک نکند، مالک نشده و خمس واجب نیست.

(مسألهٔ ۱۵۶۳) مباحات اصلی، چون سنگ، ماسه، گچ و امثال آنها تا هنگامی که با حیازت به تملّک شخص درنیامده، خمس ندارد.

(مسألهٔ ۱۵۶۴) چیزی که خمس آن پرداخت شده و چیزی که خمس نداشت، مانند میراثهای معمولی، اگر افزایش پیدا کند و این افزایش به آن متّصل باشد و عرفاً با آن یکی باشد، خمس ندارد، مانند درختی که بزرگ شود و حیوانی که فربه گردد، حتّی اگر آن درخت یا حیوان را بفروشند، باز هم خمس ندارد.

(مسألهٔ ۱۵۶۵) چیزی که خمس آن داده شده و یا خمس نداشت، اگر چیزی به آن افزوده شود که جدا از آن باشد و عرفاً با آن یکی نباشد، خمس دارد، مانند میوه درخت، پشم، شیر و بچهٔ حیوان، اگر چه در مثل میوه و پشم هنوز نچیده باشند و متّصل به درخت و حیوان باشند.

(مسألهٔ ۱۵۶۶) چیزی که خمس آن داده شده و یا خمس نداشت، اگر قیمتش در بازار بالا برود، در زیادی قیمت آن خمس نیست، خواه برای تجارت تهیه شده یا به عنوان ذخیره و یا برای هزینه کردن، ولی هنوز مصرف نشده باشد.

(مسألهٔ ۱۵۶۷) جنسی که برای تجارت خریداری کرده و خمس آن را پرداخت نموده، اگر قیمتش بالا رود و به قیمت بالا آن را بفروشد، افزایش قیمت آن از منافع سال فروش محاسبه می شود و خمس دارد.

(مسألهٔ ۱۵۶۸) چیزی که به ارث غیر منتظره یا هدیه به دستش رسیده، اگر قیمتش بالا رود و به قیمت بالا آن را بفروشد، خمس ندارد.

(مسألهٔ ۱۵۶۹) چیزی که خمس به آن تعلّق گرفته، اگر افزایش پیدا کند، خواه متصل یا منفصل باشد، بر اصل و زیاده خمس واجب می شود،

و اگر بعد کاهش پیدا کند، مثلاً حیوان لاغر شود، خمس نقص را نیز ضامن است.

(مسألهٔ ۱۵۷۰) چیزی که خمس به آن تعلّق یافته، اگر قیمتش در بازار کم یا زیاد شود، خمس آن را مطابق قیمت روز پرداختِ خمس محاسبه می کند، و در صورت پایین آمدن قیمت ضامن نیست.

(مسألهٔ ۱۵۷۱) اگر چیزی را به ذمّه بخرد، سپس قیمت آن را از پولی بدهد که خمس بر آن تعلّق یافته، باید خمس آن پول را بدهد، خواه قیمت جنس بالا رفته باشد، یا پایین آمده باشد، ولی اگر آن جنس را به قیمت بالاتر بفروشد، سود آن از منافع سال فروش محسوب می شود.

(مسألهٔ ۱۵۷۲) منظور از مخارج سالانه، که در مازاد آن خمس است، همهٔ مخارجی است که انسان برای هدفهای عقلائی هزینه می کند، و با آن نیازهای خود و خانواده‌اش را تأمین می کند، از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن، دارو و درمان، یا خواسته های شرعی و عرفی خود را جامهٔ عمل می پوشاند، یا به دوستان و همنوعان مواسات می کند، یا به دیگران انفاق می کند، اگر چه عرفاً بیش از شأن او محسوب شود.

(مسألهٔ ۱۵۷۳) میزان در مخارج سالانه چیزی است که هزینه شده است، پس اگر در موارد لازم هزینه نکرده و صرفه جوئی نموده، و هزینهٔ آن تا پایان سال مانده، خمس بر آن تعلّق می گیرد.

(مسألهٔ ۱۵۷۴) نیازمندیهای زندگی که « **مؤنه** » نامیده می شود، خمس ندارد، خواه مانند خوردنیها باشد که با استفاده از آنها عین آنها تلف می شود، یا مانند مسکن، لباس، وسائل خانه و ماشین باشد که خود و خانواده‌اش از آنها استفاده می کنند و عین آنها باقی می ماند و یا از قبیل

پرداخت مهریّه و قرضهای انباشته شده باشد، که چیزی در مقابل به دست انسان نمی‌آید.

(مسألهٔ ۱۵۷۵) سرمایه، ابزار کار، کارگاه، ماشین حمل و نقل، ساختمان و دکوراسیون محلّ کسب جزء مؤنه نیست و خمس دارد.

(مسألهٔ ۱۵۷۶) اگر به دست آوردن سود، مشروط به هزینه کردن اموالی چون کرایهٔ محل، اجرت نگهبان، باربر، بیمه، بهداشت و دیگر ادارات دولتی باشد، این هزینه ها از سود حاصله کسر می شود، سپس از منافع سال محسوب می گردد.

(مسألهٔ ۱۵۷۷) اگر کسی مثلاً ۱۰۰۰۰۰ تومان پول مخمّس داشت و آن را در مقدّمات کسب و کار هزینه کرد، این مبلغ از سود حاصله کسر می شود، اگر چیزی اضافه باشد فقط به آن خمس تعلّق می گیرد.

(مسألهٔ ۱۵۷۸) کسی که ۱۰۰۰۰۰ تومان پول مخمّس در مقدّمات کسب صرف کرده، اگر آخر سال فقط ۵۰۰۰۰ تومان موجودی داشته باشد، چیزی بر او واجب نیست، پس اگر کاهش موجودی ضرر محسوب می شود، در پایان سال بعد مازادِ ۵۰۰۰۰ تومان خمس دارد، ولی اگر ضرر محسوب نشود، بلکه طبیعی باشد که در سال اوّل کمتر استفاده داشته باشد، در پایان سال دوّم مازادِ ۱۰۰۰۰۰ تومان خمس دارد.

(مسألهٔ ۱۵۷۹) آغاز سال برای محاسبهٔ مخارج سالانه، از تاریخ نخستین سودی است که به دست انسان می‌رسد، به هر وسیله‌ای که باشد و سالهای بعد نیز بر همان مبنا تنظیم و محاسبه می شود.

(مسألهٔ ۱۵۸۰) کسی که آغاز سالش را نمی‌داند برای تعیین آغاز سال با حاکم شرع مصالحه می کند.

(مسألهٔ ۱۵۸۱) کسی که چندین شغل دارد، نمی تواند برای هر کدام سال جداگانه بگیرد، بلکه باید برای همه آنها یک مبدء تعیین کند، چه در طول سال سودی برده باشد یا نه.

(مسألهٔ ۱۵۸۲) مکلّف باید در آغاز سالش همهٔ پولهای موجود و اجناس موجودی را که با استفاده از آنها از بین خواهد رفت (مانند خوردنیها) محاسبه کند و خمس آنها را پرداخت کند.

(مسألهٔ ۱۵۸۳) لوازم خانه و آشپزخانه که از منافع سال خریداری شده و تا پایان سال مورد استفاده قرار نگرفته خمس دارد، اگر چه برای سالهای بعد مورد نیاز است.

(مسألهٔ ۱۵۸۴) پارچه ندوخته، لباس دوخته پوشیده نشده، کتاب و هر کالای دیگری که تا پایان سال مورد استفاده واقع نشده، خمس دارد.

(مسألهٔ ۱۵۸۵) جهیزیهٔ دختر که متعارف شده در طول سالها به تدریج تهیّه می شود، خمس دارد.

(مسألهٔ ۱۵۸۶) ساختمانی که در طول سالها ساخته می شود و در سالهای بعد آمادهٔ سکونت می شود، خمس دارد.

(مسألهٔ ۱۵۸۷) لباس و زیور آلاتی که مدّتها مورد استفاده قرار گرفته، اگر بعد از مورد استفاده بودن خارج شود خمس ندارد.

(مسألهٔ ۱۵۸۸) لباس و زیور آلاتی که دیگر مورد نیازش نیست، اگر آنها را بفروشد، در صورتی که آنها را خریده بود و به قیمت بالاتر بفروشد، سود حاصله از منافع سال محسوب می شود، ولی اگر هبه یا ارث بوده خمس ندارد، اگر چه قیمت آن افزایش یافته بود.

(مسألهٔ ۱۵۸۹) برای کسر هزینهٔ سالانه از منافع سال، شرط نیست که

از سود حاصله هزینه کرده باشد، بلکه اگر از پول دیگری چون پول قرضی خرج کرده باشـــد، می تواند به همان مقدار از منافع ســـال کسر کرده، سپس خمس باقیمانده را محاسبه نماید.

(مسألهٔ ۱۵۹۰) علاوه بر مخارج سالانه و هزینهٔ به دست آوردن سود، که در مســـأله های ۱۵۷۴ و ۱۵۷۶ مشـــروحاً بیان شد، خسارتها و ضایعاتی که در طول ســـال پیش می‌آید، از منافع ســـال کسر می شود، و فقط به مازادِ موجودی سال قبل، پس از کسر هزینه ها و خسارتها خمس تعلّق می گیرد.

(مسألهٔ ۱۵۹۱) اگر سال به پایان برسد و خمس را پرداخت نکند و آن را از سود سال بعد پرداخت نماید، اگر منافع سال قبل باقی باشد، پرداخت خمس از هزینه های ســـال بعد به شمار نمی‌آید، و باید یک پنجم آن را نیز به عنوان خمسِ خمس پرداخت کند، ولی اگر منافع ســـال قبل تلف شـــده باشـــد، پرداخت خمس از هزینه های سال بعد محسوب می شود، و خمس مجدّد واجب نمی شود.

(مســـألهٔ ۱۵۹۲) اگر ســـال به پایان برســـد و قســـمتی از منافع آن به صورت طلب در ذمّهٔ مردم باشد و وقت وصول آن فرا رسیده باشد، خمس آنها بر عهدهٔ او می باشـــد، پس باید آنها را وصول کرده، نسبت به پرداخت خمس آنها اقدام نماید.

(مســـألهٔ ۱۵۹۳) در مسألهٔ فوق انســـان حق ندارد به بدهکاران اجازهٔ تأخیـــر در ادای دَین بدهد، مگـــر این که خمس آنها را پرداخت کند و یا به حاکم شـــرع مراجعه نماید و اگر بدون مراجعه به حاکم شـــرع اجازهٔ تأخیر بدهد، پس اگر بدهکار شـــیعه باشـــد مـــی تواند آن را به تأخیـــر بیندازد و بستانکار پی آمد تأخیر آن را به عهده می گیرد.

(مسألهٔ ۱۵۹۴) به مجرد آنکه سود حاصل شود، اگر از هزینهٔ یک سال بیشتر باشد، خمس به آن تعلّق می گیرد، ولی مالک می تواند پرداخت آن را تا پایان سال به تأخیر بیندازد، و می تواند در وسط سال آن را پرداخت کند.

(مسألهٔ ۱۵۹۵) کسی که می‌داند به قدری سود خواهد برد، که پس از ادای خمس هزینهٔ زندگی‌اش تا پایان سال تأمین شود، تا سود حاصل نشده، با مجرّد پیش بینی خمس بر او تعلّق نمی گیرد و نمی تواند نسبت به پرداخت آن اقدام نماید.

(مسألهٔ ۱۵۹۶) تا سال به پایان رسید و سود حاصله در دست مالک بود، باید نسبت به پرداخت خمس آن اقدام کند و تأخیر در آن جایز نیست، و حق تصرّف در آن ندارد، مگر با اجازهٔ حاکم شرع، در غیر این صورت عاصی و ضامن می باشد.

(مسألهٔ ۱۵۹۷) خمس به عین تعلّق می گیرد و مالک مخیّر است خمس آن را از خود عین بپردازد و یا قیمت آن را از پول رایج بپردازد، و نمی تواند معادل آن را از جنس دیگر بپردازد، مگر با اجازهٔ حاکم شرع.

(مسألهٔ ۱۵۹۸) اگر مالک پس از تعلّق خمس، در آن مال تصرّف کند، آن را بفروشد، به کسی هبه کند، اجاره دهد، ابراءِ ذمّه کند، یا اجازهٔ تصرّف بدهد، اجازه‌اش نافذ نیست، و بدون اجازهٔ حاکم شرع تصرّفش صحیح نیست، و طرف مقابل حق تصرّف در آن را ندارد و نمی تواند به تصرّف یا اجازهٔ مالک ترتیب اثر بدهد.

(مسألهٔ ۱۵۹۹) اگر در مسألهٔ فوق طرف مقابل شیعه باشد، می تواند بر اساس اذن عمومی ائمّه علیهم‌السلام که بر شیعیان خود آن را مباح کرده‌اند، در آن جنس تصرّف کند و خمس آن به ذمّهٔ مالک منتقل می شود، و اگر در

منفعت آن با اجازهٔ مالک تصرّف کند، خمس منفعت نیز به ذمّهٔ او منتقل می شود و اگر مؤمن همان مال را بدون اذن مالک ولی به وجه شرعی به دست بیــاورد مثل اینکه تقاص نمایــد و یا دین خود را در موقع ندادن بدهکار بر دارد باز هم خمس به عهده مالک است.

(مســألهٔ ۱۶۰۰) در مورد ارث، اگر ارثگذار قصد ادای خمس داشت، ولی مرگ به ســراغش آمد، در این صورت خمس از عین ساقط نمی شود، بلکه بنابر احتیاط واجب باید خمس آن را جدا کنند، به ویژه هنگامی که به آن وصیّت کرده باشد.

* * *

فصل دوّم
موارد مصرف خمس

بعد از عصر حضرت رسـول اکرم ﷺخمس بر دو قسـمت مساوی تقسـیم می شـود، نیمی از آن « **سهم امام**علیه‌السلام » اسـت، که در زمان ما به حضرت **بقیّة الله** ارواحنا فداه مربوط می شود، و نیمی دیگر « **سهم سادات** » است، که به بنی هاشم مربوط می شود.

(مسـألهٔ ۱۶۰۱) در میان بنی هاشـم بین تیره های آنها فرقی نیست، اگر چه در مقام تزاحم بهتر است که سادات علوی را بر دیگران، و در میان علویان سادات فاطمی را بر غیر آنان مقدّم نمود.

(مسألهٔ ۱۶۰۲) در سادات شرط است که مؤمن و فقیر باشند، چنانکه در فصل زکات (مسـأله ۱۴۶۹) بیان گردید، ولی در مورد « **ابن سـبیل** » فقیر بودن در محلّ تسـلیم سـهم سـادات کفایت می کند، به شرط این که امکان قرض گرفتن بدون اهانت و مشقّت نداشته باشد.

(مسـألهٔ ۱۶۰۳) کسی که ابن سـبیل است، اگر سفرش سفر معصیت باشد، بنابر احتیاط واجب خمس به او داده نمی شود.

(مسـألهٔ ۱۶۰۴) به یک فقیر بیش از آنچه بتواند هزینهٔ سـالانه‌اش را با آن تکمیل کند، خمس داده نمی شـود. و به ابن سبیل به مقداری داده می شـود که او را به شهرش برساند، مگر این که ناگزیر از ادامهٔ سفر باشد، در این صورت به مقداری داده می شود که نیازش برطرف گردد.

(مسـألهٔ ۱۶۰۵) کسـی که ادّعا می کند که من سـیّد هستم، ادّعایش

پذیرفته نمی شود مگر این که دو نفر شاهد عادل گواهی دهند و یا سیادتش طوری در میان مردم مشهور باشد که از آن اطمینان حاصل شود.

(مسألهٔ ۱۶۰۶) انسان نمی تواند سهم سادات خود را به کسی که نفقه‌اش بر او واجب است بدهد، مگر این که او هزینه هائی داشته باشد که تأمین آن بر او واجب نباشد، چنانکه در فصل زکات (مسأله ۱۴۸۶ تا ۱۴۸۸) بیان گردید.

(مسألهٔ ۱۶۰۷) هنگام پرداخت سهم سادات به سادات لازم است به آنها تملیک شود، یعنی به دست او و یا به دست ولی او داده شود، و خرج کردن آن در نیازمندیهای سادات بدون تملیک به آنان کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۱۶۰۸) کسی که به سادات سهم سادات می پردازد، نمی تواند با آنها شرط کند که آن را در مورد معیّنی خرج کنند.

(مسألهٔ ۱۶۰۹) صرف کردن سهم امام علیه السلام در عصر غیبت جایز نیست، مگر در موردی که اطمینان حاصل شود که حضرت بقیّهٔ الله ارواحنا فداه به مقتضای جایگاه رفیع، ولایت عامّه، سرپرستی دین و مقام پدری امت اسلامی که دارند، بر هزینه کردن آن در آن مورد رضایت دارند. و این اطمینان حاصل نمی شود مگر در دو مورد:

اوّل: در راه خدمت به دین مقدّس اسلام، از طریق برافراشتن پرچم اسلام، تقویت پایه های دین، اقامهٔ شعائر مذهبی، پاسداری از حریم دین، دفع متجاوزان به حریم دین، مقابله با نیرنگهای دشمنان، ترویج معارف اسلامی و نشر احکام شرع نبوی.

از مهم ترین مصادیق آن، خدمت به اهل علم مخلص و فداکاری است که با همهٔ توان مشغول تحصیل علوم دینی، تحقیق در معارف مذهبی،

ترویج احکام اسلام، ارشاد خلق، موعظه و پند و اندرز، تقویت مبانی مذهبی، ادای وظیفهٔ اصلاح، زدودن اختلافات و دیگر مسائلی هستند که به تهذیب نفوس و تقویت روح مذهبی و نزدیک ساختن آنان به خداوند منّان مربوط می شود.

این افراد می توانند به مقداری که هزینهٔ زندگی شان تأمین شود و عزّت و کرامتشان محفوظ بماند و نیازشان از دیگران برطرف گردد، به دور از اسراف، خوشگذرانی و ثروت‌اندوزی از سهم امام علیه‌السلام استفاده کنند، تا همهٔ وقت خود را به انجام وظیفه و ادای رسالت خویش صرف نمایند.

اما کسانی که به لباس اهل علم در آمده، به آنها منتسب گردیده‌اند، ولی خدمتی انجام نمی‌دهند و به وظائف خود عمل نمی کنند، حق استفاده از سهم امام علیه‌السلام را ندارند و اگر چیزی از آن دریافت کنند، در حکم دزد هستند.

بدتر از آنها کسانی هستند که این لباس مقدّس را وسیلهٔ رسیدن به جاه و مقام دنیا قرار داده‌اند، برای آنها مهم نیست که در چه راهی گام بسپارند و متاع دنیا از چه راهی به دستشان برسد، آنها به صورت ابزار شیطان در آمده، وسیلهٔ تحریف حقایق، گمراهی غافلان و پوشیده ماندن احکام دین گشته‌اند.

خداوند ما را از شرّ این گروه حفظ کند و از شرّ نفسهای پلید و اعمال زشت خود مصون بدارد و ما را بر نفسهای خود غالب کند، آن چنانکه صالحان را یاری می کند و آنان را بر هواهای خود غالب می سازد. که او ما را بس است و بهترین وکیل است.

دوّم: برای رفع نیازهای ضروری افراد مؤمن و متدیّن، فریاد رسی آنان و رفع پریشانی از آنها، که آنان جزء خانوادهٔ صاحب این حق حضرت بقیّة الله ارواحنا فداه به شمار می‌آیند، که تأمین نیازهای آنها بر آن حضرت لازم

است، و رفع پریشانی آنها برای آن حضرت مهمّ است، زیرا او پدر مهربانی است که از غم و اندوه امّتش اندوهگین می شود و از مشاهدهٔ پریشانی آنان پریشان خاطر می گردد.

پس اگر کسی غم و اندوه افراد مؤمن و متدیّن را برطرف کند، گویی که غم و اندوه را از دل آن بزرگوار زدوده است و گامی بزرگ در راه انجام رسالت و تأمین آرزوی آن حضرت برداشته است.

در این دو مورد نیز باید تلاش فراوان شود که با رعایت اولویّتها، به دور از اغراض شخصی و منافع فردی، رضایت خاطر آن حضرت به دست آید، زیرا که مال مالِ اوست و حقّ از آنِ اوست.

اگر کسی در این مورد مصلحت خود را بر مصالح دین مقدّم بدارد، به آن حضرت خیانت کرده و پایگاه رفیع آن حضرت را خدشه‌دار ساخته است، اگر چه خود موقعیّت بس رفیعی در اجتماع داشته باشد و شیطان او را با آرزوهای دروغین و اوهام باطله فریفته باشد.

(مسألهٔ ۱۶۱۰) کسی که خمس بر عهده دارد، نمی تواند سهم امام علیه‌السلام را در موارد تعیین شده مستقلاً هزینه کند، بلکه باید به حاکم شرع مراجعه کند، که او بر همهٔ ابعاد مختلف احاطه دارد و بر موارد صرف آن آگاهی کامل دارد، او می تواند با استمداد از افراد آگاه و امین این حق را به صاحبان حق برساند.

(مسألهٔ ۱۶۱۱) بر اساس مسألهٔ فوق صرف سهم امام با نظارت مالک و حاکم شرع خواهد بود، به این صورت که یکی از آنها دیگری را وکیل خواهد نمود و یا هر دو در مورد محلّ صرف آن ابراز نظر خواهند نمود.

(مسألهٔ ۱۶۱۲) مالک باید به حاکم شرعی مراجعه کند که بیش از همه خویشتن دار، امین، دوراندیش،آگاه، مدیر و مدبّر باشد، و برای شناخت او

تلاش لازم را انجام بدهد و به شـّدت مواظب باشـد که عوامل خارجی او را از انجام وظیفه‌اش دور نکند، که این در دسـت او امانت اسـت، چون به دسـت حاکم شرع برسد در دست او امانت است و به دست هر کس برسد در دست او امانت است، همگی باید تلاش کنند تا رضایت صاحب حق را به دست آورند.

(مسألهٔ ۱۶۱۳) سهم امام علیه‌السلام باید با صدق نیّت، با اخلاص لازم در عبادات، با احتیاط کامل، به دور از خواسته های شخصی و مصالح فردی پرداخت شود.

(مسـألهٔ ۱۶۱۴) اگر حاکم شرع سـهم امام را به کسی بپردازد که او خـود را برای صرف آن اهـل نمی‌داند، حق تصـرّف در آن پول را ندارد، زیرا ممکن اسـت حاکم شرع برای دفع شرّ، دفع خطر، یا از روی اشتباه در تشخیص، پس از تلاش و کوشش به او داده باشد و شرعاً معذور باشد، ولی چنین چیزی کار حرام را حلال نمی کند.

(مسألهٔ ۱۶۱۵) سهم امام اگر به دست نااهل برسد، همانند، رشوه و پول حرامی اسـت که بر اساس گواهی دروغ به دست او برسد، این پول همانند پاره‌ای از آتش اسـت، اگر چه توسط امام و پیامبر به دست او رسیده باشد.

(مسـألهٔ ۱۶۱۶) در باب زکات یکی از مصادیـق زکات کارگزارانی اسـت که زکات را از مردم دریافت کرده به محل خود می‌رسـانند، ولی در خمس برای کارگزاران آن چیزی منظور نشده است و مباشرین این کار جزء مصارف خمس نمی باشند.

(مسـألهٔ ۱۶۱۷) مالک نمی تواند خمس را کنـار بگذارد، و اگر این کار را انجام دهد آن مال به عنوان خمس معیّن نمی گردد. ولی اگر با اجازهٔ حاکم شرع آن را جدا سازد، در این صورت خمس در آن مال قرار می گیرد

و دیگر اموالش از خمس آزاد می شود.

(مسألهٔ ۱۶۱۸) اگر کسی از فقیر طلب داشته باشد، می تواند با اجازهٔ حاکم شـــرع آن را از سهم امام علیه‌السلام حساب کند، ولی در سهم سادات بنابر احتیاط واجب چنین کاری صحیح نیســـت، بلکه باید سیّد فقیر آن را قبض کند، سپس قرض خود را پرداخت نماید.

* * *

امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از بزرگترین واجبات دینی هستند که به وسیلهٔ آنها جامعه بشری اصلاح می شود، فساد از ریشه و بن کنده می شود و تباهی از جامعه رخت برمی بندد، چنانکه خداوند متعال فرموده است:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ﴾[1]:

یعنی: « شما بهترین امّتی هستید که برای مردم پدید آمده‌اید، که به معروف (نیکی) امر می کنید و از منکر (بدی) باز می‌دارید » و فرموده است:

﴿وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[2]:

یعنی: « باید از میان شما گروهی باشند که مردم را به سوی خیر فرا خوانند، به نیکی فرمان دهند و از زشتی باز دارند، و آنان رستگارانند ».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: « هنگامی که امّت من امر به معروف و نهی از منکر را فرو گذارند، منتظر عذاب الهی باشند ».

امام رضا علیه السلام فرمود: « امر به معروف و نهی از منکر کنید، وگرنه اشرار بر شما مسلّط می شوند، نیکان شما خدا را می خوانند، ولی دعاهایشان

---

(۱)سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۱۱۰.
(۲)سورهٔ آل عمران: آیهٔ ۱۰۴.

مستجاب نمی شود ».

امام باقر علیه‌السلام فرمود: « امر به معروف و نهی از منکر راه پیامبران و شیوهٔ صالحان است، که به وسیله آنها واجبات برپا می شود، راهها امن می گردد، کسبها حلال می شود، ستمها دفع می گردد، زمین آباد می شود، انتقام از دشمنها گرفته می شود و کارها سامان می یابد ».

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: « چگونه می شود حال شما هنگامی که زنهایتان فاسد و جوانانتان تبهکار شوند و شما امر به معروف و نهی از منکر نکنید؟ ».

پرسیدند: مگر چنین روزی پیش می‌آید؟ فرمود: « بلی و بدتر از آن نیز. پس چگونه می شود حال شما هنگامی که امر به منکر و نهی از معروف کنید؟ ».

گفتند: ای رسول خدا، مگر چنین وضعی رخ می‌دهد؟ فرمود: « آری و بدتر از آن. چگونه خواهید شد هنگامی که « معروف » را « منکر » و « منکر » را « معروف » بینگارید؟ ».

(مسألهٔ ۱۶۱۹) امر به معروف و نهی از منکر به صنف خاصّی ـ چون روحانیان ـ اختصاص ندارد، بلکه بر فرد فرد امّت لازم است که وظیفهٔ خود را در رابطه با این فریضهٔ الهی انجام دهند.

و اینک مسائل مربوط به آن را در دو بخش بیان می کنیم:

* * *

بخش اوّل
امر به معروف و نهی از منکر
و شرایط آنها

(مسألهٔ ۱۶۲۰) امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد:

اوّل: مرحلهٔ قلبی، یعنی هر فرد با ایمان باید با « **معروف** » آشنا باشد، با آن انس بگیرد و خود را با آن تطبیق دهد و « **منکر** » را تشـــخیص دهد و از آن متنفّر باشـــد و در دلش از آن بیزاری بجوید. و این همان انکار قلبی منکر اســـت که بر همگان واجب اســـت و وجوب آن به هیچ مقدّمه‌ای جز شناخت معروف و منکر مشروط نیست.

این مرحله از مراحل امر به معروف و نهی از منکر از لوازم کمال ایمان است، روح ایمان است، ملازم ایمان است و هرگز از ایمان جدا نمی شود. و لـــذا هنگامی که کار نیکی انجام دهد خوشـــحال می شـــود و هنگامی که مرتکب گناهی شود ناراحت می شود، نادم می گردد و خود را سرزنش می کند. و لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام فرموده‌اند:

« کســـی که از انجام کار نیک خوشـــوقت و از ارتکاب گناه اندوهگین شود، او مؤمن است ».

چنین شـــخصی اگر از دیگران نیز کار نیکی مشـــاهده کند خشنود می شود، با او انس می گیرد و به او تبریک می گوید، و چون از آنها کار زشتی ببیند، اندوهگین می شـــود، از آن کار و صاحب آن ناراحت می شـــود و در دلش از آن بیزاری می جوید.

امیرمؤمنان علیه‌السلام می فرماید: « مردم را خشـــنودی و ناخشنودی دور هم گرد می‌آورد، اگر کسی به کرداری رضایت دهد در زمرهٔ آنان داخل می شود و چون از کرداری بیزاری جوید از زمرهٔ آنان بیرون می‌رود ».

بایـــد افراد مؤمن و متدین شـــدیداً به این موضـــوع اهتمام بورزند و از کوتاهی و تنبلی در آن به شدّت پرهیز کنند، که اگر در جامعه گناه زیاد شود و مردم با آن خو بگیرند، به تدریج عادی می شود و آن ابراز انزجار و شدّت عمل لازم کمکم از بین می‌رود و اشـــخاص متدیّن نیز با آن انس می گیرند و احیاناً از زشتی آن غفلت می‌ورزند.

چنانکه اگر کار نیک نیز در جامعه کم بشـــود به تدریج ناشـــناخته می شود و افراد از آن دوری می جویند و کمکم به صورت منکر جلوه می کند، چنانکه در حدیث شـــریف به آن اشاره شده است. اینجاست که روح ایمان افسرده می شود و شعله های آن بی فروغ می گردد و مورد خشم پروردگار قرار می گیرد.

دوّم: مرحلـــهٔ عملی، یعنی در صدد برخورد عملی در آمدن با افرادی که معروف را ترک می کنند، یا مرتکب کارهای زشـــت می شـــوند. تا گام مؤثّری برای اصلاح فرد و جامعه از طریق امر به نیکی ها و نهی از زشـــتی ها برداشـــته شـــود، که هدف از تشریع فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر نیز همان است.

(مســـألهٔ ۱۶۲۱) برخورد عملی امر به معروف و نهی از منکر نیز سه مرحله دارد:

۱) مبارزهٔ منفی، یعنی ابراز انزجار از افراد تبهکار به وسیلهٔ اظهار خشم و نفرت و روی گردانی از آنها، قطع رابطه و قطع نیکی نسبت به آنان.

۲) مبارزهٔ لفظی، به وسیلهٔ امر و نهی و پند و اندرز و یادآوری پاداشهای الهی و کیفرهای اخروی.

۳) مبارزهٔ فعلی، به وسیلهٔ زدن، حبس کردن و مجروح نمودن برای جلوگیری از وقوع کارهای ناشایست.

(مسألهٔ ۱۶۲۲) همهٔ مراحل سه گانهٔ امر به معروف و نهی از منکر به دو شرط واجب می شوند:

۱ ـ احتمال تأثیر، یعنی امر به معروف و نهی از منکر موجب شود افراد تبهکار از کارهای ناشایست دست بکشند و یا افراد دیگر مرتکب گناه نشوند و از آنها پیروی نکنند و در نتیجه این برخورد عملی موجب کم شدن گناه و مانع گسترش آن باشد.

۲ ـ امن از خطر، یعنی خطر جانی، مالی و ناموسی برای خود، خانواده و دیگر افراد با ایمان نداشته باشد.

(مسألهٔ ۱۶۲۳) هنگامی که این دو شرط حاصل شود، مرحله اوّل و دوّم از مراحل امر به معروف و نهی از منکر واجب می شود و انسان راهی را بر می گزیند که به نظرش مفیدتر باشد و از خشونت پرهیز می کند، که آن موجب تنفّر مردم از دعوت به دین و آیین می شود، و در قرآن کریم و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تأکید فراوان شده که افراد اندرزگو با ملایمت و ملاطفت بر اساس منطق و موعظهٔ حسنه به سوی پروردگار فرا خوانند.

(مسألهٔ ۱۶۲۴) اما مرحلهٔ سوم بدون مراجعه به حاکم شرع برای احدی جایز نیست، و در صورت دسترسی نداشتن به حاکم شرع هنگامی می تواند اقدام کند که یقین به اهمیّت دفع منکر و ارجحیّت آن نسبت به اعمال خشونت داشته باشد و در هر حال به حدّ اقلّی که هدف حاصل می

شود اکتفا نماید.

(مسألهٔ ۱۶۲۵) کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند، باید معروف و منکر را دقیقاً بشناسد، و لذا باید قبلاً آن را به عنوان مقدّمهٔ واجب فرا بگیرد، تا هنگام نیاز به وظیفه‌اش عمل نماید.

(مسألهٔ ۱۶۲۶) وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر در مورد خانوادهٔ انسان شدیدتر و ضروری تر است، چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً﴾[1]:

یعنی: « خود و خانواده تان را از آتش جهنم باز دارید ».

پس اگر اهل و عیال انسان در انجام واجبات و ترک محرّمات سهل‌انگاری داشته باشند، باید با مراحل سه گانهٔ یاد شده با آنها برخورد نماید.

(مسألهٔ ۱۶۲۷) نباید عواطف پدری و فرزندی از انجام وظیفهٔ امر به معروف و نهی از منکر مانع شود، بلکه باید همین عواطف او را به انجام این وظیفه بیشتر وادار کند، تا آنها را از خشم و غضب پروردگار دور سازد، که از عذاب دنیا بسیار شدیدتر می باشد. و اگر در انجام این وظیفه کوتاهی کند، همان زن و فرزند برای او وبال می شوند، چنانکه خداوند می فرماید:

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برخی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند، از آنها دوری کنید ... که اموال و اولادتان وسیلهٔ آزمایش شما هستند و پاداش بزرگ در نزد خداوند است ».

* * *

(۱) سورهٔ تحریم: آیه ۶.

بخش تکمیلی

(مسألهٔ ۱۶۲۸) کسی که امر به معروف و نهی از منکر می کند باید راهی را انتخاب کند که تأثیر بیشتر داشته باشد، او را زودتر به هدف برساند و راهی استوارتر و مطمئنتر باشد.

(مسألهٔ ۱۶۲۹) یکی از مهمترین عوامل تأثیر امر به معروف و نهی از منکر آن است که بر اساس صداقت و اخلاص باشد، چنانکه فرموده‌اند: اگر موعظه از قلب برخیزد بر دل می نشیند و اگر از زبان برآید از گوش تجاوز نمی کند ».

از اینجاست که تأثیر سخنان ائمّه علیهم‌السلام بیش از هر فرد دیگری بود، شیعیان آنها نیز باید به آنها تأسّی کنند، راه آنها را بپویند و با شیوهٔ آنها آراسته شوند، که برای هر پیروی پیشوایی است که باید از او پیروی کند و راه او را دنبال نماید.

(مسألهٔ ۱۶۳۰) از مهم ترین عوامل تأثیر امر به معروف و نهی از منکر، عمل کردن خود انسان است به آنچه به مردم می گوید، به معروفی امر نکند جز این که خود به آن عامل باشد و از منکری نهی نکند جز اینکه خود ترک نموده باشد، چنین شخصی با کردار خود بیش از گفتارش در اصلاح جامعه اثر می گذارد.

(مسألهٔ ۱۶۳۱) کسی که دیگران را به انجام اعمال نیکو و ترک اعمال ناشایست دعوت کند و خود به آن عمل نکند، اگر این دعوتش از روی ریا و نفاق باشد، این دعوت برای او وِزر و وَبال خواهد بود و موجب بدبختی او خواهد شد، و اگر دعوتش صادقانه باشد و کوتاهی او در عمل در اثر

سـهل‌انگاری باشد، روز قیامت دچار حسرت خواهد شد، زیرا خواهد دید که دیگران در پرتو اطاعت از پند و اندرز او به سعادت رسیده‌اند، و لی خود در اثر سستی و سهل‌انگاری به هلاکت افتاده است. خداوند منّان می فرماید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ﴾[1]:

« آیـا مردم را بـه نیکی فرا می خوانید و خـود را فراموش میکنید، در حالی که شما کتاب میخوانید، آیا هیچ نمی‌اندیشید؟ ».

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در ضمن وصیّت خود به ابوذر ۰ فرمود:

ای اباذر گروهی از بهشـتیان از فراز بهشت به گروهی از دوزخیان می گویند: ما در پرتو تعلیمات شـما اهل بهشـت شدیم، شما چرا به دوزخ در آمدید؟ در پاسخ می گویند: ما شما را به کارهای نیک توصیه می کردیم ولی خود به آن عمل نمی کردیم ».

خثیمـه می گویـد: امام باقر علیه السلام فرمود: « به شـیعیان ما برسـانید که هیچکس به آنچه در نزد پروردگار هست جز با عمل نمی‌رسد. و به شیعیان ما برسـانید که در روز قیامت کسـانی بیش از همه افسوس می خورند که عدالت را برای دیگران توصیف کنند، ولی خود راه دیگری برگزینند ».

از خداوند سبحان می خواهیم که ما و همهٔ مؤمنان را از چنین فاجعه‌ای مصـون بـدارد و ما را در راه خیر ثابت قدم نماید و به آنچه مایهٔ رضایت و خشنودی اوست رهنمون سازد، که او مهربانترین مهربانان است.

* * *

(۱)سورهٔ البقرة: آیه ۴۴.

بخش دوّم
بخش از گناهان کبیره

در اینجا به شمارش گناهان کبیره‌ای بسنده می کنیم که ترک آنها ملاکِ عدالتی است که در موارد فراوانی معتبر است و بر اساس روایات دوری از آنها گناهان صغیره را می شاند.

(مسألهٔ ۱۶۳۲) ظاهراً منظور از آنها به گناهان کبیره گناهانی است که برای آنها وعدهٔ آتش داده شده، یا در روایات از آنها به گناهان کبیره یاد شده، و یا ثابت شده که آنها از این گناهان مهم تر می باشند.

(مسألهٔ ۱۶۳۳) پس از شرک به خداوند و کفر به آنچه خداوند نازل فرموده، گناهان کبیره عبارتند از:

۱) یأس و نومیدی از رحمت خداوند، اگر چه در مورد یک امر دنیوی باشد، همانند شفای بیمار، یا رفع گرفتاری.

۲) در امان دانستن خود از انتقام پروردگار.

۳) عاق والدین شدن و قدر مسلّم از آن بدی کردن به آنهاست، در حدّی که با صلهٔ رحم کردن به آنها سازگار نباشد و در ردیف قطع رحم کردن با آنها باشد، در غیر این صورت عاق بودن ثابت نمی شود، اگر چه از نظر شرعی خلاف، بلکه گاهی حرام باشد.

(مسألهٔ ۱۶۳۴) اطاعت از پدر و مادر و نیکی به آنها، در صورتی که ترک آن عرفاً قطع رحم باشد، واجب است، در غیر این صورت واجب نیست.

۴) کشتن مؤمن و یا کسی که در حکم مؤمن باشد، از دیوانه و کودک، حتّی سقط جنین و کمک به کشتن آن، اگر چه با یک کلمه باشد.

(مسألهٔ ۱۶۳۵) زدن، ناسزا گفتن، اهانت کردن و خوار نمودن مؤمن نیز، اگر به ناحق باشد، از گناهان کبیره می باشد.

۵) نسبت ناروا به مرد و زن مؤمن دادن، بلکه هر نسبت ناشایست به فرد با ایمانی که عفیف و پاکدامن باشد، اگر چه در این حدّ که کار ناشایستی در حق او ثابت نشده باشد.

۶) خوردن مال یتیم، بلکه مال هر مؤمن به ناحق.

۷) فرار از میدان جنگ، در جنگی که شرعاً واجب باشد.

۸) ربا خواری، بلکه ربا دادن، نوشتن سند ربا و گواه شدن بر آن نیز از گناهان کبیره است.

۹) زنا.

۱۰) لواط ـ (همچنین بازی دو مرد).

۱۱) سُحق ـ (همچنین بازی دو زن).

۱۲) قیادت، یعنی واسطه شدن بین دو نفر برای رابطه نا مشروع.

۱۳) سحر و جادوگری.

۱۴) کهانت.

(مسألهٔ ۱۶۳۶) پذیرش سخن ساحر و کاهن جایز نیست، بلکه از گناهان کبیره است، ولی گوش دادن به گفتار آنها بدون ترتیب اثر مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۶۳۷) هرگونه پیشگویی نسبت به حوادث آینده، اگر به صورت حتمی باشد حرام است وگرنه مانعی ندارد.

۱۵) دروغ پـــردازی، به ویژه هنگامی که از زبان خدا و پیامبر و امامان باشد.

(مســـألهٔ ۱۶۳۸) فتـــوا دادن بدون علم، شـــهادت دروغین و هر گونه تهمت و افترا بســـتن به یک مؤمن که موقعیّت او را پایین بیاورد، از گناهان کبیره اســـت. و اگر به آنها سوگندی ضمیمه شود، گناه کبیرهٔ دیگری خواهد بود، به ویژه در جایی که وســـیلهٔ پایمال شـــدن حق مســـلمانی شود که در بسیاری از احادیث چنین ســـوگندی از گناهان کبیرهٔ فلاکت بار و فسق‌آور تعبیر شده است.

(مســـألهٔ ۱۶۳۹) بـــرای دفع ضرر از جان و مال خـــود و برادر ایمانی دروغ جایز است، اگر چه با سوگند همراه باشد.

۱۶) امتناع از پرداخت زکات و حقوق واجبه و حق النّاس.

۱۷) خوردن شراب و هر چیز مست کننده.

۱۸) ترک نماز، روزه، حج و زکات.

۱۹) پیمان شکنی.

۲۰) قطع رحم و آن عبارت است از ترک احسان متداول به خویشاوندان، ولی در موردی که متداول نباشـــد، قطع رحم به شـــمار نمی‌آید، به ویژه در مواردی که حداقل آن را به جا آورده باشد، از قبیل سلام و رفت و آمد.

۲۱) تعرّب بعد از هجرت، یعنی کوچ کردن به شـــهر و دیاری که در آنجا معارف دینی کاهش یافته، بر ناآگاهی او افزوده خواهد شد.

۲۲) دزدی.

۲۳) خوردن میته، خون، گوشـــت خوک و هر چیزی که هنگام بریدن سر آن نامی جز نام خدا (از بت و غیره) بر آن برده شود.

۲۴) قماربازی، اگر چه بدون برد و باخت باشد.

(مسألهٔ ۱۶۴۰) بازی با ورق، تخته نرد، شطرنج، دومینه و هر بازی دیگری که بر اساس برد و باخت طرح ریزی شده حرام و از گناهان کبیره است.

(مسألهٔ ۱۶۴۱) همانطور که بازی شطرنج حرام است، خرید و فروش آلات شطرنج، خوردن پول آن، نگهداری و محافظت آلات و ابزار آن نیز حرام است، اگر چه از طریق خریداری به دست نیاورده باشد.

(مسألهٔ ۱۶۴۲) تماشای شطرنج باز و سلام کردن بر او در حال بازی حرام و از گناهان کبیره است.

۲۵) خوردن مال حرام، چون پول میته، شراب، هر چیز مست کننده، اجرت زن بدکاره، اجرت فرد پیشگو، پول آلات شطرنج، اجرت زن خواننده، پول سگ غیر شکاری، مال یتیم، پول ربا پس از آگاهی از آن، پول زمامداران ستمگر، پولی که با داوری قاضی جور به دستش آید ـ اگر چه حق خودش باشد ـ و رشوه قضاوت، اگر چه به حق داوری کند.

۲۶) کم فروشی و کم گذاشتن در پیمانه و ترازو.

۲۷) کارگزاری برای ظالمان، بلکه مطلق همکاری با آنان، خواه به صورت کار کردن برای آنها باشد، یا وابستگی داشتن به دستگاه آنها باشد، و یا هر گونه کارپردازی برای آنها به صورت استخدام و جعاله و غیره باشد، مگر این که برای یاری رسانیدن به مؤمنان باشد و متضمّن ستم بر آنها نباشد و یا از روی اجبار و اضطرار باشد.

۲۸) بودن انسان از کسانی که مردم از شرّ او در امان نباشند و از زبان او در هراس باشند.

۲۹) تکبّر و فخر فروشی بر مردم و خود را برتر از آنها پنداشتن.

۳۰) اسراف و ولخرجی، و آن عبارت است از مرز نشناختن در هزینه کردن بدون انگیزهٔ عقلائی، که تباه کردن مال به شمار آید.

۳۱) جنگ و ستیز با دوستان خدا و همیاری و هم سوئی با دشمنان خدا.

۳۲) اشتغال به کارهای بیهوده. مثل زدن تار، طبل، نی، سرنا، فلوت و دیگر آلات موسیقی، که مبتنی بر طرب و التذاذ باشد و انسان را از حالت جدّی خارج نموده، به نوعی سبکی برخاسته از غرائز نفسانی واداشته و با تنظیم آهنگهای موسیقی او را در مسیری که مورد نظر باشد ـ از شادی و سرور، غم و اندوه، نخوت و غرور، و یا غیر آنها از هواهای منظور ـ قرار دهد.

۳۳) غناء عبارت است از صدائی که مشتمل بر کشیدن آن با آهنگ خاصی که خاصیّت آن سبب طرب با قصد لهوی و سرگرمی بودن است بطوری که نزد اهل فسق وفجور متعارف است. مگر غنای زن برای زنان در خصوص شب عروسی بشرط اینکه از آلات لهوی استفاده نشود بلکه بنابر احتیاط واجب از طبل نیز استفاده نشود.

(مسألهٔ ۱۶۴۳) چنانکه اشتغال به غنا و کارهای بیهوده حرام است، گوش دادن و تحت تأثیر قرار گرفتن از آنها نیز حرام است، ولی شنیدن آنها به صورت گذرا بدون گوش دادن و تحت تأثیر قرار گرفتن مانعی ندارد.

۳۴) اصرار بر گناهان صغیره، یعنی تکرار کردن آنها به جهت بی‌اهمیّت شمردن آنها، به طوری که انسان دیگر خودش را برای ارتکاب آنها سرزنش نکند.

۳۵) سخن چینی و دو به هم زنی، و آن عبارت از این که انسان بدگوئی دیگری را در حق شخصی برای او نقل کند.

۳۶) ریا، که برخی از مسائل آن در مبحث وضو بیان گردید.

۳۷) نیرنگ زدن به مؤمن، از طریق خلاف جلوه دادن چیزی بر او، که اگر واقعیت آن را متوجّه می شد، برای انگیزۀ دینی یا دنیوی بر آن اقدام نمی کرد.

۳۸) کتمان شهادت، حتّی در موردی که از او نخواسته باشند که ببیند و به هنگام لزوم گواهی دهد بنابر احتیاط واجب.

۳۹) فحش و ناسزا

۴۰) غیبت مؤمن و آن عبارت است از بدگوئی و بیان کردن نقاط ضعف کسی در پشت سرش، ولی اگر در حضورش باشد غیبت نمی باشد، اگر چه حرام است. و اگر عیب کسی را بدون قصد کشف راز و بدون قصد کوچک کردن او مطرح کند، غیبت نمی باشد، اگر چه حرام است.

(مسألۀ ۱۶۴۴) در چند مورد غیبت جایز است:

۱ ـ در مورد عیب ظاهر، مانند عجله و شتابزدگی، به شرط این که آن را بزرگ نکند و چهرۀ نفرت انگیزی از آن ترسیم نکند. چه رسد به این که چیزی را که عیب نیست به صورت عیب جلوه دهد، از قبیل لاغری، نداری، سبزه‌روئی و امثال آنها.

۲ ـ در مورد شخص متجاهر به فسق که پرده حیا را دریده و کار خلاف را در حضور همگان انجام می‌دهد، در این صورت می تواند عیب مخفی او را نیز بازگو کند و یا در حضور کسی که از او پوشیده می‌دارد نیز مطرح نماید، ولی کسی که فقط در حضور دوستان نزدیکش که همراز او هستند

گناه می کند، متجاهر به فسق به شمار نمی‌آید.

۳ ـ کســی که مورد ستم واقع شده، می تواند از ستمگر بدگوئی کند و بگوید که با او چگونه معامله کرده اســت، ولی نمی تواند از عیبهای مخفی او سخن بگوید.

۴ ـ در مــورد بدعتگــزار، یعنی کســی که در دین بدعت گذاشــته، تا آبرویش برود و از دیدگان مردم ســاقط شــود، تا ضررش به دین نرســد. و همچنین اســت کسی که ترس آن می‌رود که ضررش به دین برسد، ولی در اینجا باید به مقدار ضرورت اکتفا کند، یعنی فقط به مقداری از او غیبت کند که ضررش به دین نرسد.

۵ ـ برای دفع ضرر از شخص، یا گوینده و یا مؤمن دیگر، البته در این مورد تنها در جایی غیبتش جایز است که اهمیّت دفع ضرر از حرمت غیبت مهم تر باشد.

(مســألهٔ ۱۶۴۵) در مقام مشــورت برای خیرخواهی مشورت کننده، نمی توان عیبهای پوشیدهٔ مؤمن را برملا کرد، بلکه می تواند او را به چیزی کــه مصلحتش ایجاب مــی کند راهنمائی نماید، بــدون این که عیب طرف را بــرای او بازگو کند، مگر این که بیــان عیب هنگام نصیحت موجب دفع ضرری باشد که بداند شارع مقدّس برای دفع چنین ضرر مهمّی رضایت به پردهبرداری از عیب او دارد و برای این کار نمی توان معیار مشخّصی بیان کرد.

(مســألهٔ ۱۶۴۶) ظاهر این است که در موقع ادای شهادت، اگر اثبات حق خدا و یا حق مردم متوقّف بر بیان عیب مخفی باشد، جایز است، چنانکه در باب حــدود، ضمانت و معاملات پیش می‌آید، ولی اگر مثلاً می خواهد به فســق کسی شهادت دهد تا مردم پشت سرش نماز نخواند، جایز نیست.

(مسـألهٔ ۱۶۴۷) گوش دادن به غیبت، اگر مورد خطابِ غیبت کننده باشـد، حرام است، زیرا اگر غیبت کننده شـنونده‌ای نداشته باشد به هدف خود نخواهد رسـید، ولی اگر مخاطب او نباشـد و شنیدنش به معنای رضا دادن به گفتهٔ او نباشد، مانعی ندارد.

(مسـألهٔ ۱۶۴۸) ردّ غیبت و دفاع از غیبت شـونده واجب اسـت، به این صورت که سـخنان او را طوری توجیه کند که معلوم شـود آن مطلب عیب نیست و یا عذر او را بیان کند و یا به نحوی او را از ادامه دادن غیبت منصرف کند. ولی اگر بداند که با این برخورد غیبت کننده جرأت بیشـتری خواهد یافت و بیش از پیش برای عیب جوئی تحریک خواهد شد و دلایل بیشتری برای سخنان خود بیان خواهد کرد، وجوب دفاع ساقط می شود.

(مسـألهٔ ۱۶۴۹) غیبت کننده علاوه بر توبه باید از کسی که غیبت او را کرده حلالیّت بطلبد، اگر ممکن نباشد و یا بترسد که این کار مفاسدی به دنبال داشـته باشـد، باید در حق او استغفار نماید و این در همه مواردی که ستمی بر بنده‌ای انجام شده جاری است.

(مسألهٔ ۱۶۵۰) گناهان کبیره به آنچه بیان شد اختصاص ندارد و شرح و بیان همه آنها در این صفحات نمی گنجد و لذا به مقدار یاد شـده بسـنده کردیم، چنانکه شرح گناهان غیر کبیره نیز مجال بیشتری می طلبد.

* * *

بخش تکمیلی
پیرامون توبه

خداوند منّــان از روی رحمت بیکران و عنایت بی پایان، درِ توبه را به روی بندگان خطاکارش گشــوده، در آیات بسیاری از قرآن کریم بندگان را به سوی توبه تشویق و تحریص نموده است.

رسول گرامی اسلام و پیشــوایان معصوم (صلوات الله علیهم اجمعین) نیز در احادیث فراوانی گنهکاران را به طرفِ توبه تشویق نموده‌اند.

در حدیثی آمده اســت: هنگامی که انسان مرتکب گناهی شود، خداوند منّــان تا هفت ســاعت به او مهلت می‌دهد، اگــر در این مدّت توبه کند، آن گناه در نامه اعمالش ثبت نمی شود. اگر توبه نکند یک گناه در نامهٔ اعمالش نوشــته می شــود، و تا زمانی که روح در بدن دارد و آثار مرگ را مشــاهده نکرده، راه توبه باز است. چنانکه در احادیث فراوان بر آن تأکید شده است.

از این رهگذر شرعاً و عقلاً بر مؤمن واجب است تا متوجّه گناهی شد فــوراً توبه کند و فرصت را از دســت ندهد، پیــش از آنکه اجل به صورت ناگهانی فرا رســد و یا در اثر تکرار گناه قلبش ســیاه شود و بر آن مُهر زده شــود، دیگر از خواب غفلت بیدار نشــود، از مستی عصیان هشیار نگردد و در زُمرهٔ کســانی قرار بگیرد که خــدا را فراموش کرده‌اند و خداوند نیز آنها را از یاد خویشــتن غافل نموده است وگرنه خداوند هرگز به بندگانش ستم نمی کند.

کسی که توبه می کند باید از کردار خود نادم و پیشمان شود، گذشته را

جبران کند و در مورد آینده تصمیم قطعی بگیرد که هرگز دورِ گناه نگردد، تا به این وسیله « **توبهٔ نَصوح** » در حق او محقّق شود، که در قرآن و احادیث تأکید فراوان بر آن شده است.

اگر باز هم نفس بر او چیره شود و شیطان در دلش رخنه کند و گناه را در برابر دیدگانش جلوه دهد و یکبار دیگر مرتکب گناه شـــود، باید هر چه زودتر توبه کند و توبه‌اش را اســـتوار ســـازد، تا در اثر تکرار گناه راه توبه به رویش بسته نشود و این درِ رحمت همواره به رویش گشاده بماند. خداوند بنده‌ای را دوست دارد که گناهان او را از توبه باز ندارد.

انســـان هر قدر گناهش بزرگ باشـــد، باید از رحمت پروردگار مأیوس نشود، که آن خود یکی از گناهان کبیره می باشد، و آن یکی از دامهای بزرگ شـــیطان اســـت، که آن را فرا روی بندگان نهاده و به این وسیله انسانها را به ذلّت و هلاک می کشد.

از خداوند منّان می خواهیم که ما را از حیله های شـــیطان دور بگرداند و از اشـــتباه در گفتار و کردار باز دارد، حســـن عاقبت به ما کرامت فرماید، پایان عمر ما را با توبه و مغفرت و سعادت مقرون نماید. که او ولی مؤمنان و مهربانترین مهربانان است. او ما را بس است و بهترین وکیل می باشد.

والحمدلله ربّ العالمین

« پایانِ بخش عبادات »

* * *

بخش معاملات

احکام تجارت

بحث تجارت در یک مقدّمه، دوازده فصل و یک خاتمه بیان می شود.

مقدّمه

معاملات حرام

کسب حلال و تلاش برای به دست آوردن روزی، یکی از مستحبّاتی است که بر آن تأکید فراوان شده است :

۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : « عبادت هفتاد جزء دارد، برترین آنها طلب روزی از رهگذر کسب حلال است ».

۲) امام باقر علیه السلام فرمود : « کسی که برای بی نیاز شدن از مردم و تأمین نیازهای خانواده‌اش و رفع مشکلات همسایگانش به دنبال دنیا برود، در حالی در روز قیامت با خداوند ملاقات می کند که صورتش همانند ماه شب چهارده می‌درخشد ».

۳) امام کاظم علیه السلام فرمود : « کسی که برای تأمین معاش خود و خانواده‌اش به دنبال روزی حلال برود، همانند مجاهدی است که در راه خدا جهاد می کند ».

روایات در این رابطه بسیار فراوان است و نقل همهٔ آنها در اینجا میسّر

نیســت، ولیّ آنچه لازم اســت در اینجا بیان شــود این است کسی که برای طلــب روزی حــلال تلاش می کند باید دقیقاً مواظبت کند که از کســبهای حرام و نامشروع به شدّت پرهیز کند. رسول گرامی اسلام در خطبهٔ مشهور خود که در حجّة الوداع ایراد نمود، در این رابطه فرمود :

۴) آگاه باشید که پیک وحی، حضرت روح الأمین، به دل من الهام نمود که هرگز کســی نمی میرد، جز هنگامی کــه همهٔ روزی‌اش را به طور کامل دریافت کرده باشــد، پس تقوا را پیشــهٔ خود سازید و در طلب روزی راهی نیکو برگزینید، و به تأخیر افتادن آن ـ به جهت آزمایش ـ شما را وادار نکند که آن را از راه حرام به دست آورید، زیرا خداوند روزی را در میان بندگان از راه حلال مقرّر فرموده اســت و آن را از راه حرام تقســیم نکرده اســت.

کســی که تقوا را پیشهٔ خود ســازد و از مسیر صبر و شکیبائی منحرف نشــود، خداوند روزی او را از راه حلال بــه او عنایت می فرماید، ولیّ اگر کسی پرده دری کند و در این راه شتاب نماید و روزی خود را از راه حرام به دست آورد، خداوند به همان مقدار از روزی حلال او کسر می کند و در روز قیامت به شدّت مورد مؤاخذه قرار می گیرد.

روایات در این رابطه بسیار فراوان، و از حدّ شمار بیرون است.

(مســألهٔ ۱۶۵۰) تنها راه در امان ماندن از حرام ـ در کسب و غیر آن ـ آموختن احکام شــرعی می باشــد. و لذا باید مؤمنان به این امر به شــدّت اهتمام بورزند و هرگز در آن سســتی و تنبلی نکنند، تا حدود الهی محفوظ بماند و احکام شــرع اجرا شــود و دادوستدها پاکیزه گردد، چنانکه از اصبغ بن نباته روایت شده که گفت :

۵) از وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم که بر فراز منبر می فرمود:

« **ای گروه بازرگانان ! نخســت احکام فقهی را بیاموزید، سپس به دادوستد بپردازید** ».

این جمله را مولای متّقیان سه بار تکرار کرد، سپس فرمود :

« بــه خدا ســوگند، در میان ایــن امّت، ربا از حرکــت مورچه بر روی ســنگ صاف مخفی تر اســت. ایمان خود را به راستی و درستی بیمه کنید، که ســوداگران تبهکارند و تبهکاران در آتش هســتند، مگر آن تاجری که به درستی بستاند و به درستی بفروشد ».

و در حدیث دیگری فرمود :

۶) « **کســی که بدون فراگیری احکام فقهی به دادوستد بپردازد، در ربا فرو می‌رود و در آن غوطه‌ور می شود** ».

آنچه مایهٔ تأسّــف اســت این است که بســیاری از افراد متدیّن نخست معامله‌ای را انجام می‌دهند، سپس حکم شرعی آن را جویا می شوند، و یک مرتبه متوجّه می شــوند که به مشکل ســختی دچار شده‌اند و راه رهائی از پیامدهای آن بســیار دشوار اســت، در حالی که اگر پیش از اقدام به معامله، حکم شــرعی آن را می پرسید به چنین مشــکل شرعی دچار نمی شد و از پیامدهــای آن در امــان بود. از خداوند می خواهیم که توفیق علم و عمل به همهٔ ما عنایت فرماید.

* * *

پس از آشــنائی با نکات یاد شــده، مسائل کسب های حرام را به شرح زیر بیان می کنیم :

(مسألهٔ ۱۶۵۱) خرید و فروش شراب و هر مست کنندهٔ دیگری حرام است و گرفتن پول در مقابل آن نیز به شدّت حرام است و از اقسام « سُحت

»به شمار آمده است. و خوردن آن از گناهان کبیره محسوب می گردد.

(مسألهٔ ۱۶۵۲) خرید و فروش مردار حرام است، ولیّ خرید و فروش پشم و مو و دیگر اجزاء آن که روح در آنها حلول نمی کند، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۶۵۳) خرید و فروش حیوانی که نمی‌دانیم تذکیه شده است یا نه، جایز نیست، مگر آنکه احراز شود که تذکیه شده است.

(مسألهٔ ۱۶۵۴) خرید و فروش حیوانی که تذکیه نشده ولیّ پاک است، مانند ماهی، بنابر احتیاط واجب جایز نیست.

(مسألهٔ ۱۶۵۵) حیوانی که از بازار مسلمانها و از دست مسلمان خریداری شود، در حکم تذکیه شده می باشد.

(مسألهٔ ۱۶۵۶) حیوانی که از کشورهای غیر اسلامی آورده شود، در حکم تذکیه شده نمی باشد، اگرچه از دست مسلمان خریداری شود، مگر اینکه احتمال بدهیم که آن شخص ذبح شرعی شدنش را احراز کرده است.

(مسألهٔ ۱۶۵۷) خرید و فروش خوک و سگ حرام است، مگر سگ شکاری، و آن سگ آموزش یافته‌ای است که به خوبی بتواند شکار کند.

(مسألهٔ ۱۶۵۸) خرید و فروش سگ آموزش دیده جایز است، اگرچه سلوقی نباشد، و خرید و فروش سگ آموزش ندیده جایز نیست، اگرچه سگ سلوقی باشد.

(مسألهٔ ۱۶۵۹) خرید و فروش حیوانات درنده و دیگر حیوانات حرام گوشت، اگر هدف رائج از آنها منحصر به استفادهٔ حرام نباشد، جایز است، به جز بوزینگان، که خرید و فروش آنها بنابر احتیاط واجب جایز نیست.

(مسألهٔ ۱۶۶۰) خرید و فروش دیگر اعیان نجسه ـ به جز آنچه در بالا گذشت ـ در صورتی که منفعت حلال مورد اعتنائی داشته باشند و به

خاطر آن اقدام به معامله شود جایز است، مانند مدفوع برای کود و خون به جهت تزریق.

(مسألة ۱۶۶۱) خرید و فروش عین نجس که منفعت حلال نداشته باشد و یا مورد اعتنا نباشد و یا به خاطر آن اقدام به معامله نشود، جایز نیست.

(مسألة ۱۶۶۲) خرید و فروش چیز پاکی که منفعت حلال نداشته باشد، مانند ماهی های حرام، جایز نیست.

(مسألة ۱۶۶۳) چیزهایی که در بالا نام بردیم و گفتیم که خرید و فروش آنها جایز نیست، هر نوع دادوستد با آنها حرام می باشد، پس اگر یکی از آنها اجرتِ اجاره، کار مزد جُعاله، مورد بذل طلاق خُلعی و به جای بدهی تعیین شود جایز نیست.

(مسألة ۱۶۶۴) شرابی که قابل تبدیل به سرکه است، می توان آن را به جای طلب اخذ کرد، ولیّ باید آن را تبدیل به سرکه نمود، و فروش آن پیش از تبدیل به سرکه جایز نیست.

(مسألة ۱۶۶۵) چیزهایی که در بالا نام بردیم و گفتیم هرگونه دادوستد با آنها حرام است، قابل تملّک می باشند، یعنی انسان می تواند به وسیله حیازت و دست نهادن بر آنها، و به وسیلهٔ مالکیّت اساسِ آنها و یا به وسیلهٔ مالکیّت قهری ـ چون ارث ـ آنها را به تملّک خود در آورد.

(مسألة ۱۶۶۶) پس از تملّک اعیان نجسه، می توان از آنها در راه حلال استفاده کرد، مثلاً میته و مدفوع را برای کود به کار برد و سگ را برای شکار و نگهبانی آموزش داد.

(مسألة ۱۶۶۷) عین نجسی که مالک دارد، کسی نمی تواند بدون اجازهٔ مالک از آنها استفاده کند و مالک می تواند برای اجازهٔ تصرّف و رفع

یــد از آنها پولی دریافت کند، ولیّ باید قصــد معامله نکنند و آن پول را به عنوان قیمت دریافت ننمایند.

(مســألهٔ ۱۶۶۸) کسی که عین نجسی را برای استفادهٔ حرام از آن می خواهد به دست آورد، به هیچ عنوان نمی تواند پولی را در برابر آن پرداخت نماید، حتّی به عنوان رفع ید و اجازهٔ تصرّف نیز بنابر احتیاط واجب.

(مســألهٔ ۱۶۶۹) چیزهای پاکی که با ملاقات نجس متنجّس شده، اگر قابل تطهیر باشــند و یــا در حال ناپاکی منفعت حلال مورد اعتنائی داشــته باشــند، مثل نفت و روغن که به مصرف سوختن می‌رسند، خرید و فروش آنها جایز است.

(مسألهٔ ۱۶۷۰) موادّ خوراکی اگر متنجّس شوند باید هنگام فروش به مشــتری گفته شود، همچنین است در مواد غیر خوراکی، هنگامی که نجس بودن عیب محسوب شود و نگفتن آن تدلیس (نیرنگ) به شمار آید. بلکه بنابر احتیاط واجب در هر صورت گفتن آن به خریدار لازم است.

(مســألهٔ ۱۶۷۱) خرید، فروش و ســاختن وسائلی که با آن شکل در راه حــرام و یا تقویت باطل بــه کار می‌روند، مانند بت، صلیب، آلات قمار، آلات موســیقی و کتابهای گمراه کننده، حرام است، و اگر بقای آنها ترویج باطل محسوب شود، باید آنها را از بین ببرند و یا شکل آنها را تغییر بدهند.

(مســألهٔ ۱۶۷۲) در باب امر به معروف و نهی از منکر گفتیم که گول زدن مؤمن حرام است، یکی از موارد آن غَشّ در معامله می باشد، پس اگر کســی در دادوستد طرف معامله را گول بزند، به طوری که به یکی از ارکان معامله خلل وارد شود، مثل این که شیره را به جای عسل بفروشد و مشتری آن را به گمان عسل بخرد، معامله باطل می شود.

(مسألة ۱۶۷۳) اگر فروشنده عیب کالا را مخفی کند و یا جنس آن را به صورت مرغوب تر از آنچه هست جلوه دهد، معامله باطل نمی شود، ولیّ خریدار می تواند معامله را فسخ کند.

(مسألة ۱۶۷۴) از بین بردن پولهای تقلّبی واجب نیست، ولیّ معامله با آنها ـ در صورتی که طرف معامله آگاه نباشد ـ از باب غشّ در معامله و حرام می باشد.

(مسألة ۱۶۷۵) خرید و فروش قرآن جایز است، ولیّ کراهت دارد. برای رفع کراهت می توانند پول را در مقابل جلد آن قرار بدهند و خود قرآن را هبهٔ کنند و یا به صورت هبه معوّضه معامله کنند.

(مسألة ۱۶۷۶) چیزی که هم مصرف حلال دارد و هم در حرام به کار می‌رود، فروختن آن جایز است، اگرچه بدانیم خریدار آن را در حرام صرف خواهد کرد، مانند فروش انگور به کسی که می خواهد از آن شراب تهیه کند و فروش چوب به کسی که می خواهد از آن عود و بربط بسازد.

(مسألة ۱۶۷۷) فروش چوب به کسی که می خواهد از آن بت و صلیب بسازد حرام و باطل است.

(مسألة ۱۶۷۸) فروش چوب و امثال آن به کسی که می خواهد از آن چیزی بسازد که در ادیان باطله وسیلهٔ پرستش قرار می گیرد نیز ـ بنابر احتیاط واجب ـ حرام و باطل است.

(مسألة ۱۶۷۹) اجاره دادن اعیان برای استفادهٔ حرام، حرام و باطل است، مانند اجاره دادن خانه و مغازه برای میگساری و هرزگی و اجاره دادن ماشین برای نقل و انتقال شراب و امثال آن.

(مسألة ۱۶۸۰) رشوه دادن به قاضی برای داوری میان طرفین دعوا،

برای گیرنده و دهنده حرام است و گیرنده حق تصرّف در آن ندارد، اگرچه به حق داوری کند.

(مسألهٔ ۱۶۸۱) اگر انسان برای گرفتن حق خود راهی جز رشوه دادن نداشته باشد، در این صورت برای رشوه دهنده جایز، ولیّ برای گیرنده حرام است.

(مسألهٔ ۱۶۸۲) رشوه دادن برای گرفتن حق دیگران از روی ستم، در غیر قضاوت نیز برای گیرنده و دهنده حرام است، ولیّ رشوه دادن برای دفع ستم برای رشوه دهنده جایز است.

(مسألهٔ ۱۶۸۳) کسب و تجارت به وسیلهٔ شرط بندی و گروی قرار دادن در قمار و غیر آن حرام است، و کسی که برنده می شود حق تصرّف در گروی ندارد، به جز در مورد اسب دوانی و تیر اندازی.

(مسألهٔ ۱۶۸۴) در شرط بندی فرق نمی کند که در مورد کاری باشد که به یکی از طرفین گروگذار مربوط باشد، مانند مسابقه در کشتی، شنا، شعر، وزنه برداری و غیره و یا به دیگری مربوط باشد، مانند شرط بندی برای باریدن باران یا برنده شدن یکی از تیمها یا اسبها.

(مسألهٔ ۱۶۸۵) بلیطهای بخت آزمائی صورتهای گوناگونی دارد :

۱) خرید بلیط به معنای گروی گذاشتن در میان شرکت کنندگان باشد، تا برنده به قید قرعه آن را تصاحب کند، به گونه‌ای که مال پرداخت شده بدون صاحب بماند، تا شخص برنده به وسیلهٔ قرعه آن را تملک نماید. در این صورت بلیط بخت آزمائی در برابر پول قرار نمی گیرد، بلکه فقط سندی است برای اثبات شرکت در مسابقه. این صورت از موارد گروگذاری حرام می باشد.

۲) خرید بلیط به معنای تملیک پول به فرد خاص یا عنوان عام، به طور رایگان، یا در برابر آن بلیط باشد، مشروط بر این که آن فرد یا عنوان، اقدام به قرعه کشی در میان شرکت کنندگان نماید و جایزهٔ تعیین شده را به شخص برنـــده تملیک کند. در این صورت به مجرّد خریـــد بلیط، پول آن به فرد یا عنوان می‌رســـد، و قرعه کشـــی یک شـــرط زائد بر تملیک است، ولیّ عمل کردن به آن لازم اســـت و تخلّف کردن از آن، موجب خیار فســـخ می شود.

۳) دقیقاً همانند تصویر دوّم باشد، بدون شرط جایزه و قرعه کشی. در این صورت جایزه و قرعه کشـــی یک خدمت ابتدائی از سوی آن شخص و یا نهاد، برای تشـــویق مردم به خرید بلیط خواهد بود، بدون اینکه به وسیلهٔ عقد لازم یا شرط لازم، اجبار و الزامی در کار باشد، چه پیش از خرید بلیط وعدهٔ جایزه و قرعه کشی از سوی آن فرد یا نهاد، داده شده باشد، یا نه.

ظاهر این اســـت که خرید بلیط در ایـــن دو فرض جایز خواهد بود، به خصوص در فرض سوّم.

(مســـألهٔ ۱۶۸۶) بیمهٔ عمر، بیمهٔ حوادث، از قبیل :سیل، آتش سوزی، سرقت و امثال آن، اگر به این صورت باشد که بیمه شونده با ادارهٔ بیمه قرار داد ببندند که بیمه شونده، در برابر جان، منزل، محلّ کار، ماشین و غیره مبلغ مشـــخّص و معیّنی را یکجا و یا به صورت ماهانه و یا ســـالانه به اداره بیمه پرداخت کند، او نیز در مقابل تعهّد کند که به هنگام وقوع حادثه، به صورتی که در متن قرار داد بر آن توافق شده، جبران نماید، مانعی ندارد.

(مســـألهٔ ۱۶۸۷) کســـی که قرآن کریم آموزش می‌دهـــد، اگر اجرت دریافت کند، مانعی ندارد، ولیّ بهتر آنست که چیزی تعیین نکنند، بلکه هر مقداری که پرداخت کنند راضی شود و بهتر از آن اینست که چیزی دریافت

نکند، حتی هدیه هم در این رابطه نپذیرد.

(مسألهٔ ۱۶۸۸) اجرت گرفتن برای اجرای عقد نکاح، صیغهٔ طلاق و دیگر عقود و ایقاعات مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۶۸۹) اجیر شـــدن برای کارهای حرام، باطل و حرام است، چنانکه انجام دادن آنها به صورت جُعاله نیز حرام می باشد.

(مســـألهٔ ۱۶۹۰) کسی که کار حرامی را به عنوان کار مزد و یا جُعاله برای کسی انجام دهد، مستحق آن اجرت و یا جُعاله نمی شود.

(مســـألهٔ ۱۶۹۱) اگر کار گذار نمی‌دانســـت که اجیر شـــدن برای کار حرام، حرام اســـت، در این صورت مســـتحقّ کمترین مبلغ، بین مبلغ تعیین شده و اُجرة المثل می شود.

(مسألهٔ ۱۶۹۲) منظور از اُجرة المثل، مبلغی است که عرفاً در مقابل این مقدار تلاش، بدون در نظر گرفتن ویژگی کار مورد نظر، پرداخت می شود.

(مســـألهٔ ۱۶۹۳) در کسبهای حرام، دادوســـتد باطل است و در نتیجه فروشنده حق تصرّف در پول و خریدار حق تصرّف در کالا ندارد.

(مسألهٔ ۱۶۹۴) اگر خریدار و فروشنده، پس از انجام معامله بر حرمت آن واقف شوند، بنابر احتیاط واجب باید پول به خریدار و کالا به فروشنده، و در صورت فوت هر یک از آنها به وارثش باز گردانیده شود.

(مسألهٔ ۱۶۹۵) اگر طرفین معامله از روی نافرمانی به معاملهٔ حرام اقدام نموده باشـــند، بنابر احتیاط واجب، باید پس از توبه، پول به خریدار و کالا به فروشنده، و در صورت فوت هر یک به وارثش باز گردانیده شود. و اگر شناخته نشود و راهی به شناسایی او نباشد، باید از طرف او صدقه داده شود.

* * *

بخش تکمیلی

شیوهٔ فقها (رضوان الله علیهم) بر این جاری شده که در ضمن احکام تجارت، بسیاری از محرّمات را نام می برند، تا حرمت گرفتن اجرت در مقابل آنها روشن گردد، ولیّ ما قسمتی از آنها را در فصل « **امر به معروف و نهی از منکر** » (در ضمن مسائل ۱۶۳۱ ـ ۱۶۴۹) یاد آور شدیم. شایسته است تعداد دیگری از آنها را که با این فصل تناسب دارد، در ضمن مسائلی یاد آور شویم :

(مسألهٔ ۱۶۹۶) اگر مشّاطه و آرایشگر با آرایش خود عیبی را بپوشاند و یا زیبائی را بیش از آنچه هست جلوه دهد، مانعی ندارد، مگر اینکه مستلزم نیرنگ و فریبکاری باشد، که آن حرام است و معیار آن در فصل امر به معروف و نهی از منکر بیان شد.

(مسألهٔ ۱۶۹۷) حرام است مرد ریش خود را بتراشد، مگر اینکه از ریش گذاشتن ضرر معتنابهی به او متوجّه گردد.

(مسألهٔ ۱۶۹۸) حکم خدا با مسخرهٔ مردم عوض نمی شود. اصولا اهمیت دادن به مسخرهٔ مردم ناشی از ضعف نفس و احساس کمبود و بیتوجّهی به عظمت تعالیم دینی است، کسی که ایمانش قوی باشد و به عظمت تعالیم مذهبی آشنا باشد در برابر معترضان می‌ایستد، چنانکه حضرت نوح علیه السلام در برابر معترضان ایستاد و به آنها فرمود :﴿**إِن تَسْخَرُواْ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ**﴾[1] : (اگر شما نسبت به ما مسخره کنید، ما نیز شما را مسخره خواهیم کرد، آنگونه که شما مسخره می کنید).

---

(۱) سورهٔ هود : آیه ۳۸.

(مسألة ۱۶۹۹) مقدار لازم در بلندی ریش اینست که عرفاً بگویند :این شخص ریشش را نتراشیده است، و اگر بلندی آن بیش از یک قبضه باشد مکروه است.

(مسألة ۱۷۰۰) تراشیدن موی گونه ها و باقی گذاشتن موی چانه، اگر به مقدار قابل توجّه باشد، مانعی ندارد.

(مسألة ۱۷۰۱) اگر هنگام مرتب کردن ریش، اطراف آن را بتراشد، یا برخی از موها را با دست و یا با نخ بکند، مانعی ندارد، ولیّ شایسته آنست که متانت و مردانگی خود را محافظت نماید.

(مسألة ۱۷۰۲) کشیدن عکس انسان و دیگر جانداران با قلم و یا به وسیله کنده کاری، چه به صورت برجسته (سه بُعدی و سایه دار) باشد، یا به سبک تابلو، حرام است.

(مسألة ۱۷۰۳) کشیدن برخی از اندامهای انسان و دیگر جانداران، مثلاً کشیدن چهره و یا پای آنها مانعی ندارد، مگر این که به آنهم عکسِ انسان و یا عکسِ حیوان صدق کند.

(مسألة ۱۷۰۴) در عکس هایی که مرسوم است همهٔ اعضای بدن آشکار نباشد، مانند عکسهای نیم‌رخ، نیم تنه، به حال نشسته، از پشت میله یا دریچه، کشیدن آنها به همین صورت ناقص نیز حرام است، ولیّ کشیدن عکس پیکر بدون سر مانعی ندارد.

(مسألة ۱۷۰۵) عکس گرفتن با دوربینهای عکّاسی و ظاهر کردن و چاپ کردن آنها مانعی ندارد.

(مسألة ۱۷۰۶) نگهداری تابلوهای جانداران جایز، ولیّ مکروه است، چنانکه خرید و فروش آنها نیز مانعی ندارد، مگر اینکه لازمهٔ دادوستد،

کشیدن آنها باشد، مثل اینکه تابلوهائی را می فروشد که فعلا موجود نیست و پس از معامله باید به کشیدن آنها اقدام نماید، در این صورت جایز نیست.

(مسألهٔ ۱۷۰۷) چاپ، نشر، نگهداری، تبلیغ و ترویج و کتابهای گمراه کننده و فساد برانگیز، اگر موجب گمراهی و فساد و یا تقویت و ترویج انحراف باشد، حرام است.

(مسألهٔ ۱۷۰۸) انواع فال بینی های رایج، که با به کار گرفتن مهره، سنگ ریزه، جام و امثال آنها، از پشت پرده خبر می‌دهند و هیچ مستند علمی و عقلانی ندارد، اگر به صورت قطعی خبر دهند، حرام است و کسب کردن با آن حرام است و تصدیق کردن گفتار آنان حرام می باشد، ولیّ اگر به صورت قطعی نباشد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۷۰۹) « **احضار جنّ** » اگر به طریق سحر باشد حرام است، در غیر این صورت جایز است، مشروط بر اینکه آزار مؤمنی را در پی نداشته باشد.

(مسألهٔ ۱۷۱۰) مراجعه نمودن و یاری جستن از کسانی که احضار جنّ می کنند، در امور مباح، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۷۱۱) خبر دادن از مسائل پشت پرده به وسیلهٔ احضار جنّ همان حکم فال بینی را دارد، که در مسألهٔ ۱۷۰۸ بیان گردید.

(مسألهٔ ۱۷۱۲) « **احضار ارواح** »که در زمان ما شایع شده، اگر ایذاء مؤمنی را در پی نداشته باشد، شرعاً مانعی ندارد و خبر دادن از مسائل پشت پرده، به وسیله ایجاد ارتباط با ارواح، همان حکم احضار جن و فال بینی را دارد، که در مسألهٔ ۱۷۰۸ بیان شد.

در اینجا توجّه خوانندگان گرامی را به چند نکته معطوف می‌داریم :

۱) ما معتقدیم که این ادّعاها از ریشه دروغ است، برخی از این مدّعیان احضار، شیّاد و حقّه باز هستند و برخی دیگر دچار خیالات شده‌اند.

۲) اگــر در مواردی اظهارات مدّعیانِ احضار ارواح درســت از آب در بیاید، از تلقینات جنّ و شیاطین است، نه از ارواح مردگان.

۳) مدّعیان احضار ارواح در میان گروههای مختلف، مطالبی همسو با عقاید آن گروه، از مردگان نقل می کنند، در حالی که پس از مرگ حقیقت بر همگان روشن می شود و معنی ندارد که روح مرده‌ای مطلب باطلی را تلقین نماید.

۴) اگــر در مــواردی گفتار آنها بــه حقیقت بپیوندد، بایــد از پذیرش گفتارشان در موارد دیگر به شدّت پرهیز کرد و احتیاط را از دست نداد، زیرا ممکن اســت جن و شیاطین سخنان راستی را منتشر کنند تا اعتماد مردم را به مدّعیان ارتباط با ارواح جلب کنند، آنگاه به وسیلهٔ او سخنان باطل را در میان مردم رواج دهند و آنها را در دنیا و آخرت بیچاره سازند.

۵) خطرناکتر از همهٔ اینها، ادّعای پوچ و باطل گروهی از مردمان است کــه در زمــان ما پیدا شــده‌اند و ادّعا می کنند که با ائمّــه اطهار علیهم‌السلام و یا با اولیای بزرگوار اســلام رابطه دارند و از انوار طیّبهٔ آنان بر ایشــان افاضه می شــود، و یــا نعوذ بالله ادّعا می کنند که روح فــلان امام یا فلان ولیّ خدا در آنها حلول کرده اســت، آنگاه از زبان آن امام یا ولیّ ســخن می گویند و امر و نهی می کنند و افراد ساده و نا آگاه را فریب می دهند و به استخدام خود در می‌آورند و آن بیچاره ها خیال می کنند فرمان آن شــیّادها، فرمان امام یا ولیّ خدا می باشد !

۶) ما برخی از افراد ساده لوح را مشاهده کردیم که در اثر تلقینات این شیّادان ـ از روی حسن نیّت ـ به هرگونه سرقت، خیانت و جنایت مرتکب

شـــدند، در صورتی که اگـــر اندکی در کار خود می‌اندیشـــیدند، متوجّه می شدند که چگونه امر بر آنها مشتبه شده است.

۷) راستی چرا این انوار درخشان همیشه بر زنان بی سواد، کودکان بی تمیز و افراد ســـاده و بی فرهنگ افاضه می شـــود و هرگز بر یکی از علمای پارســـا و مردمان متدیّن صاحب خرد و دیگر شخصیتهای برجستهٔ علمی و دینی افاضه نمی شود ؟!

۸) تجسّـــم ائمّه اطهار و اولیای ابـــرار، در قالب هر فرد دیگر و حلول ارواح طیّبهٔ آنها در بدن هر فرد دیگری از نظر شرع، شدیداً محکوم است و این افکار باطل چیزی جز نیرنگ شیطان نمی باشد، که این دامهای شیطانی همواره در میان مردمان ســـاده و بی فرهنگ و به دور از تعالیم اســـلامی و محروم از استاد و مربّی گسترده می شود.

۹) در مناطقی که نور ایمان به سســـتی گراییده، ارزشـــها و معیارهای مذهبی به فراموشـــی سپرده شده، مربّیان دلسوز و آگاه اندک می باشند، این اندیشـــه های باطل رشـــد پیدا می کند، و بستر خوبی برای گسترش دامهای شیطانی برای گمراه ساختن مردمان فراهم می شود.

۱۰) از خدعه ها و نیرنگهای شـــیطان به خدا پناه می بریم و از او می خواهیم که ما را در راه راســـت ثابت و اســـتوار بدارد، کـــه او مهربان ترین مهربانان و سرپرست مؤمنان است.

(مسألهٔ ۱۷۱۳) نوحه سرایی و إمرار معاش به وسیلهٔ آن مانعی ندارد، اگرچه بهتر است از قبل چیزی تعیین نکنند و بعد هر چه بدهند به آن راضی شود.

(مســـألهٔ ۱۷۱۴) اگر نوحه سرایی مشتمل بر یک خصوصیّت حرامی باشد، حرام می شود، مانند :

۱) نوحه سرایی دروغین، که مشتمل بر دروغ باشد.

۲) ستایش از صفات ناپسند، چون غارتگری، چپاولگری، آواز خوانی و امثال آنها، که ستایش از آنها موجب ترویج باطل و تشویق مردم به صفات ناپسند می باشد.

۳) ستایش از شخص ناپسند، از قبیل فردی که سرکردهٔ گمراهی، یا مشهور به فسق و تجاوز به حقوق مردم باشد، که ستایش از او ترویج باطل می باشد.

(مسـألهٔ ۱۷۱۵) معامله با فردی که اموالش با مال حرامی چون :ربا، رشوه، قمار، دزدی، می فروشی و امثال آنها آمیخته است، مانعی ندارد، مگر در موردی که انسان بداند پولی که به او داده می شود پول حرام می باشد.

(مسألهٔ ۱۷۱۶) رفتن به خانهٔ شخصی که اموالش با حرام آمیخته و استفاده کردن از اموال او و نشستن بر سر سفرهٔ او ـ با اجازهٔ او ـ مانعی ندارد، مگر در موردی که بداند آن خانه، آن شیء و آن غذا ـ بالخصوص ـ حرام می باشد.

(مسـألهٔ ۱۷۱۷) پذیرفتن هدیه و بخشش از کسی که اموالش با حرام آمیخته است مانعی ندارد، مگر اینکه بدانیم آن هدیه و بخشش ـ بالخصوص ـ حرام می باشـد، در این صورت نمی توانیم در آن تصرّف کنیم و باید آن را به مالک اصلی‌اش برگردانیم، و اگر صاحب اصلی آن را نشناسـیم، حکم مجهول‌المالک بر آن جاری می شود و حکم آن در بخش «**لقطه**» بیان خواهد شد.

(مسألهٔ ۱۷۱۸) اگر شیعه با غیر شیعه معامله‌ای انجام دهد که از نظر شیعه حرام باشد ولیّ از نظر غیر شیعه جایز باشد، بر شیعه جایز است در آن مال تصرّف کند، ولیّ نه از جهت معامله حرام، بلکه از جهت الزام طرف به مقتضای آیین خود.

(مسألهٔ ۱۷۱۹) اگر انسان شراب، گوشت خوک و امثال آنها را به غیر شـیعه بفروشد، معامله حرام است، تسـلیم جنس نیز حرام است و مستحقِ

قیمت آن نمی شـــود، ولیّ اگر این کار را از روی جهل و یا نافرمانی انجام بدهد، می تواند در پول آن تصرّف کند.

(مســألهٔ ۱۷۲۰) اگر مالی از غیر شیعه در دست شیعه قرار بگیرد که از نظر فقه شـــیعه حقِّ او نیســـت، ولیّ طرف به مقتضای آئین خود، شیعه را صاحب آن مال می‌داند، شیعه می تواند در آن مال تصرّف کند.

(مســألهٔ ۱۷۲۱) اگر مال کافری که مالش محترم نیســـت، به وســـیلهٔ معاملهٔ حرام در دســـت شیعه قرار بگیرد، شیعه می تواند در آن تصرّف کند، اگرچه از نظر دین آن شخص مال او نیست.

(مســألهٔ ۱۷۲۲) اگر کســـی مالی را در اختیار شـــخصی قرار می‌دهد که آن را در مورد گروه خاصی، مثلاً ســـادات یا فقرا هزینه کند، و خود آن شـــخص نیز از آنان باشـــد، آیا می تواند خودش نیز از آن استفاده کند ؟ در اینجا سه صورت است :

۱) اگر معلوم باشـــد منظور پرداخت کننده این است که این پول به آن گروه برسد، چه خود شخص باشد و یا هر فرد دیگری، در این صورت می تواند خودش نیز از آن هزینه کند.

۲) اگر معلوم باشـــد که منظور پرداخت کننده این اســـت که آن را به دیگران برســـاند و او را فقط به عنوان واســـطه انتخاب کرده اســـت، در این صورت نمی تواند چیزی را از آن برای خودش بردارد.

۳) اگـــر منظور پرداخت کننده معلوم نباشـــد، در این صورت نیز حق برداشت ندارد.

(مســألهٔ ۱۷۲۳) اگر کالائی را به او می‌دهند که آن را بفروشـــد، نمی تواند آن را برای خودش بردارد، مگر در صورتی که معلوم باشـــد که هدف

صاحب کالا آن است که برای خود و یا هر کس بخواهد بفروشد.

(مسألهٔ ۱۷۲۴) اگر پولی را به او بدهند که با آن کالائی را خریداری کند، در اینجا نیز فقط در صورتی می تواند از کالاهای خودش برای صاحب پول انتخاب کند که معلوم باشد منظور صاحب پول این است که از خودش و یا هر کس بخواهد خریداری نماید. و این حکم در تمامی نظائر آن جاری می شود.

(مسألهٔ ۱۷۲۵) در معامله چند چیز مستحب است :

۱) همواره به یاد خدا بودن

۲) انجام دادن معامله به طرز شایسته

۳) استحکام بخشیدن به معامله به وسیلهٔ اسناد مکتوب

۴) دست و دل باز بودن در معامله

۵) پذیرش فسخ معامله در موردی که طرف اظهار پشیمانی کند.

(مسألهٔ ۱۷۲۶) در تجارت چند چیز مکروه است :

۱) معامله‌ای که انسان را از اداء نماز در اوّل وقت باز دارد.

۲) ابراز شکایت از اینکه سودی نمی برد.

۳) ستایش کالا از سوی فروشنده.

۴) نکوهش کالا از سوی خریدار.

۵) تخفیف خواستن خریدار پس از انجام معامله.

۶) وارد شدن در معامله دو نفر مسلمان، به این معنی که اگر دو نفر در مورد معامله‌ای مشـــغول گفتگو هستند، پیش از آنکه گفتگوی آنها به نتیجه برســـد، شخص ســـوّم مداخله کند و بخواهد آن را برای خودش خریداری کند و یا کالای خودش را به فروش برساند.

* * *

فصل اوّل

عقد بیع

برای تحقّق یافتن معامله، باید فروشنده و خریدار ابراز کنند که به توافقی که میان آنها حاصل گردید پایبند هستند و به این معامله جامه عمل می پوشانند و آن را در خارج تحقّق می بخشند، و به اصطلاح « **قصد انشاء** » می کنند.

(مسألهٔ ۱۷۲۷) با هر چیزی که به « قصد انشاء » و پای بندی به توافق حاصل شده، دلالت کند، معامله حاصل می شود، مثل :

۱) اعلام پای بندی به توافق حاصل شده با زبان

۲) اعلام پای بندی به توافق حاصل شده با اشاره

۳) اعلام پای بندی به توافق حاصل شده با نوشته

۴) اعلام پای بندی به توافق حاصل شده با امضای پای ورقهٔ قرارداد.

۵) اعلام پای بندی به توافق حاصل شده با تحویل دادن کالا و تحویل گرفتن بهای آن، که در اصطلاح « **معاطات** » نامیده می شود.

(مسألهٔ ۱۷۲۸) در وقوع معامله شرط نیست که فروشنده و خریدار در یک مجلس باشند و همدیگر را مورد خطاب قرار دهند و ابراز توافق در یک مجلس و بدون فاصله قرار بگیرد، بلکه اگر یکی از طرفین مضمون معامله را در ورقه‌ای بنویسد و امضا کند و به طرف معامله بفرستد، او نیز زیر آن را امضا کند، معامله تحقّق می پذیرد، مشروط بر این که تا آن موقع شخص اوّل بر التزام خود باقی باشد.

(مسألهٔ ۱۷۲۹) اگر ارسال کنندهٔ سند معامله پیش از امضاء طرف

معامله از التزام خود منصرف شـود، معامله محقّق نمی شـود، اگرچه طرف دوّم از انصراف او مطّلع نشود. و در این صورت ادعای انصراف او پذیرفته می شود، مگر اینکه دروغ بودن ادّعایش معلوم باشد.

(مسـألهٔ ۱۷۳۰) معامله باید قطعی باشـد و معاملـهٔ تعلیقی صحیح نیست، و آن اقسامی دارد :

۱) اگـر معاملـه را به چیزی معلّق کند که بی گمان حاصل می شـود، مثلاً در ماه شـعبان بگوید : اگر هلال ماه رمضان وارد شـود، من این کالا را فروختم، معامله صحیح نیست.

۲) اگر معامله را به چیزی معلّق کند که حاصل شـدنش معلوم نیست، مثـلاً بگویـد : اگر فردا باران ببارد، من ایـن کالا را فروختم، باز هم معامله صحیح نیست.

۳) اگر معامله را به چیزی معلّق کند که حاصل اسـت، ولیّ او هنگام معاملـه خبر ندارد، مثلاً بگوید : اگر زید مرده باشـد، این کالا را فروختم و بعد معلوم شود او در آن هنگام مرده بود، بازهم معامله ـ بنابر احتیاط واجب ـ صحیح نیست.

۴) اگر معامله را بر چیزی معلّق کند که از حصول آن خبر ندارد، ولیّ حصول آن شـرط صحّت معامله اسـت، مثلاً بگوید : اگر این کالا مال من باشد، آن را فروختم، در این صورت معلوم شود که کالا مالِ او بوده، معامله صحیح است.

* * *

فصل دوّم
شرایط خریدار و فروشنده

برای فروشنده و خریدار شرائطی هست، که عبارت است از :

۱ ـ بلـوغ، پس معاملهٔ کودک برای خود صحیح نیسـت، اگرچه ممیّز باشـد و مفهوم خرید و فروش را بداند و بر موارد سـود و ضرر آگاه باشد، بلکه حتماً اذن ولیّ او در صحّت معاملهٔ او شرط است.

۲ ـ عقل، پس معامله دیوانه صحیح نیست.

۳ ـ اختیار، پس اگر کسـی را دیگری ناگزیر به خرید و فروش کرده باشد، و او قدرت مخالفت نداشته باشد، معاملهاش باطل است، ولیّ اگر بعد راضی شود و بر آن صحّه بگذارد، معامله صحیح می شود.

(مسألهٔ ۱۷۳۱) اگر کسی را ـ به حق ـ مجبور به معامله کنند، معامله از اوّل صحیح می باشد.

(مسـألهٔ ۱۷۳۲) اگر صاحب مال را بـه برخی از خصوصیات معامله مجبور کنند، مثلاً او را وادار کنند که به قیمت تعیین شده، یا در محلّ تعیین شـده، یا در سـاعت تعیین شده کالای خود را بفروشـد، ولیّ او را به اصل معامله مجبور نکنند، پس او به همان قیمت تعیین شده، یا در زمان و مکان تعیین شده، اقدام به معامله بکند، معامله صحیح می باشد.

(مسألهٔ ۱۷۳۳) اگر انسان از روی اضطرار اقدام به معامله می کند، ولیّ کسی او را مجبور به این معامله نکرده است، مثلاً برای تأمین درمان مریض، هزینهٔ زندگی، یا دادن باج به ستمگر، خانهاش را می فروشد، معامله صحیح است.

۴ ـ حق تصرّف داشته باشد، یعنی محجور نباشد، و آن کالا در تملّک او، یا در ذمّهٔ او باشـــد و یا از طرف صاحب مال، وکیل یا مأذون در تصرّف باشد و یا بر صاحب مال ولایت داشته باشد.

(مسألهٔ ۱۷۳۴) کودک، سفیه و کسی که از تصرّف در مال خود محجور است، اگر معامله‌ای انجام دهد، نافذ نیست، مگر اینکه ولی، وصی، و یا کسی که حقّ اجازه دارد، اجازه دهد، در آن صورت معامله صحیح و نافذ خواهد بود.

(مسألهٔ ۱۷۳۵) اگر شخص بیگانه بدون اجازهٔ صاحب مال، معامله‌ای از طرف او انجام دهد، آن را « **بیع فضولی** » می نامند، اگر بعداً صاحب مال و یا کســـی که حق تصرّف در آن دارد، اجازه دهد، معامله صحیح می شود، اگرچه قبلاً از آن منع کرده باشـــد، و یا بعد از فروش آن را رد کرده باشـــد.

(مسألهٔ ۱۷۳۶) « بیع فضولی » هنگامی با اجازهٔ صاحب مال نافذ می شود که طرف مقابل تا آن هنگام بر التزام خود به معامله پایدار بماند، پس اگر او پیش از اجازهٔ صاحب مال، از معامله منصرف شود، دیگر اجازه مؤثّر نخواهد بود.

(مســـألهٔ ۱۷۳۷) هنگامی که صاحب مال « **بیـــع فضولی** » را اجازه دهد، لازمه‌اش این اســـت که از هنگام انجام معامله حکم به صحّت شود، و لذا آثار معامله از هنگام وقوع معامله بر آن مترتّب می شود. پس اگر حیوانی را به صورت فضولی فروخته باشـــند، پس از مدّت زمانی صاحب آن اجازه بدهد، بچّه، شـــیر و دیگر منافعش از حین انجام معامله به مشتری تعلّق پیدا می کند، و قیمت کالا نیز از همان وقت به تملک فروشنده در می‌آید.

(مسألهٔ ۱۷۳۸) در بیع فضولی اگر در فاصلهٔ وقوع معامله تا صدور اجازهٔ مالک، اگر کسی به آن کالا صدمه بزند، در برابر مشتری ضامن خواهد بود، نه فروشنده.

(مسألهٔ ۱۷۳۹) اگر کسی جنسی را به خیال اینکه مال اوست، یا مال

موکّل اوســت، بفروشد و بعد معلوم شود که مال او نبوده و یا مال موکّلش نبوده، معامله فضولی می شود، صحّت آن موقوف به اجازهٔ مالک می باشد.

(مســألهٔ ۱۷۴۰) اگر غاصب چیزی را برای خودش بفروشد، معامله نافذ نمی شود، مگر با اجازهٔ صاحب مال، پس اگر صاحب مال اجازه دهد، معامله از طرف او واقع می شود و قیمت به تملّک او در می‌آید، و ربطی به غاصب نخواهد داشت.

(مسألهٔ ۱۷۴۱) اگر غاصب چیزی را برای خودش بخرد و پول آن را از مال غصبی بپردازد، آن معامله از طرف خودش واقع می شود، جز اینکه پرداخت آن پول، تصرّف بی موردی بوده، و پول کالا را به فروشنده مدیون است، مگر اینکه صاحب پول اجازه دهد، و لو به شرط پرداخت معادل آن به صاحب پول.

(مســألهٔ ۱۷۴۲) مالک اگر بیع فضولی را اجازه ندهد و خریدار آن را تحویل گرفته باشد، حق تصرّف در آن ندارد و در حکم مال غصبی است، چه از فضولی بودن معامله مطّلع بوده یا نه. البتّه در صورت اطّلاع گنهکار نیز می باشد.

(مســألهٔ ۱۷۴۳) اگر انســان چیزی را که در آن حق تصرّف داشــته، بــه ضمیمهٔ چیزی که در آن حق تصرّف نداشــته، در یک معامله به کســی بفروشــد، معامله نسبت به آنچه حق تصرّف داشته صحیح است و نسبت به آنچه حق تصرّف نداشته موقوف به اجازهٔ صاحب تصرّف می باشد.

(مســألهٔ ۱۷۴۴) اگر در فرض بالا صاحب مال اجازه ندهد، مشــتری می تواند به قرار داد خود در محدودهٔ ملک فروشنده ملتزم بماند و می تواند کلّ معامله را به استناد « **خیار تبعّض صفقه** » فسخ نماید، که احکام آن در باب خیارات گفته خواهد شد.

* * *

فصل سوّم
شرایط جنس و بهای آن

(مسألهٔ ۱۷۴۵) مال عبارت از چیزی است که همهٔ عقلا برای بدست آوردن آن بـا یکدیگر رقابت می کنند، پس چیزی که عقلا برای به دسـت آوردن آن اعتنا نمی کنند، مال به شـمار نمی‌آید، مانند حشـرات، آشغالهای نامرغوب و آب در کنار دریا.

(مسألهٔ ۱۷۴۶) چیزی که برخی از مردمان برای اهداف خاصّی نسبت به تحصیل آن اقدام می کنند، ولیّ مورد رغبت همگان نیست، مال به شمار نمی‌آید.

(مسـألهٔ ۱۷۴۷) ظاهر این اسـت که در کالا و بهای آن شرط نیست که مطابق معیاری که گفته شـد، مالیّت داشـته باشند، بلکه رغبت خریدار و یا فروشنده به تحصیل آن، برای اهداف نادر هم که شده باشد کافی است.

(مسألهٔ ۱۷۴۸) ظاهر این است که کار و منفعت را نمی توان در معرض فروش قرار داد، بلکه آنها را می توان اجاره و یا عوضِ کالا (بها) قرار داد.

(مسـألهٔ ۱۷۴۹) خرید و فروش اشـیاء قابل انتقال، مانند خانه، لباس و غیـره، و حقوق قابل انتقال، مثل اولویت بهره کشـی از زمین خراجی، و اولویت اجاره کردن، که معروف به « **سرقفلی** » می باشد، جایز است.

(مسألهٔ ۱۷۵۰) جنس در معامله باید مشخّص باشد، پس اگر بگوید لباس یا خوراک را به یک دینار فروختم، و خریدار قبول کند، معامله صحیح نیست.

(مسـألهٔ ۱۷۵۱) قیمت نیز در معامله باید مشـخّص باشـد، پس اگر بگویـد این جنس را به یک دینار و یا ده درهم فروختم، و خریدار بپذیرد،

صحیح نیست.

(مسألة ۱۷۵۲) در این فرض یک استثنا هست و آن این است که بگوید : این جنس را نقداً به یک درهم و برای یک ماه به دو درهم فروختم، و مشتری قبول کند، این معامله صحیح است، جز این که به یک درهم و به مدت یک ماه خواهد بود.

(مسألة ۱۷۵۳) استثنای یاد شده مربوط به مواردی بود که دو قیمت متفاوت برای نقد و مدّت دار تعیین شود، ولیّ شامل موارد مشابه نمی شود، پس اگر بگوید این جنس را برای یک ماه به یک دینار و برای دو ماه به دو دینار فروختم، بنابر احتیاط واجب معامله باطل است، زیرا قیمت مشخّص نگردید.

(مسألة ۱۷۵۴) جنسی که به طور معمول با وزن یا پیمانه خرید و فروش می شود، باید هنگام معامله وزن یا پیمانهٔ آن دقیقاً معلوم باشد و نمی توان آن را به صورت تخمینی معامله نمود.

(مسألة ۱۷۵۵) بنابر احتیاط واجب در مورد قیمت نیز باید مقدار آن به طور دقیق معلوم باشد.

(مسألة ۱۷۵۶) بنابر احتیاط واجب باید مقدار هر یک از جنس و چیزی که به عنوان قیمت در برابر آن پرداخته می شود، طبق روالی که در عرف معمول است، از قبیل : پیمانه، وزن، مساحت، شمارش و مشاهده، دقیقاً معلوم گردد.

(مسألة ۱۷۵۷) اگر جنس یا قیمت یا هر دو مجهول باشد، مثل موارد زیر، بنابر احتیاط واجب معامله باطل است :

۱) آنچه در انبار هست به این قیمت فروختم.

۲) اوّلین حیوانی که به دستم برسد به این قیمت فروختم.

۳) این جنس را به آنچه در کیسه هست خریدم.

۴) این جنس را به قیمت خرید فروختم.

(مسألة ۱۷۵۸) اگر چیزی را که معمولاً با وزن یا پیمانه معامله می کنند با شمارش معامله کند، یا چیزی را که معمولاً با وزن یا شمارش می فروشند با پیمانه بفروشد، بنابر احتیاط واجب معامله باطل است.

(مسألة ۱۷۵۹) در مواردی که چیزی را معمولاً به صورت کلی و سربسته می فروشند، معامله صحیح است، مانند فروش میوهٔ باغ و بستان به صورت سالانه برای یکسال و دو سال، و فروش شیر در پستان حیوان.

(مسألة ۱۷۶۰) اگر به طور معمول تعیین مقدار یک جنس در اوضاع و شرایط متفاوت، مختلف باشد، خرید و فروش آن در هر حالی مطابق معمول آن حال مانعی ندارد، مانند میوه‌ای که پیش از چیدن با مشاهده و تخمین روی درخت، پس از چیدن به صورت عمده فروشی صندوقی و به صورت خرده فروشی با وزن معامله می شود.

(مسألة ۱۷۶۱) اگر جنسی را در شهری و یا در فصلی با وزن، در شهر و یا در فصل دیگری با شمارش یا پیمانه می فروشند، در هر شهر و فصلی مطابق مرسوم آن مکان و زمان معامله کنند، مانعی ندارد.

(مسألة ۱۷۶۲) اگر پیمانه‌ای را معیار عدد قرار بدهند، به این معنی که صندوقی را بشمارند و دیگر صندوقها را بر آن اساس محاسبه کنند، یا آن را معیار وزن قرار دهند، به این معنی که یک گونی را وزن کنند و دیگر گونی ها را بر آن اساس محاسبه کنند، مانعی ندارد، مشروط بر اینکه :

۱) فروشنده و خریدار راضی باشند.

۲) اختلاف احتمالی صندوقها و گونی ها به قدری کم باشد، که عرفاً

با مشخّص بودن مقدار جنس منافات نداشته باشد.

۳) طرفین به این مقدار اختلاف راضی باشند.

در غیر این سه صورت نمی توان درشناخت مقدار بآن کفایت کرد.

(مسألهٔ ۱۷۶۳) در فرض یاد شده، پس از انجام معامله با رضایت طرفین، اگر مقدار تفاوت معلوم شود، هیچیک از طرفین معامله حق رجوع در مورد مقدار تفاوت به یکدیگر ندارند.

(مسألهٔ ۱۷۶۴) کسی که لازم است مقدار جنس و قیمت را دقیقاً بداند، متصدّی و مباشر معامله است، خواه برای خود معامله کند یا از سوی مالک وکیل و صاحب اختیار باشد.

(مسألهٔ ۱۷۶۵) هنگامی که وکیل تامّ الاختیار از سوی مالک معاملهای را انجام میدهد، اگر مالک مقدار دقیق جنس یا قیمت را نداند مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۷۶۶) وکیلی که فقط برای اجرای صیغه عقد وکیل شده، اگر از مقدار جنس و قیمت آن مطّلع نباشد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۷۶۷) جنس مشخّصی که مقدار آن معلوم نیست، اگر بر اساس قیمت هر واحد بفروشد، مانعی ندارد، مثل این که گندم موجود در انبار را بر اساس هر تن به هزار دینار، یا طاقهٔ پارچهٔ مشخّصی را بر اساس هر متر به یک دینار بفروشد.

(مسألهٔ ۱۷۶۸) در صورتی که مقدار جنس و قیمت مشخّص باشد، دیدن آنها شرط نیست، اگرچه تشخیص کیفیت آنها از رنگ، طعم، مرغوبیّت و غیره فقط به وسیله دیدن میسّر باشد.

(مسألهٔ ۱۷۶۹) در فرض یاد شده، اگر ویژگی خاصّی را شرط کنند و پس از معامله معلوم شود که آن ویژگی نیست، مشتری (از باب تخلّف

شرط) حق دارد معامله را فسخ کند.

(مسألهٔ ۱۷۷۰) در همین فرض در مورد صفات و ویژگیهای جنس که در ضمن معامله گفتگو نشده، مشتری هنگام مشاهدهٔ جنس « خیار رؤیت » دارد، چنانکه در فصل خیارات [مسألهٔ ۱۸۲۱] توضیح خواهیم داد. فروشنده نیز هنگام دیدن قیمت ـ بنابر احتیاط واجب ـ همین حق را دارد.

(مسألهٔ ۱۷۷۱) چنانکه در مسألهٔ ۱۷۵۹ گفتیم، چیزی را که معمولاً به صورت کلی و سربسته می فروشند و راهی برای تعیین مقدار آن نیست، از قبیل فروش شیر در پستان و جنین در شکم حیوان و ماهی در استخر، اگر سالم بودن مقداری از آنها معلوم باشد، مانعی ندارد، وگرنه باید چیز معلوم الوصولی به آنها ضمیمه شود و معامله بر مجموع آنها انجام شود. و در این فرض مجهول بودن مقدار و سلامتی بخشی از مورد معامله مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۷۷۲) خرید و فروش چیزی که هنگام معامله وجود خارجی ندارد، ولیّ بعد حاصل خواهد شد، از قبیل فروش پشم گلّه‌ای که فعلا پشم آنها ظاهر نشده، و فروش نوزادهای گلّه‌ای که هنوز حامله نشده‌اند، مانعی ندارد. ولیّ در مورد میوه و زراعت تفصیلی است که در بخش معاملهٔ میوه جات بیان خواهد شد.

(مسألهٔ ۱۷۷۳) در جنس مورد معامله شرط است که مشتری برای به دست آوردن آن قدرت داشته باشد، و لذا خرید و فروش بنده‌ای که گریخته، شتری که فرار کرده و یا جنسی که گم شده، جایز نیست، مگر اینکه چیزی به آن ضمیمه شود و معامله بر کل آنها واقع شود و تحویل دادن آن ضمیمه تضمین گردد. پس اگر جنس اصلی به دست نیاید، ضمیمه تسلیم می شود و معامله باطل نمی شود.

(مسألهٔ ۱۷۷۴) اگر جنس در دسترس باشد، ولیّ فروشنده مشکلی داشته باشد که فعلا نتواند آن را تحویل دهد، مثل اینکه فروشنده زندانی باشد و نمی‌دانیم، آیا پیش از تلف شدن جنس، از زندان آزاد می شود یا نه ؟ در اینجا معامله بدون ضمیمه مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۷۷۵) اگر در فرض یاد شده پیش از تحویل جنس، آن جنس تلف شود، از جیب فروشنده رفته و باید قیمت آن به مشتری مسترد گردد.

(مسألهٔ ۱۷۷۶) آنچه در مسائل فوق در مورد جنس گفتیم، بنابر احتیاط واجب در مورد قیمت نیز جاری می شود.

(مسألهٔ ۱۷۷۷) جنس و چیزی که در مقابل آن پرداخت می شود باید ملک طِلق (یله‌ورها) باشند، روی این بیان معاملات زیر باطل می باشد :

۱) معاملهٔ اموال وقفی، به طوری که در بخش وقف بیان می گردد.

۲) خرید و فروش جنسی که عینِ آن برای هدف خاصّی نذر شده است.

۳) خرید و فروش چیزی که نزد دیگری گرو می باشد.

۴) خرید و فروش چیزی که به صورت مشروط معامله شده و تا مدّت مشخصی حق فروش از خریدار سلب شده است.

(مسألهٔ ۱۷۷۸) در مواردی که حق دیگری به جنس تعلّق گرفته، اگر صاحب جنس آن را بفروشد، معامله فضولی می باشد و صحّت آن نیاز به اجازه صاحب حق دارد.

(مسألهٔ ۱۷۷۹) اگر شخصی قسم یاد کرده و یا عهد کرده که آن را نفروشد، اگر اقدام به فروش آن کند، معامله صحیح و نافذ است، جز اینکه فروشنده باید کفّارهٔ قسم یا عهد خود را بدهد.

* * *

فصل چهارم
احکام خیارات

(مسألهٔ ۱۷۸۰) « **بیع** » یعنی « خرید و فروش » از عقود لازمه است، خواه صیغهٔ عقد خوانده شود، یا به یکی دیگر از راههایی که در مسألهٔ ۱۷۲۷ گفته شـــد، دادوستد انجام یافته باشـــد. درنتیجه پس از تحقّق یافتن معامله، ولـــو به صورت «**معاطات**»، نمی توان آن را به هم زد، مگر با توافق طرفین یا حاصل شـــدن حق فســـخ به یکی از طرفین و یا هر دو، که به آن « **خیار** » گفته می شود.

(مســـألهٔ ۱۷۸۱) « **خیار** » حقّی است که صاحب آن می تواند از حقّ خود استفاده کند و معامله را فسخ کند و یا از حق خود بگذرد و معامله را امضا کند.

(مســـألهٔ ۱۷۸۲) صاحب خیار پس از ثبوت حق خیار، اگر به معامله رضایت بدهد و آن را امضا کند، دیگر نمی تواند آن را فسخ نماید.

(مسألهٔ ۱۷۸۳) اقسام خیار ده تاست :

۱ ـ خیار مجلس

(مســـألهٔ ۱۷۸۴) خیار مجلس مخصوص بیع است و برای هر یک از خریدار و فروشنده ثابت است.

(مسألهٔ ۱۷۸۵) تا هنگامی که خریدار و فروشنده پس از انجام معامله در کنـــار یکدیگر هســـتند و از همدیگر جدا نشـــده‌اند، خیار مجلس دارند، یعنی می توانند آن معامله را فسخ کنند.

(مسألهٔ ۱۷۸۶) اگر طرفین معامله پس از انجام معامله، سواره یا پیاده حرکت کنند، تا هنگامی که از یکدیگر جدا نشده‌اند، خیار مجلس باقی است.

(مسألهٔ ۱۷۸۷) اگر یکی از طرفین معامله پس از انجام معامله بمیرد، خیار مجلس از بین می‌رود و طرف معامله حق فسخ ندارد.

(مسألهٔ ۱۷۸۸) اگر طرفین معامله در کنار یکدیگر نباشند و معامله را به وسیلهٔ تلفن و امثال آن انجام بدهند، از اول خیار مجلس ندارند.

(مسألهٔ ۱۷۸۹) اگر متصدّی معامله یک نفر باشد، مثل اینکه یک نفر از طرف خریدار و فروشنده وکیل باشد، و یا از طرف خود **اصالةً** و از سوی طرف مقابل **وکالةً** انجام می‌دهد، در اینجا نیز خیار مجلس نیست.

(مسألهٔ ۱۷۹۰) میزان در ثبوت خیار مجلس، اجتماع و افتراق متصدّیان معامله است، چه مالک باشند، یا وکیل، ولیّ و یا مأذون از سوی آنها باشند. ولیّ اگر کسی فقط برای اجرای صیغهٔ عقد وکیل باشد، اجتماع و افتراق او اثر ندارد.

۲ ـ خیار حیوان

(مسألهٔ ۱۷۹۱) خیار حیوان نیز مخصوص بیع است و خیار حیوان از آنِ کسی است که حیوان به او منتقل می شود، چه حیوان به عنوان جنس مطرح باشد، یا به عنوان قیمت.

(مسألهٔ ۱۷۹۲) اگر حیوانی را در مقابل حیوانی معامله کنند، به هر یک از طرفین معامله حق خیار حیوان ثابت می شود.

(مسألهٔ ۱۷۹۳) مدّت خیار حیوان سه روز از حین انجام معامله می باشد.

۳ ـ خیار شرط

(مسألهٔ ۱۷۹۴) خیار شرط حق فسخی است که در ضمن معامله برای

هر دو طرف و یا یکی از آنها تعیین می شود.

(مسألة ۱۷۹۵) خیار شرط مدّت معیّنی ندارد، مدّت و دیگر خصوصیّات آن بستگی به قرارداد طرفین دارد.

(مسألة ۱۷۹۶) یکی از مصادیق خیار شرط، مواردی است که در آنها فروشنده شرط می کند که مشتری هر وقت پول را برگرداند حق فسخ دارد، و یا اگر تا فلان وقت پول را برگرداند حق فسخ دارد.

(مسألة ۱۷۹۷) در فرض بالا مدّت باید دقیقاً مشخص باشد و یا قابل محاسبه باشد.

(مسألة ۱۷۹۸) در این موارد که آنها را در عرف « بیع به شرط » می نامند، اگر زمان تعیین شود و مشتری تا پایان وقت تعیین شده، پول را برنگرداند، معامله قطعی می شود و خیار شرط از بین می‌رود.

(مسألة ۱۷۹۹) به جز نکاح در همهٔ عقود لازمه شرط خیار جایز است.

(مسألة ۱۸۰۰) در صدقه نمی توان شرط خیار کرد بلکه همچنین است در هبه بنابر احتیاط وجوبی.

(مسألة ۱۸۰۱) در عقود جایزه شرط خیار معنی ندارد.

(مسألة ۱۸۰۲) در ایقاعات شرط خیار صحیح نیست.

(مسألة ۱۸۰۳) طلاق و وقف با شرط خیار باطل می شوند، ولیّ باطل شدن دیگر ایقاعات با شرط خیار محلّ اشکال است.

(مسألة ۱۸۰۴) اگر به جز وقف و طلاق در دیگر ایقاعات شرط خیار کند، احتیاط واجب آن است که آنها را بدون شرط اعاده نماید.

۴ ـ خیار غبن

(مسألة ۱۸۰۵) اگر مشتری چیزی را به بیش از قیمت بازار بمقدار

معتد به بخرد و یا فروشنده چیزی را به کمتر از قیمت بازار بمقدار معتد به بفروشد، خیار غبن دارند، مشروط بر این که :

اوّلاً : شـــخص مغبون از تفاوت قیمت توافق شده با قیمت بازار غافل باشـــد، پس اگر مطّلع باشـــد و در عین حال اقدام به معامله کند، حق فسخ ندارد. مگر این که تفاوت بیش از حدّ انتظار باشد.

ثانیاً : روند معامله بر این باشد که از حدود قیمت بازار خارج نشوند، چنانکه در غالب معاملات روال بر همان است، ولیّ اگر روند معامله غیر از این باشـــد، مثل معامله های مزایده‌ای و معاملهٔ اشیاء کمیاب و عتیقه جات، که آنها بر اســـاس نظر اشخاص و میزان رغبت آنها معامله می شود، در آنها خیار غبن جاری نمی شود.

(مسألهٔ ۱۸۰۶) اگر قیمت بازار بر اساس سختگیری فروشنده ها و چانه‌زدن مشتری ها در نوسان باشد، خیار غبن حاصل نمی شود، به جز در مواردی که به بیشتر از بالاترین قیمتها و یا کمتر از پایین ترین قیمتها معامله شده باشد.

(مســـألهٔ ۱۸۰۷) در مواردی که قیمتها ثابت است، مانند کالاهایی که نرخ رســـمی دارند و روال مردم بر آن اســـت که از حدود قیمت تعیین شده خارج نشوند، با اندک اختلاف قیمت هم خیار غبن ثابت می شود.

(مســـألهٔ ۱۸۰۸) اگر قیمت اجناس در شـــهرها، منطقه ها و محلّه ها مختلف باشد، چنانکه در زمان ما اینگونه است، معیار برای ثبوت خیار غبن قیمت محلّی است که معامله در آنجا واقع شده است، نه جاهای دیگر.

(مســـألهٔ ۱۸۰۹) معیار در ثبوت خیار غبـــن، اختلاف قیمت در موقع انجام معامله است، نه بالا رفتن یا پایین آمدن آن پس از انجام معامله، اگرچه فاصلهٔ زمانی بسیار ناچیز باشد.

(مسـألهٔ ۱۸۱۰) کسی که مغبون شده می تواند معامله را فسخ کند و یا به قیمت توافق شـده قبول کند و نمی تواند بگوید که من معامله را فسخ نمی کنم، ولیّ تفاوت قیمت می خواهم.

(مسـألهٔ ۱۸۱۱) کسـی که مغبون کرده، اگر بگوید که شما معامله را فسـخ نکنید، من تفاوت قیمت را می پردازم، شخص مغبون مجبور به قبول نیست، بلکه می تواند معامله را فسخ نماید.

(مسـألهٔ ۱۸۱۲) خیـار غبن اختصاص بـه بیع نـدارد بلکه در همهٔ معاملاتی که بر اسـاس قیمت بازار انجام می شـود، چون : صلح و اجاره و امثال آنها جاری می شود. وخیار غبن در حق عالم بغبن فوریت عرفی دارد.

۵ ـ خیار تأخیر

(مسـألهٔ ۱۸۱۳) اطلاق عقد ایجاب می کند که هر یک از فروشنده و خریـدار، جنس و پول را نقداً به طرف مقابل تحویل دهد و در مقابل آنچه را که به وسیلهٔ این معامله مالک شده، از طرف مقابل تحویل بگیرد.

(مسألهٔ ۱۸۱۴) اگر یکی از طرفین معامله، کالا و یا قیمت را از روی سرکشـی و یا به جهت ناتوانی تحویل ندهد، بر طرف مقابل واجب نیست که او جنس یا قیمت آن را تحویل دهد، بلکه می تواند بر طرف مقابل فشار بیاورد تا نسبت به تحویل جنس یا قیمت اقدام نماید.

(مسـألهٔ ۱۸۱۵) اگر یکی از طرفین نسبت به تحویل جنس یا قیمت امتناع بورزد و یا از تحویل آن ناتوان باشد، طرف مقابل می تواند معامله را فسخ کند، این حق فسخ را « **خیار تأخیر** » می نامند.

(مسـألهٔ ۱۸۱۶) خیـار تأخیر اختصاص به بیع نـدارد، بلکه در همهٔ دادوستدها جاری می شود و داخل در خیار تخلّف شرط است که در خیار

دهم مطرح خواهد شد.

(مسألة ۱۸۱۷) در خصوص عقد بیع اگر قبض و اقباض از طرفین صورت نیگیرد، با رضایت فورشنده به تأخیر و لو اجمالاً حق فسخ برای او قبل از گذشتن سه روز ثابت نمی شود. ولی بدون رضایت او حق فسخ قبل از آن نیست ثابت می شود.

(مسألة ۱۸۱۸) اگر خریدار پول را بدهد و جنس را نگیرد با اینکه فروشنده حاضر به تحویل آن است، بنابر احتیاط واجب فروشنده پس از گذشتن سه روز حق فسخ دارد. و اما اگر خریدار جنس را بگیرد و پول را ندهد، چنانچه فروشنده به تأخیر ولو اجمالاً راضی باشد بنابر احتیاط واجب بعد از گذشتن سه روز حق فسخ دارد، و در صورت عدم رضایت، قبل از آن نیز حق فسخ ندارد.

(مسألة ۱۸۱۹) آنچه در مورد خیار تأخیر گفته شد، اختصاص به مواردی دارد که طرفین معامله به غیر آن توافق نکرده باشند، پس اگر آنها به کمتر از سه روز یا بیشتر از آن توافق کرده باشند، خیار تأخیر پس از گذشتن مدّت تعیین شده ثابت می شود.

(مسألة ۱۸۲۰) اجناسی که با گذشتن شب فاسد می شوند و یا طراوت خود را از دست می‌دهند، مانند برخی از سبزیجات، حبوبات و مواد گوشتی، اگر مشتری آن را تحویل نگیرد و پولش را پرداخت نکند، تا اوّلِ شب معامله به قوّت خود باقی است، پس از فرا رسیدن شب فروشنده می تواند معامله را فسخ کند و در کالا به میل خود تصرّف نماید. بله اگر فروختن آن بنفع مشتری تمام شود فروشنده می تواند حین خوف تلف آن را از جانب خریدار بفروشد. و تمام این احکام در مبیع شخصی است.

۶ ـ خیار رؤیت

(مسألهٔ ۱۸۲۱) به طوری که در مسأله ۱۷۶۸ گفتیم، در صورتی که مقدار جنس و قیمت آن مشخص باشد، دیدن آنها شرط نیست، و در مورد ویژگیهایی چون رنگ، طعم، مرغوبیّت و غیره، که در قیمت جنس و رغبت اشخاص اثر دارد، و آگاهی از آنها بدون دیدن ممکن نباشد، باز هم بدون رؤیت معامله صحیح است، جز این که برای کسی که کالا را ندیده « خیار رؤیت » هست. همچنین است ـ بنابر احتیاط واجب ـ در مورد قیمت اگر شخصی باشد.

(مسألهٔ ۱۸۲۲) امّا در مورد آن سلسله از ویژگیها که با دیدن معلوم نمی شود، آگاهی بر آنها در صحّت معامله شرط نیست، و اگر بعد معلوم شود که جنس مورد نظر فاقد آن خصوصیّات بوده، موجب خیار نمی شود، مگر در دو مورد :

۱) فقدان آن خصوصیّات عیب محسوب شود، که در این صورت « **خیار عیب** » ثابت می شود.

۲) لزوم آن خصوصیّات در ضمن عقد شرط شده باشد، که در این صورت « خیار تخلّف شرط » ثابت می شود.

در مورد این دو خیار بحث خواهیم کرد.

۷ ـ خیار عیب

(مسألهٔ ۱۸۲۳) اگر انسان چیزی را بخرد و سپس معلوم شود که معیوب بوده و به هنگام معامله از معیوب بودن آن مطلع نبوده، در اینجا حق فسخ دارد. یعنی می تواند معامله را به هم بزند و یا به قیمت توافق شده قبول کند.

(مسألهٔ ۱۸۲۴) در صورت معیوب در آمدن کالا، اگر مشتری نخواهد اصل معامله را فسخ کند، حق مطالبهٔ تفاوت قیمت را ندارد، مگر در چند مورد :

۱) جنس تلف ویا گم شود و یا به هر جهت برگردانیدن آن ممکن نباشد.

۲) جنس را فروخته ویا اجاره داده باشـد ویا نزد کسـی گرو گذاشته باشـد، و یا هر تصرّف دیگری در آن انجام داده باشد، که در رغبت مشتری ها تأثیر داشته باشد.

(مسـألهٔ ۱۸۲۵) در فرض های یاد شده، اگر جنس به دست مشتری باز گردد، یا مدّتِ اجاره و گروی به سر آید، آیا می تواند فسخ کند یا نه ؟ محلّ اشکال است و بنابر احتیاط واجب باید رضایت طرفین تأمین گردد.

۳) چهـرهٔ کالا دگرگون گردد، مثلاً پارچه بریده شـود، رنگ گردد، یا دوخته شود، ساختمان تخریب و یا تجدید بنا شود و امثال آنها.

(مسـألهٔ ۱۸۲۶) اگر این تغییرات با ضمانت فروشـند صورت گیرد مانند اینکه بتوسـط او و بدون رضایت مشـتری انجام شود از فسخ معامله مانع نمی شود.

۴) در کنیز تصرّف جنسی شود، و در اینجا تفصیلی هست که متعرّض نمی شویم، چون در این زمان مورد ابتلا نمی باشد.

(مسـألهٔ ۱۸۲۷) در هر جایی که کالا معیوب باشـد و باز گردانیدن ممکن نباشـد، مشـتری می تواند تفاوت قیمت آن را مطالبه کند، پس اگر تفاوت سـالم و معیوب آن در بازار مثلاً یک سوّم باشد، یک سوّم از قیمت تعیین شده به خریدار باز می گردد.

(مسألهٔ ۱۸۲۸) اگر بین سالم و معیوب، در بازار تفاوت قیمت نباشد ـ چنانکه در مورد حیوان اخته شـده گفته می شـود ـ ، حق مطالبه تفاوت قیمت ندارد، اگرچه باز گردانیدن آن ممکن نباشد.

(مسألهٔ ۱۸۲۹) اگر فروشـنده و خریدار در مقدار تفاوت قیمت بین سـالم و معیوب اختلاف پیدا کنند، به فرد امین و مورد اعتماد از اهل خبره

مراجعه می کنند. اگر اهل خبره در تعیین آن اختلاف کنند به گفتار کسی که خبره تر اســت عمل می کنند و اگر در خبره بودن مساوی باشند، پرداخت حدّ اقل کافی است.

(مســألهٔ ۱۸۳۰) عیب آنســت که جنس از وضع متعارف خود بیرون باشد، به طوری که عرفاً نقص به حساب آید، از قبیل اینکه در هدفی که از آن منظور می شود، اختلال ایجاد کند، مثل تلخی غذا؛ یا مشکل ایجاد کند، مثل سر کش بودن حیوان؛ یا موجب ضرر باشد، مانند زشتی صورت یا نقص خلقت، ولو به ســبب نروئیدن مو در قســمتی از بدن که باید روئیده باشد.

(مســألهٔ ۱۸۳۱) خیار عیب در جایی ثابت می شــود که مورد معامله کالای مشــخص باشــد و آن معیوب در بیاید، ولیّ اگر معامله کلی باشد و فروشــنده جنس معیوبی تحویل دهد، در اینجا خیار نیست، بلکه فروشنده باید آن را پس بگیرد و جنس سالم تحویل دهد و اگر از تبدیل آن خودداری کند، خیار تأخیر ثابت می شود.

(مســألهٔ ۱۸۳۲) اگر یک تن گندم بفروشــد و گندم معیوب تحویل دهد، در اینجا مشــتری خیار عیب ندارد، بلکه بر فروشنده لازم است که به جای معیوب گندم ســالم بدهد. پس اگر خود داری کند بر مشــتری خیار تأخیر ثابت می شود.

(مســألهٔ ۱۸۳۳) آنچه در مورد معیوب بودن کالا گفته شــد، در مورد معیوب بودن قیمت نیز جاری اســت، و حق فسخ یا مطالبهٔ تفاوت قیمت و یا الزام به تبدیل آن ـ به تفصیلی که گفته شد ـ برای فروشنده ثابت است.

۸ ـ خیار تخلّف وصف

(مسألهٔ ۱۸۳۴) عنوانی که در جنس و یا بهای آن به عنوان یکی از دو

پایهٔ معامله مطرح شـــده، اساس و معیار آن معامله می باشد، پس اگر در آن تخلّفی حاصل شود، چنین معامله‌ای از اساس باطل می باشد.

(مسألهٔ ۱۸۳۵) اگر علاوه بر اصل عنوان، ویژگیهای دیگری مورد نظر طرفین معامله باشد و معامله بر آن مبتنی باشد، اگر آن خصوصیّت در جنس یا بهای آن نباشد، « **خیار تخلّف وصف** » ثابت می شود.

(مسألهٔ ۱۸۳۶) خصوصیّات دیگری که معامله بر آنها مبتنی نباشد، آیا فقدان آنها موجب خیار می شود یا نه؟ محلّ اشکال است.

(مسألهٔ ۱۸۳۷) ویژگیهایی که فقدان آنها موجب خیار می شود، لازم نیســـت به صراحت در معامله مطرح شده باشد، بلکه بر اساس یک سلسله قرینـــه هـــای داخلی یا خارجـــی ـ از خصوصیات جنس یا بـــازار ـ به طور ضمنی برداشت شود، کافی است.

(مســـألهٔ ۱۸۳۸) فروشنده اگر بر ســـبزیجات آب بپاشد که تازه جلوه کند، یا جنس خوب را قســـمت بالای صندوق بچیند و جنس نامرغوب را زیر آن مخفی نماید، بر اســـاس معیاری که در مســـأله قبل گفته شد، در این موارد و دیگر موارد غَشّ و تدلیس، مشتری اختیار فسخ دارد.

۹ ـ خیار تبعّض صفقه

(مســـألهٔ ۱۸۳۹) اگر پس از انجام معامله قســـمتی از اجناس فروخته شـــده، غیر قابل فروش در آید، مثل اینکه معلوم شـــود برخی از آنها وقفی بوده، یا برخی از افراد بردهها، آزاد بوده، یا برخی از ظرفهای سرکه، مشروب بوده، در اینجا « **خیار تبعّض صفقه** » هســـت، یعنی هر یک از فروشنده و خریدار می توانند به جهت عدم امکان یکپارچه شـــدن معامله، آن را فســـخ کنند و می توانند در محدودهٔ اجناس قابل فروش، و در برابر قیمت متناسب،

آن را امضا کنند.

(مسألهٔ ۱۸۴۰) اگر برخی از اجناس فروخته شده، از آنِ دیگری بوده و به صورت فضولی معامله شده، اگر مالک اجازه ندهد، در مورد بقیّهٔ اجناس « **خیار تبعّض صفقه** » جاری می شود.

(مسألهٔ ۱۸۴۱) اگر مشتری برخی از اجناس خریداری شده را به استناد یکی از خیارها ـ از قبیل خیار مجلس، حیوان و عیب ـ فسخ کند، در مورد بقیّهٔ اجناس، معامله به نسبت قیمت صحیح است، جز اینکه برای مشتری و فروشنده « **خیار تبعّض صفقه** » جاری می شود.

۱۰ ـ خیار تخلّف شرط، که احکام آن در فصل پنجم بیان می شود.

(مسألهٔ ۱۸۴۲) همه این خیارها در مواردی ساقط می شود :

۱) اشتراط عدم خیار در ضمن عقد

۲) اسقاط خیار پس از انجام عقد، تا هنگامی که موضوع آن باقی است.

۳) امضای عقد و التزام به آن، اگرچه با انجام کاری باشد که از آن حکایت می کند، مانند فروختن و اجاره و هبهٔ کالای مورد معامله، پس از آگاهی از ثبوت خیار. که چنین کاری از شخص مردّد در ردّ و قبول معامله سر نمی‌زند.

(مسألهٔ ۱۸۴۳) برخی از خیارها فوری نیستند، بلکه تا هنگامی که موضوع آنها از بین نرفته، آن خیارها ادامه دارند، و آنها عبارتند از :

۱) خیار مجلس

۲) خیار حیوان

۳) خیار شرط

۴) خیار تأخیر

(مسألهٔ ۱۸۴۴) خیار رؤیت و خیار عیب همانند خیار غبن فوریت

عرفی دارد و بقیهٔ نیز فوری هستند و شامل تأخیر خود سرانه و حرجی نمی شود به، بلکه بنابر احتیاط واجب به موارد زیر اکتفا می شود :

۱) تأخیر برای دقت و تأمل برای به دست آوردن آنچه به حال او سودمند است.

۲) تأخیر برای پیدا کردن فروشنده.

۳) تأخیر برای به دست آوردن نظر فروشنده، برای پرهیز از مشکلات بعدی. و امثال اینها، از مواردی که تأخیر به قصد مزاحمت و زورگوئی نباشد.

(مسألهٔ ۱۸۴۵) با انجام یافتن معامله، آثار معامله بر آنها بار می شود، و نیازی به سپری شدن زمان خیار نیست، و در نتیجه از لحظهٔ وقوع معامله، جنس به مشتری تعلّق می گیرد و رشد و نموّ آن از آنِ مشتری است و پول به فروشنده تعلّق می یابد و رشد و نموّ آن به او مربوط می شود.

(مسألهٔ ۱۸۴۶) اگر موضوع خیار باقی باشد، حق خیار به ورثه منتقل می شود، و قدر متیقن آن در صورتی است که خریدار بعد از رؤیت و قبل اعمال خیار بمیرد و الا امر مشکل است و بنابر احتیاط واجب باید مصالحه صورت بگیرد.

(مسألهٔ ۱۸۴۷) اگر ورثه بر فسخ معامله اتفاق نظر داشتند، فسخ می شود، و اگر بر امضای معامله متّفق القول باشند، معامله قطعیّت پیدا می کند و اگر اختلاف نظر داشتند، حق خیار باقی می ماند.

(مسألهٔ ۱۸۴۸) چنانکه قبلاً یاد آور شدیم؛ اگر یکی از طرفین معامله در جلسهٔ عقد از دنیا برود، مرگ او به منزلهٔ ترک مجلس و موجب سقوط خیار مجلس می گردد.

* * *

فصل پنجم
احکام شرط

هرگونه تعهّد و التزامی که در ضمن عقد و تابع آن باشـــد، شرط نامیده می شـــود. مثل اینکه باغی را بفروشـــد و شرط کند میوه‌اش تا یکسال از آن او باشـــد. یا خانه‌اش را بفروشـــد و شرط کند مالیاتش را مشتری بپردازد، یا فروشـــنده تا یکسال حق فسخ داشته باشد، یا خریدار به مدّت ده روز برای فروشـــنده کار کند، یا هر شرط دیگری که برای او سهمی در عین، منفعت، حق و یا کاری در بر بگیرد.

(مسـألهٔ ۱۸۴۹) برای نافذ بودن شـــرط و لزوم ترتیب اثر بر آن، چند امر معتبر است:

۱ ـ عقد بر آن استوار گردد، به این معنی که آن شرط صریحاً در ضمن عقد بیان شـــود، و یا قراین حالیه و یا مقالیه بر آن دلالت کند، از قبیل شرط تســـلیم جنس و پول، یا حضور فروشـــنده در ادارهٔ ثبت و امضای ســـند و تحویل آن به مشتری، آنگونه که در عُرف ما متداول است.

(مسـألهٔ ۱۸۵۰) اگر مطالبی پیش از عقد و یا بعد از عقد مورد بحث قـــرار بگیرد، ولیّ هنگام اجرای صیغهٔ عقد، مورد تأکید قرار نگیرد و عقد بر آن مبتنی نشـــود، و قراین حالیه و مقالیه بر آن دلالت نکند، صرفاً یک وعده به شمار می‌آید و عمل کردن به آن واجب نمی باشد، بلکه مستحب است.

۲ ـ آن شرط مخالف قرآن و سنّت نباشد.

(مسـألهٔ ۱۸۵۱) اگر چیزی بر خلاف شـــرع مقدّس اسلام شرط کند،

آن شرط باطل است و عمل کردن به آن واجب نیست، مثل اینکه شرط کند حق طلاق در دست غیر شوهر باشد، یا ورثه از مال ارث نبرند، یا فرزند شخص آزادی برده باشد، یا در مال خاصّی خمس نباشد و امثال آنها.

(مسألهٔ ۱۸۵۲) اگر چیزی را شرط کند که او را ناگزیر به ترک واجب یا ارتکاب حرام نماید، چنین شرطی نیز باطل است، مثل اینکه شرط کند یکی از طرفین معامله برای دیگری شراب بسازد، یا ریش او را بتراشد، یا در معامله به نفع او غشّ کند، یا همهٔ روز را برای او کار کند، به طوری که او را ناگزیر از ترک نماز یا روزه واجب نماید.

۳ ـ آن شرط با مقتضای عقد منافات نداشته باشد، مثل اینکه شرط کند چیزی را بفروشد ولیّ قیمت آن را مالک نشود.

۴ ـ آن شرط از قدرت او خارج نباشد، بلکه قدرت بر انجام آن داشته باشد، پس اگر چیزی را شرط کند که هیچوقت بر آن قدرت نداشته باشد، چنین شرطی باطل است.

(مسألهٔ ۱۸۵۳) اگر یکی از طرفین معامله چیزی را به خیال اینکه بر آن قدرت دارد شرط کند، ولیّ بعد معلوم شود از اوّل بر آن قدرت نداشته، کشف می شود که از اوّل این شرط باطل بوده است.

(مسألهٔ ۱۸۵۴) اگر انجام شرط برای کسی که به آن ملتزم شده، ممکن بود ولیّ بعدها غیر ممکن شد، عقد صحیح است، ولیّ عمل به شرط در هنگامی که قدرت بر آن ندارد، ساقط می شود.

(مسألهٔ ۱۸۵۵) در چهار مورد یاد شده، در مورد سوّم، یعنی هنگامی که شرط با مقتضای عقد منافات داشته باشد، عقد و شرط هر دو باطل است، ولیّ در سه مورد دیگر، عقد صحیح و شرط باطل می باشد.

(مسـألهٔ ۱۸۵۶) کسی که شـرط صحیحی را در ضمن عقد به عهده گرفتـه، حتماً باید به آن عمل کند، و اگر از انجام آن سـرپیچی کند، طرف مقابـل مـی تواند او را به انجام دادن تعهّدش وادار کند. و اگر نتواند و یا به دلایلی نخواهد، می تواند عقدی را که این شـرط در ضمن آن شـرط شده، فسخ کند.

(مسألهٔ ۱۸۵۷) یکی از طرفین معامله نمی تواند طرف مقابل را وادار کند به جای انجام شـرطی که بر عهده گرفته، پولی را بپردازد، ولیّ با توافق طرفین می تواند آن شرط را با پول یا چیز دیگری مصالحه کنند.

(مسـألهٔ ۱۸۵۸) معامله‌ای که در ضمن آن شرطی مقرّر شده، اگر آن را با خیار و یا اقاله فسخ کنند، آن شرط نیز خود به خود ساقط می شود.

(مسـألهٔ ۱۸۵۹) اگر طرفین معامله شـرط کنند که هر کس معامله را فسـخ کند، فلان مقدار جریمه بپردازد، با فسخ معامله این شرط ساقط نمی شود، بلکه باید فسـخ کننده آن جریمه را بپردازد، مگر اینکه طرفین معامله بر آن توافق کنند و به طور کلّی از معامله منصرف شوند.

(مسـألهٔ ۱۸۶۰) ظاهر این است که شـرط در ضمن عقود جایزه، از قبیل : عاریه، وکالت و برخی از اقسـام هبه نیز نافذ است. ولیّ در ایقاعات نافذ نیست، مگر در موارد خاصّی که در جای خود بیان خواهد شد.

* * *

فصل ششم
احکام تحویل کالا و دریافت بهای آن

در معاملاتی که شرط خاصّی نشده، بر هر یک از طرفین معامله واجب اســت مورد معامله را به طرف دیگر تســلیم کند، و آن را در اختیار او قرار دهد، او نیز باید عوض آن را در اختیار طرف مقابل قرار دهد و به او تسلیم کند و خودداری آنها از تســلیم حرام اســت . و هر کدام که از تسلیم کردن مورد معامله ـ جنس یا پول ـ خودداری کند، او را به تحویل دادن آن وادار می کنند.

(مسألهٔ ۱۸۶۱) هر یک از طرفین معامله می توانند در ضمن عقد، در مورد زمان و مکان تحویل جنس یا پول شــرط خاصّی نموده، معامله را از مطلق بودن درآورند. در این صورت مطابق شرطی که مقرّر نموده‌اند، رفتار می کنند.

(مســألهٔ ۱۸۶۲) در معامله شرط نیست که جنس یا پول را در دست طرف معامله بگذارد، بلکه کافی اســت که در اختیار او قرار دهد و هرگونه مانع را از ســر راه او بردارد، به طوری اگــر طرف مقابل بخواهد، بتواند در آن تصرّف کند.

(مســألهٔ ۱۸۶۳) اگر طرف مقابل از تحویل گرفتن مورد معامله خود داری کند، کســی که آن را در دســترس قرار داده و مانع را از ســر راهش برداشته، به همین مقدار از عهده برآمده است.

(مسألهٔ ۱۸۶۴) اگر مشــتری از تحویل گرفتن جنس ناتوان باشد، بر

فروشنده واجب اســت آن را به حساب مشتری حفظ ونگهداری کند، ولیّ بعد از سه روز حق خیار تأخیر پیدا می کند، پس اگر مورد معامله مشخص باشــد، می تواند آن را با خیار تأخیر فسخ نماید، ولیّ اگر مورد معامله کلی باشد، تفصیلی دارد که بعد بیان می شود.

(مســألهٔ ۱۸۶۵) اگر جنــس در حوزهٔ تصرّف فروشــنده باقی بماند، ســپس در اثر یک آفت آســمانی، یا حادثهٔ زمینی، یا در اثر گم شدن و یا به سرقت رفتن تلف شود، فروشنده ضامن است و خریدار می تواند پولش را مطالبه کند، چه فروشنده از تسلیم کالا امتناع ورزیده بود، یا هردو به ماندن آن در نزد فروشنده توافق کرده بودند.

(مسألهٔ ۱۸۶۶) اگر فروشنده نمی خواست کالا در نزد او بماند، ولیّ خریدار از تحویل گرفتن آن ناتوان بود، در این صورت اگر جنس تلف شود ـ بنابر احتیاط واجب ـ با یکدیگر مصالحه کنند.

(مسألهٔ ۱۸۶۷) فروشنده اگر جنس را در اختیار خریدار قرار دهد، و او با داشــتن قدرت بر تحویل گرفتن جنس، از آن خود داری کند و جنس در نزد فروشــنده تلف شــود، ظاهر این اســت که او ضامن نیست و جنس به حســاب خریدار از بین رفته و فروشــنده حق دارد پول آن را از مشتری مطالبه کند.

(مســألهٔ ۱۸۶۸) در موارد زیر اگر جنس تلف شــود، مشــتری باید خسارت آن را به عهده بگیرد :

۱) مشتری یا وکیل او کالا را قبض کرده باشد.

۲) فروشــنده را وکیل کرده باشــد که آن را از طرف مشتری قبض کند و در نزد خود امانت نگهدارد.

۳) از فروشنده بخواهد آن را توسط فرد معیّن و یا غیر معیّن برای او بفرستد.

در همهٔ موارد فوق، اگر کالا پس از بیرون رفتن از حوزهٔ تصرّف فروشنده تلف شود، فروشنده ضامن نیست و مسئولیّتی ندارد.

(مسألهٔ ۱۸۶۹) اگر کالا پیش از آنکه از ملک فروشنده خارج شود عیب پیدا کند، مشتری می تواند معامله را فسخ کند، پس اگر مشتری بر حدوث عیب آگاه نشود، و آن را تحویل بگیرد و در آن تصرّفی انجام دهد که دیگر نتواند آن را فسخ کند، می تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب آن را از فروشنده مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۱۸۷۰) آنچه در مسألهٔ بالا گفتیم در موردی است که کالا مشخص باشد، مانند لباس معیّن و یا پول معیّن، ولیّ اگر کلی باشد، مثل اینکه ۱۰۰ کیلو گندم در ذمّه را به ۱۰۰۰ دینار فروخته باشد، در اینجا حق هیچیک از طرفین معامله جز با توافق یکدیگر مشخّص نمی شود.

(مسألهٔ ۱۸۷۱) اگر طرفین معامله جنس یا پول را مشخّص کردند و بر جنس یا پول مشخّص معیّنی توافق نمودند و طرف مقابل آن را دریافت نکرد، در دست او امانت می ماند، پس اگر تلف شود و یا عیبی

در آن حادث شود، او ضامن نیست، مگر اینکه در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.

(مسألهٔ ۱۸۷۲) پس از مشخص شدن کالا و بها، اگر طرف مقابل از دریافت آن خودداری کند، در حالی که قدرت دریافت را دارد، او می تواند طرف را به دریافت کردن وادار نماید، اگر خودداری کند، می تواند آن کالا و یا بها را در دسترس او قرار دهد، در این صورت از عهدهٔ آن بیرون آمده، دیگر مسئولیّتی در برابر آن ندارد.

(مسألة ۱۸۷۳) پس از انجام معامله در ذمّه، و فرا رسیدن وقت تحویل جنس یا بها، اگر یکی از طرفین معامله از مشخص نمودن مورد معامله امتناع بورزد، طرف مقابل می تواند برای تعیین آن به حاکم شرع مراجعه کند. پس از تعیین آن توسّط حاکم شرع، همانند موردی است که طرف مقابل آن را تعیین کرده باشد ولیّ او دریافت نکرده باشد و حکم آن در اینجا جاری می شود.

(مسألة ۱۸۷۴) اگر پیش از آنکه جنس از حوزهٔ فروشنده بیرون برود، رشد و نموّ پیدا کند (مثلاً چاق شود، تولید مثل کند و یا قیمتش بالا برود) از آنِ مشتری می باشد. پس اگر جنس تلف شود و مشتری پول خود را از او پس بگیرد، در این صورت آن نما برای فروشنده باقی خواهد ماند.

(مسألة ۱۸۷۵) بر فروشنده واجب است پس از انجام معامله به تخلیه و آزاد سازی مورد معامله از وسائل شخصی و ابزار و ادوات خود اقدام نماید، مگر اینکه شرط کرده باشند آن وسائل برای همیشه، یا مدّتی معیّن در آنجا بماند.

(مسألة ۱۸۷۶) اگر تخلیهٔ آن مکان از وسائل شخص فروشنده، نیازمند تصرّف در آن جنس باشد، از قبیل تخریب ساختمان، برداشتن دیوار و کندن درب، باید در این مورد به مشتری مراجعه کند و رضایت او را جلب کند، مگر اینکه قراینی در بین باشد که برای فروشنده چنین حقی منظور شده است.

(مسألة ۱۸۷۷) مشتری پیش از آنکه جنس را تحویل بگیرد، می تواند آن را به شریکش بفروشد، ولیّ به دیگران ـ بنابر احتیاط واجب ـ جایز نیست، مگر در دو مورد :

۱) کالا از چیزهائی نباشد که آن را با وزن یا پیمانه بفروشد.

۲) آن را به قیمت خرید بفروشد.

در این دو مورد فروش آن پیش از قبض کردن جایز ولیّ مکروه است. امّا در مورد اجناسی که با وزن یا پیمانه فروخته می شود، آن را به کمتر یا بیشتر از قیمت خرید بفروشد، بنابر احتیاط واجب پیش از تحویل گرفتن جایز نیست.

(مسألهٔ ۱۸۷۸) آنچه در مسألهٔ فوق در مورد کالا گفته شد، بنابر احتیاط واجب در مورد بهای کالا نیز نسبت به فروشنده جاری می شود.

(مسألهٔ ۱۸۷۹) اگر طلا را به نقره و یا نقره را در مقابل طلا بفروشند، باید در مجلس معامله دادوستد انجام بگیرد، یعنی مشتری کالا را تحویل بگیرد و فروشنده بهای آن را دریافت نماید. و اگر پیش از دادوستد یکی از طرفین معامله از مجلس بیرون برود معامله باطل می شود.

(مسألهٔ ۱۸۸۰) اگر در مورد معاملهٔ طلا با نقره، فقط در مورد قسمتی از آن دادوستد انجام بگیرد و سپس خریدار و فروشنده از یکدیگر جدا شوند، فقط در قسمتی از آن که دادوستد انجام گرفته، معامله صحیح است و نسبت به بقیه باطل می باشد.

(مسألهٔ ۱۸۸۱) منظور از دادوستد در این مسأله و مسائل قبلی اینست که مشتری کالا را دریافت کند و فروشنده بهای آن را به دست بگیرد، و خروج آن از حوزهٔ ملک صاحبش کافی نیست، بلکه باید در حوزهٔ ملک طرف مقابل وارد شود.

دیگر فروعات این مسأله در مبحث بیع صرف، در کتابهای مفصّل فقهی بیان شده است.

* * *

فصل هفتم
احکام نقد و نسیه

هر معامله‌ای که در آن بر داشــتن حق دریافــت پول، بلافاصله پس از انجام معامله بناگذاری شده باشد، آن را « نقد » می نامند.

(مسألهٔ ۱۸۸۲) هر معامله‌ای که مطلق باشد و حق تأخیر در ادای پول شرط نشده باشد، آن نیز نقد است و فروشنده بلافاصله پس از انجام معامله حق مطالبهٔ پول را دارد.

(مســألهٔ ۱۸۸۳) هر معامله‌ای کــه در آن حقّ تأخیر در پرداخت پول برای مشــتری منظور شده باشد، آن را « نســیه » می گویند و حتماً باید در ضمن عقد به این حق تصریح شده باشد.

(مســألهٔ ۱۸۸۴) در معامله نسیه، باید پول در ذمّهٔ خریدار باشد، مثلاً کالا را به ۱۰۰۰ درهم ـ کلّی ـ در ذمّهٔ مشــتری فروخته باشــند، پس اگر به هزار درهم مشــخص، که مثلاً در یک کیســهٔ مشــخصی قرار دارد فروخته باشند، و شرط حق تأخیر در پرداخت آن نهاده باشند، اگرچه این شرط نافذ است، ولیّ این معامله نسیه به شمار نمی‌آید.

(مســألهٔ ۱۸۸۵) در معاملات نســیه، هیچ محدودیــت زمانی در کار نیســت، ولیّ بنابر احتیاط واجب حتماً باید مدّت آن طوری مشــخّص شود که قابل زیاده و نقیصه نباشد، پس اگر بگوید که من پول آن را موقع خرمن می‌دهم، یا وقتی که مســافر از ســفر بیاید، یا هنگامی که بچّه‌ام متولد شود، می پردازم صحیح نیست، چون قابل زیاده و نقیصه است.

(مسألة ۱۸۸۶) اگر وقت پرداخت پول را بر اساس تاریخی تعیین کنند که مضبوط و مشخص باشد، ولیّ طرفین معامله با آن آشنا نباشند، بنابر احتیاط واجب صحیح نیست.

(مسألة ۱۸۸۷) تعیین تاریخ پرداخت با ماه قمری، که معلوم نیست ماههای قبلی ۲۹ یا ۳۰ روز خواهد بود، مانعی ندارد.

(مسألة ۱۸۸۸) در معاملهٔ نسیه، اگر مشتری پیش از فرارسیدن وقت پرداخت پول، بخواهد آن را پرداخت کند، پذیرش آن از طرف فروشنده واجب نیست، بلکه می تواند تا فرارسیدن وقت تعیین شده از پذیرش آن خودداری کند. و در اینجا احکام بیان شده در مسأله ۱۸۶۳ ـ ۱۸۶۸ جاری نمی شود، مگر بعد از فرارسیدن وقت تعیین شده.

(مسألة ۱۸۸۹) اگر چیزی را به جهت نسیه بودن چنانکه متعارف است به قیمت بیشتری بفروشد، مانعی ندارد. پس اگر چیزی را که قیمتش ده دینار است، برای مدّت معینی به دوازده دینار نسیه بفروشد مانع ندارد. ولیّ پس از رسیدن وقت تعیین شده نمی توانند به مدّت آن بیفزایند و در مقابل بر قیمت آن نیز بیفزایند، و یا چیزی را که به صورت نقد معامله کرده‌اند، با افزایش قیمت به نسیه مبدّل سازند.

(مسألة ۱۸۹۰) اگر کالائی را برای مدت یک ماه مثلاً به ۱۵ دینار معامله کنند، پس از انجام شدن معامله، اگر بخواهند مدّت را به دو ماه تمدید کنند و قیمت را به ۲۰ دینار افزایش دهند، حرام و ربا می باشد.

(مسألة ۱۸۹۱) در تمام موارد قرض نیز، اعمّ از اینکه زمان پرداخت آن فرا رسیده باشد، یا هنوز نرسیده باشد، اگر بخواهند مدت وام را تمدید و مبلغ آن را افزایش دهند، ربا و حرام می باشد.

(مسألهٔ ۱۸۹۲) اگر چیزی را که به عنوان نسیه معامله کرده‌اند، تبدیل بـــه نقد کننـــد و از مبلغ آن کم کنند مانع نیســـت، همچنین اگر در مورد هر طلبی که وقت آن نرسیده، اگر بخواهند از مدّت صرف نظر کنند و مقداری از طلب را کم کنند و ذمّهٔ بدهکار را نســـبت به آن مقدار بریء بسازند مانع ندارد.

(مسألهٔ ۱۸۹۳) اگر جنسی را در مقابل مبلغ مشخّصی به نسیه معامله کنند و شـــرط نمایند مشـــتری آن را به قیمت کمتر به فروشـــنده بفروشـــد، صحیح نیست.

(مســـألهٔ ۱۸۹۴) اگر کالائی را به صورت نقد بـــه مبلغی معامله کنند و شـــرط کنند آن را مشتری به قیمت بیشـــتری به صورت نسیه به فروشنده بفروشد، آن نیز بنابر احتیاط واجب صحیح نیست.

(مسألهٔ ۱۸۹۵) بنابر احتیاط واجب هیچ معامله‌ای به شرط اینکه بعد آن را مشـــتری به فروشنده بفروشد، صحیح نمی شود، خواه هر دو نقد، هر دو نسیه، یا یکی نقد و دیگری نسیه باشد.

(مســـألهٔ ۱۸۹۶) أَولی این است که هرگز معامله‌ای را انجام ندهند که بخواهند بعداً آن را مشـــتری به فروشنده بفروشد، اگرچه در معاملهٔ اوّل آن را شرط نکرده باشند.

(مسألهٔ ۱۸۹۷) بلکه أَولی این است که هرگز خریدار کالائی را که از کســـی خریداری کرده به او نفروشـــد، اگر از اوّل به این انگیزه آن را خریده باشد، مگر اینکه معامله با سقوط خیار مجلس و امثال آن قطعیَت پیدا کرده باشد، و چیزی از موجبات حق فسخ در بین نباشد.

* * *

فصل هشتم
احکام رأس المال

دادوستد بین خریدار و فروشنده از نظر رأس المال به یکی از چهار صورت زیر امکان پذیر است :

۱) فروش به قیمت خرید، که آن را « تولیه » می نامند.

۲) فروش به بیش از قیمت خرید، که آن را « مرابحه » می نامند.

۳) فروش به کمتر از قیمت خرید، که آن را « مواضعه » می نامند.

۴) فروش به قیمت توافق شده، بدون اینکه از قیمت خرید گفتگو شود، که بهترین قسم خرید و فروش است، و آن را « مساومه » می نامند.

(مسألهٔ ۱۸۹۸) در سه مورد اوّل که سخن از قیمت خرید به میان آورده می شود، باید قیمت خرید به طور روشن گفته شود، پس اگر بگوید : من این جنس را به قیمت خرید یا با ۱۰ در صد منفعت یا ۱۰ در صد ضرر می فروشم، بنابر احتیاط واجب کفایت نمی کند، بلکه حتماً باید قیمت خرید (رأس المال) به صورت شفّاف بیان گردد.

(مسألهٔ ۱۸۹۹) در سه مورد نخستین که معامله بر اساس رأس المال است، اگر قیمت خرید را بر خلاف واقع بگوید، معامله صحیح است ولیّ مشتری حق فسخ دارد، همانند خیار تخلّف وصف.

(مسألهٔ ۱۹۰۰) اگر در سه مورد یاد شده، قیمت تمام شده را به عنوان قیمت خرید بیان کند، مثلاً قیمت خرید را با ملاحظهٔ پول دلّالی، انبار، هزینهٔ حمل و نقل و امثال آنها محاسبه کند و قیمت تمام شده را به عنوان قیمت

خریــد مطرح کند، اگرچه در واقع دروغ نگفتــه، ولیّ چون برخلاف ظاهر گفتارش هست، باز مشتری حق فسخ دارد.

(مســألهٔ ۱۹۰۱) اگر فروشــنده در مورد رأس المــال حیله‌ای به کار ببندد، مثلاً با فروشــندهٔ قبلی توافق نماید کــه معامله را به قیمت بالا انجام دهند، بعدها به او تخفیف بدهد، پس قیمت توافق شــده را به عنوان قیمت خرید به مشتری بگوید، در اینجا نیز مشتری حق فسخ دارد.

(مســألهٔ ۱۹۰۲) اگر چیزی را نســیه خریده، اگر بخواهد آن را رأس المال کند، یعنی بر اساس قیمت خرید معامله کند، باید بگوید که من آن را برای فلان مدّت به این قیمت خریده‌ام. در غیر این صورت همان مدّت در مرابحه برای مشتری نیز ثابت می شود. و در مواضعه و تولیت برای مشتری حق فسخ ثابت می گردد.

(مسألهٔ ۱۹۰۳) اگر اجناسی را یکجا به قیمتی خریده باشد، نمی تواند آن قیمت را بر یک یک آن اجناس با تشــخیص و ارزیابی خودش تقســیم کند و بر آن اســاس رأس المال نماید، مگر اینکه همهٔ آنها از هر جهت مثل هم باشــند و یا به مشتری تصریح کند که قیمت گذاری بر اساس تشخیص و ارزیابی خودش می باشد.

(مسألهٔ ۱۹۰۴) اگر مالک برای دلّال قیمت را تعیین کند و بگوید هر چه بیشــتر فروختی مال خودت باشد، مانعی ندارد، و آن مبلغ اضافی از آنِ دلّا ل خواهــد بود. جز اینکه دلّا ل نمی توانــد بر آن مبلغ رأس المال کند، زیرا او آن جنس را به آن قیمت نخریده است.

* * *

فصل نهم
احکام ربا

ربا از گناهان بزرگ و خانمان براندازیست که قرآن کریم و شرع قویم، به خودداری از آن تأکید فراوان کرده است.

ربا بر اســاس روایات یکی از پنج یا هفت گناهی اســت که بزرگترین گناهان کبیره به شمار آمده است.

در روایات صحیحه از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود :

« **یــک درهم ربا از ۷۰ مرتبه زنا کردن بــا محارم در خانهٔ خدا شدیدتر است** ».

در برخی دیگر از روایات آمده است که :

۱) : « **ربا ۷۰ جزء دارد، کمترین آنها همانند آنست که انسان با مادرش در خانهٔ خدا زنا کند** ».

۲) : « **ربا ناپاکترین کسبها می باشد** ».

۳) : « **رباخوار تا هنگامی که قیراطی[1] از ربا در نزد او باشــد، مشمول لعنت خدا و فرشتگان است** ».

۴) : « **هنگامــی کــه ارادهٔ خداوند بر هلاکت قومی تعلّق بگیرد، در میان آنها ربا خواری پدید آید** ».

در فصــل « **امر به معروف و نهی از منکر** » متذکّر شــدیم که چهار طائفه در گناه ربا شریک هستند :

۱) ربا خوار

(۱) « قیراط » : واحد وزن، معادل یک بیست و یکم (۲۱/۱) مثقال . « مترجم

۲) ربا پرداز

۳) تنظیم کننده سند ربا

۴) ضامن و گواه بر ربا

(مسألهٔ ۱۹۰۵) ربا بر دو قسم است :

۱ ـ ربای قرضی، که در بخش « قرض » از آن بحث خواهیم کرد.

۲ ـ معاملهٔ ربوی، یعنی ربا در معاملات.

(مسألهٔ ۱۹۰۶) معاملهٔ ربوی آنست که کالا و بهای آن از یک جنس باشند و مقدار یکی از آنها بیشتر از دیگری باشد، مثل اینکه ده من گندم خوب را به بیست من گندم نامرغوب بفروشد.

(مسألهٔ ۱۹۰۷) اگر کسی با آسیابان قرار بگذارد که به او ده من گندم بدهد و او در مقابل نُه من آرد به او تحویل دهد، حرام و ربا است.

(مسألهٔ ۱۹۰۸) اگر ۱۰ من گندم خوب را با دوازده من گندم نامرغوب مصالحه کند، حرام و رباست.

(مسألهٔ ۱۹۰۹) اگر کسی ۱۰ من گندم خوب از کسی طلب دارد، او گندم خوب ندارد، و به جای ۱۰ من گندم مرغوب، مقدار بیشتری گندم نامرغوب می‌دهد، ربا و حرام است.

(مسألهٔ ۱۹۱۰) آنچه در مسائل بالا گفته شد در مواردی است که دو کالا از یک جنس با مقدار مختلف در عوض یکدیگر مورد دادوستد قرار بگیرد، در غیر این صورت حرام نخواهد شد. به مواردی از آن در مسائل زیر اشاره می کنیم :

(مسألهٔ ۱۹۱۱) اگر کسی مقداری گندم به شخص دیگر هبه می کند، به شرط اینکه او نیز مقدار بیشتری گندم به او هبه کند، مانعی ندارد.

(مسألة ۱۹۱۲) اگر دو نفر مقداری گندم را در مقابل مقدار بیشتری از آن با یکدیگر مصالحه می کنند و ذمّهٔ یکدیگر را بریء می کنند، مانعی ندارد.

(مسألة ۱۹۱۳) دو نفر شریک در یک جنس مشاع، اگر آن را قسمت کنند و سهم خود را با آنچه به او رسیده مصالحه کنند، مانعی ندارد، زیرا در اینجا معاوضه‌ای در کار نیست، بلکه هدف تعیین حق هر یک از طرفین است. همچنین است اگر سهم کسی با دیگری اشتباه شده، هر کدام یکی را برداشته، حق خود را با آن مصالحه کند.

(مسألة ۱۹۱۴) معاملهٔ ربوی به دو شرط حرام است :

۱ ـ کالا و بهای آن هر دو از اجناسی باشند که آنها را با وزن کردن و یا به وسیلهٔ پیمانه معامله می کنند. ولیّ اگر هر دو یا یکی از آنها به وسیلهٔ شمارش معامله می شود، مثل تخم مرغ و اسکناس ؛ و یا به وسیلهٔ دید زدن و یا با متر و وجب و امثال آنها اندازه گیری می شود، مانند پارچه ؛ در اینجاها حکم ربا جاری نمی شود.

پس اگر ۱۰ عدد تخم مرغ را با ۱۲ عدد تخم مرغ، یا ۲۰ متر پارچه را با ۳۰ متر پارچه معامله کنند، مانعی ندارد.

(مسألة ۱۹۱۵) ولی اگر معامله مدّت‌دار باشد و کالا و بهای آن از یک جنس باشند و در تمام اوصاف یکسان باشند، اگر مقدار مدت‌دار بیشتر باشد، بنابر احتیاط واجب جایز نیست. مثل اینکه ۱۰۰ عدد تخم مرغ نقد را بفروشد در مقابل ۱۱۰ عدد تخم مرغ به مدّت مثلاً یک ماه، صحیح نیست.

(مسألة ۱۹۱۶) اگر گندم و یا آرد گندم را با نان معامله کند، و مقدار آنها متفاوت باشد، مانعی ندارد، به شرط اینکه نان را عددی محاسبه کنند

نه با وزن.

(مسألهٔ ۱۹۱۷) اگر پنبه و یا پشم را با لباس یا پارچه از همان جنس معامله کنند، در صورتی که لباس و پارچه را کیلوئی محاسبه نکنند، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۹۱۸) اگر جنسی را در برخی از فصول سال و یا در برخی از اماکن با وزن یا پیمانه معامله می کنند و در موارد دیگر با دید زدن، در مواقعی که با وزن و پیمانه معامله می شود نباید در مقابل مقدار متفاوت معامله شود، ولیّ در مواقعی که با دید زدن معامله می شود مانعی ندارد.

۲ ـ کالا و بهای آن از یک جنس باشند، اگرچه یکی مرغوب و دیگر نامرغوب باشد.

(مسألهٔ ۱۹۱۹) اگر مقدار متفاوتی از یک جنس را با یکدیگر معامله کنند، حرام و ربا است، اگرچه یکی از آنها مرغوب و دیگری نامرغوب باشد، یا یکی از آنها تر و دیگری خشک باشد، یا از نظر رنگ، طعم و امثال آنها مختلف باشد.

(مسألهٔ ۱۹۲۰) میزان در تشخیص اینکه از یک جنس هستند یا نه عرف می باشد، به جز در موارد گندم و جو، که از نظر عرف متفاوت است ولیّ در شرع از یک جنس به شمار آمده است. بنابر این فروختن ده من گندم به دوازده من جو، مثلا، جایز نیست.

(مسألهٔ ۱۹۲۱) بنابر احتیاط واجب گوشت را با حیوان معامله نکنند، اگرچه ذبح شده باشد، خواه آن گوشت با آن حیوان از یک جنس باشند و یا مختلف.

(مسألهٔ ۱۹۲۲) اگر تر و خشک یک جنس را بدون اختلاف در مقدار با یکدیگر معامله کنند، جایز ولیّ مکروه است، مثل اینکه ۱۰ من انگور را

بـــا ۱۰ من کشـــمش و یا ۱۰ من خرما را بـــا ۱۰ من رطب، أَولی ترک چنین معامله است.

(مســـألهٔ ۱۹۲۳) اگر ۱۰ من کشـــمش را با ۱۲ من انگور معامله کنند جایز نیست، اگرچه ۱۲ من انگور پس از خشک شدن ۱۰ من کشمش بشود.

(مســـألهٔ ۱۹۲۴) معاملـــهٔ ۱۰ من گندم با ۱۱ من گندم جایز نیســـت، معاملـــهٔ ۱۰ مـــن گندم با ۱۰ من گندم با ضمّ ضمیمه (مثلاً با گونی هایش) نیز جایز نیست.

(مســـألهٔ ۱۹۲۵) اگـــر مقداری از یک جنس را با همـــان مقدار از آن جنس معامله کنند، ولیّ برای یک طرف یک حق اضافی معنوی منظور شود، باز هم بنابر احتیاط واجب جایز نیست، مثل اینکه :

۱) ۱۰ من گندم نقد را با ۱۰ من گندم به مدّت سه ماه بفروشند.

۲) ۱۰ مـــن گندم را به مـــدّت یک ماه، به ۱۰ من گندم به مدّت دو ماه بفروشند.

۳) ۱۰ من گندم را به ۱۰ من گندم بفروشند، به شرط اینکه یکی از آنها کاری را برای طرف مقابل انجام دهد.

ســـه مثال بالا و امثال آنها از مواردی که مقدار جنس یکسان است ولیّ یکی از دو طرف از یک امتیاز معنوی برخوردار اســـت، بنابر احتیاط واجب چنین معاملهای نباید انجام شود.

(مسألهٔ ۱۹۲۶) در چند مورد قرض ربوی و معاملهٔ ربوی مانع ندارد، که از آن جمله است :

۱) بیـــن پدر و فرزند، پس اگر پدری از پســـرش یا دخترش ربا بگیرد و یا به آنها ربا بدهد مانعی ندارد. ولیّ این مســـأله به پدر اختصاص دارد و

شامل مادر نمی شود.

۲) بین زن و شوهر ربا مانع ندارد.

۳) در میان بردگان و مالک آنها ربا مانعی ندارد.

۴) در میان مسلمان و کافر حربی ربا مانع ندارد، به شرط اینکه زیادتی را مسلمان از کافر بگیرد، نه بر عکس.

(مسألة ۱۹۲۷) بین مسلمان و کافر ذمی ربا جایز نیست، اگرچه گیرنده مسلمان و پرداخت کننده کافر باشد.

(مسألة ۱۹۲۸) اگر مسلمان معصیت کند و با کافر ذمّی معاملهٔ ربوی انجام دهد، ممکن است گفته شود گرفتن زیادتی از او از باب الزام[1] جایز است، و این در صورتی است که در شریعت آنها ربا دادن جایز باشد.

(مسألة ۱۹۲۹) در موارد چهارگانه‌ای که گفتیم ربا جایز است، فرق نمی کند که قرض ربوی یا معامله ربوی باشد.

(مسألة ۱۹۳۰) اگر مسلمان در بانکهای خصوصی غیر مسلمان پولی را به صورت سپرده امانت بگذارد و سود آن را دریافت کند مانعی ندارد، ولیّ در بانکهای خصوصی مسلمان نمی توان چنین کاری را انجام داد.

چه نیکو می شد اگر بانکهای خصوصی اسلامی اعلام می کردند که آنچه به پول مردم سود تعلّق می گیرد، هدیه و بخشش بلا عوض از سوی صاحبان بانگ است، تا افراد متدین پولهای خود را در بانکهای کفّار امانت نمی گذاشتند، بلکه در بانکهای ممالک اسلامی سرمایه گذاری می کردند .

(مسألة ۱۹۳۱) در کشورهایی که حکومت آنها بر اساس حکومت

---

(۱) یعنی وادار کردن غیرمسلمان به چیزی که آنها بر اساس شریعت خود، آن را جایز، و خود را بر آن مُلزَم می‌دانند.

اسلامی پایه گذاری نشده، می توان بدون شرط بهره در بانگهای دولتی پول گذاشت و سودی را که پرداخت می کنند، می توان به عنوان جایزه و هدیهٔ بلا عوض از سوی دولت گرفت، جز اینکه حکم مجهول المالک بر آنها و هر چیزی که از آن بانگها گرفته شود، جاری می شود، در صورتی که آن پول در میان مسلمانان دست به دست گردیده باشد.

(مسألهٔ ۱۹۳۲) کسی که قرض ربوی و یا معاملهٔ ربوی انجام داده ولیّ حرام بودن ربا را نمی‌دانست و یا برخی از خصوصیّات آن را نمی‌دانست، اگر پس از آگاهی یافتن توبه کند و از آن کار کناره گیری کند، آنچه در گذشته گرفته برایش حلال می باشد، ولیّ آنچه هنوز دریافت نکرده، نباید آن را بگیرد.

(مسألهٔ ۱۹۳۳) در ربای قرضی، اگر وقتی به حرمت ربا آگاه شود که ربای آن را گرفته واصل قرض هنوز باقی هست، بنابر احتیاط واجب باید آنچه را که قبلاً گرفته، آن را از اصل قرض حساب کند، و حق ندارد طلبش را به طور کامل دریافت نماید.

(مسألهٔ ۱۹۳۴) کسی که با علم و آگاهی به حرمت ربا، ربا گرفته باشد، با توبه کردن، پولهای که در گذشته به عنوان ربا گرفته، بر او حلال نمی شود، بلکه باید مطابق جدول زیر رفتار کند :

۱) اگر آنچه به عنوان ربا گرفته، عیناً باقی باشد و صاحبش را بشناسد، باید آن را به صاحبش برگرداند.

۲) اگر عین پول باقی باشد ولیّ صاحبش را نشناسد، حکم مجهول المالک بر آن جاری می شود.

۳) اگر عین پول باقی باشد ولیّ با مال خودش مختلط شده باشد، حکم

مجهول المالک بر آن جاری می شود.

۴) اگر عین پول از بین رفته باشـــد و یا از دســـت او خارج شده باشد، ضامن و مشغول ذمّه می باشد.

(مســـألهٔ ۱۹۳۵) اگـــر ربا خوار از دنیا بـــرود و اموالش به ورثه منتقل شود، ورثه باید مطابق جدول زیر رفتار کند :

۱) اگر آنچه به عنوان ربا گرفته شده مشخّص باشد و صاحبش معلوم باشد، حتماً باید آن را به صاحبش برگرداند.

۲) اگر مال ربوی مشـــخّص باشـــد، ولیّ صاحبش را نشناســـد، حکم مجهول المالک بر آن جاری می شود.

۳) اگر مال ربوی با دیگر اموال میّت مخلوط شـــده باشـــد، همه‌اش بر وارث حلال است، و وزر و وبالش بر گردن میّت می باشد.

در فرضهای یاد شده بین قرض ربوی و معامله ربوی فرق نیست.

* * *

فصل دهم
احکام سلف (پیش فروش)

سَلَف عبارت از معامله ایست که در آن کالا به صورت کلّی و مدّت‌دار باشـــد، ولیّ بهای آن نقداً پرداخت شـــود، دقیقاً بر عکس نســـیه، که در آن جنس نقد و پول مدت دار می باشد.

به معاملهٔ سلف، « سَلَم » نیز گفته می شود.

(مســـألهٔ ۱۹۳۶) در معاملهٔ سلف حتماً باید مدّت‌دار بودن کالا شرط شود، وگرنه معامله تبدیل به نقد می شود.

(مسألهٔ ۱۹۳۷) انسان نمی تواند یک جنس مشخّصی را که فعلا مالک آن نیســـت، به کسی بفروشـــد، به این منظور که از صاحبش خریداری کند، یا از مالکش بخواهد که به او ببخشـــد، آنگاه به مشـــتری تحویل دهد. و اگر چنین کاری را انجام دهد معامله باطل است.

(مســـألهٔ ۱۹۳۸) در فرض بالا اگـــر آن جنس را از مالکش خریداری کند، مشتری مالکِ آن نمی شود و بر مشتری واجب نیست آن را خریداری کند.

(مسألهٔ ۱۹۳۹) اگر انسان جنسی را که مالکش نیست، با کسی گفتگو کنـــد، به این منظور که از صاحبش خریداری کند و پس از آنکه به ملک او در آمد به آن طرف بفروشد، مانعی ندارد. لکن به شرط اینکه قبلاً دادوستد انجام نگرفته باشـــد و حق آزادی طرفین بـــرای خریدن و نخریدن محفوظ باشـــد. پس از آنکه به ملک او در آمد ناگزیر نیســـت که به شـــخص طرف

گفتگو بفروشد، او نیز به خریدن آن ملزم نیست.

(مسألهٔ ۱۹۴۰) در معاملهٔ سلف چند شرط هست :

۱ ـ اوصاف کالا باید فی الجمله ضبط شـود تا اجمالا وضع کالا معلوم باشـد و اختلاف زیادی در بین نباشد. مثلاً حیوان را با سنّ، طعام را با نوع و وزن و پارچه را با نوع بافت و طول و عرض مشخّص نمایند.

(مسألهٔ ۱۹۴۱) در بیع سلف تعیین همهٔ جزئیات کالا که در قیمت و یا رغبت مشتری اثر دارد، شرط نیست، بلکه بیان اجمالی آنها کافی است.

۲ ـ در مجلـس معاملـه حتماً باید بهای کالا دریافت شـود وگرنه بیع سـلف واقع نمی شـود، بلکه بنابر احتیاط واجب معامله از ریشه باطل می شود.

۳ ـ زمان تحویل جنس با روز و ماه و سـال باید تعیین شـود، اگرچه بسیار طولانی باشد.

(مسألهٔ ۱۹۴۲) اگر بگوید کالا را هنگام مطالبه تحویل می‌دهم، کافی نیست.

(مسـألهٔ ۱۹۴۳) اگر بگوید هنگام ورود مسافر، یا زایمان زن و امثال اینها (که در واقع معلوم است ولیّ هنگام معامله برای طرفین معامله مشخّص نیست) کالا را تحویل می‌دهم، کافی نیست.

(مسـألهٔ ۱۹۴۴) تعیین وقت تحویل کالا با ماههای عربی، میلادی و امثال اینها، در صورتی که برای طرفین شناخته شده نباشد، کافی نیست.

۴ ـ فروشنده باید بر تسلیم کالا در وقت مقرّر بر طبق آنچه در قرار داد تعیین شده است، قادر باشد، اگر کشف شود که قدرت بر تسلیم آن نداشته است معامله باطل می شود.

(مسألهٔ ۱۹۴۵) در قدرت بر تسلیم این مقدار کافی است که فروشنده

بتوانـد پیـش از مدّت تعیین شـده، آن را تهیّه کند و تا وقـت معین آن را نگهداری نماید. پس اگر معلوم شـود که به هیچ وجه قدرت بر تحصیل آن نداشته است، معامله باطل می شود.

(مسـألهٔ ۱۹۴۶) اگر کسـی قدرت داشـت که آن را با تولید کردن، خریـدن و امثال آن، پیـش از وقت مقرّر تهیه کند، ولـیّ عمداً تهیه نکرد، ولـو به خیـال اینکه بعدها نیز قدرت تهیّه خواهد داشـت، و تصادفاً بعدها نتوانست آن را تهیه نماید، معامله باطل نمی شود.

۵ـ اصل معامله صحیح باشد، یعنی ربوی و یا از دیگر معاملات حرام نباشد.

(مسألهٔ ۱۹۴۷) اگر جنسی را به صورت سلف خریداری کند، خریدار می تواند آن را به فروشـندهٔ اوّل بفروشد، ولیّ بهتر این است که جنس بها، از جنس بهائی که خریداری کرده متفاوت باشد و یا به همان قیمت ـ بدون زیاده ـ بفروشـد، اگرچه به همان جنس و به قیمت بیشتر جایز ولیّ مکروه است.

(مسألهٔ ۱۹۴۸) چیزی را که به سلف خریده، پیش از فرا رسیدن وقت تحویل آن، نمی توان آن را به صورت نقدی به دیگری بفروشد.

(مسـألهٔ ۱۹۴۹) چیزی را که به سـلف خریده، نمی تـوان آن را به صورت سلف، ولیّ به مدّت کوتاه تر از زمان تعیین شده، به دیگری بفروشد، مثـلاً اگـر دو ماه به وقت تحویل آن مانده، نمی توان آن را به مدّت یک ماه به دیگری بفروشد.

(مسألهٔ ۱۹۵۰) چیزی که به سلف خریده، اگر از چیزهایی باشد که با وزن و یا پیمانه معامله می شود، نمی تواند آن را بنابر احتیاط واجب پیش از تحویل گرفتن، به کمتر یا بیشتر از قیمت خرید به دیگری بفروشد. چنانکه

در مسألهٔ ۱۸۷۷ بیان گردید. و در غیر آن دو صورت مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۹۵۱) در بیع سلف در هر حال باید همهٔ ضوابطی که در باب ربا و در مسألهٔ ۱۸۷۹ بیان شده، رعایت شود.

(مسألهٔ ۱۹۵۲) در معاملهٔ سلف اگر فروشنده کالا را پیش از موعد تحویل دهد، مشتری مجبور نیست که آن را بپذیرد، ولیّ هنگامی سرِ مدّت تحویل داد، مشتری باید آن را بپذیرد و اگر نپذیرد، مسائل یاد شده در مسألهٔ ۱۸۷۰ ـ ۱۸۷۳ پیش می‌آید.

(مسألهٔ ۱۹۵۳) اگر معاملهٔ سلفی طبق ضوابط انجام شده و زمان تحویل کالا فرارسیده، ولیّ فروشنده قدرت تسلیم ندارد، خریدار می تواند معامله را فسخ کند و پولی را که داده بدون کم و زیاد پس بگیرد، و می تواند منتظر بماند تا فروشنده بر تسلیم کالا در مدّت دیگری توانایی پیدا کند.

(مسألهٔ ۱۹۵۴) در مسأله یاد شده مشتری می تواند حقّ خودش را به هر قیمتی که توافق حاصل شود به صاحب کالا (فروشنده)بفروشد، اگرچه به بیش از قیمت خرید باشد، چنانکه در مسألهٔ ۱۸۸۹ بیان گردید.

(مسألهٔ ۱۹۵۵) در بیع سلف اگر فروشنده به تسلیم قسمتی از کالا قادر باشد، آن مقدار را تسلیم می کند و نسبت به بقیهٔ کالا، مشتری می تواند منتظر بماند و می تواند آن را به صاحب کالا بفروشد.

* * *

فصل یازدهم
احکام خرید و فروش میوجات، غلّا ت و سبزیجات

بنابــر احتیاط واجب نمی تــوان میوه را پیش از شــکوفه زدن و بدون ضمیمه یکساله فروخت.

(مســألهٔ ۱۹۵۶) اگر کســی میوه باغش را پیش از شکوفه زدن برای چند سال بفروشد مانعی ندارد.

(مســألهٔ ۱۹۵۷) اگر کســی میوهٔ را با ضمیمه بفروشــد مانعی ندارد، اگرچه شکوفه نزده باشد و معامله یکساله باشد.

(مســألهٔ ۱۹۵۸) میوه را پس از شــکوفه زدن می توان بدون ضمیمه، یکساله یا چند ساله فروخت.

(مســألهٔ ۱۹۵۹) فروختــن میوه پیش از آنکه میوه خودش را نشــان بدهد، کراهت دارد و بهتر اســت معامله را به تأخیر بیندازند تا ســالم بودن میوه از آفت مشخص گردد.

(مسألهٔ ۱۹۶۰) آغاز خود نمائی میوه ـ که پیش از آن فروشش مکروه است ـ در خرما آنست که به زردی یا سرخی بگراید و در انگور آنست که خوشه در آورد و دانه‌اش شکل بگیرد و در دیگر میوه ها بنابر احتیاط واجب آنست که قابل خوردن بشود و در مثل پنبه آنست که قابل استفاده گردد.

(مســألهٔ ۱۹۶۱) در ضمیمه شرط نیست که هدف اصلی معامله قرار بگیرد، بلکه هر چیزی که به تنهائی قابل معامله باشد، می تواند ضمیمه واقع شود، از قبیل : برگ مو، ساقه و شاخه درخت، کنده و ریشه های بزرگ که

برای سوختن و امثال آن مورد استفاده قرار می گیرد.

(مسألهٔ ۱۹۶۲) به هنگام انضمام ضمیمه باید قیمت بین میوه و ضمیمه به صورت مشاع باشد و برای هر یک از آنها قیمت جداگانه منظور نشود.

(مسألهٔ ۱۹۶۳) هنگامی که چیزی به میوه ضمیمه شود، فقط تعدادی از میوه های باغ ظاهر شود کافی است، آنگاه می توان همهٔ میوه های آن باغ را با این ضمیمه معامله کرد، اگرچه بسیاری از آنها شکوفه نزده باشد. حتی یک ضمیمه اگر برای چند باغ ضمیمه شود برای صحّت معاملهٔ آنها کافی است.

(مسألهٔ ۱۹۶۴) فروش بار درخت خرما، خواه نارس، رسیده و یا رطب باشد، در مقابل خرمای همان درخت جایز نیست، همچنین فروش زراعت گندم مزرعه‌ای به گندم همان مزرعه و بنابر احتیاط واجب فروختن هر میوه‌ای به جنس خود از همان باغ جایز نیست.

(مسألهٔ ۱۹۶۵) اگر انسان بار درخت باغی را در مقابل مقدار میوه‌ای از همان جنس بفروشد، خریدار پس از برداشت محصول، از میوهٔ همان باغ قیمت آن را بپردازد، مانعی ندارد، و این معنی در خرما و زراعت نیز مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۱۹۶۶) اگر صاحب باغ میوه های آن باغ را در مقابل مقدار معینی از میوه های همان باغ بفروشد و منظور این باشد که میوه های باغ را به آن مقدار از میوه ها مصالحه می کند، تا بقیهٔ آن در مقابل تلاشها و زحمتهای خریدار باشد، که به میوه ها برسد، آنها را بچیند و حق او را مهیا کرده به او تحویل دهد، چنین معامله‌ای هم جایز است.

(مسألهٔ ۱۹۶۷) آنچه در مسألهٔ بالا گفته شد به میوه و زراعت اختصاص ندارد، بلکه در جاهای دیگر نیز جاری می شود، پس اگر کسی حیوانی را با کسی مصالحه کند در مقابل مقدار معینی از پشم و شیر آن،

که آن مقدار را به او بدهد و بقیّه در مقابل تلاش و خدمات، از آنِ خودش باشد، این مصالحه صحیح می باشد.

(مسألۀ ۱۹۶۸) کسی که بار درختی باغی را خریداری کرده می تواند پیش از آنکه آن را تحویل بگیرد، به همان قیمت یا با سود به دیگری بفروشد، و آنچه در مسألۀ ۱۸۷۷ گفته شد اینجا جاری نمی شود.

(مسألۀ ۱۹۶۹) فروش غلّا ت پیش از آنکه دانه هایش شکل بگیرد جایز نیست. ولیّ فروش ساقه های آن به عنوان گیاه سبز مانعی ندارد، که اگر مشتری خواست به عنوان علف سبز از آن استفاده کند، و اگر خواست منتظر شود تا سنبل در آورد آنگاه درو کند و دانه هایش هم به تبع ساقه ها از آنِ او باشد.

(مسألۀ ۱۹۷۰) فروش سبزیجات یک جالیز، از قبیل خیار و بادمجان، پیش از ظاهر شدن میوه هایش جایز نیست، ولیّ پس از ظاهر شدن آنها جایز است که آنها را برای یک چین یا چند چین بفروشد.

(مسألۀ ۱۹۷۱) سبزیجاتی که مثل تره و نعناع چیده می شوند، و یا مانند برگ توت و حنا کنده می شوند، پس از نمایان شدن برگ آنها، می توان آنها را برای یک و یا چند چین فروخت، ولیّ پیش از ظاهر شدن برگشان جایز نیست.

(مسألۀ ۱۹۷۲) در مورد میوه جات، سبزیجات و امثال آنها، میزان در تشخیص وقت چیدن، درو کردن و کندن آنها، عرف کشاورزان و باغداران می باشد.

(مسألۀ ۱۹۷۳) در فروش میوه، زراعت، سبزیجات و غیر آنها، برگ در آوردن، شکوفه زدن و شکل گرفتن دانه و میوه در جائی شرط است که میوه، غلّه، سبزی و برگ مورد معامله باشد، ولیّ اگر ریشه را مورد معامله

قرار دهند، هیچکدام از آنها شـــرط نیســـت، پس ریشـــه را معامله می کنند، هنگامی که میوه و غلّه و سبزی پدیدار شد، از باب تبعیت ریشه و ساقه، از آنِ مشتری می شود.

(مسألهٔ ۱۹۷۴) در محصولاتی چون هویج و سیب زمینی که میوهٔ آن ظاهر نمی شود، اگر معلوم باشد که برخی از آن پدید آمده است، خرید و فروش آن جایز است، اگرچه بهتر است در مورد آن مصالحه شود، امّا فروش ریشه های آن مطلقاً جایز است، اگرچه شکل گرفتن چیزی از میوه های آن معلوم نباشد.

(مسألهٔ ۱۹۷۵) اگر دو نفر در نخل، درخت یا زراعتی شریک باشند، یکی از آنها می تواند سهم شریکش را از محصول آن به مبلغ معین و یا مقدار معینی بپذیرد. پس از توافق شریکش آن مبلغ و یا آن مقدار را از او طلبکار می شـــود، خواه ســـهمش از محصول همان مقدار بشود، یا بیشتر و یا کمتر.

(مسألهٔ ۱۹۷۶) اگر چند نفر در مورد نخل، درخت و یا زراعتی شریک باشـــند و یکی از آنها سهم دیگر شـــرکا را به مبلغ معین و یا مقدار معین از میوهٔ آنجا بپذیرد مانعی ندارد و باید آن مقدار را به شرکایش پرداخت نماید.

(مسألهٔ ۱۹۷۷) در مسألهٔ یاد شده، اگر مقدار مورد توافق از میوهٔ همان باغ و زراعت باشـــد، اگر بدون ســـهل‌انگاری همهٔ محصول مورد شراکت از بین برود، ضمانتی در کار نیست و لازم نیست عوض آن را از دیگر اموالش پرداخت نماید. ولیّ اگر چیزی از آن باقی باشـــد، باید مورد توافق را از آن بدهد، و اگر محصول به دست آمده کمتر از مقدار مورد توافق باشد، تکمیل آن بر عهدهٔ او نمی باشد.

(مســـألهٔ ۱۹۷۸) اگر کسی سهم شـــرکایش را به مقدار معینی در ذمّه خریده باشـــد، نـــه به خصوص میوهٔ آن محلّ شـــراکت، باید آن مقدار مورد

توافق را به آنها بپردازد، اگرچه همه یا مقداری از محصول تلف شده باشد.

(مسألهٔ ۱۹۷۹) شخص عابر که از باغ و یا جالیز عبور می کند می تواند از میوهٔ آن استفاده کند، به شرط اینکه ضرر نزند، شاخه های درخت را نشکند و بوته های جالیز را پایمال نکند. و آنچه را که کال است نچیند، و یا میوه را نیم خوردن نکند تا بقیهٔ آن فاسد شود.

(مسألهٔ ۱۹۸۰) در جواز استفادهٔ عابر از حق المارّه، فرق نمی کند که از اوّل بداند که چنین میوه‌ای در سر راهش هست و یا به هنگام عبور بر آن توجه کند، در هر دو صورت می تواند از آن استفاده کند.

(مسألهٔ ۱۹۸۱) اگر شخص عابر دو مسیر داشته باشد، پس راهی را برگزیند که از باغ و بستان می گذرد، و هدفش از گزینش این مسیر استفاده از میوهٔ آن باغ و بستان باشد، مانعی ندارد، اگرچه برای این کار مقداری از راه خودش منحرف شود.

(مسألهٔ ۱۹۸۲) کسی که صرفاً برای خوردن به راه می‌افتد و هدفی از این سیر و گذار جز خوردن ندارد، بنا بر احتیاط واجب حق خوردن ندارد.

(مسألهٔ ۱۹۸۳) در مسائل یاد شده، اگر انسان بداند که صاحب ملک خوش ندارد که عابرین از میوهٔ آن باغ و بستان استفاده کنند، باز هم خوردن از میوهٔ آنجا با شرایط یاد شده جایز است، حتی اگر صریحاً منع کرده باشد. اگرچه بهتر است در این دو صورت از میوهٔ آنجا استفاده نکنند.

(مسألهٔ ۱۹۸۴) اگر مالکِ باغ یا بستان، ملک خودش را به وسیلهٔ دیوار، نرده، سیم خاردار، و امثال آنها محصور کرده باشد باز هم عابران می توانند از میوهٔ آن استفاده کنند، ولکن عبور کردن از آن مانع ـ بدون اذن مالک ـ جائز نیست، و اگر بدون اذن عبور کند خوردن از میوهٔ باغ در این

صورت خالی از اشکال نیست.

(مسألهٔ ۱۹۸۵) شخص عابر حق ندارد چیزی از میوهٔ باغ و بستان را با خودش ببرد، و اگر چنین کاری انجام دهد ضامن است. ولکن این باعث نمی شود آنچه را که خورده حرام گردد.

(مسألهٔ ۱۹۸۶) شخص عابر می تواند از میوه هایی که احتیاج به پوست کندن دارد استفاده کند، ولیّ حق ندارد از میوه‌ای که معمولاً پس از پخته شدن مورد استفاده قرار می گیرد، بخورد، اگرچه برای پختن آن وقت صرف کرده باشد.

* * *

فصل دوازدهم
احکام اقاله

« **اقالــه** » عبارت اســت از این که یکی از دو طــرف قرارداد، خواهش طرف دیگر را در مورد به هم زدن قرارداد بپذیرد و آن مستحب مؤکّد است، چنانکه در آداب تجارت گفتیم.

(مسألهٔ ۱۹۸۷) اقاله از اقسام ایقاع است، ولیّ به وسیلهٔ آن، با رضایت طرفین، عقد فسخ می شود.

(مسألهٔ ۱۹۸۸) با اقاله هیچ یک از ایقاعات فسخ نمی شود، عقد نکاح نیز به وسیلهٔ اقاله فسخ نمی شود.

(مسألهٔ ۱۹۸۹) بنابر احتیاط واجب صدقه نیز با اقاله فسخ نمی شود.

(مسألهٔ ۱۹۹۰) اقاله به وسیلهٔ هر گفتار و یا کرداری که دالّ بر پذیرش تقاضای فسخ باشد محقّق می شود.

(مســألهٔ ۱۹۹۱) اقاله کننده حق ندارد شرط کند که مقدار جنس و یا قیمت را کم یا زیاد کند تا اقاله کند، و اگر چنین کاری انجام دهد اقاله باطل می شود، و هر یک از کالا و بها در ملک صاحبش می ماند.

(مسألهٔ ۱۹۹۲) جعاله بر اقاله جایز است، و لذا می تواند بگوید: اگر اقاله کنی فلان مقدار به تو می‌دهم، پس اگر اقاله کند باید آن مبلغ را به او بپردازد.

(مسألهٔ ۱۹۹۳) می توانند با یکدیگر مصالحه کنند که طرف اقاله کند و او چیزی به او بدهد.

(مســألهٔ ۱۹۹۴) بنابر احتیاط واجب اقاله در بخشــی از مضمون عقد

جایز نیست، مگر در صورت انحلال، یعنی در صورتی که از نظر عرف عقد به دو عقد منحل شود.

(مسألهٔ ۱۹۹۵) اگر یکی از دو طرف معامله بمیرد، بنابر احتیاط واجب ورّاث او نمی توانند آن معامله را اقاله کنند.

(مسألهٔ ۱۹۹۶) اگر کالا تلف شده باشد و یا به وسیلهٔ بیع و هبه و امثال آن از ملک صاحبش بیرون رفته باشد، بنابر احتیاط واجب اقاله جایز نیست.

(مسألهٔ ۱۹۹۷) اگر بهای پرداخت شده از قبیل اسکناس و امثال آن باشد، که هر پول و اسکناس دیگری می تواند جایگزین آن باشد، تلف شدن آن مانع از اقاله نمی شود.

(مسألهٔ ۱۹۹۸) اگر یکی از کالا و یا بها دگرگون و یا معیوب شده باشد، اقاله کردن آن مانعی ندارد. ولیّ مالک نخستین آن نمی تواند چیزی را به عنوان تفاوت قیمت آن دریافت کند، مگر به وسیلهٔ مصالحه و امثال آن، چنانکه در مسأله ۱۹۹۱ ـ ۱۹۹۳ گذشت.

(مسألهٔ ۱۹۹۹) اگر اقاله کننده و یا تقاضای اقاله کننده از پدید آمدن عیب و دگرگونی مطلع نباشند، اقاله باطل می شود.

* * *

بخش پایانی

احکام شفعه

چنانچه دو نفر در کالائی به طور مشاع شریک باشند، اگر یکی از دو شریک بخواهد سهم خود را به شخص سوّم بفروشد، شریک او حق دارد سهم او را به همان مبلغ خریداری کند. این حق را « **شفعه** » می نامند. به عنوان مثال :خانه‌ای بین زید و خالد به صورت مشاع مشترک باشد، اگر زید

بخواهد سهم خودش را به شخص سومی بفروشد، خالد می تواند سهم زید را به قیمت توافق شده بین زید و شخص ثالث، خریداری نماید.

(مسألهٔ ۲۰۰۰) در ثبوت حق شفعه فرق نمی کند کالای مورد اشتراک قابل قسمت باشد، یا نباشد و آن کالا منقول باشد یا غیر منقول.

(مسألهٔ ۲۰۰۱) به طوری که به تفصیل بیان خواهد شد، در امثال کشتی، رودخانه، راه، آسیاب و حمّام شفعه ثابت نیست.

* * *

مقام اوّل

تعیین حدود حق شفعه

مشهور این است که حق شفعه در جایی ثابت می شود که شریک سهم خود را به شخص ثالث بفروشد، روی این بیان پیش از انجام معامله جایی برای اعمال حق شفعه نیست. و سیطرهٔ صاحب شفعه بر خریدار است که می تواند سهم شریکش را از دست خریدار بگیرد و مبلغی را که او به فروشنده تسلیم کرده، به او پرداخت نماید.

ولی ظاهر این است که این حق پیش از انجام معامله ثابت است، یعنی به مجرد اینکه شریک در مقام معامله بر آید، او می تواند سهم او را به قیمت تعیین شده بین شریک و مشتری، بردارد.

در این صورت شفعه حق سیطرهٔ شریکی بر شریک دیگر است، که ایجاب می کند اولویت او را در گرفتن سهم شریک بر شخص ثالث. پس به مجرد اینکه شریک اقدام به معامله کند، شریک دیگر می تواند از حق شفعه استفاده کند و کالا را به قیمت توافق شده بردارد.

(مسألهٔ ۲۰۰۲) اگر شریک پیش از تحقق معامله از حق شفعه استفاده

کند، در این صورت این معامله از اقسام عقد است و همهٔ شرایط عقود، از رضایت طرفین و امثال آن در اینجا هم شرط است.

(مسألهٔ ۲۰۰۳) اگر شریک بعد از تحقّق و انجام معامله از حق شفعه استفاده کند و کالا را از دست خریدار بیرون بکشد، این معامله از اقسام ایقاع است و همانند دیگر ایقاعات یکجانبه است و انشاء مضمون آن از طرف صاحب شفعه کافی است.

(مسألهٔ ۲۰۰۴) استفاده از حق شفعه با هر گفتار و یا کرداری که بر آن دلالت کند، تحقق می یابد، مثلاً :

۱) با گفتن اینکه : من این کالا را به همان قیمت برداشتم.

۲) با گفتن اینکه : من این کالا را اخذ به شفعه کردم.

۳) با پرداختن بهای آن به خریدار.

۴) با اقدام به فروش همهٔ کالا و پرداخت بهای سهم شریک. که منظورش از این عمل انشاء مضمون اخذ به شفعه باشد.

(مسألهٔ ۲۰۰۵) در اخذ به شفعه آگاهی بر قیمت توافق شده شرط نیست و لذا در صورت جهل به قیمت توافق شده نیز می تواند اقدام به اعمال حق شفعه کند.

(مسألهٔ ۲۰۰۶) با توجه به اینکه شفعه از حقوق می باشد، قابل اسقاط می باشد و با ساقط کردن آن حقّش ساقط می شود.

(مسألهٔ ۲۰۰۷) اگر شریک پیش از اقدام به معامله به شریکش بگوید که من می خواهم سهم خود را به این قیمت بفروشم، پس او حقش را اسقاط کند و شریکش آن را به شخص ثالث بفروشد، معامله قطعی تلقی می شود، و او بعد حق ندارد اخذ به شفعه کند.

(مسألهٔ ۲۰۰۸) اگر شریک پس از فروش سهم شریکش حق خود را اسقاط کند، دیگر حق استفاده از حق شفعه را ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۰۹) در اسقاط حق شفعه هر گفتار یا کردار دالّ بر آن کافی اســت، مثلاً اگر در جلســهٔ معامله حاضر شود و یا جزء گواهان معامله قرار بگیرد و از این کارش رضایت و اعتراف او فهمیده شــود، در اســقاط حق شفعه کافی است.

(مســألهٔ ۲۰۱۰) ظاهراً حق شــفعه بر اساس فوریت عرفی مبتنی می باشد، یعنی پس از آنکه از تصمیم شریک بر فروختن سهم خود به دیگری و یا از انجام آن، آگاه شــود، و بر مقــدار قیمت و دیگر خصوصیّاتی که در رغبت به خرید و اعمال حق شفعه تأثیر دارد مطلع گردد، اگر فوراً اقدام بر إعمال حق شفعه نکند، حق شفعه‌اش ساقط می شود.

(مســألهٔ ۲۰۱۱) اگر شریک پس از آگاهی از تصمیم شریک یا عمل شــریک، به جهت زندانی یا مسافر بودن قدرت بر اعمال حق شفعه نداشته باشــد حقّش ساقط نمی شود، بله اگر مدّت به درازا بکشد و موجب تحمل ضرر برای شریک و یا مشتری شود، بقاء حق شفعه خالی از اشکال نیست.

(مسألهٔ ۲۰۱۲) حق شفعه فقط در صورت اقدام بر فروش ثابت است، پس اگر شریک حق خودش را به دیگری هبه کند، یا آن را مهریهٔ زنی قرار دهد، یا با کسی مصالحه کند شریک دیگر حق اعمال حق شفعه ندارد.

(مســألهٔ ۲۰۱۳) حق شفعه در جایی اســت که شریک سهم خود را در مقابل مبلغ و پول فروخته باشــد، پس اگر ســهم خودش را به یک کالا بفروشــد، (و به اصطلاح بهای مورد توافق قیمی باشد نه مثلی) حق شفعه ثابت نمی شــود، مگر اینکه شــریک بتواند نفس ثمن را بدست آورد و در

فرصت مناسب با رعایت شرط سوم در صاحب حق شفعه به مشتری بپردازد که در این صورت حق شفعه ثابت می گردد.

(مسألة ۲۰۱۴) اگر شریک سهم خودش را به شخص ثالث بفروشد و علاوه بر مبلغ چیزی را با او شرط کند مثلاً بگوید سهم خودم را به ۱۰۰۰ دینار به تو فروختم، به شرط اینکه این لباس مرا نیز بدوزی، در اینجا نیز ثبوت حق شفعه مشکل است، و بنا بر احتیاط واجب باید با یکدیگر مصالحه کنند.

* * *

مقام دوّم

صاحب حق شفعه

صاحب شفعه کسی است که حق إعمال حق شفعه دارد.

(مسألة ۲۰۱۵) صاحب شفعه با چند شرط حق اعمال حق شفعه را دارا می شود:

اوّل : اسلام

(مسألة ۲۰۱۶) اگر فروشنده و خریدار مسلمان باشند، شریک غیر مسلمان حق اعمال حق شفعه را ندارد.

(مسألة ۲۰۱۷) اگر فروشنده و یا خریدار مسلمان باشند، شریک غیر مسلمان، بنابر احتیاط واجب، حق اعمال حق شفعه را ندارد.

دوّم :فقط یک شریک داشته باشد.

(مسألة ۲۰۱۸) اگر تعداد شرکا بیش از دو نفر باشد، برای هیچکدام از آنها حق شفعه ثابت نیست، خواه همه‌آنها سهم خود را بفروشند، فقط یک نفر بماند و یا تعداد کمی از آنها سهم خودشان را بفروشند و تعداد بیشتری بماند.

(مسألة ۲۰۱۹) اگر چند نفر در راه شریک باشند، حکم خاصی دارد که بعد بیان می شود.

(مسألة ۲۰۲۰) اگر یکی از دو شریک بخشی از سهم خودش را بفروشد، ظاهر این است که حق شفعه برای شریک ثابت می شود.

(مسألة ۲۰۲۱) اگر کسی سهم خود را به دو نفر جدا جدا بفروشد، آیا شریکش حق شفعه دارد یا نه ؟ اینجا نیز محلّ اشکال هست.

(مسألة ۲۰۲۲) اگر کسی سهم خود را در یک مجلس به دو نفر یا بیشتر بفروشد، بر شریک او حق شفعه ثابت است، همچنین است اگر همهٔ سهم خود را به یک نفر به تدریج بفروشد.

(مسألة ۲۰۲۳) دو تا همسایه بر یکدیگر حق شفعه ندارند، پس اگر همسایه‌ای خانه و یا محلّ کارش را بفروشد، همسایه‌اش که با او شریک نیست، حق شفعه ندارد.

(مسألة ۲۰۲۴) اگر دو یا چند خانه تنها یک راه ورودی دارند و هر یک از آنها مالک خصوصی دارد، اگر صاحب یکی از خانه ها سهم خود را بفروشد، در اینجا دو صورت هست :

۱) یکی از آنها خانه‌اش را با سهم خود از راهرو به شخص دیگری بفروشد، در اینجا دیگر شرکا در مورد آن خانه و راه خانه حق شفعه دارند. و هر یک از شرکا می توانند آن را اخذ به شفعه کنند، و اگر با یکدیگر منازعه کنند، حق همه بر آن ثابت می شود و خانه به همهٔ آنها تعلّق پیدا می کند.

۲) یکی از آنها فقط خانه‌اش را بفروشد، نه راه مشترک را، در این صورت دیگران حق شفعه ندارند، و حق او در راه محفوظ می ماند و می تواند از آن عبور کند و در جلو خانه‌اش که فروخته است بنشیند. ولیّ

خریدار حق عبور از آن راه بدون اجازهٔ همسایه ها ندارد، بلکه می تواند از کوچهٔ دیگری درب باز کند و یا خانه‌اش بدون در بماند.

(مسألهٔ ۲۰۲۵) این حکم اختصاص به منازل شخصی دارد و در مورد مراکز تجاری جاری نمی شود، مگر اینکه بر آنها صدق خانه کند.

(مسألهٔ ۲۰۲۶) آنچه در بالا تشریح شد اختصاص به خانه و راه خانه دارد، شامل مشترکاًت دیگری چون چشمه و چاه و امثال آنها نمی شود. البتّه اگر یکی از آنها فقط بین دو نفر مشترک باشد، او می تواند سهم شریکش را از آن چاه و چشمه و غیره با اخذ به شفعه تصاحب کند. و قیمت توافق شده را به خانه و چاه و چشمه و امثال آن توزیع می کنند.

سوّم :پرداخت مبلغ توافق شده

(مسألهٔ ۲۰۲۷) اگر شریک قدرت پرداخت پول را ندارد حق شفعه برای او ثابت نمی شود.

(مسألهٔ ۲۰۲۸) اگر شریک امروز و فردا کند و پول شریک را پرداخت نکند، حق شفعه ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۲۹) اگر شریک گروی بگذارد و یا ضامن بیاورد که در آینده پول شریک را خواهد پرداخت، بر شریک دیگر واجب نیست رهن و ضامن او را قبول کند.

(مسألهٔ ۲۰۳۰) اگر شریک ادعا کند پولش حاضر است، ولیّ آوردنش احتیاج به زمان دارد، از لحظه‌ای که اعلام آمادگی کرده سه روز به او مهلت داده می شود، اگر در ظرف سه روز پول را حاضر نکند حق شفعه ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۳۱) اگر شریک ادعا کند پولش در شهر دیگری حاضر است، به او به مقدار رفت و بازگشت به آن شهر، به اضافهٔ سه روز مهلت

داده می شود، اگر در این مدّت پول را مهیّا نکند حق شفعه ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۳۲) منظور از مدّت رفت و بازگشت، همان مدّت رفتن و برگشتن است، زمان دیگری به عنوان وقت تهیهٔ بلیط و امثال آن به آن اضافه نمی شود.

* * *

مقام سوم

احکام شفعه

(مسألهٔ ۲۰۳۳) صاحب شفعه حق ندارد بخشی از سهم شریک را اخذ به شفعه کند، بلکه یا باید همه را بگیرد و یا از حق شفعه صرف نظر کند.

(مسألهٔ ۲۰۳۴) صاحب حق شفعه، فقط می تواند سهم شریکش را به قیمت توافق شده بگیرد، نه کمتر و نه بیشتر، چه توافق بر قیمت روز بوده و یا به سودخریدار بوده و یا به سود فروشنده.

(مسألهٔ ۲۰۳۵) اگر فروشنده قسمتی از قیمت توافق شده را به مشتری تخفیف داده بود، صاحب حق شفعه نمی تواند آن تخفیف را برای خود نیز مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۲۰۳۶) اگر خریدار علاوه بر قیمت کالا هزینه های دیگری چون پول دلّا لی پرداخت کرده باشد، بر صاحب شفعه واجب نیست آنها را پرداخت نماید.

(مسألهٔ ۲۰۳۷) صاحب شفعه نمی تواند خریدار یا فروشنده را وادار کند در محضر حضور یافته، سند به نام او بزنند، ولی حق هم ندارند کاری کنند حق شفیع را پایمال شود مانند اینکه ملک را برای دیگری اعتراف کنند.

(مسألهٔ ۲۰۳۸) اگر شرایطی مشتری بر خریدار شرط کرده بود، برای

صاحب شـــفعه آن شرایط جاری نمی شـــود، پس اگر مشتری آن را مثلاً به ۱۰۰۰ دینار خریده بود و شـــرط کرده بود که فروشـــنده لباســـی را برای او بدوزد، صاحب شـــفعه نمی تواند مشـــتری را ملزم کند او نیز لباسی را برای صاحب شفعه بدوزد، و یا قیمت آن را بپردازد.

(مســـألهٔ ۲۰۳۹) اگر خریدار با ثبوت حق شفعه در کالا تصرّفی کرده باشـــد، مثلاً آن را هبه، وقف یا کابین زنی قرار داده باشـــد، حق شفعه ساقط نمی شـــود، بلکه می تواند اخذ به شـــفعه کند، و در این صورت تصرّف آن شخص باطل می شود.

(مســـألهٔ ۲۰۴۰) اگر صاحب شـــفعه، پیش از اعمال حق شفعهٔ، سهم خود را بفروشـــد، حق شفعه او باطل می شود، اگرچه نسبت به معاملهٔ قبلی (فروش سهم شریک) بی اطلاع بوده باشد.

(مســـألهٔ ۲۰۴۱) اگر خریدار آن ســـهم را نسیه خریده باشد، صاحب شفعه می تواند مبادرت به أخذ شفعه کند، و در چگونگی دفع ثمن به طور نقد یا مؤجل و با وثیقه و یا بدون آن با مشـــتری مصالحه و توافق نماید، و در صورت اختلاف، نظر مشتری مقدم میباشد.

(مســـألهٔ ۲۰۴۲) اگر خریدار به جهت یک شـــبههٔ حکمی و یا شبههٔ موضوعی، از ثبوت حق شفعه به شریک فروشنده بی خبر بود، به طوری که اگر خبر دار بود به چنین معاملهای اقدام نمی کرد و این همه ضرر را متحمل نمی شـــد، در این صورت برای او خیار تخلّف وصف ثابت می شـــود، پس اگر از حق خود استفاده کرد و معامله را فسخ نمود، کالا به فروشنده بر می گردد و پول به مشتری و حق شفعه از بین می‌رود.

* * *

عقد اجاره

در این باب چند فصل هست :

فصل اوّل

ارکان اجاره

در این فصل دو موضوع بررسی می شود :

موضوع اوّل :اجاره عبارت از عقدی اســت که حق اســتفاده از منافع عین را در مقابل اجرت به مستأجر تملیک می کند.

(مســألهٔ ۲۰۴۳) حق گرفتن اجرت برای صاحب منفعت، از کسی که از منفعت آن مال اســتفاده می کند، منحصر به اجاره نیســت، بلکه به وسیلهٔ جعالــه و امثــال آن نیز امکان پذیر هســت، چنانکه به برخی از مســائل آن خواهیم پرداخت.

(مسألهٔ ۲۰۴۴) مورد اجاره ممکن است جنس و یا عمل باشد، و لذا ممکن است خانه، مغازه، کارگاه، لباس و یا دستگاهی را به کسی اجاره بدهد، و یا خودش اجیر شــود که برای کسی بنّائی، خیّاطی و امثال آن انجام دهد.

(مسألهٔ ۲۰۴۵) برای تحقق عقد اجاره باید موجر و مستأجر به معاوضهٔ اجرت و منفعت ملتزم شوند، و این التزام باید به وسیلهٔ تلفّظ، کتابت و امثال آنها اعلام گردد. چنانکه در عقد بیع به تفصیل بیان گردید.

(مســألهٔ ۲۰۴۶) شــرایط طرفین معامله در اجاره دقیقاً همان شرایط طرفین معامله در بیع می باشــد و بیشــتر فروعات آنجا در اینجا نیز جاری

می باشد، از قبیل فروعات معاملهٔ فضولی و معاملهٔ کسی که مجبورش کرده باشند و امثال آنها.

موضوع دوّم :با توجه به اینکه مورد اجاره منفعت است نه خود کالا، در اینجا دو حکم ویژه وجود دارد :

اوّل: باید منفعت جدا از خود جنس باشـــد، به این معنا که با استفاده از منفعت، عین در ملک مالک باقی بماند، مثل خانه، مغازه، دســتگاه خیاطی و امثال آنها، و لذا نمی توان نان را برای خوردن و پول را برای تجارت اجاره داد.

دوّم اینکه : عین شایســتگی استفاده برای منفعت مورد اجاره را داشته باشـــد، پس اگر زمین شوره‌زار و ســنگلاخی را برای زراعت اجاره بدهند صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۰۴۷) اگر بعد از اجاره، جنس مورد اجاره از قابلیّت استفاده برای هدف مورد استفاده در وقت مطلوب آن بیفتد، کشف می کند از باطل بودن اجاره از اوّل.

(مســألهٔ ۲۰۴۸) در منفعت مورد اجاره نیز شرایطی لازم است که از آن جمله است :

۱) مشخص باشد، نه مردّد.

(مســألهٔ ۲۰۴۹) اگر کسی اجیر شــود که یکی از دو لباس را بدوزد، اگر منظور این باشد که در میان آنها مخیّر است، مانع ندارد، ولیّ اگر منظور این باشـــد که بعد یکی از آنها را انتخــاب خواهد کرد و به آن ملزم خواهد نمود، اجاره باطل می شود.

(مســألهٔ ۲۰۵۰) چنانچه یکی از دو ماشــین را اجاره کند و مشخص نکنند، اگر هدف این باشـــد که هر کدام باشـــد مانعی ندارد، در این صورت

اجاره صحیح اســت، ولیّ اگر هدف این باشــد که یکــی از این دو را بعد انتخاب کرده، او را به پذیرش آن ملزم خواهد نمود، اجاره باطل است.

(مسألهٔ ۲۰۵۱) در مورد اجرت اجاره، همان احکام یاد شده در مورد بهای کالا در تجارت جاری می باشد.

(مسألهٔ ۲۰۵۲) اگر ثمن به جهت تردد منفعت، مردد شود مانند اینکه بگوید: اگر جنس را در روز جمعه منتقل کنی ده تومان من دهم، و اگر روز شــنبه منتقل کنی پنج تومان می دهم، این صــورت به عنوان جعاله صحیح است. و اگر بنحو اجاره و یا عقد لازم دیگر انجام شود تفصیلاتی دارد.

(مســألهٔ ۲۰۵۳) چنانچه بگوید ترا اجیــر کردم که این پارچه را رنگ کنی بنحوی که اگر آن را مشکی رنگ کنی ۱۰۰ تومان اجرت می‌دهم و اگر آن را سبز رنگ کنی ۲۰۰ تومان اجرت می‌دهم، مانعی نیست با آن بیانی که در مســألهٔ قبل بآن اشاره شــد و از اقسام مردّد به شمار نمی‌آید، مشروط بر اینکه اجرت کلاً ساقط نشود.

۲) برای استفادهٔ مشروع باشد.

(مســألهٔ ۲۰۵۴) اگر مغازه‌ای را برای می فروشی اجاره بدهند، اجاره باطل اســت، و اگر کســی را برای آوازخوانی، میگساری، آدم کشی و امثال آنها اجیر کند، اجاره باطل است و مستحق اجرت نمی شود، اگرچه به عنوان جعاله و امثال آن مبلغی را تعیین کرده باشند.

در کسبهای حرام در این زمینه توضیح دادیم. [مسألهٔ ۱۶۷۹ و۱۶۸۹].

۳) متوقّف بر کار حرامی نباشد.

(مســألهٔ ۲۰۵۵) اگر حائضی را برای جارو کردن مســجد اجیر کنند، اجاره باطل اســت، زیرا اگرچه جارو کردن مســجد حرام نیســت، ولیّ آن

متوقّف بر توقّف در مسجد است که بر زن حائض حرام است.

۴) بنابر احتیاط واجب بر استیفای منفعت قدرت داشته باشد، پس اگر بردهٔ فراری و شتر گریخته‌ای را اجاره دهند صحیح نمی باشد. اگرچه احتمال برود تا هنگام لزوم دسترسی به آنها پیدا شود.

۵) بنابر احتیاط واجب مقدار منفعت اجمالاً معلوم باشد.

(مسألهٔ ۲۰۵۶) اگر ماشینی را برای مسافرت تا مکان مشخصی اجاره کند و مسافت را به طور دقیق نداند، اشکال ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۵۷) اگر وسیله‌ای را برای حمل و نقل متاعی در حد کشش آن اجاره کند و معلوم نباشد که کشش آن دقیقاً چقدر می باشد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۵۸) اگر تعمیرکاری را برای تعمیر دستگاه معیوبی که دقیقاً معلوم نیست چقدر خرابی دارد و برای اصلاح آن چه مقدار زمان صرف خواهد شد، اجیر کند مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۵۹) اگر ویلائی را برای فصل تابستان اجاره دهد و دقیقاً معلوم نباشد که چند روز در آنجا اقامت خواهد نمود مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۶۰) اگر پمپی را برای تخلیه آب چاهی در مدّت معین اجاره دهد، ولیّ معلوم نباشد در این مدّت چه مقدار آب می تواند از آن چاه بیرون بکشد مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۶۱) به طور کلی در هر موردی که عقلا به این مقدار جهالت اعتنا نمی کنند و به اجارهٔ آن اقدام می کنند، اقدام به اجاره مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۰۶۲) ولی در مورد اجرت به طوری که در بهای کالا گفته

شد، بنابر احتیاط واجب حتماً باید مقدار آن مشخص باشد.

(مسألهٔ ۲۰۶۳) اگر بگوید این خانه را در هر ماه به این مبلغ به تو اجاره دادم، ظاهراً معنایش این است که در ماه اوّل اجاره داده و برای ماههای بعد اجازه داده که به همان مبلغ آنجا بنشیند، روی این بیان در ماه اول اجاره لازم است، ولیّ در ماههای بعدی مالک می تواند از اجازهٔ خود بر گردد.

(مسألهٔ ۲۰۶۴) نمی توان زمینی را برای زراعت در مقابل غلّه‌ای که از آن حاصل می شود، اجاره داد.

(مسألهٔ ۲۰۶۵) بنابر احتیاط واجب همچنین است غیر غلّا ت، از سبزیجات زمینی که برای کشاورزی اجاره داده می شود.

(مسألهٔ ۲۰۶۶) بنابر احتیاط واجب نمی توان چیزی را در مقابل اجرتی که وجود خارجی ندارد و به ذمّه منتقل نمی شود، بلکه در آینده از مورد اجاره، یا شیء خاصی پدید می‌آید، اجاره داد.

(مسألهٔ ۲۰۶۷) بلی اجاره دادن زمین به حصّهٔ مشاع از محصول خود مانعی ندارد، مثلاً زمینی را برای کشاورزی اجاره می‌دهد تا یک سوّم، یک چهارم و یا حصّه معینی از محصولش اجرت زمین باشد، و این چیزی شبیه به مزارعه می باشد.

(مسألهٔ ۲۰۶۸) همچنین می تواند زمینی را به مقدار معین کلی در ذمّه اجاره بدهد، اگرچه غلّه باشد، بدون اینکه در خارج مشخص شده باشد.

* * *

فصل دوّم
احکام اجاره

اجـاره از عقود لازمه اسـت، و لذا فسـخ آن به جز به وسـیلهٔ اقاله به رضایـت طرفین، و یا با ثبوت خیـار برای یکی از طرفین و یا هر دو طرف امکان پذیر نیست.

(مسـألهٔ ۲۰۶۹) در اجاره : خیار غبن، خیار شـرط، خیار عیب، خیار تخلّف وصف، خیار تخلّف شـرط، خیار تبعّض صفقه و خیار عدم تسـلیم عوضین جاری می شود.

(مسـألهٔ ۲۰۷۰) در اجاره : خیار مجلس، خیار تأخیر، خیار حیوان و خیار رؤیت جاری نمی شود.

(مسـألهٔ ۲۰۷۱) اگر مسـتأجر بعد از اجاره عیبـی را در مورد اجاره مشـاهده کند، که هنگام اجاره مطلع نبود، اگر موجب از بین رفتن برخی از منافع آن باشـد ـ مثل اینکه یکی از اطاقهای خانه ویران باشـد ـ اجرت را نسـبت به همه مورد اجاره تقسیط می کنند و به مقدار معیوب از اجاره کم می کنند. ولیّ در این صورت هر یک از مالک و مستأجر خیار تبعّض صفقه پیدا می کنند.

(مسـألهٔ ۲۰۷۲) اگر عیب موجود موجب از بین رفتن منافع مستأجر نباشـد، بلکـه موجب عیب در منفعـت و یا قیمت کالا باشـد ـ مثل اینکه چهارپـای مورد اجاره لنگ باشـد ـ حق فسـخ دارد، و اگر چنین اثری هم نداشته باشد خیار فسخ ندارد.

(مسألة ۲۰۷۳) آنچه در بالا گفته شد در موردی است که عین مشخصی مورد اجاره باشد، مثل اینکه ماشین مشخصی را برای مسافرت اجاره کند، ولیّ اگر عین کلی اجاره کند و موجر فرد معیوبی را انتخاب کند، مستأجر حق فسخ ندارد، بلکه می تواند فرد سالمی را مطالبه کند، اگر موجر امتناع کند یا نداشته باشد می تواند عقد اجاره را فسخ نماید.

(مسألة ۲۰۷۴) اگر موجر عیبی در اجرت مشاهده کند، اگر اجرت کلی باشد (مثل اسکناس یا هر پول رایج) از مستأجر مطالبهٔ سالمش را می کند ولیّ اگر شیء مشخّصی باشد، حق فسخ دارد.

(مسألة ۲۰۷۵) اگر موجر پس از تصرّف در اجرت مشخصّ متوجه عیب شود و فسخ کند، اگر تصرّف او مؤثر در رغبت مشتری باشد، بنابر احتیاط واجب باید با یکدیگر مصالحه کنند.

(مسألة ۲۰۷۶) اگر مالک جنس مورد اجاره را پیش از انقضای مدّت اجاره بفروشد، اجاره باطل نمی شود، بلکه جنس به مشتری منتقل می شود و حق استفاده از منافع آن را ندارد، مگر بعد از سپری شدن مدّت اجاره.

(مسألة ۲۰۷۷) اگر مشتری نمی‌دانست جنس در اجارهٔ دیگری است و یا خیال می کرد مدّت اجاره کوتاه است و بعد معلوم شود که بیشتر از آن است می تواند معامله را فسخ کند، ولیّ نمی تواند تفاوت قیمت و یا اجاره بهای مدت باقیمانده را مطالبه نماید.

(مسألة ۲۰۷۸) هنگامی که قرارداد اجاره بین مالک و مستأجر به امضا رسید، مالک باید منفعت مورد اجاره را در اختیار مستأجر و مستأجر نیز اجرت آن را در اختیار مالک قرار دهد.

(مسألة ۲۰۷۹) با توجّه به این که منفعت به تدریج حاصل می شود،

تقارن زمانی بین تسلیم اجرت و تسلیم منفعت امکان پذیر نیست، و لذا باید زمان تسلیم اجرت بر اساس توافق طرفین و یا عرف عام و یا قراین خاص تعیین گردد.

(مسألة ۲۰۸۰) اگر موجر منفعت مورد اجاره را در وقت تعیین شده به مستأجر تسلیم نکند، مستأجر حق فسخ دارد، و اگر فسخ نکند تا مدّت اجاره سپری شود، اجاره خود به خود باطل می شود و اجرت به مستأجر بر می گردد.

(مسألة ۲۰۸۱) اگر مستأجر در وقت تعیین شده اجرت را نپردازد، موجر حق فسخ دارد، و اگر منفعت را در اختیار او قرار داده باشند و مدت سپری شده باشد، اجرت تعیین شده را می تواند مطالبه نماید.

(مسألة ۲۰۸۲) در صورت امتناع مستأجر از اجرت و سپری شدن مدّت، آیا موجر می تواند اجاره را فسخ کند و از او **اجرة المثل** مطالبه کند یا نه ؟ محلّ اشکال است. در صورت منازعه بنابر احتیاط واجب باید مصالحه کنند.

(مسألة ۲۰۸۳) اگر منفعت مورد اجاره وقت مشخّص داشته باشد و موجر آن را در اختیار مستأجر قرار داده باشد، اجرت بر گردن مستأجر مستقر می شود، اگرچه از آن استفاده نکرده باشد.

(مسألة ۲۰۸۴) اگر منزلی را اجاره دهند که مثلاً در ماه رمضان در آن سکونت کند، و موجر آن را در این مدّت در اختیار مستأجر قرار دهد، باید اجارهٔ آن را بپردازد، اگرچه در آن سکونت نکند.

(مسألة ۲۰۸۵) اگر ماشینی را اجاره کند که مثلاً روز جمعه با آن مسافرت کند، و مالک آن در اختیار او قرار دهد و مستأجر از آن استفاده نکند تا مدّت سپری شود، باید اجاره‌اش را بپردازد.

(مسألهٔ ۲۰۸۶) اگر شخصی اجیر شود که مثلاً روز جمعه در منزل کسی بنّائی کند و روز جمعه در منزل آن شخص حضور پیدا کند و همهٔ زمان کار را در اختیار صاحب خانه باشد و او کاری به او محوّل نکند، باید اجرت او را بپردازد.

(مسألهٔ ۲۰۸۷) اگر کسی اجیر شود که لباس شخصی را بدوزد، به مجرّد دوختن آن اجرت بر عهدهٔ مالک لباس مستقر می شود، اگرچه هنوز آن را تسلیم نکرده باشد.

(مسألهٔ ۲۰۸۸) اگر کسی اجیر شود که ماشین کسی را تعمیر کند، به مجرد تعمیر کردن، اجرت تعیین شده بر گردن صاحب ماشین مستقر می گردد، اگرچه ماشین را تحویل نداده باشد.

(مسألهٔ ۲۰۸۹) در دو مثال یاد شده اگر خیّاط از تسلیم لباس و مکانیک از تحویل ماشین ناتوان شود، اجرت او ساقط نمی شود، ولیّ اگر در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، قیمت دوخته شدهٔ لباس و تعمیر شدهٔ ماشین را به مالک آنها ضامن می شود.

(مسألهٔ ۲۰۹۰) اگر پیش از آنکه موجر منفعت مورد اجاره را در اختیار مستأجر قرار دهد، قابلیّت استفاده از آن از بین برود و استیفای منفعت از آن غیر ممکن شود، اجاره باطل می گردد و اجرت به مستأجر باز می گردد.

(مسألهٔ ۲۰۹۱) در مسأله یاد شده فرق نمی کند که به جهت تلف شدن، به سرقت رفتن، منع دولتی، بیماری و یا هر علت دیگری باشد، که به موجر یا مستأجر یا عامل خارجی مربوط شود.

(مسألهٔ ۲۰۹۲) اگر استفادهٔ منفعت مورد نظر در اجاره از عین مورد اجاره بعد از اینکه موجر آن را به مستأجر تسلیم کرد ممتنع شود، اجاره لازم

می گردد، و مستأجر حق استرجاع اجرت را ندارد، و منفعت از مال او فوت می شود. وکسی به بدون استیفاء منفعت باعث تفویت آن شده است ضامن نخواهد بود، و فقط معصیت کار محسوب می شود.

(مسألة ۲۰۹۳) اگر استیفای منفعت از عین مورد اجاره به جهت مانعی در شخص مستأجر غیر ممکن شود، مثل اینکه ماشینی را برای مسافرت اجاره کند و سپس بیمار شود، پس اگر حق استفاده از آن به شخص مستأجر شرط شده بود، اجاره باطل می شود، در غیر این صورت مستأجر می تواند آن را با اجرت یا بدون اجرت در اختیار دیگری قرار دهد تا منافعش را استیفا کند.

(مسألة ۲۰۹۴) اگر کسی را برای معالجهٔ بیماری اجیر کند و بیمار بهبودی پیدا کند، اجاره باطل می شود، زیرا موضوع اجاره از بین رفته است، خواه بهبودی به موجر مستند باشد، یا به صورت غیر اختیاری انجام یافته باشد.

(مسألة ۲۰۹۵) اگر عین مورد اجاره کلی غیر معین باشد، پس یک فرد از آن را تسلیم مستأجر کند و استفاده از آن غیر ممکن شود، اجاره باطل نمی شود، بلکه موجر می تواند فرد دیگری را به او تسلیم کند. ولیّ اگر مورد اجاره فرد مشخصی باشد و استفاده از آن غیر ممکن شود، اجاره باطل می شود.

(مسألة ۲۰۹۶) عین مورد اجاره تا مدّتی که در دست مستأجر است در دست او امانت است و همهٔ احکام امانات که در باب ودیعه بیان خواهد شد، در مورد آن جاری می شود. و لذا ضامن نمی باشد، مگر در صورتی که در نگهداری آن کوتاهی کند و یا در استفاده از آن زیاده روی نماید.

(مسألة ۲۰۹۷) در اجاره موجر می تواند شرط کند که مستأجر مطلقاً

ضامن باشد، در این صورت شرط او نافذ می باشد.

(مسألهٔ ۲۰۹۸) لباسی که به خیّاط داده تا بدوزد در دست او امانت است و ضامن نمی شود جز هنگامی که کوتاهی، زیاده‌روی و یا شرط شده باشد.

(مسألهٔ ۲۰۹۹) ماشینی که به مکانیک می سپارند که آن را تعمیر کند، در دست او امانت است و ضمانت ندارد، مگر در صورت کوتاهی، زیاده‌روی و یا شرط قبلی.

(مسألهٔ ۲۱۰۰) خیاط، قصّاب، ختّان و یا هر شخص دیگری که اجیر شده تا کاری را به صورت شایسته انجام دهد، و حدودی برایش تعیین نشده، اگر خراب کند، ضامن می شود.

(مسألهٔ ۲۱۰۱) اگر برای اجیر حدودی تعیین شود، اگر از حد تجاوز کند و خراب کند ضامن می باشد، ولیّ اگر در محدوده حدود تعیین شده کار کند و خراب شود، ضامن نیست.

(مسألهٔ ۲۱۰۲) کسی که به او اجازه داده شده تا کاری را به طرز شایسته انجام دهد، اگر خراب کند ضامن است، اگرچه اجیر نباشد، حتّی اگر متبرّع باشد (یعنی بدون مزد و به قصد خدمت انجام داده باشد).

(مسألهٔ ۲۱۰۳) پزشک و دامپزشک، اگر شخصاً به معالجه مباشرت داشته باشند، مثل مواردی که به وسلیهٔ تزریق سرم، آمپول، پانسمان، عمل جرّاحی، دیالیز، تنقیه، شستشوی داخل بدن، مالیدن کرم و پماد و امثال آنها به بدن انسان و حیوان در معالجهٔ بیمار مباشرت دارند، مطلقاً ضامن هستند.

(مسألهٔ ۲۱۰۴) همچنین پزشکی که نظارت مستقیم دارد، و استفاده از دارو در هر وعده با نظارت او می باشد، مانند بیمارانی که در بیمارستان تحت نظارت او بستری هستند و یا همانند کودکان و روانی ها که از خود

اختیار و استقلال ندارند و منحصراً با صلاحدید آن پزشک دارو مصرف می کنند، نیز ضامن هستند.

(مسألهٔ ۲۱۰۵) پزشک و دامپزشکی که بیمار را ویزیت می کند و نسخهٔ می نویسد، ولیّ نظارت مستقیم ندارد و بیمار در استفاده از نسخه او استقلال رأی دارد، نیز بنابر احتیاط واجب ضامن می باشد.

(مسألهٔ ۲۱۰۶) پزشک و دامپزشکی که در مقام مشورت در مشاورهٔ پزشکی شرکت نموده، نظر خود را در مورد مریض اعلام می کنند و دخالتی در درمان او ندارند، ضامن نمی باشند.

(مسألهٔ ۲۱۰۷) اگر پزشک و دامپزشک، از بیمار، ولیّ بیمار و مالک حیوان، نامه و تعهّد عدم ضمان بگیرد، ضمان از آنها برداشته می شود.

(مسألهٔ ۲۱۰۸) اگر ولیّ بیمار یا مالک حیوان هنگام ویزیت و معاینهٔ پزشک و دامپزشک حضور داشته باشند و به آنها تفهیم شود که حال بیمار خطرناک است و این داروها صرفاً به امیدی تجویز می شوند، و درمان قطعی بیمار نمی باشد، برای سقوط ضمان کافی است.

(مسألهٔ ۲۱۰۹) ظاهراً در هر موردی که کسی برای کسی تلاش می کند و برائت خود را از ضمان ابراز می کند، ضامن نمی باشد، مگر اینکه کوتاهی کرده باشد، که در این صورت اعلام برائت، برای سقوط ضمان کافی نیست.

(مسألهٔ ۲۱۱۰) پرستاری که زیر نظر دکتر کار می کند و دستور او را در مورد مریض اجرا می کند، اگر از طریق تزریق آمپول، سرم، پانسمان و غیره در استفادهٔ مریض از دارو دخالت مستقیم داشته باشد و یا بیماران روانی و کودکان را دستور بدهد که داروی خود را بخورند، در دو مورد ضامن هستند :

۱) از طرف بیمار، یا ولیّ بیمار در اجرای دستور پزشک مأذون نباشند.

۲) از رهنمودهای پزشک تجاوز کند و بدون اجازهٔ بیمار یا ولیّ بیمار، در درمان بیمار زیاده‌روی کند.

(مسألهٔ ۲۱۱۱) اگر پای حمّال بلغزد و بار از روی سر و یا روی دوش او بیفتد و تلف شود، ضامن می شود مخصوصاً در مواردی که کوتاهی کرده باشد، مثل اینکه :

۱) از وضع خود آگاه باشد که غالباً پایش می لغزد و می‌افتد، در عین حال اقدام به حمل کالا کند.

۲) راه ناهموار را انتخاب کند.

۳) بیش از حد متعارف شتاب کند.

۴) هر نوع کوتاهی و یا زیاده‌روی در حمل بار مرتکب شود.

بله اگر لغزش به جهت امر عرضی باشد مانند اینکه کسی عصا و یا سنگی را در سر راه او قرار دهد، که سبب لغزش او شود، در این صورت ضامنتش محل اشکال است. و همچنین در موارد لغزیدن بطور متعارف اگر اجاره مبتنی بر عدم ضمان بنحو شرط ضمنی باشد.

(مسألهٔ ۲۱۱۲) اگر اجیر ادّعا کند که جنس طوری تلف شده که موجب ضمان نبوده، مثل سرقت، آتش سوزی و غرق شدن بدون کوتاهی؛ پس اگر برای ادّعای او قراینی باشد، از قبیل اینکه همزمان با آن، موارد دیگری نیز به سرقت رفته باشد، و یا مورد اعتماد باشد، یا بیّنه (دو شاهد عادل) بیاورد، ادّعایش پذیرفته می شود، در غیر این صوت می توان او را ضامن دانست.

(مسألهٔ ۲۱۱۳) اگر در فرض بالا سوگند یاد کند، بنابر احتیاط استحبابی ادّعایش پذیرفته می شود.

(مسـألة ۲۱۱۴) اگر در اجاره صریحاً یا ضمناً مشخص شود که باید مسـتأجر شخصاً از منافع آن برخوردار شـود و یا قراین بر آن دلالت کند، نمـی تواند آن را به دیگری اجاره دهد، در غیر این صورت می تواند آن را به شخص دیگری اجاره بدهد.

(مسألة ۲۱۱۵) در مواردی که عین در اختیار مستأجر قرار می گیرد، نمی تواند آن را در اختیار کسی که او را امین نمی‌داند قرار دهد، و اگر اقدام به چنین کاری کند ضامن است.

(مسألة ۲۱۱۶) اگر کسی اجیر شده که لباسی را بدوزد و یا ساختمانی را بسـازد، اگر شرط مباشرت نشده باشد، می تواند دیگری را برای این کار اجیر کند، ولکن اگر اجاره بلحاظ منافعی اسـت که مبتنی بر تسـلیم عین به مسـتأجر اسـت، در این صورت اجاره بدون اذن موجر نافذ نیسـت، و اگر مالک اجازه دهد ویا اجارهٔ اول مبتنی بر این باشـد باید مستأجر دوم به نظر مستأجر اول ثقه بوده و گرنه باید از مالک اجازهٔ خاص گرفته شود.

(مسـألة ۲۱۱۷) کسـی که چیزی را اجاره کرده و شـرط نشـده که خـودش از آن اسـتفاده کند، می تواند آن را به همـان مبلغ و یا کمتر از آن به شـخص دیگر اجاره بدهد. ولیّ به بیشـتر از آن نمـی تواند ، مگر اینکه کاری در آن انجام داده باشـد، و یا هزینه‌ای را متحمل شـده باشد، از قبیل نقاشی کردن ساختمان و اصلاح کردن خرابیهای آن. وگرنه در خانه و مغازه و چراگاه، بلکه بنابر احتیاط واجب در کشـتی جایز نیسـت و بنابر احتیاط اسـتحبابی بویژه زمین و آسیاب در هیچ عین دیگر به بیشتر از اجرت اولی، اجاره ندهد.

(مسـألة ۲۱۱۸) کسی که اجیر شده چیزی را برای کسی انجام دهد،

اگر شـــرط مباشـــرت نشده باشـــد، نمی تواند به کمتر از اجرت تعیین شده، شـــخص دیگری را بر آن کار اجیر کند، مگـــر اینکه کاری در آن انجام داده باشد، مثلاً لباس را بریده باشد، یا پی های ساختمان را کنده باشد.

(مســـألهٔ ۲۱۱۹) اگر کسی اجیر شـــده که لباسی را برای کسی بدوزد و موادّ لازم از نخ و دگمه و غیره بر عهدهٔ اجیر باشـــد، اگر شـــخص دیگری را به مبلغ کمتری برای دوختن آن اجیر کند، ولیّ مواد لازم را در اختیار او بگذارد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۲۰) اگر کسی با شرایط خاصّی اجیر شده، مثل این که آن کار را در فلان زمان، در فلان مکان، با فلان ابزار و امثال آن انجام دهد، و اجیر آن را بر خلاف شـــرایط توافق شده انجام دهد، در اینجا دو صورت است :

۱)جبران آن برای اجیر ممکن نباشد، ولو از این جهت که مدّت تعیین شده سپری شده باشد، در این صورت اجاره باطل می شود و اجیر در مقابل کاری که انجام داده مستحق اجرت نمی شود.

(مســـألهٔ ۲۱۲۱) اگر خیاط اجیر شـــده تا از پارچـــه‌ای پیراهن بدوزد ولیّ او از آن قبا دوخت، اگر قیمت پارچه با این کار پایین آمده باشـــد، باید تفاوت قیمت آن را بپردازد.

(مسألهٔ ۲۱۲۲) اگر در فرض بالا قیمت لباس بالا رفته باشد، پس اگر اجیر عمداً بر خلاف قرارداد رفتار کرده باشد در مقابل عملش مستحق هیچ اجرتی نمی باشد، ولیّ اگر از روی اشتباه این کار را انجام داده باشد، ظاهر این اســـت که به مقداری که موجب بالا رفتن قیمت آن لباس شده مستحق اجرت می شود.

۲)جبران آن برای اجیر ممکن باشد، مثل اینکه زرگری اجیر شده تا از

طلائی دستبند بسازد، ولیّ گردنبند ساخته است، و مدت اجاره تمام نشده است، در اینجا چند صورت هست :

۱) اگر عمداً بر خلاف رفتار کرده، اجاره باطل نمی شود، بلکه باید آن را آب کند و مطابق قرارداد از آن دستبند درست کند.

۲) اگر اشتباهاً گردنبند درست کرده و قیمت جنس با این کار بالا نرفته است، در اینجا نیز هم باید آب کرده مطابق قرارداد بسازد.

۳) ولیّ اگر اشتباهاً گردنبند ساخته و قیمت جنس با این کار بالا رفته است. در اینجا اگر بخواهد آن را آب کند و سپس از آن دستبند بسازد به اجیر ضرر می خورد، چون نتیجهٔ کارش ضایع می شود، اینجا از باب تزاحم دو حق است که باید با یکدیگر کنار بیایند و رضایت یکدیگر را به دست آورند. اگر ممکن نشود به حاکم شرع رجوع کنند.

(مسألهٔ ۲۱۲۳) اگر کسی را برای کاری اجیر کنند و یک شرط زاید بر آن با او بکنند، او کار را انجام دهد، ولیّ از آن شرط تخلّف کند اجاره صحیح است و اجیر مستحق اجرت می باشد، جز اینکه صاحب کار می تواند اجاره را فسخ کند، اجرت را از او پس بگیرد و به او اجرت‌المثل پرداخت نماید.

(مسألهٔ ۲۱۲۴) به طور کلی هر اجاره‌ای که شرطی در ضمنش شده باشد، تخلف شرط موجب بطلان اجاره نمی شود، بلکه صاحب شرط حق فسخ دارد و اگر فسخ کند به جای اجرت تعیین شده، اجرت‌المثل پرداخت می کند.

(مسألهٔ ۲۱۲۵) اگر برای کار خاصی اجیر شود و از تکمیل آن ناتوان گردد، به مقداری که از آن انجام داده، مزد دریافت می کند.

(مسألهٔ ۲۱۲۶) اگر کسی برای عملی اجیر شود که قابل تقسیط نباشد، مثلاً برای انجام دادن حج، عمرهٔ رجبیّه، زیارت نیمه شعبان و امثال

آنها اجیر شود، این کار را انجام دهد ولیّ به نتیجهٔ مطلوب نرسد، مثل اینکه پس از سپری شدن ایام حج به مکّه برسد، بنابر احتیاط واجب باید صلح کنند و به مقداری از اجرت رضایت دهند، مثل اینکه آن کار را یکبار با حصول نتیجه و یک بار بدون حصول نتیجه اگر قیمتی داشته باشد، قیمت گذاری کنند و به آن مقدار از اجرت تعیین شده مصالحه کنند.

(مسألهٔ ۲۱۲۷) اگر در فرض بالا کاری که انجام داده و به نتیجه نرسیده، هیچ قیمتی نداشته باشد، اجیر مستحق اجرت نمی شود.

* * *

بخش تکمیلی

احکام سرقفلی

پس از سپری شدن مدّت اجاره، مستأجر هیچ حقّی در عین مورد اجاره ندارد و باید آن را در صورت مطالبهٔ مالک به صاحبش برگرداند، مگر اینکه شرط کرده باشند، یا قراردادی بسته باشند که مستأجر بر اساس آن قرارداد در آن عین حق پیدا کند، مانند حق « **سرقفلی** » که در زمان ما رایج شده است.

(مسألهٔ ۲۱۲۸) سرقفلی حقّی است که مستأجر در مقابل پرداخت پولی به مالک نسبت به مورد اجاره پیدا می کند و نسبت به اجارهٔ آن عین حق اولویت را به خود اختصاص می‌دهد.

(مسألهٔ ۲۱۲۹) احکام زیر در مورد سرقفلی لازم به یاد آوری است :

۱) سرقفلی مانند دیگر حقوق مالی است، از جمله استفاده هایی است که خمس به آن تعلق می گیرد.

(مسألهٔ ۲۱۳۰) سرقفلی قابل انتقال است و لذا با اجارهٔ مالک، یا بدون آن، بر حسب آنچه هنگام پرداخت حق سرقفلی توافق کرده باشند، می توان

آن را به دیگری فروخت.

۲) حق اولویت برای مستأجر در مواردی است که در سالهای بعدی آمادگی اجاره کردن و پرداخت اجاره بها را داشته باشد، پس اگر به دلائلی چون زندان، تبعید و امثال آنها حضور نداشته باشد حق اولویتش ساقط می شود و مالک به تنهایی می تواند در مورد آن عین تصمیم بگیرد.

(مسألهٔ ۲۱۳۱) اگر هنگام پرداخت پول و قرارداد سرقفلی، شرط کنند حق اولویت او همواره محفوظ باشد و مالک هرگز در تصمیم گیری مستقل نباشد، در این صورت حقّش ساقط نمی شود.

۳) مالک در سالهای بعدی می تواند مبلغ اجاره را اضافه کند، به شرط اینکه از اجرت‌المثل بیشتر نشود، مگر اینکه در قرارداد روال دیگری را شرط کرده باشند، آنگاه طبق روال تعیین شده رفتار می کنند.

* * *

خاتمه

راه های دیگر استفاده از منافع

راه بهره گیری از منافع کالا و اجرت گرفتن در مقابل استیفای منفعت، منحصر به اجاره نیست، بلکه راههای دیگری نیز وجود دارد که در این فصل بیان می گردد.

(مسألهٔ ۲۱۳۲) همهٔ این راهها که بیان خواهد شد با بحث اجاره مشترک هستند در این که باید ضوابط تعیین شده در مکاسب محرّمه رعایت گردد تا اجرت به دست آمده حلال باشد.

و اینک مطالب این فصل را در دو مبحث بیان می کنیم :

* * *

مبحث اول
استفاده از منافع با ضمانت اجرت آنها

(مسألهٔ ۲۱۳۳) هر کس از دیگری انجام کار و یا در اختیار قرار دادن منفعتی را مطالبه کند، که این کار یا منفعت از نظر عرف مالیت داشته، و طرف خواستهٔ او را تأمین کند، اجرت این عمل و یا منفعت را باید به او بپردازد.

(مسألهٔ ۲۱۳۴) اگر بیمار به دکتر بگوید: مرا معالجه کن، یا پیاده به صاحب مرکب بگوید: مرا سوار کن، یا صاحب پارچه به خیاط بگوید : این را بدوز، یا طالب کالا به دلّا ل بگوید : فلان کالا را برای من خریداری کن و یا شبانگاه در خانه‌ای را بکوبد به صاحب خانه بگوید : اجازه بده من اینجا بخوابم و امثال اینها. در همهٔ این موارد اگر طرف مقابل خواسته او را تأمین نماید، باید اجرت آن را بپردازد، به چند شرط :

۱) مطالبه کننده کودک، دیوانه و یا سفیه نباشد، تا حق تصرّف در مال خود داشته باشد.

۲) قراینی نباشد مبنی بر این که هدف او این بوده که کار را مجانی برای او انجام دهند، در این صورت مستحق اجرت نمی شوند، بلکه طرف می تواند آن را مجّانی انجام دهند و یا جواب منفی دهد، و نمی تواند با اشاره و کنایه به او بفهماند که اجرت می خواهد و سپس اجرت بگیرد.

۳) طرف در برآوردن خواستهٔ او قصد تبرّع و مجّانی نداشته باشد، در این صورت مستحق اجرت نمی شود و حق مطالبهٔ اجرت را ندارد، به شرط اینکه به جهت کودکی، دیوانگی و سفاهت تصرّفش غیر نافذ نباشد.

(مسألهٔ ۲۱۳۵) همهٔ مثال هایی که در مسألهٔ پیشین گفتیم، بر هیچ

یک از عقود لازمه منطبق نیســت و لذا طرفین می توانند پیش از اســتیفای منفعت، این خواســته را به هم بزنند، مگر اینکه عرفاً چنین متعارف شــده باشــد که پس از شــروع به آن هرگز آن را به هم نزنند، در این صورت باید مطابق عرف رفتار کنند.

(مسألهٔ ۲۱۳۶) اگر پزشک اجرت ویزیت را در تابلوئی نوشته باشد، یا صاحب هتل قیمت غرفه و یا تختخواب را در لیســت نوشــته باشــد، یا صاحب ماشــین اجرت آن را نوشــته و یا اعلام کرده باشد، کسی که از آنها استفاده می کند، باید اجرت اعلام شده را بپردازد.

(مســألهٔ ۲۱۳۷) در مواردی که اجرت اعلام نشده، اگر مراجعه کننده اجــرت آن را بپرســد و با یکدیگر به توافق برســند، همــان اجرت را باید بپردازد، در غیر این صورت باید اجرت‌المثل پرداخت نماید.

(مسألهٔ ۲۱۳۸) به کار گرفتن کارگر پیش از تعیین اجرت مکروه است.

(مســألهٔ ۲۱۳۹) اگر صاحب کالائی مثل پارکینگ، حمام، مسافرخانه و اتوبوس، در مقابل قیمت مشــخص به همه اجازهٔ اســتفاده می‌دهد، کسی که از آنها اســتفاده می کند باید اجرت آن را بپردازد. و اگر قیمت مشخص نشده باشد، باید اجرت‌المثل آن را پرداخت نماید.

(مســألهٔ ۲۱۴۰) ظاهراً همین حکم در مواردی که با استیفای منفعت عین از بین می‌رود نیز جاری می شــود، پس اگر کسی وارد رستوران، کافه، ســاندویچی و امثال آن شده، از خوردنیها و نوشــیدنیها استفاده می کند، و قصد مجانی بودن در کار نیست، اگر قیمت اغذیه تعیین شده هست، باید آن قیمت را بپردازد، و اگر مشخص نباشد باید اجرت‌المثل را پرداخت نماید.

(مســألهٔ ۲۱۴۱) آنچه در زمان ما در رستورانها رایج است، دادوستد

نیست تا احکام بیع در آنها جاری شود، بلکه اجازهٔ استفاده در مقابل قیمت تعیین شده می باشد و لذا احکام یاد شده در آنها جاری می باشد.

* * *

مبحث دوّم

جُعاله

جعاله آنست که انسان مبلغ معیّنی را به عهده بگیرد در مقابل هر کسی که کار مشخصی را برای او انجام دهد.

(مسألهٔ ۲۱۴۲) حق جعاله باید به عنوان مزد و در مقابل کار باشد، پس اگر بگوید هر کس فلان کار را برای من انجام دهد، من این مبلغ را به او اهدا می کنم، این جعاله نمی باشد، بلکه صرفاً یک وعده است و وفا کردن به آن واجب نیست.

(مسألهٔ ۲۱۴۳) جعاله از ایقاعات است و نیاز به قبول ندارد، بلکه ایجاب و ایجاد انگیزه از سوی پیشنهاد کننده کافی است.

(مسألهٔ ۲۱۴۴) ایجاب در جعاله بر دو نوع است :

۱) خاص.

۲) عام.

خاص آنست که به شخص معینی بگوید : اگر لباس مرا بدوزی به تو ۱۰۰۰ تومان می‌دهم، یا اگر مسجد را جارو بزنی به تو این مقدار می پردازم.

عام آنست که مثلاً بگوید : هر کس اسب فراری‌ام را برگرداند به او ۱۰۰۰ تومان می‌دهم، یا بگوید : هر کس خطر حیوان درنده، یا خطر دشمن و یا خطر سیل را از این شهر بر طرف کند، فلان مبلغ به او می پردازم.

(مسألهٔ ۲۱۴۵) جعاله پرداز باید کسی باشد که تصرّفش در مال خود

نافذ باشـــد، پس اگر کودک، دیوانه و یا ســـفیه باشد، نفوذ جعاله‌اش نیاز به اذن ولیّ دارد، و در غیر این صورت باطل می شود و چیزی به عامل (انجام دهنده) تعلق نمی گیرد.

(مسألهٔ ۲۱۴۶) در عامل، یعنی کسی که خواسته جعاله پرداز را به جا می‌آورد، جایز التصرّف بودن شـــرط نیست، بلکه اگر کودک و یا دیوانه هم آن کار را انجام دهد مستحق اجرت می شود. با این تفاوت که اگر جعاله به صورت خاص باشد، یعنی جعاله پرداز بالخصوص به او کار را ارجاع داده باشد، باید از دو مبلغ تعیین شده در جعاله و اجرت‌المثل بیشترین را بپردازد.

(مســـألهٔ ۲۱۴۷) در جعاله لازم نیست جعاله پرداز ذینفع باشد، بلکه صرف علاقمند بودن وی به کار مورد نظر کافی است، اگرچه برای مصلحت دیگری باشد، پس اگر بگوید : هر کس لباس زید را بدوزد، فلان مبلغ به او می پردازم، جعاله صحیح است.

(مســـألهٔ ۲۱۴۸) در جعالـــه اگر فقط مصلحت کارگزار منظور شـــده باشـــد، باز هم مانعی ندارد، مثل اینکه بگوید : اگر لباســـت را بشویی فلان مبلغ می پردازم.

(مسألهٔ ۲۱۴۹) به کارگزار هنگامی مبلغ جعاله تعلّق می گیرد که کار را بر اســـاس جعاله انجام داده باشد، پس اگر از جعاله بی خبر باشد و یا از آن غفلت بورزد، مبلغ تعیین شده در جعاله به او تعلق نمی گیرد، اگرچه در این کار از کارفرما انتظار احسان داشته باشد.

(مسألهٔ ۲۱۵۰) اگر کارگزار کار را به قصد تبرّع (مجانی) انجام دهد، مبلغ جعاله به او تعلق نمی گیرد.

(مســـألهٔ ۲۱۵۱) جعاله پرداز پیش از آنکه کارگزار به کار و مقدمات

آن شروع کند می تواند از جعاله منصرف شود.

(مسألة ۲۱۵۲) پس از آنکه کارگزار به مقدمات کار مشغول شد، آیا جعاله پرداز می تواند از جعاله برگردد یا نه ؟ محلّ اشکال است.

(مسألة ۲۱۵۳) در کاری که اجزای آن به هم پیوسته است، پس از شروع به آن، آیا جعاله پرداز می تواند از جعاله برگردد یا نه ؟ باز هم محلّ اشکال است.

(مسألة ۲۱۵۴) در کاری که اجزای آن قابل تفکیک است، پس از شروع به کار، جعاله پرداز می تواند از جعاله برگردد و کارگزار به مقدار کاری که انجام داده اجرت دریافت می کند.

* * *

احکام مضاربه

مضاربه عبارت از این اســت که صاحب مال با کســی قرارداد ببندد که آن شخص با مال او تجارت کند و در مقابل، قسمتی از سود از آنِ او باشد.

(مســألهٔ ۲۱۵۵) در مضاربه شرط اســت که مال در تملّک صاحبش بماند و کارگزار آن را تملّک نکند. و در واقع او وکیل صاحب مال اســت، از طرف او می خرد و از طرف او می فروشد.

(مســألهٔ ۲۱۵۶) آنچه در زمان ما رایج شده که مالک، پول را به تاجر می‌دهــد که در اختیار او باشــد و او حق هر گونه تصرّف را در آن داشــته باشد، برای خودش بخرد و برای خودش بفروشد، و در مقابل پول ذمّه‌اش به مالک مشغول باشد و قسمتی از سود را به مالک اختصاص دهد، این کار ربطی به مضاربه ندارد، بلکه از اقسام قرض ربوی و حرام می باشد، باید از آن پرهیز کرد و کار را بر اساس یک میزان صحیح شرعی پی‌ریزی نمود.

(مســألهٔ ۲۱۵۷) چون مضاربه از عقود اســت، در آن ایجاب و قبول لازم است.

(مسألهٔ ۲۱۵۸) ایجاب و قبول در مضاربه همانند دیگر عقود، با لفظ و یا هر عملی که بر آن دلالت کند، تحقق می یابد.

(مسألهٔ ۲۱۵۹) در مضاربه باید دو طرف مضاربه نافذ التصّرف باشد،

پس اگر یکی از آنها کودک، دیوانه یا سفیه باشد، عقد او جز با اذن ولیّ نافذ نمی شود، چنانکه در بیع گفته شد.

(مسألهٔ ۲۱۶۰) مضاربه با سکه های طلا و نقره و اسکناسهای رایج زمان و هر جنس و کالائی که بر اساس حفظ رأس‌المال پایه گذاری شود، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۶۱) اگر هزار مثقال طلا به عنوان مضاربه به کسی بدهد که با آن تجارت کند و اصل سرمایه محفوظ بماند و درصدی از سود از آنِ او باشد مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۶۲) اگر خانه، کارگاه و یا دستگاهی را به عنوان سرمایه در اختیار او بگذارد و توافق کنند که قیمت آن مثلاً یک ملیون تومان باشد و آن سرمایه باشد و درصدی از سود آن، از آنِ او باشد مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۶۳) اگر مثلاً خانه‌ای را در اختیار او قرار دهد، که آن را بفروشد، پول آن را سرمایه کند و با آن تجارت نماید و درصدی از سود آن را به او بدهد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۶۴) اگر به کسی تور ماهی گیری بدهد، تا با آن صید کند و در صید شریک باشند، و یا ماشین در اختیار کسی قرار می‌دهد که با آن بارکشی یا مسافرکشی کند و در سود حاصله شریک باشند مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۶۵) اگر کسی کارگاهی را در اختیار شخصی قرار می‌دهد و شخص سوّمی سرمایهٔ لازم را می‌دهد، تا با آن کارخانه را راه اندازی کند و سود حاصله از تولید کارخانه، بین آن سه نفر مطابق قرارداد تقسیم شود، مانعی ندارد، جز اینکه از باب مضاربه نمی باشد.

(مسألهٔ ۲۱۶۶) اگر انسان از کسی طلب دارد و می خواهد با او

قــرارداد مضاربه ببنــدد، باید طلب خود را از او بگیرد ســپس با او قرارداد مضاربه ببندد، پس اگر آن را قبض نکرده بخواهد با پولی که در ذمّهٔ اوست عقد مضاربه ببندد، باطل می شود.

(مسألهٔ ۲۱۶۷) اگر باطلبی که در ذمّهٔ بدهکار هست با شخص دیگری قرارداد مضاربه ببندد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۱۶۸) در مضاربه حتماً باید تقسیم سود بین آنها به صورت مشاع و درصدی ـ مثل نصف، یک سوّم، یک چهارم و امثال آن ـ باشد، ولیّ اگر مقدار مشــخّصی را تعیین کند، مثلاً هــزار دینار در ماه، در این صورت اجاره خواهد بود و احکام اجاره بر آن جاری می شود.

(مسألهٔ ۲۱۶۹) مقتضای اطلاق عقد مضاربه آن است که مال در دست کارگزار قرار بگیرد، ولیّ اگر شرط کنند که مال در اختیار مالک بماند، مانعی ندارد.

(مســألهٔ ۲۱۷۰) مقتضای اطلاق مضاربه آن است که هر یک از مالک و کارگزار هر وقت بخواهند مضاربه را فســخ نمایند، و لذا با مرگ هر یک از آنها مضاربه باطل می شود.

(مسألهٔ ۲۱۷۱) اگر برای یکی از طرفین (مالک یا کار گزار) حادثه‌ای رخ دهد که اســتقلال در تصرّف خود را از دســت بدهد، از قبیل : جنون و سفاهت، مضاربه باطل می شود.

(مسألهٔ ۲۱۷۲) اگر برای مضاربه مدّت زمانی تعیین شود، دو صورت دارد:

۱) منظور این باشــد که آن تاریخ آخرین مدّت مضاربه اســت، و پس از آن نباید تجارت انجام بگیرد، چنین شــرطی صحیح است و لکن پیش از فرارسیدن آن تاریخ باز هر یک از آنها حق فسخ مضاربه را دارند.

۲) منظور این باشد که علاوه بر معنای یاد شده، حتماً باید این مضاربه تا تاریخ یاد شده ادامه پیدا کند، این شرط نیز مانعی ندارد و در این صورت مضاربه تا تاریخ تعیین شـــده به صورت عقد لازم در می‌آید و هیچکدام از طرفین به تنهایی نمی تواند آن را فسخ نماید.

(مسألهٔ ۲۱۷۳) در صورت دوّم، با مرگ مالک و یا حدوث عارضه‌ای چون دیوانگی مضاربه پیش از تاریخ یاد شـــده باطل نمی شود، ولیّ با مرگ کارگـــزار و یا حـــدوث عارضه‌ای که از ادامهٔ تجارت ناتوان شـــود، مضاربه باطل می شود.

(مســـألهٔ ۲۱۷۴) اگر مالک در مضاربه شـــرط کند که کارگزار کالای خاصـــی را خریداری کنـــد، یا در زمان خاص، مکان خـــاص و یا به قیمت تعیین شده‌ای معاملاتش را انجام دهد، باید کار گزار بر طبق آن شرط رفتار نماید.

(مســـألهٔ ۲۱۷۵) اگر کارگزار بر خلاف شرایط تعیین شده رفتار کند، ضامن ســـرمایه اســـت، ولیّ معامله‌ای که انجام داده درســـت اســـت و سود حاصله بر طبق قرارداد تعیین شده تقسیم می شود.

(مسألهٔ ۲۱۷۶) اگر در عقد مضاربه شرایط ویژه‌ای تعیین نشده باشد، مقتضای اطلاق مضاربه آنست که کارگزار بر طبق تشخیص خود در آن مال تصرّف می کند، در مورد اینکه آیا مســـافرت برود یا نه ؟ نسیه معامله بکند یـــا نه ؟ چگونه از مال محافظت کند ؟ و چگونه از آن بهره برداری نماید ؟ آزاد است.

(مسألهٔ ۲۱۷۷) کارگزار در مضاربه باید تلاش کند تا نزدیک ترین راه را برای حفظ سرمایه و بهره برداری از آن، به صورت متعارف جستجو کند،

در غیر این صورت کوتاهی کرده و ضامن است، چنانکه بحث خواهیم کرد.

(مسألهٔ ۲۱۷۸) پس از بسته شدن عقد مضاربه، مالک نمی تواند شرطی را که در قرارداد نبوده، شرط کند. مگر اینکه آن قرارداد را فسخ کند و قرارداد جدیدی را با ضوابط جدیدی ببندد، و این در صورتی است که حق فسخ داشته باشد.

(مسألهٔ ۲۱۷۹) خسارت پدید آمده با سود حاصله جبران می شود و کارگزار پس از جبران ضرر از سود استفاده می کند، پس اگر در یک معاملهٔ ۱۰۰ دینار ضرر کند و در معامله دیگری ۲۰۰ دینار استفاده کند، کارگزار فقط از یکصد دینار اضافی سهم بر می‌دارد، نه از همهٔ ۲۰۰ دینار.

(مسألهٔ ۲۱۸۰) اگر قسمتی از سرمایه پیش از شروع به کار و گردش یافتن مال در تجارت، تلف شود، از سود حاصله جبران نمی شود.

(مسألهٔ ۲۱۸۱) ولی اگر پس از شروع به کار قسمتی از سرمایه تلف شود، اگر این تلف شدن از پیامدهای تجارت باشد، مثل اشتباه در حساب، نپرداختن برخی از مشتری ها، تلف شدن مال التجاره در نقل و انتقال و امثال آنها، با سود حاصله جبران می شود.

(مسألهٔ ۲۱۸۲) اگر تلف شدن برخی از سرمایه، از پیامدهای تجارت نباشد، مثل اینکه مال به سرقت برود، یا انبار طعمهٔ حریق شود، آیا از سود حاصله جبران می شود یا نه ؟ محلّ اشکال است، و بنابر احتیاط واجب باید مصالحه کنند، مگر اینکه شرط خاصی کرده باشند، در این صورت مطابق شرط رفتار می کنند.

(مسألهٔ ۲۱۸۳) اگرچه سود جبران کنندهٔ خسارت و تلف می باشد، ولیّ اینکه در چه مدتی آن را جبران کنند، تابع قرارداد است، پس اگر در

ضمن عقد به صراحت یا به طور ضمنی و یا بر حسب عرف و عادت وقت آن مشـــخص باشد، در آن مدّت با ســـود حاصله آن، ضرر یا تلف را جبران می کنند، چنانکه در مسأله بعدی توضیح داده می شود.

(مســـألهٔ ۲۱۸۴) اگر مالک و کارگزار قـــرارداد ببندند که در پایان هر سال به حساب خود برسند و سهم خود را از سود تجارت برداشت نمایند، در این صورت ضرر و تلف هر سالی نیز از سود آن سال جبران می شود.

(مسألهٔ ۲۱۸۵) اگر توافق کنند که پس از انجام هر معاملهای حساب خود را تصفیه کنند، ضرر و تلف هر معامله نیز از سود همان معامله جبران می گردد.

(مسألهٔ ۲۱۸۶) اگر در عقد مضاربه، در این رابطه چیزی تعیین نشده باشـــد، ظاهر این اســـت که تا پایان وقت مضاربه، برای جبران تلف و ضرر فرصت باقی است. پس اگر برای پایان وقت مضاربه مدّتی تعیین نشده باشد مالک و یا عامل هر وقت که بخواهند می توانند آن را فســـخ کنند و در آن موقع سود تثبیت می شود.

(مســـألهٔ ۲۱۸۷) اگر در عقد مضاربه وقتی برای تصفیهٔ حساب تعیین نکننـــد، ولیّ برای مضاربه مدّتی را تعیین نمایند، پیش از ســـپری شـــدن آن مدّت سود تثبیت نمی شود، مگر اینکه پیش از فرارسیدن مدّت، بر فسخ آن توافق کنند. در این هنگام سود نیز تثبیت و تقسیم می شود.

(مســـألهٔ ۲۱۸۸) اگر مال مضاربه تلف شـــود و یا خسارتی در آن رخ دهد، کارگزار ضامن نیســـت، مگر اینکه با شـــرط های تعیین شده از طرف مالـــک مخالفت نماید، یا از مقتضای وظیفهٔ خود، که در مســـألهٔ ۲۱۷۴ بیان گردید، خارج شده باشد، و تلف در اثر مخالفت و یا زیادهروی او باشد.

(مسألة ۲۱۸۹) اگر کارگزار از مقتضای عقد مضاربه بیرون برود و جنس تلف شود یا خسارتی در آن پدید آید، ولیّ این تلف یا خسارت به زیاده‌روی او مستند نباشد، ظاهراً ضامن نیست.

(مسألة ۲۱۹۰) اگر کارگزار از ضوابط تعیین شده در ضمن عقد سرپیچی کند و جنس تلف شود یا خسارتی پدید آید ولیّ به مخالفت او مستند نباشد، آیا ضامن است یا نه ؟ محلّ اشکال است و بنابر احتیاط واجب مصالحه نمایند.

(مسألة ۲۱۹۱) مالک نمی تواند شرط کند که اگر بدون کوتاهی و سهل‌انگاری کارگزار، مال تلف شود و یا خسارتی در آن پدید آید، کارگزار ضامن باشد، و اگر چنین شرطی بکند مضاربه تبدیل به قرض می شود و حکم قرض را پیدا می کند و در نتیجه مالک در سود حاصله سهمی نخواهد داشت و همهٔ سود مربوط به کارگزار می شود.

(مسألة ۲۱۹۲) با کافر ذمّی، بلکه با مطلق کافر، قرارداد مضاربه بستن مکروه است.

* * *

احکام مزارعه و مساقات

در اینجا سه مبحث است :

مبحث اوّل

احکام مزارعه

مزارعه قراردادی است که بین مالک زمین و شخص دیگری منعقد می شـــود، تا وی زمین را کشـــت نماید و قسمتی از محصول آن زمین، از آنِ او باشد.

(مسألهٔ ۲۱۹۳) در مزارعه پنج شرط لازم است :

۱) محصول بین زارع و مالک مشاع باشد، یعنی سهم زارع نصف، یک سوّم، یک چهارم و امثال آن باشد.

(مسألهٔ ۲۱۹۴) اگر برای یکی از آنها مقدار مشخّصی تعیین شود، مثلاً گفته شود که یک خروار از محصول، از آنِ یکی و بقیّه از آنِ دیگری باشد، چنین قراردادی باطل است.

(مســألهٔ ۲۱۹۵) اگر مالک زمین را بـــه زارع اجاره بدهد و در مقابل پول و یا جنس مشخصی به عنوان اجرت تعیین شود، مانعی ندارد، به شرط اینکه از حاصل آن زمین نباشـــد، به تفصیلی که در مســـألهٔ ۲۰۶۴ تا ۲۰۶۸ بیان گردید.

(مسألهٔ ۲۱۹۶) مالک یا زارع در مزارعه می توانند علاوه بر سهم خود از محصول زمین، چیز دیگری را نیز از نقد و جنس شـرط کنند، ولیّ بنابر احتیاط واجب از محصول آن زمین نباشد.

۲) در مزارعه باید به تناسب زراعتی که با آن زمین تناسب دارد، مدّت تعیین شود.

(مسـألهٔ ۲۱۹۷) تعیین مدّت در مزارعه ممکن اسـت بر اساس ماه، سـال، فصل و یا تعداد زراعت و برداشت محصول تعیین شود، تا در مورد زراعت متناسب ابهامی نباشد.

۳) در مزارعه باید زمین مشـخّص باشـد، ولو بـه این صورت که در میان دو قطعه زمین مخیر باشد، که هر کدام را که بخواهد انتخاب نماید. تا ابهامی در کار نباشد.

۴) در مزارعه باید مشـخص شـود که هر یک از : تخم، ابزار، ادوات، کارگر و هزینهٔ کندن نهر و امثال آن بر عهده کیسـت. اینها را ممکن اسـت صریحاً در قرارداد مشخص کنند و یا به عرف و عادت محلّ محوّل نماید.

۵) در مزارعه باید زمین برای زراعت شایسـتگی داشـته باشد، و توان دیگر مقدمات آن نیز فراهم باشد.

(مسألهٔ ۲۱۹۸) اگر در قسمتی از زمین از کشت مانع باشد، آن مقدار از قرارداد باطل می شود و در مورد بقیهٔ آن برای هر دو طرف خیار تبعّض صفقه ثابت می شود، اگر قرارداد بر مجموع به هم پیوسته مقرّر شده باشد.

(مسـألهٔ ۲۱۹۹) در مزارعه شرط نیست که کارفرما مالک زمین باشد، بلکه ممکن اسـت مالک منفعت و یا صاحب اختیار باشـد، مانند مستأجر، ولیّ کودک و متولّی وقف.

(مسـألهٔ ۲۲۰۰) می توان زمین را برای زراعت عاریه گرفت، در این صورت عاریه گیرنده نقش مالک را با کشاورز ایفا می کند.

(مسـألهٔ ۲۲۰۱) اگر در عقد مزارعه بر زراعت خاصّ، زمان خاص، کیفیـت خاص و امثال آنها توافق کنند، مخالفت با آن جایز نیسـت، مگر با رضایت دیگری.

(مسـألهٔ ۲۲۰۲) هیچیک از مالک و کشاورز پس از عقد مزارعه نمی توانند طرف مقابل را به شرط دیگری وادار سازند.

(مسـألهٔ ۲۲۰۳) اگر کشاورز یکی از شـرایط مقرر در ضمن عقد را رعایت نکند، و آن شـرط از مسـائل اساسـی و زیربنائی مزارعه باشد، مثل اینکه زمین دیگری را بکارد، یا زراعت دیگری را انتخاب کند، مزارعه باطل می شود.

(مسـألهٔ ۲۲۰۴) هنگامی که مزارعه به سـبب مخالفت کشاورز باطل شود، پیامدهایی دارد که در زیر شرح می‌دهیم :

۱) اگر به وسـیلهٔ این زراعت در زمین نقصی ایجاد شـود، و زمین در تصرّف زارع باشد، ضامن آن نقص حاصله می باشد.

۲) اگر بذر از آن مالک می باشـد، همـهٔ محصول به مالک مربوط می شود و کشاورز سهمی در آن ندارد.

۳) اگر به سبب مخالفت کشاورز نقصی در بذر و یا هر چیز مربوط به مالک پدید آمده باشد، باید از عهدهٔ آن بر آید.

۴) اگر بذر از آنِ زارع باشـد، همـهٔ محصول به او تعلّق می یابد، پس اگر مخالفتش عمدی نباشـد مالک موظف اسـت که اجازه دهد تا موقع فرا رسیدن درو در زمین او بماند، ولو در مقابل اجرت، مگر اینکه متضرّر شود.

ولیّ اگر مخالفتش عمدی باشـــد، مالک می توانـــد محصول را بکند و دور بریزد.

(مسألهٔ ۲۲۰۵) اگر کشاورز در مسائل غیر اساسی مخالفت کند، مثل اینکه توافق کرده بودند که مثلاً ده بار آب بدهد، کمتر یا بیشـــتر آب بدهد، مزارعه باطل نمی شود، جز اینکه مالک حق فسخ دارد.

(مســـألهٔ ۲۲۰۶) اگر در فرض یاد شده فسخ کند، پس اگر بذر از آن مالک باشـــد، همّهٔ محصول از آنِ او می باشد و به کشاورز اجرت‌المثل داده می شود. و اگر بذر از آنِ کشاورز باشد، همّهٔ محصول به او مربوط می شود و به مالک اجرت‌المثل زمین را پرداخت می کند.

(مســـألهٔ ۲۲۰۷) مقتضـــای اطلاق عقد مضاربه این اســـت که مالیات دولـــت بر زمین، بر عهدهٔ مالک زمین باشـــد، ولیّ مالیـــات غلّا ت پیش از تقسیم محصول از مجموع آن برداشت شود. مگر اینکه بر خلاف آن توافق کرده باشند، که بر آن اساس رفتار می کنند.

(مســـألهٔ ۲۲۰۸) بعـــد از رســـیدن محصول مالـــک و زارع می توانند محصول را تخمین بزنند و بر آن اساس حساب یکدیگر را تصفیه کنند. اگر بر این کار راضی شدند و آن را انجام دادند، این محاسبه نافذ است. پس اگر بعداً معلوم شـــود که آن تخمین دقیق نبوده و محصول کمتر یا بیشـــتر بوده، نمی توانند چیزی از یکدیگر مطالبه نماید.

* * *

مبحث دوّم
احکام مساقات

مساقات قرارداد خاصی است میان صاحب درختان کاشته شده، از قبیل خرما، مو و هر درخت دیگر، با شخص دیگری، بر این اساس که آن شخص این درختان را آب بدهد، قلمه بزند، گرده افشانی کند و دیگر خدمات لازم را انجام دهد، در مقابل، بخشی از میوه های آن درختان از آنِ او باشد.

(مسألهٔ ۲۲۰۹) در مساقات پنج شرط باید رعایت شود :

۱) بنابر احتیاط واجب میوه به صورت درصدی (مثل یک سوّم، یک چهارم و امثال آن) در میان مالک و باغبان تقسیم شود.

(مسألهٔ ۲۲۱۰) اگر مالک یا باغبان علاوه بر سهم خود، چیز دیگری را نیز برای خود اختصاص دهد و در ضمن قرارداد شرط کند مانعی ندارد. با ضوابطی که در مسألهٔ ۲۱۹۶ گفته شد.

۲) مدّت تعیین شود، نهال هایی که مورد قرارداد است مشخص گردد، ابزار، ادوات، وظیفه و هزینهٔ کود و سمّ و امثال آنها معلوم باشد که بر عهدهٔ کیست.

۳) موضوع مساقات نهال های کاشته شده باشد.

(مسألهٔ ۲۲۱۱) اگر مورد مساقات نهال و قلمه هایی باشد که باید در زمین کاشته شود و محصول آن مطابق قرارداد بین صاحب زمین و باغبان تقسیم شود مانعی ندارد، جز اینکه چنین معامله‌ای مساقات نمی باشد و احکام مساقات در آن جاری نمی شود.

(مسألهٔ ۲۲۱۲) اگر مورد مساقات بوته های کاشته شده‌ای باشد، که ریشه های آنها در زمین استوار و پابرجا نمی شود، مانند هندوانه، خربزه بادمجان و امثال آنها، معامله صحیح است ولیّ از باب مساقات نمی شود.

۴) قرارداد مساقات پیش از شکل گرفتن میوه باشد، واگر میوه ها شکل گرفته، باید نرسیده باشد، تا نیاز به آب دادن و دیگر خدمات داشته باشد.

(مسألهٔ ۲۲۱۳) اگر مورد معامله درختانی باشد که میوهٔ آنها رسیده است و این قرارداد برای خدماتی چون : محافظت، چیدن، بسته بندی کردن و انتقال دادن باشد، معامله صحیح است ولیّ از باب مساقات نیست، بلکه خود نوعی معامله است که در زمان ما متداوّل شده است که چیزی از محصول را به کسی که آن را با دستگاه می چیند اختصاص داده می شود.

۵) باغبان طرف قرارداد، قدرت رسیدن و ارائهٔ خدمات به باغ و درختان را داشته باشد، تا میوهٔ مطلوب از آن حاصل شود. چنانکه در مبحث مزارعه بیان گردید.

(مسألهٔ ۲۲۱۴) بستن عقد مساقات در مورد درختانی که میوه ندارند ولیّ از برگ آنها استفاده می شود، مانند حنا، ظاهراً مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۲۱۵) اگر مورد مساقات درختی باشد که میوه دارد، ولیّ از میوه‌اش استفاده نمی شود، بلکه از برگش استفاده می شود، و برگ مورد قرارداد واقع شود، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۲۱۶) درختی چون سدر که از برگ و میوه‌اش استفاده می شود، و یا درختی چون بید که فقط از چوبش استفاده می شود، و یا هر درخت دیگری که از غیر میوه‌اش استفاده می شود، می تواند مورد قرارداد مساقات واقع شود.

(مسألهٔ ۲۲۱۷) کسی که طرف قرارداد در مساقات است، شرط نیست که مالک نهال ها باشد، بلکه کافی است که حق استفاده از میوه های آنها را داشته باشند، مانند افرادی که محصول باغ بر آنها وقف شده باشد و یا افرادی که میوه ها را بر درخت خریداری کرده باشند.

* * *

مبحث سوّم
برخی از احکام مشترک بین مزارعه و مساقات

مزارعه و مساقات از عقدهایی هستند که بر مبنای التزام دو طرف قرارداد پی‌ریزی شده‌اند. صاحب زمین و صاحب درخت از طرف مقابل تلاش و کوشش در زراعت و به ثمر رسانیدن مزرعه، جالیز و باغ را می خواهد ، او نیز در برابر تلاش خود از مالک می خواهد که پیش از شروع به کار تعهد نماید که بخشی از غلّه و یا میوه از آنِ او باشد.

(مسألهٔ ۲۲۱۸) در موردی که التزام طرفین در کار نباشد، بلکه صاحب زمین بگوید : هر کس این زمین مرا کشت کند، مثلاً نصف زراعت از آنِ او باشد.و طرف مقابل هیچ تعهد و التزامی نسپارد، این جعاله است و ربطی به مزارعه ندارد. و همچنین است در مساقات.

(مسألهٔ ۲۲۱۹) با توجه به اینکه مزارعه و مساقات از قراردادهای مالی هستند، در آنها ایجاب و قبول شرط است، آنچنانکه در دیگر عقدها گفتیم. و باید طرفین حق تصرّف در مال خود را داشته باشند. و به جهت خردسالی، دیوانگی، بردگی یا سفاهت از تصرّف مستقل محروم نباشند.

(مسألهٔ ۲۲۲۰) مزارعه و مساقات از عقود لازمه هستند و بدون اقالهٔ طرفین و یا فسخ کسی که حقّ خیار فسخ داشته باشد، فسخ نمی شود.

(مسألهٔ ۲۲۲۱) در هر موردی که در اجاره خیار بود، در مزارعه و مساقات نیز، در همان مورد با همان ضوابط خیار ثابت می شود.

(مسألهٔ ۲۲۲۲) اگر کشاورز و باغبان از کار کردن امتناع کند، مالک

می تواند او را وادار به کار نماید، اگر بر خلاف مقتضای قرارداد تخلّف کند، مالک می تواند قرارداد را فسخ نماید.

(مسألهٔ ۲۲۲۳) اگر کشـــاورز و باغبان کاری را که باید انجام بدهند، انجام ندهند، و یا در آن کوتاهی کنند، به طوری که به زراعت یا میوه صدمه برسد، آیا در مقابل کم کاری های خود اجرت‌المثل را ضامن هستند یا نه ؟ دو وجه اســـت، پس بنابر احتیاط واجب با یکدیگر مصالحه کنند و رضایت یکدیگر را جلب نمایند.

(مســـألهٔ ۲۲۲۴) در صورتی که کوتاهی کردن کشـــاورز موجب تلف شـــدن قسمتی از بذر شود، ضامن می باشد. و اگر موجب صدمه رسیدن به زمین یا درختان بشود نیز ضامن است.

(مســـألهٔ ۲۲۲۵) اگر کارگزار به جهـــت بیماری، مرگ، زندان و امثال آن از ادامهٔ کار ناتوان بشـــود، اگر مباشـــرت او در قرارداد شرط نشده باشد، باید کسی را به جای خود اجیر کند تا کار را به پایان برساند، و در صورت مرگ از ترکهٔ او کسی را اجیر می گیرند. و اگر خود داری کند حکم مسألهٔ ۲۲۲۲ جاری می شود.

(مســـألهٔ ۲۲۲۶) اگر کشاورز به جهت بیماری قادر به ادامه کار نباشد و قدرت مالی بر اجیر گرفتن نداشته باشد، قرارداد مزارعه یا مساقات باطل می شود، و به نسبت کاری که انجام داده اجرت می گیرد.

(مســـألهٔ ۲۲۲۷) اگر کشـــاورز بمیرد و ترکه‌ای نداشته باشد که با آن اجیر بگیرند، مزارعه و مســـاقات باطل می شـــود و به نسبت کاری که انجام داده اجـــرت می گیرد. پس اگر مثـــلاً حقش ثلث بوده و نصف کار را انجام داده بود، نصف ثلث به او می‌رسد.

(مسألهٔ ۲۲۲۸) اگر در قرارداد شرط شده که شخصاً کار را انجام دهد و از ادامهٔ کار ناتوان شود، قرارداد باطل می شود و به مقدار کاری که انجام داده، از اجرت سهمش را می برد.

(مسألهٔ ۲۲۲۹) در سه مسألهٔ یاد شده اگر کسی پیدا نشد که کار او را انجام دهد، و کلاً محصول از بین رفت، سهمی به او نمی‌رسد.

(مسألهٔ ۲۲۳۰) اگر در مزارعه بذر از کشاورز باشد و از ادامه کار ناتوان شود و محصول کم و یا معیوب بشود، آیا چیزی از محصول به او تعلق می گیرد یا نه ؟ محلّ اشکال است، پس بنابر احتیاط واجب در میان مالک و کشاورز و یا ورثهٔ او مصالحه شود.

* * *

احکام عاریه

عاریه عقدی اســت که نتیجه‌اش در اختیار گذاشــتن جنس است که به رایگان از منافع آن استفاده نماید.

در اینجا صاحب کالا « عاریه دهنده » و طرف مقابل عاریه گیرنده است.

(مســألهٔ ۲۲۳۱) عاریه با هر فعل یا قول دالّ بر آن تحقق می پذیرد. همانند دیگر عقود.

(مســألهٔ ۲۲۳۲) عاریه دهنده باید صاحب اختیار و صاحب نفوذ در تصرّف باشد، و لذا عاریه دادن غاصب، مجبور و محجور (کودک، دیوانه و سفیه) اثر ندارد. و تصرّف عاریه گیرنده در آن جایز نیست، بلکه در مقابل جنس و منافع آن، به اجرت المثل ضامن است.

(مســألهٔ ۲۲۳۳) لازم نیســت که عاریه گیرنده بالغ و صاحب رشــد باشد، بلکه به سفیه و کودک ممیّز هم می توان عاریه داد. ولیّ نمی توان از آنها تضمین خواست مگر با اذن ولی.

(مســألهٔ ۲۲۳۴) هر چیزی که با بقای عین آن می توان از آن استفاده برد، می توان آن را عاریه داد.

(مسألهٔ ۲۲۳۵) عاریه گیرنده می تواند به مقداری که به او اجازه داده شده از آن جنس استفاده نماید.

(مسألهٔ ۲۲۳۶) اگر در عاریه چیزی قید نشود، انصراف به منافعی دارد که عرفاً در آن موارد به کار گرفته می شود و کمتر به جنس صدمه می‌زند.

(مسألهٔ ۲۲۳۷) عاریه گیرنده در مقابل عاریه ضامن نیست، مگر در موارد زیر :

۱) اگر جنس عاریه طلا و نقره باشد، عاریه گیرنده ضامن است، مگر اینکه شرط کنند که ضامن نباشد.

۲) در استفاده از عاریه زیاده روی کرده باشد و یا در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد، چنانکه در باب ودیعه خواهیم گفت.

۳) شرط ضمان کرده باشند.

(مسألهٔ ۲۲۳۸) عاریه عقد جایز است و لذا هر یک از عاریه دهنده و عاریه گیرنده هر وقت خواستند می توانند از عقد خود برگردند، مگر اینکه در آن شرط مدّت کنند. در این صورت تا فرارسیدن زمان تعیین شده باید به شرط خود عمل کنند.

(مسألهٔ ۲۲۳۹) اگر چیزی را برای هدف خاصی عاریه کنند که لازمهٔ آن ادامهٔ آن تا مدّت معینی باشد، در واقع شرط ضمنی شده که تا آن وقت فسخ نکنند، مثل اینکه زمین را برای زراعت، اسب را برای مسافرت و دیگ را برای غذا پختن عاریه کنند، در این صورت تا رسیدن زراعت، برگشتن مسافر و مهیّا شدن غذا، نمی توان از عاریه اعلان انصراف کرد.

(مسألهٔ ۲۲۴۰) در همهٔ مثال های یاد شده پیش از شروع به استفاده از عاریه، مالک می تواند اعلام انصراف کند، مگر اینکه شرط عدم انصراف کرده باشد، در این صورت باید به شرط خود وفا کند.

* * *

احکام ودیعه
(امانت)

ودیعه عقدی است که نتیجهٔ آن به امانت نهادن مالی در نزد کسی برای نگهداری آن می باشد.

صاحب مال « مُودِع » یعنی : امانت گذار، طرف مقابل «وَدَعی » یعنی : امین و امانتپذیر، و آن مال « ودیعه » یا امانت می باشد.

(مسألهٔ ۲۲۴۱) ودیعه با هر لفظ و عمل دالّ بر آن تحقق می یابد. و لفظ خاصی در آن شرط نیست.

(مسألهٔ ۲۲۴۲) در ودیعه امین و امانت گذار هر دو باید بالغ، عاقل، رشید و مختار باشند، یعنی : مجبور نباشند، مثل هر عقد دیگر.

(مسألهٔ ۲۲۴۳) امین نمی تواند در امانت طوری تصرّف کند که نقصی در آن پدید آید، مثل خوردن و پوشیدن. و نباید کاری انجام دهد که آن را در معرض تلف قرار دهد، مثل باز کردن قفل و جعبهٔ آن، و امثال آن از کارهایی که بر خلاف نظر امانت گذار باشد. و اگر چنین کاری انجام بدهد، در امانت زیاده‌روی کرده و به آن تجاوز نموده است.

(مسألهٔ ۲۲۴۴) اگر شخص امین در ودیعه تصرّفی بکند که با نگهداری آن منافات نداشته باشد، مثل اینکه به تخت امانتی تکیه کند، یا بر روی آن چیزی بنویسد که به راحتی پاک می شود، اگرچه این قبیل تصرفات نیز بدون احراز اذن امانت گذار جایز نیست، ولیّ تجاوز به شمار نمی‌آید.

(مسألهٔ ۲۲۴۵) اطلاق ودیعه ایجاب می کند که شخص امانتدار

مطابق روال عرف در حفظ آن تلاش کند، به طوری که عرفاً او را سهل‌انگار به شمار نیاورند.

(مسألهٔ ۲۲۴۶) اگر امانت گذار از کیفیت محافظت امانتدار باخبر باشد و امانت را بدون قید و شرط به او بسپارد، اگر او طبق روال خویش از آن محافظت کند، کافی است، اگرچه در عرف آن را سهل‌انگاری بشمارند.

(مسألهٔ ۲۲۴۷) اگر امانت گذار کیفیّت خاصی را برای نگهداری امانت تعیین کند، امانتدار باید همان راه را بر گزیند و از آن تجاوز نکند. ولیّ اگر نظر او بر حداقل بوده امانتدار می تواند به طرز بهتر و شایسته تری در حفاظت آن تلاش نماید.

(مسألهٔ ۲۲۴۸) امانتدار باید همواره به طرز متعارف امانت را رعایت کند، اگر آب و غذا نیاز دارد، و یا احتیاج به آفتاب و هواخوری دارد، و یا نیاز به باز کردن و بستن و خشک کردن و غیره دارد، باید آنها را به موقع انجام دهد و در آنها کوتاهی نکند وگرنه سهل‌انگار به شمار آید.

(مسألهٔ ۲۲۴۹) آنچه در مسألهٔ بالا گفته شد، با وضع امانتها با اختلاف آب و هوا و فصول و غیره فرق می کند، پس اگر آنچه مقتضای نگهداری از امانت است، رعایت نکند مقصّر است، مگر اینکه شرط کرده باشند که این کارها را انجام ندهد، در این صورت رعایت آنها لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۲۵۰) اگر دفع شرّ ظالم از امانت، متوقّف بر دروغ یا قسم دروغ باشد، بر امانتدار واجب است که آن را انجام دهد. اگر عمداً نکند، ضامن و سهل‌انگار می باشد. ولیّ اگر خیال می کرد که این کار جایز نیست، ظاهر این است که مقصر نیست، مگر اینکه عرفاً ندانستنش قصور به شمار می‌آید.

(مسألة ۲۲۵۱) اگر ودیعه تلف شود یا عیب پیدا کند، امانتدار ضامن نیست مگر اینکه در بکار گیری آن زیاده روی، و یا در حفاظت آن کوتاهی کرده باشد، و تلف شدنش یا معیوب شدنش در اثر این کوتاهی یا زیاده روی باشد. در این صورت ضامن می باشد.

(مسألة ۲۲۵۲) اگر انسان ودیعه را در جایی که اجازه نداشت به کار برد و آسیبی به آن نرسید، ولیّ بعدها بدون اینکه او کوتاهی کند، تلف بشود و یا آسیب ببیند، او ضامن نیست.

(مسألة ۲۲۵۳) اگر امانت گذار امانتش را مطالبه کند و امانتدار بدون عذر از دادنش خود داری کند، پس اگر تلف شود، مطلقاً ضامن است، زیرا در حکم غاصب می باشد.

(مسألة ۲۲۵۴) اگر امانت گذار در قرارداد شرط کند که در صورت تلف ولو بدون زیاده روی یا سهل‌انگاری، باز هم ضامن باشد، شرطش نافذ است.

(مسألة ۲۲۵۵) امانت از عقود جایزه است و هر یک از طرفین هر وقت بخواهند، می توانند آن را به هم بزنند، مگر اینکه صریحاً یا ضمناً مدّتی تعیین شده باشد، پس باید تا پایان مدّت ادامه بدهند.

(مسألة ۲۲۵۶) خیانت به امانت از طریق زیاده روی، سهل انگاری، دزدی و غیر آن حرام است، چه امانت گذار مؤمن و یا مخالف، حتی کافر و یا ناصبی باشد.

(مسألة ۲۲۵۷) هر چیزی که به امانت در نزد کسی نهاده شده، و او آن را پذیرفته است، هرگز نباید به آن خیانت کند.

(مسألة ۲۲۵۸) در نصیحت و مشورت نیز هر گز نباید انسان خیانت

کند چنانکه عمّار بن مروان از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است که فرمود :

« **اگر قاتل امیر المؤمنین علیه‌السلام اگر چیزی را در نزد من بگذارد و من آن را بپذیرم، امانت را به او بر می گردانم، و اگر با من مشورت کند و یا از من خیر خواهی بطلبد، من هرگز به او خیانت نمی کنم**».

(مسألة ۲۲۵۹) مؤمنین باید به مسألهٔ امانت اهتمام بورزند و در آن مسامحه نکنند، که موضوع بسیار مهمّ است و در حدیث حسین بن مصعب از امام علیه‌السلام روایت شده است که فرمود :

در سه چیز هیچ کس عذر ندارد :

۱) ادای امانت به آدم خوب و بد.

۲) وفا به عهد، برای آدم خوب و بد.

۳) نیکی به پدر و مادر، نیکوکار باشند یا بدکار.

(مسألة ۲۲۶۰) اگر امانت گذار امانت را مطالبه کند، و یا امانتدار امانت را در معرض خطر ببیند، ولو از این جهت که بترسد او بمیرد و ورثه‌اش آن را به صاحبش رد نکنند، بر او واجب است که آن را به صاحبش و یا وکیلش برگرداند.

(مسألة ۲۲۶۱) اگر مالک بمیرد، باید امانتش را به وارثه‌اش برگرداند، و دادن آن به یکی از ورّاث کافی نیست، مگر اینکه مطمئن باشد که او به هر صاحب حقی حقش را می پردازد. و یا به وصی میت یا وکیل وارثان بپردازد.

(مسألة ۲۲۶۲) اگر دسترسی به امانت گذار نباشد، باید امین صبر کند، تا آن را به صاحبش یا ورثهٔ او برساند.

(مسألة ۲۲۶۳) اگر مالک یا وارث او ناشناخته باشند، و انسان احتمال

بدهد که می تواند با جســتجو کردن او را شناسائی کند باید جستجو کند تا پیدا کند، یا مأیوس شود.

(مســألهٔ ۲۲۶۴) اگر انسان پس از جســتجو از یافتن صاحب امانت مأیوس شــود، و یا جســتجو کردن غیر ممکن باشــد، و یا جســتجو کردن محذور مهم داشــته باشد، ولیّ احتمال بدهد که در آینده خودش یا وارثش تصادفاً پیدا شود، بنابر احتیاط واجب باید انتظار بکشد، اگرچه زمان طولانی شود.

(مســألهٔ ۲۲۶۵) اگر انسان مطمئن شــود که هرگز صاحب امانت یا وارث او را نخواهد یافت، باید آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد، اگر در آینده مالک پیدا شــود و به این کار راضی نشود، عوض آن را به او می‌دهد و ثواب صدقه از آن خودش می شود.

* * *

احکام شرکت

شرکت آنســت که بیش از یک نفر به صورت مشاع در یک کالا سهیم باشند، یعنی حصّهٔ هر یک از شرکا در آن به صورت مشاع باشد.

(مســألهٔ ۲۲۶۶) اگر کالائی از آنِ چند نفر باشد، ولیّ سهم هر یک از آنها در آن کالا مشخّص باشد، آن را شرکت نمی گویند.

(مســألهٔ ۲۲۶۷) شــرکت به اعیان خارجی اختصاص ندارد، بلکه در ذمّه نیز امکان پذیر است، مثل اینکه چند نفر شریک، مال شرکت را به یک نفر بفروشند و ذمّهٔ او به آنها مشغول باشد. و یا یک نفر مال شرکت را قرض کند و ذمّه‌اش به شرکا مدیون باشد، و یا یک نفر مال شرکت را تلف کند و ذمّهٔ او به آنها مشغول باشد.

(مسألهٔ ۲۲۶۸) شرکت در منافع نیز امکان پذیر است، مثل اینکه چند نفر یک باب مغازه را اجاره کنند.

(مسألهٔ ۲۲۶۹) شرکت در حقوق نیز ممکن هست، مثل شرکت چند نفر در حق خیار، سرقفلی و امثال آنها.

(مسألهٔ ۲۲۷۰) شرکت ممکن است به صورت غیر اختیاری پیش آید، مثل شــرکت ورثه در مال میّت، و یا هنگامی که میت یک باب خانه را مثلاً به چند نفر وصیّت کرده باشد، و ممکن است اختیاری باشد.

(مسألهٔ ۲۲۷۱) شرکت اختیاری بر دو قسم است :

۱) **حکمی،** و آن هنگامی پیش می‌آید که در سبب مالکیت سهیم باشند، مثل اینکه چند نفر در حیازت یک مال، در احیای یک قطعه زمین، در کندن یک چاه و یا در انجام کاری که یک جُعاله دارد، شرکت بورزند. و از این باب است که چند نفر در خرید یک کالا با یک قیمت شرکت نمایند.

۲) **عقدی،** و آن گاهی با شریک شدن یک نفر در مال دیگری رخ می‌دهد، مثل اینکه کسی نصف خانهٔ رفیقش را به قیمت معینی می خرد، و یا نصف کالای او را به قیمت معینی می خرد، پس در خانه یا کالای او شریک می شود.

و گاهی با شریک کردن دو مالک یکدیگر را در مال خود حاصل می شود، مثل اینکه یک نفر خانه‌ای دارد و دیگری مغازه‌ای دارد، با یکدیگر توافق می کنند که مغازه و منزل در میان آنها مشاع باشد.

(مسألهٔ ۲۲۷۲) اگر دو مال متعلق به دو نفر طوری با هم مخلوط شوند که جدا کردن آنها ممکن نباشد، حکم شرکت در میان آنها جاری می شود، مثل اینکه دو ظرف روغن زیتون با یکدیگر مخلوط شوند، یا دو ظرف دیگر که یکی زیتون و دیگری ذرّت بوده با یکدیگر مخلوط شوند.

(مسألهٔ ۲۲۷۳) اگر دو مال متعلق به دو نفر طوری مخلوط شوند که جدا کردن آنها سخت باشد، مثل اینکه دو کیسهٔ گندم، یا یک کیسهٔ گندم با یک کیسهٔ جو به یکدیگر مخلوط شوند، که به جهت ریز بودن اجزا جدا کردن آنها سخت است، حکم شرکت پیدا می کنند.

(مسألهٔ ۲۲۷۴) اگر دو کیسه متعلق به دو نفر، با یکدیگر اشتباه شوند بدون اینکه به یکدیگر مخلوط شوند، در اینجا حکم شرکت جاری نمی

شود، بلکه باید با یکدیگر مصالحه کنند.

(مسألهٔ ۲۲۷۵) شرکت عقدی اگرچه عبارت از قرارداد شرکت در مال است، ولیّ غالباً مبتنی بر تجارت با آن و بهره کشی از آن با انواع راه های بهره کشی می باشد، و این بر دو قسم است :

۱) شرکا پیش از قرارداد شرکت، بر آن توافق کنند، ولیّ آن را در قرارداد وارد نکنند، در این صورت بر طبق آن توافق رفتار می کنند و هنگامی که یکی از شرکا از اجازهٔ خود برگردد، کار متوقف می گردد. و یا اگر اجازهٔ یکی از شرکا به سبب مرگ، دیوانگی و امثال آن از اعتبار بیفتد، باز هم کار متوقف می شود.

۲) آن توافق قبلی را در ضمن قرارداد وارد کنند، چنانکه در زمان ما شرکتهای بزرگ و منظم، از جمله شرکتهای تعاونی، همه آن خصوصیتها را در اساسنامهٔ شرکت ثبت می کنند، در این صورت باید دقیقاً به آنچه در قرارداد آمده است عمل کنند.

(مسألهٔ ۲۲۷۶) آنچه در قرارداد شرکت مقرر شده، که دایرهٔ کار بسته یا گسترده باشد، شرکا شخصاً کار شرکت را به عهده بگیرند یا نه، چه مبلغی از صندوق برداشت کنند، تا چه زمانی شرکت به فعالیت خود ادامه دهد، و هر شرط مشروع دیگر، باید بر طبق شرایط توافق شده عمل کنند، به شرط اینکه در ضمن یک عقد لازم ـ غیر از قرارداد شرکت ـ آنها را شرط کرده باشند.

(مسألهٔ ۲۲۷۷) در شرکت غیر عقدی نیز، ممکن است در ضمن یک عقد لازم، بهره کشی از مال شرکت را با ضوابط خاصی شرط کنند.

(مسألهٔ ۲۲۷۸) خریدن سهم های شرکتهای تعاونی قانونمند جایز

اســـت و خریدار ناگزیر است که ضوابط تعیین شده در اساسنامه شرکت را بپذیرد و خود را به آن ملتزم نماید.

(مسألهٔ ۲۲۷۹) اگــر برخی از معاملات شرکت حرام باشد، خریداران سهام نباید سهم های مربوط به آن معاملات را خریداری کنند.

(مســألهٔ ۲۲۸۰) ضوابط شرط شده در اساســنامهٔ شرکتها در رابطه با معاملات حرام، نافذ نیست، عمل کردن به آنها جایز نیست و تجارت کردن بر اساس آنها مشروع نمی باشد.

(مسألهٔ ۲۲۸۱) اگر دو نفر یا چند نفر قرارداد ببندند که هر یک برای خود خرید و فروش کنند، هر چه ســود و ضرر به دســت آورند با یکدیگر قسمت کنند، چنین قراردادی صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۲۸۲) اگر چند نفر با یکدیگر قرارداد ببندند که هر یک برای خود کار کند از قبیل تجارت، حیازت، اجاره، زراعت و غیر آنها، سپس سود و ضرر در میان آنها تقسیم شود، این نیز صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۲۸۳) اگر چند نفر با یکدیگر قرارداد ببندند که هر سودی به آنها برســد، از هبهٔ وارث و غیره، در آن شریک باشند، این هم جایز نیست، و آن را شرکت مفاوضه‌ای گویند.

(مســألهٔ ۲۲۸۴) در همهٔ اقسام سه گانه که گفتیم شرکت حاصل نمی شــود، امکان دارد که افراد قرارداد با یکدیگر مصالحه کنند بر اینکه دوستان خود را در درآمد خود ســهیم کنند، و هر ســودی به دســت آنها برسد در صندوق شرکت بریزند، یا از طرف همگی آنها دریافت کنند و در میان خود قسمت کنند.

(مسألهٔ ۲۲۸۵) لازم است که در شرکتهای عقدی همه سهامداران پس

از تعیین حدود و تبیین مرزهای آن، به طور روشـــن بر آنها توافق نمایند و چیزی را به جهت غفلت، یا به اتّکای قراین، یا به سبب اعتماد به یکدیگر، یا از روی خجالت و یا هر عامل دیگری ناگفته نگذارند، که به هنگام تصفیهٔ حســـاب به مشـــکل برخورد کنند، و موجب نزاع، اختلاف، دشمنی و قطع رابطه را فراهم نمایند.

(مسألهٔ ۲۲۸۶) برای هر یک از سهامداران به نسبت سرمایه‌ای که در آن گذاشـــته اســـت از سود و ضرر سهم می‌رسد، مگر اینکه در توافق نامه و یا در ضمن عقد دیگری شـــرط کنند که برخی از شـــرکا ضررها را عهده‌دار بشوند، که باید طبق شرط رفتار نمایند.

(مســـألهٔ ۲۲۸۷) اگر قرارداد تنظیم کنند که یکی از شرکا، یا برخی از آنها، فقط ســـرمایه‌اش را بردارد و ســـود و ضرر از آنِ دیگران باشد، مانعی ندارد، چه این شـــرط را در ضمن قرارداد شـــرکت شرط کنند، یا در ضمن عقد دیگری.

(مســـألهٔ ۲۲۸۸) برخی از شـــرکا می توانند شـــرط کنند که در مقابل تجارت با مال شـــرکت، سهم بیشـــتری بردارند. پس اگر آن زیاده به عنوان مشـــاع و درصد باشـــد، حکم مضاربه را پیدا می کند، و اگر مبلغ مشخّصی باشد حکم اجاره را پیدا می کند.

(مســـألهٔ ۲۲۸۹) اگر یکی از شـــرکا خدمات بیشتری را ارائه می‌دهد، مثلاً نگهداری مال التجاره را بر عهده می گیرد، یا محلّ تجاری را در اختیار می گذارد، و یا ماشین حمل و نقل را در اختیار می گذارد، می تواند بیشتر از سهم خودش از شرکت، شرط کند، پس اگر آن زیاده مبلغ مشخّصی باشد از باب اجاره خواهد بود، و اگر مشاع و درصد باشد معامله مستقل خواهد

بود، نه اجاره و نه مضاربه.

(مسألة ۲۲۹۰) یکی از شرکا بدون ارائه خدمات نمی تواند برای خود سهمی بیش از سهم خود به نسبت سرمایه مقرر کند.

(مسألة ۲۲۹۱) اگر یکی از شرکا در ضمن عقد شرکت یا عقد دیگری شرط کند، که پس از تقسیم سود شرکت بر حسب سرمایه، مبلغی را از سهم خودشان به او بدهند، مانعی ندارد.

(مسألة ۲۲۹۲) در شرکت عقدی اگر در ضمن عقد لازم شرط کنند که با پول شرکت تجارت نماید، این شرط نافذ می باشد و بدون اذن شرکا می توانند آن را انجام دهند. در غیر این صورت برخی از آنها بدون اذن همهٔ شرکا نمی توانند در مال شرکت تصرّف کنند.

(مسألة ۲۲۹۳) اگر شرکا فقط به کسب خاصی رضایت بدهند، باید به همان اکتفا کنند، و از آن تجاوز نکنند.

(مسألة ۲۲۹۴) اگر شرکا در مورد اینکه در پول شرکت چگونه تصرّف کنند به نتیجه نرسند، یا هر پیشنهادی شود تعدادی آن را به ضرر شرکت بدانند، و یا برخی از پیشنهادی که دیگران ترک آن را به ضرر شرکت می‌دانند، جلوگیری نماید در همهٔ این موارد باید به حاکم شرع رجوع نمایند.

(مسألة ۲۲۹۵) اگر در فرض بالا معلوم باشد که این الزامها و یا این جلوگیری ها، صرفاً برای ضرر زدن به شرکا می باشد، باز هم بنابر احتیاط واجب باید به حاکم شرع مراجعه نمایند.

(مسألة ۲۲۹۶) اگر مراجعه به حاکم شرع امکان پذیر نباشد، می توان با نظر برخی از شرکا مخالفت کرده، نظر دیگران را که برای صلاح

پول شـــرکت ضروری می‌دانند، منظور کرد، ولیّ به شـــرط اینکه به حد اقل مخالفت اکتفا نماید.

(مسألهٔ ۲۲۹۷) اگر یکی از شرکا تقسیم سرمایه و سود را درخواست بنماید، باید با پیشنهاد او موافقت نمایند، مگر در چند مورد :

۱) بر خلاف شـــرط لازم باشـــد، که در ضمن عقد شرکت یا عقد لازم دیگری شرط شده باشد.

۲) تقسیم به ضرر مال شرکت باشد.

۳) لازمهٔ تقسیم این باشد که برخی از شرکا مبلغی را به شرکای دیگر بپردازند، مثل اینکه کالا قابل تقسیم بر حسب سهام نباشد.

(مسألهٔ ۲۲۹۸) اگر شرکا در کیفیت تقسیم به توافق برسند، بر اساس توافق تقسیم می کنند و نیازی به قرعه نیست، در صورت اختلاف به حاکم شـــرع رجوع می کنند. او نیز ســـهام را محاســـبه می کند، مال موجود را به تناســـب سهام هر شریک تقســـیم کرده، برای انتخاب سهم هر یک به قرعه متوسل می شود.

(مسألهٔ ۲۲۹۹) اگر قسمتی از مال شرکت مطالباتی باشد که بر عهدهٔ مردم باشـــد، پس اموال را تقســـیم کنند و مطالبات به برخی از شرکا اصابت کند، اگر آن مطالبات تلف شـــود از همهٔ شرکا محسوب می شود و قسمت قبلی باطل می گردد.

(مسألهٔ ۲۳۰۰) اگر شرکا به تقسیم مال شرکت به شکل خاصی توافق کنند و رضایت بدهند که اگر به کســـی خســـارتی وارد شـــود به آنچه به او رســـیده راضی باشد و ســـهمش را با آن صلح کند.در این صورت مصالحه نافذ می شـــود و تلف شدن مطالبات از کسی محسوب می شود که از سهم

او منظور شده است، نه همگان.

(مسـألة ۲۳۰۱) کسی که به مقتضای عقد شرکت و یا با شرط ضمن عقد، حق تصرّف در مال شـرکت دارد، اگر مال شـرکت در دست او تلف شود ضامن نیست، مگر اینکه سهل‌انگاری، یا زیاده روی کند و یا در ضمن عقد شرط ضمان شده باشد.

(مسألة ۲۳۰۲) اگر برخی از شرکا چیزی را برای خودش بخرد، نمی تواند پول آن را از شـرکت بپردازد مگر با اذن آنها، و اگر بدون اذن آنها از پول شرکت بپردازد خیانت ورزیده است، ولیّ معامله‌اش باطل نمی شود و معامله برای شرکت واقع نمی شود.

* * *

احکام سبق و رمایه

« **سبق** » یا اسب دوانی، عبارت از عقدی است که به موجب آن، برندهٔ مسابقه، جایزهٔ تعیین شده را می برد.

« **رمایه** » نیز عقدی است که به موجب آن، تیرانداز برتر به جایزهٔ تعیین شده دست می یابد.

(مسألهٔ ۲۳۰۳) طرفین عقد در سبق و رمایه، همهٔ افراد شرکت کننده در مسابقه می باشند، به ضمیمهٔ کسی که جایزه را می پردازد، اگر از خود آنها نباشد.

(مسألهٔ ۲۳۰۴) در طرفین سبق و رمایه دو چیز شرط است :

۱) همه افراد شرکت کننده در قرارداد مسابقه بالغ و عاقل و نافذ التصرّف (غیر محجور) باشند.

۲) برخی از آنها عقد ایجاب و برخی دیگر عقد قبول را به عهده بگیرند.

(مسألهٔ ۲۳۰۵) در مسابقه نیز مانند دیگر عقدها هر لفظ یا عمل دالّ بر الزام و التزام به قرارداد کفایت می کند.

(مسألهٔ ۲۳۰۶) در سبق و رمایه همانند دیگر عقدها، هنگامی که قرارداد به امضا رسید، لازم الاجرا می باشد و هر وقت مطالبه کنند باید در

مســـابقه شرکت نمایند، مگر اینکه چیزی رخ دهد که قرارداد باطل شود، از قبیل ناتوان شدن، مردن یا اقالهٔ برخی از اعضاء که منجر شود به باطل شدن قرارداد.

(مسألهٔ ۲۳۰۷) وجوب شـــرکت در مسابقه هنگامی است که قرارداد بر این اســـاس پی‌ریزی شود که باید اعضای مسابقه در مسابقه شرکت کنند تا شخص برنده، جایزه را ببرد.

(مســـألهٔ ۲۳۰۸) اگر در مسابقه برای برنده جایزه‌ای تعیین شود، ولیّ شرکت افراد مسابقه در مسابقه الزامی نباشد، این کار از ایقاعات خواهد شد و تعهّد کسی که جایزه را می پردازد به پرداخت جایزه کفایت می کند، دیگر نیازی به پذیرش و تعهّد افراد نیســـت. در این صورت شـــرکت در مســـابقه الزامی نیست، و طرفین (جایزه پرداز و اعضای مسابقه) پیش از شروع در مســـابقه می توانند انصراف خود را اعلام نمایند. و حکم جعاله اینجا جاری می شود.

(مسألهٔ ۲۳۰۹) مسابقه دادن با هر حیوان سم‌دار، چون اسب و الاغ و استر، و با هر حیوان کفپوش‌دار، مانند فیل و شتر، جایز است.

(مســـألهٔ ۲۳۱۰) مسابقه تیراندازی، با هر سلاحی که لبهٔ تیزی از آهن داشته باشد جایز است، مانند شمشیر، نیزه، تیر، خنجر و امثال آنها.

(مســـألهٔ ۲۳۱۱) مســـابقه با گرو (برد و باخت) جز با آنچه در دو مسألهٔ بالا گفتیم جایز نیست.

(مســـألهٔ ۲۳۱۲) بنابر احتیاط واجب مسابقهٔ کبوتر پرانی با گرو جایز نیست.

(مسألهٔ ۲۳۱۳) بازی و مسابقه بدون برد و باخت مانعی ندارد جز در

قمار که مطلقاً حرام است.

(مسألهٔ ۲۳۱۴) در سبق و رمایه (اسب دوانی و تیراندازی) اگر هر یک از افراد شرکت کننده چیزی را گرو بگذارد که پس از انجام سابقه، همهٔ آنها، از آنِ برنده باشد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۳۱۵) در سبق و رمایه اگر جایزه برنده را یکی از افراد مسابقه، و یا شخص دیگری بپردازد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۳۱۶) تعیین جایزه به غیر برندهٔ مسابقه جایز نیست، پس آنچه در زمان ما رایج شده که تماشاگران بر سر پیروزی یکی از افراد مسابقه دهنده شرط بندی می کنند، اگر او برنده شود به فردی که او را پیش بینی کرده، جایزه می‌دهند و آن را « رایْسِزْ » می نامند، جایز نیست.

(مسألهٔ ۲۳۱۷) در مسابقه اسب‌دوانی و تیراندازی، لازم است همهٔ چیزهایی که در مسابقه نقش دارد، تعیین شود، از قبیل : زمان، مکان، مقدار پرتاب، مسافت مسابقه، معیار و مقدار جایزه. ولیّ بیش از اینها چیزی لازم نیست.

(مسألهٔ ۲۳۱۸) در مسابقه هایی که انجام دادن آنها بدون برد و باخت جایز است، اگر مکان مسابقه و ابزار آن را مجاناً در اختیار بازیکنها بگذارند، مانعی ندارد، ولیّ اگر با اجرت باشد، جایز نیست که قرار بگذارند که اجرت را افراد بازنده بدهند. ولیّ اگر همهٔ بازیکن ها و یا فرد خاصی از آنها پرداخت نماید مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۳۱۹) شایسته است که افراد با ایمان از انواع بازی ها و سرگرمی ها، اگرچه حلال باشند، دوری بجویند، که از رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود :

«همهٔ سرگرمی های مؤمن باطل است، مگر در سه مورد :

۱) اسب دوانی و پرش با اسب.

۲) تمرین تیر اندازی.

۳) تفریح با همسر.

که اینها حق و شایسته است ».

(مسألهٔ ۲۳۲۰) شایسته اســت که افراد با ایمان، بالخصوص از بازی هایی که بر اســاس غلبه و مســابقه پی‌ریزی شده پرهیز کنند، که در نهایت به فخر فروشــی و خود بینی می‌انجامد و از تورهای شیطان می باشد. و در مواردی به دشمنی و کینه توزی و حسادت منتهی می شود.

کمترین ضرر این بازی ها، از دست دادن وقت گران بهای انسان است، که تنها ذخیرهٔ انسان در دنیا و یگانه ابزار او برای رسیدن به قلهٔ کمال و اوج شرف و برترین هدف می باشد.

از خدای خواهیم توفیق عمل.

* * *

احکام قرض و بدهی

« **قرض** » عبارت اســت از قراردادی که نتیجه‌اش تملیک مال است به دیگری با شرط ضمان.

امّا « **بدهی** » هر چیزی است که ذمّهٔ انسان به آن مشغول باشد. خواه به وسیلهٔ عقد باشد، مانند بدهی مربوط به قرض، بهای کالای خریداری شده، کابین مدّت‌دار، اجرت اجاره و کالای فروخته شــده به صورت ســلم. و یا بدون عقد باشد، مانند بدل اشیاء تلف شده و ضمانت‌دار.

(مســألهٔ ۲۳۲۱) در قــرض هماننــد هر عقد دیگر بایــد طرفین حق تصرّف در اموال خود را داشــته باشند، یعنی کودک، دیوانه و سفیه نباشند. در غیر این صورت عقد نافذ نیســت، و باید قرض دهنده بر مالی که قرض می‌دهد سیطره داشته باشد.

(مســألهٔ ۲۳۲۲) در مواردی که قرض باطل باشد قرض گیرنده مالک آن پول نمی شود ولیّ ضامن است، مگر اینکه غیر ممیّز باشد.

(مسألهٔ ۲۳۲۳) کسی که به فرد غیر ممیّز قرض می‌دهد، در حالی که خود ممیّز است در واقع مالش را دور ریخته و در نگهداری آن سهل‌انگاری کرده است، و لذا طرف مقابل ـ بچهٔ غیر ممیّز ـ ضامن نیست.

(مســألهٔ ۲۳۲۴) در قرض، باید قرض گیرنده مال را تحویل بگیرد و

پیش از آن مالک آن مال نمی شود.

(مسألة ۲۳۲۵) هنگامی که قرارداد قرض بسته شد و قرض گیرنده مال را قبض نمود، عقد لازم می شود و هیچ کدام حق فسخ یکجانبه ندارند. اگر قرض دهنده پیش از فرا رسیدن مدّت قرض، مال خودش را مطالبه کند، بر قرض گیرنده واجب نیست که اجابت کند.

(مسألة ۲۳۲۶) پس از تحقّق قرض، قرض گیرنده می تواند عین مال را بـه صاحبش برگرداند، ولیّ اگر پیش از فرا رسـیدن مدّت بخواهد آن را فسـخ کند و قرض خود را پرداخت نماید، بر قرض دهنده واجب نیسـت آن را بپذیرد.

(مسألة ۲۳۲۷) قرض دادن « مِثلی هـا » یعنی چیزهایی که افراد آن شبیه یکدیگر هستند و از قیمت یکسان برخوردار هستند، مانعی ندارد. مانند سکه های طلا، نقره، حبوبات، اسکناس، اجناس یک کارخانه با یک مارک، و امثال آنها.

(مسألة ۲۳۲۸) قرض دادن اشیاء « قیمی » یعنی چیزهایی که قیمت افراد آنها یکسان نیست، مانند : دامها، طیور، لباسها، وسائل دستی، فرشهای دسـتباف و امثال آنها، اگر تفاوت قیمت آنها زیاد نباشـد و مشـابه آنها در جنس و قیمت به راحتی پیدا شود، قرض دادن آنها نیز مانعی ندارد.

(مسألة ۲۳۲۹) چیزهایی که قیمـت افراد آنها تفاوت فاحش دارد و در عرف مردم ضمان آنها با نظیرش نمی باشد، نمی توان آنها را قرض داد، بلکـه می توان آنها را قیمـت کرده با ضوابط بیع فروخت تا در وقت تعیین شده، پول و یا جنسی معادل پول آن را پرداخت نماید و لکن مالک آن نمی شود.

(مسألهٔ ۲۳۳۰) قرض گرفتن و بدهکار شدن، در صورت بی نیاز بودن مکروه است، ولیّ قرض دادن به مؤمن مستحب است و پاداش بزرگ دارد و چنانکه در روایات آمده از صدقه نیز برتر است.

(مسألهٔ ۲۳۳۱) واجب است قرض گیرنده هنگام گرفتن قرض نیت کند که آن را پرداخت خواهد نمود. و همین کار موجب می شود که خداوند یاری فرماید و قرضش را زود ادا نماید و اگر تصمیم بگیرد قرضش را پرداخت نکند همانند دزد می باشد.

(مسألهٔ ۲۳۳۲) اگر قرض دهنده شرط کند که چیزی اضافه بگیرد ربا و حرام است.

(مسألهٔ ۲۳۳۳) در قرض، ربا مطلقاً حرام است، خواه کشیدنی و پیمانه‌ای باشد یا نه. چنانکه در باب ربا تذکّر دادیم.

(مسألهٔ ۲۳۳۴) اگر در قرض شرط زیاده کنند، شرط باطل است، ولیّ قرض باطل نیست و لذا مالی را که قرض کرده، می تواند در آن تصرّف کند و لازم نیست آن مقدار زیادی را بپردازد.

(مسألهٔ ۲۳۳۵) در قرض شرط هر گونه زیادتی حرام است، چه عین باشد، یا منفعت، یا صفت و یا غیر آن. چنانکه در مسأله بعدی مثال زده می شود.

(مسألهٔ ۲۳۳۶) همهٔ مثال های زیر حرام و ربا می باشد :

۱ ـ قرض دهنده شرط کند علاوه بر ادای قرض مثلاً لباسی را به او بدهند.

۲ ـ قرض دهنده شرط کند علاوه بر ادای قرض مثلاً به مدّت یک ماه در خانهٔ او بنشیند.

۳ ـ قرض دهنده شرط کند علاوه بر ادای قرض مثلاً برای مسافرتی از

اسب یا ماشین او استفاده کند.

۴ ـ گندم متوسطی به او قرض دهد و شرط کند به همان مقدار گندم خوب به او برگرداند.

۵ ـ شرط کند علاوه بر ادای قرض، لباسش را ارزانتر بدوزد.

همهٔ موارد بالا ربا و حرام می باشد.

(مسألهٔ ۲۳۳۷) اگر قرض دهنده شرط کند که قرض گیرنده مثلاً هزار تومان به فقیر بدهد، یا مسجدی تأسیس کند، یا برای پدرش دعا کند، بنابر احتیاط واجب همهٔ این موارد ـ که نفعش به خود او نمی‌رسد ـ نیز حرام می باشد.

(مسألهٔ ۲۳۳۸) اگر قرض دهنده شرط کند که در مقابل قرض چک، سفته، یا گرو بگذارد و یا طلبش را در شهر دیگری پرداخت نماید، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۳۳۹) اگر قرض گیرنده شرط کند که قرض دهنده علاوه بر قرض چیز دیگری هم به او بدهد، مانعی ندارد، خواه آن جنس، منفعت یا چیز دیگری باشد، مثل اینکه شرط کند که قرضش را کمتر از آنچه گرفته، ادا نماید.

(مسألهٔ ۲۳۴۰) در ربای قرضی آنچه حرام است این است که در ضمن قرض سودی را شرط کند، ولیّ اگر در ضمن سود قرضی را شرط کند مانعی ندارد، مثل اینکه ده دینار به کسی هبه کند به شرط اینکه او نیز ۱۰۰ دینار به او قرض بدهد، و یا خانه‌اش را به کسی به قیمت پایین تر از معمول اجاره دهد به شرط اینکه او نیز مقداری به او قرض بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۴۱) اگر قرض گیرنده چیزی به قرض دهنده هبه کند یا

منفعتی به او برســاند، قرض دهنده می تواند آن را قبول کند، به شرط اینکه در قرض شرط نشده باشد، اگرچه پذیرفتن آن مکروه است و بهتر است آن را از اصل طلبش حساب کند.

(مســألهٔ ۲۳۴۲) اگر قرض گیرنده هنــگام پرداخت بدهکاری خود، بهتر و بیشتر از آنچه گرفته به او پرداخت نماید مانعی ندارد، بلکه مستحب هم هست. به شرط اینکه در قرض شرط نشده باشد.

(مسألهٔ ۲۳۴۳) برای قرضی که وقت پرداخت آن رسیده، نمی توانند مــدّت تعیین کننــد و در مقابل چیزی بر مبلــغ آن بیفزایند، بلکه برای هیچ بدهی دیگری نیز نمی توانند مدّت تعیین کرده، بر مبلغ آن بیفزایند.

(مســألهٔ ۲۳۴۴) اگــر بخواهند بر مدّتِ بدهی مــدّت‌دار بیفزایند، در مقابل بر مبلغ آن نیز بیفزایند جایز نیست، و از اقسام رباهای حرام می باشند.

(مســألهٔ ۲۳۴۵) برای رسیدن به ســود و فرار از ربا راههای فراوانی هست، که از آن جمله است :

۱) طلبکار جنســی را از بدهکار در مقابل طلب خود می خرد، ســپس آن را به مبلغ بیشتر برای مدّت بیشتری به او می فروشد.

۲) بدهکار چیزی را به طلبکار هبه می کند و با او شــرط می کند که برای پرداخت بدهی او مهلت بدهد.

۳) یا هر کار دیگری که ضوابط ربا بر آن منطبق نباشد.

(مســألهٔ ۲۳۴۶) در باب معاملات ربــوی، آنچه در مورد ربا خواری کــه آگاهانه و یا از روی جهالت به آن اقدام کند، گفته شــد، در مورد ربای قرضی نیز جاری می باشد.

(مســألهٔ ۲۳۴۷) احکام ارث بردن از میّت رباخوار نیز در اینجا همان

است که در معاملات ربوی گفته شد.

(مسألة ۲۳۴۸) هنگامی که طلبکار طلب خود را مطالبه کند، یا از او آثار عدم رضایت به تأخیر طلبش ظاهر شود، بر بدهکار واجب است نسبت به پرداخت بدهی خود اقدام نماید، مگر اینکه بدهی او مدّت‌دار باشد و زمان پرداخت آن نرسیده باشد. در اینجا طلبکار ناگزیر است تا فرارسیدن آن وقتی که در ضمن عقد قرض و یا عقد دیگری تعیین شده انتظار بکشد.

(مسألة ۲۳۴۹) کسی که قدرت پرداخت بدهی خود را دارد، نباید آن را از زمان تعیین شده تأخیر بیندازد، مگر اینکه طلبکار راضی باشد. و اگر قدرت پرداخت ندارد شایسته است با نرمش و ملاطفت از طلبکار عذر خواهی کند.

(مسألة ۲۳۵۰) بدهی حالّ، که وقت پرداخت آن رسیده، با رضایت طلبکار به تأخیر، به بدهی مدت‌دار تبدیل نمی شود، مگر اینکه در ضمن عقدی زمان شرط شود، تنها چیزی که هست این است که تا مدّتی که طلبکار راضی باشد، اقدام به پرداخت آن واجب نمی شود، به مجرد اینکه مطالبه کند بر بدهکار واجب است نسبت به پرداخت آن اقدام نماید.

(مسألة ۲۳۵۱) اگر بدهکار با داشتن توانائی بر پرداخت بدهی خود و رسیدن وقت پرداخت، بدهی خود را پرداخت نکند، طلبکار، وکیل و یا ولیّ او حق مطالبه دارند، اگر امتناع کند می توانند او را وادار کنند که بدهی خود را بپردازد، اگرچه به وسیلهٔ شکایت نزد حاکم شرع باشد.

(مسألة ۲۳۵۲) اگر راه رسیدن طلب خود منحصر باشد به اینکه نزد حاکم ستمگر شکایت ببرد، مانعی ندارد.

(مسألة ۲۳۵۳) اگر بدهکار پس از رسیدن وقت پرداخت بدهی خود

اقدام کند، بر طلبکار واجب است آن را بپذیرد و اگر امتناع بورزد می توانند او را مجبور بسازند. و اگر اجبارش ممکن نباشد می توانند آن را به جای طلبکار به حاکم شرع پرداخت نمایند.

(مسألهٔ ۲۳۵۴) برای فارغ شدن ذمّهٔ بدهکار از بدهی، همین مقدار کافی است که مال را در اختیار طلبکار بگذارد و هرگونه مانع را از سر راهش بردارد. البتّه احتیاط واجب آنست که در صورت امکان، نخست به حاکم شرع مراجعه کند.

(مسألهٔ ۲۳۵۵) بدهکاری که پس از خانهٔ مسکونی، لباس مهمانی، اثاث خانه و دیگر ضروریات زندگی‌اش، به مقدار بدهی خود پول نقد، طلب، عرصه، ساختمان و امثال آنها را داشته باشد، بر او واجب است نسبت به پرداخت بدهی خود اقدام کند و بر طلبکار جایز است او را نسبت به پرداخت بدهی‌اش وادار کند.

(مسألهٔ ۲۳۵۶) مستثنیات دَین، یعنی چیزهایی که نمی توان بدهکار را به جهت ادای بدهی خود به فروش آنها وادار کرد، عبارتند از :

۱) خانهٔ مسکونی

۲) لباسهای تجمّلاتی

۳) اثاث خانه

۴) ضروریات زندگی ـ بر حسب عرف ـ

۵) سرمایه

۶) ابزار کار

۷) زمین مزروعی که مخارج سالانه‌اش از آن تأمین می گردد.

(مسألهٔ ۲۳۵۷) بدهکاری که خانهٔ وسیعی دارد و می تواند قسمتی

از آن را بفروشـــد و یا به جای آن خانهٔ کوچک تری تهیه کند، و یا در خانهٔ وقفی مسکن گزیند، به شرط اینکه برای او مشقّت نداشته باشد و اهانت به شمار نیاید، باید این کار را انجام دهد.

(مســـألهٔ ۲۳۵۸) بدهکاری که ابزار کار و یا اثاث خانه‌اش بیشتر از از حد متعارف باشـــد، و یا وســـائل گران قیمتی داشته باشد، لازم است اضافهٔ آنها را به طلبکاران بپردازد و وســـائل گران قیمت را به وسائل ارزان قیمت مبدّل سازد، و اضافهٔ قیمت آنها را به طلبکاران بدهد.

(مســـألهٔ ۲۳۵۹) اگر بدهکار بتواند با سرمایهٔ کمتر تجارت کند، باید مازاد آن را به طلبکاران بدهد.

(مســـألهٔ ۲۳۶۰) اگر بدهکار بتواند به کاری اشتغال بورزد که نیاز به سرمایه و ابزار کار نداشته باشد، و در این کار برای او مشقّت و ذلّت نباشد باید آن را انجام دهد و سرمایه و ابزار کارش را به طلبکاران بدهد.

(مسألهٔ ۲۳۶۱) بدهکار که برخی از مستثنیات دَین را ندارد، مثلاً خانه ندارد، نمی تواند موجودی خودش را به عنوان پول خانه نگهدارد، بلکه باید آن را به طلبکاران بدهد، اگرچه بی خانه بماند.

(مسألهٔ ۲۳۶۲) اگر بدهکار بخواهد برخی از مستثنیات دَین را بفروشد و پولش را از بابت بدهی خود بپردازد، شایســـته است طلبکاران آن را قبول نکنند، چه رسد به این که بخواهند او را به این کار تشویق و یا وادار نمایند.

(مســـألهٔ ۲۳۶۳) اگر بدهکار برخی از مســـتثنیات دَین را بفروشـــد و پول آن را بابت بدهی خود بپردازد، پذیرفتن آن جایز اســـت، و در صورت اصرار واجب می شـــود، مگر اینکه طلبکار از حق خودش بگذرد و ذمّهٔ او را بریء سازد.

(مسألة ۲۳۶۴) آنچه به عنوان مستثنیات دین ـ در مسألهٔ ۲۳۵۶ ـ بیان شد، به زمان حیات بدهکار اختصاص دارد، و به مجرد فوت او حق طلبکاران به آنها تعلق می یابد و ورثه حق تصرّف در آنها را ندارند، مگر اینکه از طلبکاران اجازه بگیرند و یا طلب آنها را پرداخت نمایند.

(مسألة ۲۳۶۵) بر بدهکار واجب است برای پرداخت بدهی خود، به هر کاری که برای او ذلت و مشقت نداشته باشد تن دهد.

(مسألة ۲۳۶۶) بر بدهکار لازم نیست به جهت پرداخت بدهی خود از کسی هبه، بخشش، خمس، زکات، صدقه و امثال آنها را مطالبه نماید، ولیّ اگر کسی به او بذل کند و در پذیرفتن آن ذلّت نباشد، بنابر احتیاط واجب باید آن را بپذیرد.

(مسألة ۲۳۶۷) اگر بدهکار کالائی دارد که اگر آن را بفروشد می تواند بدهی خود را بپردازد، جز اینکه آن را به کمتر از قیمت می خرند، باید به فروش آن اقدام کند، مگر اینکه قیمت به قدری پایین باشد که فروش آن تضییع مال به شمار بیاید، در این صورت وجوب اقدام محلّ اشکال است، بخصوص اگر پایین بودن قیمت موقتی باشد و انتظار زمان طولانی را ایجاب نکند.

(مسألة ۲۳۶۸) در فرض بالا، اگر بدهکار بتواند از کسی قرض بگیرد تا بدهی خود را بپردازد و تا هنگام فرا رسیدن وقت ادای قرض جنس خود را بفروش برساند، ظاهر این است که اقدام به این کار واجب است.

(مسألة ۲۳۶۹) اگر بدهکار بمیرد حق طلب کاران بر ترکهٔ او تعلق می گیرد و حق آنها مقدم بر وصایای میّت است، فقط دو چیز بر حق آنها مقدم می باشد :

۱) کفن واجب

۲) حج واجب، اگر در حال حیات بر او واجب شده باشد.

(مسألهٔ ۲۳۷۰) اگر شخصی کالائی را بخرد و پولش را پرداخت نکرده بمیرد، فروشنده اگر جنس خود را در میان اموال میّت پیدا کند، می تواند آن را بردارد، مگر در صورتی که اموال میّت برای پرداخت بدهی هایش کفایت نکند، در اینجا به نسبت طلب خود از ترکهٔ میّت دریافت می کند. در این مسألهٔ فرق نمی کند که پرداخت نکردن میّت به جهت مدّت‌دار بودن باشد و یا به جهت دیگری باشد.

(مسألهٔ ۲۳۷۱) اگر میّت بدهی مدّت‌داری داشته باشد، با مجرد مردن بدهی او نقد می شود و مدّت ساقط می شود و ورثه باید بدهی او را از ترکه بپردازند و نمی توانند در پرداخت آن تأخیر روا دارند.

(مسألهٔ ۲۳۷۲) اگر میّت از دیگران طلب مدّت‌دار دارد، آیا با مرگ او این طلبها نقد می شود یا نه ؟ محلّ اشکال است، و بنابر احتیاط واجب باید ورثه با بدهکاران مصالحه نمایند.

(مسألهٔ ۲۳۷۳) اگر بدهکار دسترسی به طلبکار نداشته باشد، باید تصمیم قطعی بگیرد که هر وقت او را پیدا کند طلبش را بپردازد، و باید به ورثه‌اش وصیّت کند که اگر او را پیدا کردند طلبش را بپردازند و باید در حدّ امکان تلاش خود را در جستجوی او ادامه دهد. و با این مقدار به وظیفه‌اش عمل کرده است، اگرچه زمان به درازا بکشد و از پیدا کردنش نومید شود.

(مسألهٔ ۲۳۷۴) در مسألهٔ بالا صدقه دادن به مقدار بدهی از طرف طلبکار واجب نیست اگر این کار را انجام دهد ذمّه‌اش بریء نمی شود، و این همانند مال مجهول المالک نیست که وظیفه‌اش صدقه دادن از سوی

صاحب مال باشد.

(مسألة ۲۳۷۵) آنچه بعضی از فقهای نزدیک به عصر ما فرموده‌اند که در فرض یاد شده صدقه بدهد و به آن اکتفا کند، و در عرف مردم به ردّ مظالم معروف شده، در نزد ما ثابت نشده است. البتّه اگر کسی از باب احتیاط و به رجاء مطلوبیّت این کار را انجام دهد، ولیّ خود را بریء الذمّه حساب نکند، مانعی ندارد.

(مسألة ۲۳۷۶) اگر طلبکار ناپدید شود و دیگر خبری از او نرسد، در اینجا چند صورت هست :

۱) اگر بدانیم از دنیا رفته است باید طلبش را به ورثه‌اش بپردازیم.

۲) اگر بدانیم زنده است احکام یاد شده در مسألهٔ ۲۳۷۳ جاری می شود.

۳) اگر احتمال بدهیم در ایام ناپدیدی در گذشته باشد پس از جستجو، بعد از چهار سال باید طلبش را به ورثه‌اش بپردازیم.

۴) اگر با احتمال مرگ و بدون جستجو ده سال بگذرد، پس از گذشت ده سال باید طلبش را به ورثه‌اش پرداخت شود.

اگر این بی خبری از حال طلبکار به جهت حادثه‌ای باشد که بر بدهکار پیش آمده باشد، از قبیل مسافرت و زندان و امثال آن، در اینجا حکم مسألهٔ ۲۳۷۳ جاری می شود و پرداخت آن به ورثه طلبکار جایز نیست، اگرچه زمان به درازا کشد، مگر اینکه اطّلاع از مرگ او حاصل شود و یا حجّت شرعی بر آن قائم گردد.

(مسألة ۲۳۷۷) اگر بدهکار تنگدست باشد، مهلت دادن به او واجب است، سختگیری و وادار کردنش به پرداخت بدهی خود جایز نیست. بلکه

مستحب است که همهٔ بدهی و یا قسمتی از آن را به او ببخشند و او را بریء الذمّه کنند.

(مسألهٔ ۲۳۷۸) در مورد بدهکار توانمند نیز مستحب است که با نرمش و ملاطفت مطالبهٔ حق شود، سختگیری و استیفای حق، یعنی تا آخرین ریال وصول کردن، مکروه است.

(مسألهٔ ۲۳۷۹) مستحب است انسان بدهی پدر و مادرش را بپردازد، مخصوصاً بعد از فوت آنها. چنانکه حلال کردن و بریء الذمّه کردن مؤمن در حال حیاتش مستحب است، چه رسد به بعد از وفات.

* * *

بحث تکمیلی
پیرامون تقاصّ

اگر انسان پیش کسی کالائی دارد و یا در ذمهٔ او طلبی دارد و او از پرداخت آن امتناع می‌ورزد، اگر از مال او به مقدار طلبی که از او دارد در دست قرار گرفت، می تواند آن را به جای حق خودش بر دارد. و به او اطلاع ندهد. این کار را « **تقاصّ** » می نامند.

(مسألهٔ ۲۳۸۰) در تقاصّ فرق نمی کند که طرف، مال او را عمداً غصب کرده باشد، و یا به جهت شبهه‌ای که برایش حاصل شده او را مستحق این مال ندانسته باشد، در هر دو مورد می تواند به مقدار مال خود از او تقاصّ نماید.

(مسألهٔ ۲۳۸۱) در چند مورد تقاص کردن مکروه است که از آن جمله است :

۱) در موردی که مال طرف مقابل به صورت امانت در دست او قرار بگیرد.

۲) در موردی که از مال خود صرف نظر کرده و آن را به خدا حواله کرده باشد.

۳) طرف سوگند یاد کرده باشد که چیزی به او مدیون نیست.

(مسألهٔ ۲۳۸۲) در مواردی بنابر احتیاط واجب تقاصّ جایز نیست که از آن جمله است :

۱) اگر صاحب حق از طرف بخواهد که سوگند یاد کند، و او نیز به تقاضای صاحب مال سوگند یاد کند.

۲) اگر طرف از پرداخت حق امتناع نمی کند، بلکه مال را از روی جهالت گرفته و اینک مراجعه به او ممکن نیست.

(مسألهٔ ۲۳۸۳) اگر در فرض اخیر او نیز امکان مراجعه به صاحب مال نداشته باشد، تا مال خودش را که نزد اوست تحویل بگیرد، ممکن است صاحب مال پس از مراجعه به حاکم شرع آن را به جای حق خودش تقاصّ نماید. در اینجا حاکم شرع بر اساس ولایتی که بر غائب دارد، می تواند ذمّه‌اش را به وسیلهٔ این مال از حقّی که بر عهدهٔ اوست بریء سازد.

* * *

احکام رهن

رهن عبارت از قراردادی است که بر اساس آن، مالی در مقابل بدهی « گرو » نهاده می شـــود، تا اگر بدهکار به موقع بدهی خود را پرداخت نکند، طلبکار بتواند آن را بفروشد و طلب خودش را وصول نماید.

(مســـألهٔ ۲۳۸۴) برای تحقق رهن لازم است گروگذار به مضمون آن ملتزم شود و گرو گیرنده نیز آن را قبول کند. مثلاً گروگذار بگوید : من این فرش را نزد تو گرو می گذارم تا در مقابل بدهی‌ام گرو باشـــد. گرو گیرنده نیز بگوید : قبول کردم.

(مســـألهٔ ۲۳۸۵) قرارداد رهن ممکن است در ضمن عقد دیگر باشد، مثل اینکه بگوید: من ۱۰۰ دینار به تو قرض دادم به شـــرط اینکه این فرش تو تا پرداخت آن پیش من گرو باشـــد. یا بگوید: من یک تن گندم به ۱۰۰۰ دینار به تو فروختم به شرط اینکه این خانهٔ تو در نزد من گرو باشد. طرف نیز می گوید قبول کردم.

(مســـألهٔ ۲۳۸۶) برای قرارداد رهن هر چیزی از قول یا فعل که بر آن دلالت کند کافی است.

(مسألهٔ ۲۳۸۷) هر یک از طرفین رهن، یعنی گروگذار و گرو گیرنده، باید بالغ و عاقل باشند و مجبور نباشند.

(مسـألة ۲۳۸۸) گروگذار باید حق تصرّف در آن مال داشـته باشد، یعنی مالک، ولیّ یا مأذون از طرف آنها باشـد و به جهت ورشکسـتگی از تصرّف در مال خود ممنوع نباشد.

(مسـألة ۲۳۸۹) لازم نیست گروگذار شخص بدهکار باشد، بلکه هر انسان دیگری می تواند مالش را در مقابل بدهی مسلمانی گرو بگذارد .

(مسـألة ۲۳۹۰) به محض توافق طرفین (گروگذار و گرو گیرنده) رهن تحقق می پذیرد و الزامی می شود. و تحقق و لزوم آن مشروط به قبض کردن گرو نمی باشد.

(مسألة ۲۳۹۱) رهن عقد لازم است و فسخ یکجانبهٔ آن جایز نیست.

(مسألة ۲۳۹۲) در چند مورد رهن فسخ می شود :

۱) با توافق طرفین از آن صرف نظر کنند.

۲) یکی از موجبات خیار فسخ پدید آید.

۳) گرو گیرنده حق خودش را از گرو اسقاط نماید.

۴) گروگذار از همهٔ بدهی خود که گرو را در مقابل آن قرار داده است، بریء الذّمه شود.

(مسـألة ۲۳۹۳) اگر جنس گرو گذاشته شده تلف شود، یا از قابلیت استیفای حق بیفتد، اگر تضمینی باشد، بدلش به جای آن جایگزین می شود و اگر تضمینی نباشـد رهن باطل می شـود و بر گروگذار واجب نیست که چیـز دیگری را جایگزین آن نماید. مگر این که در ضمن عقد رهن یا عقد دیگری شرط کرده باشند.

(مسألة ۲۳۹۴) در رهن شـرط است که قابلیّت استیفای همهٔ حق یا قسـمتی از آن را داشـته باشد، پس اگر از نوع بدهی باشـد، خود آن را به

عنوان طلب بردارند و اگر از نوع دیگری باشـد آن را بفروشند و پول آن را به عنوان طلب خود بردارند.

(مسـألهٔ ۲۳۹۵) رهن گذاشتن چیزی که مالیّت ندارد، مانند حشرات و امثال آنها جایز نیست.

(مسـألهٔ ۲۳۹۶) رهن گذاشـتن چیزی که مالیّت شرعی ندارد، مانند شراب و خوک جایز نیست، اگرچه عرفاً مالیّت داشته باشد.

(مسـألهٔ ۲۳۹۷) رهن گذاشتن چیزی که زود فاسد می شود، از قبیل میوه و امثال آن، اگر به این منظور باشد که تا فرار رسیدن وقت ادای بدهی محافظت شود و فروخته نشود، جایز نیست.

(مسـألهٔ ۲۳۹۸) در رهن آگاهی بـر مقدار مال گروی و ویژگی های آن شرط نیست.

(مسـألهٔ ۲۳۹۹) کسـی که مال خودش را در مقابـل بدهی دیگری گرو گذاشـته، اگر با اجازه و یا به درخواست بدهکار نباشد، در صورتی که طلبکار آن را بفروشـد و حقّش را از آن اسـتیفا کند، گروگذار نمی تواند به بدهکار مراجعه کند و پول گروی‌اش را از او مطالبه نماید. ولیّ اگر با اجازه و به درخواسـت او باشـد، می تواند به او مراجعه کند، مگر اینکه مبنی بر بخشش و عدم ضمان باشد، و آن در صورتی است که قرینه‌ای در بین باشد.

(مسـألهٔ ۲۴۰۰) گرو گذاشـتن در مقابل هر بدهی که در ذمّه باشد، چون درهم، دینار، طعام و غیره جایز است.

(مسـألهٔ ۲۴۰۱) گرو گذاشتن در مقابل چیزی که هنوز به ذمّه منتقل نشده و در ذمّهٔ طرف برقرار نشده صحیح نمی باشد، بنابر این در موارد زیر گرو گذاشتن صحیح نیست :

۱) گرو گذاشتن در مقابل مزد جُعاله پیش از انجام دادن آن.

۲) گرو نهادن در مقابل جنس غصب شده پیش از تلف شدن آن .

۳) گرو گذاردن در مقابل امانتهایی که در آنها شـــرط ضمان نشده، به جهت اطمینان خاطر صاحب مال از کوتاهی نکردن امانت‌دار.

۴) گرو گذاردن در مقابل جنســـی که به خریدار تســـلیم می شـــود، به جهت اطمینان خاطر فروشـــنده پس از گرفتن جنـــس به هنگام پدید آمدن موجبات فسخ معامله.

۵) گرو گذاردن در مقابل پول جنس خریداری شده، به جهت اطمینان خاطر مشـــتری از پس گرفتن پول خود به هنگام پدید آمدن موجبات فسخ معامله.

۶) گرو گذاردن در مقابل کالایی که به صورت ســـلم فروخته شـــده و وقت تحویل آن نرسیده است.

در همهٔ موارد فوق گرو گذاردن صحیح نیست، زیرا هنوز چیزی به ذمّهٔ طرف ثابت نشده است.

(مســـألهٔ ۲۴۰۲) در موارد یاد شـــده اگر بخواهند وثیقه‌ای بگیرند می توانند آن را در ضمن عقد لازمی شرط کنند.

(مســـألهٔ ۲۴۰۳) اگر کسی ماشـــینی را به صورت نقدی می خرد ولیّ شـــرط می کند که خانهٔ فروشـــنده در نزد او به صورت وثیقه باشد، که اگر ماشـــین معیوب و یا دزدی درآید و معامله باطل باشـــد، آن خانه را بفروشد و پول خودش را اســـتیفا کند، مانعی ندارد و شـــرط نافذ است. أگر خریدار در وقت انجام معامله بطلان آنرا احتمال بدهد و به فروشـــنده بگوید که در صـــورت بطلان معامله این مبلغ را بعنوان قرض پرداخت می کنم مشـــروط

براینکه خانه شما در نزد من وثیقه باشد.

(مسألهٔ ۲۴۰۴) اگر کسی خانه‌اش را می فروشد و شرط می کند که آن را یک سال بعد تحویل بدهد، اگر مشتری در ضمن عقد شرط کند که ماشین فروشنده تا موقع تحویل خانه به صورت وثیقه در نزد او باشد مانعی ندارد، اگرچه آن را رهن نمی نامند، ولیّ شرط نافذ می باشد.

(مسألهٔ ۲۴۰۵) مقتضای اطلاق رهن آنست که گرو گیرنده بتواند مال گروی را تحویل بگیرد و گروگذار باید آن را در اختیار او قرار دهد، مگر اینکه شرط کنند که به او تسلیم نکنند، یا به شخص سوّم تسلیم کنند، که باید مطابق شرط رفتار کنند.

(مسألهٔ ۲۴۰۶) اگرچه رهن در مالکیّت گروگذار باقی می ماند، ولیّ به مقتضای رهن، حقِّ گرو گیرنده نیز بر آن ثابت می شود و آن عبارت است از حق استیفای طلب خود از آن. و در نتیجه او می تواند رهن را در محدودهٔ اختیار خود قرار دهد و گروگذار را از هر گونه تصرّفی که با این حق منافات داشته باشد، منع کند.

(مسألهٔ ۲۴۰۷) گروگذار نمی تواند مال گروی را تلف کند و یا به وسیلهٔ بخشش، فروش، وقف، عتق و غیر آن از ملک خود خارج کند.

(مسألهٔ ۲۴۰۸) گروگذار نمی تواند در جنس گروی تغییراتی بدهد که رغبت مشتری را به آن کاهش دهد، از قبیل رنگ کردن، بریدن، دوختن و امثال آنها.

(مسألهٔ ۲۴۰۹) گروگذار نمی تواند جنس گروی را اجاره بدهد، عاریه بدهد و یا هر کار دیگری در مورد آن انجام دهد، که آن را از حوزهٔ اختیار گرو گیرنده بیرون ببرد و یا در معرض تلف یا ضرر قرار دهد.

(مسـألهٔ ۲۴۱۰) گروگذار نمی توانـد کاری انجام دهد که نگهداری گرو گیرنده سـخت شـود، از قبیل باز کردن طنابهای کالا که موجب از هم پاشـیدن قطعات آن گردد، یا باردار کـردن حیوان که زحمت هزینهٔ خود و بچّه‌اش افزایش پیدا کند.

(مسـألهٔ ۲۴۱۱) اگر گروگذار یکی از این کارها را مرتکب شود، اگر تصرّف او تصرّف خارجی باشـد، ماننـد رنگ کردن و تلف کردن، مرتکب گناه شـده است، و اگر تصرّف اعتباری باشـد، مثل فروختن و اجاره دادن، تصرّفش نافذ نمی شود، مگر با اجازهٔ گرو گیرنده.

(مسـألهٔ ۲۴۱۲) اگر گروگذار تصرّفی در جنس گروی انجام دهد که با حق گرو گیرنده منافات نداشته باشد مانعی ندارد، ولی تطبیق کردن آن بر مثل اینکه آن را بفروشد و با مشتری شرط کند که همچنان در گرو بماند تا آن شخص حق خودش را استیفا نماید، خالی از اشکال نیست.

(مسألهٔ ۲۴۱۳) اگر گرو گیرنده اجازه بدهد که مال گروی را بفروشد، و یا معاملهٔ انجام شـده را تنفیذ کند، معامله صحیح است و پول آن به جای آن جنس در گرو او قرار می گیرد، مگر اینکه حق خودش را از رهن اسقاط نماید، در این صورت گرو گذار به صورت مسـتقل معامله را انجام می‌دهد و در پول آن به دلخواه تصرّف می کند.

(مسـألهٔ ۲۴۱۴) مال گروی که در اختیار گرو گیرنده قرار می گیرد، در دسـت او امانت می باشـد و اگر تلف شود ضامن نمی باشد، مگر اینکه در مورد آن تعدّی کند و یا در نگهداری آن سـهل‌انگاری نماید. چنانکه در فصل ودیعه بیان گردید.

(مسـألهٔ ۲۴۱۵) برای گرو گیرنده تصرّف در مال گروی جایز نیست

مگر در دو مورد :

۱) تصرّفی که حفظ گروی آن را ایجاب می کند، مانند علوفه به حیوان دادن، فرش و لباس را برای نگهداری از بید زدن باز و بسته کردن.

۲) تصرّفی که مالک صریحاً به آن اجازه دهد و یا از ظاهر حالش، ولو به حسب عرف، فهمیده شود که به آن راضی می باشد.

(مسألهٔ ۲۴۱۶) سود حاصله از مال گروی، مانند: شیر و تخم مرغ، و دیگر منافع آن، چون : سوار شدن مرکب و نشستن در منزل، از آنِ مالک می باشد و گرو گیرنده حق استفاده از آنها را ندارد، مگر با اجازهٔ صریح مالک و یا اجازهٔ مستفاد از ظاهر حال.

(مسألهٔ ۲۴۱۷) اگر گرو گیرنده بدون اجازهٔ مالک از مال گروی استفاده کند، باید قیمت آن را محاسبه کرده از بدهی طرف کسر نماید.

(مسألهٔ ۲۴۱۸) اگر گروگذار اجازه بدهد که گرو گیرنده از منافع مال گروی استفاده کند، در اینجا نیز باید قیمت آن را محاسبه کرده از بدهی او کسر نماید.

(مسألهٔ ۲۴۱۹) اگر گرو گیرنده شرط کند که منافع مال گروی از آنِ او باشد و یا از منافع مال گروی به صورت رایگان استفاده کند، در اینجا سه صورت هست :

۱) اگر این شرط را در ضمن عقد قرض شرط کند، مثلاً بگوید : این مقدار به تو قرض می‌دهم به شرط اینکه این ماشین تو در نزد من گرو باشد و من آن را مجاناً سوار بشوم، این شرط باطل است، چون از اقسام ربای حرام می باشد. و اگر از منافع آن استفاده کند باید قیمت آن را از بدهی طرف کسر نماید.

۲) اگر این شـــرط را جدا از قرارداد قرض شرط کنند، به این معنی که پس از قرض دادن، از او مطالبهٔ گروی نماید، و به هنگام گرو گیری شـــرط کند که از منافع آن مجاناً اســتفاده کننـــد، ظاهراً مانعی ندارد و قیمت آن را ضامن نمی شود.

۳) اگر این شـــرط را در ضمن عقد ســوّم انجام دهند، به این معنی که قرض را به شـــرط رهن بدهند و گروگان را تحویل بگیرند، ســپس معاملهٔ دیگری با او کرده، در ضمن این معامله شـــرط کنند که از گروی موجود در نزد گرو گیرنده استفادهٔ مجّانی شود، ظاهر این است که این شرط نیز جایز است و در مقابل استفاده از منافع مال گروی چیزی ضامن نمی شود.

(مســألهٔ ۲۴۲۰) اگـــر گرو گیرنـــده بمیرد حق او در مـــال گروی به ورثه‌اش منتقل می شـــود و حق هیچکدام از آنها ساقط نمی شود مگر اینکه حق خودش را ســاقط کند و یا بدهکار ســهم او را از بدهی خود بپردازد و از سهم او بریء الذمّه بشود.

(مســألهٔ ۲۴۲۱) اگر مالک مال گروی بمیرد، رهن باطل نمی شـــود، اگرچه آن مال گروی به ورثه منتقل شده باشد.

(مســألهٔ ۲۴۲۲) هنگامی که وقت پرداخت بدهی رسید، گرو گیرنده نمی تواند خودســرانه به فروش مـــال گروی اقدام کند، بایـــد به گروگذار مراجعه کـــرده، طلب خودش را مطالبه کند، اگر خودداری کند می تواند او را وادار کنـــد که بدهی خـــودش را از طریق فروش گروی و یا از هر طریق دیگری پرداخت نماید. اگر مؤثر نشـــود، می تواند مال گروی را بفروشد و طلب خودش را وصول کند. ولیّ بنابر احتیاط واجب در صورت امکان پس از مراجعه به حاکم شرع اقدام به فروش نماید.

(مسألة ۲۴۲۳) این حکم در مورد کسی که به مالک دسترسی نداشته باشد، به جهت غایب بودن یا ناشناخته بودنش، نیز جاری است.

(مسألة ۲۴۲۴) اگر گرو گیرنده در عقد رهن یا در عقد دیگری شرط کند که در سر موعد حق فروش گروی را بدون مراجعه به گروگذار داشته باشد، شرط صحیح و نافذ است.

(مسألة ۲۴۲۵) اگر گروگذار، گرو گیرنده را وکیل کند که در سر موعد گروی را بفروشد و حق خودش را وصول کند، و در عقد رهن یا در عقد دیگری شرط نکند که این وکالت را عزل کنند، شرط صحیح و نافذ است.

(مسألة ۲۴۲۶) در مسألهٔ فوق شرط بلاعزل بودن باید در عقد رهن و یا عقد دیگری، خارج از عقد وکالت باشد، و بنابر احتیاط واجب خارج از عقد قرض باشد.

(مسألة ۲۴۲۷) اگر گروگذار ورشکست شود یا بمیرد و از خود قرضی بگذارد که ترکه‌اش به آن کفایت نکنند، آیا می توان حق گرو گیرنده را در مورد گروی بر دیگر طلبکاران مقدّم داشت یا نه ؟ محلّ اشکال است. و لذا بنابر احتیاط واجب باید او با دیگر طلبکاران مصالحه نماید.

(مسألة ۲۴۲۸) اگر گروگذار بمیرد و گرو گیرنده هیچ دلیل و سندی برای طلب خود نداشته باشد، و ترس داشته باشد که اگر به مال گروی اعتراف کند، ورثه آن را بگیرند و طلب او را انکار نمایند، در این صورت می تواند آن را بفروشد، طلب خودش را وصول کند و مازاد آن را به ورثه برساند و چیزی در مورد رهن بازگو نکند.

(مسألة ۲۴۲۹) اگر گرو گیرنده، یک مال گروی به خاطر طلبی که از

کسی داشته، در اختیار دارد ولیّ صاحب آن را نمی شناسد، می تواند آن را بفروشد و طلب خود را وصول کند، و در اینجا چند صورت است :

۱) اگر طلبش به مقدار گروی باشـــد، آن را در مقابل طلبش تصاحب می کند.

۲) اگر طلبش بیش از مال گروی باشد، آن را تصاحب می کند و بقیهٔ طلبش بر عهدهٔ بدهکاری که نمی شناسد باقی می ماند.

۳) اگر طلبش کمتر از مال گروی باشـــد، طلب خود را وصول می کند و مازاد آن به عنوان امانت در دست او می ماند، و حکم امانتی که صاحبش ناشـــناخته است بر آن جاری می شود، که حکم آن را در پایان فصل ودیعه بیان کردیم.

۴) اگـــر مقدار طلبش را فراموش کـــرده و احتمال می‌دهد که به مقدار مال گروی باشد، آن را از بابت طلب خود تملک می کند.

* * *

احکام کفالت

کفالت همانند رهن وثیقه‌ای اســت برای اطمینان از اســتیفای حق، جز اینکه رهن در مورد اشیاء و کفالت در مورد اشخاص می باشد.

(مســألهٔ ۲۴۳۰) کفالت آنست که شــخصی به شخص دیگری تعهد می ســپارد که شــخص سوّم را هر وقت که بخواهد و یا در وقت مشخصی در نــزد او حاضر نماید، به طوری که اگر او حاضر نشــود خود به جای او حضور پیدا کند.

(مســألهٔ ۲۴۳۱) کسی که کفالت می کند و این تعهد را می سپارد، « کفیل » نامیده می شود.

(مسألهٔ ۲۴۳۲) محل بحث در کفالت مواردی است که شخص کفالت شده ملزم به حضور در نزد صاحب حق یا صاحب ادّعا باشد و آن در جائی اســت که دســت حاکم عادل باز باشــد، و لذا احکام این فصل در زمان ما خیلی مورد ابتلا نمی باشــد، از این رهگذر دامن سخن فرا می چینیم، فقط به دو مطلب اشاره می کنیم:

مطلب اوّل :

در جایی که بر شــخص مورد ادّعا منهای کفالت حضور واجب نباشد، مانند کســی که به ســتم زندانی شده، یا مجبور شده که در نزد ظالم گواهی

دهـد و یا به زور مجبور شـده که پول ناحقی را پرداخـت نماید، در اینجا کفالت شرعی صحیح نیست، زیرا کفیل حق ندارد که او را وادار کند که به زندان برگردد، یا در نزد ظالم شهادت دهد و یا پول ناحق را بپردازد.

(مسـألهٔ ۲۴۳۳) در مثال های یاد شـده در مواردی ممکن اسـت که کفالت صحیح باشد، مثل اینکه ظالم اجازه دهد که زندانی تا مدّت معینی به قید کفالت آزاد شـود، و زندانی از کسـی بخواهد که برای او کفالت کند، و تعهد کند که در سـر موعد به زندان باز گردد، تا کفیل به مشـکل نیفتد، اگر او کفالت کند، بر شـخص متّهم واجب اسـت که بر سر موعد به زندان باز گردد و کفیل نیز حق دارد که او را به این کار وادار کند، اگرچه او در واقع مستحق زندان نباشد و به ستم به زندان افتاده باشد.

(مسـألهٔ ۲۴۳۴) در فرض یاد شـده اگر بازگشت زندانی با قطع نظر از کفالت حرام باشد، مثل مواردی که خطر مرگ داشته باشد، یا در معرض ضرری قرار بگیرد که تحمّل آن شـرعاً جایز نباشـد، در اینجا نفوذ کفالت مشکل است.

مطلب دوّم :

کفالت مشـهور و معهود آنسـت که کفیل متعهد شـود که طرف را در وقت تعیین شـده در محل تعیین شـده حاضر نماید، ولیّ آنچه در زمان ما شـایع گردیده که شـخص متعهد می شود که اگر بدهکار بدهی خود را در سر موعد پرداخت نکند، کفیل به جای او پرداخت کند، ظاهراً مانعی ندارد و چنین تعهدی نافذ می باشد.

(مسـألهٔ ۲۴۳۵) در این کفالت ذمهٔ بدهکار بریء نمی شود و او باید در سـر موعد بدهی خودش را بپردازد، اگر خودداری کند کفیل موظف می

شود که بر اساس کفالت خود بدهی او را پرداخت نماید.

(مسألهٔ ۲۴۳۶) فرق این کفالت با ضمان این است که در ضمان به محض اینکه کسی ضامن می شود، ذمهٔ ضامن مشغول می شود و ذمه طرف فارغ می گردد، به خلاف کفالت، که ذمهٔ طرف فارغ نمی شود.

(مسألهٔ ۲۴۳۷) در کفالت مالی ظاهراً اجازهٔ بدهکار شرط نیست، بلکه توافق کفیل و طلبکار کافی می باشد. ولیّ نفوذ آن مشروط بر این است که از طرف طلبکار اقدامی انجام گرفته باشد، مثلاً او بدهکار را مورد تعقیب قرار دهد و بر او سخت بگیرد، وکیل بگوید که او را رها کن من کفیل او هستم، پس او نیز به اتکای کفالت او بدهکار را رها کند.

(مسألهٔ ۲۴۳۸) اگر تاجری با کسی معامله نمی کند از ترس اینکه پولش را ندهد یا نتواند بدهد، شخصی می گوید : نترس، با او معامله کن، هر ضرری از او برسد من کفیل هستم و جبران می کنم، او نیز به اتّکای کفالت او با آن شخص معامله می کند. در اینجا نیز این کفالت نافذ است.

(مسألهٔ ۲۴۳۹) در غیر این موارد کفالت نافذ نیست، پس اگر کسی از شخصی طلب دارد که از وصول آن ناتوان و مأیوس شده، رهایش کرده است، کسی برای دلگرمی او می گوید من برای وصول حق تو کفیل هستم، آن صرفاً یک وعده است و چیزی بر عهدهٔ او ثابت نمی شود.

(مسألهٔ ۲۴۴۰) اگر کسی بدون اجازهٔ بدهکار از طرف او کفیل شود، پس از پرداخت بدهی او نمی تواند به او مراجعه کند.

(مسألهٔ ۲۴۴۱) اگر کسی با اجازه یا به درخواست بدهکار کفیل شود، پس از پرداخت بدهی او می تواند به او رجوع کند، مگر اینکه اجازهٔ او مبتنی بر عدم ضمان باشد، که باید قرینه‌ای برای این کار در میان باشد.

(مسـألة ۲۴۴۲) اگر چیزی را به ناحق از کسـی مطالبه کنند و او از کسـی بخواهد که کفیل او شـود، ایـن کفالت در مورد صاحـب ادّعا نافذ نیسـت، و او حق ندارد از کفیل آن خواستهٔ ناحق را مطالبه کند، ولیّ اگر به سـتم از او گرفت، کفیل در صورتی که با اجازه یا به درخواست متّهم کفیل شده باشد، می تواند پس از پرداخت آن به متّهم رجوع کند. و بر او واجب است که آن را پرداخت نماید.

* * *

احکام ضمان

ضمان عبارت از آنست که انسان بدهی دیگری را به عهده بگیرد تا ذمّهٔ او فارغ شـــود و به جای او ذمّهٔ ضامن مشغول گردد. کسی که این بدهی را به عهده می گیرد ضامن نامیده می شود.

(مسألهٔ ۲۴۴۳) در عقد ضمان هر قول یا فعلی که این تعهد را برساند کفایت می کند.

(مسألهٔ ۲۴۴۴) ضمان عقدی است که بین ضامن و صاحب حق بسته می شود و لذا باید این قرارداد از روی اختیار منعقد شود و هیچکدام بر این کار مجبور نشـــوند، و هر دو باید بالغ و عاقل و رشـــید باشند، یعنی کودک، دیوانه و سفیه نباشند.

(مســـألهٔ ۲۴۴۵) ضامن لازم نیست که ورشکست نباشد، زیرا نهایت امر این اســـت که این بدهی نیز بر عهده‌اش ثابت می شـــود، لکن طلبکار با دیگر طلبکاران در موجودی او سهیم نمی شود.

(مســـألهٔ ۲۴۴۶) اما در مورد طلبکار، اگر ضمانت با محجور بودن او منافات داشته باشد، لازم است که او ورشکست نباشد، تا طلبش در معرض تلف قرار نگیرد.

(مســـألهٔ ۲۴۴۷) در ضمانـــت رضایت بدهکار شـــرط نیســـت، بلکه

ضمانت از طرف مرده هم جایز است.

(مسألهٔ ۲۴۴۸) اگر ضامن یا طلبکار کودک، دیوانه یا سفیه باشد، ولیّ آنها جانشین آنها می شوند و عقد ضمان را برگزار می کنند.

(مسألهٔ ۲۴۴۹) عقد ضمان وکالت پذیر است، یعنی از طرف ضامن یا طلبکار، وکیلشـــان می توانند عقد ضمان را منعقد کنند، به شرط اینکه وکیل و موکل بالغ و عاقل و رشید باشند.

(مســـألهٔ ۲۴۵۰) در صحت ضمان شـــرط است که ذمهٔ بدهکار به آن بدهی مشـــغول شده باشد، اگرچه به صورت متزلزل، مانند جنس خریداری شـــده در ایام خیار فســـخ. ولیّ پیـــش از ثبوت آن بر ذمـــهٔ بدهکار ضمانت صحیح نیست، مانند مزد جعاله پیش از اقدام به کار.

(مســـألهٔ ۲۴۵۱) ضمانت منحصر به مواردی اســـت کـــه بر ذمّه تعلّق گرفته باشد، و لذا در مورد اعیان مضمونه، مانند اشیاء مغصوبه ضمان جاری نمی شود.

(مســـألهٔ ۲۴۵۲) اگر ضمانت با اجازهٔ شـــخص بدهکار نباشـــد، نمی تواند پس از ادای بدهی او به او رجوع کند، ولیّ اگر با اجازهٔ او باشـــد، می تواند به او رجوع کند و آنچه از طرف او پرداخت نموده از او مطالبه نماید.

(مســـألهٔ ۲۴۵۳) اگر طلبـــکار چیزی از طلبش را به ضامن ببخشـــد، ضامن نمی تواند آن را از بدهکار بگیرد.

(مســـألهٔ ۲۴۵۴) چیـــزی را که ضامـــن به جهت ناتوانـــی یا هر دلیل دیگری پرداخت نکرده، نمی تواند از بدهکار مطالبه نماید.

(مســـألهٔ ۲۴۵۵) اگر ضامن با طلبـــکار به کمتر از بدهی طرف ضمان مصالحه نماید، نمی تواند بیشتر از مقدار مصالحه را از او مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۲۴۵۶) ضمان از عقود لازمه است و فسخ آن از طرف ضامن، طلبکار، حتی با توافق آن دو جایز نمی باشد.

(مسألهٔ ۲۴۵۷) در ضمانت شرط خیار صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۴۵۸) در ضمانت خیار تخلف وصف یا تخلف شرط پدید نمی‌آید. پس اگر طلبکار شرط کند که ضامن چیزی را انجام دهد و او انجام ندهد، حق فسخ ندارد. و اگر به این شرط ضمانت را بپذیرد که ضامن توانمند باشد و بعداً معلوم شود که تهیدست بوده، حق فسخ ندارد. چه این شرطها صریح بوده یا از محتوای سخن استفاده می شد.

(مسألهٔ ۲۴۵۹) ولی در صورتی که قرارداد ضمانت با اجازهٔ فرد بدهکار باشد، ظاهر این است که شرط خیار فسخ در آن جایز است، و خیار تخلف وصف و شرط نیز در آن جاری می شود و فسخ آن نیز با رضایت هر سه (طلبکار، بدهکار و ضامن) امکان پذیر می باشد.

(مسألهٔ ۲۴۶۰) ضمانت مدّت‌دار برای بدهی نقدی جایز است، و طلبکار پس از قبول ضمانت تا رسیدن زمان تعیین شده حق مطالبه نخواهد داشت. و ضمانت نقدی برای بدهی مدت‌دار نیز جایز است، و ضامن پس از ضمانت باید نسبت به پرداخت آن اقدام نماید.

* * *

احکام حواله

(مسألة ۲۴۶۱) منظور از حواله آن است که بدهکار بدهی خودش را به شـــخص دیگری حواله کند که ذمهٔ خودش فارغ شود و ذمهٔ او در مقابل طلبکار مشغول شود.

(مســـألة ۲۴۶۲) برای قرارداد حواله هر لفظ یا عملی که به آن دلالت کند کفایت می کند.

(مســـألة ۲۴۶۳) در حواله رضایت حواله دهنده (بدهکار) و حواله شونده (طلبکار) شرط است.

(مسألة ۲۴۶۴) شخص سوّم که به او حواله داده می شود، اگر ذمهٔاش به حواله دهنده بدهکار نباشد، رضایت او نیز شرط است.

(مســـألة ۲۴۶۵) اگر شخص سوّم به حواله دهنده مثلاً درهم بدهکار باشـــد، و حواله دهنده به او دینار حواله دهد، حتماً باید با رضایت او انجام بگیرد.

(مســـألة ۲۴۶۶) اگر شخص سوّم به حواله دهنده بدهکار باشد، ولیّ حواله دهنده او را غیر بدهکار حســـاب کرده ـ ولو اشـــتباهاً ـ و به او حواله کرده، در این صورت نیز باید با رضایت او حواله انجام پذیرد.

(مســـألة ۲۴۶۷) اگر انســـان از کســـی طلبی دارد، اگر بخواهد آن را

عیناً به طلبکار خودش حواله دهد، رضایت او شـرط نیست، بلکه رضایت طلبکار و حواله دهنده کافی است.

(مسألهٔ ۲۴۶۸) حواله دهنده و حواله شونده باید بالغ و عاقل باشند و مکره (مجبور) نباشـند، و در مواردی که نفوذ حواله با ورشکستگی منافات داشته باشد، باید ورشکست نیز نباشد.

(مسـألهٔ ۲۴۶۹) در مواردی که رضایت شخص ثالث، یعنی کسی که به او حواله داده می شـود، شـرط باشد، او نیز باید بالغ و عاقل و غیر مکره باشد.

(مسـألهٔ ۲۴۷۰) در اینجا تفصیلات بیشـتری اسـت که با مراجعه به فصل « **حجر** » روشن می شود.

(مسـألهٔ ۲۴۷۱) اگر شخص سوّم که به حواله دهنده بدهکار نیست، اگر اجازه داد که به او حواله دهند، اگر این اجازه بر اسـاس مراجعه باشـد، پـس از پرداخـت حواله، می تواند به حواله کننده رجـوع کند، ولیّ اگر بر اساس تبرّع باشد، ذمهٔ حواله دهنده بر او مشغول نمی شود.

(مسـألهٔ ۲۴۷۲) در صحت حواله شرط است که ذمهٔ حواله دهنده به آنچه حواله می‌دهد مشـغول باشد، پس اگر چیزی در ذمه‌اش مستقر نشده باشـد نمی تواند آن را حواله کند، اگرچه سـبب آن فراهم شده باشد، مانند مزد جعاله‌ای که هنوز طرف انجام نداده است.

(مسألهٔ ۲۴۷۳) حواله نیز همانند ضمان عقد لازم است، و شرط خیار فسخ در آن جاری نمی شود، چنانکه در مسائل ۲۴۵۶ ـ ۲۴۵۸ گفته شد.

(مسـألهٔ ۲۴۷۴) اگر حواله با اجازه شـخص سـوّم (که بر او حواله واگذار می شـود) انجام بگیرد، خیار فسخ و غیره جاری می شود، چنانکه

در مسألهٔ ۲۳۵۹ بیان گردید.

(مسألهٔ ۲۴۷۵) اگر شـــخص ثالث در هنگام حواله تهیدست بوده، و حواله شـــونده مطلع نبوده، پس از آگاهی خیار فسخ دارد. ولیّ اگر پیش از آنکه فســـخ کند تهیدســـتی او از بین برود، آیا باز هم حق فسخ دارد ؟ محل اشکال است.

(مسألهٔ ۲۴۷۶) اگر از اول بنای شخص حواله داده شد بر این بوده که از کسی قرض کند، یا به هر وسیلهٔ دیگر حواله را تأمین کند، در این صورت حواله شونده خیار فسخ ندارد.

* * *

تذکر:

حوالـــه‌ای که در اصلاح فقها و لســـان اخبار مورد گفتگو اســـت، همان اســـت که در اینجا بیان گردید، و آن انتقال ذمّهٔ حواله دهنده به ذمهٔ کســـی است که حواله برای او فرستاده می شود. امّا آنچه در زمان رایج ما شده، که حواله دهنده از کسی که هیچگونه بدهی به او ندارد می خواهد که بدهی او را از طرف او ادا نماید، آن نیز مانعی ندارد.

(مســـألهٔ ۲۴۷۷) اگر کسی در کشوری پولی را به شخصی می‌دهد که در کشـــور دیگـــری معادل آن را از او دریافت کنـــد، اگر پولی که می‌دهد با پولی که دریافت می کند، از دو نوع باشـــند، مثلاً مقداری دلار می‌دهد تا در کشـــور دیگری از او مارک بگیرد، مانعی ندارد، زیرا بازگشت آن به فروش دلار به مارک است و آن مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۴۷۸) اگر در فرض بالا پولی که می‌دهد با پولی که می گیرد از یک نوع باشد، در اینجا سه صورت است :

۱) اگر کسی ۱۰۰۰ دلار به کسی می‌دهد که در خارج از آن کشور، ۱۰۰۰ دلار از او دریافت کند، مانعی ندارد، چه به صورت معامله باشد یا قرض، زیرا شرط اختلاف مکان در قرض مانعی ندارد.

۲) اگر ۱۰۰۰ دلار بدهد و در خارج ۹۵۰ دلار بگیرد، ظاهر این است که آن نیز مانعی ندارد، چه معامله باشد یا قرض، زیرا بیشتر از پول قرضی گرفتن حرام است نه کمتر از آن گرفتن.

۳) اگر ۱۰۰۰ دلار بدهد که در خارج ۱۰۵۰ دلار بگیرد، اگر به صورت قرض باشد، حرام و ربا می باشد، ولیّ اگر به صورت معامله باشد، یعنی ۱۰۰۰ دلار بفروشد به ۱۰۵۰ دلار، مانعی ندارد، زیرا شرط زیاده در معدودات (شمردنی ها) مانعی ندارد.

* * *

احکام حَجْر

منظور از « **حَجر** » آنســت که انســان به جهت کمبودی در ســیطره و سلطنتش، از تصرّف در جان و مال خود ممنوع باشد.

(مســألهٔ ۲۴۷۹) عوامل حجر در انســان فراوان اســت که در ابواب مختلف فقه از آنها سخن رفته است، و مهم ترین آنها چهار چیز است :

۱) خردسالی

(مســألهٔ ۲۴۸۰) کودک پیش از آنکه به حدّ بلوغ برســد، نمی تواند در جان و مال خود به طور مســتقل تصرّف کند، اگرچه ممیّز باشد، مگر در مواردی چون وصیّت که در جای خود بیان می شود.

(مســألهٔ ۲۴۸۱) کــودک می توانــد با اذن ولیّ در جــان و مال خود تصرّف نماید، به شــرط اینکه ممیّز باشــد، یعنی در مــورد چیزی که انجام می‌دهد صاحب تشــخیص باشد، تا معنی و مفهوم آن را بداند و آن را قصد کند.

(مســألهٔ ۲۴۸۲) کودک ممیّز می تواند در جان و مال شخص دیگر با اجازهٔ کســی که در آن حق تصرّف دارد، تصرّف کند. و در اینجا اجازهٔ ولیّ کودک شرط نیست.

(مســألهٔ ۲۴۸۳) کودک غیر ممیّز نمی تواند در جان و مال خود و یا

جان و مال دیگری تصرّف کند، اگرچه ولیّ کودک و یا آن شـــخص اجازهٔ تصرّف داده باشند.

(مسألهٔ ۲۴۸۴) اگر کودک فقط نقش واسطه را ایفا کند، یعنی با اجازهٔ ولـــیّ خود و صاحب اختیار چیزی، پیام او را به طرف مقابل برســـاند، مثل اینکه شخصی پولی را توسط کودک خردسالی به محل تجارت طرف معامله بفرستد، تا به او اعلام کند که صاحب پول جنس مشخّصی را از او در مقابل این پول می خواهد ، او نیز متصدی ایجاب و قبول شود مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۴۸۵) اگر بچّه ممیّزی اقدام به انجام معامله‌ای برای خویش نماید و مأذون بودنش از سوی ولیّ مورد شک باشد، بر حسب ظاهر حکم بر صحّت معامله و تحقق اذن می شـــود، خصوصـــاً اگر صریحاً ادّعای اذن ولیّ را بکند، ولیّ اگر بعداً ولیّ او منکر صدور اذن شـــود، ســـخن او مقدم می شود.

(مسألهٔ ۲۴۸۶) بالغ بودن شخصی به یکی از سه راه ثابت می شود :

۱) اطلاع و آگاهی

۲) گواهی دو شاهد عادل

۳) ادّعای خود شخص، به شرط اینکه متّهم به دروغگویی نباشد.

(مسألهٔ ۲۴۸۷) علامت بلوغ در اول کتاب (در سر آغاز احکام تقلید) بیان گردید.

۲) دیوانگی

دومیـــن عامل ممنوعیّت انســـان از تصرّف در جـــان و مال خود جنون است.

(مسألهٔ ۲۴۸۸) جنون از نظر شدّت و ضعف مختلف است و کمترین

مرتبهٔ آن برای ممنوع التصرّف بودن کافی است.

(مسألهٔ ۲۴۸۹) کمترین مرتبهٔ جنون آن است که شخص در اثر ضعف عقل و کمبود ادراک، مصلحت را از مفسده، و منفعت را از ضرر تشخیص ندهد و برای انتخاب راه منطقی و عقلائی قادر نباشد.

(مسألهٔ ۲۴۹۰) دیوانه‌ای که معنی و مفهوم دادوستد را می فهمد و می تواند برای انجام معامله تصمیم بگیرد، جز اینکه بر انتخاب راه صحیح قادر نیست، در حکم بچّهٔ ممیّز می باشد، ولیّ اگر معنی و مفهوم معامله را تشخیص ندهد، در حکم بچّهٔ غیر ممیّز می باشد.

۳) سفاهت

سومین عامل محجوری سفاهت است و آن عبارت از یک حالت درونی است که به ناتوانی انسان از نگهداری اموال خویش از تلف شدن، فاسد شدن و ناقص شدن مربوط می شود.

(مسألهٔ ۲۴۹۱) کسی که در اثر کمبود داشتن، به کاری دست می‌زند که مالش را در معرض تلف و تباهی و نقصان قرار می‌دهد، سفیه به شمار می‌رود.

(مسألهٔ ۲۴۹۲) کسی که نمی تواند مراقبت لازم را از مال خود داشته باشد، یا آن را به رایگان می بخشد و یا معاملاتی انجام می‌دهد که به صورت آشکار مغبون می شود، سفیه می باشد.

(مسألهٔ ۲۴۹۳) اگر آثار جنون و سفاهت در کسی آشکار نباشد، بنابر عدم آنها گذارده می شود.

(مسألهٔ ۲۴۹۴) به محض بالغ شدن کودک، ولیّ نمی تواند اموال او را به دستش بسپارد، بلکه باید با آزمودن و امثال آن رشد او را به دست آورد.

(مسألهٔ ۲۴۹۵) کسی که سابقهٔ جنون و یا سفاهت داشته، برای صحّت دادوستد با او لازم است که عقل و رشد او آزموده شود، یا دو شاهد عادل بر آن گواهی دهند، و یا مشاهده کنیم که ولیّ با او همانند یک فرد عاقل و هشیار رفتار می کند.

(مسألهٔ ۲۴۹۶) برای ثبوت حکم سفاهت بر فردی و یا رفع آن از فردی، نیازی به حکم حاکم شرع نیست، بلکه هر کسی باید بر طبق علائمی که در مسألهٔ فوق بیان گردید، رفتار نماید.

(مسألهٔ ۲۴۹۷) اگر در ثبوت یا رفع حکم سفاهت در مورد شخصی اختلاف رخ دهد، آنجا باید به حاکم شرع مراجعه شود.

(مسألهٔ ۲۴۹۸) شخص سفیه منحصراً در مورد امور مالی از تصرّف ممنوع می باشد، خواه رایگان باشد، مانند هبه و صدقه، و یا به صورت دادوستد باشد، مانند بیع و اجاره.

(مسألهٔ ۲۴۹۹) شخص سفیه از هر تصرّفی که هزینه کردن مال را در پی داشته باشد منع می شود، مانند ازدواج، نذر، عهد و سوگند.

(مسألهٔ ۲۵۰۰) سفاهت موجب ممنوعیت از تصرفات غیر مالی، چون طلاق و ظهار نمی شود.

۴) ورشکستگی

چهارمین عامل ممنوعیّت از تصرّف در مال، افلاس و ورشکستگی است.

(مسألهٔ ۲۵۰۱) مفلّس به کسی گفته می شود که موجودی او به پرداخت بدهی هایش کفایت نکند.

(مسألهٔ ۲۵۰۲) شخص مفلّس اگر از پرداخت قرضهایش امتناع بورزد

و طلبکاران در نزد حاکم شـرع طرح دعوا کنند، حاکم شـرع به او دسـتور می‌دهد که نسـبت به ادای دین خود اقدام نماید و اگر باز هم امتناع نماید، حاکم شرع متصدّی پرداخت مطالبات مردم از اموال او می شود.

(مسـألهٔ ۲۵۰۳) اگر امـوال مفلس بـه ادای دیونـش کفایت نکند، موجودی او، به جز مستثنیات دین، به نسبت بدهی هایش تقسیم می شود.

(مسألهٔ ۲۵۰۴) مستثنیات دین در مسألهٔ ۲۳۵۵ بیان گردید.

(مسـألهٔ ۲۵۰۵) اگر مفلّس از پرداخت دیـون خود امتناع ندارد، جز اینکـه موجودی او به پرداخت بدهـی هایش کفایت نمی کند، در اینجا نیز موجودی او ـ به جز مسـتثنیات دین ـ در میان طلبکاران به نسبت مطالبات آنها تقسیم می شود.

(مسألهٔ ۲۵۰۶) اگر شخص مفلّس توانائی کار کردن را داشته باشد، و کار کردن بر خلاف شـئون او نباشد، طلبکاران می توانند او را به کار کردن وادار نمایند.

(مسألهٔ ۲۵۰۷) هنگامی که حاکم شرع به مفلّس دستور داد که نسبت به پرداخت دیون خود اقدام کند، تسـلّط او بر اموالش سـاقط می شود، او دیگـر نمی توانـد در اموال خود به گونه‌ای تصرّف کنـد که مانع پرداخت بدهی ها و یا موجب نقصان اموال گردد.

(مسـألهٔ ۲۵۰۸) اگـر مفلّس پس از حکم حاکـم کار کند و پولی به دسـت آورد، در آن پول نیز حق تصرّف ندارد، تا هنگامی که مطالبات مردم را بپردازد.

(مسألهٔ ۲۵۰۹) مفلّس غیر از موارد یاد شده، از دیگر تصرفات ممنوع نمی باشد.

(مسألهٔ ۲۵۱۰) در موردی که اموال مفلّس به پرداخت دیونش کفایت نمـــی کند، اگر یکی از طلبکاران مشـــاهده کنند که جنســـی که مفلّس از او خریداری کرده، دست نخورده مانده است، می تواند جنس خود را از بابت طلب خود بردارد و نیازی نیســـت که آن را همـــراه دیگر اموال مفلّس میان طلبکاران تقسیم کنند.

* * *

در مورد اولیاء

(مسألهٔ ۲۵۱۱) پدر و نیای پدری هر چه بالاتر برود، بر کودک ولایت دارند، در مورد مال و جانش، جز در مورد طلاق و برخی از مسائل ازدواج، که در جای خود بیان خواهد شد.

(مسألهٔ ۲۵۱۲) برای اعمال ولایت پدر و جدّ، وجود مصلحت شرط نیست، بلکه همین مقدار که مفسده نداشته باشد و تضییع حق کودک به شمار نیاید کافی است.

(مسألهٔ ۲۵۱۳) پدر و جدّ پدری می توانند مال کودک را به قیمت روز بفروشند، مگر اینکه از نظر عرفی سهل‌انگاری به شمار آید، به جهت اینکه به قیمت بالاتر بدون هیچ مشکلی، امکان فروش باشد.

(مسألهٔ ۲۵۱۴) اگر پدر یا جدّ پدری بخواهند حق کودک را اعمال و یا اسقاط کنند، علاوه بر شرط یاد شده، بنابر احتیاط واجب، لازم است که عرفاً مورد نیاز باشد، به این معنی که اقدام نکردن به آن، کودک را در معرض مشکل قرار دادن، و یا مصلحت مهمّی را از او تفویت کردن به شمار آید.

(مسألهٔ ۲۵۱۵) پدر می تواند برای کودکان خود برای پس از مرگش سرپرست و قیّم تعیین کند، به شرط اینکه با ولایت جدّ تزاحم پیدا نکند.

(مسألهٔ ۲۵۱۶) جدّ پدری نیز می تواند برای پس از مرگش سرپرست و قیّم تعیین کند که سرپرستی نوه‌اش را بر عهده بگیرد، به شرط اینکه با ولایت پدر کودک تزاحم پیدا نکند.

(مسألهٔ ۲۵۱۷) اگر پدر یا جدّ پدری در وصیّت خود صریحاً به وصی اجازه دهند که با مال کودک تجارت کند، می تواند با آن تجارت کند. در غیر این صورت بنابر احتیاط واجب نباید با مال کودک تجارت کند، مگر اینکه توانمند باشد که بتواند خسارتهای احتمالی را جبران کند و در سود آن با یتیم مشارکت نکند.

(مسألهٔ ۲۵۱۸) اگر کودکی در حال جنون به سنّ بلوغ برسد، ولایت پدر، جد و وصی آنها، بر او ادامه پیدا می کند.

(مسألهٔ ۲۵۱۹) اگر بچّه‌ای در حال رشد به حدّ بلوغ برسد، سپس جنون بر او عارض شود، ولیّ او کسیست که به میراث او از همه شایسته تر است. چنانکه در مسألهٔ بعدی توضیح داده می شود.

(مسألهٔ ۲۵۲۰) اگر کودک یا دیوانه، پدر، جد پدری و وصی آنها را از دست بدهد، ولایت او با کسی است که از همه به میراث او شایسته تر باشد، به شرط اینکه بخواهد سرپرستی او را بر عهده بگیرد. و کسی نمی تواند در برابر اعمال ولایت او مزاحمت ایجاد کند، و یا بدون اجازهٔ او در کارهایش مداخله نماید.

(مسألهٔ ۲۵۲۱) اگر در مسأله یاد شده، اولی به میراث نخواهد سرپرستی او را به عهده بگیرد، هر کسی می تواند به این کار اقدام کند، با خیر اندیشی با او رفتار کند، بدون سهل‌انگاری یا فساد انگیزی شؤون زندگی‌اش را اداره کند. چنانکه در مورد پدر و جدّ پدری بیان گردید. البته

انسان بر خویشتن آگاه است و خداوند بر اعمال او ناظر است و او فتنه‌انگیز را از مصلحت اندیش باز می شناسد.

(مسألهٔ ۲۵۲۲) کسی که متصدی امور کودک است، در مسائل مهم، که فراتر از مسائل روزمرّه است، بنابر احتیاط واجب باید از شخص عادلی کمک بگیرد.

(مسألهٔ ۲۵۲۳) در مسائل ازدواج و طلاق، هنگامی متصدّی امر کودک و دیوانه می تواند اقدام کند که عرفاً به این کار نیاز باشد و بنابر احتیاط واجب باید در صورت امکان به حاکم شرع نیز مراجعه کند.

(مسألهٔ ۲۵۲۴) کودکی که در حال سفاهت به سن بلوغ برسد، ولایت او با کسی است که در دوران کودکی ولایت او را بر عهده داشت.

(مسألهٔ ۲۵۲۵) بچّه‌ای که در حال رشد به سن بلوغ برسد، ولیّ بعداً سفاهت بر او عارض شود، بنابر احتیاط واجب، ولایت او با حاکم شرع است با مشارکت پدر و جدّ پدری، سپس با کسی که اولی به میراث او باشد، به شرط اینکه بخواهد سرپرستی او را بر عهده بگیرد.

* * *

احکام صلح

صلح قرار دادی است که به هنگام نارسائی دیگر قرار دادها بین دو نفر بسته می شود، تا آنها به خواستهٔ خود برسند و بر مشکل خود فایق آیند.

(مسألهٔ ۲۵۲۶) در صلح همانند دیگر عقود لازم است که طرفین بالغ، عاقل و رشید باشند، ورشکست و یا مجبور نباشد.

(مسألهٔ ۲۵۲۷) در صلح هر لفظ و یا فعلی که مضمون آن را برساند کافی است.

(مسألهٔ ۲۵۲۸) اگر صلح متضمّن تحریم حلال، تحلیل حرام و یا مخالف با یکی از احکام شرع باشد، منعقد نمی شود.

(مسألهٔ ۲۵۲۹) صلح از عقود لازمه است، مگر اینکه در آن شرط خیار فسخ کنند، در این صورت صاحب خیار می تواند آن را فسخ نماید.

(مسألهٔ ۲۵۳۰) هر یک از طرفین مصالحه می توانند صلح را به جهت تخلّف شرط، تخلّف وصف یا پدیدار شدن عیب فسخ کنند. چنانکه با توافق طرفین نیز می توان آن را بهم زد.

(مسألهٔ ۲۵۳۱) به هنگام بروز اختلاف و برای جلوگیری از جنگ و جدال می توان راه صلح را پیش گرفت.

(مسألهٔ ۲۵۳۲) در صلح می توان حق مورد اختلاف را در میان

طرفین تقسیم کرد و یا به یکی از طرفین اعطاء نمود، و یا هر کار دیگری که اختلاف را رفع کند و یا از بروز اختلاف جلوگیری نماید. اگرچه حق کلاً از آنِ یکی باشد و هر دو به آن واقف باشند، جز اینکه چیزی در دست داشته باشند که بتوانند به وسیله آن اقامهٔ دعوا کنند.

(مسألهٔ ۲۵۳۳) پس از قرار داد صلح حقّ اقامهٔ دعوا از طرفین ساقط می شود و آنچه به وسیلهٔ صلح گرفته شده به آنها حلال می باشد، اگرچه بعداً هم به وسیلهٔ اقرار و امثال آن حقیقت امر روشن شود.

(مسألهٔ ۲۵۳۴) اگر ترک تجاوز حرام، یکی از ارکان قرار داد صلح باشد، به این معنی که صاحب حق به طرف مقابل چیزی بدهد که او از شرارت دست بکشد، به او فحش ندهد و بر علیه او در نزد حاکم جایر اقامهٔ دعوا نکند، در اینجا پرداخت مال در مقابل عدم تعدّی است نه از باب صلح، و این مال بر او حلال نمی باشد.

(مسألهٔ ۲۵۳۵) اگر کسی را با تهدید و امثال آن مجبور به صلح کنند، چنین صلحی صحیح نیست، زیرا هر عقدی که از روی اجبار باشد باطل است.

(مسألهٔ ۲۵۳۶) برای جدا کردن حق مشاع، صلح جایز است، مثلاً اگر دو نفر در یک اسب و گاو با یکدیگر شریک باشند، پس صلح کنند که اسب از آنِ یکی و گاو از آنِ دیگری باشد. البتّه این کار از باب تقسیم نیست، بلکه از باب صلح می باشد.

(مسألهٔ ۲۵۳۷) در مورد مشتبه شدن حق دو نفر نیز مصالحه جایز است، مثل اینکه کتابی از آنِ کسی و لباسی از آن شخص دیگری باشد، مالک کتاب و لباس با یکدیگر اشتباه شده باشد، در اینجا نیز می توان صلح کرد که کتاب را یکی بردارد و لباس را دیگری.

(مسألة ۲۵۳۸) برای رفع اشتباه از اینکه حقی در کار هست یا نه ؟ می توان با کسی که احتمالاً صاحب حق است، یا با ولیّ او صلح کرد، به این معنی که اگر نمی‌دانیم آیا مثلاً زید از خالد فلان مبلغ قرض کرده یا نه ؟ یا قرض خود را ادا کرده یا نه ؟ در اینجا مثلاً به نصف آن مبلغ صلح می کنیم.

(مسألة ۲۵۳۹) فائدهٔ صلح در مورد یاد شده این است که جنس یا مبلغی که مورد صلح قرار می گیرد، بر آن شخص واقعاً حلال می باشد، به طوری که اگر بعداً حقیقت امر آشکار شود، از مقتضای صلح بیرون نخواهد رفت.

(مسألة ۲۵۴۰) اگر در مورد حقّی که ثابت است به کمتر از آن صلح کنند، جایز است و ذمّه طرف از مازاد آن بریء می شود، لکن با دو شرط :

۱) صاحب حق مقدار آن را بداند.

(مسألة ۲۵۴۱) اگر صاحب حق مقدار آن را نمی‌داند ولیّ طرف آن را می‌داند ولیّ اظهار بی اطلاعی می کند که به کمتر از آن صلح شود، چنین صلحی جایز نیست، مگر اینکه صاحب حق به آن راضی باشد، حتی در صورتی که بداند که طرف مقابل آن را می‌داند.

۲) صلح واقعی باشد و قصد جدّی به بریء الذمّه ساختن طرف مقابل از حق خود با طیب خاطر داشته باشد.

(مسألة ۲۵۴۲) اگر صاحب حق صرفاً به این جهت به صلح تن بدهد که بتواند قسمتی از حق خودش را به دست بیاورد، چنین صلحی صلح واقعی نیست و ذمهٔ طرف نسبت به مازاد آن مشغول می ماند.

* * *

احکام وکالت

وکالت قرار دادی اســت که موجب می شود وکیل به جای موکّل قرار بگیرد، آنگونه که ولیّ به جای کسی قرار داشت که ولایت او را بر عهده داشت.

(مســألهٔ ۲۵۴۳) به محض قرار داد وکالت، وکیل به جای موکّل قرار می گیرد، اگرچه هنوز هیچ تصرّفی انجام نداده اســت. و این خیلی فراتر از اذن در تصرّف اســت، که در آنجا فقط حق تصرّف پیدا می کند و به جای اذن دهنده قرار نمی گیرد.

(مسألهٔ ۲۵۴۴) تفاوت اذن با وکالت، در وکالت تفویضی ظاهر می شود، اگر انسان از طرف شخصی و یا از طرف ولیّ او به صورت مطلق در امور مالی او وکیل شود، بر او واجب است بر همهٔ آنچه که بر موکّل واجب بوده اقدام کند، در حالی که بر مأذون چنین وظیفه‌ای نیست، بلکه او فقط حق اقدام دارد.

(مسألهٔ ۲۵۴۵) در وکالت همانند دیگر عقود، هر لفظ یا عملی که بر التزام وکیل و موکّل به قرار داد وکالت دلالت کند، کافی است.

(مسألهٔ ۲۵۴۶) بنابر احتیاط واجب وکالت باید قطعی باشد، پس اگر تعلیقی باشد و مقیّد به چیزی باشد که معلوم نیست که آیا رخ می‌دهد یا نه، وکالت منعقد نمی شود.

(مســألهٔ ۲۵۴۷) اگر وکالت قطعی باشــد، ولیّ مورد وکالت تعلیقی

باشد، مانعی ندارد.

(مسألة ۲۵۴۸) وکیل و موکّل باید هر دو بالغ، عاقل و رشید باشند و ممنوعیّت تصرّف در امور مالی نداشته باشند، مگر اینکه با اذن ولیّ چنین قرار دادی را ببندند.

(مسألة ۲۵۴۹) اگر فرد کامل، شخص قاصر ممیّزی را وکیل کند، مانعی ندارد، اگرچه با اذن ولیّ نباشد، و این به جهت صحّت وکالت نیست، بلکه به جهت اذن تصرّف است که از مفاد وکالت استفاده می شود. زیرا در نفوذ تصرّف مأذون کمال مأذون و اذن ولیّ شرط نیست.

(مسألة ۲۵۵۰) برای نافذ بودن تصرفات وکیل شرط است که موکّل او بر این کار حاکمیت داشته باشد، و لذا اگر دختر با کره‌ای که ولیّ دارد، کسی را برای اجرای عقد ازدواجش وکیل کند، وکالتش صحیح است ولیّ نفوذ عقد او مشروط به رضایت ولیّ موکّل می باشد.

(مسألة ۲۵۵۱) اگر صاحب مالی که در گرو دیگری است، کسی را وکیل کند که مالش را بفروشد، وکالت صحیح است، ولیّ نفوذ این معامله مشروط به اذن گرو گیرنده است.

(مسألة ۲۵۵۲) وکالت از عقود جایزه است، و لذا موکّل هر وقت خواست می تواند وکیل را عزل کند، و وکیل هر وقت خواست می تواند از وکالت کناره گیری کند.

(مسألة ۲۵۵۳) عزل وکیل هنگامی نافذ است که او مطّلع باشد، یا شخص مورد وثوق به او اطلاع داده باشد.

(مسألة ۲۵۵۴) اگر در ضمن قرار داد وکالت و یا در ضمن عقد دیگری شرط کنند که هرگز وکیل را عزل نکنند، یا تا زمان معینی او را عزل نکنند، شرط

صحیح است و تا آن زمان عزل نافذ نمی شود و او همچنان وکیل بلاعزل می باشد.

(مسألهٔ ۲۵۵۵) در هر کاری که شارع مقدس نفرموده که شخص باید شخصاً آن کار را انجام دهد، وکالت جایز است. و در انتساب آن به موکّل همین مقدار بس که به امر او و به نیابت از طرف او انجام گرفته است.

(مسألهٔ ۲۵۵۶) وکالت در امور اعتباری، چون اجرای عقود و ایقاعات، و در امور خارجی، مثل تحویل گرفتن و تسلیم کردن جنس و هبه، انجام دادن بسیاری از واجبات و مستحبات، که بالخصوص شارع مقدس شرط مباشرت نکرده، صحیح و نافذ است.

(مسألهٔ ۲۵۵۷) به پیروی از فقها، رضوان الله علیهم، در ابواب مختلف فقه، بیان کردیم که در چه موردی وکیل گرفتن صحیح و در چه موردی غیر صحیح می باشد.

(مسألهٔ ۲۵۵۸) اگر وکالت مطلق باشد، وکیل در راهی که بر می گزیند آزاد است، ولیّ اگر مقید باشد، نباید از محدوده وکالت خود خارج شود، و اگر خارج شود کارش نافذ نیست، مگر اینکه موکّل بر آن اجازه دهد.

(مسألهٔ ۲۵۵۹) میزان در تعیین حدود وکالت که آیا دائره‌اش ضیق بوده یا وسیع بوده، عرف است. یعنی عرف براساس آنچه از قرار داد وکالت، به ضمیمهٔ شواهد و قراین حالی و مقالی، و شیوهٔ متعارف بین مردم، تشخیص دهد، ملاک قرار داده، محدودهٔ وکالت او را تعیین می کند.

(مسألهٔ ۲۵۶۰) اگر مورد وکالت یک کالا باشد، آن را موکّل به دست وکیل می سپارد تا در محدودهٔ وکالت خود با آن رفتار کند.

(مسألهٔ ۲۵۶۱) اگر جنسی را به دست وکیل سپرده که آن را بفروشد، یا تعمیر کند، یا نگهداری کند، آن جنس در دست او امانت است. و اگر در دست او تلف شود، ضامن نیست، مگر اینکه از محدوده وکالت خود خارج

شـــود، یا در نگهداری آن کوتاهی کند و یا در به کار گرفتن آن زیاده روی نماید. که در این صورت ضامن است ولیّ وکالتش باطل نمی شود.

(مسألهٔ ۲۵۶۲) هنگامی که وکیل معامله‌ای را انجام می‌دهد، مسئولیّت و پیامدهای آن با اوست، پس اگر موکّل از پرداخت پول یا تسلیم جنس خودداری کند، طرف معامله می تواند آن را از وکیل مطالبه کند و وکیل باید از عهده بر آید. پس اگر پول باشد باید بپردازد و اگر جنس باشد باید عوض آن را تحویل دهد.

(مســألهٔ ۲۵۶۳) اگر جنسی که وکیل فروخته معیوب در آید، مشتری می تواند مابه‌التفّاوت آن را از وکیل مطالبه کند و اگر معامله فســخ شــود، مشــتری پولش را از وکیل می گیرد. و اگر مورد وکالت تزویج باشد، دختر می تواند مهریه‌اش را از او مطالبه نماید.

(مســألهٔ ۲۵۶۴) اگر وکیل تصریح کند که هیچ مسئولیّتی را به عهده نخواهد گرفت و یا قراین نشــان دهد که او فقط وکیل در اجرای عقد بود، در این صورت مسئولیّتی نخواهد داشت.

(مسألهٔ ۲۵۶۵) تعیین اجرت برای وکیل مانعی ندارد، پس اگر اجرت در مقابل خود وکالت باشد، با پذیرش وکالت مستحق اجرت می شود و به کیفیت کار توجّه نمی شــود، پس اگر کســی را وکیل کند که به هنگام لزوم اقدامــات لازمه را انجام دهد و ماهیانه‌ای را بــرای او تعیین کند، تا وکالت ادامه دارد مستحق آن اجرت خواهد بود.

(مسألهٔ ۲۵۶۶) اگر اجرت وکیل بر اساس کاری که انجام می‌دهد تعیین شود، بر آن اساس استحقاق پیدا می کند، پس اگر بگوید برای هر معامله‌ای که انجام می‌دهد فلان مقدار به او بدهد، بر آن اساس مستحق اجرت خواهد شد.

* * *

احکام هبه

هبه عبارت از بخشیدن و تملیک کردن چیزی به صورت رایگان است، البتّه نه به عنوان صدقه، که احتیاج به قصد قربت داشته باشد.

(مسألهٔ ۲۵۶۷) در عقد هبه، هر لفظ یا عملی که بین هبه کننده و هبه پذیر، و یا از سوی وکیل یا ولیّ آنها واقع شود که مضمون هبه و بخشش را برساند کافی است.

(مسألهٔ ۲۵۶۸) برای تحقق هبه همین بس که هبه کننده جنس هبه شده را به نزد شخص هبه پذیر به قصد هبه و بخشش ارسال کند و او آن را بگیرد.

(مسألهٔ ۲۵۶۹) هبه کننده و هبه پذیر باید بالغ و عاقل باشند، و یا ولیّ آنها به جای آنها متصدّی این کار بشوند. و باید هبه کننده محجور (سفیه یا ورشکست) نباشد.

(مسألهٔ ۲۵۷۰) در صحّت هبه شرط است که هبه پذیر آن را با اذن هبه کننده قبض کند، اگرچه مدّت مدیدی پس از اجرای عقد باشد. پس اگر هبه کننده پیش از قبض بمیرد، هبه باطل می شود، و عین هبه شده جزءِ ترکه قرار می گیرد.

(مسألهٔ ۲۵۷۱) اگر به جای هبه پذیر وکیل یا ولیّ او قبض کند، یا

جنس هبه شده در تصرّف هبه پذیر باشد، کفایت می کند و نیازی به قبض مجدّد ندارد.

(مسألهٔ ۲۵۷۲) در هبه برداشتن موانع از سر راه هبه پذیر و ثبت در دفاتر رسمی کافی نیست، بلکه باید هبه کننده آن را از حوزهٔ تصرفات خود خارج کند و عرفاً در حوزهٔ تصرفات هبه پذیر قرار بگیرد.

(مسألهٔ ۲۵۷۳) هبه باید عین باشد و هبه کردن منافع صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۵۷۴) اگر کسی سهم مشاع خودش را هبه کند مانعی ندارد و قبض کردن آن با قبض همهٔ آن عین تحقق می پذیرد.

(مسألهٔ ۲۵۷۵) اگر انسان از کسی طلب دارد، می تواند آن را به شخص دیگری هبه کند، و قبض کردن آن با گرفتن آن تحقق می یابد.

(مسألهٔ ۲۵۷۶) اگر انسان از کسی طلب دارد، می تواند آن را به خود آن شخص هبه کند، اینجا دیگر احتیاج به قبض ندارد، بلکه به معنای بریء الذّمه کردن او می باشد.

(مسألهٔ ۲۵۷۷) هنگامی که قرار داد هبه بسته شد و هبه پذیر آن را قبض نمود، این عمل الزامی نمی شود، بلکه هبه کننده هر وقت بخواهد می تواند آن را پس بگیرد، مگر در پنج مورد :

۱) اینکه کسی که به او هبه شده، از ارحام و خویشاوندان باشد، و میزان در خویشاوندی صدق عرفی آن است.

(مسألهٔ ۲۵۷۸) زن و شوهر اگر پیش از پیوند زناشوئی فامیل نباشند، جزء خویشاوندان به شمار نمی‌آیند.

۲) اینکه هبه کننده آن را در مقابل هبهٔ طرف مقابل به او هبه کرده باشد، که آن را هبهٔ معوّضه می نامند.

(مسألة ۲۵۷۹) اگر هبه کننده آن را در مقابل هبهٔ آن شخص به فرد دیگری هبه کرده باشد، بنابر احتیاط واجب الزامی نمی شود.

۳) آن که در عین هبه شده تغییراتی حاصل شود، مثل اینکه پارچه بریده، یا دوخته شود، گندم آرد شود و امثال اینها، چه این تغییرات توسط شخص هبه شونده انجام پذیرد و یا به دست دیگری.

۴) آنکه عین هبه شده از ملک طرف به وسیلهٔ فروش، بخشش، وقف و غیره بیرون رفته باشد.

(مسألة ۲۵۸۰) اگر بعداً عین هبه شده به مالکیت شخص هبه شده برگردد، آیا باز هم هبه کننده می تواند آن را پس بگیرد یا نه ؟ محل اشکال است.

۵) آنکه یکی از دو طرف هبه کننده یا هبه شونده بمیرد.

در این موارد پنجگانه هبه کننده نمی تواند چیزی را که هبه کرده پس بگیرد.

(مسألة ۲۵۸۱) در هبهٔ معوّضه لازم نیست که عوض عین باشد، بلکه هر چیزی که به آن عوض و پاداشِ هبه صدق کند، کفایت می کند، از قبیل کالا، منفعت یا یک عمل، چه به صورت تملیک باشد، یا در اختیار او قرار دهد، تا وی از آن بهره مند گردد، به شرط اینکه به عنوان عوض و پاداش هبه انجام بگیرد.

(مسألة ۲۵۸۲) اگر کسی می خواست خانه‌ای را بخرد و صاحب خانه مایل به فروش نبود، اگر چیزی را به او هبه کند، او نیز در مقابل به فروش خانه متمایل شود، همین مقدار نیز هبهٔ معوّضه به شمار می‌آید.

(مسألة ۲۵۸۳) در هبهٔ معوّضه بنابر احتیاط واجب لازم است که هبه

کننـــده آن را به عنوان عوض هبه‌اش بپذیرد، پـــس اگر از این عنوان غفلت داشته و آن را به عنوان عوض هبه نپذیرفته، هبه الزامی نمی گردد.

(مســـألهٔ ۲۵۸۴) اگر در هبه شـــرطی شده باشـــد، باید کسی که بر او شـــرط شده، تا هنگامی که عین هبه شـــده باقی هست، به آن شرط پای بند باشد، در غیر این صورت به طرف مقابل خیار شرط ثابت می شود، اگرچه یکی از عوامل پنجگانه (که موجب الزامی شدن هبه بود) موجود باشد.

(مسألهٔ ۲۵۸۵) اگر کسی به یکی از همسران یا فرزندانش چیز اضافی ببخشد، اگر تنگدست باشد مکروه است و گفته شده که مطلقاً مکروه است.

* * *

احکام صدقات و موقوفات

همــهٔ صدقات این ویژگی را دارنــد که از ملک مالک بیرون می‌روند و هرگز مالک نمی خواهد که از آن بهره مند شود، ولیّ به طور کلّی صدقات بر دو نوع هستند :

۱) عین حبس شــده و استفاده از آن یله و رها می شود، و یا منافع آن تحصیل شده در راه تعیین شده هزینه می شود.

۲) عین از ملک مالک خارج می شــود و هر گونه نقل و انتقال در آن، یا بهره گیری از آن آزاد می باشد.

نــوع اوّل را « **وقــف** » می نامند و نوع دوّم دیگر صدقات را تشــکیل می‌دهد.

(مســألهٔ ۲۵۸۶) در برخی از اقســام وقف، چون : سُــکنی، عُمری و رُقبی، عین موقوفه از ملک مالک بیرون نمی‌رود، چنانکه در فصل چهارم به تفصیل بیان خواهد شد.

و اینک احکام صدقات و موقوفات در دو مبحث بیان می گردد.

* * *

مبحث اوّل

احکام وقف

و در آن چهار فصل هست.

فصل اوّل

وقف و اقسام آن

وقف عبارت است از بیرون کردن عین از مُلکِ مالک و حبس کردن آن برای بهره‌وری از منافع یا تولیدات آن.

(مسألهٔ ۲۵۸۷) منافع عین موقوفه ممکن است برای یک مصلحت همگانی و استفادهٔ عموم طبقات از آن منظور شود و یا برای استفادهٔ طبقهٔ خاصّ و قشر خاصّی اختصاص داشته باشد. از این رهگذر موقوفات بر دو قسم می باشند :

قسم اوّل : وقف عام

(مسألهٔ ۲۵۸۸) موقوفاتی که تحت عنوان خاصّی وقف می شوند ولیّ حق استفاده از آنها به قشر خاصّی اختصاص ندارد، وقف عام می باشند، مانند مساجد، حرم ائمّه علیهم‌السلام ، مشاهد مشرّفه، اماکن مقدّسه و ساختمانهای وابسته به آنها.

(مسألهٔ ۲۵۸۹) بهره‌وری زائران و نمازگزاران از این اماکن از آثار عناوین آن اماکن می باشد، نه از مقوّمات آنها، تا استفاده از آن اماکن را به این موارد تخصیص بزنند.

(مسألة ۲۵۹۰) در وقف عام کسی مالک منافع آن نمی شود و استفاده از آنها به گروه خاص یا به موارد خاص، اختصاص پیدا نمی کند.

(مسألة ۲۵۹۱) اجاره دادن وقف عام در مثل این موارد و پول گرفتن در مقابل استفاده از آن جایز نیست.

(مسألة ۲۵۹۲) اگر کسی وقف عام را غصب کند و یا استفاده از آن به خود اختصاص دهد، کار حرامی انجام داده، ولیّ ضمان آور نمی باشد.

(مسألة ۲۵۹۳) وقف کردن محلّی به عنوان نامشروع، از قبیل : بتخانه، بتکده، کنیسه، کلیسا و یا هر چیزی که شعار فرقهٔ باطل و یا معبد یکی از ادیان باطل و یا منسوخ باشد، جایز نیست و وقف حاصل نمی شود.

(مسألة ۲۵۹۴) وقف کردن چیزی به عنوان آرامگاه یکی از افراد کافر، گمراه و بدعت گذار صحیح نیست.

(مسألة ۲۵۹۵) اگر مسجدی را یکی از فرقه های گمراه تصرّف کنند و مرکز تبلیغات خود قرار بدهند، وقف بودن آن از بین می‌رود.

(مسألة ۲۵۹۶) معبدی که به عنوان عبادتگاه یکی از ادیان آسمانی، پیش از فسخ شدن آن، تأسیس شده است و اینک پیروان و منسوبین آن دین در آنجا مستقر هستند و در اختیار دارند، از حالت وقفی بیرون نمی‌رود.

(مسألة ۲۵۹۷) بقعه هایی که در اطراف قبور مؤمنین ساخته شده و اینک توسط اهل بدعت و ضلالت تصرّف شده، ضرری به وقف بودن آنها نمی‌رسد، فقط تصرّف اهل باطل در آنجا نامشروع می باشد.

قسم دوّم : وقف خاص

(مسألة ۲۵۹۸) بنیادهایی که برای طبقهٔ مشخّصی وقف شده، تا آنها از منافع و یا عایدات آنها استفاده کنند، وقف خاص نامیده می شود و برای

آنها سه صورت هست :

۱) وقف آنها بر این اســاس باشــد که آن طبقه‌ای که این بنیاد بر آنها وقف شــده شخصاً از منافع و ثمرات آنها اســتفاده کنند، بدون اینکه مالک بشوند، مانند : مدارس دینی که بر طلاب وقف می شود، سراهایی که برای زائران و مسافران وقف می شود، یا منازلی که بر اولاد وقف می شود.

(مســألهٔ ۲۵۹۹) در مثال های یاد شــده طبقهٔ مورد نظر می توانند بر اســاس ضوابط تعیین شــده در آن اماکن اقامت کنند، ولــیّ نمی توانند که تملّک نمایند و یا به اجاره دهند. و اگر کسی آنجا را غصب کند، گناه کرده ولیّ ضامن نمی شود.

۲) وقف بر اســاس مالکیّت طبقهٔ مورد نظر باشــد، به این معنی که آن طبقه‌ای که بنیاد بر آنها وقف شــده مالکِ منافع و عایدات آن بشــوند. مثل اینکــه خانه و یا باغی را برای اولادش وقف کند و تصریح کند که مال آنها بشود.

(مسألهٔ ۲۶۰۰) در فرض بالا افراد آن طبقه مالکِ منافع آن خانه یا باغ می شوند، می توانند آن را اجاره دهند و آثار مالکیّت بر آنها بار می شود، و لذا خمس و زکات بر آنها تعلّق می گیرد.

(مســألهٔ ۲۶۰۱) در فرض یاد شده اگر کسی آنجا را مصادره کند، یا از منافعش استفاده نماید، و یا موجبات به هدر رفتن منافع آن را فراهم کند، ضامن می شود.

(مسألهٔ ۲۶۰۲) ظاهراً در مواردی که طبقهٔ موقوفٌ علیهم افراد فراوان داشــته باشــد، چنین معنایی از وقف منظور نمی شــود، مثــل اماکنی که به طلّاب، علما، ســادات، فقرا، زوّار و امثال آنها وقف شده باشد بلکه در مثل

وقف بر اولاد چنین وقفی متصوّر می باشـد، که بر اسـاس وقف نامه منافع آن بین آنها تقسیم می شود.

۳) وقف بر اساس تملیک متولّی باشد، به این صورت که متولّی منافع آن را در میـان طبقهٔ موقوفٌ علیهم تقسـیم کنـد، و در این صورت پیش از اقـدام متولّی بر تقسـیم آن بر افـراد طبقهٔ مورد نظر، کسـی مالک منافع و عایدات آن بنیاد نمی شـود. ولیّ بعد از تقسـیم او بر اساس ضوابط تعیین شده از طرف واقف افراد مالک منفعت آن می شوند.

(مسـألهٔ ۲۶۰۳) ظاهراً این است که در این فرض نیز ضمان هست. حتّی پیش از تعیین و تقسیم متولّی، و اگر در این مقطع کسی آنجا را اشغال کند، متولی اجرت آن را می گیرد و در میان افراد آن طبقه تقسیم می کند.

(مسـألهٔ ۲۶۰۴) در همهٔ اقسام وقف، شرط است که منافع مورد نظر از عین موقوفه حرام نباشـد، و لذا وقف کردن آلات قمار و شطرنج و امثال آنها جایز نیست.

(مسـألهٔ ۲۶۰۵) در همهٔ اقسـام وقف همچنین شرط است که محلّ تعیین شده برای صرف در آمد آن حرام نباشد، پس اگر چیزی را وقف کنند که عایدات آن صرفِ چاپ کتب ضاله، یا تبلیغ فرق ضالّه، یا ترویج فسـق و فجور شود، چنین وقفی باطل است.

* * *

فصل دوّم
صیغهٔ وقف و شرایط آن

وقف جز با انشای صیغهٔ وقف توسّط واقف یا وکیل او تحقّق نمی یابد. و در انشـــای وقف کافی اســـت که بگوید : « آن را وقف کردم »، یا « آن را حبس کردم ».

(مســـألهٔ ۲۶۰۶) در انشـــای وقف هر فعلی که بر آن دلالت کند کافی اســـت، از قبیل : امضا کردن پای وقف نامه، به عنوان التزام به مضمون آن ؛ سپردن عین موقوفه به دست متولّی آن ؛ انداختن فرش در یکی از مساجد، یا مشاهد مشرّفه ؛ نصب لوستر در مساجد، حسینیه ها و مشاهد مشرّفه ؛ و هر کار دیگری که به انگیزهٔ وقف انجام پذیرد و بر آن دلالت کند.

(مســـألهٔ ۲۶۰۷) در انشـــای وقف بنیادهایی چون مساجد و حسینیه ها، گشودن در آنها برای اقامهٔ نماز و اجرای مراسم مذهبی کفایت می کند.

(مســـألهٔ ۲۶۰۸) وقف از ایقاعات اســـت، نه از عقود، و لذا احتیاج به قبـــول ندارد، چه افراد موقوفٌ علیهم نا محدود باشـــد، مثل فقرا، یا محدود باشد، مانند اولاد واقف.

(مسألهٔ ۲۶۰۹) بنابر احتیاط واجب در وقف قصد قربت شرط است، اگرچه واقف مسلمان نباشد.

(مســـألهٔ ۲۶۱۰) در وقف شرط است که در حال حیات واقف قبض شـــود و اگر پیش از قبض واقف بمیرد، وقف واقع نمی شـــود و جزء ترکهٔ میّـــت قرار می گیـــرد. و بنابر احتیاط واجب باید قبـــض با اذن واقف انجام

بگیرد.

(مسألة ۲۶۱۱) اگر واقف برای وقف متولی و سرپرست تعیین کند، قبض کردن او کفایت می کند، اگرچه خودش باشد.

(مسألة ۲۶۱۲) با وجود متولی قبض کردن موقوفٌ علیهم شرط نیست، بلکه بنابر احتیاط واجب کافی هم نیست.

(مسألة ۲۶۱۳) اگر واقف متولّی و سرپرستی برای وقف تعیین نکرده باشد، قبض کردن طبقهٔ نخست از موقوفٌ علیهم، به صورت دسته جمعی، و یا قبض ولیّ و یا وکیل آنها کافی است.

(مسألة ۲۶۱۴) اگر برخی از طبقهٔ موقوفٌ علیهم آن را قبض کند، به مقدار حصّهٔ آنها وقف تحقّق پیدا می کند.

(مسألة ۲۶۱۵) اگر محلّی را برای فرزندان خردسال خودش وقف کرده که آنها تحت سرپرستی خودش می باشند، قبض خودش از طرف آنها کفایت می کند.

(مسألة ۲۶۱۶) چیزی که به عنوان خاصّ وقف شده، بنا بر احتیاط واجب برای تحقق وقف لازم است که کاری متناسب با آن عنوان انجام پذیرد، مانند نماز در مساجد، اقامهٔ مراسم در حسینیه ها و دفن مرده در گورستان.

(مسألة ۲۶۱۷) اگر باغی را وقف کرده که میوهٔ آن از آنِ فقرا باشد، بنابر احتیاط واجب باید به مقتضای آن عمل نماید.

(مسألة ۲۶۱۸) اگر تعیین نکردن متولی به این معنی باشد که خود سرپرستی آن را به عهده بگیرد، در همهٔ صورتها قبض خودش کافی خواهد بود.

(مسألهٔ ۲۶۱۹) در هیچیک از موارد یاد شده به قبض حاکم شرع نیاز نیست، بلکه قبض او تأثیر هم ندارد.

(مسألهٔ ۲۶۲۰) وقفی که به دنبالهٔ وقف دیگری وقف می شود، در تحقق وقف همین بس که آن را به صورتی در آورند که وقف شده، مانند ساختمانی که برای حرم امام و یا امامزاده‌ای وقف می شود، یا مکانی برای توسعهٔ حرم یا مسجد اختصاص داده می شود، دربی که بر بنای موقوفه‌ای نصب می شود، فرش و ظرف و چراغ و پنکه‌ای که در مسجد و حرم و امثال آن نهاده می شود.

(مسألهٔ ۲۶۲۱) وقف باید برای همیشه باشد، پس اگر چیزی را وقف کند و مدت تعیین کند، پس اگر منظورش این باشد که در این مدّت منافع آن در آن راه صرف شود، مانعی ندارد. ولیّ اگر منظورش این باشد که از ملک او خارج شود و بعد از سپری شدن آن مدّت به ملک او باز گردد، باطل می شود. همین حکم در مورد موقوفاتی که وقف شده بر عنوانی که انتظار می‌رود که از بین برود نیز جاری است.

(مسألهٔ ۲۶۲۲) اگر بنیادی را بر طبقه‌ای وقف کنند که انتظار نمی‌رفت منقرض شوند، ولیّ تصادفاً منقرض شدند، در اینجا وقف تبدیل به صدقه می شود.

(مسألهٔ ۲۶۲۳) اگر چیزی را وقف کند و شرط کند که هر وقت نیاز داشته باشد، به مالکیّت خودش برگردد، ظاهراً باطل می باشد.

(مسألهٔ ۲۶۲۴) وقف باید منجّز باشد، پس اگر آن را به حصول چیزی معلّق کند که در آینده حاصل می شود، مثلاً بگوید : اگر مسافر از سفر بیاید، یا اگر بیمار شفا پیدا کند، و یا اگر هلال فلان ماه رؤیت شود، خانه‌ام را

وقف نمودم، چنین وقفی باطل است.

(مسألة ۲۶۲۵) و اگر آن را به چیزی معلّق کند که معلوم نیست حاصل خواهد شد یا نه ؟ مثلاً بگوید : اگر این نوزاد پسر باشد، خانه‌ام را وقف نمودم، آن نیز باطل است.

(مسألة ۲۶۲۶) اگر وقف را به چیزی معلّق کند که شرط صحّت وقف است، مثلاً بگوید : اگر این خانه مال من باشد، آن را وقف نمودم، مانعی ندارد.

(مسألة ۲۶۲۷) اگر بگوید : این خانه پس از مرگ من وقف است، از اقسام وقف معلّق و باطل است. مگر اینکه مقصودش این باشد که ورثه را وصیّت کند که پس از مرگش آن را وقف کنند، مشمول احکام وصیّت خواهد بود.

(مسألة ۲۶۲۸) وقف کردن چیزی به خویشتن باطل است، و اگر دیگران را به خودش ضمیمه کند، همه‌اش باطل می باشد.

(مسألة ۲۶۲۹) اگر چیزی را به دیگران وقف کند ولیّ شرط کند که هزینهٔ زندگی واقف را آنها بپردازند، یا حقوق واجبهٔ خود را به او بدهند، یا قرضهایش را پرداخت نمایند، باطل می شود.

(مسألة ۲۶۳۰) اگر چیزی را وقف کند و تولیت آن را با خودش قرار دهد، و چیزی از عایدات موقوفه را برای متولّی قرار دهد، باز هم باطل است. مگر اینکه این مبلغ در مقابل کاری باشد که برای اداره کردن موقوفه انجام می‌دهد، در این صورت مانعی ندارد، به شرط اینکه بنابر احتیاط واجب بیشتر از اجرت آن نباشد.

(مسألة ۲۶۳۱) اگر چیزی را وقف کند که پس از مرگش از در آمد

آن قرضهایش ادا شـــود، حقوق واجبه‌اش پرداخت شود، یا اعمال واجب و مستحب از طرف او انجام شود، مانعی ندارد.

(مســـألهٔ ۲۶۳۲) واقــف همانند دیگران می توانــد از چیزی که برای عموم وقف کرده، خودش نیز استفادهٔ کند، به شرط اینکه وقف را از اوّل بر اساس استفاده خویشتن پایه گذاری نکرده باشد.

(مسألهٔ ۲۶۳۳) در میان بادیه نشینها دو رقم وقف رایج است :

۱) گاو یا گوســفندی را وقف می کنند که از شــیر و پشم آن استفاده شــود، بچّهٔ نری که از آن متولد شود قربانی باشد، ذبح شده اطعام شود، امّا بچهٔ ماده‌ای که از آن متولد شــود، همانند مادرش وقف باشــد، و هکذا در نسلهای بعدی.

۲) حیــوان را برای یکــی از معصومین علیهم السلام قف می کنند و یا ســهم مشــاعی را از حیوانی وقف می کننــد، تا نوزادهای ماده‌اش برای زاد و ولد بماند و بچه های نرش را ذبح کرده در احســان آن معصوم اطعام کنند و یا آن را بفروشند و پولش را در آن راه احسان کنند.

(مســـألهٔ ۲۶۳۴) ظاهراً در هر دو مورد وقف صحیح اســت به شرط اینکه به دو نکته توجه شود :

۱) وقف به صورت منجّز باشــد نه معلّق، چنانکه در مسألهٔ ۲۶۲۴ بیان گردید.

۲) واقف چیزی از تولیدات آن را تملّک نکند، چنانکه در مسألهٔ ۲۶۲۸ گفته شد.

(مسألهٔ ۲۶۳۵) اگر واقف برای موقوفٌ علیهم شرایطی را شرط کند، مثــلاً بگویــد : هر کس در این مدرســه بماند باید هــر روز یک جزء قرآن

بخواند، چنین شرطی دو صورت دارد :

۱) اگر منظورش وادار کردن آنها به این کار باشد، شرطش نافذ نیست و عمل به این شرط بر آنها واجب نمی شود.

۲) اگر منظورش این باشد که تنها کسانی جزء موقوفٌ علیهم این موقوفه هستند که به این شرطها عمل کنند، که معمولاً منظور از شرطها این معنی می باشد، ظاهراً این شرط نافذ است، ولیّ عمل به این شرط بر آنها واجب نمی شود، نهایت امر این است که هر کس به آن شرط عمل نکند، از زمرهٔ موقوفٌ علیهم بیرون می‌رود.

(مسألهٔ ۲۶۳۶) واقف علاوه بر بلوغ، عقل، رشد و محجور (ورشکست) نبودن، باید دو شرط دیگر نیز داشته باشد :

۱) بر عین موقوفه تسلّط داشته باشد، یعنی یا مالک آن باشد، و یا بر مالک آن ولایت داشته باشد.

۲) مختار باشد، یعنی کسی او را به این کار مجبور نکرده باشد.

(مسألهٔ ۲۶۳۷) اگر انسان مال دیگری را بدون اذن او، و بدون اینکه بر او ولایت داشته باشد، وقف کند، وقف باطل است و اگر صاحبش بعد به آن اجازه دهد وقف حاصل نمی شود.

(مسألهٔ ۲۶۳۸) عین موقوفه شرایطی دارد، که از آنجمله است :

۱) عین باشد، پس نمی توان منفعت را وقف نمود.

۲) موجود باشد، پس وقف بچهٔ حیوانی که هنوز حامله نیست، صحیح نیست، مگر اینکه به تبع موجود باشد، یعنی حیوانی را با نوزادهایش وقف کنند.

(مسألهٔ ۲۶۳۹) بنابر احتیاط واجب بچهٔ حیوانی را که هنوز در شکم

مادرش می باشد، نمی توان وقف کرد، مگر به تبع مادر.

۳) عین باید مشـخّص باشـد، پس نمی توان گوسفندی را از میان گلّهٔ گوسفند وقف کند، که بعداً بخواهد آن را مشخّص نماید.

۴) عین موقوفه اسـتعداد آن را داشته باشد که با بقای عین از منافعش استفاده شود، مثلاً خانه‌ای باشد که در آن سکونت کنند، یا درختی باشد که از سـایه و میوه‌اش استفاده کنند، یا حیوانی باشد که از شیر پشم و نوزادش استفاده شود.

(مسـألهٔ ۲۶۴۰) وقف کردن چیزی که اسـتفاده کردن از آن موقوف باشد بر تلف شدن عین آن، جایز نیست، مثل میوه جات، خوراکیها، صابونها و پودرهای لباسشوئی.

(مسألهٔ ۲۶۴۱) وقف کردن چیزی که استفاده از آن موقوف بر عوض شـدن عین آن باشد جایز نیست، مثل وقف کردن پول برای تجارت، قرض الحسن و امثال آن.

۵) منافع مورد نظر در وقف حلال باشد، پس اگر آلات قمار، شطرنج، و لعب را وقف کنند که با آن بازی شود، یا از درآمدش استفاده شود، باطل است.

(مسـألهٔ ۲۶۴۲) در وقف باید فرد یا افرادی که عین بر آنها وقف می شـود، مشـخص باشـد، پس اگر چیزی را بر یکی از دو نفر، یا یکی از دو صنف وقف کند که بعداً آن را مشخّص کند، صحیح نیست.

(مسألهٔ ۲۶۴۳) ولی اگر چیزی را بر دو نفر یا بر دو صنف وقف کند، که هر کدام از آنها بخواهند از آن استفاده کنند، مخیّر باشند، مانعی ندارد.

* * *

فصل سوّم
احکام وقف

(مسألة ۲۶۴۴) واقف می تواند حق تولیت و سرپرستی وقف را برای خود یا دیگری قرار دهد، چه این تولیت برای بهره‌ور ساختن موقوفه باشد، یا هزینه کردن در آمد آن، یا ساختن، تعمیر کردن، اصلاح کردن و یا نگهداری آن باشد. در این موارد بدون اذن متولّی کسی حق مداخله در این امور را ندارد.

(مسألة ۲۶۴۵) قرار دادن تولیت برای بیش از یک نفر مانعی ندارد، خواه منظور این باشد که با مشارکت یک دیگر تولیت آن را به عهده بگیرند، یا هر یک از آنها مستقل باشد، تا بر طبق ضوابط تعیین شده، مثل اینکه هر کدام زودتر اقدام کند، یا هر کدام حضور داشته باشد، تولیت آن را بر عهده بگیرد.

(مسألة ۲۶۴۶) تولیتی که واقف بر کسی قرار می‌دهد، مشروط به پذیرش او نیست، چنانکه با رد کردن او نیز از بین نمی‌رود. نهایت امر این است که او می تواند کناره گیری کند و تولیت آن را بر عهده نگیرد، پس در این صورت مثل این است که برای آن متولّی تعیین نشده باشد.

(مسألة ۲۶۴۷) اگر متولّی پس از ردّ تولیت، به آن راضی شود، تولیت از آنِ او هست، و تولیتش با خود داری ساقط نمی شود.

(مسألة ۲۶۴۸) واقف می تواند برای متولّی در مقابل تولیتش مبلغی از در آمد موقوفه را تعیین کند، چه این مبلغ به مقدار اجرت المثل باشد، یا

کمتر و یا بیشتر باشد.

(مسألهٔ ۲۶۴۹) متولی حق ندارد بیش از حق تعیین شده چیزی از در آمد وقف را بردارد، فقط می تواند از تولیت کناره گیری کند.

(مسألهٔ ۲۶۵۰) اگر تولیت موقوفه‌ای به صورت رایگان تعیین شده باشد، متولّی حق پذیرش چیزی از در آمد آن را ندارد، فقط می تواند از منصب خود کناره گیری کند. و حکم آن در مسألهٔ ۲۶۵۷ بیان خواهد شد.

(مسألهٔ ۲۶۵۱) اگر واقف برای موقوفه متولّی تعیین نکرده باشد، تولیت آن در وقف خاص با افراد موقوفٌ علیهم می باشد، و اگر در میان آنها اختلاف پدید آید، برای رفع اختلاف به حاکم شرع مراجعه می کنند، تا آنچه به نظر او برای مصلحت وقف مناسبتر باشد، آن را برگزینند.

(مسألهٔ ۲۶۵۲) در وقف عام برای استفادهٔ همگان از عین موقوفه به مقتضای وقفیّت نیازی به تعیین متولی نیست، ولیّ اگر نداشتن متولّی آن را در معرض خرابی و تباهی قرار دهد، به حاکم شرع رجوع می کنند.

(مسألهٔ ۲۶۵۳) اگر در مورد کیفیّت استفاده یا نگهداری از عین موقوفه در وقف عام راههای مختلفی باشد، از قبیل اینکه درب حرم یا مسجد را کی باز کنند؟ چراغهای آن را کی روشن کنند؟ از چه نوع وسیله‌ای برای سرد کردن یا گرم نمودن آن استفاده کنند؟ به حاکم شرع رجوع می کنند.

(مسألهٔ ۲۶۵۴) در مواردی که باید به حاکم شرع رجوع شود، اگر دسترسی به حاکم شرع نباشد، باید به افراد عادل و اهل شناخت رجوع کنند، اگر آنهم ممکن نباشد، به افرادی رجوع می کنند که آگاهی بیشتری به مصالح وقف و دلسوزی بیشتری به حفاظت آن دارند.

(مسألهٔ ۲۶۵۵) شرط نیست که متولّی عادل باشد، ولیّ اگر از روی

ناتوانـــی، خود داری یا خیانـــت، مقتضای تولیت خـــود را انجام ندهد، اگر واقف برای او جایگزین تعیین کرده باشـــد، او تولیت را بر عهده می گیرد، در غیر این صورت مانند آن است که متولّی تعیین نشده باشد.

(مســـألهٔ ۲۶۵۶) اگر در فرض یاد شـــده، پس از آن قصور یا تقصیر، بخواهد که تولیت را بر عهده بگیرد، حق تولیتش محفوظ است و قصور یا تقصیر موجب ســـقوط تولیت او نمی شود، مگر اینکه در وقفنامه پیش بینی شده باشد که با این کار عزل شود.

(مسألهٔ ۲۶۵۷) اگر واقف شخص معینی را برای تولیت تعیین کند که به صـــورت رایگان، یا با حقوق اندک تولیت موقوفه را بر عهده بگیرد. اگر آن شخص از تولیت آن بدون حقوق یا با حقوق تعیین شده امتناع کند، اگر حاکم شـــرع کسی را پیدا کند که به صورت مجّانی یا با همان حقوق اندک آن را به عهده بگیرد، او را برای ادارهٔ آن تعیین می کند.

(مسألهٔ ۲۶۵۸) اگر کسی با این خصوصیت پیدا نشود، احتیاط واجب آن است که متولّی تعیین شده از سوی واقف را با حقوق متناسب برگزینند. مگر اینکه بیش از افراد دیگر مطالبه کند و شـــخص دیگری با حقوق کمتر از آن یافت شود، که در این صورت او را بر می گزینند.

(مسألهٔ ۲۶۵۹) در مواردی که برای تعیین متولی به حاکم شرع رجوع می شـــود، حاکم شرع می تواند کســـی را برای اداره و سرپرستی موقوفه به عنوان وکیل خویش تعیین کند، نه اینکه کسی را به عنوان متولّی نصب کند، کـــه دیگر نتواند او را عزل کند و با مرگش نیز معزول نگردد، مگر اینکه در وقفنامه چنین موضوعی پیش بینی شده باشد.

(مســـألهٔ ۲۶۶۰) متولّـــی باید همواره مصلحت همـــهٔ طبقات موقوفٌ

علیهـــم را در اعصار مختلف در نظر بگیرد، نه فقط مصلحت معاصران خود را.

(مســـألهٔ ۲۶۶۱) هنگامی که وقف تحقّق پیدا کرد (با ضوابطی که در مســـائل ۲۶۰۶ تا ۲۶۲۰ بیان گردید) لزوم پیدا می کند، نه واقف و نه ورثهٔ او حق رجوع به آن را ندارد، اگرچه این وقف در مرض موت واقف انجام پذیرد و بیش از ثلث ترکه‌اش باشد.

(مسألهٔ ۲۶۶۲) پس از تحقّق یافتن وقف، نه واقف و نه دیگری حق تغییر دادن کیفیّت وقف، طبقهٔ موقوفٌ علیهم یا کیفیّت اســـتفاده از وقف را ندارد. مگر اینکه در وقفنامه چنین چیزی پیش بینی شـــده باشد، زیرا واقف به هنگام انشـــاء وقف، حق دارد که اختیار چنیـــن تغییراتی را برای خود یا دیگری شرط کرده باشد.

(مســـألهٔ ۲۶۶۳) وقف بر دو قسم است : شراکتی و ترتیبی. در وقف شـــراکتی همهٔ افراد یک عنوان با اختلاف مراتبی که دارند، در آن شـــریک و ســـهیم می باشـــند، مثل وقفی که بر علما یا سادات باشد. در وقف ترتیبی تا افراد طبقهٔ اول هستند به طبقهٔ دوّم نوبت نمی‌رسد.

(مســـألهٔ ۲۶۶۴) در هر یک از این وقفهـــا، اگر متولّی عین موقوفه را مثلاً برای مدّت یکســـال اجاره داده باشـــد، اگر در وسط سال برخی از افراد موقـــوفٌ علیهم بمیرند، یا همهٔ طبقهٔ قبلی منقضی شـــوند، یا افراد جدیدی متولّد شـــوند، اجاره عین موقوفه، به مقدار ســـهم آنها باطل نمی شود، بلکه توزیع اجاره بها دگرگون می شود، به این معنی که بقیهٔ سال را باید با توجّه به افراد در گذشته و افراد به دنیا آمده محاسبه نماید.

(مسألهٔ ۲۶۶۵) در فرض یاد شده بعید نیست که مطابق آنچه در عرف

رایج اســـت، درآمد سالانهٔ وقف نیز در پایان سال بر اساس افراد موجود در سر سال تقسیم و توزیع گردد.

(مســـألهٔ ۲۶۶۶) فـــروش عین موقوفه در وقف عـــام که عین موقوفه برای استفادهٔ همهٔ طبقات در همهٔ قرون و اعصار وقف شده، که شرح آن در مسألهٔ ۲۵۸۸ گذشت، هرگز جایز نمی شود.

(مســـألهٔ ۲۶۶۷) فروش عین موقوفه در وقف خاص، که شرح آن در مسائل ۲۵۹۸ تا ۲۶۰۳ گذشت، در دو مورد جایز است :

۱) استفاده کردن از وقف به صورتی که وقف شده غیر ممکن شود و وقفیّت باطل شود و عین موقوفه تبدیل به صدقه گردد.

۲) واقف به هنگام وقف تصریح کند که در مواقعی چون پدیدار شدن اختلاف، یا مطلقاً فروخته شود. در این صورت فروخته می شود و پول آن در موردی که واقف تعیین کرده، یا از وقفنامه اســـتفاده می شـــود، خرج می گردد.

(مسألهٔ ۲۶۶۸) نسخه های خطی اگرچه در اثر سقوط از مورد استفاده بودن، موقوفه بودن آنها باطل می شود و به صدقهٔ مطلق یا مخصوص مبدّل می گـــردد، ولیّ نگهداری آنهـــا در کتابخانه های عمومی مـــورد اعتماد، از بهترین موارد صرف صدقات می باشـــد، و لذا شایســـته نیست که آنها را با فروش و امثال آن تباه کنند.

(مســـألهٔ ۲۶۶۹) آثـــار عتیقهٔ هنری و غیره که نگهـــداری آنها موجب ســـرفرازی اسلام و مسلمین است، حکم مسألهٔ پیشین را دارند و لازم است که متولّی آنها در حفظ و حراست آنها تلاش کنند و به هنگام اعمال ولایت به این جهت توجّه داشته باشند.

(مسألهٔ ۲۶۷۰) اگر از مفاد وقفنامه استفاده شود که واقف می خواهد منافع، تولیدات و یا عایدات حاصله از وقف به افراد موقوفٌ علیهم تملیک شود، اگر تعداد آنها محدود باشند و دسترسی به همهٔ آنها امکان پذیر باشد، ظاهر این است که باید در میان همهٔ آنها توزیع گردد. و اگر واقف تصریح به امتیاز برخی بر دیگری نکرده باشد، باید به طور مساوی و یکسان تقسیم گردد.

(مسألهٔ ۲۶۷۱) اما در مواردی که تعداد موقوفٌ علیهم محدود نباشد و دسترسی به همهٔ آنها ممکن نباشد، مثل مواردی که به فقرا، سادات، علما و امثال آنها وقف می شود، ظاهر این است که توزیع در میان گروهی از آنها کافی است و لازم نیست که به همه آنها برسد.

(مسألهٔ ۲۶۷۲) اگر مفاد وقفنامه این باشد که افراد موقوفٌ علیهم شخصاً از آن استفاده کنند، در اینجا جایز نیست که برخی از آنها پولی از برخی دیگر بگیرند و به آنها اجازه بدهند که مستقلا از آن استفاده کنند.

(مسألهٔ ۲۶۷۳) اگر برخی از افراد موقوفٌ علیهم در مقابل استفاده نکردنشان چیزی به عنوان مصالحه بگیرند، که این مبلغ در مقابل اعمال نکردن حق خود باشد، نه در مقابل استفادهٔ مستقلّ آنها، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۲۶۷۴) موقوفه بودن چیزی به یکی از سه راه ثابت می شود :

۱) اطلاع شخصی به صورت یقینی

۲) گواهی دو شاهد عادل

۳) خبر دادن کسی که عین موقوفه در اختیار اوست.

(مسألهٔ ۲۶۷۵) ویژگیهای آن نیز، که آیا وقف عام است یا خاصّ ؟ آیا مثلاً به عنوان مسجد وقف شده یا حسینیّه ؟ آیا شراکتی هست یا ترتیبی ؟ آیا منافع آن تملیک می شود یا نه؟ آیا موقوفٌ علیهم شخصاً باید استفاده کنند

یا نه ؟ و دیگر ویژگیهای آن نیز به همین سه طریق یاد شده ثابت می شود.

(مسألة ۲۶۷۶) هر بنیادی و یا هر عینی که شایستگی وقف را داشته باشد، و بر روی آن عنوان وقف نوشته شده باشد، و احتمال داده شود که آن نوشته صحّت دارد، این نوشته دو صورت دارد :

۱) از نوشته معلوم باشد که عادتاً به دست کسی که این عین را در اختیار داشته، نوشته شده است، مانند کاشیکاری های نصب شده در ساختمان، یا نوشته های حکّ شده در ظروف و امثال آن، و وقف نامه های توأم با مهر و امضا و تاریخ در نسخه های دستنویس و امثال آن.

۲) نوشته های معمولی، مانند نوشته‌ای که مثلاً با ماژیک روی دیواری نوشته شده باشد.

قسم دوّم هیچ ارزشی ندارد، ولیّ ظاهر این است که قسم اوّل موجب می شود که به وقف بودن آن حکم شود.

(مسألة ۲۶۷۷) چیزی که روی آن نوشته‌ای دالّ بر وقف بودن حکّ شده، در دست کسی باشد و او ادّعای مالکیّت بکند و برای آن نوشته توجیه معقولی بیان نماید، پذیرفته می شود و احکام ملکیّت بر آن جاری می شود. و اگر ادّعا کند آن را خریده و شرایط مجوّز فروش وقف را احراز نموده است، گفتارش پذیرفته می شود.

(مسألة ۲۶۷۸) میزان در تعیین نوع وقف، کیفیت وقف و دیگر ویژگیهای آن، ظاهر گفتار واقف است. پس آنچه از تعبیر واقف با ملاحظهٔ قراین زمانی و مکانی حاکم بر آن، استفاده شود، به آن عمل می شود.

(مسألة ۲۶۷۹) اگر در اثر گنگ بودن یا گم شدن وقفنامه، محل مصرف موقوفه معلوم نباشد، اگر هزینه کردن آن در همه جهات مورد

احتمال ممکن باشـــد، باید آنگونه هزینه شـــود. و اگر قابل جمع نباشد ولیّ موارد احتمال محدود باشـــد، باید در میان آنها قرعه کشـــی شود و اگر غیر محدود باشد، باید در کارهای خیر هزینه شود.

(مسألهٔ ۲۶۸۰) در بخش اخیر بنابر احتیاط واجب، مواردی که احتمال داده می شود که محل صرف وقف بوده باید بر دیگر امور خیریه مقدّم شود.

(مسألهٔ ۲۶۸۱) چیزی که از نظر مردم وقف شناخته شده، و هر نسلی با آن معاملهٔ وقف می کنند و کسی هم مزاحمت ایجاد نمی کند، برای اثبات وقف بودن آن کافی است.

(مسألهٔ ۲۶۸۲) برای اثبات وقف عام یا وقف خاص بودن چیزی هم همین رفتار مردم کافی است.

(مسألهٔ ۲۶۸۳) اماکن عمومی که مردم به عنوان اینکه وقف عام است از آنها استفاده می کنند و کسی هم برای آنها ایجاد مزاحمت نمی کند، و به کیفیت استفاده از آن اعتراض نمی کند، برای اثبات وقف عام بودنش کافی است و به جستجوی دلیل دیگری از بیّنه و اقرار و امثال آنها نیازی نیست. و تا هنگامی که قراین دیگری برخلاف آن یافت نشود، به ظاهر همین تصرّف مردم اعتماد و استناد می شود.

(مســـألهٔ ۲۶۸۴) اگر در مورد شـــامل بودن وقف، بر فرد خاصّ، یا بر مورد خاصّی شـــک کنیم، بنا را بر عدم می گذاریم و موقوفه را در آن مورد هزینه نمـــی کنیم، بلکه به موارد یقینی اختصاص می‌دهیم. یا به مواردی که از ظاهر عبارت واقف اســـتفاده می شـــود، و یا به مواردی که متولیّان پیشین در آن صرف می کردند ، بسنده می شود.

* * *

فصل چهارم
احکام حبس، سُکنی، عُمری و رُقبی

عناوین یاد شـــده در حبس کردن عین برای بدســـت آوردن منافع آن به صورت تدریجی، با وقف مشـــترک هســـتند، جز اینکه اینها بر اساس بیرون کردن عین از مالکیّت مالک پی‌ریزی نشده‌اند، بلکه در مُلک مالک باقی می مانند و پس از در گذشت او به ورثه‌اش منتقل می شوند.

(مسألهٔ ۲۶۸۵) در عناوین یاد شده، افرادی که عین به نفع آنها حبس شده، نمی توانند در آن تصرّف مالکانه کنند، مثلاً آن را بفروشند، یا به کسی هبه کنند.

(مســـألهٔ ۲۶۸۶) حبس کردن عبارت است از تصدّق دادن منافع یک عیـــن و منحصر کـــردن آن به فرد، افراد و یا طبقهٔ خاصـــی که وقف بر آنها جایز باشد، از قبیل : فقرا، طلّا ب، حجّاج، زوّار، خادم مسجد و امثال آنها.

(مسألهٔ ۲۶۸۷) حبس کردن همانند وقف نیاز به انشاء دارد، یعنی باید با لفظ یا عملی که دلالت بر مراد خود کند، آن را انشـــا نماید، مثلاً بگوید : این اسب را در راه خدا حبس نمودم. یا آن را در اختیار کسی قرار دهد که برای او حبس نموده است.

(مسألهٔ ۲۶۸۸) برای الزامی شدن حبس قصد قربت و قبض دادن آن به فرد یا افرادی که به نفع آنها حبس شـــده، شـــرط است، چنانکه در وقف بیان گردید. ولیّ شرط بودن پذیرش آنها محلّ اشکال است.

(مســـألهٔ ۲۶۸۹) اگر مالک عینی را برای مدت معیّنی حبس نمود، تا آن مدّت الزامی می شـــود و پیش از ســـپری شدن آن مدت نمی تواند از آن

برگردد. و اگر در اثنا بمیرد ورثه نیز حق ندارد که آن را برهم بزنند.

(مسألهٔ ۲۶۹۰) پس از سپری شدن مدّت تعیین شده منافع آن به مالک برمی گردد و اگر فوت کرده باشد به ورثهٔ او باز می گردد.

(مسألهٔ ۲۶۹۱) اگر مالک عینی را حبس کند، ولیّ مدّتی برای آن تعیین نکند، بلکه مطلق بگذارد، یا به دائمی بودن آن تصریح کند، اگر از این کارش وقف فهمیده شود، حکم وقف بر آن جاری می گردد، در غیر این صورت تا زنده است حق بازگشت ندارد، ولیّ پس از مرگش جزء ترکه قرار می گیرد و به ورثه منتقل می شود.

(مسألهٔ ۲۶۹۲) اگر کسی چیزی را در اختیار فرد یا عنوانی قرار دهد، ولیّ حبس کردن آن را انشاء نکند، هر وقت بخواهد می تواند از این کار بر گردد، مثل اینکه خانه‌اش را در اختیار کسی قرار دهد، غلام، ماشین یا مرکبش را در اختیار کسی قرار دهد، یا مثلاً ماشین خود را به نقل و انتقال حجاج اختصاص دهد.

(مسألهٔ ۲۶۹۳) یکی از مصادیق حبس « سُکنی » می باشد و آن اختصاص به مسکن دارد. و منظور از سُکنی این است که حق سکونت در آن مسکن را به فرد معینی اختصاص دهد.

(مسألهٔ ۲۶۹۴) کسی که عینی را حبس کرده، اگر برای پایان آن وقت مشخّصی را تعیین کند، مثلاً بگوید : این عین را تا ده سال حبس کردم، آن را « رُقبی » می نامند.

(مسألهٔ ۲۶۹۵) اگر کسی عینی را حبس کند و پایان مدّت آن را مرگ خودش یا مرگ طرف قرار بدهد، آن را « عُمری » می نامند. مثل اینکه بگوید : من این ماشین را برای زید حبس کردم، که تا زنده است از آن

استفاده کند، یا تا من زنده هستم از آن استفاده کند.

(مسألهٔ ۲۶۹۶) در سُکنی، رُقبی و عُمری شرط است که عین را برای فرد معین حبس کند، پس اگر آن را برای طبقه‌ای مثلاً حبس کند، آن را فقط « حبس » می نامند.

(مسألهٔ ۲۶۹۷) در عناوین یاد شده، چنانکه در آغاز فصل گفتیم، مالکیّت عین از مالک سلب نمی شود و عین از ملک او بیرون نمی‌رود، و لذا هر وقت بخواهد می تواند آن را بفروشد و با خریدار شرط کند که تا وقت تعیین شده و یا برای همیشه از منافع آن استفاده نکند و در این صورت حبس باطل نمی شود.

(مسألهٔ ۲۶۹۸) کسی که عینی برای او حبس شده نمی تواند آن را به کسی اجاره دهد و یا منافع آن را با کسی مصالحه کند، یا از کسی مبلغی بگیرد و حق استفاده‌اش را از آن ساقط نماید، زیرا او مالک منافع آن عین نیست، تا آن را به کسی واگذار کند.

(مسألهٔ ۲۶۹۹) با توجه به اینکه ظهور یا قدر متیقّن از حبس آن است که شخصاً از آن عین بهره مند گردد، نمی تواند آن را به کسی واگذار کند، از این رو جواز مصالحه نیز مشکل می شود.

(مسألهٔ ۲۷۰۰) کسی که عینی برای او حبس شده، اگر نخواهد از آن استفاده کند، منافع آن به مالک بر می گردد و به تبع عین تحت سیطرهٔاو قرار می گیرد.

* * *

مبحث دوّم
احکام صدقات

(مسألهٔ ۲۷۰۱) صدقات که بر اساس حبس عین پایه گذاری نشده‌اند، به طور کلی بر دو قسم هستند :

قسم اوّل :صدقاتی که شرع مقدّس آنها را صدقه قرار داده و صدقه بودن آنها به انشاء مالک نیاز ندارد، مانند زکات واجبه، زکات فطره و عین موقوفه‌ای که وقفیّت آن باطل شده باشد.

(مسألهٔ ۲۷۰۲) تملیک و تقسیم این قسم از صدقات به مستحقّ، از پیامدهای صدقه بودن آنهاست، و از نظر رتبه و زمان متأخّر از آن می باشد و پی ریزی آن به دست مکلّف یا هم زمان با آن نیست.

(مسألهٔ ۲۷۰۳) اگرچه مکلّف می تواند این نوع از صدقات را پیش از قبض مستحق، جدا سازد و کنار بگذارد، ولیّ با قرار دادن نصاب معین در زکات و تعیین کردن مقدار معین در زکات فطره، از طرف خداوند منان تعیین شده هستند.

(مسألهٔ ۲۷۰۴) ظاهر این است که صدقه دادن به صورت یاد شده صحیح و مشروع می باشد و آن نوعی ایقاع است، پس بیرون کردن مال از مُلک مالک و قرار دادن آن در مسیر تقرّب به پروردگار کفایت می کند.

(مسألهٔ ۲۷۰۵) این نوع از صدقات همانند وقف می باشد، با این تفاوت که وقف بر اساس حبس عین است ولیّ صدقات بر این اساس نمی باشند، بلکه به مجرّد صدقه دادن از ملک مالک بیرون می‌رود و در جهت

تعیین شده قرار می گیرد.

(مسألهٔ ۲۷۰۶) صدقه به معنای یاد شده بر دو نوع می باشد :

۱) صدقهٔ مطلقه، و آن همان صدقاتی است که در زمان ما رایج شده، کــه مقداری پول یا جنس به عنوان خیرات کنار می گذارند، چنین صدقه‌ای را در همهٔ اقسام خیرات می توان هزینه کرد.

۲) صدقهٔ مقید و مشــروط به مورد خاص، مثل صدقاتی که برای موارد مشخّص اختصاص داده می شود، مانند : درمانگاه، بیمارستان، جهیزیه، مراسم عزاداری، مجالس جشن، اطعام در مساجد و تکایا و امثال آنها.

(مسألهٔ ۲۷۰۷) از همین قبیل است صدقاتی که برای گروه خاصی از مؤمنان اختصاص داده می شــود، مانند : علما و سادات، و یا فرد خاصی از افراد نیازمند اختصاص می یابد، که به او تملیک نمی شود، ولیّ برای رفع نیاز او هزینه می شود، مثل ساختن خانه، مخارج ازدواج و یا هزینه های درمانی او. ولیّ اگر به او تملیک شود از قسم دوّم خواهد بود که بعد بحث می کنیم.

(مسألهٔ ۲۷۰۸) و از همین قبیل است پولهایی که به صندوقهای خیریهٔ ایتام، مستمندان، بیمارستانها، کتابخانه ها و امثال آنها ریخته می شود.

(مســألهٔ ۲۷۰۹) همهٔ اینها در صورتی است که شخص متبرّع آن مال جدا شــده را از مُلک خود خارج کند و رابطه‌اش را با آن قطع کند، در غیر این صورت اذن در تصرّف می شــود و پیش از هزینه شدن صدقه بودن آن تحقّق پیدا نمی کند.

(مســألهٔ ۲۷۱۰) صدقه‌ای که برای مورد خاصی اختصاص یافته، اگر هزینه کردن آن در آن مورد غیر ممکن شــود، یا آن مورد از بین برود، مثلاً آن مریض بهبودی یابد، در دیگر موارد خیر هزینه می شود.

(مسألهٔ ۲۷۱۱) اگر شخصی مالی را به عنوان صدقه جدا کرده و مورد خاصی را تعیین نکرده، بلکه گفته که در راه خدا باشـد، احتیاط واجب آن است که برای فقرا، مساکین و افراد ابن سبیل مصرف شود.

قسم دوّم :صدقاتی که با اراده و انشاء مالک به صورت صدقه در می‌آید.

(مسألهٔ ۲۷۱۲) برخی از این نوع صدقات نیز واجب می باشند، مانند : کفّـارات، فدیـهٔ روزه و امثال آنها، که در ابـواب مختلف فقه بیان گردیده است و غیر آنها مستحب است.

(مسـألهٔ ۲۷۱۳) صدقه دادن مستحب مؤکّد است و تشویق و ترغیب فراوانی برای آن در قرآن کریم، سنت نبوی و احادیث ائمّهٔ هُدی علیهم‌السلام آمده است. و اینک تعدادی از آثار آن که در احادیث آمده :

۱) صدقه سپر آتش است.

۲) کسی که نامهٔ اعمالش با صدقه پایان پذیرد اهل بهشت است.

۳) صدقه انسـان را از دامهای گسـتردهٔ ۷۰ بلکه ۷۰۰ شـیطان رهائی می‌دهد.

۴) صدقه درمان بیماران است.

۵) صدقه از مرگ ناگهانی نگه می‌دارد.

۶) صدقه از طاعون مصونیت می‌دهد.

۷) صدقه از غدّه های خطرناک و کشنده بیمه می کند.

۸) صدقه از آتش سوزی جلوگیری می کند.

۹) صدقه از غرق شدن مانع می شود.

۱۰) صدقه از زیر آوار ماندن نگه می‌دارد.

۱۱) صدقه از جنون حفظ می کند.

۱۲) صدقه اجل را به تأخیر می‌اندازد.

۱۳) صدقه موجب ادا شدن قرضها می شود.

۱۴) صدقه سبب زیادتی مال می شود.

۱۵) صدقه باعث برکت در مال می گردد.

و در حدیث آمده که ۷۰ نوع بلا را از انسان دور می کند.

(مسألة ۲۷۱۴) بهترین نوع صدقهٔ، صدقه مخفیانه است، که خشم خداوند را فرو می نشاند و صاحب صدقه یکی از هفت گروهی است که در زیر سایه رحمت پروردگار قرار می گیرد، در روزی که سایه‌ای جز سایه رحمت خداوند نیست.

(مسألة ۲۷۱۵) مستحب است که انسان صدقه‌ای در آغاز روز و صدقه‌ای در آغاز شب بدهد، تا شر آنها را با صدقه دفع کند. و در حدیث آمده است که : صدقهٔ شب غضب خدا را فرو می نشاند، گناه بزرگ را محو می کند و حساب را آسان می سازد ؛ امّا صدقهٔ روز مال را برکت می‌دهد و عمر را افزایش می‌دهد.

(مسألة ۲۷۱۶) بچه‌ای که به ده سالگی برسد و صدقات را به مورد مصرف کند، می تواند از مال خود صدقه بدهد، و این یکی از مواردی است که از محجور بودن کودک استثنا شده است، و اذن ولیّ در آن شرط نیست.

(مسألة ۲۷۱۷) صدقه در اصل همانند هبه یکی از عقود است، که در آن علاوه بر ایجاب و قبول، قصد قربت نیز شرط است.

(مسألة ۲۷۱۸) در صدقه نیز همانند دیگر عقود هر لفظ یا عملی که بر مقتضای آن دلالت کند، کافی است.

(مسألة ۲۷۱۹) در صدقه نیز همانند هبه قبض دادن شرط است.

(مسـألة ۲۷۲۰) هر نوع احسان و کمک مالی در پاداش و استحباب به صدقه ملحق می شـود، از قبیل : بریء الذمّه ساختن بدهکار، عاریه دادن کالا، بذل طعام و لباس و امثال آنها، اگرچه به صورت تملیک نباشـد. و در این صورت به ایجاب و قبول نیاز نیست، بلکه از ایقاعات می باشد. و حکم هبه بر اینها جاری نمی شود، بلکه ملحق به صدقه می باشند.

(مسـألة ۲۷۲۱) هر نوع خدمت به خلق در حکم صدقه است اگرچه مالی نباشد، چنانکه در حدیث آمده است :

۱) هر کار نیکی صدقه است.

۲) دور کردن موجبات آزار و اذیّت از راه صدقه است.

۳)انجام دادن نیکوکاری ها از مرگ پلید و شکست ذلّت بار جلوگیری می کند.

(مسألة ۲۷۲۲) در صدقه قصد قربت شرط است، در غیر این صورت آثار صدقه بر آن مترتّب نمی شود، بلکه حکم هبه را پیدا می کند.

(مسألة ۲۷۲۳) صدقهٔ سیّد بر سیّد حلال است، چه صدقهٔ واجبه باشد، یا صدقهٔ مستحبی، حتی زکات واجب. ولیّ زکات غیر سیّد بر سیّد جایز نیست.

(مسـألة ۲۷۲۴) غیر از زکات دیگر صدقات غیر سـیّد بر سیّد مانعی ندارد، حتّی صدقات واجب، مانند کفّارات حج، روزه، عهد، نذر، قسم و غیره.

(مسألة ۲۷۲۵) صدقات مستحبی را غیر سیّد می تواند به سیّد بدهد، مگر پولهای ناچیزی که به عنوان بلا گردان به فقرا می‌دهند، که پذیرش آن برای سادات خالی از اشکال نیست، زیرا که در آن نوعی ذلّت و خواری هست.

(مسـألة ۲۷۲۶) کسـی که می خواهد صدقه به سیّد بدهد، اولی این اسـت که آن را به نیّت بخشـش و هبه به او بدهد، تا از طرفی او را محروم نکرده باشد و از طرفی او را تحقیر نکرده باشد.

(مسألهٔ ۲۷۲۷) پس از آنکه صدقه به دست فقیر رسید، پس گرفتن آن جایز نیســت، اگرچه بیگانه باشد، و در آن تصرّف نکرده باشد. و اینجاست که صدقه از هبه متمایز می شود.

(مســألهٔ ۲۷۲۸) کسی که فقیر نیســت نمی تواند صدقه را بپذیرد و اگر بگیرد آن را مالک نمی شــود و ذمّهٔ پرداخت کننده بریء نمی شود، اگر صدقهٔ واجبه باشد.

(مسألهٔ ۲۷۲۹) مستحب است به سائلی که از وضع زندگی‌اش مطلع نیستیم، از باب احتیاط که شاید مستحق باشد، صدقه داده شود. ولیّ اگر بی نیاز باشد، تصرّف در آن برای او جایز نیست.

(مسألهٔ ۲۷۳۰) صدقه دادن به ناصبی که دشمن اهل بیت باشد، جایز نیست ولیّ به غیر آنها از فرق اسلامی و به کفار نیازمند مانعی ندارد.

(مســألهٔ ۲۷۳۱) صدقه دادن به شــخص نیازمندی کــه از عقیده‌اش اطلاعی نداریم مانعی ندارد، بالخصوص به زنان، کودکان، پیر مردان و افراد بی نوایی که در دل انســان نســبت به آنها رقّت و ترحّم پیدا می شود. ولیّ بهتر این است که در این مورد به حدّ اقل اکتفا شود.

(مســألهٔ ۲۷۳۲) کسی که صدقه‌ای را به مســتحق بفرستد و او قبول نکند و برگرداند، نمی تواند آن را جزء مال خود قرار دهد، بلکه باید آن را در امور خیریه صرف کند و از قســم اول صدقه می شود، که در ذیل مسألهٔ ۲۷۰۱ بیان گردید.

(مسألهٔ ۲۷۳۳) توسعه بر خانواده، به شرط اینکه به حدّ اسراف نرسد، از صدقه دادن به دیگران افضل است.

(مسألهٔ ۲۷۳۴) اگر کسی امکاناتی دارد و آن را در امور خیریّه صرف

می کند، خود و خانواده‌اش تهیدســت می مانند، مکروه اســت و در روایت آمده که اگر از خداوند طلب روزی کند، دعایش مستجاب نمی شود.

(مســألهٔ ۲۷۳۵) صدقه دادن بر خویشــاوندان، از تصدق بر دیگران افضل اســت و در روایات آمده اســت که اگر ارحام انسان نیازمند باشند و انسان به دیگران صدقه بدهد، خداوند آن را نمی پذیرد.

(مســألهٔ ۲۷۳۶) بهترین مورد صدقه خویشــاوندی است که از انسان کینه به دل دارد و یا به جهت مخالفت از او رو گردان می باشد.

(مسألهٔ ۲۷۳۷) مستحب است که انسان تلاش کند که برای مستمندان اعانه جمع کند، که در روایت آمده اســت : اگر هشــتاد نفر واسطهٔ خیر یک خیر بشوند و یک خیر ۸۰ دست بگردد تا به دست مستحق برسد، همهٔ آنها مأجور می شوند، بدون اینکه از پاداش بقیه چیزی کاسته شود.

(مســألهٔ ۲۷۳۸) بر شــخص نیازمند ســؤال کردن مکروه است، و از برخی روایات استفاده می شود، که سؤال کردن به غیر نیازمند حرام است.

(مســألهٔ ۲۷۳۹) منظور از نیازمند فقیر شــرعی نیســت، بلکه نیازمند عرفی اســت، چنانکه در حدیث آمده : « **اگر کســی خوراک سه روزش موجود باشد و از مردم سؤال کند، روز قیامت در حالی خداوند را ملاقات می کند که گوشت صورتش ریخته باشد** ».

* * *

احکام وصیّت

وصیّت عهد و پیمانی اســت که انسان در حال حیات خود می بندد، تا آنچه را که برای پس از مرگش می خواهد ، تبیین نماید.

(مســألهٔ ۲۷۴۰) وصیّت کردن از مستحبّات مؤکده است، و احادیث فراوانــی در این رابطه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشــوایان معصوم علیهم السلام رســیده است، که از آن جمله است :

۱) وصیّت حقّی است بر عهدهٔ هر مسلمان.

۲) شایسته نیست که مسلمانی شبی را به استراحت بپردازد، جز اینکه وصیتنامه‌اش بالای سرش باشد.

۳) کســی که به هنگام مرگ وصیّت نیکو نکرده باشد، علامت نقصان عقل و مروّت او می باشد.

۴) خداونــد تبــارک و تعالی مــی فرماید : ای فرزند آدم ســه فرصت گرانبها در اختیار تو قرار دادم :

۱ ـ چیزهایی را برای تو پوشــانیدم کــه اگر خانواده‌ات از آنها آگاه می شدند، جنازه‌ات را در زیر خاکها دفن نمی کردند .

۲ ـ امکاناتی برایت فراهم کردم، آنگاه از تو قرض خواستم، ولیّ چیزی را پیش نفرستادی.

۳ ـ اجازهٔ اظهار نظر دادم که به هنگام مرگ در مورد ثُلث خود وصیّت کنی، ولیّ کار خیری عرضه نکردی.

(مسألهٔ ۲۷۴۱) در فصل غسل اموات مطالبی یاد آور شدیم که به این فصل مربوط می شود.

در اینجا احکام وصیّت را در ضمن شـــش فصل و یک خاتمه بیان می کنیم :

* * *

فصل اوّل
در بیان آنچه وصیّت با آن محقّق می شود

(مسألهٔ ۲۷۴۲) وصیّت بر دو قسم است :

قسم اوّل : وصیّت تملیکی

وصیّت تملیکی عبارت است از اینکه انسان چیزی از ترکه‌اش را برای شخص معینی یا عنوان معینی قرار دهد، و آن نوعی تملیک یا تخصیص دادنی است، که مشروط به مرگ وصیّت کننده می باشد.

(مسألهٔ ۲۷۴۳) اگر کسی بگوید که این خانه یا این فرش مثلاً پس از مرگ من مالِ فلانی است، یا مال فقرا یا مربوط به فلان مسجد می شود، به محض فوت، آن عین به آن شخص یا عنوان مربوط می شود و نیازی به انشاء وصی یا وارث ندارد.

قسم دوّم : وصیّت پیمانی

وصیّت عهدی یا پیمانی آنست که کسی را به عنوان سرپرست و قیم کودکان خردسال خود قرار دهد و یا او را بر بخشی از اموال خود مسلّط کند تا پس از مرگش آن را در مواردی که تعیین می کند هزینه کند.

(مسألهٔ ۲۷۴۴) وصیّت پیمانی ممکن است مربوط به یک موضوع خارجی باشد، مثل اینکه وصیّت کند که او را با پارچهٔ مخصوصی که قبلاً تهیه کرده، کفن کند، و ممکن است مربوط به یک امر اعتباری باشد، مثل اینکه وصیّت کند که درصدی از ترکه‌اش را به زید بدهد، یا هزینهٔ ساختمان مسجدی کند، یا قسمتی از مالش را بفروشد و در میان فقرا تقسیم کند.

(مسـألة ۲۷۴۵) تصرفات اعتباری از قسـم پیمانـی به محض مرگ وصیّت کننده نافذ نمی شـود، بلکه باید از سـوی وصی یا کسـی که چنین حقی دارد تنفیذ شود.

(مسـألة ۲۷۴۶) اگر کسی در حال حیاتش کفن تهیه کرده باشد. باید حتمـاً او را با آن کفن کنند، در غیر این صورت اگر کفن خاصی را وصیّت کرده باشد، نافذ بودن وصیّت محلّ اشکال است، در این صورت لازم است بین وصیّت و اذن وصی یا ولیّ شرعی را جمع کنند.

(مسـألة ۲۷۴۷) برای تحقق یافتن وصیّت، هر لفظ صریح و روشن، اشـاره، نوشـته و یا هر کار دیگری که بر انشای وصیّت دلالت کند، کفایت می کند.

(مسألة ۲۷۴۸) در وصیّت تملیکی پذیرفتن کسی که برای او وصیّت شده، شرط نیست، پس اگر کسی که چیزی برای او وصیّت شده، فرد معین و یا افراد معیّنی باشند و آن را ردّ کنند، بنابر مشهور وصیّت باطل می شود.

(مسـألة ۲۷۴۹) اگر کسـی که چیزی برای او وصیّت شده، در حال حیات وصیّت کننده یا پس از مرگش اوّل قبول کند، سپس ردّ نماید، بدون تردید وصیّت باطل نمی شـود، ولیّ اگر ابتداءً آن را رد کند، بطلان وصیّت محل اشکال است، و احتیاط واجب آن است که طرف احتیاط رعایت شود.

(مسـألة ۲۷۵۰) اگر در وصیّت عهدی چیـزی را وصیّت کند که به دیگـری مربوط می شـود، انجام دادن آن بر او واجب نمی شـود، چه این وصیّت به سـود او باشـد، یا به ضرر او پس اگر وصیّت کند خانه‌اش را به کسی بدهند، واجب نیست که او بپذیرد، یا وصیّت کند که از طرف او حج یا عمره‌ای را به جا آورد، بر او واجب نمی شود.

(مسألة ۲۷۵۱) اگر چیزی از واجبات تجهیز جنازه‌اش را بر کسی وصیّت کند، مثلاً وصیّت که فلانی او را غسل دهد یا بر جنازه‌اش نماز بخواند، احتیاط واجب آنست که با اذن ولیّ آن را انجام دهد، مگر اینکه بر او مشقّت داشته باشد.

(مسألة ۲۷۵۲) در مسألهٔ یاد شده بین وصی و دیگری فرقی نیست، پس آنچه گفته می شود که باید وصی وصایای میّت را بجا آورد، منظور این است که باید تلاش کند تا وصیتهای میّت بر زمین نماند، نه اینکه حتماً باید خودش انجام دهد.

(مسألة ۲۷۵۳) برای نفوذ وصایت شرط نیست که وصی آن را بپذیرد و اگر رد کند، از گردنش ساقط نمی شود، بلکه باید تلاش کند که آن وصیّتها انجام شود.

(مسألة ۲۷۵۴) اگر در حال حیات وصیّت کننده، وصی آن را رد کند و وصیّت کننده از او اعراض کند، وصایت او ساقط می شود، ولیّ اگر بر وصایت او اسرار کند، ظاهر این است که وصایت او ساقط نمی شود.

(مسألة ۲۷۵۵) بر وصی واجب نیست که شخصاً بر وصایای میّت عمل کند و می تواند که از آن خودداری کند، پس مانند این است که وصی نتواند به وصیّت عمل کند، و اگر بعداً به انجام وصیّت راضی شود، بر دیگران حق تقدّم دارد.

(مسألة ۲۷۵۶) اگر انسان به کسی بگوید که : به من وصیّت نکن، یا بگوید : اگر به من وصیّت کنی من نمی پذیرم، ولیّ او اعتنا نکند و او را وصی خود قرار دهد، او مجبور نیست که آن را بپذیرد و مکلّف نیست که یک بار دیگر به او اطّلاع دهد که بر مقتضای وصایت عمل نخواهد کرد.

(مسألة ۲۷۵۷) اگر کسی را وصی قرار دهد، او نیز ردّ کند و رد کردنش را به او اطلاع دهد، او نیز اعتنا نکند و مجدداً بر او وصیّت کند، پذیرفتنش واجب نیست.

(مسألة ۲۷۵۸) اگر وصی وصایت را پذیرفت، باز هم حق دارد که آن را ردّ کند، مشروط بر اینکه تلاش کند که آن وصیّتها بر زمین نماند.

(مسألة ۲۷۵۹) اگر پدری از فرزندش بخواهد که وصایت او را بپذیرد، فرزند حق ندارد که از آن سر باز زند، ولیّ اگر پدری بر فرزند خود وصیّت کند، ولیّ از او نخواهد که آن را رد نکند، او نیز همانند دیگران حق دارد از پذیرش آن امتناع کند.

* * *

فصل دوّم
احکام وصیّت کننده و وصیّت شونده

(مسألة ۲۷۶۰) در وصیّت کننده شرایطی لازم است که از آن جمله است :

۱) **بلوغ،** که وصیّت کودک خردسال نافذ نیست، ولیّ بچه‌ای که به ده سالگی رسیده، اگر عاقل باشد و وصیّتش در راه امور خیریّه باشد، نافذ می باشد.

(مسألة ۲۷۶۱) بنابر احتیاط واجب وصیّت بچهٔ هفت ساله نیز در مورد اموال کم، که برای امور خیریّه باشد، نافذ است.

۲) **عقل،** پس وصیّت دیوانه و مست و امثال آنها در حالی که عقل خود را از دست داده‌اند، نافذ نیست.

۳) **اختیار،** و لذا وصیّت کسی که او را مجبور کرده باشند، نافذ نیست.

۴) **آزادی،** که وصیّت برده بدون اذن مولایش نافذ نیست.

۵) **مرگ غیر انتحاری،** پس اگر کسی از روی عصیان اقدام به خود کشی کرده، آنگاه وصیّت نموده و از دنیا رفته، چنین شخصی وصیّتش در امور مالی نافذ نیست و در غیر آن نافذ می باشد.

(مسألة ۲۷۶۲) کسی که پس از اقدام به خودکشی وصیّت کرده، در چند مورد وصیّتش نافذ می باشد :

۱ ـ اقدام به خودکشی عمدی نباشد.

۲ ـ اقدام به خود کشی عمدی باشد ولیّ به قصد مرگ نباشد.

۳ ـ اقدام به خود کشـــی از روی عصیان نباشد، بلکه به جهت کار مهم تری باشد که معذور شناخته شود.

۴ ـ با اقدام به خودکشـــی تلف نشـــود، بلکه بهبـــودی بیابد و به جهت دیگری بمیرد.

۵ ـ وصیّتش پیش از اقدام به خودکشی باشد.

(مسألهٔ ۲۷۶۳) در نفوذ وصیّت خودکشی کننده در مسائل غیر مالی، از قبیل تعیین سرپرســـت برای کودکان، اشکالی هست و لذا احتیاط واجب آنست که طرف احتیاط رعایت شود.

(مســـألهٔ ۲۷۶۴) آدم سفیه که رشد مالی ندارد، وصیّتش در امور مالی نافذ نیست، ولیّ در مسائل غیر مالی، همچنین در مسائل مالی اگر مربوط به امور خیریّه باشد نافذ است.

(مسألهٔ ۲۷۶۵) در وصیّت کننده ایمان شرط نیست، و لذا وصیّت غیر مؤمن و اهل خلاف و غیر مســـلمان نیز نافذ است، جز اینکه مؤمن باید آنها را در احکام وصیّت به مقتضای آیین خودشان وادار کند.

(مســـألهٔ ۲۷۶۶) وصیّت به کســـی که وجود خارجـــی ندارد صحیح نیســـت، مثل اینکه بگوید خانه‌ام را پس از مرگ من به پسر زید بدهید و به هنگام مرگ او زید پسری نداشته باشد.

(مســـألهٔ ۲۷۶۷) اگر انسان به بچه‌ای که در رحم مادر است چیزی را بـــه صورت تملیکی وصیّت کنـــد و آن بچه زنده به دنیا نیاید، در اینجا چند صورت است :

۱) اگر پیش از آنکه روح در کالبد آن دمیده شود، سقط شود، وصیّت باطل می گردد.

۲) اگر پس از آنکه روح در کالبد آن دمیده شده، زنده سقط شود، گریه کند و صدای گریه‌اش آشـکار شود، سـپس بمیرد، در این صورت وصیّت نافذ است.

۳) اگر روح در آن دمیده شـود ولیّ پیش از آنکه گریه کند و صدایش شـنیده شـود بمیرد، در صحّت وصیّت اشکال هست، ، بنابر احتیاط واجب رعایت احتیاط لازم است.

(مسـألهٔ ۲۷۶۸) وصیّت کردن بـه وارث، اهل خلاف، کافر حربی و کافر ذمّی مانعی ندارد، مگر اینکه موجب ترویج باطل یا تشویق به آن گردد، در این صورت باطل می شود.

(مسألهٔ ۲۷۶۹) در وصیّت تملیکی و عهدی، اگر شخص وصیّت شده پیـش از وصیّت کننده بمیرد، اگر وصیّت کننده از وصیّتش برگردد، وصیّت سـاقط می شود، ولیّ اگر از وصیّتش برنگردد، اگر چه به جهت بی اطّلاعی از مرگ او باشد، وصیّت نافذ است و مال به ورثهٔ آن شخص منتقل می شود.

(مسألهٔ ۲۷۷۰) در فرض یاد شده ورثه حقّ رد کردن ندارند، بلکه به صورت قهری مالک می شوند و در میان ورثه همانند دیگر ترکه‌اش تقسیم می شـود. و اگر مال وصیّت شـده زمین باشد، به همسرش سهم نمی‌رسد. ولیّ قرضهای آن میّت از آن مال پرداخت می شـود و وصایایش با آن تنفیذ می شود.

* * *

فصل سوّم
احکام وصی

کسی را وصیّت کننده برای تنفیذ وصایای خود تعیین می کند « **وصی** » نامیده می شود، چه یک نفر باشد یا چند نفر.

(مسألة ۲۷۷۱) در وصی چند شرط معتبر است :

۱) بلوغ

(مسألة ۲۷۷۲) وصی قرار دادن بچّه، اگر به این منظور باشد که در حال کودکی به مقتضای وصایت عمل کند، چنین وصیّتی صحیح نیست، چه او را به تنهایی وصی قرار دهد یا همراه دیگران. ولیّ اگر منظور این باشد که پس از بلوغ آن را به عهده بگیرد، مانعی ندارد.

(مسألة ۲۷۷۳) اگر کودکی را وصی خود قرار دهد و مشخص نکند که آیا پیش از بلوغ اقدام به کار بکند یا بعد از آن، وصیّت صحیح است، ولیّ پیش از بلوغ حق تصرّف ندارد.

(مسألة ۲۷۷۴) در جایی که وصی کودک باشد و هنوز به بلوغ نرسیده باشد، در مورد کارهای فوری از قبیل ادای دَین، تقسیم مال در میان ورثه و دفع غائله‌ای که مال را به خطر بیندازد، دیگران اقدام می کنند.

(مسألة ۲۷۷۵) اگر وصی یک کودک و یک فرد بالغ باشد، شخص بالغ به تنهایی تنفیذ وصایا را به عهده می گیرد و منتظر بالغ شدن بچّه نمی شود، مگر اینکه وصیّت کننده به این کار تصریح کرده باشد.

۲) عقل، پس وصی قرار دان دیوانه صحیح نیست، به گونه‌ای که در

مورد کودک گفتیم.

۳) آزادی، پـــس وصی قرار دادن برده بدون اذن مالکش صحیح نمی باشد.

(مســـألهٔ ۲۷۷۶) مسلمان می تواند غیر مسلمان را در مورد امور مالی مربوط به او وصی قرار دهد، به شـــرط اینکه متضمّن ولایت و ســـیطره بر فرزندان مسلمان و اموال آنها نباشد.

(مسألهٔ ۲۷۷۷) در وصی عدالت شرط نیست، حتی مورد اعتماد بودن نیز شـــرط نیســـت، مگر اینکه متضمّن ولایت بر کودکان باشـــد، که وصیّت کننده نمی تواند کســـی را بر کودکان خود مســـلّط کند که به رعایت کردن مصلحت آنها اعتماد ندارد.

(مســـألهٔ ۲۷۷۸) اگر فردی را که مورد اعتماد نیست وصی قرار دهد، وصیّتش در مورد سرپرستی کودکان صحیح نیست، و مانند این است که در این مورد وصی تعیین نکرده باشد.

(مســـألهٔ ۲۷۷۹) وصیّت کننده می تواند چند نفر را وصی خود قرار دهد، که به صورت دسته جمعی به تنفیذ وصایای او اقدام کنند، به گونه‌ای کـــه بدون جلب نظر همهٔ آنها کاری صورت نگیرد، یا به ترتیب و با رعایت حق تقدّم، و یا هر یک از آنها در وصایت مستقل باشند، پس هر کدام زودتر اقدام کرد، یا زودتر حضور یافت مقدّم باشد.

(مســـألهٔ ۲۷۸۰) در مواردی که جلب نظر بیش از یک نفر لازم باشد، اگر در کیفیّت عمل به وصیّت اختلاف کنند، اگر راهی برای رعایت نظر آنها باشـــد، باید آن گونه عمل شـــود، مثلاً یکی بگوید که فلان مال را به سادات بدهیم و دیگری بگوید به فقرا، پس به ســـادات فقیر داده می شـــود. در غیر

این صورت بنابر احتیاط واجب به حاکم شرع رجوع کنند.

(مسألة ۲۷۸۱) اگر وصی در اثر مرگ، ناتوانی و امثال آن از وصی بودن ساقط شود، بنابر احتیاط واجب لازم است که آن عدّه از ورثه که می توانند تنفیذ وصیّت را بر عهده بگیرند، با حاکم شرع مشترکاً آن را بر عهده بگیرند.

(مسألة ۲۷۸۲) به هنگام سقوط وصی از وصایت، نمی توان کسی را برگزید که همانند وصی تعیین شده از سوی میّت در کارها مستقل باشد، بلکه فرد انتخاب شده به عنوان وکیل از سوی آنها به تنفیذ وصیّت می پردازد.

(مسألة ۲۷۸۳) اگر وصی در اجرای وصیّت کوتاهی کند، هر کسی می تواند او را از این کار باز دارد، به ویژه ورثه. پس اگر باز داشته نشد، یا با ورثه به ستیز برخاست، ورثه می تواند همراه با حاکم شرع بر کارهای او نظارت کنند، و اگر نتوانند او را به اجرای وصیّت وادار کنند، حکم مسألهٔ پیشین جاری می شود.

(مسألة ۲۷۸۴) وصی امین است و در مقابل تلف شدن مال ضامن نمی باشد، مگر در مورد :

۱) بیرون رفتن از محدودهٔ وظیفهٔ خود و هزینه کردن مال در جایی که مورد وصیّت نباشد.

۲) کوتاهی کردن در وصیّت، مثل اینکه اجرای وصیّت را به تأخیر بیندازد، تا مال تلف شود، یا در نگهداری مال، مثل اینکه در حفاظت آن کوتاهی کند، تا مال به سرقت برود.

(مسألة ۲۷۸۵) اگر وصیّت کننده مورد وصایت را مشخّص کند، باید

وصی در آن محدوده اجرای وصیّت کند و از آن محدوده بیرون نرود، ولیّ اگر مطلق بگذارد، مثلاً بگوید فلانی وصی من است، ظاهر چنین وصیّتی در عرف ما این است که او باید ثلث را جدا کرده، در مصالح میّت هزینه کند، حقوقی را که به گردن میّت بوده ادا کند، امانتهایی را که در نزد او بوده به صاحبانش رد کند، و امثال اینها.

(مسألهٔ ۲۷۸۶) آیا وصیّت مطلق در مورد وصی شامل ولایت او بر کودکان خردسال نیز می شود یا نه ؟ محلّ اشکال است. احتیاط واجب در این است که متصدّی سرپرستی امور کودکان از او اذن بطلبد.

(مسألهٔ ۲۷۸۷) در زمان ما متعارف شده که ناظری بر وصی از طرف وصیّت کننده تعیین می شود، اگر بازگشت این کار بر تعیین دو نفر به عنوان وصی، با حق تقدّم یکی بر دیگری باشد، مانعی ندارد و وصیّت نافذ است.

(مسألهٔ ۲۷۸۸) اگر معنای تعیین ناظر، این باشد که وصی یک نفر است به صورت مستقل، و ناظر هم می تواند که اظهار نظر کند، در این صورت وصیّت در مورد ناظر نافذ نیست. ولیّ وصیّت کننده می تواند وصی را مکلّف کند با فرد معیّنی در کارها مشورت کند و نظر او را در عمل به وصیّت رعایت کند. جز اینکه بر آن شخص واجب نیست که نظرش را مطرح سازد.

* * *

فصل چهارم
احکام چیزهایی که دربارۀ آنها وصیّت می شود

در فصل اوّل گفتیم که وصیّت بر دو قسم است :

۱) تملیکی

۲) پیمانی

(مسألۀ ۲۷۸۹) چیزی که در وصیّت تملیکی در مورد آن وصیّت می شود، هر مالی است که منفعت حلال و چشمگیر داشته باشد. و آن به شکلهای مختلف امکان پذیر است، که از آن جمله است :

۱) عین موجود، مثل خانه و حیوان

۲) عینی که الآن وجود خارجی ندارد، ولیّ انتظار می‌رود که در آینده پدید آید، مانند بچه حیوان یا میوۀ درخت.

۳) منفعت عین موجود.

۴) منفعت عینی که در آینده به وجود خواهد آمد.

۵) حق قابل انتقال، مثل حق تحجیر (دیوار کشی دور زمین بایر) نه حقوق غیر قابل انتقال، چون حق شفعه.

(مسألۀ ۲۷۹۰) چیزی که در وصیّت عهدی و پیمانی در مورد آن وصیّت می شود، هر تصرّف حلال در ترکه می باشد، چه موجود خارجی باشد، مانند وصیّت به دادن دانه به کبوترهای حرم، از غلۀ موجود در انبار، یا اعتباری باشد، مانند وصیّت کردن به صدقه دادن اموال یا نایب گرفتن کسی برای انجام حج، روزه و نماز نیابتی از طرف وصیّت کننده، یا غیر اینها

از تصرّفهای مشروع.

(مسألة ۲۷۹۱) در مسألة ۲۵۱۵ به بعد احکام وصی تعیین کردن برای کودکان خردسال بیان گردید، و در مسألة ۲۷۵۰ به بعد احکام وصیّت مربوط به تجهیز میّت گذشت.

(مسألة ۲۷۹۲) وصیّت کردن در مورد هر چیزی که سود چشمگیر آن حرام باشد، مثل شراب، یا منجر به حرام باشد، مثل ترویج باطل، صحیح نیست، و نافذ نمی شود.

(مسألة ۲۷۹۳) وصیّت کردن در مورد شرابی که قابل تبدیل به سرکه است و یا منفعت حلال دیگری دارد، مانعی ندارد، همچنین است دیگر محرمات. و در این مسألة میان وصیّت تملیکی و پیمانی فرقی نیست.

(مسألة ۲۷۹۴) میّت تا یک سوّم ترکه‌اش به خودش مربوط است، تا یک سوّم ترکه هر وصیّتی بخواهد، به صورت تملیکی یا پیمانی، می تواند انجام دهد. ولیّ بهتر آن است که فقط تا یک چهارم ترکه وصیّت کند و بهتر از آن، اینست که به یک پنجم آن اکتفا کند.

(مسألة ۲۷۹۵) اگر میّت از طبقة ورّاث، هیچ وارثی جز امام علیه‌السلام نداشته باشد و همة اموالش را در راه امور خیریّه وصیّت کند، باز هم تا ثلث نافذ می شود.

(مسألة ۲۷۹۶) در فرض یاد شده، احتیاط واجب آنست که در مورد دو سوّم دیگر، بین وصیّت میّت و حکم ترکة کسی که وارث ندارد جمع شود.

(مسألة ۲۷۹۷) معیار در ثلث، یک سوّم ترکة میّت به هنگام درگذشت اوست.

(مسـألهٔ ۲۷۹۸) اگر کسی به هنگام وصیّت به چیزی وصیّت کرد که بیش از یک سـوّم موجودی آن روز بود، ولیّ بعداً قیمت آن پایین آمده، یا قیمت دیگر اموالش بالا رفت و یا بر حجم اموالش افزوده شـد، و در نتیجه مال مورد وصیّت به مقدار، ثلث یا کمتر از ثلث ترکهٔ او شـد، وصیّتش نافذ می باشد.

(مسألهٔ ۲۷۹۹) اگر انسان در مورد قسمتی از اموالش وصیّت کرد که آن وقت قیمت آن بیش از یک سـوّم اموالـش نبود، ولیّ بعد قیمت آن بالا رفت، یا قیمت دیگر اموالش پایین آمده، و یا قسمتی از اموالش را از دست داد، و در نتیجه قیمت آن بیش از ثلث ترکه شـد، وصیّتش در مورد زاید بر ثلث نافذ نمی شود.

(مسـألهٔ ۲۸۰۰) به هنگام محاسـبهٔ ثلث، هزینهٔ کفن و دفن و دیگر هزینه هایی که در مسـألهٔ ۲۸۰۲ بیان خواهد شـد، از ترکه کسـر می شود، سپس یک سوم آن به عنوان ثلث محاسبه می شود.

(مسـألهٔ ۲۸۰۱) اگر وصیّت در مورد بخش مشـاعی از دارائی میّت باشد و قسمتی از ترکه تلف شود، از مورد وصیّت نیز به همان نسبت خود مورد ضمان قرار می گیرد.

(مسـألهٔ ۲۸۰۲) آن قسـمت از واجبات مالی که بایـد از اصل ترکه برداشـت شود، چیزهایی اسـت که ذمّهٔ میّت بر آنها مشـغول شده، و آنها عبارتند از :

۱) قرضهای میّت.

۲) چیزی که به صورت سلف فروخته است.

۳) پول چیزهایی که به صورت نسیه خریده است.

۴) عوض چیزهایی که ضامن شده است.

۵) دیهٔ جنایتهایی که مرتکب شده است.

۶) کارهایی که به وسیلهٔ اجیر شدن بر ذمّه‌اش آمده است.

۷) چیزهایی که در ضمن عقدی ملتزم شده، و تعهد نکرده که شخصاً انجام دهد.

۸) حقوق شرعی، چون خمس و زکات که بر عهده‌اش باشد.

۹) حجّهٔ الاسلام اگر بر عهده‌اش باشد.

و در مسألهٔ ۲۳۶۹ یاد آور شدیم که حقوق واجبه و هزینهٔ **حجّة الاسلام** قبل از هر چیزی از اصل ترکه برداشت می شود.

(مسألهٔ ۲۸۰۳) دیگر واجباتی که در آنها نایب گرفتن مشروع باشد، از اصل ترکه برداشت نمی شود.

(مسألهٔ ۲۸۰۴) کفّاره هایی که متضمّن تصدّق به مال است از اصل ترکه برداشت نمی شود. و هزینهٔ عهدها و نذرهایی که مباشرت خود را در آنها منظور نکرده بود، از اصل ترکه برداشت می شود. و هزینهٔ سوگند از اصل ترکه برداشت نمی شود.

(مسألهٔ ۲۸۰۵) اگر چیزی از ترکه تلف شود، از حقوق واجبه و دیگر واجبات مالی که در مسألهٔ ۲۸۰۲ بیان گردید، چیزی کم نمی شود، بلکه آنچه تلف شده موجب نقصان در میراث و موارد وصیّت می گردد.

(مسألهٔ ۲۸۰۶) اگر برخی از وارثان از پرداخت واجبات مالی خود داری کند، چه از روی نافرمانی باشد، و یا به این جهت باشد که در نزد او ثابت نشده باشد، دیگر وارثان باید از سهم خود نسبت به پرداخت آن اقدام کنند و پیش از پرداخت آن حق تصرّف در سهم خود را ندارند.

(مسـألة ۲۸۰۷) اگر دیگر وارثان آن را تبرعاً پرداخت کنند، از سهم آنها حسـاب می شـود، و اگر به این نیّت بپردازند که بعد دریافت کنند، به وصـی مراجعه می کنند، اگر وصی نباشـد، یا مراجعه کـردن به او ممکن نباشد، به حاکم شرع مراجعه می کنند. اگر آن هم ممکن نباشد، پرداخت آن به نیّت مراجعه کفایت می کند.

(مسألة ۲۸۰۸) اگر میّت به بیش از یک سوم ترکه وصیّت کند، تا یک سـوم نافذ می باشد و نسبت به مازاد ثلث به اجازهٔ وارثه، در حال حیات یا پس از ممات وصیّت کننده، موقوف می باشد.

(مسألة ۲۸۰۹) اگر برخی از وارثان در مورد مازاد ثلث اجازه دهند و برخی دیگر اجازه ندهند، نسبت به سهم آنها نافذ می شود.

(مسألة ۲۸۱۰) اگر ورثه برخی از وصیّتهای مازاد ثلث را اجازه دهند، فقط در آن مورد نافذ می شود.

(مسـألة ۲۸۱۱) هـر وارثی که در مورد مازاد ثلـث اجازه داد، دیگر نمی تواند از اجازه‌اش برگردد، چه در زمان حیات وصیّت کننده اجازه داده باشد، یا بعد از مرگ او.

(مسـألة ۲۸۱۲) اگر وصیّت کننده، ورثه، یا برخی از ورثه را از ارث بردن محروم کند، در اینجا سه صورت است :

۱) اگـر میّت همهٔ سـهم برخی از ورثه را به دیگـری واگذار کند، به جهت اینکه او نیازی به این مال ندارد، یا برای اینکه آن دیگری نیاز فراوان دارد، و یا به جهت اینکه وصیّت کننده به این کار نیاز دارد، و به این جهت که رسیدن مال به آن غیر از امور خیریّه باشد و میّت را در آن سرای سودمند باشد، و امثال اینها، که بازگشت این کار به محروم کردن ورثه از ارث نباشد،

بلکه تصرّف در سهم او به شمار آید، در این صورت اگر وارث (صاحب سهم) اجازه دهد، همهٔ وصیّت نافذ می شود، اگر اجازه ندهد به مقدار ثلث نافذ می گردد.

۲) اگر میّت برخی از وارثه را برای تشکیک در نسب او، و یا برای کیفر دادن او به سبب کار ناپسندی که از او سر زده، و یا امثال اینها، از سهم خود محروم نماید، ظاهر این است که چنین وصیّتی نافذ نیست، حتی به مقدار ثلث نیز، چه وارثه اجازه بدهند یا نه.

۳) اگر میّت وصیّت کند که به فلان فرزندم چیزی از ترکه ندهید و سهم او را مثلاً به فقرا بدهید، در اینجا اگر آن وارث اجازه بدهد، وصیّت میّت در همهٔ سهم او نافذ می شود و اگر اجازه ندهد، فقط در ثلث آن نافذ می باشد.

(مسألهٔ ۲۸۱۳) اگر میّت چیزی از مالش را به عنوان ثلث خود تعیین کند، باید همان را به عنوان ثلث جدا کنند و در محلّی که مشخّص کرده صرف کنند. و اگر تعیین کردن آن را به وصی واگذار کرده، پس از تعیین کردن آن به وسیلهٔ وصی، همان شیء به عنوان ثلث مقرر می شود و نیازی به اجازهٔ ورثه ندارد.

(مسألهٔ ۲۸۱۴) اگر کسی وصیّت کند که با ثلث اموالش تا مدّت مشخّصی تجارت کرده، سود حاصله از آن را در امور خیریّه مصرف کنند. پیدا است که این وصیّت بر جدا کردن ثلث و کنار گذاشتن آن مبتنی می باشد، و اینکه نگفته چه کسی آن را جدا کند، ظهور در این دارد که این کار را بر عهدهٔ وصی نهاده است، و همین مقدار برای جواز تصرّف و جدا کردن ثلث به وسیلهٔ وصی کفایت می کند.

(مسألهٔ ۲۸۱۵) اگر میّت ثلث خود را مشخّص نکند و تعیین کردن آن را به وصی واگذار نکند، و کیفیّت وصیّتش نیز بر جدا کردن آن مبتنی نباشد، بلکه فقط محلّ مصرف آن را تعیین کند، در اینجا ظاهر این است که نه وصی و نه دیگری حق جدا کردن آن را ندارند، بلکه به صورت مشـــاع در ضمن ترکه می ماند، پس اگر مقدار ترکه به وسیلهٔ تجارت و تولید و غیره افزایش پیـــدا کرد، ثلث نیز افزایش می یابد، و اگر مقدار ترکه در اثر تلف شـــدن و امثال آن کاهش پیدا کرد، از مقدار ثلث نیز به همین نسبت کاسته می شود.

(مســـألهٔ ۲۸۱۶) اگر چیزی را وصیّت کند که در میان چند نفر تقسیم کنند، این وصیّت حمل بر تساوی می شود و آن مال در میان آنها به صورت مساوی تقسیم می شود.

(مســـألهٔ ۲۸۱۷) اگر چیزی را وصیّت کند که در میان عموها و دایی ها تقســـیم کنند، یک ســـوّم آن از آنِ دائی ها و دو سوّم آن از آنِ عموها می باشد، که به صورت مساوی در میان آنها تقسیم می گردد.

* * *

فصل پنجم
احکام وصیّت

(مسألة ۲۸۱۸) وصیّت کننده تا زنده است می تواند از وصیّت خود برگردد، پس اگر از قسمتی از آن برگردد، آن مقدار از وصیّت باطل می شود.

(مسألة ۲۸۱۹) بازگشت وصیّت کننده از وصیّت خود با هر سخن و یا عملی که بر آن دلالت کند، محقق می شود.

(مسألة ۲۸۲۰) انکار کردن وصیّت به معنای بازگشت از آن نمی باشد، مگر اینکه این عمل برای اعلام عدم رضایت به آن وصیّت از او سر زده باشد، خواه وصیّت قبلی را فراموش کرده باشد یا نه.

(مسألة ۲۸۲۱) اگر به چیزی وصیّت کند، سپس بر ضدّ آن وصیّت کند، مثلاً نخست وصیّت کند که چیزی را به زید بدهند، سپس وصیّت کند آن را به خالد بدهند، این وصیّت به معنای بازگشت از وصیّت اوّلی است و باید به وصیّت دوّم عمل شود، چه وصیّت اوّلی را فراموش کرده باشد یا نه.

(مسألة ۲۸۲۲) اگر میّت چندین وصیّت کرده باشد که در میان آنها تضاد نیست، ولیّ تزاحم است، مثل اینکه به چیزهایی وصیّت کند که مالی که وصیّت در آن نافذ است به همهٔ آنها کفایت نکند، اگر در میان آنها چیز واجبی باشد، آن مقدّم می شود، چه مالی باشد، مانند حج، و یا بدنی باشد، مانند نماز.

(مسألة ۲۸۲۳) در فرض یاد شده تفاوت نمی کند که به همهٔ آنها در یک زمان وصیّت کرده باشد، یا در اوقات مختلف، نیز فرق نمی کند که به واجب جلوتر وصیّت کرده باشد یا نه.

(مسألهٔ ۲۸۲۴) مقدم داشتن واجب هنگامی است که به جهت واجب بودنش بر آن وصیّت کرده باشـد، ولیّ اگر چنین تکلیفی بر عهدهٔ او نباشد و صرفـاً برای احتیاط به آن وصیّت کرده باشـد، در این صورت لزومی بر مقدّم داشتن آن نیست، بلکه آن نیز همانند دیگر وصیّتهای تبرّعی می باشد.

(مسـألهٔ ۲۸۲۵) اگر میّت به چیزهایـی وصیّت کرده که در میان آنها تضادّ نیسـت، ولیّ تزاحم هست، یعنی مالی که وصیّت در آن نافذ است به همـهٔ آنها کفایت نمی کند، پس اگر همهٔ آنها واجب یا همهٔ آنها غیر واجب باشد، در اینجا دو صورت است :

۱) اگر به همهٔ آنها در یک جلسـه و با یک تعبیر وصیّت کرده باشـد، مثلاً گفته باشد : آنچه نماز و روزه به گردن من هست، آنها را از طرف من انجام دهید، و یا گفته باشد که از طرف من هر یک از مشاهد ائمه علیهم‌السلام را ده بار زیارت کنید، در اینجا بر همهٔ آنها نقص وارد می شـود، یعنی از هر یک به مقداری که مال کفایت کند انجام داده می شود.

۲) اگر به آنها در جلسات مختلف وصیّت کند، و یا در یک جلسه ولیّ با ترتیب وصیّت کند، مثل اینکه اوّل بگوید : آنچه نماز بر گردن من هست انجام دهید، سپس بگوید آنچه روزه بر گردن من هست انجام دهید. یا اوّل بگوید : دو بار از طرف من به زیارت امیرالمؤمنان علیه‌السلام بروید، سپس بگوید دو بار نیز به زیارت امام حسـین علیه‌السلام بروید. یا اوّل بگوید : ۱۰۰۰ دینار از طرف من صدقه بدهید، سـپس بگوید : ۱۰۰۰ دینار به زید بدهید. در همهٔ این موارد آنچه را که اوّل گفته شـده انجام داده می شود، سپس به مقداری که از پول باقی باشد به دوّمی پرداخته می شود.

(مسألهٔ ۲۸۲۶) اگر وصیّت کند که یک سلسله واجبات مالی را از ثلث او

انجام دهند، اگر ثلث به آنها کفایت نکند، بقیّه را از اصل ترکه صرف می کنند.

(مسألهٔ ۲۸۲۷) اگر وصیّت کند که ثلث او را در تعدادی از امور مالی واجب و تعدادی امور مستحبّی صرف کنند، اگر ثلث او بر انجام دادن همه آنها کفایت نکند، ثلث را بر آنها تقسیم می کنند، کمبود واجبات را از اصل ترکه جبران می کنند، ولیّ کمبود مستحبّات جبران نمی شود، مگر اینکه ورثه اجازه دهند.

(مسألهٔ ۲۸۲۸) اگر به چیزهایی وصیّت کند که در میان آنها تضاد نباشد ولیّ مزاحمت باشد، یعنی ثلث به آنها کفایت نکند، اگر معلوم شود که برخی از آنها از ثلث نمی باشند، نقص فقط بر آن وارد می شود، اگرچه آن را جلوتر گفته باشد، مثلاً بگوید به پسر کوچکم هزار دینار بدهید، و ثلث مرا که ۱۰۰۰۰ دینار می شود به مستمندان بدهید، در اینجا نقص بر ۱۰۰۰ دینار وارد می شود، مگر اینکه ورثه اجازه دهند.

(مسألهٔ ۲۸۲۹) اگر ظهور وصیّت در این باشد که برخی از وصیّتهایش از اصل ترکه خارج شود، مثلاً بگوید ۱۰۰ دینار به زید بدهید و ثلث ترکه را به فقرا بدهید، باز هم از ثلث حساب می شود و بیشتر از ثلث نیاز به اجازهٔ ورثه دارد.

(مسألهٔ ۲۸۳۰) اگر بگوید ۱۰۰ دینار به زید بدهید، اما در مورد ثلث محل مصرف آن را بیان خواهم کرد و پیش از آن فوت کند، وصیّت در مورد آن ۱۰۰ دینار نافذ است، به شرط اینکه از ثلث بیشتر نباشد.

(مسألهٔ ۲۸۳۱) اگر میّت به چیزی وصیّت کند و مالی که وصیّتش در آن نافذ است به انجام آن کافی نباشد، در اینجا دو صورت است :

۱) اگر مورد وصیّت قابلیّت تبعیض و تقسیم داشته باشد، باید به آن مقدار که مال وافی باشد، بسنده شود، مثل اینکه وصیّت کند که ۱۰۰۰ دینار به

مستمندان داده شود، و ثلث او ۵۰۰ دینار باشد، به مقدار موجود بسنده می شود.

۲) اگر مورد وصیّت قابل تقسیم نباشد، مثل اینکه وصیّت کند که از سوی او حج آورده شود و مال به آن کفایت نکند، حتّی به حج میقاتی، در این صورت آن را در راههای خیر صرف می کنند.

(مسألهٔ ۲۸۳۲) در مسألهٔ یاد شده فرق نمی کند که از اوّل کم بوده باشد، یا بعداً در اثر تلف شدن، یا مزاحمت با دیگر وصیّتها کاهش پیدا کند.

(مسألهٔ ۲۸۳۳) اگر وصیّت کند که ثلث او را در کار نامشروع صرف کنند وصیّتش نافذ نیست، ولیّ از ریشه باطل نمی شود که مال به ورثه تعلّق پیدا کند، بلکه باید وصی، یا هر کس که تنفیذ وصایا را بر عهده گرفته، آنها را در راه خیر هزینه کند.

* * *

فصل ششم
راه ثبوت وصیّت

(مسألهٔ ۲۸۳۴) اگر اصل وصیّت مورد تردید باشد و دلیلی بر وجود آن نباشد، بنا بر عدم آن گذاشته می شود، ولیّ اگر وصیّت حتمی باشد، امّا اینکه آیا از آن عدول کرده یا نه ؟ مورد شک و تردید باشد، و دلیلی بر عدول نباشد، بنا بر عدم آن گذاشته می شود.

(مسألهٔ ۲۸۳۵) وصیّت خواه تملیکی یا پیمانی باشد، به چند راه ثابت می شود:

۱) اطلاع حتمی

۲) اعتراف وصیّت کننده

۳) گواهی دو شاهد عادل

۴) اعتراف ورثه، اگرچه عادل نباشند.

(مسألهٔ ۲۸۳۶) وصیّت به مال با اعتراف ورثه ثابت می شود، ولیّ وصیّت مربوط به سرپرستی اطفال با اعتراف خود آنها ثابت نمی شود.

(مسألهٔ ۲۸۳۷) وصیّت تملیکی با گواهی یک مرد عادل و دو زن عادل نیز ثابت می شود.

(مسألهٔ ۲۸۳۸) وصیّت تملیکی با گواهی فقط یک مرد، یا فقط دو زن نیز با ضمیمهٔ سوگند صاحب حق در نزد حاکم شرع، ثابت می شود.

(مسألهٔ ۲۸۳۹) وصیّت تملیکی با گواهی دادن چهار زن عادل، سه چهارم آن با گواهی سه زن عادل، نصف آن با گواهی دو زن عادل و یک چهارم آن با گواهی یک زن عادل نیز ثابت می شود.

(مسألهٔ ۲۸۴۰) وصیّت عهدی نیز اگر قابل تقسیم باشد، همانند مسألهٔ یاد شده است.

(مسألهٔ ۲۸۳۱) سرپرستی اطفال خردسال، به شکلهای یاد شده قابل اثبات نیست.

(مسألهٔ ۲۸۴۲) بازگشت از وصیّت نیز با راههای زیر ثابت می شود :

۱) آگاهی قطعی

۲) اعتراف وصیّت کننده

۳) گواهی دو شاهد عادل

(مسألهٔ ۲۸۴۳) بازگشت از وصیّت قبلی با گواهی شاهدان عادل بر وصیّت بعدی نیز ثابت می شود.

(مسألهٔ ۲۸۴۴) با اعتراف ورثه یا برخی از آنها بر وصیّت بعدی، اگر عادل نباشند، بازگشت از وصیّت قبلی ثابت نمی شود.

(مسألهٔ ۲۸۴۵) اگر میّت مالی را به کسی داده باشد که پس از مرگش در راه معیّنی مصرف کند، او باید آن مال را در آن مورد تعیین شده هزینه کند، به شرط اینکه با یکی از راههای زیر صحّت وصیّت را احتمال بدهد :

۱) احتمال بدهد که کمتر از مقدار ثلث باشد.

۲) احتمال بدهد که از واجبات مالی باشد.

۳) احتمال بدهد که آن مال متعلّق به آن میّت نباشد، بلکه مالی باشد که برای مورد یاد شده تعلّق داشته است.

(مسألهٔ ۲۸۴۶) در مسألهٔ یاد شده، اگر انسان بداند که وصیّت مزبور صحیح نیست، اگر احتمال بدهد که آن مال از آنِ میّت باشد، باید به ورثهٔ او رجوع کند. ولیّ اگر بداند که مال او نبوده، حکم مجهول المالک را پیدا می کند.

* * *

بخش پایانی
تصرفات منجّز

(مسألة ۲۸۴۷) انسان تا زنده است می تواند هر گونه تصرّف قطعی در اموال خود انجام بدهد، مثلاً چیزی را به کسی به صورت مجانی ببخشد، یا ذمّهٔ بدهکاری را بری نماید، یا معامله‌ای را بر اساس بذل و بخشش انجام دهد، چه این کار به ضرر ورثه باشد یا نه ؟

(مسألة ۲۸۴۸) در مسألهٔ یاد شده فرق نمی کند که در حال صحّت کامل باشد، یا در بستر بیماری، حتی بستر مرگ باشد.

(مسألة ۲۸۴۹) در تصرفات قطعی ثبت کردن در دفتر اسناد رسمی کفایت نمی کند، بلکه باید تملیک با همهٔ شرایط آن تحقق پیدا کند، به طوری که اگر کسی که جنس به او تملیک شده در آن تصرّف کند و دست مالک قبلی را از آن کوتاه کند، به او ظلم نکرده باشد. خواه آن را به طور رایگان به او داده باشد، یا در مقابل چیزی به او تملیک کرده باشد.

(مسألة ۲۸۵۰) اگر معلوم نباشد که ثبت کردن در دفتر اسناد رسمی از آثار تملیک شرعی است، یا مقارن با آن است و یا یک تملیک صوری و ظاهری است، ظاهر این است که پس از ثبت در دفتر اسناد باید بنا را بر تحقّق تملیک حقیقی بگذارند، ولیّ حکم واقعی تابع حصول تملیک حقیقی بین خود و خداوند متعال می باشد.

(مسألة ۲۸۵۱) اگر معلوم باشد که به هنگام امضا کردن دفتر اسناد رسمی تملیک حقیقی در بین نبوده، ولیّ احتمال بدهد که بعد تملیک کرده باشد، در اینجا باید بنا را بر عدم تملیک بگذارد تا هنگامی که شرعاً ثابت نشده باشد.

(مسألة ۲۸۵۲) اگر کسی اقرار کند که فلان مبلغ به فلان شخص

مدیون اســت، این اعتراف در حال حیات او نافذ اســت و آن شخص حق دارد که طلب خود را مطالبه نماید.

(مسألهٔ ۲۸۵۳) اگر شخصی اقرار کند که فلان مال از آنِ فلانی است، این اعتراف نیز در حال حیاتش نافذ اســت، چه آن شخص ورثهٔ او باشد یا شخص بیگانه‌ای باشد.

(مســألهٔ ۲۸۵۴) اگر کســی در حال احتضار در مورد وارث خود به چیزی اقرار کند، و بگوید که این مال از آنِ اوســت، اگر شــخص محتضر مورد اعتماد و درســتکار باشد، این اقرار در مورد آن وارث نافذ است، ولیّ اگر درســتکار نباشــد، فقط به مقدار ثلث ترکه‌اش نافذ می شود، و در عین حال بر دیگر وصیتهایش مقدم می باشد.

(مسألهٔ ۲۸۵۵) اگر کسی در حال سلامت مزاج به چیزی اعتراف کند، مثلاً بگوید : این خانه از آن فلان پسرم می باشد، آنگاه به صورت ناگهانی مرگ به سراغش بیاید، در اینجا اقرارش مطلقاً نافذ است اگرچه امین و درستکار نباشد.

(مسألهٔ ۲۸۵۶) انسان دو نوع تصرف را می تواند به مرگش مشروط کند :

۱) وصیّت

۲) عتق، یعنی آزاد شدن بنده، که آن را تدبیر گویند.

(مســألهٔ ۲۸۵۷) به جز وصیّت و عتــق، هیچ تصرف دیگری، چون : وقــف، صدقه، بریء الذمّه کردن بدهــکار و امثال آنها را نمی توان به مرگ خود مشروط ساخت.

(مســألهٔ ۲۸۵۸) همهٔ این تصرفات یا باید منجّز باشد، یعنی در حال حیاتش نافذ و عملی شــود، و یا به صورت وصیّت پیمانی باشد، که در این صورت بر اساس شرایط وصیّت صحیح می شود.

(مسألهٔ ۲۸۵۹) اگر یکی از اینها را مشروط نماید، مثلاً بگوید : این خانه پس از مرگ من وقف باشد، باطل است، حتی در حدّ ثلث نیز نافذ نمی باشد.

(مسألهٔ ۲۸۶۰) اگر کسی بگوید : فلان بدهکار پس از مرگ من بریء الذمّه شود، و منظورش این باشد که ورثه او را بریء الذمّه نمایند، و آنها نیز بریء الذمّه نمودند، نافذ می شود. ولیّ اگر منظورش این باشد که من او را پس از مرگم بریء الذمّه می کنم، شـــما فقط کار مرا امضا کنید، و آنها امضا کردند، به این امضا ترتیب اثر داده نمی شود.

(مسألهٔ ۲۸۶۱) اگر بدهکار بدهی خود را پرداخت نماید، آن گاه ورثه او را بریء الذمّه کنند، باز هم اثری نخواهد داشـــت، زیرا ذمّه‌اش مشـــغول نیست، تا آن را ابراء کنند.

* * *

احکام ازدواج

پیوند زناشـــوئی، پیوندی شریف و مقدّس است که خداوند منّان آن را از روی رحمت بر بندگانش مقرّر فرموده، تا به این وســیله بقای نوع بشــر تضمین گردد، غریزه های به ودیعت نهاده شــده در نهاد انسان تعدیل شود، دامــن عفّت و گوهر پاکی‌اش محفــوظ بماند، در آغوش گــرم خانواده از خطر وحشــت و تنهائی رهائی یافته، رشته زندگی‌اش سامان پذیرد. چنانکه خداوند منّان می فرماید :

﴿وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾:[1]

« خداوند برای شــما از جنس خود همسرانی قرار داد، و از همسرانتان برای شــما فرزندان و نوه هایی پدید آورد، و از پاکیزه ها برای شــما روزی داد. آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا کافر می شوند ؟ ».

و در سورهٔ دیگر می فرماید :

﴿وَمِــنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ :[2]

---

(۱) سورهٔ نحل (۱۶)، آیه ۷۲ .
(۲) سورهٔ روم (۳۰)، آیه ۲۱ .

«و از نشـــانه های او اینســـت که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا به ســـوی آنها آرامش پیدا کنید، و در میانتان مودّت و رحمت قرار داد. در این، نشانه هایی است برای آنانکه اندیشهٔ خود را به کار می‌اندازند ».

در احادیث فراوانی بر فضیلت، اهمّیت و اســـتحباب ازدواج تأکید شده و از ترک آن به شدّت نهی شده و مکروه است، و اینک ترجمهٔ چند حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله تقدیم می گردد :

۱) کســـی که ازدواج مـــی کند، نیمی از دین و ایمانش به این وســـیله محفوظ می باشد، در مورد نیم دیگر باید تقوا پیشه کند.

۲) در اســـلام بنیادی تأسیس نشـــده که در نزد خداوند از بنیاد ازدواج محبوبتر باشد.

۳) کسی که دوست دارد بر فطرت و آیین من گام بردارد، باید از سنّت من پیروی کند، یکی از سنّتهای من ازدواج است.

۴) هـــر کـــس بخواهد خدا را پاک و پاکیـــزه ملاقات کند، در حالی که همسری برای خود برگزیده او را ملاقات نماید.

۵) دو رکعت نمازی که شـــخص ازدواج کـــرده به جای آورد، بهتر از فرد مجّردی است که شبها را با عبادت سپری کند و روزها را روزه بگیرد.

۶) پلیدترین مردگان شما، مردههای بی همسر می باشند.

امام باقر علیه السلام نیز در این رابطه می فرماید :

۷) هیچ بنده‌ای در دنیا ســـودی به دست نیاورده که برای او بهتر باشد از همســـر شایسته‌ای که هر وقت او را ببیند شادمان گردد و چون از او دور باشد، دامن عفّتش را پاکیزه دارد و از اموال شوهرش محافظت نماید.

روایات صادره از پیشـــوایان معصوم علیهم السلام در مورد ترغیب و تشویق به

ازدواج و نهی از تجرّد بیرون از شمار است.

در برخـــی از این روایات آمده اســـت که هر کـــس برای ترس از فقر و تنگدستی از تشکیل خانواده سر باز زند، به خداوند متعال سوءظن پیدا کرده است.

و در برخی دیگر آمده است که ازدواج یکی از عوامل جلب روزی می باشد، و رزق و روزی همراه با همسر و اولاد است.

شایســـته است که افراد با ایمان برای ســـاده کردن زمینهٔ ازدواج تلاش کنند، شـــرایط آن را آسان نمایند، هزینه های آن را کاهش دهند، برای اقامهٔ ســـنّت پیامبر و ریشـــه کن ســـاختن فتنه و فســـاد، از بذل هر گونه کمک و مساعدت دریغ نورزند.

کسی که از ازدواج ناتوان است باید تقوا پیشه کند، دامن عفّتش را آلوده نکند، خود را از فتنه و گناه دور بدارد، از حیله های شیطان بر حذر باشد، از نیرنگهای نفس، که همواره انســـان را به سوی زشتی ها سوق می‌دهد، غافل نباشـــد، خود را با زیور فضایل و پاکدامنی آراســـته نماید، از قرار گرفتن در پرتگاه پلیدی و ناپاکی بر حذر باشـــد و توصی ههای خداوند منّان را آویزهٔ گوش خود قرار دهد که می فرماید :

﴿وَلْيَسْتَعفِفِ الَّذينَ لايَجِدُونَ نِكاحاً حَتّي يُغْنِيَهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ ﴾ [1] :

« کســـانی که امکاناتی برای ازدواج نمی یابند، باید پاکدامنی را پیشـــه کنند، تا خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز کند ».

پیشـــوایان دین به افراد مجرّد توصیـــه فرموده‌اند ، در ایّام تجرّد با روزه گرفتن و بلند نگه داشـــتن موهای خویش بر مشـــکلات تجرّد فائق آیند، که

(۱) سورهٔ نور (۲۴)، آیه ۳۳.

این دو عمل از شدّت نیاز به ازدواج می کاهد.

از خداونـد منّـان می خواهیم کـه جوانان با ایمـان را در این آزمایش سـخت یاری نماید، دامن عفّتشـان را پاکیزه دارد، بر ایمان و تسـلیم آنان بیفزاید، چنانکه خود می فرماید :

﴿ وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِـب، وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَي اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، اِنَّ اللهَ بالِغُ أمْرِهِ، قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً ﴾ (۱)

« کسـی که تقوای الهی را پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم آورد. و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد. و هر کس بر خدا توکّل کند، خداوند کفایت امرش را می کند و فرمانش را به پایان می‌رسـاند، که خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است ».

شایسـته اسـت در اینجا به عنوان دیباچهٔ سخن، پیرامون احکام ارتباط پسـر و دختر و روابط پسـر با پسـر و دختر با دختر، با قطع نظر از ازدواج گفتگو نماییم، آنگاه احکام ازدواج، آداب، ارکان، اقسـام و شرایط آن را در ضمن چندین فصل بیان کنیم.

* * *

آغاز سخن
در روابط مرد و زن با جنس موافق و مخالف

(مسألهٔ ۲۸۶۲) برای مرد و زن، به جز در موارد زن و شوهر و مالک و کنیـز، هرگونه کامجوئی و لذّت طلبی، از جنـس مخالف و موافق، بلکه حتّی مانند حیوانات و مجسّـمه، حرام می باشد، چه این کامجوئی به وسیلهٔ

(۱) سورهٔ طلاق (۶۵)، آیه ۳.

دست، بوسیدن، نگاه یا شنیدن صدا باشد.

(مسألهٔ ۲۸۶۳) بر مرد و زن حرام است که به وسیلهٔ دست زدن به عضو تناسلی خود کامجوئی بکند، اگرچه به مرحلهٔ بیرون آمدن منی منجر نشود.

(مسألهٔ ۲۸۶۴) بنابر احتیاط واجب، نگاه کردن به عضو تناسلی خود به قصد کامجوئی جایز نیست .

(مسألهٔ ۲۸۶۵) دست زدن و بازی کردن با عضو تناسلی به قصد زمینه سازی برای کامجوئی از همسر خود مانعی ندارد، به شرط اینکه به مرحلهٔ خروج منی نرسد.

(مسألهٔ ۲۸۶۶) زن می تواند دستها و صورت خود را از مرد محرم و نامحرم نپوشد، ولیّ باید موی سر و دیگر اندام بدنش را از نامحرم بپوشاند، حتّی پاهایش را بنابر احتیاط واجب .

(مسألهٔ ۲۸۶۷) زنی که در ازدواج و زناشوئی به او رغبت نمی شود، می تواند سر و بازوهایش را باز گذارد، اگرچه بهتر است آنها را بپوشاند.

(مسألهٔ ۲۸۶۸) زن از کار افتاده نمی تواند عضوی را که باز می گذارد، زینت کند، مگر در حدّ سرمه کشیدن و انگشتر و النگو در دست کردن باشد.

(مسألهٔ ۲۸۶۹) برای زن از کار افتاده، پوشیدن لباسهای تزیینی، که ظاهر آنها به وسیلهٔ نوع رنگ، حاشیه، برش و دوخت تزیین شده، جایز ولیّ مکروه است.

(مسألهٔ ۲۸۷۰) بنابر احتیاط واجب زن از کار افتاده نباید عطری بزند که بوی آن به نامحرم برسد، و نباید از لباسهای شهوت برانگیز استفاده کند.

(مسألهٔ ۲۸۷۱) برای زن واجب نیست از بچهٔ غیر ممیّز و یا مرد ابله

که به جهت کمبود فهم نسبت به زنها کششی ندارد، خود را بپوشاند.

(مسـألهٔ ۲۸۷۲) بنابر احتیاط واجب زنها باید از مرد نامحرمی که به جهت بیماری یا کهولت سن به زنها رغبت ندارد، خود را بپوشانند.

(مسـألهٔ ۲۸۷۳) زن می تواند به جز عورت، دیگر قسـمت بدنش را از محرم نپوشاند، مگر اینکه موجب فتنه و شهوت برانگیز باشد، که در این صورت بنابر احتیاط واجب باید بپوشاند.

(مسـألهٔ ۲۸۷۴) مرد می تواند بدون شـهوت به جز عورت به همهٔ اعضای بدن محارم خود نگاه کند.

(مسألهٔ ۲۸۷۵) افرادی که بر یک زن محرم هستند، عبارتند از :

۱) پدر، پدرِ پدر، پدرِ مادر، و نیاهای پدر و مادر، هر چه بالا روند.

۲) پسر، پسرِ پسر، پسرِ دختر و نواده های آنها، هر چه پایین بروند.

۳) برادران.

۴) برادر زادگان، هر چه پایین بروند.

۵) خواهر زادگان، هر چه پایین بروند.

۶) عموها، عموهای پدر و مادر و جدّ و جدّه، هر چه بالا روند.

۷) دایی ها، دایی های پدر و مادر و جدّ و جدّه، هر چه بالا روند.

۸) فرزندان و نوادگان شوهرش، اگرچه پیش از انجام مراسم زناشویی از او جدا شده باشد.

۹) پدران و نیاکان شوهرش، اگرچه پیش از عروسی از او جدا شده باشد.

۱۰) داماد، و داماد فرزندان، هر چه پایین بروند، اگرچه پیش از عروسی جدا شده باشند.

۱۱) ناپدری، یعنی شـوهر مادر و شـوهر مادر بزرگ، به شـرط اینکه

مراسم زناشویی انجام شده باشد.

(مسألهٔ ۲۸۷۶) در محرم بودن ناپدری، فرق نمی کند که پیش از پدر این فرد با مادرش ازدواج کرده باشد، یا بعد از پدر او، فقط شرط است که با مادر او آمیزش کرده باشـد. ولیّ اگر قبل از آمیزش از او جدا شـده باشد به دختر او محرم نمی شود.

(مسألهٔ ۲۸۷۷) یازده مورد محرم که در مسألهٔ پیشین بیان کردیم، عیناً در مورد خویشاوندان شیری نیز جاری می شود، یعنی برای یک زن : پدران شـیری، برادران شیری، فرزندان شـیری، عموها و دایی های شیری، برادر زادگان و خواهر زادگان شـیری، دامادها و ناپدریهای شیری نیز، به شرحی که در جای خود بیان خواهد شد، محرم می باشند.

(مسألهٔ ۲۸۷۸) کنیزان با شرایطی که در کتب فقهی بیان شده به مالک خود محرم می باشـند. ولیّ چون در زمان ما مورد ابتلا نیسـت، از تفصیل احکام آنها خودداری گردید.

(مسألهٔ ۲۸۷۹) در موارد یازده گانه زن می تواند به جز عورت دیگر اندامهای خود را از افراد یاد شـده (در مسـألهٔ ۲۸۷۵) نپوشاند، و آنها می توانند بدون قصد ریبه به سر و صورت و بدن او نگاه کنند.

(مسألهٔ ۲۸۸۰) خواهر زن برای شوهر خواهر، تا مدّتی که خواهرش همسـر اوست حرام است، ولیّ محرم نمی باشد، یعنی نمی تواند به بدن و موی سرش نگاه کند و بر او واجب است خود را از شوهر خواهرش بپوشاند.

(مسـألهٔ ۲۸۸۱) بـه جز مـوارد یازدهگانه، هـر زن دیگری که برای انسـان حرام ابدی باشد مانند زنی که نُه بار او را طلاق داده، برای او محرم نمی باشـد یعنی باید خودش را از او بپوشاند، اگرچه هرگز نمی تواند با او

ازدواج نماید.

(مسألهٔ ۲۸۸۲) نگاه کردن به موی سر و بدن زن نامحرم جایز نیست مگر اینکه بی حجاب باشد، به طوری که هر چه او را از بی حجابی نهی کنند، به جهت سهل‌انگاری یا سرکشی و یا به خیال اینکه مانعی ندارد، گوش ندهد.

(مسألهٔ ۲۸۸۳) زنی که بی حجاب نیست ولیّ به جهت غفلت از وجود نامحرم خودش را نپوشانیده، نگاه کردن به او حرام است، حتّی اگر کافر هم باشد، بنابر احتیاط واجب.

(مسألهٔ ۲۸۸۴) نگاه زن به مرد نامحرم جایز است، ولیّ بنابر احتیاط واجب نباید به سوی او خیره شود و دیدگانش را از او پر کند.

(مسألهٔ ۲۸۸۵) زن و مرد نامحرم نمی توانند جزئی از بدن یکدیگر را لمس کنند، اگرچه نگاه به آن عضو جایز باشد، مثلاً حق مصافحه با یکدیگر را ندارند، اگرچه در برخی از مناطق جزء آداب معاشرت به شمار آمده باشد.

(مسألهٔ ۲۸۸۶) در مناطقی که دست ندادن مرد و زن، دور از ادب و اخلاق به شمار آید، باز هم مصافحه کردن مرد و زن نامحرم جایز نیست، و پیروی کردن از شیوهٔ آنان زیر پا نهادن تعالیم دین و لگدمال کردن ارزشهای معنوی و سقوط در منجلاب تقلید کورکورانه از جهان کفر می باشد.

(مسألهٔ ۲۸۸۷) هر فرد با ایمان باید به ارزشهای والای اسلام پای بند باشد و با افتخار و سربلندی به تعالیم دینی ارج نهاده، عظمت و شخصیّت خودش را برای همگان آشکار سازد، که سهل‌انگاری نشان بی شخصیّتی می باشد.

(مسألهٔ ۲۸۸۸) اگر مرد ناگزیر شود که به جهت درمان و امثال آن

بـــه بدن زن نامحرم نگاه کند، در صورت امـــکان به دیدن عکس او در آینه بســـنده کند، در غیر این صورت باید به مقدار اضطرار از نظر زمان و محل نگاه اکتفا کند.

(مســـألة ۲۸۸۹) اگر دکتر مجبور باشد بدن زن نامحرم را لمس کند، او نیز باید به همان مقدار ضرورت اکتفا نماید.

(مسألة ۲۸۹۰) اختلاط خانوادگی، و زندگی اعضای یک خانواده در یک ساختمان، موجب نمی شود که نگاه کردن افراد نامحرم به یکدیگر جایز شود، و آنچه در این زمان رایج شده که خویشاوندانی چون پسر عمو و دختر عمو، پسر دایی و دختر عمه، زن و شوهر خواهر، مرد و خواهر زن، نسبت به یکدیگر مســـامحه می کنند، هیچ مجوّز شرعی ندارد، تأسّف بار اینکه در برخی از خانواده های متدیّن نیز چنین ســـهل‌انگاری ها مشـــاهده می شود.

(مسألة ۲۸۹۱) دردناکتر اینکه در مراسم عروسی و امثال آن غیرت و حمیّت فراموش می شـــود و جوانانی که در اوج شهوت هستند به سالنهایی کـــه زنان آرایش کرده با لباســـهای شـــهوت برانگیز حضـــور دارند، رفت و آمـــد می کنند، که این رفتارها بـــه دور از غیرت و جوانمردی، زیر پا نهادن ارزشـــهای الهی، لگدمال کردن تعالیم مذهبـــی، تجاوز به حریم دین، کفران نعمت، طغیان و سرکشی، و غوطه‌ور شدن در گناه و معصیت می باشد.

(مسألة ۲۸۹۲) مراسم عروســـی یکی از مظاهر الطاف الهی است که شایســـته اســـت خانواده های داماد و عروس هر لحظه به یاد خدا باشند، از الطاف بیکران خدا سپاســـگذار باشد، از کفران نعمت به شدّت پرهیز کنند، مرزهای دین را شدیداً رعایت نماید، از موجبات غضب خدا بر حذر باشند و عوامـــل جلب عنایت حضرت احدیّت را مورد عنایت قرار دهند. چنانکه

در قرآن کریم آمده :

﴿ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لاَ زِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابِي لَشَديدٌ ﴾ (۱)

« اگر سپاسگذار باشید نعمتهای خود را برای شما افزون خواهم نمود، و اگر کفران بورزید، عذاب من بسیار شدید است ».

(مسألهٔ ۲۸۹۳) جایز است مرد صدای زن نامحرم را بشنود و زن می تواند صدای مرد نامحرم را بشنود، به شرط اینکه لذّت جنسی در میان نباشد.

(مسألهٔ ۲۸۹۴) اختلاط مردان و زنان نامحرم مکروه است، چنانکه سرور بانوان جهان، حضرت فاطمه علیها السلام فرمود :

« برای زنان بهتر آنست که مردان را نبینند و مردان نیز آنها را نبینند ».

(مسألهٔ ۲۸۹۵) اگر اختلاط زن و مرد موجب فتنه و فساد باشد، حرام است، به ویژه در مواردی که بر روابط تنگاتنگ پایه گذاری شود.

* * *

(۱) سورهٔ ابراهیم (۱۴)، آیه ۷.

فصل اوّل
آداب و سنن ازدواج

(مسألة ۲۸۹۶) مستحب است انسان هنگامی که تصمیم بر ازدواج گرفت، دو رکعت نماز بخواند و عرضه بدارد :

« **اللّهمّ انّي اريد أن أتزوّج، اللّهمّ فقدّر لي مِنَ النّساء أعفّهن فرجاً و أحفظهنّ لي في نفسها و في مالي، و أوسعهنّ رزقاً و أعظمهنّ بركةً، و قدّر لي منها ولداً طيّباً تجعله خلفاً صالحاً في حياتي و بعد موتي** ».

(مسألة ۲۸۹۷) مرد می تواند به زنی که قصد ازدواج با او را دارد، نگاه کند، ولیّ بنابر احتیاط واجب به همان مقداری که متعارف است که به هنگام پوشیدن لباس خانگی باز باشد؛ نگاه کند، مانند بازوها، پاها، سر و قسمتی از سینه، نه قسمتهای دیگر که معمولاً پوشیده می باشد.

(مسألة ۲۸۹۸) در مسألهٔ یاد شده اگر لباس زن نازک و بدن نما باشد مانعی ندارد، ولیّ در هر حال باید به مقداری که وضع جسمانی او معلوم شود بسنده شود و از آن حدّ تجاوز نشود.

(مسألة ۲۸۹۹) انتخاب همسر به جهت مال و یا جمال او کراهت دارد، چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « هر کس با زنی به جهت مالش ازدواج کند، خداوند او را به همان واگذارد، و اگر به جهت جمالش با او ازدواج کند، با چیزی که دوست ندارد مواجه شود، ولیّ اگر به جهت دینش با او ازدواج کند، خداوند همه آنها را برای او گرد آورد ».

(مسألة ۲۹۰۰) ازدواج کردن با زن زیبایی که ریشه ندارد مکروه است،

رســـول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین زنی را به گیاه روییده در مزبله تشبیه فرموده است.

(مســـألهٔ ۲۹۰۱) ازدواج با زن احمق کراهت دارد، و در حدیث آمده اســـت که ممکن اســـت از مرد ابله فرزند شایسته‌ای به دنیا بیاید، ولیّ از زن ابله هرگز فرزند شایسته پدیدار نمی شود.

(مســـألهٔ ۲۹۰۲) اسلام بر کنار گذاشتن امتیازات نژادی تأکید کرده، و زن مؤمن را همسنگ مرد مؤمن شمرده است.

(مســـألهٔ ۲۹۰۳) شایسته است هنگام ازدواج به دین، اخلاق، عفّت و امانت دقّت شـــود، چنانکه در روایات فراوان از پیشوایان معصوم علیهم السلام آمده است « اگر خواستگاری که دین و اخلاقش را میپسندید به سراغ شما بیاید، به او تزویج کنید، وگرنه فتنه و فساد بزرگی در زمین پدیدار می شود ».

(مســـألهٔ ۲۹۰۴) رد کردن خواستگار متدین و خوش اخلاق، شایسته نیســـت، به ویژه اگر امکاناتی هم داشـــته باشـــد که بتوانـــد زندگی خود و همسرش را تأمین کند.

(مسألهٔ ۲۹۰۵) آنچه در برخی از قبایل مرسوم شده که دخترشان را به دیگر قبیله ها تزویج نمی کنند و نژاد خود را برتر و بزرگتر از هر نژاد دیگر می پندارند، و یا دخترانشـــان را در شـــأن طبقه خاصّی می‌دانند، در خدمت شیطان و پیرو افکار جاهلی می باشند.

(مســـألهٔ ۲۹۰۶) انحصاری کردن حق ازدواج، ظلم به زنان و محروم کردن آنان از مهم ترین حقشـــان می باشد، که اگر شکیبایی پیشه کنند مورد ستم قرار می گیرند و کسی به دادخواهی آنها گوش نمی‌دهد و اگر از سنّت قبیلگی خارج شـــوند، مورد تهاجم، سرزنش، ننگ و عار اعضای قبیله واقع می شـــوند و عکس‌العملهای حادّی را به دنبال خواهد داشت. خداوند منّان

در ردّ این افکار می فرماید :

﴿ أَفَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ، وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾[1] :

« آیا داوری جاهلیّت را جستجو می کنند ؟ چه کسی از نظر داوری از خداوند بهتر است، برای گروهی که یقین داشته باشند ؟ ».

(مسألهٔ ۲۹۰۷) آنچه در میان بسیاری از خانواده ها مرسوم شده که پس از آمدن خواستگار و پسندیدن آن، موضوع را به استخاره موکول می کنند، ریشهٔ مذهبی ندارد، و با روایات یاد شده سازگار نمی باشد.

(مسألهٔ ۲۹۰۸) در ازدواج و در هر امر خیری مناسب آن است که از خدا طلب خیر کنند، یعنی از خدا بخواهد آنچه خیر است آن را مقدّر و میسّر کند، و اگر اقدام کردن صلاح نباشد او را منصرف کند و از تحقق یافتن آن مانع شود. در مسألهٔ ۱۲۷۸ در این رابطه سخن گفتیم.

(مسألهٔ ۲۹۰۹) دختر دادن به شرابخوار، بد اخلاق، ناپاک و هر کسی که به احکام دین پای بند نباشد، مکروه است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: « ازدواج قید و بند است، کسی که دخترش را شوهر می‌دهد، نیک بیندیشد که نازدانه‌اش را به قید و بند چه کسی در می‌آورد».

(مسألهٔ ۲۹۱۰) مستحب است انسان در شوهر دادن دخترش تعجیل کند. امام صادق علیه السلام فرمود : « از سعادت انسان است که دخترش در خانه او رِگل نشود ». و اگر در خانه او رگل شد، دیگر تأخیر در تزویج او کراهت دارد.

(مسألهٔ ۲۹۱۱) برای زن و شوهر هرگونه کامجوئی از پیکر یکدیگر جایز است، از نگاه، بوسه، لمس و غیر آنها، و اگر به انزال منی نیز منتهی شود مانعی ندارد.

---

(۱) سورهٔ مائده (۵)، آیه ۵۰.

(مسـألهٔ ۲۹۱۲) رابطهٔ جنسی از دبر همسر مکروه است و اگر راضی نباشد جایز نیست.

(مسـألهٔ ۲۹۱۳) در روابط زناشـوئی بیرون ریختن منی مانعی ندارد، البته این رفتار نسـبت به زن آزاده مکروه اسـت، مگر اینکه با او شرط کرده باشد، بالخصوص اگر راضی نباشد، به ویژه اگر انتظار حاملگی داشته باشد، یا بچه‌اش را شیر دهد، مشروط بر اینکه زبان دراز، تندخو و ترشرو نباشد.

(مسـألهٔ ۲۹۱۴) جلوگیری از بارداری اگر موقّتی باشد، مانعی ندارد، ولیّ اگر به عقیم شـدن یکی از طرفین (زن یا شـوهر) باشد، بنابر احتیاط واجب فقط در موردی جایز است که بارداری پیاپی ضرر جسمی داشته باشد.

(مسـألهٔ ۲۹۱۵) اگر جلوگیری از بارداری مستلزم آن باشد که انسان عورتش را برای پزشـک پدیدار نماید، باید اکتفا شـود به موردی که باردار شدن مستلزم حرج باشد و یا خود بارداری او را به مراجعه به دکتر نامحرم و کشف عورت برای او ناگزیر سازد.

(مسـألهٔ ۲۹۱۶) منظور از جلوگیری در مسـائل پیشـین آن است که انسـان کاری کند که نطفه منعقد نشـود، امّا پس از آنکه نطفه منعقد شد، به هیچ وجه ساقط کردن آن جایز نیست، اگرچه مدّت بسیار کوتاه باشد.

(مسـألهٔ ۲۹۱۷) ناقص الخلقه بودن جنین، بیماری مادر، در مشـقت بودن مادر، مشکلات اقتصادی و امثال آنها مجوّز سقط جنین نمی شود.

خداوند منّان در قرآن کریم می فرماید :

﴿وَ لاتَقْتُلُوا أوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إمْلاقٍ، نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إيّاكُمْ﴾ :[1]

« فرزندانتان را از ترس تنگدستی نکشید، شما و آنها را ما روزی می‌دهیم ».

(۱) سورهٔ اسراء (۱۷)، آیه ۳۱.

(مسألة ۲۹۱۸) اگر یقین حاصل شود که اگر سقط جنین نکنند مادر تلف می شود، یعنی : امر دایر شود بین اینکه بچّه تلف شود، یا بچّه و مادر هر دو تلف شوند، در این مورد کورتاژ کردن جایز است، به شرط اینکه دقّت کافی مبذول شود و مرگ مادر در غیر این صورت قطعی باشد.

(مسألة ۲۹۱۹) برای زن واجب است که شوهرش هر وقت اراده کند خود را در اختیار او قرار دهد، چه در مورد آمیزش و یا هر گونه کامجوئی که بخواهد، به جز در مورد دبر، که اطاعتش واجب نیست.

(مسألة ۲۹۲۰) برای زن حرام است که از روی خشم و یا به دلیل کار و خستگی، یا از ترس باردار شدن و یا به هر دلیل دیگر از شوهرش تمکین نکند.

(مسألة ۲۹۲۱) برای زن مستحب است که خود را آرایش کند، خوشبو سازد، زمینه سازی کند و خود را بر شوهرش عرضه نماید.

* * *

فصل دوم
احکام عقد نکاح و أولیای عقد

(مسـألهٔ ۲۹۲۲) رابطهٔ زناشوئی در میان زن و مرد فقط به یکی از دو صورت زیر جایز می شود :

۱) ازدواج

۲) سیطره بر کنیز

با توجّه به اینکه مسـألهٔ کنیز در زمان ما مورد ابتلا نیسـت، به بحث در پیرامون ازدواج بسنده می کنیم.

(مسـألهٔ ۲۹۲۳) ازدواج عقدی است که میان زن و مرد رابطهٔ ویژه‌ای را پدید می‌آورد. و آن بر دو قسم است :

۱) عقد دائم

۲) عقد موقّت

(مسـألهٔ ۲۹۲۴) در عقد دائـم حتماً باید صیغهٔ عقد خوانده شـود، و بدون تلفّظ به آن عقد حاصل نمی شـود، اگرچه به وسـیلهٔ امضای سـند ازدواج و امثال آن پای بندی خودش را به مضمون عقد اعلام کرده باشـد. بلکه حتماً باید به آن تلفّظ شـود، به هر زبانی که باشـد. و به این وسیله از دیگر عقدها متمایز می شود.

(مسألهٔ ۲۹۲۵) عقد عبارت از آن است که صیغهٔ ایجاب توسط یکی از طرفین، یا وکیل و یا ولیّ او خوانده شود، سپس صیغهٔ قبول توسط طرف دیگر، یا وکیل و یا ولیّ او خوانده شود.

(مسألهٔ ۲۹۲۶) صیغهٔ عقد به یکی از دو صورت زیر امکان پذیر است :

۱) زن مثـلاً بگوید : « **زَوَّجْتُکَ نَفْسـی بِمَهْرٍ کَذا** » و مرد بگوید : « **قَبِلْتُ هکَذا** » و امثال آن.

۲) مـرد مثلاً بگویـد : « **تَزَوَّجْتُکِ بِمَهْرٍ کَذا** » و زن بگوید : « **قَبِلْتُ هکَذا** » و امثال آن.

(مسألهٔ ۲۹۲۷) در عقد نکاح لازم نیست فقط از مشتقّات لفظ « **زواج** » استفاده شود، بلکه با مشتقّات واژهٔ « **نکاح** » و امثال آن نیز می تواند عقد نکاح را جاری ساخت.

(مسـألهٔ ۲۹۲۸) ثبت ازدواج در دفاتر اسناد رسمی و امضای طرفین کفایت نمی کند و اثر ازدواج بر آن مترتّب نمی شود، بلکه حتماً باید صیغهٔ عقد در میان آنها جاری شود.

(مسـألهٔ ۲۹۲۹) سـر دفترها و صاحبان محضر، یـا باید هنگام ثبت ازدواج از طرفیـن وکالت بگیرند و عقد را جاری کنند و یا از آنها بخواهند که قبل از ثبت در دفتر نسبت به اجرای عقد اقدام کنند.

(مسـألهٔ ۲۹۳۰) پدر، جدّ پدری و جدّ او هر چه بالا رود، نسـبت به پسر و دختری که به سن تکلیف نرسیده‌اند، ولایت دارند، و می توانند آنها را شـوهر دهند و یا داماد کنند. پس اگر آنها را تزویج کردند، نافذ اسـت و بعد از بلوغ حق رجوع ندارند.

(مسـألهٔ ۲۹۳۱) پدر، جدّ پدری و جدّ او هر چه بالا برود، نسبت به پسر و دختری که در ایّام کودکی دیوانه بوده‌اند و به سنّ تکلیف رسیده‌اند، ولیّ هنوز دیوانه هسـتند، نیز ولایت دارند، و اگر آنها بعداً عاقل شوند حق رجوع ندارند.

(مسألة ۲۹۳۲) پدر و جدّ پدری بر کوک و مجنون مستقلاً ولایت دارند، پس هر کدام از آنها از ولایت خود استفاده کرد و قبل از دیگری نسبت به ازدواج کودک یا دیوانه اقدام نمود، کارش نافذ است.

(مسألة ۲۹۳۳) اگر پدر و جدّ پدری به طور همزمان نسبت به ازدواج کودک و یا دیوانه اقدام کنند، و یا در این موضوع اختلاف کنند، جدّ مقدم بر پدر می باشد.

(مسألة ۲۹۳۴) در جواز تزویج پدر و جدّ پدری، وجود مصلحت شرط نیست، بلکه نبودن مفسده کافی است، ولیّ نباید در انتخاب آنچه شایسته تر است کوتاهی نماید. چنانکه در مسألهٔ ۲۵۱۲ بیان نمودیم.

(مسألة ۲۹۳۵) پسر و دختری که به سن تکلیف رسیده‌اند و از نعمت عقل برخوردارند، در مورد ازدواج مستقل هستند و پدر و جدّ پدری بر آنها ولایت ندارند. فقط در مورد دختر باکره اذن پدر و یا پدر پزرگ پدری شرط است، و اگر هر دو حضور داشته باشند، اذن یکی از آنها کافی است، و اگر در میانشان اختلاف باشد نظر جدّ مقدّم است.

(مسألة ۲۹۳۶) منظور از باکره دختری است که هنوز ازدواج نکرده و اگر ازدواج کرده عروسی و آمیزش مشروع انجام نگرفته است.

(مسألة ۲۹۳۷) اگر دختری در اثر پرش و امثال آن بکارتش از بین برود، یا به وسیلهٔ گناه و یا در اثر وطی به شبهه بکارتش رفته باشد، در حکم باکره است و اذن پدر در ازدواج او شرط است.

(مسألة ۲۹۳۸) دختر باکره در دست پدر و جدّ اسیر وکالا نمی باشد، تا آنها مطابق خواسته های خویش و یا بر اساس عادت قبیلگی در مورد او تصمیم بگیرند، بلکه حتماً باید مصلحت و نیاز طبیعی او را مورد نظر قرار دهند.

(مسألة ۲۹۳۹) اگر پدر و پدربزرگ از ازدواج دختر باکره جلوگیری کنند و این کار عرفاً به ضرر و زیان او باشد، ولایتشان ساقط می شود، و دختر شخصاً در مورد خود تصمیم می گیرد.

(مسألة ۲۹۴۰) اگر اذن گرفتن از پدر یا پدربزرگ به جهت بیماری و یا مسافرت طولانی آنها ممکن نباشد، اذن آنها ساقط می شود و دختر به طور مستقل تصمیم می گیرد. و در این صورت اذن دیگری، چون برادر، یا حاکم شرع لازم نیست.

(مسألة ۲۹۴۱) دختری که پدر و پدربزرگ ندارد، در تصمیمگیری مستقل است و هیچیک از فامیل و غیر فامیل حق مداخله در ازدواج او ندارند، پس آنچه در برخی از خانواده ها مرسوم شده که در امور دختر بالغ و عاقل مداخله می کنند و یا در تصمیم ولیّ دختر مداخله می کنند، ستمی آشکار است، دور از معیارهای دینی و شیوهٔ جاهلانه است. و از موجبات فتنه و فساد است، که در مواردی پیامدهای ناگواری نیز در پی دارد.

(مسألة ۲۹۴۲) کسی که در مسائل مالی سفیه است، اگر در دیگر مسائل هشیار باشد، نه خودش و نه ولیّش در مورد ازدواج او نمی توانند مستقلا تصمیم بگیرند، بلکه باید با اذن و توافق همدیگر در این رابطه تصمیم بگیرند.

(مسألة ۲۹۴۳) کسی که حق ولایت بر نکاح ندارد و در این مورد وکالت ندارد، اگر اقدام به تزویج پسر یا دختری بکند، این عقد فضولی خواهد بود و نیاز به اجازهٔ آن شخص، یا ولیّ و یا وکیل او دارد، پس اگر آنها اجازه دهند، عقد نافذ می شود، در غیر این صورت باطل می گردد.

* * *

فصل سوم
موجبات حرمت ازدواج

(مسألهٔ ۲۹۴۴) شش چیز موجب حرمت ازدواج می باشد :

اوّل : نسبت (محرّمات نسبی)

(مسألهٔ ۲۹۴۵) گروهی از زنان به وسیلهٔ نسب بر مرد محرّم می باشند و ازدواج با آنها حرام می باشد، که عبارتند از :

۱) مادر، مادربزرگ، مادربزرگ پدر و مادر، هر چه بالا روند.

۲) دختران، دختران پسر و دختر، و نوه های آنها، هر چه پایین بروند.

۳) خواهران.

۴) دختران خواهر و برادر، و نواده های آنها، هر چه پایین بروند.

۵) عمّه، عمّهٔ پدر و مادر و عمّه های آنها، هر چه بالا روند.

۶) خاله، خالهٔ پدر و مادر و خاله های آنها، هر چه بالا روند.

دوّم : ازدواج (محرّمات سببی)

(مسألهٔ ۲۹۴۶) به وسیلهٔ ازدواج گروهی از زنان به مرد محرم می شوند که ازدواج با آنها برای همیشه بر او حرام است، آنها عبارتند از :

۱) زن پدر، همسرِ پدربزرگ و همسرِ پدربزرگ پدر، هر چه بالا رود.

۲) عروس، عروس فرزند و عروسِ نوادگان، هر چه پایین بروند.

۳) مادر زن و مادربزرگهای زن، هر چه بالا روند.

(مسألهٔ ۲۹۴۷) مادر زن، عروس و زن پدر به محض عقد محرم می شوند و ازدواج با آنها حرام می باشد، اگرچه پیش از عروسی متارکه شود

و به طلاق بیانجامد.

۴) ربیبه، یعنی دختر همســر از شوهر قبلی و یا شوهر بعدی، به شرط اینکه با مادر او آمیزش کرده باشد، همچنین است نوادگان همسر.

(مســألهٔ ۲۹۴۸) اگر انســان با زنی ازدواج کند ولیّ عروسی نکند، تا هنگامی که او را طلاق نداده، نمی تواند با دخترش ازدواج کند، ولیّ اگر او را قبل از عروسی طلاق دهد، می تواند با دخترش ازدواج کند.

(مســألهٔ ۲۹۴۹) دخترِ زن، فقط بر شــوهر او حرام می باشد، بر پدر شوهر و پسر شوهر حرام نمی باشند، و لذا انسان می تواند با ربیبهٔ پدر و یا ربیبهٔ پسر ازدواج کند، اگرچه مادر او در حبالهٔ نکاح پدر یا پسر باقی باشد.

(مسألهٔ ۲۹۵۰) جمع کردن بین دو خواهر همزمان جایز نیست، و لذا اگر انســان با زنی ازدواج کند، تا هنگامی که آن زن در حبالهٔ نکاح اوســت، نمی تواند با خواهر او ازدواج کند.

(مسألهٔ ۲۹۵۱) اگر انسان زنش را طلاق رِجعی بدهد، تا عدّهٔ او تمام نشده نمی تواند با خواهرش ازدواج کند.

(مسألهٔ ۲۹۵۲) اگر انسان زنش را طلاق دهد، پس از سپری شدن عدّهٔ او، می تواند با خواهرش ازدواج کند. همچنین است اگر در عدّهٔ طلاق باین باشد.

(مســألهٔ ۲۹۵۳) اگر انســان بخواهد با دختر برادر و یا دختر خواهر همســرش ازدواج کند، باید قبلاً از همســرش اجازه بگیرد، در این صورت ازدواج صحیح و در غیر این صورت باطل می باشد.

(مســألهٔ ۲۹۵۴) اگر کسی بدون اذن همسرش با دختر برادر یا دختر خواهرِ او ازدواج کند، اگر همســرش به آن اجازه دهد، عقدش صحیح می شود، ولیّ بهتر است صیغهٔ عقد را تجدید کنند.

(مسألهٔ ۲۹۵۵) عمل فحشـــا موجب نشر حرمت نمی شود، پس اگر انسان با زنی زنا کند، دختر و مادر او بر این شخص حرام نمی شود، اگرچه بهتر اســـت با آنها ازدواج نکند. چنانکه آن زن نیز بر پدر و یا پســـر آن مرد حرام نمی شود، اگرچه بهتر است آنها نیز با آن زن ازدواج نکنند.

(مســـألهٔ ۲۹۵۶) اگر نعوذ بالله کســـی با عمّه یا خالهٔ خودش زنا کند، بنابـــر احتیاط واجب نمـــی تواند با دختر آنها ازدواج کنـــد. ولیّ اگر قبلاً با دختر آنها ازدواج کرده باشد، این کار موجب حرام شدن زنش نمی شود، به خصوص اگر این کار پس از عروسی روی داده باشد.

(مسألهٔ ۲۹۵۷) اگر انسان با پسری لواط کند، خواهر، مادر و دختر او بر لواط کننده حرام می شود.

(مســـألهٔ ۲۹۵۸) اگر انســـان با پدر زن، برادر زن و یا فرزند همسرش لواط کند، بنابر احتیاط واجب همسرش بر او حرام می شود. و اگر این کار با حقوق همسرش منافات داشته باشد، او را طلاق می‌دهد.

(مسألهٔ ۲۹۵۹) اگر لواط کننده بچه باشد، موجب نشر حرمت نمی شود.

(مسألهٔ ۲۹۶۰) اگر انسان با زن شوهردار عمداً ازدواج کند، ازدواجش باطل است، و آن زن بر این مرد حرام ابدی می شود.

(مسألهٔ ۲۹۶۱) اگر کسی نمی‌دانست که ازدواج با زن شوهردار حرام است، و لذا با او ازدواج کرده، بنابر احتیاط واجب باز هم بر او حرام ابدی می شود.

(مســـألهٔ ۲۹۶۲) اگر انسان نمی‌دانست که زنی شوهر دارد و لذا با او ازدواج کرد، ولیّ هرگز زناشـــوئی با او انجام نگرفت، بر او حرام ابدی نمی شود، پس اگر بعدها شوهر آن زن بمیرد و یا او را طلاق دهد، پس از سپری شدن عدّه‌اش بنابر احتیاط واجب، می تواند با عقد جدید با او ازدواج کند.

(مسألة ۲۹۶۳) اگر کسی با زنی در ایّام عدّه‌اش ازدواج کند، بر او حرام ابدی می شود، مگر اینکه جاهل باشد و تا سپری شدن ایّام عدّه نزدیکی نکرده باشد، در این صورت حرام نمی شود، بلکه می تواند با عقد جدید با او ازدواج کند.

(مسألة ۲۹۶۴) در مسألهٔ پیشین اگر یکی از طرفین آگاه و دیگری جاهل باشد، و نزدیکی حاصل نشود، نسبت به کسی که آگاه بوده، حرمت ابدی ثابت می شود، ولیّ در مورد آنکه جاهل بوده ثبوت حرمت محلّ اشکال است.

(مسألة ۲۹۶۵) در جهالت مانع از حرمت ابدی، فرق نمی کند که جاهل به موضوع یا جاهل به حکم باشد، یعنی نداند که زن در عدّه است، و یا نداند که ازدواج با زن در حال عدّه حرام است، در هر دو مورد به شرط اینکه آمیزش انجام نشده باشد، حرام ابدی نمی شود.

(مسألة ۲۹۶۶) ازدواج کردن با زن زناکار، اگرچه مشهور به این کار باشد، مانعی ندارد، ولیّ نسبت به کسی که نمی‌داند آیا توبه کرده یا نه، کراهت دارد. برای آگاهی از توبه او همین مقدار کافی است که او را به گناه دعوت کند و او امتناع نماید.

(مسألة ۲۹۶۷) اگر کسی با زن شوهردار، و یا زنی که در عدّهٔ طلاق رجعی است، زنا کند، بنابر احتیاط واجب آن زن بر او حرام ابدی می شود، اگرچه از شوهردار بودن، یا در حال عدّه بودن او آگاه نباشد.

(مسألة ۲۹۶۸) در این مسأله در مورد شوهردار بودن فرق نمی کند که شوهر دائمی داشته باشد یا ازدواج موقّت کرده باشد.

(مسألة ۲۹۶۹) اگر زن شوهردار زنا کند، به همسر خود حرام نمی شود.

(مسألة ۲۹۷۰) ازدواج بر مرد و زنی که در حال احرام هستند، حرام

اســـت، پس اگر مردی در حال احرام با زنی ازدواج کند، اگر می‌دانست که ازدواج در حال احرام حرام است و عمداً به این کار اقدام نموده، عقد باطل اســـت و آن زن برای همیشـــه به او حرام می شود. ولیّ اگر جاهل به مسأله باشد، عقد باطل است، ولیّ حرمت ابدی نمی‌آید.

(مسألهٔ ۲۹۷۱) در مســـألهٔ یاد شده فرق نمی کند که نزدیکی حاصل شود، یا نشود.

(مســـألهٔ ۲۹۷۲) زن نیز اگر در حال احرام شوهر کند، اگر به حرمت آن آگاه باشـــد، بنابر احتیاط واجب بر آن مرد حرام ابدی می شود، ولیّ اگر جاهل به مسأله باشد عقد باطل است، ولیّ حرمت ابدی حاصل نمی شود.

(مسألهٔ ۲۹۷۳) شخص آزاده نمی تواند بیش از چهار زن دائمی داشته باشد، ولیّ در مورد کنیز و زن موقّت محدودیّتی نیست.

سوّم : شیردادن

(مســـألهٔ ۲۹۷۴) شیردادن با شـــرایط زیر موجب محرمیّت و حرمت ازدواج می شود :

اوّل: شـــیر خوردن به وســـیلهٔ مکیدن از پستان زن باشـــد، نه به وسیلهٔ شیشه و امثال آن.

دوّم: شـــیر خوردن به صورت کامل باشد، یعنی در هر نوبت بچّه سیر شود. شـــیر خوردنهای بریده بریده موجب نشـــر حرمت نمی شود، اگرچه تعداد آنها زیاد باشد.

(مســـألهٔ ۲۹۷۵) فاصله های کوتاه مدّت در میان هر نوبت شیردهی، برای سرگرم شدن بچه یا جابجا شدن او از پستانی به پستان دیگر و یا مانند آنها، مانع از نشر حرمت نمی شود.

سوّم: شیردهی به مقدار لازم باشد، و آن عبارت است از :

۱) پانزده بار شیردهی پیاپی، بدون فاصله شدن شیرِ زن دیگر.

(مسألهٔ ۲۹۷۶) اگر در میان پانزده نوبت شیر، غذای دیگری بخورد، آیا از نشر حرمت مانع می شود یا نه ؟ محلّ اشکال است.

۲) شیردهی به مدّت یک شبانه روز کامل، به طوری که به مدّت ۲۴ ساعت هر وقت نیاز به غذا پیدا کند، فقط از پستان او شیر بخورد، از پستان دیگری شیر نخورد و غذای دیگر نیز نخورد.

۳) آن مقدار از پستان یک زن شیر بخورد که گوشت و استخوانش با شیر او استحکام پیدا کند، و به صورت محسوس با شیر او رشد و نموّ کند. اگرچه در میان آنها غذای دیگری هم بخورد، یا از پستان زن دیگری هم شیر بخورد. مگر اینکه به قدری فاصله بیفتد که رشد و نمو کودک عرفاً به شیر آن زن مستند نباشد.

چهارم: شیر خوردن از پستان یک زن باشد، پس اگر بچه‌ای آن مقدار لازم را از پستان دو زن بخورد نشر حرمت نمی کند، اگرچه هر دو یک شوهر داشته باشند و شیر هر دو زن مربوط به یک شوهر باشد. حتی نسبت به آن مرد نیز محرمیّت ایجاد نمی شود.

(مسألهٔ ۲۹۷۷) در نشر حرمت شرط است که شیر مربوط به یک شوهر باشد، پس اگر فرض شود که زن شیرده از همسر قبلی جدا شده باشد، ازدواج مجدد نموده و باردار باشد، اگر در اثنای شیر دادن زایمان کند، مقداری از شیر شوهر قبلی بچه‌ای را شیر دهد و بقیّهٔ آن را از شیر شوهر دوّم شیر دهد، و هیچیک از آنها به تنهائی به حدّ نصاب نرسد، نشر حرمت نمی کند، حتی نسبت به این زن هم محرم نمی شود، و فرزند او به شمار نمی‌آید.

پنجم: باید شیر مربوط به زایمان باشد، پس اگر از پستان زنی بدون

زایمان شیر جاری شود، این شیر نشر حرمت نمی کند.

(مسألهٔ ۲۹۷۸) در مورد نشر حرمت کردن شیر مربوط به زایمانی که از راه نامشروع نطفه‌اش منعقد شود، اشکال هست.

ششم: شیر خوردن پیش از رسیدن کودک به دو سالگی باشد.

(مسألهٔ ۲۹۷۹) بنابر احتیاط واجب باید از زایمان آن زن نیز دو سال نگذشته باشد و کودک قبلاً از شیر گرفته نشده باشد.

(مسألهٔ ۲۹۸۰) اگر بچّه‌ای با شرایط یاد شده از پستان زنی شیر بخورد، فرزند آن زن و فرزندِ شوهر او (صاحب شیر) به شمار می‌آید و همهٔ احکام پدر و مادر واقعی (نَسَبی) برای آنها حاصل می شود.

(مسألهٔ ۲۹۸۱) فرزندان زنِ شیرده و فرزندان شوهرش، برادران و خواهرانِ شیرخوار؛ پدران و مادرانشان، پدربزرگ و مادربزرگ او؛ برادران و خواهرانشان نیز عموها و عمّه ها، دایی ها و خاله های او به حساب می‌آیند ؛ و هکذا.

(مسألهٔ ۲۹۸۲) همهٔ احکام خویشاوندان نسبی و سببی، در مورد خویشاوندان شیری نیز جاری می باشد، بنابر این خواهر شیری، مادر شیری، دختر شیری، خواهر زادهٔ شیری، برادر زاهٔ شیری، مادر زن شیری، عروس شیری، عمّهٔ و خالهٔ شیری، محرم هستند و ازدواج با آنها حرام می باشد.

(مسألهٔ ۲۹۸۳) انسان نمی تواند با دو خواهر شیری همزمان ازدواج کند.

(مسألهٔ ۲۹۸۴) ازدواج با دختر برادر شیری و دختر خواهر شیری همسر، بدون اجازهٔ همسر جایز نیست. چنانکه در مسألهٔ ۲۹۷۱ بیان گردید.

(مسألهٔ ۲۹۸۵) به طوری که خویشاوندان نسبی و سببی زن شیرده و شوهرش بر شیرخوار محرم می شوند، خویشاوندان شیری آنها نیز بر بچهٔ شیرخوار حرام و محرم می شوند. به عنوان مثال : خواهر شیری زنِ شیرده،

بر فرزند شیری او حرام و محرم می باشد.

(مسألهٔ ۲۹۸۶) اگر زنی با شیر دو همسر، دو بچّه را شیر دهد، این دو بچّه نسبت به یکدیگر محرم نمی شوند، حتّی می توانند با یکدیگر ازدواج کنند، ولیّ هر یک از آنها نسبت به مادر شیری و صاحب شیر و همهٔ خویشان نسبی، سببی و شیری آن دو، حرام و محرم می شوند.

(مسألهٔ ۲۹۸۷) پدر و پدربزرگ کودک شیرخوار نمی توانند با دختر و نواده های صاحب شیر ازدواج کنند، خواه آنها فرزندان نسبی صاحب شیر باشند یا فرزندان شیری.

(مسألهٔ ۲۹۸۸) پدر و پدربزرگ کودکِ شیرخوار، نمی توانند با دختر و نواده های نسبی زن شیرده ازدواج کنند. ولیّ اگر آن زن دختر شیری داشته باشد که او را با شیر شوهر دیگرش شیر داده باشد، پدر و پدربزرگ کودک می توانند با او ازدواج کنند. چنانکه خود آن کودک نیز می تواند با آن دختر ازدواج کند، چنانکه در مسألهٔ ۲۹۸۶ بیان گردید.

(مسألهٔ ۲۹۸۹) مادر همسر و همسرِ پدربزرگ مادری، باید از شیر دادن به نوهٔ دختری خود خودداری کنند، زیرا در این صورت مادر آن بچه بر پدرش حرام می شود و عقد ازدواجشان باطل می گردد.

(مسألهٔ ۲۹۹۰) اگر مادرِ پدر، یا مادربزرگ پدر، نوادهٔ خود را شیر بدهند، نسبت به ازدواج پدر و مادر کودک مشکلی پیش نمی‌آید، فقط آن کودک بر عمو زاده ها و عمّه زاده هایش حرام می شود، زیرا با این شیر خوردن برادرِ شیری پدر، عموی شیری عمو زاده ها، و دائی شیری عمّه زاده هایش می گردد.

(مسألهٔ ۲۹۹۱) فرزندان زن شیرده و فرزندان صاحب شیر نسبت به برادران و خواهران کودک شیرده هیچگونه محرمیّتی پیدا نمی کنند.

(مسألة ۲۹۹۲) شیردهی موجب نشر حرمت با یقین و آگاهی، و گواهی دو شاهد عادل ثابت می شود.

(مسألة ۲۹۹۳) اگر زنی بگوید: من فلان کودک را شیر دادم، با ادّعای او رابطهٔ شیری ثابت نمی شود، مگر اینکه علم حاصل شود.

(مسألة ۲۹۹۴) اگر تعدادی زن گواهی دهند فلان زن فلان کودک را شیر داده است، با گواهی آنها رابطهٔ شیری ثابت نمی شود، اگرچه تعدادشان به چهار تن برسد، مگر اینکه از گواهی آنها علم حاصل شود.

چهارم : لعان

چهارمین عامل حرمت بین مرد و زن، لعان با شرائط خاصّ آنست که در باب لعان بیان گردیده است.

(مسألة ۲۹۹۵) اگر زنی لال باشد و یا قدرت بر سخت گفتن نداشته باشد، اگر شوهرش او را به فحشا متّهم کند، آن زن بر شوهرش حرام می شود، اگرچه لعان در میان آنها انجام نپذیرد. مشروط بر اینکه شرایط لعان فراهم باشد.

(مسألة ۲۹۹۶) در فرض یاد شده، اگر شرایط لعان فراهم نباشد نیز بنابر احتیاط واجب آن زن بر شوهرش حرام می شود.

پنجم : نُه بار طلاق دادن یک زن

به طوری که در فصل طلاق بیان خواهد شد، اگر کسی زنش را نه بار طلاق دهد، آنها به یکدیگر حرام ابدی می شوند.

ششم : کفر

(مسألة ۲۹۹۷) زنِ مسلمان هرگز نمی تواند با مرد کافر ازدواج کند، چه اهل کتاب باشد یا نه. برای مرد مسلمان نیز جایز نیست با زن کافر (غیر

اهل کتاب) ازدواج کند، خواه به صورت دائم باشد یا موقّت.

(مسألهٔ ۲۹۹۸) مرد مسلمان می تواند با زن یهودی و زن مسیحی، به صورت دائمی و یا موقّت ازدواج کند، جز اینکه مکروه است، به ویژه دائمی، به خصوص اگر زن مسلمان فراهم باشد و ازدواج با او امکان پذیر باشد.

(مسألهٔ ۲۹۹۹) اگر مرد مسلمان با داشتن زن مسلمان بخواهد با زن یهودی و یا نصرانی به صورت دائم ازدواج کند، باید قبلاً از همسرش اذن حاصل کند، و اگر پس از اجرای عقد نیز اجازه دهد کفایت می کند.

(مسألهٔ ۳۰۰۰) اگر کسی بخواهد با زن یهودی و یا زن مسیحی ازدواج موقّت انجام دهد، اجازهٔ همسر شرط نیست.

(مسألهٔ ۳۰۰۱) ازدواج موقّت با زن مجوسی کراهت دارد، بیش از زن یهودی و مسیحی، ولیّ ازدواج دائم با زن مجوسی خالی از اشکال نیست، و بنابر احتیاط واجب ترک آن لازم است.

(مسألهٔ ۳۰۰۲) ارتداد از اسلام بر دو نوع است :

۱) ارتداد فطری

۲) ارتداد ملّی

(مسألهٔ ۳۰۰۳) کسی که پدر و مادر و یا فقط پدرش مسلمان بوده و بر فطرت اسلام به دنیا آمده، اگر از آیین اسلام برگردد، او را مرتدّ فطری می نامند.

(مسألهٔ ۳۰۰۴) کسی که از پدر کافر و مادر مسلمان به دنیا آمده باشد، اگر از اسلام خارج شود مرتد فطری به شمار می‌آید یا نه ؟ محلّ اشکال است، جز اینکه چنین موردی پیش نمی‌آید، زیرا زن مسلمان نمی تواند با مرد کافر ازدواج کند، مگر اینکه وطی به شبهه پیش آمده باشد، و یا در

فرضهای نادر.

(مسألة ۳۰۰۵) کسی که کافر به دنیا آمده، پس از رسیدن به حدّ تکلیف مسلمان شده، اگر از اسلام برگردد، او را مرتدّ ملّی می نامند.

(مسألة ۳۰۰۶) اگر کسی با ارتداد فطری مرتدّ شود، حتماً باید زنش از او جدا شود و عدّهٔ وفات نگه بدارد، چه زناشوئی انجام یافته باشد، و یا فقط عقد بسته باشد.

(مسألة ۳۰۰۷) در مرتدّ ملّی لزوم جدا شدن همسرش از او محلّ اشکال است، به ویژه بعد از مراسم زناشوئی، ولیّ باید از او کناره گیری کند و به او اجازه ندهد که از وی کامجوئی نماید.

(مسألة ۳۰۰۸) زنِ مرتد ملّی هنگامی که از شوهرش جدا شد عدّهٔ طلاق نگه می‌دارد و بعد از سپری شدن ایام عدّه از او منقطع می شود. ولیّ اگر در اثنای عدّه شوهرش بمیرد، بنابر احتیاط واجب باید آن عدّه را رها کرده، عدّهٔ وفات نگه دارد.

(مسألة ۳۰۰۹) اگر زنی مرتد شود، چه ارتداد فطری یا ملّی، اگر به صورت کافر غیر کتابی دراید، حتماً باید شوهر مسلمانش از او جدا شود و عقدش باطل می شود. ولیّ اگر به صورت اهل کتاب درآمد، در نکاح شوهرش باقی می ماند، چه زناشوئی انجام یافته باشد یا نه.

(مسألة ۳۰۱۰) اگرچه ارتداد موجب بطلان عقد نکاح است، امّا موجب حرمت ابدی نمی شود و از نکاح مجدد مانع نمی شود، نه در مورد زن و نه در مورد مرد. پس اگر شخص مرتد در ارتداد خود باقی بماند، حکم دینی که برگزیده بر او جاری می شود، و اگر به اسلام بازگردد، می تواند با عقد جدید با همسر قبلی خود ازدواج نماید، خواه ارتداد فطری باشد یا ارتداد ملّی.

(مسألة ۳۰۱۱) اگر دو زوج کافر همزمان مسلمان شوند، بر نکاح

خود باقی می مانند.

(مسألهٔ ۳۰۱۲) دو زوج کافر که عقد بسته بودند و مراسم زناشوئی در میان آنها حاصل نشده بود، اگر یکی از آنها مسلمان شود، عقدشان باطل می شود.

(مسألهٔ ۳۰۱۳) دو زوج کافر که مراسم زناشوئی میانشان انجام یافته، اگر یکی از آنها مسلمان شود، منتظر می ماند، اگر آن یکی هم در مدّت عدّهٔ طلاق به آیین اسلام مشرّف شود، بر نکاح خود باقی می ماند. ولیّ اگر تا پایان مدّت عدّه مسلمان نشود، ازدواجشان باطل می شود.

(مسألهٔ ۳۰۱۴) از فرض بالا استثنا می شود صورتی که مرد مسلمان شود و زن یهودی یا مسیحی باشد، در اینجا عقد نکاح باطل نمی شود، خواه زناشوئی انجام یافته باشد یا نه، خواه زن نیز در مدّت عدّهٔ طلاق اسلام بیاورد و یا بر کفر خود باقی بماند.

(مسألهٔ ۳۰۱۵) شایسته است مرد مؤمن با زن مؤمنه ازدواج کند، و ازدواج کردن با زن مستضعف مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۳۰۱۶) برای فرد با ایمان مکروه است با زنی از اهل خلاف (غیر شیعه) ازدواج کند، مگر اینکه مستضعف باشد.

(مسألهٔ ۳۰۱۷) ازدواج زن با ایمان با مرد غیر مستضعف از اهل خلاف (غیر شیعه) کراهت بیشتری دارد.

(مسألهٔ ۳۰۱۸) ازدواج مرد یا زن شیعه با اهل خلاف، اگر ترس گمراه شدن در بین باشد، حرام است، ولیّ عقدشان باطل نیست.

(مسألهٔ ۳۰۱۹) بنابر احتیاط واجب باید از ازدواج با مرد یا زن ناصبی پرهیز شود.

* * *

فصل چهارم
ازدواج موقّت

(مسألة ۳۰۲۰) ازدواجی که تا وقت معیّنی بدون نیاز به طلاق انجام می گیرد و در سرِ وقت پایان می پذیرد، مُتعه و ازدواج موقّت نامیده می شود.

(مسألة ۳۰۲۱) مشروعیّت ازدواج موقّت به اجماع همهٔ فرق اسلامی ثابت شده، و به اجماع و اتّفاق آرای اهل بیت عصمت و طهارت و شیعیان آنان، هرگز نسخ نشده است. چنانکه روایات فراوانی از طریق شیعیان و اهل سنّت بر آن دلالت می کند.

(مسألة ۳۰۲۲) در ازدواج موقّت همانند ازدواج دائم نیاز به ایجاب و قبول لفظی هست، و همین مقدار کافی است که زن بگوید : « **زوّجتُکَ نفسی إلی وقت کذا بمهر قدره کذا** » پس مرد بگوید: « **قَبِلْتُ** ». و یا مرد بگوید : « **أتزوّجکِ إلی وقت کذا بمهر قدره کذا** » پس زن بگوید: « **قَبِلْتُ**» و یا هر عبارت دیگری که این معنی را ادا کند.

(مسألة ۳۰۲۳) در ازدواج موقّت حتماً باید مهر (اجرت) ذکر شود، و اگر گفته نشود عقد باطل می شود.

(مسألة ۳۰۲۴) در ازدواج موقّت باید مدّت ذکر شود، پس اگر صریحاً گفته نشود، چه از روی فراموشی باشد، یا از روی خجالت، و یا به تصوّر اینکه قصدشان کفایت می کند، ازدواج تبدیل به دائم می گردد.

(مسألة ۳۰۲۵) اگر در ازدواج موقّت به جای تعیین مدّت، به شمار آمیزش بسنده کنند، مثلاً بگویند : یک یا چند بار، بنابر احتیاط واجب لازم

است مدّت را ببخشد و عقد را تجدید نمایند.

(مسألة ۳۰۲۶) در ازدواج موقّت حتماً باید مدّت دقیقاً تعیین شود، پس اگر بگوید: تا آمدن فلانی از مسافرت، و تاریخ آمدن او دقیقاً مشخّص نباشد، عقد باطل است.

(مسألة ۳۰۲۷) در عقد موقّت حتماً باید مدّت مشخص باشد، پس اگر مدّت آن یک ماه باشد، ولیّ آغاز و انجام آن مشخّص نباشد، باطل است.

(مسألة ۳۰۲۸) در ازدواج موقّت بنابر احتیاط واجب حتماً باید مدّت آن از لحظهٔ اجرای عقد باشد، پس اگر آغاز آن را مثلاً از اوّل ماه آینده تعیین کنند، باید عقد را تجدید کنند. و در این سه مورد عقد تبدیل به دائم نمی شود.

(مسألة ۳۰۲۹) در عقد موقّت نیازی به طلاق نیست، بلکه به یکی از دو طریق زیر از یکدیگر جدا می شوند :

۱) سپری شدن مدّت تعیین شده.

۲) بخشیدن مدّت باقیمانده.

(مسألة ۳۰۳۰) ولی دو طفل صغیر می توانند آنها را برای مدّت کوتاهی به یکدیگر عقد کنند، اگرچه در آن مدّت قابل کامجوئی نباشند، برای اهداف دیگری، از قبیل ایجاد محرمیّت. این عقد صحیح است به شرط اینکه مفسده‌ای در کار نباشد و سهل‌انگاری نسبت به حقّ صغیر به شمار نیاید. چنانکه در مسألهٔ ۲۹۳۴ بیان گردید.

(مسألة ۳۰۳۱) ولیّ طفل صغیر پس از اجرای عقد، می تواند مدّت آن را ببخشد کند، به شرط آنکه این کار به مصلحت طفل باشد.

* * *

فصل پنجم
عیبهایی که موجب فسخ می شود

(مسألة ۳۰۳۲) نکاح عقد لازم است، امّا بر خلاف دیگر عقدهای لازم، با اقالهٔ طرفین فسخ نمی شود.

(مسألة ۳۰۳۳) در عقد نکاح نمی توان شرط خیار کرد و خیار تخلف شرط در آن جاری نمی شود. فقط در موارد معدودی اختیار فسخ هست که در مسائل بعدی مورد گفتگو قرار می‌دهیم و نمی توان از آنها تجاوز کرد.

(مسألة ۳۰۳۴) زن در چهار مورد اختیار فسخ دارد :

۱) مرد دیوانه شود، خواه پیش از عقد باشد یا بعد از عقد، اگرچه زناشوئی هم انجام شده باشد.

۲) مرد قدرت نزدیکی نداشته باشد، به شرط اینکه حتی یک بار هم نزدیکی نکرده باشد و از نزدیکی با زنان دیگر نیز ناتوان باشد، چه از اوّل ناتوان بوده، یا بعداً ناتوان شده باشد.

(مسألة ۳۰۳۵) اگر مردی از نزدیکی با همسر خود ناتوان باشد، و هرگز قدرت چنین کاری را پیدا نکند و حتی از نزدیکی با دیگر زنان نیز ناتوان باشد، زن اختیار فسخ دارد، ولیّ نباید خودسرانه اقدام به فسخ کند، بلکه می تواند به حاکم شرع مراجعه کند، و حاکم شرع به مدّت یک سال از زمان مراجعه به او مهلت می‌دهد، اگر تا این مدّت او توان حاصل نکند، حق فسخ در مورد او ثابت می شود.

۳) مرد هنگام عقد اخته باشد.

۴) نسب مرد خلاف درآید.

(مسألهٔ ۳۰۳۶) اگر زنی با مردی ازدواج کند و مرد خود را از یک قبیلهٔ خاصی معرفی کند، اگر معلوم شود از آن قبیله نیست، زن حق فسخ دارد، چه پیش از مراسم عروسی کشف شود یا بعد از آن.

(مسألهٔ ۳۰۳۷) مرد نیز در هشت مورد اختیار فسخ دارد :

۱) زن دیوانه باشد.

۲) زن مبتلا به جذام (خوره) باشد.

۳) زن مبتلا به برص (پیسی) باشد.

۴) زن عیبی داشته باشد که مانع نزدیکی و یا موجب سختی آن باشد، از قبیل فراخی محلّ، بودن گوشت، استخوان یا غدّه در محلّ، حتّی تنگ بودن بیش از حدّ که عیب شمرده شود.

۵) زن مبتلا به افضا باشد، یعنی نشیمنگاه او با مجرای حیض یکی شده باشد و دیواره از میان رفته باشد.

۶) زن نابینا باشد، اگرچه ظاهر چشمها سالم به نظر برسد.

۷) زن لنگ باشد.

۸) زن مرتکب زنا باشد.

(مسألهٔ ۳۰۳۸) موارد هشتگانهٔ فوق فقط در جایی موجب خیار فسخ می شوند که از قبل از عقد موجود باشند، پس اگر بعد از عقد پدید آیند موجب خیار فسخ نمی شوند، خواه پیش از عروسی باشد یا بعد از آن.

(مسألهٔ ۳۰۳۹) در عیبهایی که موجب خیار فسخ برای مرد یا زن می شود، بین عقد دائم و عقد موقت فرق نیست.

(مسألهٔ ۳۰۴۰) حق خیار فسخ در عیبهای یاد شده فوری نیست، بلکه

مـــی توانند با تأخیر و پس از گذشـــت مدّتی از آگاهـــی یافتن، از حق خیار فسخ استفاده کنند.

(مسألهٔ ۳۰۴۱) حق فسخ صاحب خیار ساقط نمی شود مگر به ساقط کردن و یا اظهار رضایت به ازدواج پس از آگاهی از عیب.

(مســألهٔ ۳۰۴۲) اگر مرد پس از آگاهی از عیب زن، اقدام به نزدیکی کند، این عمل نشان رضایت است.

(مسألهٔ ۳۰۴۳) اگر زن پس از آگاهی از عیب مرد، از او تمکین کند، آن نیز بنابر احتیاط واجب نشان رضایت می باشد.

(مسألهٔ ۳۰۴۴) اگر پیش از نزدیکی فسخ کنند مهریّه ساقط می شود، و اگر قبلاً پرداخت کرده آن را پس می گیرد، مگر در مورد ناتوانی جنســی (عنین) که باید نصف مهریّه را بپردازد.

(مسألهٔ ۳۰۴۵) فرد اخته شده نیز هنگام فسخ بنابر احتیاط واجب باید نصف مهریّه را بپردازد.

(مسألهٔ ۳۰۴۶) اگر پس از وقوع نزدیکی اقدام به فسخ کنند باید همهٔ مهریّـــه را پرداخـــت نماید. و اگر تدلیس و نیرنگـــی در کار بوده، به تدلیس کننده مراجعه کرده، مهریّه را از او می گیرد، و اگر زن شـــخصاً نیرنگ زده باشـــد، مهریّه را از او پس می گیرد، اگر نیرنگی در کار نباشـــد نمی تواند به کسی مراجعه کند.

(مســألهٔ ۳۰۴۷) اگر با دختری به عنوان باکره ازدواج کند، بعد معلوم شود باکره نبوده، حق فسخ ندارد، بلکه اگر ثابت شود ازالهٔ بکارت به وسیلهٔ نزدیکی بوده، به مقدار تفاوت باکره و غیر باکره از مهریّه کم می شود.

(مسألهٔ ۳۰۴۸) اگر با دختری به عنوان اینکه باکره است ازدواج کند،

بعد معلوم شود به وسیلهٔ پرش و امثال آن ازالهٔ بکارت شده، حق فسخ ندارد و بنابر احتیاط واجب چیزی از مهریه‌اش نیز کم نمی شود.

(مسألهٔ ۳۰۴۹) به جز ازالهٔ بکارت، در عیبهای دیگر از مهریّه کاسته نمی شود.

(مسألهٔ ۳۰۵۰) اگر یکی از زن و شوهر به بیماری واگیر مبتلا شود، طرف مقابل حق خیار فسخ ندارد، خواه پیش از عروسی باشد یا بعد از آن، فقط می تواند به مقداری که از سرایت کردن آن در امان باشد، از همسرش دوری گزیند.

(مسألهٔ ۳۰۵۱) در صورت ابتلای شوهر به بیماری واگیر، اگر زن برای مصونیّت از سرایت کردن آن، از او دوری گزیند، نفقه‌اش ساقط نمی شود. و در صورت ابتلای زن و دوری جستن شوهر، برای حفظ حقوق زوجیّت طلاق دادن بر شوهر واجب نمی شود.

(مسألهٔ ۳۰۵۲) در فرض یاد شده، اگر مرد نمی تواند حقوق همسرش را رعایت کند و زن به ضرر و زیان می‌افتد، بنابر احتیاط واجب باید او را طلاق دهد.

(مسألهٔ ۳۰۵۳) اگر این بیماری واگیر قبل از عقد بوده و طرف مقابل با داشتن آگاهی از آن اقدام به ازدواج نموده، در اینجا باید حقوق همسرش را ادا کند، اگرچه موجب ضرر و زیان باشد، مگر اینکه ضرر شدید و خطر جدّی باشد، به طوری که اقدام به آن شرعاً مجاز نباشد. در این صورت باید برای حفظ جان خویش دوری برگزیند.

(مسألهٔ ۳۰۵۴) ازدواج با زن بیمار مانعی ندارد و حتی اگر هرگز نزدیکی حاصل نشود، عقد صحیح است و آثار زوجیّت بر آن مترتّب می

شـــود. ولیّ ازدواج با مرد مریض فقط با تحقّق و عمل نزدیکی حاصل می شود.

(مســـألهٔ ۳۰۵۵) اگر کســـی با مـــرد بیماری ازدواج نمـــود و پیش از حصـــول نزدیکـــی آن مرد از دنیا رفت، عقد باطل اســـت، و مهریّه و عدّه و ارثی نخواهد بود.

(مســـألهٔ ۳۰۵۶) منظور از بیماری در مســـألهٔ یاد شده بیماری آشکار اســـت که عرفاً او را بیمار به شـــمار آورند، نه آن بیماری نهفته‌ای که آثاری در ظاهر ندارد و پزشکان با آزمایش و امثال آن به وجودش پی می برند.

* * *

فصل ششم
احکام مهریّه

(مسـألهٔ ۳۰۵۷) هر چیزی که مالیّت دارد و شرعاً کاسبی با آن جایز است، می توان آن را مهریّه قرار داد، اگرچه بسیار اندک باشد، خواه جنس، منفعت، نقد یا در ذمّه باشـد. پس اگر دوختن لباس یا تعلیم قرآن را مهریّه قرار دهند، مانعی ندارد.

(مسـألهٔ ۳۰۵۸) چیزی که شرعاً کاسبی با آن جایز نیست، نمی توان آن را مهریّه قرار داد، از قبیل : شراب، خوک، آلات قمار و امثال آنها.

(مسـألهٔ ۳۰۵۹) باید مهریّه در عقد ملک زوجه قرار داده شـود، پس اگرملک شخص دیگری چون پدر، مادر یا برادر زوجه قرار بگیرد عقد باطل می شود.

(مسـألهٔ ۳۰۶۰) اگر ولیّ شـرط کند مقداری از مهریّه از آنِ او باشد، عقد باطل می شـود. اما می تواند شرط کند که علاوه بر مهریّه چیزی به او داده شود، و زن می تواند این شرط را ساقط کند.

(مسـألهٔ ۳۰۶۱) در نکاح حتماً باید مهریّه‌باشـد، پس اگر ازدواج بر اساس نداشتن مهریّه مبتنی شود، باطل می شود.

(مسألهٔ ۳۰۶۲) اگر هنگام اجرای عقد مهریّه مطرح نشود، اگر ازدواج موقّت باشـد، عقد باطل می شود، ولیّ اگر عقد دائم باشد، باطل نمی شود، جز اینکه در صورت نزدیکی کردن مهرالمثل بر عهده‌اش می باشد.

(مسألهٔ ۳۰۶۳) در عقدی که مهریّه تعیین نشده، اگر پیش از عروسی

طلاق بدهد، باید بر اساس وضع مالی خود چیزی به او بدهد. و بهتر است حال زن را نیز رعایت کند و چیزی کمتر از شـأنش به او ندهد، مگر اینکه طلاق خلعی باشـد، که در این صورت چیزی بـه او تعلّق نمی گیرد، و در طلاق مبارات اشکال هست.

(مسألهٔ ۳۰۶۴) در عقدی که مهریّه تعیین نشده، اگر پیش از عروسی یکـی از طرفین بمیرد، در اینجا نیز بنابر احتیـاط واجب باید چیزی مطابق شأن و امکانات مالی مرد به زن داده شود.

(مسـألهٔ ۳۰۶۵) اگر در عقد مقدار مهریّه تعیین نشـود، بلکه به نظر یکی از زوجین موکول شـود، اگر عقد موقّت باشـد، باطل می شـود و اگر عقد دائم باشد عقد صحیح است. پس اگر به نظر شوهر موکول شود، او هر چه بگوید زن باید بپذیرد، کم باشـد یا زیاد. و اگر به نظر زن موکول شود، او نمی تواند از مهر السّنّه تجاوز کند.

(مسألهٔ ۳۰۶۶) در فرض یاد شده، اگر پیش از اظهار نظر، یکی از آنها بمیرد، و هنوز نزدیکی حاصل نشده باشد، دیگر نیازی به اظهار نظر نیست، بلکه چیزی مطابق شأن و امکانات مالی مرد به او تعلّق می گیرد.

(مسألهٔ ۳۰۶۷) اگر در فرض یاد شده، پس از نزدیکی و پیش از اظهار نظر، یکی از طرفین بمیرد، پس اگر حق نظر با شخصی بود که از دنیا رفته، به زن مهرالمثل داده می شود، و اگر حق نظر با کسی بود که زنده است، بر اساس مسألهٔ ۳۰۶۵ اظهار نظر می کند و حکمش نافذ می باشد.

(مسألهٔ ۳۰۶۸) به محض اجرای عقد، زن مالک مهریّه می شود و حق دارد همهٔ آن را مطالبه کند، و اطلاق عقد ایجاب می کند که مهریّه نقد باشد، خواه شوهر توانمند باشد یا تنگدست، و می تواند پیش از وصول کامل آن

از تمکین و در اختیار قراردادن خود برای شوهر خودداری کند.

(مسألهٔ ۳۰۶۹) اگر شوهر پیش از پرداخت مهریّه نزدیکی کند، دیگر زن نمی تواند بـه خاطر گرفتن مهریّه از تمکین دادن خودداری کند، و اگر این کار را انجام دهد ناشـزه می شود. ولیّ اگر مطالبه کند بر شوهر واجب است که اگر قدرت دارد آن را پرداخت کند، همانند دیگر قرضهایش.

(مسألهٔ ۳۰۷۰) زن نمی تواند به خاطر وصول کردن مهریّه مدت دار که بر ذمّهٔ زوج اسـت و بر اسـاس متعارف زمان عجله‌ای در پرداخت آن نیست، از تمکین کردن خودداری کند.

(مسـألهٔ ۳۰۷۱) اگر در عقد شـرط کند که مهلت تأخیر در پرداخت مهریّه بر اسـاس مهلت در تمکین باشـد، مطابق شـرط می تواند تا وصول مهریّه از تمکین خودداری نماید.

(مسـألهٔ ۳۰۷۲) اگر همه و یا مقداری از مهریّه در ذمّه باشـد و برای آن مدّتی تعیین نشـود، مقتضای اطلاق آن اینست که پیش از طلاق یا مرگ حق مطالبهٔ آن را ندارد. البتّه شـوهر هر وقت بخواهد می تواند نسـبت به پرداخت آن اقدام کند.

(مسألهٔ ۳۰۷۳) اگر برای پرداخت مهریّه وقتی تعیین شود، باید مطابق شـرط عمل شود، مگر اینکه منظور از آن تأخیر مهریّه تا هنگامی که زن در حبالهٔ نکاح اوست باشد، که این معنی در زمان ما بعید نیست.

(مسـألهٔ ۳۰۷۴) اگر برای پرداخت مهریّه وقتی تعیین شود، اگر پیش از فرارسیدن آن وقت او را طلاق دهد، باید بلافاصله نسبت به پرداخت آن اقدام کند، چنانکه با مرگ نیز تبدیل به نقد می شود.

(مسـألهٔ ۳۰۷۵) در ازدواج دائم اگر پیش از نردیکی، یکی از زوجین

بمیرد، یا شــوهر همسرش را طلاق دهد، نصف مهریّه ساقط می شود. ولیّ به محض نزدیکی ولو از دبر، همهٔ مهر بر گردنش می‌آید.

(مسألهٔ ۳۰۷۶) اگر پس از عقد پیش از آنکه نزدیکی حاصل شود به وســیلهٔ دیگری بکارتش را از بین ببرد، همهٔ مهریّه بر گردنش مســتقر نمی شــود. بلی اگر این کار بدون اجازهٔ دختر انجام شــود، مهرالمثل بر عهدهٔ او ثابت می شــود. پس اگر بعد نزدیکی انجام شود، مهر تعیین شده نیز برایش ثابت می شود.

(مســألهٔ ۳۰۷۷) اگر غیر از شوهر شخص دیگری بکارت دختری را بدون اجازهٔ او از بین ببرد، مهرالمثل بر عهده او ثابت می شود.

(مســألهٔ ۳۰۷۸) در ازدواج موقّت اگر پیش از حصول نزدیکی، زمان تعیین شده سپری شود و یا یکی از طرفین بمیرد، چیزی از اجرت کم نمی شود.

(مســألهٔ ۳۰۷۹) اگر در ازدواج موقّت پیش از نزدیکی مدّت را بذل کند، ساقط شدن نصف اجرت محلّ اشکال است

(مســألهٔ ۳۰۸۰) اگر در ازدواج موقّت در مقداری از زمان تعیین شده علیرغم مطالبهٔ مرد، زن تمکین ندهد، به آن مقدار از اجرت کم می شود. چه این خودداری به جهت عذر باشد یا نه. البتّه دوران حیض و نفاس و احرام مستثنی می باشد، زیرا در آن اوقات تمکین بر او حرام می باشد.

(مســألهٔ ۳۰۸۱) در ایام حیض کامجوئیهای دیگر حرام نیست و زن نمی تواند از آنها امتناع کند، پس اگر امتناع کند، به آن مقدار نیز اجرت کم می شود.

(مســألهٔ ۳۰۸۲) معیار در تقســیم اجرت بر مدّت مهیــا بودن زن بر

کامجوئی می باشد، نه بر اساس انواع کامجوئیها.

(مسألهٔ ۳۰۸۳) اگر کسی چیزی را به جای مهریّه با رضایت همسرش به او پرداخت کند، اگر پیش از عروسی او را طلاق دهد، یا یکی از طرفین بمیرد، نصف مهریّه تعیین شده را از او پس می گیرند، نه نصف آنچه را که به او پرداخت نموده است.

(مسألهٔ ۳۰۸۴) اگر زن همهٔ مهریّه یا قسمتی از آن را به شوهرش ببخشد، آنگاه مرد پیش از نزدیکی او را طلاق دهد، یا پیش از نزدیکی یکی از آنها بمیرد، نصف مهر بر گردن زن است که به مرد پرداخت کند.

(مسألهٔ ۳۰۸۵) اگر مردی با زنی بر اساس عقد فاسدی که در آن مهریّه تعیین شده، اشتباهاً نزدیکی کند، باید آن مهریّه را به او بپردازد، ولیّ اگر مهریّه‌ای در آن تعیین نشده بود، باید مهرالمثل بپردازد.

(مسألهٔ ۳۰۸۶) اگر انسان از روی اشتباه با زنی بدون عقد نزدیکی کند، در اینجا نیز باید مهرالمثل پرداخت کند، و اگر کسی او را به اشتباه انداخته به او مراجعه می کند.

(مسألهٔ ۳۰۸۷) اگر مردی زنی را مجبور به نزدیکی کند، باید مهرالمثل به او بپردازد، ولیّ اگر با رضایت او با وی زنا کند، در این صورت مهریّه ندارد.

(مسألهٔ ۳۰۸۸) سنگینی مهریّه مکروه است و در روایات پیشوایان علیهم‌السلام آمده است که کم بودن مهریّه نشان برکت زن و سنگینی آن علامت شوم بودن اوست. همچنین مکروه است که مهریّه بیش از « **مهر السّنّه** » باشد.

(مسألهٔ ۳۰۸۹) مهر السّنّه عبارت است از ۵۰۰ درهم و آن معادل ۱۴۸۵/۵ گرم نقره می باشد، تقریباً.

* * *

فصل هفتم
احکام تقسیم و ناشزه بودن زن

(مسألة ۳۰۹۰) از حقوق زن دائم این است که همسرش هر چهار شب، یک شب باید نزد او بماند، خواه همسر دیگری داشته باشد یا نه. ولیّ در ازدواج موقّت چنین حقّی برگردن همسر نیست.

(مسألة ۳۰۹۱) این ماندن که از حقوق همسر است، باید بر اساس محبّت و الفت و معاشرت نیکو باشد، و اگر بر اساس قهر و اعراض و ترشروئی باشد، کفایت نمی کند.

(مسألة ۳۰۹۲) این حق در موردی است که شوهر در وطن باشد، پس اگر مسافرت برود و نزد همسرش نباشد، مانعی ندارد، مگر اینکه به قدری مسافرت کند که عرفاً به معنای سهل‌انگاری در حق همسر و بر خلاف معاشرت نیکو باشد.

(مسألة ۳۰۹۳) کسی که بیش از یک همسر دارد، بنابر احتیاط واجب باید هنگام بازگشت از سفر، از کسی شروع کند که هنگام مسافرت نوبت او بوده است.

(مسألة ۳۰۹۴) کسی که سفر زیاد می‌رود، بنابر احتیاط واجب باید رضایت همسر یا همسرانش را جلب کند.

(مسألة ۳۰۹۵) اگر همسر انسان کنیز یا اهل کتاب باشد، از هشت شب یک شب حق دارد همسرش نزد او بماند.

(مسألة ۳۰۹۶) کسی که همسر بر می گزیند، می تواند در ایام زفاف

حق بیشتری برای او منظور کند و سه شب نزد او بماند. و اگر همسر جدید باکره باشد، می تواند تا هفت شب نزد او بماند.

(مسألة ۳۰۹۷) زن می تواند به جهت خستگی و فرسودگی از حق شب خود چشم پوشی کند، یا به جهت فرار از کار ناخوشایندی چون طلاق از این حق خود بگذرد، یا برای جلب نظر شوهرش به چیزی چون اضافه کردن نفقه، اذن خروج از منزل و امثال آنها از این حقّش بگذرد.

(مسألة ۳۰۹۸) زن پس از صرف نظر از حق شب خود می تواند از آن برگردد و حق خودش را مطالبه کند، مگر اینکه در ضمن شرط لازم یا عقد لازم از آن گذشته باشد، که در این صورت نمی تواند آن را مطالبه نماید.

(مسألة ۳۰۹۹) از حقوق زن دائم بر عهده شوهر، خواه جوان باشد یا نه، حق نزدیکی هر چهار ماه یکبار از طریق متعارف، در حدّ اشباع غریزه جنسی می باشد.

(مسألة ۳۱۰۰) بنابر احتیاط واجب در ازدواج موقّت نیز این حق جاری است، مگر اینکه بنای عقد بر عدم کامجوئی باشد.

(مسألة ۳۱۰۱) اگر مردی به جهت خشم، به مدّت چهار ماه با همسرش آمیزش نکند، زن شکایت پیش حاکم شرع می برد، حاکم شرع او را به نزدیکی کردن و یا طلاق دادن وادار می کند. ولیّ اگر این کار به جهت ناتوانی، مسافرت و امثال آنها باشد، زن حق شکایت ندارد.

(مسألة ۳۱۰۲) زن باید در برابر همهٔ کامجوئیهای شوهر تسلیم شود، به جز نزدیکی از دبر، که می تواند آن را نپذیرد. و باید موجبات تنفّر را از بین ببرد و با اقسام خشبو کنندهها و آرایشیهایی که شوهرش برایش فراهم می کند، خود را بیاراید، و زمینه را برای خواسته های همسرش فراهم نماید.

(مسألة ۳۱۰۳) بیرون رفتن زن از خانه شوهرش بدون اذن او یا اطمینان از رضایت او جایز نیست، مگر اینکه برای درمان و امثال آن ناگزیر شود، که اگر ترک کند به ضرر می‌افتد، و یا برای ادای واجب، مانند **حَجّة الاسلام** باشد.

(مسألة ۳۱۰۴) اگر شوهری همسرش را از خانه بیرون کند و او در منزل دیگری مستقر شود، ظاهر این است که بیرون رفتنش از آن منزل بدون اذن شوهر مانعی ندارد.

(مسألة ۳۱۰۵) اگر همسری ناشزه شود و حقوق شوهرش را ادا نکند، شوهر می تواند او را موعظه کند، اگر موعظه سود نبخشد، در رختخواب به او پشت کند، اگر آنهم مؤثر نباشد، می تواند در حدّی که خونی نشود و استخوانش نشکند، او را تأدیب کند.

(مسألة ۳۱۰۶) اگر مرد حقوق همسرش را ادا نکند، زن نمی تواند ناشزه شود و از حقوق شوهرش امتناع کند، بلکه او می تواند یکی از دو راه را در پیش بگیرد :

۱) نزد حاکم شرع شکایت ببرد، تا او را به ادای حق همسرش وادار کند، و اگر خودداری کند او را تعزیر نماید، و در صورت مطالبهٔ طلاق از سوی زن، او را وادار به طلاق کند، و اگر امتناع کند خودش طلاق دهد.

۲) از برخی از حقوق خود چشم پوشی کند، مثلاً از حق شب خود بگذرد، تا به این وسیله از بحرانی شدن اوضاع جلوگیری کند، تا به طلاق منجر نشود.

(مسألة ۳۱۰۷) با توجّه به اینکه خداوند قیمومیت و سرپرستی خانواده را بر عهدهٔ شوهر قرار داده، انتظار می‌رود با عقل و درایت و مطابق

حکمت و کیاســت، با وسعت قلب و ســعهٔ صدر، در حلّ مشکلات تلاش کند، در برابر بحرانها و تشویشــها شکیبائی پیشــه کند، از لغزشها و خطاها چشــم پوشی نماید، از خشم و غضب، حرص و آز، و از هر گونه لجاجت و پافشــاری جدّاً پرهیز کند. با اســتمداد از خداوند منّان از دامهای شیطان خود را رها سازد.

(مســألهٔ ۳۱۰۸) شایســته اســت زن نیــز جایگاه خود را بشناســد، مسئولیت سنگین خود را به بهترین وجهی ایفا کند، فراموش نکند که جهاد او شوهرداری نیکو، تلاش برای جلب خشنودی همسر، همراهی و همگامی و همسوئی با شوهر است، و حق شوهر بر گردن او بیش از حقوق هر فرد دیگری است.

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده فرمود :

« **اگر قرار بود دستور بدهم که کسی برای کسی سجده کند، به زن دستور می‌دادم بر همسرش سجده کند** ».

(مســألهٔ ۳۱۰۹) دستورات خداوند منّان برای هر یک از زن و شوهر، و قرار دادن آنها در جایگاه شایســتهٔ خود، و آموزش دادنشان با تعالیم عالیهٔ الهی، همه‌برای حفظ کانون خانواده و فراهم کردن عوامل خوشــبختی افراد خانواده، و بر حذر داشتن آنها از گرفتار شدن در دامهای شیطان و نیرنگهای نفس اغواگر می باشــد. از این رهگذر بر هر زن و شــوهر با ایمان واجب اســت هنگام شعله‌ور شــدن آتش غضب، عنان عقل و بردباری را از دست ندهند و از تصمیم گیری های شــتاب زده پرهیز کننــد، تا خدای ناکرده با پیامدهای ناپسند و فاجعه های جبران ناپذیر مواجه نگردند.

* * *

فصل هشتم
احکام اولاد

(مسألة ۳۱۱۰) فرزند به صاحب نطفه‌ای که نطفه‌اش از او منعقد شده ملحق می شود. خواه این انقعاد نطفه به وسیلهٔ آمیزش جنسی صورت بگیرد، یا مثلاً منی مرد سرازیر شود و به سوی رحم همسرش جذب شود، یا به وسیله دستگاهی به رحم همسرش هدایت شود، و یا اسپرم مرد در بیرون با تخمک زن تلقیح شود، آنگاه در رحم او قرار داده شود.

(مسألة ۳۱۱۱) در تمام فرضهای یاد شده همهٔ آثار فرزندی و پدر مادری بار می شود، از قبیل حرمت ازدواج، جواز نگاه، لزوم نفقه و ثبوت ارث و امثال آنها.

(مسألة ۳۱۱۲) اگر این رابطه و آمیزش به صورت نامشروع رخ دهد، از یکدیگر ارث نمی برند، ولیّ سقوط نفقه محلّ اشکال است.

(مسألة ۳۱۱۳) اگر یکی از طرفین قصد زنا کرده، ولیّ امر بر دیگری مشتبه شده، در میان کودک و فردی که به اشتباه افتاده ارث برقرار می شود، ولیّ بین کودک و فرد زناکار ارثی صورت نمی پذیرد.

(مسألة ۳۱۱۴) اگر پس از انقعاد نطفهٔ کودک از راه نامشروع، آن زن و مرد با یکدیگر ازدواج کنند، حکم زنا از بین نمی‌رود و بین کودک و آنها حکم ارث جاری نمی شود.

(مسألة ۳۱۱۵) اگر زن شوهردار حامله شود و معلوم باشد که بچه از اسپرم شوهرش پدید آمده مشکلی پیش نمی‌آید، ولیّ اگر معلوم نباشد،

در ازدواج دائم و موقّت، به سه شرط بچه به شوهر آن زن ملحق می شود :

۱) رابطهٔ زناشوئی در میان آنها واقع شده باشد، یا حدّاقل کاری انجام شـــده باشد که امکان انعقاد نطفه از اسپرم او محقق شده باشد، گرچه بدون آمیزش جنسی بین زن و شوهر.

۲) حداقل از رابطهٔ زناشـــوئی آنها شـــش ماه گذشـــته باشـــد. پس اگر کودکی در کمتر از شش ماه متولّد شود و زنده بماند، به او ملحق نمی شود.

۳) از تاریخ رابطهٔ زناشـــوئی آنها بیش از یک ســـال نگذرد، وگرنه آن کودک به او ملحق نمی شود.

(مســـألهٔ ۳۱۱۶) اگر مردی از روی اشـــتباه با زنـــی نزدیکی کند، اگر شـــرایط سه گانه فراهم باشـــد، کودک به آن مرد ملحق می شود، مگر اینکه زن شـــوهردار و یا در عدّهٔ طلاق رجعی باشد، پس اگر معلوم باشد که بچّه از آنِ شوهر و یا آن فرد اشتباهکار است، بر آن اساس رفتار می شود. و اگر معلوم نباشد، قرعه انداخته می شود.

(مســـألهٔ ۳۱۱۷) اگر زن شـــوهردار و یا در حال عدّهٔ رجعی، زنا کند و صاحب فرزند شـــود، کودک به شـــوهر آن زن ملحق می شود، مگر اینکه معلوم باشد که به فرد زناکار مربوط است.

(مسألهٔ ۳۱۱۸) بر مرد و زن حرام است که کودکی را که از آنها متولّد نشده و شرعاً به آنها ملحق نیست، به فرزندی خود برگزینند و آثار فرزندی بر او بار کنند.

(مسألهٔ ۳۱۱۹) فرزند خواندگی هیچ اثر شرعی ندارد، بچّه به آن زن و مرد محرم نمی شود، نفقه‌اش بر آنها واجب نمی شود، ازدواج کردنش با آنها حرام نمی باشد و از آنها ارث نمی برد و هیچ اثر شرعی دیگری ندارد.

(مسألهٔ ۳۱۲۰) قرآن کریم فرزند خواندگی رایج در زمان جاهلیّت را بـه کلّی لغو کرده، می فرماید : ﴿**وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءكُمْ أَبْنَاءكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ * ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ ...**﴾[1] :

« فرزند خوانده های شـما را فرزندان شما قرار نداده است، این سخن شماسـت که به دهان می‌آورید، امّا خداوند حق را می گوید و به سوی راه راسـت هدایت می نماید. آنان را با نام پدرانشـان بخوانید، که این کار نزد خداوند عادلانه تر است. و اگر پدرانشان را نمی شناسید، آنها برادران دینی و موالی شما هستند ».

(مسـألهٔ ۳۱۲۱) حرام اسـت که انسان از نسـب خود بیزاری جوید و خـود را بـه غیر پدر خود نسـبت دهد. کـه در روایت صحیـح از امام صادق علیه‌السلام روایت شـده که فرمود : « **به خدا کفر ورزیده آن کسی که از نسـب خود بیزاری جوید، اگرچه برده باشد** ». بسیار درد آور است کـه آداب عهـد جاهلی یکبار دیگر در میان ما زنده شـده، گروهی از روی غفلت، بر خلاف احکام صریح اسلام، از سنن جاهلی پیروی می کنند.

(مسألهٔ ۳۱۲۲) امـا تربیت و سرپرستی کودکانی که پدرانشان شناخته نشود، بدون آنکه آنها را به فرزندی برگزینند، هر کس به عهده بگیرد بسیار کار نیکو و شایسـته‌ای می باشد و پاداش فراوان دارد. ولیّ باید تلاش کرد که موجب اشتباه در نسب و گمگشتگی آن نشود.

(مسـألهٔ ۳۱۲۳) ثبت کردن نام کودکان بی سرپرسـت در شناسـنامهٔ افراد خیّر کار بدی نیسـت، به ویژه اگر حل مشـکل قانونی منحصر به آن

(۱) سورهٔ احزاب (۳۳)، آیه ۴.

باشـــد، ولیّ باید به شدّت مراقبت شـــود که موجب اشتباه در نسب نشود و آثار خلاف شرع بر آن مترتّب نشود، از قبیل ارث و معاشرت محرم گونه و امثال آن، که در این صورت حرام می باشد.

(مســـألهٔ ۳۱۲۴) و از موارد مخالفت احکام دین و دســـتورات شـــرع مبین محســـوب می شـــود، که خداوند حق را آشکار نموده و نشانه های آن را بر ملا ساخته و راه عذر را بر همگان بسته است. بی گمان این گستاخی و تجاوز به حریم مقدّســـات موجب خشم خداوند در دنیا و آخرت خواهد بود.

(مســـألهٔ ۳۱۲۵) هنگام زایمان حرام اســـت مرد نامحرم متصدّی امور زائـــو باشـــد، به ویژه اگر ایجاب کند که به عورتـــش نگاه کند، مگر در مقام ضرورت، که آنجا هم باید به حدّ ضرورت بسنده شود.

(مســـألهٔ ۳۱۲۶) شایســـته است هنگامی که بشـــارت تازه مولودی به مؤمن داده می شـــود، از پسر یا دختر بودنش نپرسد. و چون آگاه شد که از نظر خلقت صحیح و سالم است، زبان به ستایش پروردگار گشوده بگوید : « **الحمدلله الّذی لم یخلق منّی خلقا مشـّـوها** ». پس اگر پسر بود خدا را شکر کند و اگر دختر بود گزینش خدا را ناخوش ندارد، که در روایت آمده اســـت : « **پسر نعمت و دختر حسنه اســـت، از نعمت سؤال می شود ولیّ در مقابل حسنه پاداش داده می شود** ».

(مســـألهٔ ۳۱۲۷) مســـتحب اســـت در گوش راســـت تازه مولود اذان و در گـــوش چپـــش اقامه گفته شـــود و کامش را با آب فـــرات، تربت امام حسین علیه‌السلام، خرما و عسل بردارند.

(مسألهٔ ۳۱۲۸) بنابر احتیاط واجب، مستحب است تربت و آب فرات

را در سقف دهان و زیر زبان نوزاد قرار دهند.

(مسألهٔ ۳۱۲۹) مستحب است نوزاد را تا هفت روز « محمّد » بخوانند، پس از روز هفتم اگر خواستند عوض کنند و اگر خواستند باقی بگذارند.

(مسألهٔ ۳۱۳۰) از حقوق فرزند بر پدر آنست که برای او نام نیکو انتخاب کند، و راست ترین نامها نامی است که معنای عبودیت را در بر داشته باشد، مانند : عبدالله، عبدالرّحیم، و امثال آنها.

(مسألهٔ ۳۱۳۱) برترین نامها، نام پیامبران و افضل آنها « محمّد » می باشد.

همچنین در روایات بر نام « علی » نیز تأکید شده و آمده است:

۱) **هنگامی که شیطان بشنود که کسی را با نام « محمّد » یا « علی » صدا می کنند، آب می شود، آنگونه که سرب آب می شود.**

۲) **فقر به خانه‌ای وارد نمی شود که در آن نام : محمّد، احمد، علی، حسن، حسین، جعفر، طالب و عبدالله، و یا فاطمه باشد.**

(مسألهٔ ۳۱۳۲) نامگذاری نوزاد با نام دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام مکروه است. و در حدیث آمده است : «**هنگامی که شیطان بشنود که کسی را با نام یکی از دشمنان ما صدا می کنند، به خود می بالد و می غرّد** ».

(مسألهٔ ۳۱۳۳) منظور از نام دشمنان اهل بیت، نامهایی است که با گذشت زمان بر دشمنان اهل بیت استقرار یافته، به طوری که اگر مطلق گفته شود، آنها به ذهن می‌آیند. پیش از اشتهار این نامها در مورد آنان، نامگذاری افراد به آن نامها مانعی نداشت.

(مسألهٔ ۳۱۳۴) مستحب است پسر بچه را در روز هفتم ختنه کنند و تأخیر انداختن آن از روز هفتم مکروه است.

(مسألة ۳۱۳۵) در ختنه باید همهٔ گوشتی که حشفه را می پوشاند، بریده شود. و اگر پس از ختنه دوباره بروید، باید دوباره ختنه شود.

(مسألة ۳۱۳۶) بچه‌ای که ختنه شده متولّد شود، مستحب است تیغ بر جایگاه ختنه کشیده شود ـ البته بدون آسیب رساندن ـ .

(مسألة ۳۱۳۷) کسی که ختنه نشده به حد بلوغ برسد، بر خودش واجب است نسبت به ختنه شدنش اقدام نماید.

(مسألة ۳۱۳۸) برای کودک مستحب مؤکد است که در روز هفتم عقیقه ذبح شود، و اگر در روز هفتم نشد بعدها انجام شود. و اگر کسی به حد تکلیف رسید و نمی‌داند که برای او عقیقه ذبح شده یا نه ؟ مستحب است برای خودش عقیقه ذبح کند.

(مسألة ۳۱۳۹) از برخی روایات استفاده می شود که مستحب است انسان برای خودش عقیقه ذبح کند، اگرچه بداند که در کودکی برایش عقیقه ذبح شده است.

(مسألة ۳۱۴۰) برای کودک که پس از روز هفتم بمیرد، مستحب است که عقیقه‌اش به عنوان قضا ذبح شود.

(مسألة ۳۱۴۱) اگر به جای عقیقه پول آن را تصدّق کنند کفایت نمی کند، ولیّ اگر به جای آن قربانی بکشند کفایت می کند.

(مسألة ۳۱۴۲) عقیقه ممکن است گوسفند، گاو یا شتر باشد، و بهتر است که قوچ باشد، به خصوص برای پسر بچه، و هر چه چاقتر باشد بهتر است.

(مسألهٔ ۳۱۴۳) در عقیقه شرایط قربانی شرط نیست.[۱]

(مسألهٔ ۳۱۴۴) مستحب است هنگام ذبح عقیقه از دعاهای مأثور خوانده شود، که از آن جمله است دعای زیر :

« **بسم الله و بالله، عقیقةٌ عن فلان، لحمها بلحمه، و دمها بدمه، و عظمها بعظمه، اللّهمّ اجعله وقاءً لآل محمّد** صلی الله علیه و آله و سلم ».

(مسألهٔ ۳۱۴۵) خوردن پدر و مادر و خانوادهٔ آنها از گوشت عقیقه مکروه است، و در مورد مادر کراهت بیشتری دارد و أولی اینست که نخورد.

---

(۱) **مسأله ۱** : قربانی برای غیر حاجی اگر متمکن باشد مستحب مؤکّد است بلکه برای کسی که پول خریدن قربانی را ندارد مستحب است به این جهت قرض بگیرد. واشتراک در آن ، وتبرع به آن از طرف زنده یا میّت جایز است، از طرف مرد و زن کوچک وبزرگ می شود قربانی کرد لکن از طرف حمل (بچه ای که درشکم مادر است نمی شود).
مسأله ۲ : اگر قربانی شتر باشد باید در سال ششم واردشده باشد واگر بز باشد وارد دو سالکی شده باشدواگر گوسفند باشد بنابر احتیاط واجب باید ده ماهش تمام شده باشد اگر چه بهتر این است که وارد دو سالگی شده باشد ولیّ اگر گاو باشد صدق اسم گاو بودن کفایت می کند وبعید نیست که اسم گاو صدق نکند مگر این که در سال دوم وارد شود.
مسأله ۳ : در قربانی غیر از سلامتی چشمان وگوشها چیزی دیگری معتبر نیست وقربانی نمودن حیوانی که رگهای تخم آن را ما لیده باشند جایز است ولیّ برای کسی که غیر از آن را می تواند پیدا نماید برا ومکروه است که این چنین حیوانی را قربانی کند.
مسأله ۴ : اگر قربانی قوچ سیاه مخلوط به سفیدی که نر وچاق و دارای شاخهای درشتی باشد افضل است و در صورتی که می خواهد گاو و یاشتر قربانی کند افضل آن است که ماده باشد.
مسأله ۵ : افضل اوقات قربانی بعد از طلوع آفتاب از روز عید است پا پس از گذشتن زمانی بقدر بجا آوردن نماز عید باشد. وقت قربانی مستحبی در منی چهار روز و د رغیر منی سه روز است، ولیّ کسی که درمسافرت بوده وروز دوازدهم وارد شده است برای او جایز است که در روز سیزدهم قربانی کند
مسأله ۶ : مستحب است هنگامی که اراده نحر یا ذبح دارد بگوید: «**وجهت وجهی لمن فطر السموات والأرض حنیفاً مسلماً وما أنا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله ربّ العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک ولک اللهم تقبل منی ، بسم الله الذی لا اله إلّا هو والله أکبروصلی الله علی محمد وعلی أهل بیته**».
مسأله ۷ : مستحب است که پوست قربانی را صدقه بدهد و احتیاط واجب آن است که آن را بعنوان عوضی در مقابل جنس خریداری شده و مانند آن ندهد و از این قبیل آست که آن را از بابت اجرت قصاب بدهد ولیّ جایز است به عنوان سجّاده وغیر آن از آن استفاده کرد وهدیه دادن آن هم اشکالی ندارد.

(مسألة ۳۱۴۶) مستحب است اعضای عقیقه به صورت درست و کامل بریده شود، و شکستن استخوانهای آن مکروه است. اما آنچه در میان مردم رایج شده که استخوانهای عقیقه را در پارچه‌ای پیچیده دفن می کنند، ما سندی بر آن نیافتیم.

(مسألة ۳۱۴۷) بهترین دایه برای بچهٔ شیرخوار مادر اوست، امیرالمؤمنان علیه‌السلام می فرماید : « **هیچ شیری برای بچه شیرخوار، از شیر مادر پر برکت تر نمی باشد** ».

(مسألة ۳۱۴۸) مادر را نمی توان برای شیر دادن مجبور کرد، و می تواند برای آن مطالبه اجرت نماید. پس اگر بچه مال دارد، از مال خودش، اگر ندارد از مال پدرش، اگر او نیز مال ندارد، از مال کسی که نفقهٔ کودک بر عهدهٔ اوست، اجرت شیر پرداخت می شود.

(مسألة ۳۱۴۹) اگر مادر به اجرتی که دایه می گیرد راضی باشد، او حقّ اولویّت دارد، ولیّ اگر بیشتر از دیگران مطالبه کند، پذیرش آن واجب نیست، چه آن مبلغ بیش از اجرت المثل باشد یا نه. اگرچه افضل آنست که در آن صورت نیز کودک در اختیار مادر قرار داده شود و از شیر او استفاده کند.

(مسألة ۳۱۵۰) شیر دادن کامل از نظر شرع مقدّس دو سال است و بیشتر از آن مانعی ندارد و حداقل آن ۲۱ ماه است، و کمتر از آن جایز ولیّ مکروه می باشد.

(مسألة ۳۱۵۱) حق ولایت کودک با پدر اوست، ولیّ مادر می تواند سرپرستی او را مطالبه کند، یعنی مسئولیّت زندگی و تربیت او را به عهده بگیرد، یعنی در اختیار مادر و تحت نظارت و کنترل پدر باشد.

(مسـألة ۳۱۵۲) حق نگهداری و سرپرسـتی کـودک فقط در مدّت شیرخوارگی با مادر است، و لذا هنگامی که از شیر گرفته شد، حق او ساقط می شود، اگرچه هنوز دو سالش تمام نشده باشد. آنگاه پدر هر گونه صلاح بداند، نگهداری‌اش را به عهده می گیرد.

(مسألة ۳۱۵۳) حق سرپرستی و نگهداری مادر، در دوران شیرخوارگی کودک، در مواردی ساقط می شود، که از آن جمله است :

۱) برای شیردهی بیش از دیگر دایهها اجرت طلب کند.

۲) در اثر بیماری، دیوانگی و امثال آن از قابلیّت سرپرستی بیفتد.

۳) پس از جدایی از پدر کودک، ازدواج کند.

در این سه صورت حق سرپرستی و نگهداری او ساقط می شود.

(مسـألة ۳۱۵۴) اگر مادر از شوهر دوّم جدا شود، حق سرپرستی‌اش برنمی گردد.

(مسألة ۳۱۵۵) اگر مادر بمیرد، حق سرپرستی او به وکیل، وصی و یا وارث او منتقل نمی شود.

(مسألة ۳۱۵۶) اگر ولایت پدر در اثر مرگ یا دیوانگی ساقط شود، تا هنگامی که پدر بهبودی نیافته، حق نگهداری بچه با مادر می باشـد، اگرچه شوهر کرده باشد. و در این صورت پدربزرگ بچه و یا وصی پدر نمی تواند کودک را از او پس بگیرد.

(مسـألة ۳۱۵۷) مـادر می توانـد حق حضانت خـودش را در تمام مـدّت و یا در بعضی از آن سـاقط کند، ولیّ پـدر نمی تواند حق ولایت و سرپرستی‌اش را ساقط نماید.

(مسألة ۳۱۵۸) اگر بچه‌ای پدر و مادرش را از دست بدهد هیچ کس

حق نگهداری او را ندارد، بلکه به ولیّ مربوط می شـود، او هر کجا صلاح بداند، آنجا قرار می‌دهد.

(مسـألهٔ ۳۱۵۹) بچهٔ عاقل و رشید، هنگامی که به سن تکلیف رسید، نه پدر، نه مادر و نه شـخص دیگری بر او ولایت ندارد، اگر بخواهد همراه پـدر، مادر یا غیر آنها زندگی کند، خودش تصمیم می گیرد، و اگر بخواهد مستقل شود آزاد است.

(مسـألهٔ ۳۱۶۰) شایسته اسـت پدر تربیت فرزندش را از نظر دینی، اخلاقی و جسـمی به نیکوترین وجهی بر عهده بگیرد، او را بر انجام نماز، روزه، انفاق و احسـان آموزش دهد. چنانکه در روایات آمده اسـت : « از حقوق فرزند بر عهده پدر آنست که تربیتش را نیکو نماید ».

و در حدیث دیگر آمده است : « بچّه به مدّت شش و یا هفت سال برای بازی رها می شـود، در این مدّت پدر او را از خودش جدا نمی سازد و در تربیتش تلاش می کند. آنگاه به مدّت هفت سال خواندن و نوشتن به او یاد می‌دهد. سپس هفت سال به او حلال و حرام یاد می‌دهد.

(مسـألهٔ ۳۱۶۱) پدر لازم اسـت فرزندش را با تعلیم، تربیت، پند و اندرز از آداب و سـنن جاهلی دور بگرداند و او را از لجام گسـیختگی، بی بند و باری، و سقوط در رذایل اخلاقی مصون بدارد.

(مسـألهٔ ۳۱۶۲) پدر نباید در تربیت فرزندان سسـتی و سهل‌انگاری نماید، که کوتاهی در تربیت فرزندان فساد و تباهی جامعه را به دنبال دارد. خداونـد منّان در این رابطـه می فرماید : ﴿**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً**﴾[1] :

(۱) سورهٔ تحریم (۶۶)، آیه ۶.

« ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانوادهٔ خویش از آتشی که ... نگهدارید ».

(مسألهٔ ۳۱۶۳) شایسته است متصدّی تربیت کودک با کمال نرمش، بزرگواری، اخلاق شایسته، رفتار نیکو، معاشرت و ملاطفت با او رفتار کند، تا کاملاً محبّت و مودّت او را به خودش جذب کند تا گفتارش در او مؤثّر باشد، و رفتارش برای او درس باشد. چنانکه خداوند متعال می فرماید : ﴿ادْعُ إِلِي سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾[1] :

« با حکمت و اندرز نیکو به سوی پروردگارت فراخوان ».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این رابطه بیانات شیوائی دارند، که از آن جمله است :

۱) نرمش در هر کجا قرار بگیرد بر زیبائی آن می‌افزاید و از هر کجا برداشته شود آن را زشت نماید.

۲) خدای رحمت کند پدر و مادری را که ـ با اخلاق نیکو ـ بر نیکو شدن فرزندانشان یاری نمایند.

(مسألهٔ ۳۱۶۴) ولی می تواند فرزندش را در مقام تربیت، به مقداری که صلاح می‌داند تأدیب کند، ولیّ هرگز نباید زیاده روی کند و نباید برای انتقام جویی به چنین کاری اقدام کند، بلکه صرفاً برای تربیت، آنهم حساب شده، تدریجی و عاقلانه باشد، که کودک ضعیف است و آسیب پذیر.

(مسألهٔ ۳۱۶۵) پدر در مقام تربیت کودک نباید مشکلات خارجی و ناراحتیهای شخصی خودش را دخالت بدهد، بلکه باید فقط مصلحت کودک را از نظر تربیت در نظر بگیرد.

---

(۱) سورهٔ نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

(مسألهٔ ۳۱۶۶) در احادیث آمده است که برای تأدیب کودک فقط می توان پنج شـــش نوبت او را زد، و تأکید فراوان شـــده که باید این کار توأم با نرمش و ملاطفت باشد و جز در مقام ضرورت از آن تجاوز نکرد.

(مســألهٔ ۳۱۶۷) کتک زدن کودک بدون اذن ولیّ جایز نیست، و اگر دفع ضرر فقط از راه زدن ممکن باشـــد و دسترســـی به ولیّ نباشـــد، باید به حاکم شـــرع مراجعه نمود. و اگر دسترسی به حاکم شرع نباشد، باید به حد اقلّی که با آن جلوی شرّ گرفته شود، و هیچ آسیبی به او نرسد، اکتفا شود.

(مسألهٔ ۳۱۶۸) اگر ولیّ به معلم کودک اجازهٔ تأدیب دهد، باید زیاده روی نکنـــد، بـــا ولیّ همکاری کند، به حدّ اقل تأدیب بســـنده کند، و هنگام ضرورت نیز از سه نوبت تجاوز نکند. و این هم در صورتی است که اجازهٔ ولیّ از راه دلســـوزی باشـــد، نه انتقام جویی، که در این صورت حرام است و دیه دارد.

* * *

فصل نهم
احکام نفقه ها

آنچه برای ما در اینجا مهم است، دو قسم از آنهاست :

۱) نفقهٔ همسر

۲) نفقهٔ خویشاوندان

(مسألهٔ ۳۱۶۹) نفقهٔ همسر دائمی بر شوهر واجب است، اگرچه کنیز و یا ذمّی (اهل کتاب) باشد.

(مسألهٔ ۳۱۷۰) همسری که با ازدواج موقّت همسر موقّتی انسان است، نفقه ندارد، مگر اینکه در ضمن عقد شرط کرده باشند. که در این صورت به سبب شرط واجب خواهد شد.

(مسألهٔ ۳۱۷۱) زنی که ناشزه شود، نفقه ندارد، اگرچه همسر دائمی باشد. و ناشزه بودن زن به وسیلهٔ یکی از دو کار حاصل می شود :

۱) همسرش را از حقوق همسری محروم کند، یعنی به جز نزدیکی از دبر از هرگونه کامجوئی که شوهر می خواهد، خودداری نماید.

(مسألهٔ ۳۱۷۲) شوهر هرگونه زینت و آرایش از همسرش بخواهد باید خود را با آن آرایش دهد، شوهر هرگونه وسیلهٔ تنفّر انگیزی را بخواهد، زن باید آن را از میان بردارد.

(مسألهٔ ۳۱۷۳) امتناع از کامجوئی مورد نظر شوهر، خودداری از زینت مورد نظر شوهر، امتناع از زدودن جهات تنفّرانگیز، حتّی به مقدار فحش و سوء معاشرت و روی گردانی از شوهر، موجب نشوز می شود، اگرچه نسبت

به اموال و ناموس شـــوهر امین باشـــد، و هرگز در این رابطه خیانت نورزد.

۲) بیرون رفتن از خانهٔ شوهر، بدون اجازهٔ او، چنانکه در مسألهٔ ۳۱۰۳ بیان گردید.

(مسألهٔ ۳۱۷۴) اگر زن برای کار ضروری مانند مراجعه به دکتر ناگزیر شود از خانه بیرون برود نفقه‌اش ساقط نمی شود.

(مسألهٔ ۳۱۷۵) اگر زن با اجازهٔ شوهر بیرون برود نفقه‌اش ساقط نمی شود، مگر اینکه اجازه‌اش بر اساس عدم نفقه باشد، مثل اینکه به شهر و دیار اقوامش برود که مدّتی در ضیافت آنها باشد.

(مســـألهٔ ۳۱۷۶) آنچه در این زمان متعارف شـــده که زن پس از عقد بستن تا هنگام زفاف در خانهٔ پدر و مادر بماند، این نیز از مواردی است که رضایت شوهر بر ماندن او بر مبنای نفقه نداشتن می باشد.

(مسألهٔ ۳۱۷۷) زن تا هنگامی که در عدّهٔ طلاق رجعی است، نفقه‌اش بر عهده شوهرش می باشد.

(مســـألهٔ ۳۱۷۸) زن در عـــدّهٔ طـــلاق باین نفقه نـــدارد، مگر اینکه از شـــوهرش حامله باشـــد. ولیّ اگر از شـــوهر قبلی حامله باشد و طلاقش از شوهر بعدی به صورت باین باشد، نفقه ندارد.

(مســـألهٔ ۳۱۷۹) زنی که بدون طلاق در حال عدّه باشد، مانند ازدواج موقّت، نفقه ندارد.

(مســـألهٔ ۳۱۸۰) نفقه‌ای که بر عهدهٔ شوهر اســـت، عبارت است از : خوردنی، پوشیدنی، نوشیدنی و محلّ سکونت، با فرش و ظرف متعارف.

(مســـألهٔ ۳۱۸۱) اگر زن همراه شوهر می ماند باید تشک و لحاف نیز در اختیارش بگذارد و اگر جدا زندگی می کند، باز هم بنابر احتیاط واجب

باید رختخواب برایش تأمین کند.

(مسألة ۳۱۸۲) هزینه آرایش و نظافت و امثال آن، اگر شوهر آن را مطالبه کند، بر عهده‌اش می باشد، ولیّ اگر مطالبه نکند، برایش واجب نیست.

(مسألة ۳۱۸۳) هزینهٔ غسل جنابتی که به شوهرش مربوط باشد، بنابر احتیاط واجب بر عهدهٔ اوست.

(مسألة ۳۱۸۴) هزینهٔ دوران حاملگی و زایمان به مقداری که در حفاظت فرزند دخالت دارد، بر عهدهٔ اوست، جز اینکه این هزینه ها جزء نفقهٔ فرزند است نه همسر.

(مسألة ۳۱۸۵) بیش از هزینه های یاد شده چیزی بر شوهر واجب نیست، ولیّ می توانند با یکدیگر توافق داشته باشند، شوهر همهٔ نیازهای همسر را تأمین کند و در رفاه و آسایش او تلاش نماید، او نیز در مقابل ادارهٔ خانه و اطفال را بر عهده بگیرد، و بدین وسیله سعادت خانواده تأمین شود.

(مسألة ۳۱۸۶) اگر زن برای رفع نیازمندیهایی که ترک آن موجب ضرر می باشد، ناگزیر باشد که از خانه بیرون برود، می تواند برود ولیّ باید تلاش کند که حقوق همسرش منافات پیدا نکند و شوهرش حق جلوگیری ندارد، مگر اینکه شخصاً برای رفع نیازمندیهای او اقدام نماید، تا دیگر مجبور به خروج از منزل نباشد.

(مسألة ۳۱۸۷) اگر شوهر قدرت مالی داشته باشد، باید نفقهٔ همسرش را پرداخت کند و اگر توان مالی نداشته باشد، باید کسب کند، و اگر قدرت بر کار و تجارت نداشته باشد، در صورتی که بداند در آینده می تواند پرداخت کند، بنابر احتیاط واجب باید قرض کند. ولیّ اگر نداند که قدرت پرداخت خواهد داشت، نفقه بر او واجب نیست. اگرچه توان هدیه و

بخشش خواستن را داشته باشد.

دوّم : نفقهٔ خویشاوندان

(مسألهٔ ۳۱۸۸) نفقهٔ فرزندان، نوادگان، پدر و مادر، بنابر احتیاط واجب پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها نیز بر انسان واجب است، ولیّ نفقهٔ دیگر خویشاوندان بر او واجب نیست، اگرچه مستحب است.

(مسألهٔ ۳۱۸۹) نفقهٔ پدر و مادر و فرزندان به دو شرط واجب می باشد :

۱) توان مالی، اگرچه به وسیلهٔ کار و تلاش و یا قرض گرفتن با قدرت پرداخت از مال موجود باشد.

(مسألهٔ ۳۱۹۰) برای تأمین نفقهٔ پدر و مادر و فرزندان مجبور به قرض کردن، بدون توان پرداخت، و یا پذیرش صدقه و حقوق واجبه نیست.

۲) فقر و نیاز آنها، اگرچه توان استفاده از صدقات و حقوق و مانند آنها داشته باشند، بنابر احتیاط واجب.

(مسألهٔ ۳۱۹۱) نفقه واجب فرزندان و پدر و مادر مربوط به خوراک، پوشاک، مسکن، درمان و امثال آن می باشد، امّا پرداخت قرضهای آنها و هزینهٔ ازدواجشان بر او واجب نیست.

(مسألهٔ ۳۱۹۲) اگر پدر توان مالی دارد نفقهٔ فرزندان را باید بپردازد، و با وجود پدر توانمند، نفقه فرزندان بر مادر، پدربزرگ و مادربزرگ واجب نیست.

(مسألهٔ ۳۱۹۳) اگر پدر نباشد، یا توان مالی نداشته باشد و یا امتناع بورزد و برداشت از مالش ممکن نباشد، آیا بر مادر، پدربزرگ و مادربزرگ واجب است به صورت واجب کفائی هزینهٔ آنها را تأمین کنند، یا هر کدام باید سهم خودش را بپردازد، و یا به نوبت هزینهٔ آنها را فراهم نمایند، محلّ اشکال است و بنابر احتیاط لازم باید احتیاط را رعایت کنند.

(مسألة ۳۱۹۴) اگر پدر و فرزند انسان هر دو احتیاج به نفقه داشته باشند، آیا پدر مقدم است و لازم است به او نفقه بدهد، یا به صورت واجب کفائی بر آن دو انفاق کند، یا آنچه در توان دارد در میان آنها تقسیم کند، محلّ اشکال است، بنابر احتیاط واجب لازم است احتیاط را ترک نکند.

(مسألة ۳۱۹۵) اگر کسی از نفقه دادن به زن و فرزند و پدر و مادر خودداری کند، آنها و یا ولیّ آنها می توانند نفقه شان را از او مطالبه کنند، اگر خودداری کند بنابر احتیاط واجب به حاکم شرع مراجعه می کنند، حاکم شرع او را به دادن نفقه وادار می کند، اگر ممکن نشد، از اموالش برداشت می کند و نفقه آنها را می پردازد، اگر امکان پذیر نباشد، از مال دیگری نفقهٔ آنها را پرداخت می کند تا بعد به او رجوع کند، و در این صورت معادل نفقهٔ آنها در گردن او به عنوان قرض باقی می ماند.

(مسألة ۳۱۹۶) اگر در فرض یاد شده دسترسی به حاکم شرع نباشد، خود افرادی که باید نفقه بر آنها صرف شود، به این کار اقدام می کنند، یعنی او را به دادن نفقه وادار می کنند، اگر ممکن نباشد از مالش برداشت می کنند، اگر آن هم ممکن نشد از پول دیگری هزینه می کنند تا بعد از او بگیرند.

(مسألة ۳۱۹۷) کسی که باید نفقه را بپردازد، اگر از روی قصور و یا تقصیر آن را پرداخت نکند، به صورت دین بر گردنش نمی ماند، مگر اینکه به قصد مراجعه به او هزینه شود، چنانکه در دو مسألهٔ گذشته بیان شد. در این مسأله بین همسر و غیر او فرقی نیست.

(مسألة ۳۱۹۸) انفاق به دیگر خویشاوندان نیز مستحب است، چنانکه در حدیث شریف از امام صادق علیه السلام آمده است :

« هر کس نفقهٔ دو دختر، دو خواهر، دو عمّه، یا دو خاله را بر عهده

بگیرد، آن دو با اجازهٔ خداوند برای او سپری از آتش جهنم می شوند ».

(مسألهٔ ۳۱۹۹) توسعه دادن بر اعضای خانواده مستحب است، چنانکه در روایات صحیحه از پیشوایان معصوم علیهم السلام بر آن تأکید شده است.

ابوحمزهٔ ثمالی از امام سجاد علیه السلام روایت می کند فرمود :

« خداوند متعال در میان شما از کسی خشنودتر است که او بیش از دیگران بر عائله‌اش توسعه فراهم کند ».

در این رابطه مسعده نیز از امام کاظم علیه السلام روایت کرده فرمود :

« عائلهٔ هر کسی اسیران او می باشند، پس اگر خداوند به کسی نعمتی عنایت فرمود، بر اسیران خود توسعه دهد، اگر نکند انتظار می‌رود که آن نعمت از دست او گرفته شود ».

(مسألهٔ ۳۲۰۰) در اینجا رعایت سه نکته شایسته است :

۱) در توسعه به اهل خانه آن قدر افراط نشود که به طغیان و سرکشی منتهی شود، چنانکه امام سجاد علیه السلام می فرماید :

« انسان باید نفقهٔ عائله‌اش را بر مبنای اعتدال و به مقدار کفاف بپردازد، و باقیماندهٔ آن را برای آخرت خود هزینه کند، که در این صورت نعمتش پایدارتر، به برکت و افزایش از سوی پروردگار نزدیکتر، و برای آخرت خود سودمندتر می باشد ».

گذشته از این، اسراف در انفاق، پیامد نامطلوبی در روش، منش، و شکلگیری شخصیّت اعضای خانواده دارد.

۲) ثروت را نباید بی‌ارزش بشمارد و نباید آن را با مصرف کردن در موارد بیهوده، تباه کند ؛ که امام صادق علیه السلام می فرماید :

« خداوند میانه روی را دوست و اسراف را دشمن می‌دارد، حتی اگر

دور انداختن هسته‌ای باشد که به درد کاری بخورد و یا دور ریختن باقیمانده آب لیوان باشد ».

اسحاق بن عمّار می گوید : خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم : آیا ممکن است مؤمن ده تا، بیست تا، سی تا پیراهن داشته باشد ؟ فرمورد : « بلی، این کار اسراف نیست، اسراف آن است که لباس مهمانی را در خانه و یا بر سرِکار بپوشد ».

۳) انسان باید میان در آمد و هزینه هایش تعادل را منظور کند، که امام صادق علیه‌السلام در این رابطه می فرماید : « ممکن است برخی از فقرا از ثروتمندان اسراف کارتر باشند، زیرا شخص ثروتمند از آنچه به او داده شده خرج می کند، ولیّ شخص تنگدست از آنچه به او داده نشده هزینه می کند ».

مؤمن باید در تمام شئون زندگی بر اساس عقل و درایت گام بردارد و هرگز بدون حساب و کتاب خرج نکند، که رعایت موازین حکیمانه بهترین روش زندگی است.

* * *

احکام طلاق
و ملحقات آن

« **طلاق** » راهی است که خداوند منّان از روی رحمت بر مردم و برای حل مشکل آنان، آن را به روی مردم گشوده است، ولیّ هرگز آن را دوست ندارد و موجب خشم و نفرت اوست. زیرا به وسیلهٔ طلاق رشتهٔ کانون زندگی از هم می گسلد و شالودهٔ بنیان خانوادگی فرو می‌ریزد.

تأسیس بنیان زناشوئی در نزد پروردگار محبوب ترین بنیادها می باشد، چنانکه رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

« چیزی در نزد پروردگار محبوب تر از خانه‌ای نیست که به وسیلهٔ ازدواج آباد می گردد، و چیزی نزد او مبغوضتر از خانه‌ای نیست که شالوده‌اش به وسیلهٔ جدائی ویران شود ».

رئیس مذهب، امام جعفر صادق علیه السلام در این رابطه فرمود :

« در میان آنچه خداوند حلال فرموده، چیزی نزد خدا مبغوض تر از طلاق وجود ندارد ».

برای دوستان اهل بیت علیهم السلام شایسته است تا می توانند با صبر و شکیبایی، با عقل و درایت، با حلّ مشکلات و تلاش بر کاستن آنها، از بروز طلاق جلوگیری کنند و از سقوط در منجلاب بدبختی پرهیز نمایند، مگر در مواردی که ادامهٔ زندگانی مشترک غیر ممکن شود و موجب تجاوز به مرزهای پروردگار و تعدّی به حقوق همدیگر شود، و کانون صفا و

صمیمیّت مبدّل به یک زندگی جهنّمی و سقوط در مشکلات پیچیده و لاینحل گردد.

اینجاست که به ناچار به منفورترین راهها پناه برده، به وسیلهٔ طلاق از زندگی با مشکلات ومشقت خود را رهایی می بخشد، چنانکه خداوند متعال فرموده است : (**إِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلاًّ مِّن سَعَتِهِ**) [1] :

« اگر از یکدیگر جدا شوند، خداوند هر یک از آنها را از رحمت گستردهاش بی نیاز می سازد ».

و پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

« پنج طایفه است که دعای آنها مستجاب نمی شود، یکی از آنها مردی است که طلاق همسرش در دست او قرار گرفته، همسرش او را می‌آزارد و او توان آن را دارد که مهریه‌اش را بپردازد و خود را رها سازد... ».

* * *

(۱) سورهٔ نساء (۴)، آیهٔ ۱۳۰.

فصل اوّل
حقیقت طلاق، صیغهٔ طلاق
و صاحب اختیار طلاق

(مسألهٔ ۳۲۰۱) طلاق یکی از ایقاعات است که موجب جدا شدن پس از ازدواج دائم می شود.

(مسألهٔ ۳۲۰۲) طلاق در دست شوهر است و شخص دیگری در این حق با او سهیم نمی باشد.

(مسألهٔ ۳۲۰۳) در طلاق به قبول نیاز نیست، بلکه با اجرای صیغهٔ طلاق از سوی شوهر، طلاق واقع می شود.

(مسألهٔ ۳۲۰۴) شوهر هر وقت بخواهد می تواند همسرش را طلاق دهد، اگرچه کاملاً با او سازگار باشد، ولیّ به شدّت مکروه است.

(مسألهٔ ۳۲۰۵) در چند مورد حق طلاق به غیر شوهر نیز داده می شود، که از آن جمله است :

۱) شوهر از پرداخت هزینهٔ زندگانی همسرش امتناع بورزد. چنانکه در باب نکاح، در فصل نفقات بیان گردید.

۲) شوهر با همسرش ظهار کند، چنانکه در باب ظهار بیان می شود.

۳) شوهر ناپدید شود، ثروتی هم نداشته باشد و ولیّ او نیز نفقهٔ همسرش را پرداخت نکند، در این صورت زن می تواند نزد حاکم شرع شکایت ببرد. حاکم شرع در مناطقی که رفته و در منطقه‌ای که در آن گم شده، از او جستجو می کند، اگر چهار سال از مفقود شدن او بگذرد و خبری از او دریافت

نشود، به ولیّش دستور می‌دهد همسرش را طلاق دهد، اگر ولیّ امتناع بورزد و یا آن شـــخص ولیّ نداشته باشد، حاکم شرع شخصاً او را طلاق می‌دهد.

(مســـألهٔ ۳۲۰۶) زنی که به جهت گم شـــدن شوهرش از سوی حاکم شرع طلاق داده می شود، به مدّت چهار ماه و ده روز عدّه نگه می‌دارد، این عدّه اگرچه از نظر مدّت همانند عدّهٔ وفات می باشد، ولیّ خود عدّهٔ رجعی می باشد و شرایط عدّهٔ وفات (ترک زینت) را ندارد.

(مسألهٔ ۳۲۰۷) شوهر ناپدید شده اگر مال داشته باشد، از مال او نفقهٔ همسرش پرداخت می شود، و به او طلاق داده نمی شود. و اگر ولیّ او نفقهٔ همسرش را بدهد، باز هم به او طلاق داده نمی شود.

(مسألهٔ ۳۲۰۸) اگر معلوم باشد شوهر ناپدید شده در قید حیات است، و یا جستجوی او میسّر نباشد، زن باید انتظار بکشد اگرچه مدّت به درازا بکشد.

۴) اگر شـــوهر دیوانه یا ناقص العقل باشـــد، اگر ضرورت ایجاب کند، ولیّ او می تواند همسرش را طلاق دهد.

(مسألهٔ ۳۲۰۹) اگر شوهر دیوانه باشد، ولیّ دیوانگی‌اش دائمی نباشد، بلکه ادواری باشـــد، ولیّ او نمی تواند همســـرش را طـــلاق دهد، بلکه باید منتظر شود تا مدّت دیوانگی‌اش سپری شود، آنگاه خودش تصمیم بگیرد.

(مســـألهٔ ۳۲۱۰) ولی کودک نمی تواند همسر او را طلاق دهد، بلکه باید منتظر شود به حدّ بلوغ برسد و خودش تصمیم بگیرد.

(مسألهٔ ۳۲۱۱) در مورد دیوانهٔ ادواری و کودک، اگر ضرورت ایجاب کند که رشد و کمال آنها را منتظر نشوند، بلکه نسبت به طلاق همسرشان اقدام کنند و یقین به رضایت شارع مقدس پیدا کنند، ولیّ آنها می تواند نسبت به طلاق همسرشان اقدام کند، ولیّ بنابر احتیاط واجب از حاکم شرع اذن تحصیل کنند.

(مسألة ۳۲۱۲) کسی که اختیار طلاق در دست اوست، می تواند به کسی اجازه دهد، یا کسی را وکیل کند که صیغهٔ طلاق را از طرف او اجرا کنند، اگرچه خودش نیز همراه آنها در مجلس طلاق حضور پیدا کند.

(مسألة ۳۲۱۳) اگر کسی بدون اطلاع شخصی همسرش را به طور فضولی طلاق دهد، باطل است، اگرچه او بعد اجازه دهد.

(مسألة ۳۲۱۴) در صیغهٔ طلاق باید واژهٔ « **طالِقٌ** » را به کار ببرد، مثلاً بگوید : « **فُلانَةُ طالِقٌ** »، « **أنْت طالِقٌ** » یا « **زَوْجَتي طالِقٌ** ». پس اگر بگوید : « **طَلَّقْتُك** »، « **أنْتِ مُطَلَّقَةٌ** »، « **أنْتِ بائِنَةٌ** » یا « **أنْتِ حَرامٌ** » با هیچکدام از اینها و امثال اینها طلاق محقّق نمی شود.

(مسألة ۳۲۱۵) اگر مرد به همسرش بگوید: « **اِعْتَدّي** »، یعنی : عدّه نگهدار، آیا با این تعبیر طلاق محقق می شود یا نه ؟ محلّ اشکال است.

(مسألة ۳۲۱۶) اگر کسی زنش را سه طلاقه یا دو طلاقه کند، بدون تردید دو طلاق و سه طلاق واقع نمی شود، بلکه واقع شدن یک بار نیز مورد اشکال است.

(مسألة ۳۲۱۷) صیغهٔ طلاق جز به عربی واقع نمی شود، مگر هنگامی که طلاق دهنده به غیر عربی قادر نباشد، پس می تواند به زبان دیگری طلاق دهد، و لازم نیست وکیل بگیرد.

(مسألة ۳۲۱۸) کسی که قدرت بر تکلّم دارد، اگر با نوشته و یا اشاره زنش را طلاق دهد، کفایت نمی کند، امّا کسی که به جهت لال بودن و امثال آن قدرت بر تکلّم ندارد، اگر به قصد انشاء طلاق با نوشتن زنش را طلاق دهد و دیگر شرایط طلاق از شاهد و غیره فراهم شود، کفایت می کند. و اگر بر نوشتن قدرت ندارد با اشاره بفهماند و شاهد بگیرد و قصد انشاء کند کفایت می کند، مثل اینکه چادر بر سرش بیندازد و ابراز کند که او دیگر بیگانه است.

* * *

فصل دوّم
شرایط طلاق

(مسألهٔ ۳۲۱۹) شرایط طلاق عبارتند از :

۱) بلوغ، پس طلاق کودک صحیح نیست.

۲) عقل، پس طلاق دیوانه صحیح نیست.

۳) رُشد، پس طلاق سفیه و ناقص العقل صحیح نیست.

۴) اختیار، پس اگر کسی را مجبور کنند که زنش را طلاق دهد، این طلاق باطل است، اگرچه بعد به آن راضی شود.

(مسألهٔ ۳۲۲۰) کسی که از روی اکراه، مثلاً برای مدارا کردن با پدر و مادر و یا همسر دیگر، زنش را طلاق دهد، این طلاق باطل است. ولیّ اگر برای پرهیز از مشکلات دیگر با رضایت قلبی طلاق دهد، طلاقش صحیح است.

۵) صیغهٔ طلاق را به قصد انشاء بخواند، پس اگر آن را از روی شوخی، اشتباهی، یا بدون قصد بر زبان جاری کند، طلاق حاصل نمی شود.

۶) به صورت قطعی باشد نه تعلیقی، پس اگر بگوید : « اگر من با فلانی ازدواج کنم پس او مطلّقه باشد » یا بگوید : « اگر همسرم از خانه بیرون برود مطلّقه باشد » چنین طلاقی باطل است.

(مسألهٔ ۳۲۲۱) اگر به چیزی معلّق کند که در صحّت طلاق شرط است، مثلاً بگوید : « اگر فلانی همسر من باشد پس مطلّقه باشد » یا بگوید : « اگر همسرم از حیض پاک شده باشد، پس مطلّقه باشد » بنابر احتیاط

واجب باز هم طلاق صحیح نیست.

(مسألة ۳۲۲۲) در طلاق خُلع و مبارات، اگر به چیزی معلّق کند که از شرایط صحت طلاق است، طلاق محقّق می شود.

۷) زن مورد طلاق ولو به صورت اجمالی مشخّص باشد، مثلاً بگوید: « بزرگترین همسرم مطلّقه است » ولیّ اگر مشخص نباشد، مثلاً بگوید: « یکی از همسرانم مطلّقه باشد » طلاق واقع نمی شود.

۸) زن در حال پاکی باشد و پس از پاک شدن رابطهٔ زناشوئی واقع نشده باشد، پس در حال حیض و نفاس طلاق واقع نمی شود، و اگر پس از پاک شدن رابطهٔ زناشوئی واقع شده باشد، طلاق محقّق نمی شود.

(مسألة ۳۲۲۳) گاهی در ایّام عادت زن برای مدّت کوتاهی پاک می شود، سپس دوباره رِگل می شود، در آن فاصله اگرچه زن محکوم به طهارت است، ولیّ در آن حال باز هم طلاقش جایز نیست.

(مسألة ۳۲۲۴) کسی که یقین به پاکی دارد، اگر شک کند که رِگل شده یا نه ؟، بنا را بر پاکی می گذارد، و کسی که یقین به حیض دارد، اگر شک کند که پاک شده یا نه ؟ بنا را ظاهراً بر حیض می گذارد، ولیّ اگر بعد خلاف آن کشف شود، حکم تابع واقع است.

(مسألة ۳۲۲۵) اگر زن بگوید من رِگل هستم، پذیرفته می شود، و اگر بگوید پاک شده‌ام، پذیرفته می شود.

(مسألة ۳۲۲۶) اگر زنی بگوید من پاک شده‌ام، پس او را طلاق بدهد، سپس بگوید من دروغ گفته بودم، این ادّعا از او پذیرفته نمی شود. و به صحّت طلاق حکم می شود، مگر اینکه یقین پیدا شود یا بیّنه اقامه شود که ادّعایش راست بوده است.

(مسألة ۳۲۲۷) کسی که همسرش دور است ولیّ از حال او آگاه است، یا می تواند از حال او آگاه شود، همانند کسی است که حاضر باشد، یعنی فقط می تواند در حال پاکی زن او را طلاق دهد، ولیّ اگر برای اطلاع از حال او راهی نداشته باشد، هر وقت بخواهد می تواند او را طلاق دهد.

(مسألة ۳۲۲۸) کسی که با همسرش در یک محلّ زندگی می کند، ولیّ برای اطّلاع از حال او راهی ندارد، او نیز می تواند هر وقت بخواهد او را طلاق دهد.

(مسألة ۳۲۲۹) زنی که در سن حیض دیدن است، ولیّ حیض نمی بیند، او را « **مسترابه** » می گویند، زن مسترابه‌ای را که با او نزدیکی صورت گرفته، پس از سپری شدن سه ماه قمری از تاریخ آخرین رابطهٔ زناشوئی، می تواند طلاق دهد.

(مسألة ۳۲۳۰) آغاز سن حیض در زنها، کامل شدن نه سال قمری، و پایان سن حیض در زنان قریشی کامل شدن ۶۰ سال و در غیر قریشی کامل شدن ۵۰ سال قمری می باشد.

(مسألة ۳۲۳۱) در طلاق زن مسترابه، فرق نمی کند که شوهرش با او در یک محلّ زندگی کند یا دور باشد، در هر دو صورت باید سه ماه سپری شود.

(مسألة ۳۲۳۲) شرط هشتم از شرایط صحّت طلاق در چند مورد ساقط می شود، که از آن جمله است :

۱) زن در سنّ حیض نباشد، به تفصیلی که در مسألهٔ ۳۲۳۰ گفته شد.

۲) رابطهٔ زناشویی حاصل نشده باشد. در این صورت طلاق دادن او حتی در حال حیض صحیح می باشد.

۳) زن حامله باشد، اگرچه آثار حاملگی ظاهر نباشد.

(مسألة ۳۲۳۳) اگر کسی زنش را در حال حیض طلاق دهد، یا در حال پاکی که رابطهٔ زناشوئی حاصل شده باشد طلاق دهد، بعداً معلوم شود که حامله بوده است، کشف می شود که طلاق صحیح بوده است.

(مسألة ۳۲۳۴) اگر شک کنیم زنی بالغ شده یا نه؟ یائسه شده یا نه؟ حامله است یا نه؟ زناشوئی حاصل شده است یا نه؟ در هر چهار مورد بنا بر عدم گذاشته می شود، مگر اینکه بعد خلاف آن کشف شود، که حکم تابع واقع خواهد بود.

۹) دو شاهد عادل، یعنی دو مرد عادل صیغهٔ طلاق را بشنوند و در مورد گنگ و امثال آن نوشتن و یا اشاره کردنش را ببینند.

(مسألة ۳۲۳۵) در احکام نماز جماعت معنای عدالت و راه به دست آوردن آن بیان گردید.

(مسألة ۳۲۳۶) عدالت گواهان هنگام استماع صیغهٔ طلاق شرط است، پس اگر بعد عدالت آنها از بین برود طلاق باطل نمی شود. چنانکه اگر هنگام اجرای طلاق عادل نباشند و بعدها عدالت پیدا کنند، کفایت نمی کند.

(مسألة ۳۲۳۷) لازم نیست شاهدان طلاق، مرد طلاق دهنده و یا زن طلاق داده شده را بشناسند، بلکه مشخّص بودن آنها در واقع کفایت می کند.

(مسألة ۳۲۳۸) در شهود شرط نیست که آنها را برای استماع صیغهٔ طلاق فرا خوانده باشند، پس اگر به صورت تصادفی هم در مجلس اجرای صیغهٔ طلاق حضور پیدا کنند و آن را استماع کنند، کفایت می کند.

(مسألة ۳۲۳۹) حتماً باید دو شاهد عادل شهادت بدهند که در مجلس

اجرای صیغهٔ طلاق حضور داشته‌اند. پس اگر شهادت بدهند مرد در نزد آنها اعتراف کرده که طلاق داده است، کفایت نمی کند. پس اگر طلاق را بدون حضور دو شـــاهد عادل، اجرا کرده باشـــد، باید یک بار دیگر در حضور دو شاهد عادل، با رعایت دیگر شرایط آن، تکرار نماید.

(مسألهٔ ۳۲۴۰) اگر مرد به کسی وکالت دهد که صیغهٔ طلاق را از طرف او اجرا کند، حتماً باید علاوه بر وکیل دو شاهد عادل در جلسهٔ طلاق حاضر باشـــند. اگر شخص موکِّل (شـــوهر) عادل باشد، آیا می تواند خودش و یا ولیّ او به جای یکی از دو شاهد عادل قرار بگیرند یا نه ؟ محلّ اشکال است.

(مسألهٔ ۳۲۴۱) حضور زنی که طلاق داده می شود در مجلس طلاق، حتی اطلاع او از وقوع طلاق شرط نیست، چه رسد به رضایت و اجازه او.

(مسألهٔ ۳۲۴۲) واقع شدن طلاق با چند چیز ثابت می شود :

۱) اطّلاع قطعی

۲) گواهی دو شاهد عادل

۳) اتّفاق نظر طرفین

۴) اعتراف شوهر، وکیل یا ولیّ او

(مســـألهٔ ۳۲۴۳) اگر شـــوهر، یا وکیل و یا ولیّ او بگوید که در فلان تاریخ من صیغهٔ طلاق را اجرا کرده‌ام، ســـخن او پذیرفته می شـــود، اگرچه بیش از مدّت عدّه از آن تاریخ گذشته باشد.

(مســـألهٔ ۳۲۴۴) اگر یکی از افـــراد اهل خلاف زنش را طلاق دهد با شـــرایطی که نزد او صحیح است ولیّ به اعتقاد ما صحیح نیست، این طلاق در واقع صحیح نیست، پس اگر خودش به این طلاق ترتیب اثر ندهد، زنش می تواند خودش را در اختیار او قرار دهد، ولیّ ما می توانیم او را به صحّت

آن طلاق وادار کنیم.

(مسألة ۳۲۴۵) بانوی مؤمنه‌ای که همسرش او را با شرایطی که نزد خودش صحیح بوده، طلاق بدهد، می تواند بر آن ترتیب اثر داده، عدّه نگهدارد و بعد از سپری شدن ایام عدّه، شوهر کند.

(مسألة ۳۲۴۶) ازدواج کردن با زنان مطلقهٔ اهل خلاف، پس از ایّام عدّه مانعی ندارد.

(مسألة ۳۲۴۷) فرد مؤمن (شیعه) زنی را که قبلاً طلاق داده، می تواند با او ازدواج کند، خواه آن زن شیعه باشد یا سنّی.

(مسألة ۳۲۴۸) اگر یک نفر از اهل خلاف زنش را با شرایط معتبر در نزد خود طلاق بدهد، و آن زن پس از سپری شدن، عدّه شوهر کند، اگر بعد آن مرد به مذهب حق (شیعه) بگرود، راهی برای بازگشت به آن زن ندارد.

(مسألة ۳۲۴۹) اگر یک نفر از اهل خلاف زنش را طلاق دهد و پیش از آنکه آن زن شوهر کند، به مذهب شیعه بگرود، طلاقش نافذ نیست و آن زن در حبالهٔ نکاح او باقی است.

(مسألة ۳۲۵۰) اگر یک نفر شیعه زنش را مطابق شرایط اهل خلاف طلاق بدهد، این طلاق نافذ نیست و او را بر صحّت آن نمی توان وادار نمود.

(مسألة ۳۲۵۱) اگر یک نفر کافر که از غیر اهل قبله است، زنش را طلاق بدهد با شرایطی که در آیین خودش صحیح و در آیین اسلام باطل است، طلاقش نافذ است، خواه بعد مسلمان شود، یا در آیین خود باقی بماند، چه زنش شوهر کرده باشد چه نکرده باشد.

* * *

فصل سوّم
احکام طلاق

(مسألة ۳۲۵۲) هر طلاقی که شرایط هشتگانهٔ یادشده را دارا نباشد، چنین طلاقی باطل و بدعت می باشد.

(مسألة ۳۲۵۳) طلاق صحیح بر دو قسم است :

۱) باین

۲) رجعی

(مسألة ۳۲۵۴) طلاق باین به طلاقی گفته می شود که مرد حق بازگشت نداشته باشد، خواه زن عدّه داشته باشد یا نه ؟

(مسألة ۳۲۵۵) طلاق باین بر چند قسم است :

۱) طلاق دختر بچه‌ای که نُه سالش کامل نشده است.

۲) طلاق زنی که به سنّ یائسگی رسیده، یعنی اگر قرشی باشد، ۶۰ سال و اگر غیر قرشی باشد، ۵۰ سالش کامل شده باشد.

۳) طلاق زنی که رابطهٔ زناشوئی مطلقاً (از پس و پیش) واقع نشده باشد.

۴) طلاق خلعی و مبارات، به تفصیلی که در فصل پنجم بیان می شود.

۵) طلاق سوّم در بانوان و طلاق دوّم در کنیزان، به تفصیلی که بیان خواهد شد.

(مسألة ۳۲۵۶) طلاق رِجعی به طلاقی گفته می شود که در آن تا هنگامی که زن در حال عدّه است، مرد حقّ بازگشت داشته باشد.

(مسألة ۳۲۵۷) به جز موارد پنجگانه‌ای که در مسألهٔ ۳۲۵۵ گفته شد،

دیگر طلاقها « **رجعی** » می باشد.

(مسألهٔ ۳۲۵۸) طلاق پس از طلاق بدون اینکه بازگشتی در بین باشد، صحیح نیست، پس اگر کسی سه بار پشت سر هم به زنش بگوید: « **أَنْتِ طالِقٌ** » و شرایط صحّت طلاق فراهم باشد، اوّلی صحیح و بقیه باطل است.

(مسألهٔ ۳۲۵۹) اگر کسی زنش را طلاق دهد، پس باز گردد دوباره طلاق دهد، مانعی ندارد، اگرچه در بین رابطهٔ زناشوئی واقع نشود.

(مسألهٔ ۳۲۶۰) اجرای دو طلاق در یک پاکی« طهر » مانعی ندارد، اگرچه بهتر آن است که پس از بازگشت منتظر تحیّض زن شود و طلاق دوّم را پس از پاک شدن او اجرا کند. و بهتر از آن اینست که پس از بازگشت با او رابطهٔ زناشوئی برقرار کند، سپس منتظر تحیّض او شود و طلاق دوّم را پس از پاک شدنش اجرا نماید. همچنین است طلاق سوّم.

(مسألهٔ ۳۲۶۱) مردی که زنش را سه بار طلاق دهد، دیگر نمی تواند به او برگردد، مگر هنگامی که مرد دیگری با او ازدواج کند، پس اگر طلاقش بدهد، پس از سپری شدن ایّام عدّه، بر شوهر نخستین حلال می شود.

(مسألهٔ ۳۲۶۲) در مسألهٔ فوق، فرق نمی کند که پس از طلاق اول و دوّم در عدّه رجوع کرده باشد، یا پس از انقضای عدّه با عقد جدید ازدواج نموده باشد.

(مسألهٔ ۳۲۶۳) در مورد کنیز به جای طلاق سوّم، پس از طلاق دوّم بر شوهرش حرام می شود و شوهرش نمی تواند به او رجوع کند، مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند. ولیّ چون مسائل مربوط به کنیز در زمان ما مورد حاجت نیست، از تفصیل آن پرهیز می شود.

(مسألهٔ ۳۲۶۴) مرد دوّمی که مُحَلِّل واقع می شود، یعنی زن سه طلاقه

را بر شوهر قبلی حلال می کند، با سه شرط او را بر شوهر اوّلش حلال می کند :

۱) با ازدواج دائم او را به همسری خود در آورد.

۲) بالغ باشد، و بنابر احتیاط واجب اخته نباشد.

۳) با او رابطهٔ زناشوئی پیدا کند و بنابر احتیاط واجب لازم است که از راه قُبُل باشد، ولیّ خروج منی شرط نیست.

(مسألهٔ ۳۲۶۵) زن سه طلاقه یا کنیز دو طلاقه با شرایط یاد شده با مرد دیگری ازدواج کند، اگر شوهر دوّم او را طلاق بدهد و یا بمیرد و یا به هر وسیلهٔ دیگر از او جدا گردد، پس از سپری شدن ایّام عدّه می تواند با شوهر قبلی ازدواج کند.

(مسألهٔ ۳۲۶۶) به طوری که مُحَلِّل اثر سه طلاق را از بین می برد و زن سه طلاقه را بر شوهرش حلال می کند، اثر یک طلاق و دو طلاق را نیز از بین می برد، پس اگر مردی زنش را یک بار یا دو بار طلاق داده باشد و او با مرد دیگری ازدواج کند و از او جدا شود، بر شوهر نخستین حلال می شود و تا هنگامی که پس از محلّل، سه بار طلاقش ندهد، بر او حرام نمی شود.

(مسألهٔ ۳۲۶۷) اگر کسی زنش را سه بار طلاق رجعی داد، و او با مرد دیگری ازدواج کرد و از او جدا شد، اگر شوهر قبلی بار دیگر او را بگیرد و سه بار طلاق رجعی بدهد، باز هم احتیاج به محلّل پیدا می کند.

(مسألهٔ ۳۲۶۸) پس از طلاق ششم، اگر با مرد دیگری ازدواج کند و از او جدا شود و با شوهر قبلی ازدواج کند، اگر سه بار دیگر او را طلاق رجعی دهد، پس از طلاق نهم بر او حرام ابدی می شود، و با هیچ راه دیگری بر او حلال نمی شود.

(مسألهٔ ۳۲۶۹) بنابر احتیاط واجب این حکم به طلاق رجعی اختصاص ندارد، و در همهٔ طلاقها، پس از طلاق نهم بر او حرام ابدی می شود.

(مسألهٔ ۳۲۷۰) بازگشت مرد به همسرش در ایّام عدّه، به معنای دست برداشتن از طلاق و بازگشت به زندگی زناشوئی است و در آن تعبیر مخصوصی شرط نیست، بلکه شوهر، یا وکیل او و یا ولیّ او هر تعبیری بگوید که مفهومش بازگشت به زندگی مشترک باشد، کفایت می کند.

(مسألهٔ ۳۲۷۱) اگر مرد در ایّام عدّهٔ طلاق رجعی کاری انجام بدهد که از آن بازگشت فهمیده شود، کفایت می کند، مثل اینکه چادر از سرش بر دارد و یا به نیّت بازگشت به او دست بزند یا با او رابطهٔ زناشوئی برقرار کند برای بازگشت کفایت می کند و نیازی به عقد جدید ندارد. ولیّ اگر این کارها را بدون قصد بازگشت انجام دهد، بازگشت حاصل نمی شود، مگر در مورد رابطهٔ زناشوئی که در مسألهٔ بعدی بیان می شود.

(مسألهٔ ۳۲۷۲) اگر انسان در ایّام عدّه با زنی که او را طلاق رجعی داده، همبستر شود، در اینجا چند صورت است :

۱) اگر این کار از روی اراده و اختیار و با توجّه به اینکه او در حال عدّه است، انجام شود، این به معنای بازگشت است، اگرچه با این عمل قصد بازگشت نکرده باشد.

۲) اگر این کار را بی‌اراده انجام دهد و یا او را بر این کار مجبور کنند، با این عمل بازگشت حاصل نمی شود، مگر اینکه قصد بازگشت بکند.

۳) این کار را از روی اراده و اختیار انجام دهد، ولیّ از اینکه او در عدّهٔ رجعی می باشد غفلت کند، در اینجا تحقّق رجوع با این عمل محلّ اشکال است و احتیاط واجب آنست که رعایت احتیاط کنند، به این معنا که

یا طلاقش دهد و یا قصد رجوع کند.

(مسألهٔ ۳۲۷۳) اگر مردی زنش را با شرایط لازم در طلاق به صورت رجعی طلاق دهد و پیش از سپری شدن ایام عدّه بگوید من او را طلاق نداده‌ام، انکار طلاق به معنای بازگشت می باشد، اگرچه نیّت بازگشت نکند.

(مسألهٔ ۳۲۷۴) مستحب است انسان هنگام بازگشت شاهد بگیرد، و اگر در آن هنگام شاهد نگرفته، بعد شاهد بگیرد، یعنی نزد دو شاهد عادل اعتراف کند که او قبلاً به همسرش رجوع کرده است.

(مسألهٔ ۳۲۷۵) تا زن در حال عدّه است، اگر مرد بگوید من رجوع کرده‌ام، سخنش پذیرفته می شود، ولیّ اگر بعد از سپری شدن عدّه، ادّعا کند که در ایّام عدّه باز گشته است، گفتارش پذیرفته نمی شود، مگر اینکه یقین حاصل شود و یا بیّنه قائم شود، یعنی دو مرد عادل بر آن گواهی دهند و در اینجا چیز دیگری جایگزین بیّنه نمی شود.

(مسألهٔ ۳۲۷۶) اگر کسی در ایّام عدّه به همسرش رجوع کند، ولیّ از او مخفی بدارد، و شاهدانی بر آن بگیرد و از آنها نیز بخواهد که مخفی بدارند و تا سپری شدن ایّام عدّه، این خبر به زن نرسد، در اینجا صحّت چنین بازگشتی محلّ اشکال است و بنابر احتیاط واجب باید مراعات احتیاط کنند، به این معنی که او را طلاق دهد و یا با عقد مجدّد به او باز گردد.

(مسألهٔ ۳۲۷۷) اگر مردی به زنی که طلاق داده نیاز ندارد و نمی خواهد با او زندگی کند مکروه است برای تجدید طلاق به او بازگشت نماید. بلکه مستحب است که او را رها سازد و شکیبائی پیشه نماید، تا حق بازگشت برای هر دوی آنها باقی بماند، شاید خداوند راه دیگری را پیش روی او قرار دهد. و شایسته نیست انسان راهی را که خداوند از روی لطف و کرم

پیش رویش گشــوده، آن را با دست خود ببندد و احیاناً تحت تأثیر وسوسهٔ شــیطان شــتابزده دســت به کاری بزند که دیگر نتواند آن را جبران نماید.

(مســألهٔ ۳۲۷۸) برای شــخص مریض مکروه اســت زنش را بدون رضایت او طلاق دهد، پس اگر طلاق بدهد، اگر یکی از آنها در ضمن عدّهٔ رجعی بمیرد از دیگری ارث می برد، امّا پس از سپری شدن ایّام عدّه مرد از زن ارث نمی برد، ولیّ زن تا یک ســال از تاریخ طلاق، از او ارث می برد، اگرچه طلاق باین باشد، مگر در چند مورد :

۱) در طول سال مرد بهبودی پیدا کند، سپس مرگش فرا رسد.

۲) پس از تمام شدن عدّه با دیگری ازدواج کرده باشد.

۳) طلاق با خواهش و رضایت او انجام گرفته باشد.

۴) طلاق به صورت خُلعی یا مبارات باشد.

* * *

فصل چهارم
احکام عدّه

در سه مورد زن باید عدّه نگهدارد :

۱ ـ مرگ شوهر

(مسـألهٔ ۳۲۷۹) هنگام مرگ شوهر، لزوم عدّه بر همسر هیچ شرطی ندارد، یعنی مطلقاً بر او لازم است عدّه نگه بدارد، چه هر دو بالغ، یا هر دو صغیر، یا یکی بالغ و دیگری صغیر باشـد، زناشـوئی انجام شده باشد یا نه، هر دو مسلمان، هر دو کافر، یا یکی مسلمان و دیگری کافر باشد.

۲) گسستن پیوند زناشوئی

(مسـألهٔ ۳۲۸۰) اگر در حال حیات زوجین پیوند زناشـوئی گسسته شود، زن باید عدّه نگه بدارد، با شرایطی که در مسألهٔ ۳۲۸۲ بیان می شود.

(مسـألهٔ ۳۲۸۱) پیوند زناشوئی با یکی از راههای زیر ممکن است از هم بگسلد:

۱) به وسیلهٔ طلاق در عقد دائم.

۲) به سبب سپری شدن مدّت در عقد موقّت.

۳) به وسیلهٔ بخشیدن مدّت در عقد موقّت.

۴) به سـبب فسخ نکاح، به جهت عیوبی که در مسألهٔ ۳۰۳۴ تا ۳۰۵۶ بیان گردید.

۵) به وسـیله بطلان نکاح، در اثر ارتداد یا پدید آمدن شـیر دادنی که موجب بطلان عقد شـود (به تفصیلی که در مسـألهٔ ۲۹۸۹ گفته شد) و یا

هر جهت دیگر.

(مسألهٔ ۳۲۸۲) در پنج مورد بالا که پیوند زناشوئی گسسته می شود، به دو شرط زن باید عدّه نگهدارد :

۱) زن در سنّ حیض باشد، به تفصیلی که در مسألهٔ ۳۲۳۰ بیان گردید.

۲) مراسم زناشوئی و نزدیکی واقع شده باشد.

(مسألهٔ ۳۲۸۳) در موردی که زناشوئی انجام نشده عدّه ندارد، ولیّ اگر منی مرد در رحم زن راه یافته باشد، لازم است احتیاط شود، یعنی بنابر احتیاط واجب در مدّت عدّه با دیگری ازدواج نکند و شوهر قبلی‌اش نیز بدون عقد جدید به او رجوع نکند.

۳ ـ وطی به شبهه

(مسألهٔ ۳۲۸۴) اگر مردی با زنی اشتباهاً نزدیکی کند، یعنی با زن نامحرمی به خیال اینکه همسرش می باشد همبستر شود، آن را وطی به شبهه می گویند، اگر زن در سنّ حیض باشد باید عدّه نگه بدارد.

(مسألهٔ ۳۲۸۵) عدّهٔ زن آزاد و مسلمانی که حیض می بیند و از شوهرش طلاق گرفته است، آن است که سه بار حیض ببیند، به این معنی که پس از سپری شدن دوران پاکی که در آن طلاق گرفته، حایض شود و پاک شود، یکبار دیگر حیض ببیند و پاک شود، و با آغاز سوّمین حیض عدّه‌اش پایان می یابد.

(مسألهٔ ۳۲۸۶) زن آزاد کافری که طلاق گرفته باشد، اگر پیش از سپری شدن دوّمین دوران پاکی‌اش مسلمان شود، عدّه‌اش با آغاز سوّمین حیض بعد از طلاق، پایان می یابد. بلکه بنابر احتیاط واجب اگر مسلمان هم نشود حکمش چنین است.

(مسألة ۳۲۸۷) عدّهٔ کنیز دو حیض است، به این معنی که پس از سپری شدن ایّام پاکی که در آن طلاق گرفته، حیض ببیند و پاک شود، با آغاز دوّمین حیض عدّه‌اش پایان می پذیرد.

(مسألة ۳۲۸۸) عدّهٔ زنی که ازدواج موقّت کرده، و مدّتش سر آمده و یا بخشیده شده نیز دو حیض است، پس اگر در حال پاکی مدتش تمام شود، عدّه‌اش به این است که خون ببیند و پاک شود، هنگامی که برای بار دوّم خون دید، عدّه‌اش پایان می یابد، ولیّ اگر در ایّام حیض مدّتش تمام شود، باید صبر کند تا پاک شود، یکبار دیگر حیض ببیند و پاک شود، با آغاز سوّمین حیض عدّه‌اش پایان می پذیرد.

(مسألة ۳۲۸۹) زن آزادی که در سنّ حیض است ولیّ حیض نمی شود عدّه طلاقش سه ماه قمری است، ولو به صورت تلفیق، یعنی مثلاً از دهم ماه قمری، تا دهم سه ماه دیگر.

(مسألة ۳۲۹۰) کنیز و همچنین زنی که ازدواج موقّت کرده، اگر در سنّ حیض باشند و حیض نشوند، عدّه آنها یک ماه و نیم است.

(مسألة ۳۲۹۱) زنی که حیض نمی شود، اگر احتمال داشته باشد که به جهت حامله بودن موقّتاً حیضش قطع شده باشد، از تاریخ آخرین نزدیکی خود به مدّت یک سال صبر می کند، اگر حامله باشد به وظیفهٔ حامله عمل می کند، و اگر حامله نباشد، کشف می شود که عدّهٔ او همان سه ماه، یا یک ماه و نیم بوده است.

(مسألة ۳۲۹۲) زنی که در هر چند ماه یکبار خون می بیند، اگر بعد از طلاق تا سه ماه هیچ خون نبیند، با سپری شدن سه ماه عدّه‌اش پایان می پذیرد. و اگر در کمتر از سه ماه سه بار خون ببیند با آغاز سوّمین حیض

عدّه‌اش پایان می یابد. پس اگر ســه ماه قمری زودتر فرا رسد با آن عدّه‌اش تمام می شود و اگر سه بار حیض زودتر واقع شد، با آن عدّه‌اش پایان می یابد.

(مسألهٔ ۳۲۹۳) زن جوانی که همیشه سرِ وقت و منظّم خون می‌دید، اگر بعد از طلاق یک بار خون ببیند و دیگر به علت نامعلومی خونش قطع شود و تا آخر سه ماه خون نبیند، باید از تاریخ طلاق تا نُه ماه قمری انتظار بکشد، ســپس ســه ماه عدّه نگه بدارد، در نتیجه عدّهٔ او یکسال قمری خواهد بود.

(مسألهٔ ۳۲۹۴) کســی که وظیفه‌اش دو بار حیض دیدن است، مانند زنی که ازدواج موقّت کرده و کنیزی که طلاق گرفته، اگر از هر چند ماه یکبار عادت می شــود، حتماً باید دو بار پاک شود، با آغاز دوّمین حیض عدّه‌اش تمام می شود. و چنین فردی نمی تواند عدّه‌اش را یک ماه و نیم قرار دهد.

(مسألهٔ ۳۲۹۵) زن مستحاضه‌ای که در طول ماه خونش قطع نمی شود، برای تعیین ایّام عادت خود بر اساس آنچه در مسائل ۲۶۲ تا ۲۶۹ گفته شد عمل می کند. چنین زنی نباید در روزهایی که به عنوان ایام عادت خود برگزیده طلاق داده شود، بلکه باید در روزهایی که در حکم پاکی است طلاق داده شود.

(مســألهٔ ۳۲۹۶) در فرض یاد شــده، بنابر احتیاط واجب در زن آزاد عدّه طلاقش سه ماه تمام است، ولیّ در مورد کنیز و ازدواج موقّت بیشترین مدّت را باید عدّه نگهدارد. یعنی اگر دوّمین حیض را در کمتر از یک ماه و نیم ببیند باید یک ماه و نیم عدّه نگه بدارد و اگر دوّمین حیض را در بیشتر از یک و ماه و نیم ببیند، عدّه‌اش با آغاز دوّمین حیض پایان می یابد.

(مسألهٔ ۳۲۹۷) زنی که در یک ماه بیش از دو بار حیض می بیند، بنابر احتیاط واجب باید بر اساس سه ماه و یک ماه و نیم عدّه نگهدارد.

(مسألهٔ ۳۲۹۸) دختر نوجوانی که به سنّ بلوغ رسیده ولیّ هنوز عادت

نشده، اگر طلاق بگیرد و یک ماه از عدّه‌اش بگذرد، آنگاه عادت شود، آن یک ماه از عدّه‌اش حساب نمی شود، بلکه باید با سه بار عادت شدن عدّه نگه دارد.

(مسألهٔ ۳۲۹۹) هر کسی که حیض نمی شود وظیفه‌اش سه ماه یا یک ماه و نیم عدّه نگه داشتن بود، اگر تصادفاً در وسط عدّه‌اش حیض ببیند، بنابر احتیاط واجب لازم است عدّه‌اش را بر اساس سه حیض و دو حیض قرار دهد.

(مسألهٔ ۳۳۰۰) کسی که حیض می شد، و لذا عدّه‌اش را با عادت ماهانه آغاز کرده، ولیّ بعد عادتش قطع شد، آنچه را بر اساس عادت ماهانه سپری کرده، رها می کند، بر اساس ماهها (سه ماه یا یک ماه و نیم) عدّه‌اش را از نو آغاز می کند، مگر اینکه در سنین بالا باشد و قطع شدن عادت به بالا بودن سنّ مستند شود. در این صورت آنچه از عدّه‌اش سپری شده به قوّت خود باقی است، پس اگر یک بار خون دیده، دو ماه نیز عدّه نگه می‌دارد تا سه ماهش کامل شود، اگر دو بار خون دیده، یک ماه دیگر نیز عدّه نگه می‌دارد.

(مسألهٔ ۳۳۰۱) اگر فرض یاد شده در ازدواج موقّت و یا در مورد کنیز اتّفاق بیفتد، باید گذشته را رها کرده، یک ماه و نیم دیگر از نو عدّه نگهدارد.

(مسألهٔ ۳۳۰۲) اگر زن حامله از شوهری که از او حامله است طلاق بگیرد، تا فرا رسیدن زایمان عدّه نگه می‌دارد، اگرچه یک لحظه پس از طلاق اتفاق بیفتد.

(مسألهٔ ۳۳۰۳) در زایمان که موجب پایان یافتن عدّه می شود، فرق نیست که بچه سالم به دنیا بیاید و یا به صورت سقط دفع شود، آنچه لازم است آنست که معلوم شود آنچه سقط شده مبدء نوزاد آدمی بوده است.

(مسألهٔ ۳۳۰۴) زن حامله‌ای که طلاق گرفته، اگر به بیش از یک بچه حامله باشد، با اوّلین زایمان عدّه‌اش سپری می شود و شوهرش حق رجوع

ندارد، ولیّ تا بچهٔ بعدی به دنیا نیاید، حق ازدواج با شوهر دیگر ندارد.

(مسألهٔ ۳۳۰۵) زنی که ازدواج موقّت کرده و حامله است، پس از سپری شدن مدّت آن، بنابر احتیاط واجب باید بیشترین مدّت را، از زمان عدّه و وقت زایمان، عدّه نگه دارد.

(مسألهٔ ۳۳۰۶) اگر زنی در ازدواج دائم بدون طلاق از شوهرش جدا شود، مثلاً به وسیلهٔ فسخ در عیوب، یا بطلان نکاح به سبب پدیدار شدن یکی از عوامل تحریم، عدّهٔ او عدّهٔ طلاق است، یعنی : سه بار پاک شدن، یا سه ماه، و یا زایمان.

(مسألهٔ ۳۳۰۷) اگر موجبات فسخ و یا بطلان نکاح در ازدواج موقّت پدید آید، عدّهٔ او همان عدّهٔ عقد موقّت (دو بار پاک شدن، یا یک ماه و نیم) می باشد.

(مسألهٔ ۳۳۰۸) زنی که همسرش بمیرد، عدّهٔ او در هر حال چهار ماه و ده روز است، مگر زن حامله، اگر عدّهٔ او بیشترین مدّت، از زایمان و چهار ماه و ده روز می باشد. یعنی اگر در کمتر از مدّت یاد شده زایمان کند باید تا پایان مدّت یاد شده عدّه نگهدارد، و اگر پس از آن مدّت زایمان کند، عدّه‌اش تا هنگام زایمان امتداد می یابد.

(مسألهٔ ۳۳۰۹) زنی که در حال عدّهٔ باین است، اگر شوهرش بمیرد همان عدّهٔ خودش را به پایان می‌رساند و عدّهٔ وفات نگه نمی‌دارد. ولیّ اگر در عدّهٔ رجعی باشد، باید عدّه وفات نگه دارد.

(مسألهٔ ۳۳۱۰) زنی که در عدّهٔ رجعی شوهرش بمیرد و چهار ماه و ده روز عدّه نگهدارد ولیّ عدّه طلاقش تمام نشده باشد، مانند زنی که در چند ماه یکبار رِگل می شود، بنابر احتیاط واجب باید تا آن وقت عدّه را

امتداد دهد.

(مسألة ۳۳۱۱) بر زن آزاد، بالغ و عاقل، که شوهرش بمیرد، واجب است در طول عدّهٔ وفات ترک آرایش کند، یعنی از به کار بردن عطر و زینت در بدن و لباس خود پرهیز کند.

(مسألة ۳۳۱۲) شستن بدن و لباس، شانه زدن گیسوان، و گرفتن ناخنها و رعایت دیگر مسائل بهداشتی که عرفاً زینت محسوب نمی شود، در ایّام عدّهٔ وفات مانعی ندارد.

(مسألة ۳۳۱۳) سرمه کشیدن اگر برای زینت نباشد، بلکه از روی نیاز باشد، و یا در میان آنها مرسوم باشد و در عرف آنها آرایش به شمار نیاید، مانعی ندارد.

(مسألة ۳۳۱۴) اگر زن در عدّهٔ وفات آرایش کند، معصیت کرده است، ولیّ عدّه‌اش باطل نمی شود.

(مسألة ۳۳۱۵) زن می تواند عدّهٔ وفات را در خانهٔ خود، یا در هر خانه‌ای که بخواهد، حتی در خانه های متعدّد سپری کند، یعنی در هر خانه‌ای مدّتی بماند.

(مسألة ۳۳۱۶) بیرون رفتن زن در عدّهٔ وفات جایز، ولیّ مکروه است، مگر اینکه از روی نیاز، یا برای انجام وظیفه، ادای حق و کار خیری باشد.

(مسألة ۳۳۱۷) آنچه در میان عوام شایع است که زن باید در ایّام عدّهٔ وفات، در گوشهٔ عزلت و سراپرده اختفا، مستقر شود و حتّی از معاشرت مجاز نیز پرهیز کند، ریشهٔ شرعی ندارد.

(مسألة ۳۳۱۸) در وطی به شبهه، یعنی در مورد زنی که از روی اشتباه با او نزدیکی حاصل شده، عدّه لازم است و عدّهٔ او به مقدار عدّهٔ طلاق یک

زن آزاد است، یعنی سه بار پاک شدن و یا سه ماه، به تفصیلی که در مسألهٔ ۳۲۸۵ بیان گردید.

(مسألهٔ ۳۳۱۹) میزان در تحقّق وطی به شبههٔ آن است که این عمل در اثر غفلت و اشتباه مرد انجام شده باشد و عمداً قصد گناه نکرده باشد، امّا اشتباه کردن زن در این مسأله تأثیر ندارد.

(مسألهٔ ۳۳۲۰) زنی که در مورد وطی به شبهه قرار گرفته، اگر همسر داشته باشد، در مدّت عدّه نباید همسرش با او نزدیکی کند، بلکه بنابر احتیاط واجب باید همسرش از او دوری گزیند و به هیچ وجه از او کامجویی به عمل نیاورد، و اگر مجرد باشد در این مدّت حق ازدواج ندارد.

(مسألهٔ ۳۳۲۱) زنی که زنا کرده عدّه ندارد و نیاز به استبرا ندارد، اگرچه بهتر آنست که از آن آب آلوده استبرا نماید، به ویژه در صورتی که با همان شخص بخواهد ازدواج نماید.

(مسألهٔ ۳۳۲۲) آغاز عدّهٔ وفات از لحظه‌ای است که زن از درگذشت همسرش آگاه شود، نه از لحظهٔ وفات، خواه شوهرش در وطن مرده باشد یا در سفر.

(مسألهٔ ۳۳۲۳) بنابر احتیاط واجب در مورد کنیز و دختر خردسالی که ترک زینت بر آنها واجب نیست و همچنین در موردی که فاصلهٔ مرگ همسر و آگاه شدن زن از مرگ او اندک باشد نیز عدّهٔ وفات از لحظهٔ آگاه شدن همسر آغاز می شود.

(مسألهٔ ۳۳۲۴) آغاز عدّهٔ وطی به شبهه از لحظه‌ایست که شبهه بر طرف شود و حقیقت حال معلوم گردد، نه از تاریخ آخرین رابطهٔ جنسی.

(مسألهٔ ۳۳۲۵) در مورد عدّهٔ طلاق، فسخ نکاح، سرآمدن مدّت یا بخشیده شدن آن (در عقد موقّت)، آغاز عدّه از لحظه‌ایست که سبب آن

واقع شده باشد، اگرچه زن پس از سپری شدن عدّه آگاه گردد.

(مسألهٔ ۳۳۲۶) به جز طلاق رجعی که شرح آن در مسألهٔ ۳۲۵۶ گفته شد، دیگر عدّهها باین هستند، یعنی شوهر در آنها حق رجوع ندارد.

(مسألهٔ ۳۳۲۷) در طلاق رجعی تا هنگامی که عدّهٔ طلاق تمام نشده، همهٔ احکام زوجیّت پابرجا می باشد و درنتیجه :

۱) شوهر نمی تواند در آن مدّت با خواهر او ازدواج کند.

۲)اگراوزن چهارم شوهرباشد،نمی تواند درآن مدّت بازن پنجمی ازدواج کند.

۳) اگر یکی از آنها (شوهر یا همسر) در مدّت عدّه بمیرد، از یکدیگر ارث می برند.

۴) شوهر بدون اجازهٔ او می تواند با او نزدیکی کند.

۵) اگر از او بخواهد که همبستر شوند، بر او واجب است که اطاعت کند.

۶) زن می تواند برای او آرایش کند و زینتش را برای او آشـــکار کند، بلکه مستحب هم هست.

۷) نفقه و محلّ سکونت او در این مدّت بر عهدهٔ شوهر است.

۸) شـــوهر تا سپری شدن مدّت عدّه نمی تواند او را از خانهاش بیرون کند، یا وادار کند جدا از او زندگی کند، مگر در صورتی که عمل ناشایست مرتکب شود.

منظور از کار ناشایست بنابر احتیاط واجب منحصر به اقوال و یا افعال مربوط به مسائل جنسی می باشد.

(مسألهٔ ۳۳۲۸) در طلاق باین رشتهٔ زوجیّت به طور کلّی گسسته می شود و آن مرد نسبت به آن زن در حکم بیگانه است، فقط یک استثنا هست و آن اینست که اگر مردی در حال بیماری زنش را طلاق دهد، اگر تا یکسال

بمیرد زن از او ارث می برد، به تفصیلی که در مسألهٔ ۳۲۷۸ بیان گردید.

(مسألهٔ ۳۳۲۹) اگر انسان با زنی ازدواج موقّت کند، باید بنابر احتیاط واجب در مدّت عدّهٔ او با خواهرش ازدواج نکند.

(مسألهٔ ۳۳۳۰) اگر انسان اشتباهاً با مادر زن و یا خواهر زنش نزدیکی کند بنابر احتیاط واجب لازم است در مدّت عدّهٔ وطی به شبههٔ آنها از همسرش دوری گزینند.

(مسألهٔ ۳۳۳۱) اگر مردی همسرش را طلاق رجعی بدهد و در ایّام عدّه به او برگردد و پیش از آنکه با او نزدیکی کند، دوباره او را طلاق دهد، بر زن واجب است عدّه‌اش را از نو آغاز کند، به پایان بردن عدّهٔ اوّلی کفایت نمی کند و طلاق دوّم نیاز به عدّهٔ کامل دارد.

(مسألهٔ ۳۳۳۲) زنی که در حال عدّه است، نسبت به مردی که از او عدّه نگه داشته، مشکل عدّه ندارد، پس می تواند در حال عدّهٔ باین با او ازدواج کند، به شرط اینکه از جهت دیگر بر او حرام نباشد، مانند عدّهٔ طلاق خُلعی، عدّهٔ عقد موقّت و عدّهٔ وطی به شبهه و امثال آنها.

(مسألهٔ ۳۳۳۳) اگر انسان با همسر قبلی خود هنگام عدّه ازدواج کند و پیش از آنکه نزدیکی کند طلاقش بدهد، و یا مدّتش را به او ببخشد، تا عدّهٔ قبلی او به پایان نرسیده با شخص دیگری نمی تواند ازدواج کند. پس اگر زنی در اوّل ماه شوال مدّتش سپری شده، و می بایست یک ماه و نیم عدّه نگه دارد، اگر همسر قبلی‌اش با او ازدواج کند و پیش از نزدیکی طلاقش دهد، تا نیمهٔ ماه ذیقعده نمی تواند با فرد دیگری ازدواج کند، یعنی باید آن یک ماه و نیم را به پایان برساند.

* * *

فصل پنجم
احکام طلاق خُلع و مبارات

طلاق خلعی و طلاق مبارات دو نوع از اقسام طلاق هستند که بر مبنای تقاضای زن از شـــوهر و بخشـــش مالی به این منظور انجام می شود. در این دو طلاق، جدائی شـــوهر از همسر، به عنوان اجابت خواستهٔ او و بر آوردن خواهش او جامه عمل می پوشد.

(مســـألهٔ ۳۳۳۴) در طلاق خُلعی و مبارات، همهٔ شرایط طلاق، که در مسألهٔ ۳۲۱۹ تا ۳۲۳۵ بیان شد، شرط است و علاوه بر آنها لازم است زن بالغ و عاقل باشد و کسی او را برای مطالبهٔ طلاق و بذل مال مجبور نکرده باشد.

(مســـألهٔ ۳۳۳۵) در طلاق خُلعی شرط اســـت زن از پیوند زناشوئی ناراضی باشـــد، به گونه‌ای که نتواند حق شـــوهرش را ادا کند و نسبت به او تجـــاوز کرده به معصیت بیفتد، یا برای او خطر ایجاد کرده، همواره با او در جنگ و ستیز باشد.

(مســـألهٔ ۳۳۳۶) اگر زن نسبت به پیوند زناشوئی ناراضی هست، ولیّ به جهت پایبندی به احکام شرع، یا به دلیل اصالت خانوادگی حقوق شوهر را رعایت می کند، و یا اگر در ادای حقوق شـــوهر کوتاهی می کند، ولیّ به جنگ و ستیز برنمی خیزد، این مقدار نارضایتی مجوّز طلاق خُلعی نمی شود.

(مســـألهٔ ۳۳۳۷) اگر شـــخص دیگـــری او را وادار کند که با شـــوهر ناسازگاری کند و جنگ و جدال راه بیندازد، ولیّ این کار مطابق تشخیص و برخاسته از صمیم قلب نباشد، برای طلاق خُلعی مجوّز نمی شود.

(مسألهٔ ۳۳۳۸) امّا طلاق مبارات در مواردی است که زن و شوهر هر دو نسبت به یکدیگر تنفر داشته باشند، اگرچه به مرحله تجاوز به حق و کوتاهی از ادای وظیفه نرسیده باشد.

(مسألهٔ ۳۳۳۹) طلاق خلع و مبارات برای جبران برخی از مشکلات ناشی از پیوند زناشوئی، بدون اینکه از اصل زناشوئی متنفر باشند، جایز نیست، مثل اینکه انجام برخی از کارهای زناشوئی، یا مسافرت به همراه شوهر و یا معاشرت با اقوام او بر زن سخت باشد، اینها مجوّز طلاق نمی شوند.

(مسألهٔ ۳۳۴۰) طلاق خلع و مبارات برای مشکلات خارج از رابطهٔ زناشوئی، مانند اصرار فامیل زن، عرف و عادت قبیلگی، ترس از ظالم و امثال آنها هرگز جایز نیست.

(مسألهٔ ۳۳۴۱) بر مرد حرام است نسبت به حقوق همسرش تعدی کند و بر او سخت بگیرد تا او ناگزیر شود مالی را به او بخشیده، خود را از دست او رها سازد. این شیوه سوء استفاده از ضعف و ناتوانی زن، از بدترین اقسام ظلم می باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این رابطه می فرماید :

« هرکس همسرش را بیازارد تا او دست نزنید تاوان بدهد و جانش را رها سازد، خداوند منّان جز آتش جهنم عقوبت دیگری را برای او انتخاب نمی کند، که خداوند برای زن خشمگین می شود، آن گونه که برای یتیم خشمگین می شود ... ».

« آگاه باشید که خدا و پیامبرش از هر کسی که همسرش را بیازارد تا او تاوان بپردازد و خود را رها سازد، بیزاری می جویند ».

(مسألهٔ ۳۳۴۲) اگر شخص سومی در میان زن و شوهر مداخله کند و زن را تحریک، تشویق و یا وادار کند که مالی را به شوهر ببخشد، از او

مطالبهٔ طلاق نماید، او نیز مشـــمول بیان رسول اکرم ﷺ است که در ذیل مسألهٔ فوق نقل گردید.

(مســـألهٔ ۳۳۴۳) اگر شوهر با فریب نفس و نیرنگ شیطان و یا تحت تأثیر فرد دیگری بر همســـرش ســـخت بگیرد و او ناگزیر شود چیزی را به او ببخشـــد و درخواســـت طلاق نماید، این مال بر شوهر حلال نمی شود و طلاق خُلع یا مبارات تحقق نمی یابد، مگر اینکه ناســـازگاری آنها به حدّی برسد که مجوّز طلاق خُلع و مبارات بشود (به نحوی که در مسألهٔ ۳۳۳۵ و ۳۳۳۸ گفته شـــد). و در هر صورت کسی که مسبّب چنین رویدادی بشود، مرتکب گناه بزرگی شده است.

(مسألهٔ ۳۳۴۴) مالی که در این طلاقها بذل می شود باید چیزی باشد که شـــرعاً معامله کردن با آن جایز باشـــد، از قبیل عین، منفعت یا حق باشد، نه از قبیل شراب و خوک.

(مســـألهٔ ۳۳۴۵) مالی کـــه در مقابل طلاق بذل می شـــود باید معین باشد، پس اگر بگوید : یکی از این دو لباس، یا هر چه را شوهر بعد بگوید بخشیدم، کافی نیست. امّا اگر در واقع مشخص باشد ولیّ بیان نشود، مانعی ندارد. مثل اینکه یک بســـته پول را در دســـت بگیرد و مقدارش را نگوید و اظهار کند که این پول را بخشیدم، کافی است.

(مســـألهٔ ۳۳۴۶) مالی که در مقابل طلاق بذل می شـــود از نظر کم یا زیاد بودن حدّ معینی ندارد، جز اینکه در طلاق مبارات مشـــروط اســـت بر اینکه از مقدار مهریه بیشتر نباشد.

(مســـألهٔ ۳۳۴۷) آنچه زن می بخشـــد باید ملک خودش باشد و یا بر عهـــده بگیرد، و نمی تواند مال دیگری را بذل کند، اگرچه او راضی باشـــد،

مگر اینکه قبلاً آن را مالک شود، سپس بذل کند.

(مسألة ۳۳۴۸) در طلاق خلع و مبارات لازم است طلاق به بذل مربوط باشد و مبتنی بر آن باشد، همانگونه که قبول در عقود مربوط به ایجاب و مبتنی بر آن است، آگاهی شوهر از رضایت همسر به بذل، و یا خبر دادن زن که حاضر است فلان مقدار به او بذل کند، کفایت نمی کند، بلکه باید بذل واقع شود، آنگاه طلاق بر اساس در خواست او انجام پذیرد.

(مسألة ۳۳۴۹) در طلاق خلع و مبارات، صیغهٔ طلاق را به دو قسم می توان جاری نمود :

۱ ـ با استفاده از واژهٔ طلاق، مانند : « **أنتِ طالقٌ علي ما بَذَلْتِ** » یا « **فلانةُ طالقٌ علي ما بَذَلَتْ** ».

۲ ـ بدون استفاده از واژه طلاق، با هر عبارت دیگری که حکایت از جدائی و گسستن رشته زناشوئی داشته باشد، مشروط بر اینکه عنوان فسخ نکاح را در بر نگرفته باشد. مثلاً :

۱) در طلاق خلعی بگوید : « **خَلَعتكِ علي كذا** »، « **أنتِ مختلعةٌ علي كذا** » یا « **خلعتُ فلانةَ علي كذا** ».

۲) در طلاق مبارات بگوید : « **بارأتُ فلانةَ علي كذا** » یا « **بارأتك علي كذا** ».

۳) در هر دو بگوید : « **فارقتكِ علي كذا** »، « **فارقتُ فلانةَ علي كذا** » یا « **تركتكِ علي كذا** »، « **تركتُ فلانةَ علي كذا** ».

۴) زن در مقام بذل بگوید : « **اِخلعني علي كذا** »، « **بارِئني علي كذا** »، « **لكَ كذا و اخعلني** »، « **لكَ كذا بارئني** »، « **لكَ كذا فارقني** ». شوهر نیز در مقابل به قصد انشاء طلاق خلعی یا مباراتی بگوید : « رضیتُ بذلک ».

روی این بیان شرط نیست که اعلام جدایی ابتداءاً از طرف شوهر باشد

و نیازی به آوردن واژهٔ طلاق نیست، اگرچه بهتر است که در همهٔ تعبیرهای فــوق پس از تحقق یافتن خلع و مبارات صیغهٔ طلاق را جاری کرده بگوید : « أنتِ طالقٌ » یا « فلانةُ طالقٌ ».

(مســألهٔ ۳۳۵۰) به هنگام انشــاء هر یک از صیغه های یاد شده باید شــرایط طلاق موجود باشد، مثلاً حتماً باید دو شــاهد عادل حضور داشته باشــند و زن در حال پاکی باشــد و در آن دوران پاکی رابطهٔ زناشــوئی رخ نداده باشد. به تفصیلی که در مسألهٔ ۳۲۱۹ تا ۳۲۳۴ بیان گردید.

(مســألهٔ ۳۳۵۱) در طلاق خلع و مبارات، مباشرت زن و شوهر شرط نیســت، بلکه وکیل زن می تواند از طرف او بذل را انجام داده، درخواســت طلاق نماید و وکیل مرد از طرف او صیغهٔ طلاق را جاری سازد.

(مســألهٔ ۳۳۵۲) در طلاق خلع و مبــارات تا هنگامی که زن در حال عدّه است، می تواند به دو شرط از بخشش خود برگردد :

شــرط اوّل اینکه : آن مال در دست شــوهر باقی باشد، پس اگر آن به وســیلهٔ فروش، هبه، وقف و امثال آنها از دســت او بیرون رفته باشد، دیگر زمینهٔ بازگشــت از بین رفته اســت. و این در صورتی اســت که مال مورد بخشــش عین خارجی باشد، مثل لباس و فرش و ظرف مشخّص، ولیّ اگر کلی باشد، مثلاً مقداری پول باشد و شوهر آن را خرج کرده باشد آیا موظف اســت که به آن مقدار پول دیگری به او بپردازد ؟ محلّ اشــکال است، بنابر احتیاط واجب لازم است احتیاط ترک نشود.

شرط دوّم اینکه : راه بازگشت مرد به زناشوئی مجدّد باز باشد و برای این کار دو شرط هست :

۱ ـ زن در شــرایطی باشــد که اگر چیزی نبخشیده بود طلاقش رجعی

می شد، یعنی مثلاً طلاق سوم نباشد.

۲ ـ مانعی از بازگشـــت مرد پیش نیامده باشد، از قبیل ازدواج با خواهر آن زن، ازدواج با زن چهارم دائمی، شیر دادن آن زن، زنِ صغیرهٔ آن مرد را، که برگردد و مادر زن او بشود، و امثال آنها.

(مسألهٔ ۳۳۵۳) در بازگشت زن از بخشش خود شرط سومی نیز لازم اســـت و آن اینکه : از تعدّی به حقوق شـــوهر دســـت بردارد و از آنچه در گذشته انجام داده به درگاه حضرت احدیت توبه نماید.

* * *

فصل ششم
احکام ظِهار

« **ظِهار** » آنست که مردی همسر و یا کنیزش را به قصد حرام کردن آن بر خویش، به یکی از محارم خود تشبیه کند، به تفصیلی که بیان خواهد شد.

« **ظِهار** » یکی از بدعتهای زمان جاهلیّت است و چون متضمّن تحریم چیزی اســت که خداوند آن را حلال کرده، از نظر خداوند متعال کار زشت و نکوهیده است، چنانکه در قرآن کریم آمده است :

﴿الَّذِيـَن يُظَاهِـرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَـائِهِم مَّا هُـَّن أُمَّهَاتِهِـْم إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَراً مِّنَ الْقَوْلِ وَزُوراً﴾[1]:

« آن عدّه از شما که با زنهای خود ظهار می کنند، آنها مادرانشان نیستند، مادران آنها تنها کسانی هستند که آنها را زائیده‌اند. آنها سخنان زشت و باطل بر زبان می‌آورند ».

خداوند منّان از باب کیفر گفتارشــان آنها را ملزم می کند تا هنگامی که کفاره نداده‌اند از همسران خود دوری گزینند.[2]

شایســته اســت افراد با ایمان در کردار و گفتار خود بسیار دقیق باشند و از آداب جاهلی در هر شــرایطی اجتناب ورزند و همواره مؤدّب به آداب الهی و متخلّق به اخلاق اســلامی باشند تا خود را در تنگنا قرار ندهند و به حقوق دیگران تجاوز نکنند.

---

(۱) سورهٔ مجادله (۵۸)، آیهٔ ۲ .

(۲) کفاره ظهار چنانکه در فصل کفّارات بیان می شود : آزاد کردن یک برده است، اگر ممکن نباشد دو ماهروزه، اگر ممکن نباشد اطعام ۶۰ تن فقیر می باشد.

(مسألة ۳۳۵۴) ظهار فقط از طرف مرد واقع می شود و اگر زن چنین تشبیه ناروائی را بر زبان براند، شوهرش بر او حرام نمی شود.

(مسألة ۳۳۵۵) صیغهٔ ظهار باید به قصد تحریم رابطهٔ زناشویی با حفظ رشتهٔ زناشویی باشد، پس اگر آن را به عنوان کنایه از طلاق بر زبان جاری کند، نه طلاق واقع می شود و نه ظهار. و اگر آن را به عنوان تهدید زن به دوری، نه به قصد تحریم بگوید، اثری بر آن مترتّب نمی شود.

(مسألة ۳۳۵۶) ظهار آنست که مردی به قصد تحریم همسرش بر خویشتن بگوید : « **أنتِ علي كظهرِ امّي** ». و یا هر تعبیری که این تشبیه را برساند، مثلاً بگوید : « **أنتِ علي ظهرُ امّي** »، « **أنتِ منّي كظهرِ امّي** »، « **أنتِ حرامٌ علي كظهرِ امّي** » و یا هر تعبیر دیگری که این مفهوم را ادا کند. و یا به جای « **أنتِ** » : « **هِي** » یا « **فُلانةُ** » بگوید.

(مسألة ۳۳۵۷) در ظهار اگر به جای مادر، خواهر، عمّه، خاله و یا هر عنوان دیگری که به وسیلهٔ نسبی، سببی یا شیری بر او حرامست، بر زبان بیاورد، ظهار واقع می شود.

(مسألة ۳۳۵۸) در ظهار حتماً باید عنوان محرمیّت بر زبان جاری شود مانند مادر، خواهر و امثال آنها و اگر به جای عنوان، نام یکی از محارم خود را بر زبان آورد، مثلاً بگوید : « **أنتِ علي كظهرِ هندٍ** » و هند نام مادر و یا خواهرش باشد، ظهار محقّق نمی شود.

(مسألة ۳۳۵۹) اگر به جای « **ظَهر** » عنوان دیگری بر زبان جاری کند، مثلاً او را به دست، پا، یا هر عضو دیگری از اعضای مادرش تشبیه کند، و یا به خود او تشبیه کند، مثلاً بگوید : « **أنتِ علي كَأُمّي** » ظهار واقع می شود.

(مسـألة ۳۳۶۰) اگر صیغه ظهار را بدون تشـبیه جاری سازد، مثلاً به قصد ظهار بگوید : « **أنتِ علي حرامٌ** » ظهار واقع نمی شود.

(مسـألة ۳۳۶۱) ظهار باید مطلق باشد، پس اگر مشروط به چیزی یا مقیّد به زمانی باشد، ظهار واقع نمی شود. مثل تعبیرهای زیر :

۱) **أنتِ علي كظهرِ امّي الي شهرٍ** (... تا یک ماه).

۲) **أنتِ علي كظهرِ امّي من يومِ الجمعة** (... از روز جمعه).

۳) **أنـتِ عـلي كظهرِ امّـي اِن خرجتِ من الـدّارِ** (... اگر از خانه بیرون بروی).

۴) **أنتِ علي كظهرِ امّي اِن أمطرتِ السَّماءُ** (... اگر باران ببارد).

(مسـألة ۳۳۶۲) ظهار کننده باید بالغ و عاقل باشـد و از روی اختیار انجام دهد، پس اگر از روی اجبار یا به خاطر خشنودی دیگری ـ چون مادر یا همسر دیگر ـ و یا برای فرار از مشکلات آن را بر زبان آورد، ظهار واقع نمی شود.

(مسـألة ۳۳۶۳) ظهار اگر از روی خشم و احساسات ـ بدون تأمّل ـ و یا به قصد ایذا و اذیّت همسر باشد، واقع نمی شود.

(مسـألة ۳۳۶۴) ظهار در مورد زن دائمی و زن موقّت واقع می شود، ولیّ در مورد زن نامحرم واقع نمی شود، اگرچه آن را به ازدواج با او معلّق کند.

(مسألة ۳۳۶۵) در ظهار شرایطی است که از آن جمله است :

۱) باید دو شاهد عادل وجود داشته باشند.

۲) زن باید در حال پاکی باشد.

۳) باید در آن پاکی رابطهٔ زناشـویی برقرار نشـده باشد، در مورد زنی

که در سن حیض است و حیض نمی بیند، مطابق مسألهٔ ۳۲۳۰ رفتار شود.

۴) در مورد همسر عقد بسته‌ای که مراسم زناشویی انجام نیافته، ظهار واقع نمی شود. در ظهار حتماً باید نزدیکی انجام شده باشد ـ ولو از طریق دبر ـ .

(مسألهٔ ۳۳۶۶) احکام طلاق غایب که در مسألهٔ ۳۲۲۷ گفته شد، آیا در مورد ظهار نیز جاری می شود یا نه ؟ محلّ اشکال است بنابر احتیاط واجب، رعایت احتیاط شود.

(مسألهٔ ۳۳۶۷) هنگامی که ظهار با شرایط یاد شده انجام پذیرفت، تا هنگامی که کفارهٔ ظهار را پرداخت نکرده، نزدیکی کردن با آن زن بر شوهر حرام است، ولیّ دیگر کامجوئیها مانعی ندارد، پس از ادای کفّاره حکم ظهار برداشته می شود.

(مسألهٔ ۳۳۶۸) اگر پیش از ادای کفّاره با او نزدیکی کند، معصیت کرده، و باید کفّارهٔ دیگری برای آن عمل بپردازد و اگر این کار تکرار شود، به همان تعداد کفّاره نیز تکرار می شود.

(مسألهٔ ۳۳۶۹) زنی که ظهار شده، اگر به وسیلهٔ طلاق و امثال آن از همسری ظهار کننده خارج شود، حکم ظهار منحل می شود و کفّاره‌اش ساقط می شود، و اگر پس از تمام شدن عدّه با او ازدواج مجدّد برقرار نماید رابطهٔ زناشوئی آنها جایز است و کفّاره ندارد، ولیّ اگر در وسط عدّه رجوع کند، حکم ظهار به قوّت خود باقی است و کفّاره‌اش ساقط نمی شود.

(مسألهٔ ۳۳۷۰) اگر ظهار کننده کفاره بدهد، مشکل برطرف می شود و اگر کفّاره ندهد، پس اگر زن بخواهد به آن وضع صبر می کند و اگر نخواست سه ماه به او مهلت می‌دهد، اگر تا سه ماه کفّاره ندهد، زن می

تواند نزد حاکم شـــرع شـــکایت ببرد. و حاکم شرع او را وادار می کند که یا کفّاره بدهد و یا او را طلاق دهد.

(مســـألهٔ ۳۳۷۱) اگر ظهار کننده از کفّـــاره و طلاق امتناع کند، حاکم شـــرع در صورت امکان ـ بنابر احتیاط واجب ـ بر او ســـخت می گیرد که طلاق بدهد، و اگر ممکن نباشـــد خودش صیغهٔ طلاق را از سوی او جاری می سازد.

(مســـألهٔ ۳۳۷۲) رجعی یا باین بودن طلاقی را که حاکم شرع جاری می ســـازد، بســـتگی به وضع زن و شـــوهر دارد، پس اگر رجعی باشد، حق رجوع برای شوهر محفوظ است، و اگر رجوع کند باید کفّاره بدهد، در غیر این صورت یکبار دیگر به طلاق وادار می شـــود، تا هنگامی که کفاره بدهد و زندگی زناشویی را از سر بگیرد و یا زن از حبالهٔ نکاح او بیرون برود.

* * *

فصل هفتم
احکام ایلاء

«**ایلاء**» آنست که به خداوند متعال سوگند یاد کند که با همسرش نزدیکی نکند.

(مسألهٔ ۳۳۷۳) برای تحقق یافتن ایلاء شرایطی هست :

۱ ـ مرد بالغ و عاقل باشد و با اختیار خود به این کار اقدام کند، پس اگر دیگری او را مجبور کند، و یا آن را برای خشنودی دیگری و رفع مشکلات دیگر انجام دهد، ایلاء واقع نمی شود.

۲ ـ توان عمل زناشوئی را داشته باشد، پس اگر برای کمبود و یا مانعی از آن ناتوان باشد، ایلاء حاصل نمی شود.

۳ ـ این عمل به منظور ایذا و آزار همسر، و از روی خشم و به انگیزهٔ دوری جستن از او باشد، نه به دلیل دیگری چون بیماری، یا مراعات حال بچهٔ شیرخوار و امثال آن.

۴ ـ مدّتی که برای ترک رابطهٔ زناشوئی تعیین می کند، بیش از چهار ماه باشد.

۵ ـ همسرش، همسر دائمی او باشد، و نزدیکی حاصل شده باشد، ولو از طریق دبر.

(مسألهٔ ۳۳۷۴) هنگامی که سوگند با شرایط یاد شده انجام گرفت، ایلاء حاصل می شود و پیش از آنکه کفّاره‌اش را بپردازد، نزدیکی کردن با همسرش حرام می باشد، ولیّ کفاره ندارد.

(مسألهٔ ۳۳۷۵) مردی که ایلاء کرده، اگر پیش از کفاره دادن با همسرش نزدیکی کند، مرتکب گناه شده، جز اینکه یک کفّاره به عنوان کفّارهٔ ایلاء کافی است.

(مسألة ۳۳۷۶) اگر برخی از شرایط ایلاء فراهم نباشد حکم ایلاء جاری نمی شود و کفّارهٔ ایلاء بر او واجب نمی گردد. امّا در مورد اینکه آیا لازم است به مقتضای سوگند عمل کند یا نه ؟ حکم سوگند معمولی بر او جاری می شود، به تفصیلی که در فصل سوگند بیان می شود.

(مسألة ۳۳۷۷) ایلاء بر خلاف ظهار، به صورت مطلق و مشروط نیز جاری می شود، پس اگر بگوید : « اگر آفتاب بزند، و یا اگر از خانه بیرون بروی، به خدا دیگر با تو نزدیکی نمی کنم » ایلاء حاصل می شود.

(مسألة ۳۳۷۸) اگر مردی زنش را ایلاء کند، اگر زن بر آن شکیبائی به خرج دهد، بسته به ارادهٔ خودش می باشد و اگر بخواهد می تواند نزد حاکم شرع شکایت ببرد، او نیز از لحظه‌ای که شکایت نزد حاکم برده، به مدّت چهار ماه بر او مهلت می‌دهد، تا در این مدّت، یا کفاره بدهد و زندگی‌اش را از سر بگیرد و یا طلاق دهد.

(مسألة ۳۳۷۹) اگر تا پایان چهار ماه نه کفّاره بدهد و نه طلاق، حاکم شرع او را وادار می کند یکی از آن دو راه را انتخاب کند، اگر اجبارش ممکن نباشد و یا از پذیرش آن مأیوس شود، خود به اجرای صیغه طلاق اقدام می کند و در میان آنها جدایی می‌اندازد.

(مسألة ۳۳۸۰) در اینجا نیز در طلاقی که حاکم می‌دهد، رجعی یا باین بودن آن به وضع زن و شوهر بستگی دارد.

(مسألة ۳۳۸۱) اگر زن به وسیلهٔ طلاق و یا هر عامل دیگری از همسری او خارج شود، حکم ایلاء ساقط نمی شود، پس اگر در حال عدّه رجوع کند، یا پس از عدّه با عقد جدید با او ازدواج کند، تا کفّاره نداده، نزدیکی کردنش با او حرام است.

* * *

احکام نذر و عهد و سوگند

چیزی که شــرعاً انجام دادن آن بر انسان لازم نبود، اگر به وسیلهٔ نذر و عهد و ســوگند آن را بر خودش الزامی سازد، انجام دادنش بر او واجب می شود و مخالفت کردن با مقتضای آن بر او حرام و مستلزم کفّاره می باشد و اینک احکام و شرایط آن در ضمن سه فصل بیان می شود.

فصل اوّل

احکام نذر کننده، عهد کننده و سوگند خورنده

(مســألهٔ ۳۳۸۲) کســی که ســوگند یاد می کند، یا نذر و عهد به جا می‌آورد، باید بالغ و عاقل باشد و از روی تصمیم جدّی، به طوری که عقلاً به آن اعتنا می کنند، به آن اقدام کند.

(مســألهٔ ۳۳۸۳) نذر و ســوگند از شخص خشمگین در آن حالی که آتش غضبش زبانه می کشــد، منعقد نمی شــود، ولیّ عهد در آن حال اگر قصد جدّی داشته باشد، منعقد می شود.

(مســألهٔ ۳۳۸۴) در حال احساســات و در مقام عکس‌العمل از یک حادثه، ســوگند منعقد نمی شــود، ولیّ نذر و عهد در آن حال، اگر از روی قصد جدّی باشد، منعقد می شود.

(مسـألة ۳۳۸۵) برای انعقاد نذر و عهد و سوگند، اختیار کامل شرط است، و در صورت اجبار منعقد نمی شوند.

(مسألة ۳۳۸۶) کسی که همانند پدر، مادر و همسر، رضایت آنها برای انسان مهم است و در زندگی او نقش دارند، اگر انسان را وادار کنند که در موردی سـوگند بخورد و انسـان برای خشنودی آنها سوگند یاد کند، چنین سـوگندی منعقد نمی شـود، اگرچه به حدّ اجبار نرسیده باشد، ولیّ نذر و عهد در این موارد منعقد می شوند.

(مسـألة ۳۳۸۷) سوگند خوردن فرزند بدون اذن پدر، و همسر بدون اذن شـوهر، و برده بدون اذن مالک منعقد نمی شـود. اگرچه بهتر است به مقتضای سـوگندش عمل کند، مگر اینکه آنها سـوگندش را منحلّ بسازند. حتی در صورت منحلّ کردن آنها نیز بهتر است به مقتضای سوگندش عمل کند، مگر اینکه پدر، شوهر یا مالک از آن نهی کنند.

(مسـألة ۳۳۸۸) اگر مورد قسم عمل واجبی باشد، با نهی پدر، شوهر و مالک ساقط نمی شود و سوگند منحل نمی گردد.

(مسألة ۳۳۸۹) بر خلاف قسم، در مورد نذر و عهد، اذن پدر، شوهر و مالک شرط نیست و با منحل کردن آنها منحل نمی شوند. و با فرمان آنها مخالفت آنها جایز نمی شود.

(مسـألة ۳۳۹۰) اگر مورد نذر و عهد بـا حقوق واجب الاطاعهٔ پدر، شـوهر یا مالک در تضاد باشـد و آنها حقوق خودشـان را مطالبه کنند، در چنین موردی نذر و عهد منعقد نمی شوند.

* * *

فصل دوّم
صیغهٔ نذر، عهد و قسم

(مسألهٔ ۳۳۹۱) سوگند هرگز به چیزی جز با نام مقدّس خداوند متعال منعقد نمی شود، در قسم حتماً باید لفظ جلاله (الله) یا یکی از اسامی خاصّ پروردگار (رحمن) و یا اسامی مشترک خداوند (صانع) به قصد خداوند، اگرچه به غیر عربی باشد (خدا) برده شود.

(مسألهٔ ۳۳۹۲) سوگند به چیزی جز خداوند منّان، اگرچه مقام بسیار والائی داشته باشد، مانند قرآن کریم، کعبهٔ معظمه، پیامبران، امامان و اولیای پروردگار، منعقد نمی شود. ولیّ شایسته است حریم آنها رعایت شود، که اگر انسان به آنها قسم بخورد و انجام ندهد، موجب هتک حرمت آنها می شود، و ممکن است از این جهت حرام باشد، اگرچه مستلزم کفّاره نباشد.

(مسألهٔ ۳۳۹۳) اگر کسی به قدرت خدا، عظمت خدا و علم خدا، یا حقّ خدا قسم یاد کند، قسم شرعی منعقد نمی شود، مگر اینکه منظورش قسم به ذات پروردگار باشد، چنانکه در موارد زیاد این احتمال بعید نیست، ولیّ با تعبیر « لعمرو الله » (یعنی: به جان خدا سوگند) قسم منعقد می شود.

(مسألهٔ ۳۳۹۴) قسم خوردن به بیزاری از خدا و پیامبر و امامان حرام است، اگرچه راست باشد. ولیّ اگر کسی به برائت از خدا و پیامبر قسم بخورد، قسم منعقد می شود، و اگر انجام ندهد و دیگر شرایط قسم فراهم باشد، کفّاره بر او واجب می شود.

(مسألهٔ ۳۳۹۵) بنابر احتیاط واجب قسم خوردن به برائت از دین

اســـلام، و گفتن اینکه اگر چنین باشـــد من یهودی هستم، نصرانی هستم، و امثال این تعبیرها، حرام می باشد.

(مسألهٔ ۳۳۹۹) کفّارهٔ قسم سیر کردن ۱۰ فقیر است و باید به هر فقیر کمتر از یک مُدّ داده نشود.

(مسألهٔ ۳۳۹۷) با سوگند خوردن به برائت از دین اسلام، یا هر چیزی که بازگشت آن به برائت از اسلام باشد، از قبیل قطع رحم، قسم منعقد نمی شـــود، ولیّ بهتر است ســـه روز روزه بگیرد و به ۱۰ فقیر صدقه بدهد. ولیّ با گفتن : من یهودی باشـــم یا مســـیحی باشم، قسم منعقد نمی شود و کفّاره ثابت نمی شود.

(مسألهٔ ۳۳۹۸) در انعقاد نذر شرط است که مورد نذر را برای خداوند متعال قرار دهد، مثلاً بگوید : « لِلّٰهِ تعالی عَلَی کذا »، « عَلَی لِلّٰهِ کذا »، « لک یا ربِّ علی کذا »، « نذرتُ لِلّٰهِ عَلَی کذا » و امثال اینها. پس حتماً باید برای خدا باشد، ولیّ شرط نیست که به لفظ جلاله (اللّٰه) باشد، بلکه با هر تعبیری که بر ذات اقدس الهی دلالت کند، منعقد می شود.

(مسألهٔ ۳۳۹۹) اگر انسان چیزی را بر عهدهٔ خود مقرّر نموده، اگرچه نام خدا را بر زبان نیاورده باشـــد، بهتر اســـت آن را انجام دهد، بویژه اگر آن را در مقابل بر آورده شـــدن حاجتی مقرّر نموده باشـــد، و اگر انجام ندهد، بیم آن می‌رود که در آن مورد یا در مورد دیگری با چیزی که دوست ندارد مواجه شود.

(مســـألهٔ ۳۴۰۰) در عهد هر لفظی که بر پیمان بســـتن با خدا دلالت کند، کفایت می کند، مثل اینکه بگوید : « عاهدتُ اللهَ »، « عَلی عَهْدِ اللهِ »، « عاهدتُکَ یا ربِّ » و امثال اینها.

(مسألة ۳۴۰۱) در نذر و قسم تلفّظ شرط است و انجام دادن آن در دل کفایت نمی کند، مگر در مورد کسی که قدرت بر تلفّظ ندارد، مثل لال و امثال آن، که بنابر احتیاط واجب از آنها اشاره‌ای که بر نذر و قسم دلالت کند، کفایت می کند.

(مسألة ۳۴۰۲) اگر انسان چیزی را در دلش با خداوند متعال پیمان ببندد، بنابر احتیاط واجب باید به آن وفا کند، اگرچه بر زبان جاری نکرده باشد.

(مسألة ۳۴۰۳) نذر و عهد برای غیر خدا، از پیامبران، امامان، اولیای خدا، اماکن مقدّسه و مشاهد مشرّفه منعقد نمی شود، و عمل به آنها واجب نیست، اگرچه شایسته است انسان به آنها عمل کند، زیرا با توجه به مقام والای آنها عمل نکردن به این تعهّدات با احترام آنها منافات دارد، مخصوصاً اگر این تعهّدات در مقابل بر آورده شدن حاجتی باشد که از آنها تقاضا نموده که از خداوند متعال بخواهند، یا خداوند را به حقّ آنها خوانده باشد، که در این موارد وفا نکردن به عهد، از نظر عرفی لگدمال کردن حق آنها به شمار می‌رود و خوف آن هست که عاقبت نامطلوبی به دنبال داشته باشد.

* * *

فصل سوّم
در متعلّق نذر و عهد و قسم

(مسألهٔ ۳۴۰۴) متعلّق نذر و عهد و سوگند حتماً باید رُجحان شرعی داشـــته باشـــد، یعنی از موارد اطاعت پروردگار به شمار آید، از قبیل : انجام واجبات یا مستحبّات، ترک محرّمات یا مکروهات. و لذا برای ترک واجب، ترک مستحب، انجام حرام، انجام مکروه ؛ نذر، عهد یا سوگند منعقد نمی شود.

(مسألهٔ ۳۴۰۵) نذر و سوگند برای انجام مباحات و یا ترک آنها منعقد نمی شود، مگر اینکه به عنوان ثانوی یک رُجحان شرعی بر فعل آنها، یا یک نامطلوبی شرعی بر ترک آنها مترتّب شود، همچنین است متعلق عهد. ولیّ در این موارد، بنابر احتیاط واجب بدون ملاحظه عنوان ثانوی هم، عهد منعقد می شود.

(مســألهٔ ۳۴۰۶) اگر به جهت فراهم بودن شرائط یاد شده، نذر، عهد یا قســم منعقد شد، ولیّ بعد وضعی پیش آمد که موجب شد مخالفت با آن رُجحان شــرعی پیدا کند، در این صورت مخالفت جایز می شــود و کفّاره ندارد، اگرچه این پیش آمد یک امر دنیوی باشد، از قبیل حفظ مال یا جلب محبّت مردم، و مانند آنها از چیزهایی که شرعاً رُجحان دارد.

(مسألهٔ ۳۴۰۷) باید متعلق نذر و عهد و قسم، در زمان عمل به آن در توان انسان باشد، پس اگر در توان او نباشد، منعقد نمی شود.

(مسألهٔ ۳۴۰۸) اگر انسان تصوّر می کرد چیزی را به موقع خواهد توانست جامهٔ عمل بپوشاند، و لذا آن را با نذر، عهد یا قسم بر خود واجب کرد، ولیّ بعد معلوم شد در توان او نیست، کشف می کند که از اوّل منعقد نشده است.

(مسألة ۳۴۰۹) اگر چیزی در توان انسان بوده، امّا در اثنای وقت تصادفاً از توان او خارج شد، مثل اینکه انسان نذر کند در ماه رمضان به زیارت امام حسین علیه‌السلام مشرّف شود، در وسط ماه رمضان راه ها بسته شود، در اینجا دو صورت وجود دارد :

۱) اگر پیش از فرارسیدن وقت نشانه هائی بوده که احتمال می‌داد در اثنای وقت قدرت بر انجام آن سلب شود، در اینجا می بایست در اوّل وقت به آن مبادرت کند، پس اگر با داشتن قدرت کوتاهی کرده، مخالفت با نذر محسوب می شود و کفّاره بر او واجب می گردد.

۲) اگر پیش از وقت هیچ نشانه‌ای در کار نبوده، و او تصوّر می کرد در وقت مقرّر توان عمل به نذر را خواهد داشت، تصادفاً چنین وضعی پیش آمد، در اینجا مخالفت عمدی به شمار نمی‌آید و کفّاره بر او تعلّق نمی گیرد.

(مسألة ۳۴۱۰) اگر انسان چیزی را با خصوصیّتی نذر کند، بعد از آن خصوصیت ناتوان شود، ولیّ نسبت به اصل آن عمل قدرت داشته باشد، در اینجا دو صورت وجود دارد :

۱) اگر آن خصوصیّت به قدری مهم باشد که آن عمل بر آن خصوصیّت استوار باشد، در این صورت اگر بر آن خصوصیّت قادر نباشد، همانند این است که بر اصل عمل قادر نباشد، مثل کسی که نذر می کند در ماه رجب عمره بیاورد، یا روز عرفه به زیارت کربلا برود، در اینجا اگر به عمرهٔ رجبیَه قادر نباشد، آوردن عمره در ماه های دیگر بر او واجب نمی شود.

۲) اگر آن خصوصیّت، ریشه و اساس آن عمل به شمار نیاید، بنابر احتیاط واجب باید آن عمل را بدون این خصوصیّت به جا بیاورد، مثل اینکه قسم بخورد با پای پیاده به زیارت خانه خدا، کربلای معلّا یا مشهد مقدّس

برود، یا با غسل، یا با ماشین مخصوص یا با افراد مخصوصی برود.

(مسألة ۳۴۱۱) در فرض یاد شده، اگر بر مقداری از آن خصوصیّت توان داشته باشد و آن قابل تفکیک باشد، بنابر احتیاط واجب باید به آن مقدار عمل نماید، مثل کسی که قسم بخورد با پای پیاده به زیارت برود، بر همهٔ آن قادر نیست، ولیّ بر مقداری از آن قدرت دارد.

(مسألة ۳۴۱۲) اگر کسی نذر کرده که روز معینی را روزه بگیرد، تصادفاً آن روز مسافر بود، یا آن روز مصادف با روز عید قربان شد، و یا با روزهای تشریق ـ در مورد کسی که در منی است ـ مصادف شد، باید قضای آن روز را به جا آورد، همچنین بقیّهٔ عذرها بنابر احتیاط واجب.

(مسألة ۳۴۱۳) اگر کسی نذر کرده یک یا چند روز روزه بگیرد، ولیّ کلاً قدرت روزه گرفتن را از دست داده قضا ندارد، چه ایام معینی را نذر کرده یا غیر معیّن، فقط برای هر روز یک مُدّ طعام صدقه می‌دهد، بنابر احتیاط واجب .

(مسألة ۳۴۱۴) اگر کسی بگوید : ترا به خدا چنین کاری را انجام بده، یا ترا به خدا قسم می‌دهم که این کار را انجام بدهی، برای طرف مقابل الزام آور نیست، و برای قسم دهنده لازم نیست او را به آن کار وادار کند، و اگر آن کار را انجام ندهد به هیچکدام کفّاره واجب نمی شود. در نذر و عهد نیز همین حکم جاری است.

(مسألة ۳۴۱۵) اگر نذر، عهد یا قسم را بر معصیت و یا کار مکروهی مشروط کند، اگر برای شکرانهٔ آن باشد، منعقد نمی شود، ولیّ اگر برای خویشتن داری باشد، منعقد می شود.

مثال اوّلی : اگر فلانی را بکشم نذر می کنم یک روز روزه بگیرم، یعنی اگر قدرت بر او یافتم به عنوان سپاسگزاری این کار را انجام می‌دهم، که در

این صورت منعقد نمی شود.

مثـال دوّمی : اگر غیبت کنم، برای هر غیبت مسـلمانی یک روز روزه بگیرم، که می خواهد به این وسـیله خود را از غیبت مسلمانان نگهدارد، در این صورت نذرش منعقد می شود.

(مسـألهٔ ۳۴۱۶) اگـر نذر، عهد یا قسـم را بر انجـام کار واجب یا مسـتحبی مشروط سـازد، اینجا نیز اگر برای شـکرگزاری باشد، منعقد می شود، ولیّ اگر برای سنگ اندازی باشد، منعقد نمی شود.

مثال اوّلی : اگر امسال موفّق به زیارت خانهٔ خدا، یا زیارت کربلا بشوم، یک روز روزه می گیرم، یعنی برای شکرانه آن که، منعقد می شود.

مثال دوّمی : برای هر صدقه‌ای که به یک فقیر بدهم، یک روز روزه می گیرم و هدفش این باشـد که به این وسـیله خود را از صدقه دادن منع کند، که در این صورت منعقد نمی شود.

(مسـألهٔ ۳۴۱۷) عهد و نذر و قسـم ممکن اسـت به چیزی مشروط نشود و مثلاً به طور منجّز بگوید : به خدا سوگند فلان روز روزه می گیرم، یا بر خدا باشد بر عهدهٔ من که اوّل هر ماه را روزه بگیرم، یا با خدا عهد می بندم که هر روز فلان مقدار به فقیر صدقه بدهم.

(مسـألهٔ ۳۴۱۸) اگر انسان عهد، نذر یا قسم را به چیزی مشروط کند که در آینده حاصل شود، بعد معلوم شود که در آن وقت حاصل بوده، منعقد نمی شـود. مثلاً بگوید : اگر خداوند به مـن فرزندی عنایت کند چنین می کنم. بعد معلوم شـود که پیش از آن لحظه فرزند عنایت شـده بود. در اینجا چیزی بر او واجب نمی شود.

(مسألهٔ ۳۴۱۹) اگر نذر و عهد و قسم را به مشیّت پروردگار مشروط

کند، مثلاً بگوید : به خدا به زیارت امام حسین علیه‌السلام خواهم رفت، اگر خدا بخواهد. در اینجا اگر به زیارت نرفت کفّاره‌ای بر او نیست. ولیّ اگر منظورش این باشد که حتماً به زیارت برود و آوردن انشاء الله از باب تبرک است، یا به این منظور است که هیچ کاری در خارج بدون مشیّت پروردگار محقّق نمی شود، در اینجا زیارت بر او واجب است و اگر نرود کفاره بر او ثابت می شود.

(مسألهٔ ۳۴۲۰) در قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم‌السلام تأکید فراوان شـــده که هرگز چیزی را بدون « انشـــاءالله » بر زبان جاری نکنیم، حتی در برخی از روایات آمده که اگر چیزی را به انشـــاء الله مقید نکردید، هر وقت یادتان آمد بگویید : « ان شـــاء الله ». اگرچه ۴۰ روز از آن گذشته باشد. البته این انشـــاء الله یک امر تبرّکی اســـت و به وســـیلهٔ آن نذر و عهد منحل نمی شود. و قسم نیز بنابر احتیاط واجب با آن منحل نمی شود.

(مســـألهٔ ۳۴۲۱) اگر انســـان فرش و ظرف و چراغـــی را برای کعبهٔ معظّمه یا یکی از مشاهد مشرّفه نذر کند، اگر خود آن در آنجا قابل استفاده باشد، باید عیناً در آنجا به کار گرفته شود، و در غیر این صورت، آن را می فروشند و پولش را در آنجا مصرف می کنند.

(مســـألهٔ ۳۴۲۲) اگر چیزی که برای کعبه یا یکی از حرمها نذر شده، در اثر خیانت نگهبانان یا ناتوانی آنان در آنجا قابل استفاده نباشد، آن را برای محتاجان از حاجیان یا زائران آن حرم صرف می کنند.

(مســـألهٔ ۳۴۲۳) اگر چیزی را برای شـــخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ، یا یکی از امامان یا یکی از اولیای الهی نذر کرده باشد، آن را در راههای خیریّه صرف می کنند و ثوابش را به آن شخص اهدا می کنند، مگر اینکه راه مشخّصی را هنگام نذر تعیین کرده باشد، که باید در آن راه صرف شود.

(مسألة ۳۴۲۴) به طوری که در مسألهٔ ۳۴۰۳ یادآور شدیم منحصراً نذری واجب‌الوفا می باشد که برای خداوند متعال باشد، و لذا در مسألهٔ فوق نیز شرط انعقاد نذر آن است که آن را برای خدا نذر کرده باشد.

(مسألة ۳۴۲۵) شخص اگر بیماری خودش را در مقابل مال معیّنی از خداوند بخرد، پس از بهبودی بر آن مال حکم سهم امام علیه‌السلام جاری می شود، پس باید آن را به حاکم شرع بدهد، حاکم شرع نیز بنابر احتیاط واجب باید آن را به فقرا، مساکین و ابناء سبیل (در راه ماندگان) صرف نماید.

(مسألة ۳۴۲۶) کفّاره در صورت مخالفت عمدی واجب می شود، پس اگر مخالفت عمدی نباشد، کفّاره واجب نمی شود، کفّاره فقط موجب منحل شدن عهد و نذر و سوگند است.

(مسألة ۳۴۲۷) پیش از مخالفت با نذر، عهد و سوگند، کفّاره دادن مشروعیّت ندارد و موجب انحلال و جواز مخالفت با آنها نمی شود.

* * *

تذکر:

آنچه در مورد «قسم» بیان نمودیم، در مورد سوگندی است که در ردیف عهد و نذر است و شخص می خواهد به وسیلهٔ آن چیزی را بر خودش واجب و الزامی سازد، یا بر مقدار التزام و پای بندی خود بیفزاید، ولیّ در موارد زیادی صرفاً برای اینکه گفتارش را تأکید کند و مورد اعتماد بودن گفتارش را اثبات کند، قسم می خورد، این نوع قسمها از مورد بحث ما بیرون است همچنین سوگندی که در کشمکشها و مرافعات برای اثبات حقّی یاد می شود نیز از بحث ما بیرون است.

(مسألة ۳۴۲۸) سوگند خوردن در موردی که راست باشد، جایز ولیّ

مکروه اســت، مگر اینکه محذور شرعی بر آن مبتنی شود، مثلاً موجب شود به شخص با ایمانی ضرر برسد، در این صورت حرام می باشد.

(مسألهٔ ۳۴۲۹) سوگند به دروغ حرام است، مگر اینکه برای دفع ظلم از خویش و یا از یک مسلمان و یا برای پرهیز از یک گناه باشد، مثل کسی که شــخص ســتمگری از او می خواهد که غنا بخواند و او سوگند یاد می کند که بلد نیســت. در این موارد جایز می شود. و به هر حال در این موارد کفّاره واجب نمی شود.

(مســألهٔ ۳۴۳۰) کسی که سوگندی یاد کرده که بر او حرام بوده، باید توبه کند و از خداوند طلب مغفرت کند.

(مسألهٔ ۳۴۳۱) خدا را به شهادت طلبیدن و گفتن: « خدا گواه است» ، « خدا می‌داند » نیز همانند سوگند می باشد، یعنی اگر بر خلاف واقع انسان خدا را به شهادت بطلبد حرام می باشد و باید توبه کند.

(مسألهٔ ۳۴۳۲) سوگندی که به وسیلهٔ آن حقی ثابت می شود، سوگند به ذات اقدس الهی است، امّا با سوگند به پیامبران، امامان، قرآن، کعبه و غیر آنها حقی ثابت نمی شود.

(مســألهٔ ۳۴۳۳) ســوگندی موجب ثبوت حق، ســقوط دعوا و رفع اختلاف است که به در خواست حاکم شرع انجام پذیرد.

(مســألهٔ ۳۴۳۴) اگر طرفین نزاع با یکدیگر توافق کنند که با سوگند یکی از آنها طرف مقابل از ادّعای خود صرف نظر کند، با سوگند او ادّعای طرف مقابل ســاقط می شــود، اگرچه به ذات‌اقدس الهی نباشــد و بنابه در خواست حاکم شرع نیز نباشد.

* * *

احکام کفّارات

کفّاره های واجب، علاوه بر کفّاره های احرام که در مناسک حج بیان گردید، چهارده تاست :

۱ ـ کفّارهٔ قتل عمدی مسلمان، و آن کفّارهٔ جمع است :

۱) آزاد کردن یک بندهٔ مؤمن.

۲) دو ماه روزهٔ پی در پی.

۳) سیر کردن ۶۰ فقیر.

(مسألهٔ ۳۴۳۵) اگر مقتول بردهٔ قاتل باشد، باز هم بنابر احتیاط واجب کفّاره‌اش همان است.

(مسألهٔ ۳۴۳۶) اگر قتل در مکهٔ معظمه (داخل حرم) یا در یکی از ماههای حرام اتّفاق بیفتد، باید دو ماه روزه را در ماههای حرام (رجب، ذیقعده، ذیحجّه و محرّم) بگیرد.

(مسألهٔ ۳۴۳۷) کفّاره در موردی واجب می شود که اولیای مقتول از قاتل مطالبهٔ قصاص نکنند.

۲ ـ کفّارهٔ قتل مسلمان از روی خطا، و آن کفّارهٔ ترتیبی است، یعنی باید یک برده آزاد کند، اگر میسّر نشود دو ماه روزه بگیرد، اگر نتواند، ۶۰ فقیر را اطعام کند.

(مسألة ۳۴۳۸) اگر قتل در حرم مکّه و یا در ماه حرام اتّفاق بیفتد، باید در ماههای حرام دو ماه روزه بگیرد، اگر نتواند بردهٔ مؤمن آزاد کند، اگر میسّر نشود ۶۰ فقیر را سیر نماید.

۳ ـ کفّارهٔ خوردن روزهٔ ماه رمضان، و آن یکی از سه کفّارهٔ یاد شده است به صورت تخییری، یعنی : یا باید یک بردهٔ مؤمن آزاد کند، یا دو ماه روزه بگیرد و یا ۶۰ فقیر را سیر نماید.

(مسألة ۳۴۳۹) اگر روزه‌دار، روزه‌اش را در ماه رمضان با حرام افطار کند، مثلاً با شراب یا زنا، کفّارهٔ جمع بر او واجب می شود.

۴ ـ کفّارهٔ خوردن روزهٔ قضای ماه رمضان بعد از زوال، و آن سیر کردن ۱۰ مسکین است و در صورت نتوانستن سه روز روزه است.

۵ ـ کفّارهٔ ظهار، و آن یکی از سه کفّارهٔ روزه و لکن به صورت ترتیبی است، یعنی باید برده آزاد کند، اگر نتوانست دو ماه روزه بگیرد، و اگر نتوانست ۶۰ فقیر را سیر کند.

۶ ـ کفّارهٔ نزدیکی با همسر در حال اعتکاف، و آن یکی از کفّاره های روزه به صورت تخییری است.

۷ ـ کفّارهٔ شکستن عهد، و آن نیز یکی از کفّاره های سه گانه است به صورت تخییری.

۸ ـ کفّارهٔ بریدن زن گیسوان خود را در مصیبت، که آن نیز یکی از کفّاره های سه گانهٔ روزه است، اگرچه همهٔ موهایش را نبرد، بلکه قسمت عمدهٔ آن را ببرد یا بتراشد.

۹ ـ کفّارهٔ مخالفت با سوگند، و آن آزاد کردن یک بردهٔ مؤمن، یا اطعام ده مسکین، یا پوشانیدن ده مسکین است، و اگر از همهٔ آنها ناتوان باشد،

باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

۱۰ ـ کفّارهٔ مخالفت با نذر، که همان کفّارهٔ مخالفت با سوگند است.

۱۱ ـ کفّارهٔ ایلاء، که تفصیل آن در مسألهٔ ۳۳۷۳ بیان شد، و کفّارهٔ آن همان کفّارهٔ مخالفت با سوگند است.

۱۲ ـ کفّارهٔ کندن زن موهایش را در مصیبت، که آنهم همان کفّارهٔ مخالفت با سوگند است.

۱۳ ـ کفّارهٔ خراشیدن زن صورت خود را در مصیبت، به گونه‌ای که خون آلود شود، و کفّارهٔ آن همان کفّارهٔ سوگند است، ولیّ سیلی به صورت زدن کفّاره ندارد، فقط مستحب است توبه و استغفار کند.

۱۴ ـ کفّاره پاره کردن مرد جامه‌اش را در سوگ همسر و فرزند، که آن نیز همان کفّارهٔ مخالفت با سوگند است.

(مسألهٔ ۳۴۴۰) در مصیبتها سیلی به صورت زدن کفّاره ندارد، پاره کردن زن جامه‌اش را در سوگ شوهر و دیگر خویشاوندان کفاره ندارد و پاره کردن مرد جامه‌اش را در سوگ پدر و برادر کفّاره ندارد.

(مسألهٔ ۳۴۳۱) اگر کسی با زن شوهردار و یا زنی که در حال عدّه است ازدواج کند، (علاوه بر اینکه بر او حرام ابدی می شود، به تفصیلی که در مسألهٔ ۲۹۶۰ تا ۲۹۶۵ گفته شد) مستحب است کفّاره بدهد و کفّارهٔ آن ۵ صاع آرد است و هر صاع چهار مُدّ می باشد.

(مسألهٔ ۳۴۴۲) اگر کسی نماز عشا را نخوانده بخوابد تا شب از نیمه بگذرد، مستحب است فردای آن شب را به عنوان کفّارهٔ این کار روزه بگیرد.

(مسألهٔ ۳۴۴۳) در برخی از روایات در شمارش کفاره های مستحبی آمده است که :

۱) کفّارهٔ فال بد زدن، توکّل نمودن است، چون در اسلام فال بد جایز نیست.

۲) کفّارهٔ خندیدن اینســت که بگوید « **اَللّهُمَ لا تُمْقِتْني** » یعنی : خدایا بر من خشم مگیر.

۳) کفّاره حضور در مجلس آنست که به هنگام بر خاستن از آن مجالس بگویــد :(**سُـبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَسَـلامٌ عَلَي الْمُرْسَـلِينَ * وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**)[1]

(مسألهٔ ۳۴۴۴) وجوب کفّاره در همهٔ مواردی که موجبات آنها فراهم شود، دو شرط عمده دارد :

۱ ـ مکلّف بودن شــخص، یعنی بالغ و عاقل باشد و به گونه‌ای مجبور نباشد که تکلیف از او ساقط شود.

۲ ـ تعمّــد، یعنی انجام دادن عمدی، پس اگر یکی از موجبات کفّاره را از روی اشتباه، فراموشی، یا نادانی (به حکم یا موضوع) انجام بدهد، کفّاره بر او واجب نمی شود، مگر در مورد قتل مسلمان از روی خطا، به تفصیلی که در همین فصل بیان گردید.

(مســألهٔ ۳۴۴۵) در قتل خطا، کفّاره هنگامی واجب می شود که عرفاً قتل به او مستند باشد، بر خلاف اسباب ضمان، که در فصل دیات گفته می شود. پس اگر کسی در مسیر مردم چاهی بکند و از پی آمد آن غافل باشد، و رهگذری در آن بیفتد و بمیرد، اگرچه دیه دارد و لکن کفّاره ندارد.

(مسألهٔ ۳۴۴۶) کفّارهٔ قتل عمدی و خطائی در مورد جنین نیز جاری می شود، اگرچه هنوز روح در آن دمیده نشده باشد.

---

(۱) سورهٔ صافّات (۳۷)، آیه های : ۱۸۰ ـ ۱۸۲.

(مسألة ۳۴۴۷) باید نسبت به پرداخت کفّاره مبادرت کند، زیرا آن همانند توبه از گناه می باشد و آن واجب فوری است.

(مسألة ۳۴۴۸) کفّاره های یاد شده از اقسام عبادات است و در آنها قصد قربت لازم است و مطالبی که در باب وضو در مورد نیّت گفته شد (مسألة ۱۱۷ ـ ۱۲۴) در اینجا هم جاری می شود.

(مسألة ۳۴۴۹) در زمانی که برده یافت شود، اگر کسی از نظر مالی قدرت خرید آن را نداشته باشد و توان کسب و کاری که بتواند بیش از گذران خانواده‌اش ثروت اندوزی کند، نداشته باشد همین مقدار برای ساقط شدن آن از عهدهٔ او کفایت می کند. ولیّ چون در زمان ما یافت نمی شود، دیگر نیازی به بحث و تفصیل نیست.

(مسألة ۳۴۵۰) برای درک دو ماه روزهٔ پیاپی کافی است یک ماه و یک روز آن را پی در پی بگیرد، مگر در کفّارهٔ قتل حرم مکه یا قتل در ماه حرام، چه از روی عمد باشد یا خطا، که حتماً باید دو ماه به طور کامل پشت سر هم روزه بگیرد، اگرچه موجب شود روز عید قربان را نیز روزه باشد.

(مسألة ۳۴۵۱) کسی که به روزهٔ کفّاره آغاز کرده، اگر پیش از آنکه یک ماه و یک روز از آن سپری شود ناگزیر به خوردن روزه بشود، به جهت حیض، بیماری ناگهانی، سفر ضروری و امثال آنها، به مجرّد بر طرف شدن عذرش باید بدون فوت وقت به روزه‌اش ادامه بدهد.

(مسألة ۳۴۵۲) کسی که باید دو ماه روزه بگیرد، باید طوری آن را آغاز کند که در مدّت یک ماه و یک روز با روز عید قربان مصادف نشود.

(مسألة ۳۴۵۳) معیار در فقیر بودن مسکینی که به او کفّاره داده می

شود، همان است که در مستحق زکات، در مسألهٔ ۱۴۶۷ گفته شد.

(مسألهٔ ۳۴۵۴) انسان نمی تواند کفّاره‌اش را به کسی بدهد که برای او واجب النّفقه باشد، به تفصیلی که در مسألهٔ ۱۴۸۵ بیان شد.

(مسألهٔ ۳۴۵۵) منظور از جامه‌ای که در کفّارهٔ مخالفت با سوگند و ملحقات آن گفته شد، لباس کامل است و بهتر آنست که برای هر فقیر دو قطعه لباس بدهد، تا پوشانیدن حاصل شود.

(مسألهٔ ۳۴۵۶) سیر کردن فقیر به یکی از دو صورت امکان پذیر است :

۱) به هر فقیر یک مُدّ طعام بدهد، و بهتر است به هر فقیر دو مُدّ طعام بدهد.

(مسألهٔ ۳۴۵۷) هر مُدّ عبارت از ۸۷۰ گرم می باشد ـ تقریباً ـ و لذا اگر ۹۰۰ گرم بدهد، مطابق احتیاط خواهد بود.

(مسألهٔ ۳۴۵۸) در کفّارهٔ مخالفت سوگند ملحقات آن (کفّاره های شماره ۹ تا ۱۴) بنابر احتیاط واجب به گندم، آرد گندم یا نان گندم اکتفا کند. اما در دیگر کفّاره ها هر طعامی کفایت می کند، مانند : برنج، خرما، گندم و امثال آنها.

(مسألهٔ ۳۴۵۹) در کفّاره ها حتماً باید عین طعام داده شود و قیمت آن کفایت نمی کند.

۲) سیر کردن فقیر در این صورت مقدار طعام و نوع طعام شرط نمی باشد. ولیّ اگر فقیر خردسال باشد باید تفاوت خوراک او با بزرگسال منظور شود. و اگر رعایت آن میسّر نباشد، دو نفر خردسال را به جای یک بزرگسال منظور کند. و در هر حال باید به ولیّ کودک مراجعه کند.

(مسألهٔ ۳۴۶۰) در اطعام فقیر حتماً باید تعداد آنها مورد عنایت باشد، پس اگر به یک فقیر چندین بار اطعام کند کفایت نمی کند، مگر در جایی

که به تعداد لازم فقیر یافت نشـود. در ایـن صورت تکرار آنها در روزهای مختلف مانعی ندارد، ولیّ نباید در یک روز تکرار کند.

(مسـألهٔ ۳۴۶۱) اگر چندین کفّاره بر عهدهٔ او باشـد، می تواند به آن تعـداد به هر فقیـر کفّاره بدهد، مثلاً اگر ده تا کفّاره بر عهده دارد، می تواند به شصت فقیر به هر یکی ده مُدّ گندم بدهد.

(مسـألهٔ ۳۴۶۲) در کفّـاره های ترتیبی که گفتیـم اگر از یکی ناتوان باشـد، بعدی را انجام دهد، میزان آنست که هنگام ادای کفّاره ناتوان باشد. پس اگر کسـی موظف اسـت دو ماه روزه بگیرد و به آن قدرت ندارد و لذا بـه ۶۰ فقیر طعام داد، اگر بعدها قـدرت روزه گرفتن پیدا کند، همان اطعام او را کفایت می کند.

(مسألهٔ ۳۴۶۳) اگر کسی به جهت ناتوانی از روزه به اطعام فقرا آغاز کرد و پیش از آنکه آن را به اتمام برساند، قدرت روزه گرفتن پیدا کرد، بنابر احتیاط واجب به آن اکتفا نکند و کفّاره قبلی (یعنی روزه) را از سربگیرد.

(مسـألهٔ ۳۴۶۴) اگر کسی در کفّارهٔ ظهار به جهت میسّر نبودن بنده، شروع به روزه کرد، اگر پس از ورود به ماه دوّم به بنده دسترسی پیدا کند، همان روزه او را کفایت می کند و لازم نیست که بنده تهیه کند و آن را آزاد نماید.

(مسـألهٔ ۳۴۶۵) کسی که وظیفه‌اش کفّارهٔ جمع است، به هر کدام از آنها قدرت نداشـته باشد، آن مورد سـاقط می شود و بقیّه را انجام می‌دهد. و به جای آنچه قدرت ندارد اسـتغفار می کند و بهتر اسـت به جای آن، به مقداری که می تواند صدقه هم بدهد.

(مسألهٔ ۳۴۶۶) کسی که از اطعام عاجز باشد، بنابر احتیاط واجب باید در صورت داشتن قدرت، به جای آن ۱۸ روز روزه بگیرد.

(مسألة ۳۴۶۷) کسی که در کفّارهٔ ترتیبی، از آخرین کفّاره هم که اطعام ۶۰ فقیر است عاجز باشد، باید ۱۸ روز روزه بگیرد، یعنی به جای اطعام هر ده نفر سه روز روزه بگیرد. اگر از آن هم ناتوان باشد، باید به جای آن استغفار کند و بهتر است به قدر امکان صدقه نیز بدهد.

(مسألة ۳۴۶۸) در کفّارهٔ ظهار اگر از ۱۸ روز روزه نیز ناتوان باشد، استغفار کفایت نمی کند، بلکه حکم کسی که کفّاره نداده بر او ثابت می ماند.

(مسألة ۳۴۶۹) کسی که چندین کفّاره بر او واجب است، اگر بر همهٔ آنها قادر نباشد، به مقداری که قدرت دارد باید انجام دهد، و آن موجب نمی شود که همهٔ آنها ساقط شود، مگر در مورد کسی که به هیچیک از آنها قادر نباشد.

(مسألة ۳۴۷۰) کسی که قدرت بر کفّاره نداشت و به جای آن بدل آن را انجام داد، از استغفار و امثال آن، از گردنش ساقط می شود، پس اگر بعدها بر آن قدرت پیدا کند، جبران آن بر او واجب نمی شود.

(مسألة ۳۴۷۱) اگر کسی کفّاره بر گردنش هست و قدرت ندارد آن را انجام دهد، اگر شخص متبرّعی پیدا شود و بخواهد از طرف او آنها را انجام دهد، تا او زنده است فقط می تواند کفّاره های مالی او را تبرعاً پرداخت نماید، از قبیل اطعام و آزاد کردن بنده. ولیّ نمی تواند از جانب او مثلاً روزه بگیرد، ولیّ از جانب شخص مرده می تواند هر وظیفه‌ای را که بر عهده‌اش بوده انجام دهد.

* * *

احکام اقرار

اقرار به معنای اعتراف انسان به حقّی است که بر عهدهٔ او به نفع شخص دیگری ثابت اســت و یا اعتراف انسان است بر منتفی بودن حق او بر عهدهٔ شخصی دیگر.

(مســألهٔ ۳۴۷۲) اگر انســان پس از اقرار به چیزی، خلاف آن را ادّعا کند، از او پذیرفته نمی شود و اقرار اولیه‌اش نافذ و معتبر است.

(مسألهٔ ۳۴۷۳) اقراری که شرایط آن فراهم باشد، بر همهٔ حجّتها مقدّم می باشد، حتّی بر بیّنه (دو شاهد عادل).

(مسألهٔ ۳۴۷۴) برای نافذ بودن اقرار ۵ شرط لازم است :

۱) بالغ بودن اقرار کننده

۲) عاقل بودن او

۳) رشید بودن او در موضوعی که در مورد آن اقرار می کند.

(مســألهٔ ۳۴۷۵) اگر کسی مثلاً در مورد مسائل مالی رشید باشد، ولیّ در مورد ازدواج رشید نباشد، اقرار او در مسائل مالی نافذ است و در مسائل ازدواج نافذ نمی باشد.

۴) از روی قصد بودن اقرار، پس اگر در حال خواب و مســتی و یا از روی اشتباه و به غلط به چیزی اقرار کند، نافذ نمی شود.

۵) از روی اختیار باشد، پس اگر از روی اجبار و یا اضطرار بر چیزی اقرار کند نافذ نمی باشد.

(مسألهٔ ۳۴۷۶) اگر کسی به قدری تشنه باشد که خوف هلاک داشته باشد، و صاحب آب فقط به این شرط به او آب بدهد که او به چیزی در حقِّ او اقرار کند، چنین اقراری نافذ نمی باشد.

(مسألهٔ ۳۴۷۷) در اقرار صیغهٔ مخصوص شرط نیست، بلکه به هر تعبیری از ثبوت حقّی بر عهدهٔ خویش، یا منتفی بودن حقّش از عهدهٔ دیگری خبر دهد، کفایت می کند .

(مسألهٔ ۳۴۷۸) اگر کسی ادعا کند مالی از شخصی طلب دارد، و آن شخص بگوید آن را پرداخت کرده‌ام، لازمهٔ این گفتار، اقرار است بر اینکه آن مبلغ را به آن شخص مدیون بوده است.پس اگر نتواند اثبات کند که آن را پرداخت نموده، او را وادار می کنند آن مبلغ را پرداخت کند.

(مسألهٔ ۳۴۷۹) در اقرار تلفظ به آن شرط نیست، بلکه با اشاره، نوشته و امثال آنها نیز اقرار حاصل می شود.

(مسألهٔ ۳۴۸۰) در اقرار لازم است آنچه را که بر آن اقرار می کند، حقّی باشد که بر عهدهٔ او ثابت باشد، به طوری که شخصی که به نفع او اقرار می شود بتواند آن را مطالبه کند، از قبیل : پول، جنس، منفعت (در خارج یا بر عهده)، حق، مانند حق خیار، نفقه، استمتاع و امثال آنها. ولیّ در غیر اینها نافذ نمی شود، مثل اینکه کسی اقرار کند که سوگند خورده که چیزی را به کسی بدهد، زیرا در این فرض او حق دارد که از وعدهٔ خود صرف نظر کند و پرداخت نکند.

(مسألهٔ ۳۴۸۱) اگر کسی اعتراف کند بدهی مدّت داری به کسی

برگردن دارد، با چنین اعترافی آن مبلغ بر عهده‌اش ثابت می شود، و طلبکار نمی تواند پیش از فرارسیدن موعِد، آن را مطالبه کند، مگر اینکه طلبکار نقد بودن آن را اثبات کند.

(مسألة ۳۴۸۲) اگر کسی اعتراف کند به کسی مدیون است و آن را به صورت مطلق بیان کند، اگر بعدها ادّعا کند که مدّت‌دار بوده، اصل بدهی ثابت می شود، ولیّ مدّت‌دار بودنش ثابت نمی شود، زیرا مقتضای اصل در مطالبات آنست که نقد باشد، مگر اینکه مدّت‌دار بودنش را اثبات نماید.

(مسألة ۳۴۸۳) میزان در تعیین حدود حق، ظاهر عبارت اقرار کننده می باشد، یعنی آنچه از اطلاق سخن، یا از قراین حالیه و مقالیه به دست می‌آید، همان ثابت می شود و اگر خلاف آن را ادّعا کند پذیرفته نمی شود، مگر اینکه ادّعا کند که هنگام اقرار، قرینه‌ای بر خلاف ظاهر آن وجود داشته است، در این صورت از او مطالبه می شود که آن را اثبات کند.

(مسألة ۳۴۸۴) اگر شخصی پس از اقرار، ادّعا کند قصد جدّی نداشته، بلکه از روی شوخی، اجبار، اضطرار و یا اشتباه بوده، از او مطالبهٔ دلیل می شود، تا آن را اثبات کند، اگر نتواند اثبات کند اقرارش نافذ می شود.

(مسألة ۳۴۸۵) اگر کسی پس از اقرار بگوید: من دروغ گفتم، در صورتی که شرایط اقرار فراهم باشد، به این ادّعا اعتنا نمی شود. پس اگر اقرار کند خانه‌اش را فروخته و پولش را گرفته، سپس ادّعا کند من به جهت تنظیم سند در محضر چنین گفتم وگرنه پول خانه را نگرفته‌ام، به ادّعایش اعتنا نمی شود.

(مسألة ۳۴۸۶) اقرار یک حجت ظاهری است و تنها در صورتی نافذ است که احتمال صدق داشته باشد، پس اگر معلوم باشد که دروغ است،

نافذ نمی باشد و ترتیب اثر داده نمی شود.

(مسألهٔ ۳۴۸۷) به طوری که در مسألهٔ ۳۴۷۳ بیان گردید اقرار بر همهٔ حجّتهای ظاهری مقدّم است و اگر اقرار کننده بعد خلاف آن را ادّعا کند از او پذیرفته نمی شود.

(مسألهٔ ۳۴۸۸) برای نافذ بودن اقرار نیازی به حکم حاکم شرع نیست، بلکه هر کسی که از آن مطلع شود بر او حجت می باشد.

(مسألهٔ ۳۴۸۹) کسی که به نفع شخص دیگری اقرار کند، اگر طرف مقابل آن را تأیید کند و یا بگوید من نمی‌دانم، این اقرار در حق اقرار کننده ثابت و نافذ است. ولیّ اگر طرف مقابل آن را تکذیب کند، به جهت تعارض دو اقرار، اقرارش نافذ نمی شود و به دیگر مرجّحات از قبیل : شهود، قاعدهٔ ید، اصل و امثال آنها مراجعه می شود.

* * *

احکام غصب

غصب عبارت اســت از تجاوز به حقوق دیگران و گرفتن مال مردمان، بدون حق، به سبب داشتن زور و قدرت.

انسان با این عمل از اوج فضیلت انسانی به سطح رذیلت حیوانی سقوط می کند، زیرا این حیوان است که به حیوان ضعیف تر از خود ستم می کند، به ندای وجدان اعتنا نمی کند و هیچ مرزی را به رسمیّت نمی شناسد.

خداوند منّان برای اصلاح جامعهٔ انســانی و تنظیم روابط افراد جامعه با یکدیگر آن را به شدّت تحریم کرده است.

در بخش امر به معروف و نهی از منکر گفتیم که محروم کردن انســانها از حق خود از گناهان کبیره است.

در روایات بسیاری از غصب حقوق دیگران سخن رفته، که از آن جمله است :

۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « کسی که زمینی را به ناحق تصرّف کند، او را وادار می کنند که خاک آن را به محشر حمل کند ».

۲) حضــرت علــی علیه السلام فرمود : « مصــادره مال مســلمان به نا حق، بزرگترین گناهان است ».

۳) رســول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : « یک ســنگ غصبی در یــک بنا، عامل

ویرانی آنست ».

(مسألهٔ ۳۴۹۰) اگر کسی مالی را از روی اشتباه و به خیال اینکه حقّ او می باشد، تصرّف کند و قصد تجاوز و ستم نداشته باشد، در بیشتر احکام همانند مال غصبی می باشد، مانند چیزی که با معاملهٔ باطل به دست بیاورد. از این رهگذر بحث ما در این بخش در مورد هر چیزی است که بدون حق شرعی در دست انسان قرار بگیرد، اگرچه از روی عمد و به قصد ستم نباشد، و در مواردی که حکم آن با غصب متفاوت باشد به آن اشاره خواهیم کرد.

(مسألهٔ ۳۴۹۱) غصب یک عین (مال یا جنس) هنگامی محقّق می شود که انسان آن را در اختیار بگیرد و بر آن سلطه پیدا کند، ولیّ با صرف تصرف و یا جلوگیری مالک از تصرّف در آن، محقّق نمی شود، اگرچه آن نیز حرام می باشد.

(مسألهٔ ۳۴۹۲) غصب وکالت بردار نیست. پس اگر کسی به عنوان وکیل از طرف دیگر چیزی را غصب کند، او شخصاً غاصب و ضامن است، نه موکّل، مگر اینکه موکّل نیز در غصب مباشرت نماید.

(مسألهٔ ۳۴۹۳) به مجرّد اینکه غاصب دست روی جنس مغصوب گذاشت ضامن می شود، چه قصد تجاوز داشته باشد یا نه.

(مسألهٔ ۳۴۹۴) بر گردانیدن مال غصبی به مالک چند صورت دارد :

۱) اگر عین غصبی موجود باشد، بر غاصب واجب است آن را عیناً به مالک برگرداند، اگرچه سخت و دشوار باشد و متوقّف بر صرف هزینه باشد.

۲) اگر عین غصبی در دسترس نباشد ـ مثلاً گم شده باشد ـ اگر مالک

حاضر باشد که انتظار بکشد، انتظار می کشد تا مال پیدا شود و در دسترس قرار بگیرد، ولیّ اگر راضی نشـود، بر غاصب واجب اسـت عوض آن را به مالـک بدهد. در این صورت مال غصبی بـه غاصب تعلّق می گیرد. و لازم نیست بعد از پیدا شدن، آن را به مالک بر گرداند.

۳) اگر عین غصبی تلف شود، بر غاصب واجب است عوض آن را به مالک بدهد.

(مسـألهٔ ۳۴۹۵) اگر غاصـب در زمین غصبی چیـزی را بکارد و یا ساختمانی بسـازد، باید اجرت زمین را در مدتی که زیر کشت یا ساختمان قرار داشته، به مالک بپردازد، زراعت و ساختمان از آنِ خودش می باشد. و مالک می تواند به او دسـتور دهد زراعت را از ریشـه در آورد، یا ساختمان را تخریب نماید، اگرچه موجب ضرر و زیان باشد.

(مسـألهٔ ۳۴۹۶) در اثر تصرّف غاصب در زمین، مثل کندن و شـخم زدن، اگر قیمت زمین تنزّل پیدا کند، لازم اسـت مابه‌التّفاوت آن را به مالک پرداخت نماید.

(مسـألهٔ ۳۴۹۷) اگر تصرّف غاصب در زمین غصبی ظالمانه نباشـد، بلکه به خیال اینکه آن زمین ملک خودش می باشد، در آن ساختمان بسازد، زراعت کند و یا درخت بکارد، می تواند مالک را وادار کند که اجارهٔ زمین را بگیرد و سـاختمان را خراب نکند یا زراعت را از بین نبرد، مگر اینکه به صاحب زمین ضرر و زیان برسد، که در این صورت می تواند آن را از بین ببرد و یا به نوعی دیگر با یکدیگر مصالحه کنند.

(مسألهٔ ۳۴۹۸) در مسألهٔ ۳۴۹۴ گفتیم در صورتی که مال غصبی تلف شود، باید عوض آن را به مالک بدهد، در اینجا دو صورت است :

۱ ـ اگر مال غصبی « **قیمی** » باشـــد، یعنی ویژگی های افراد آن از نظر قیمت و رغبت مشـــتری متفاوت باشـــد، مانند حیوانات، و قیمت آن در ایّام مختلف فرق کند، و این اختلاف قیمت به جهت وفور آن در زمانی و کمبود آن در زمان دیگر باشد، باید قیمت روز غصب را بپردازد، ولیّ اگر به جهت نوســـان ارزش پول باشد، باید ارزش روز غصب را منظور کند و پولی به او بدهد که ارزش آن روز را داشته باشد.

(مســـألة ۳۴۹۹) اگر مال غصبی از دسترس غاصب خارج شود، مثلاً گم شود، آیا در اینجا غاصب مکلّف است که قیمت روز غصب را بپردازد، یا قیمت روز پرداخت را ؟ محلّ اشـــکال اســـت. بنابر احتیاط واجب، لازم است که با صلح کردن احتیاط را مراعات کنند.

۲ ـ اگر مال غصبی « **مثلی** » باشـــد، یعنی خصوصیات افراد صنف آن، از جهت قیمت و رغبت مشـــتری یکی باشد، مانند حبوبات، باید مثل آن را در صورت تلف بپردازد، اگرچه تهیّه کردنش مســـتلزم آن باشـــد که چندین برابر قیمتش را پرداخت نماید. و اگر تهیّه کردنش سخت باشد، باید قیمت روز پرداخت را به مالک بدهد.

(مسألة ۳۵۰۰) « **قیمی** » به چیزی گفته می شود که به هنگام قیمت گذاری قیمت را بر افراد آن تعیین می کنند و می گویند : این اســـب و این لباس به این قیمت اســـت، مانند حیوانات، اشـــیاء مســـتعمل، دست بافت و دســـت ســـاز. ولیّ در « **مثلـــی** » قیمت را بر نوع آن تعییـــن می کنند و فرد خاصّـــی را در نظر نمـــی گیرند، مانند طلا، نقره، پنبـــه، حبوبات و تولیدات ماشینی یک کارخانه با یک مارک.

(مســـألة ۳۵۰۱) اگر در مال غصبی عیب یا نقصی پدید آید، غاصب

ضامن اســت، باید هم عین را برگرداند و هم تفاوت قیمت سالم و معیوب را بر اساس قیمت بازار بدهد. ولیّ اگر قیمت بازار تنزّل کرده باشد، و بدون اینکه عیب و نقصی بر جنس وارد شود، برگردانیدن عین کفایت می کند، و از بابت تنزّل قیمت چیزی بر عهدهٔ او نمی باشد.

(مســألهٔ ۳۵۰۲) اگر مال غصب شده در نزد غاصب فزونی پیدا کرد، خواه فزونی متّصل، مانند چاقی، یا فزونی منفصل، مانند شــیر و تخم مرغ، بر عهدهٔ غاصب است که علاوه بر برگردانیدن مال غصبی فزونی را نیز عیناً به مالک برگرداند، و اگر عیناً ممکن نباشد عوض آن را.

(مســألهٔ ۳۵۰۳) اگر جنس غصبی در دست غصب کننده، دگرگونی پیدا کند، مثلاً تخم مرغ به جوجه، یا دانه تبدیل به زراعت گردد، آن جوجه یا زراعت از آنِ مالک اســت. و اگر با ایــن دگرگونی ارزش آن پایین آمده باشد غاصب باید تفاوت قیمت را نیز پرداخت نماید.

(مسألهٔ ۳۵۰۴) همانگونه که غاصب ضامن مال غصبی هست، ضامن منافعی که برداشــت کرده نیز می باشــد، پس اگر در خانهٔ غصبی سکونت کرده یا ماشــین غصبی را سوار شده، یا جامهٔ غصبی را پوشیده، باید اجرت آن را به مالک بپردازد.

(مسألهٔ ۳۵۰۵) منافع فوت شدهٔ مال غصبی، مثلاً اجارهٔ مدّتی که خانه یا ماشین غصبی بدون استفاده مانده، بر عهده او نیست.

(مسألهٔ ۳۵۰۶) اگر شخص دیگری از مال غصبی بهره بجوید، اجرت آن بر عهدهٔ غاصب نیســت، بلکه بر عهدهٔ کســی است که از آن بهره جسته است.

(مســألهٔ ۳۵۰۷) غصب کردن شــخص آزاد حرام است ولیّ غصب

کننده ضامن او نمی باشد، مگر اینکه تلف شود یا دچار نقص عضوی گردد و این تلف شدن یا ناقص شدن به غاصب مستند باشد، در این صورت باید دیهٔ او را بپردازد، و اگر در این مدّت او را وادار به این کار کرده باشد، باید اجرت آن را نیز بپردازد.

(مسألهٔ ۳۵۰۸) اگر مال غصبی چند دست بگردد، مثل اینکه غاصب آن را به دیگری بفروشد، یا دیگری از او غصب نماید، هر تک تک آنها ضامن هستند و مالک می تواند به همهٔ آنها مراجعه کرده، مال خود را مطالبه نماید. و می تواند به فردی که مال در دست او تلف شده مراجعه کند، اگرچه او غاصب نباشد و مال را زیر سیطرهٔ خود نگرفته باشد.

(مسألهٔ ۳۵۰۹) کسی که مال غصبی را از غاصب بخرد یا به صورت رایگان از او بگیرد، نمی تواند آن را به غاصب برگرداند، و اگر برگرداند ذمّه‌اش فارغ نمی شود، بلکه باید آن را به مالکش برگرداند. و اگر مالک آن را نشناسد، حکم مجهول المالک پیدا می کند.

(مسألهٔ ۳۵۱۰) خریدن جنس غصبی از غاصب و تصرّف کردن در آن جایز نیست مگر با اجازهٔ مالک و یا ولیّ و یا وکیل او.

(مسألهٔ ۳۵۱۱) وارد شدن به محلّ غصبی جایز نیست، اگرچه به منظور صلهٔ رحم، معالجه و یا خرید چیزی باشد که در جای دیگر یافت نمی شود و امثال اینها از نیازمندی های عرفی، مگر اینکه به حدّ ضرورت برسد، آنچنان ضرورتی که موجب از بین رفتن حُرمت شود.

(مسألهٔ ۳۵۱۲) وارد شدن به سرزمینهای بی در و پیکر که حصار و دیوار ندارد مانعی ندارد، اگرچه غصبی باشند.

(مسألهٔ ۳۵۱۳) مالک می تواند مال غصب شده را از چنگ غاصب

بیرون بکشـــد، اگر غاصب امتناع کند، می تواند شـــکایت به نزد حاکم شرع ببرد، اگر خودداری کند، می تواند به حاکم جور شـــکایت کند، و می تواند که با توسّل به زور مالش را از دست او بیرون آورد.

(مســـألة ۳۵۱۴) اگر پس گرفتن مال غصبـــی موجب تصرّف در مال غاصب و یا اتلاف آن باشـــد، مانعی ندارد، از قبیل ورود به منزل، شکســـتن قفل، سوراخ کردن دیوار، پایمال کردن زراعت، کشتن سگ نگهبان و امثال آنها، ولیّ باید به حدّاقل ضرر و زیان بسنده نمود و ضمان ندارد.

(مسألة ۳۵۱۵) اگر برای پس گرفتن مال غصبی پولی هزینه کند، نمی تواند آن را از غاصب مطالبه نماید.

* * *

احکام احیاء موات

(مسألة ۳۵۱۶) احیاء کردن زمین بایر، که از اوّل بایر بوده، به قصد تملّک جایز است و پس از احیا کردن حکم ملک بر آن جاری می شود، خواه احیا کننده مسلمان، (مؤمن یا اهل خلاف) و یا کافر باشد.

(مسألة ۳۵۱۷) زمین بایر به وسیلهٔ خریدن از دولت و یا ثبت کردن در دفاتر دولتی، به تملّک شخص در نمی‌آید، بلکه همچنان به حالت اباحه باقی می ماند، و هرکس نسبت به احیا کردن آن اقدام کند به ملکیّت او در می‌آید و صاحب سند نمی تواند از آن جلوگیری به عمل آورد، فقط می تواند از زدن سند به نام او خودداری کند، یا چیزی در مقابل آن مطالبه نماید.

(مسألة ۳۵۱۸) در احیا کردن زمین مباشرت شرط نیست، بلکه می تواند برای این کار وکیل یا اجیر بگیرد، هنگامی که وکیل این کار را به صورت رایگان یا در مقابل اجرت برای موکل خود انجام داد، زمین به ملکیّت او در می‌آید. ولیّ نیز می تواند زمینی را برای کسی که در تحت ولایت و قیمومیّت اوست احیا کند.

(مسألة ۳۵۱۹) کسی که وکیل و ولیّ نیست، اگر بخواهد تبرعاً زمینی را برای کسی احیا کند که او مالک زمین شود، کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۳۵۲۰) احیا کردن زمین، عبارت است از انجام دادن چیزی که به وسیلهٔ آن عرفاً بگویند که در این زمین عمران و آبادی انجام گرفته است، مثل اینکه آنجا را به صورت مزرعه، بستان، منزل، محلّ تجارت، انبار کالا، محلّ نگهداری دام و طیور و امثال اینها در آورده باشد. و اگر چنین کاری انجام نشده باشد، ملکیّت نمی‌آید.

(مسألهٔ ۳۵۲۱) حکم دیوار کشیدن و سنگچین کردن، در مسألهٔ ۳۵۳۳ بیان خواهد شد.

(مسألهٔ ۳۵۲۲) کسی که به وسیلهٔ احیاء و یا غیر آن مالک زمینی بشود، در حریم آن حق پیدا می کند، و لذا می تواند از راه و چاه، چشمه و چراگاه و دیگر امکانات موجود در آن برخوردار باشد، به گونه‌ای که حدود آن را بیان خواهیم کرد. از این رهگذر شخص دیگری نمی تواند طوری در آنها تصرّف کند که با حقوق حریم آن سازگار نباشد.

(مسألهٔ ۳۵۲۳) حدود راه جدید و نوساز، در صورتی که توافق حاصل نشود، ۵ ذراع، یعنی در حدود دو متر و نیم است و مستحب است که ۷ ذراع، یعنی در حدود سه متر و نیم باشد.

(مسألهٔ ۳۵۲۴) اگر کسی زمینی دارد و دیگری می خواهد زمین رو به روی او را احیاء کند، باید به مقدار یاد شده (۵ یا ۷ ذراع) از زمین او فاصله بگیرد تا فرصت و مجالی برای رفت و آمد او باشد.

(مسألهٔ ۳۵۲۵) اگر کسی زمینی را احیا کرده که از خیابان اصلی فاصله دارد، او حق دارد که راهی را به مقدار یاد شده تا خیابان اصلی برای خودش منظور کند، ولیّ اگر به کمتر یا بیشتر از آن توافق کنند مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۳۵۲۶) راهی که پیش از احیا کردن دو طرف آن با رفت و

آمد مردم در طول سالها به صورت راه درآمده، نمی توان آن را به وسیله احیا کردن تنگ تر نمود، اگرچه بسیار وسیع باشد.

(مسألهٔ ۳۵۲۷) چاهی که در زمین بایر برای سیراب شدن حیوانات کنده می شود، حریم آن از هر طرف ۲۰ متر می باشد، تا حیوانات به راحتی در آنجا گردآیند.

(مسألهٔ ۳۵۲۸) چاهی که برای آب دادن زمینهای زراعتی در زمین بایر کنده می شود، حریم آن از هر طرف ۳۰ متر است، تا وسایل نقلیه بتوانند در اطراف آن گرد آمده، نسبت به انتقال دادن آب اقدام نمایند.

(مسألهٔ ۳۵۲۹) بر احدی جایز نیست که چاهی بکند که به چاه دیگری که پیش از او کنده شده صدمه بزند، و یا چشمه‌ای بیرون آورد که به چشمهٔ دیگری که قبلاً استخراج شده صدمه بزند، در صورتی که این صدمه و ضرر مهمّ و معتنابه باشد.

(مسألهٔ ۳۵۳۰) حریم رودخانه های عمومی و جویهائی که برای استفادهٔ اشخاص از آن منشعب می شود، به مقداری است که خاک و گلِ آن به هنگام کندن و لایه روبی کردن در آن ریخته می شود، به اضافهٔ راهی که رهگذرها از دو طرف رفت و آمد نمایند.

(مسألهٔ ۳۵۳۱) حریم خانه همان راهی است که رو به روی درب خانه به طرف خیابان اصلی کشیده می شود و مقدار آن دو و نیم یا سه و نیم متر است که در مسألهٔ ۳۵۲۳ بیان گردید.

(مسألهٔ ۳۵۳۲) اگر صاحب منزل به محلّ بیشتری برای گذاردن زباله و امثال آن نیازمند باشد، ظاهر این است که بیش از مقدار یاد شده حریم برای او ثابت نیست، ولیّ اگر مکانی را به این کار اختصاص بدهد

و مدتهای متمادی آن را در دست داشته باشد، آیا می توان برای او ایجاد مزاحمت کرد یا نه، محلّ اشکال است.

(مسألهٔ ۳۵۳۳) همانگونه که انسان به وسیلهٔ احیاء کردن زمین، مالک آن می شود و در حریم آن حقّی برای او ثابت می شود، به وسیلهٔ « **تحجیر** » نیز که مقدّمهٔ احیا کردن است، در مورد زمین و حریم آن صاحب حق می شود.

(مسألهٔ ۳۵۳۴) تحجیر عبارت است از کارهای مقدّماتی ساخت‌وساز، از قبیل کندن پی، تعیین حدود، شناژبندی، پی‌ریزی و دیگر کارهایی که عرفاً احیا به شمار نمی‌آید، ولیّ مقدمهٔ احیاء می باشد.

(مسألهٔ ۳۵۳۵) حق اولویتی که در زمین و حریم آن به وسیلهٔ تحجیر حاصل می شود، محدود به زمانی است که عرفاً بین تحجیر و احیاء پیش می‌آید، اگر به درازا بکشد این حق اولویت ساقط می شود و دیگران می توانند نسبت به احیا کردن آن اقدام نمایند.

(مسألهٔ ۳۵۳۶) در فرض یاد شده اگر به هنگام تحجیر از وسائلی چون سنگ، آجر، آهن و غیره استفاده شده، احیا کننده بعدی مشکل است که بتواند در آنها تصرّف کند، مادامی که ثابت نشده که تحجیر کننده از آنها اعراض کرده است، یا به قدری به درازا بکشد که عرفاً معطّل گذاشتن زمین محسوب شود. که در این صورت بنابر احتیاط واجب به حاکم شرع مراجعه نماید.

(مسألهٔ ۳۵۳۷) اگر در فرض یاد شده بدون مراجعه به حاکم شرع آثار تحجیر را از بین ببرد و به احیاء زمین اقدام کند، مالک زمین می شود، اگرچه نسبت به آنچه از مال دیگری تلف کرده، بنابر احتیاط واجب ضامن

می باشد، و در مواردی هم ممکن است گنهکار باشد.

(مسألهٔ ۳۵۳۸) کسی که شروع کند به کندن چاه، بیرون آوردن چشمه و یا کندن کانال رودخانه‌ای، نسبت به زمینی که زمینهٔ سیراب شدنش با این چاه و چشمه و رودخانه فراهم شده، حق تحجیر پیدا می کند. و حدود آن محدود است به زمانی که در مسأله ۳۵۳۵ بیان گردید.

(مسألهٔ ۳۵۳۹) تحجیر موجب مالکیت نمی شود، و لذا نمی تواند زمینی را که تحجیر کرده بفروشد، ولیّ می تواند حقّ اولویتش را به کسی واگذار کند و آن را با چیزی مصالحه کند، مشروط بر اینکه در اثر طول مدّت حقّش ساقط نشده باشد.

(مسألهٔ ۳۵۴۰) سرزمینهایی که در مجاورت ایل و قبیله‌ای قرار دارد و به آنها منسوب است، اگر به وسیلهٔ احیا کردن به ملکیت آنها در نیامده باشد، اگر بهره جوئی از آن در طول زمان به آنها اختصاص داشته، مثلاً چراگاه و تفریحگاه آنها بوده، از حریم آنان به حساب می‌آید و هرگز دیگران نمی توانند به وسیلهٔ احیا کردن آنجا را تملّک نموده، اسباب مزاحمت آنها را فراهم کنند، حتّی برخی از خود آنها نیز بدون اجازهٔ بقیّه نمی توانند چنین کاری انجام دهند.

(مسألهٔ ۳۵۴۱) در فرض یاد شده، اگر این سرزمینها به آنها اختصاص نیافته باشد، آنها حقّی در آنجا نخواهند داشت و هر کس بخواهد، از خودشان و یا دیگران، می تواند آنجا را احیاء کرده به ملکیّت خود درآورد، و آنها حق جلوگیری ندارند.

(مسألهٔ ۳۵۴۲) اگر اهالی یک منطقه سرزمینهای پیرامون خود را با جلب رضایت یکدیگر در میان خودشان تقسیم کنند، تا اقدام به احیای آن

نکرده‌اند، این تقسیم اثری ندارد و هر کس بخواهد می تواند آنجا را احیا کرده تملّک نماید. اصولاً شهرها و روستاها نیز به همین وسیله گسترش می یابند و بزرگ می شوند.

(مسألهٔ ۳۵۴۳) حرام است که انسان در ملک خود کاری انجام دهد که آثار آن به ملک همسایه سرایت کند و به او آسیب برساند، آسیبی که در میان همسایه ها متداول نیست. مثل اینکه آب را به گونه‌ای در ملک خود رها سازد که رطوبت آن به دیوار همسایه برسد و صدمه بزند، که باید از این کار خود داری کند، اگرچه متضرّر شود. و اگر خود داری نکند هر آسیبی به همسایه برسد ضامن است.

(مسألهٔ ۳۵۴۴) اگر انسان در ملک خودش کاری انجام بدهد که اثرش به ملک همسایه سرایت نکند، ولیّ ضررش به او برسد، مثل اینکه دیوارش را بالا ببرد و از رسیدن نور و هوا به ملک همسایه مانع شود، چنین کاری جایز است، مگر اینکه ضرر جدّی به همسایه برسد، که در این صورت جایز بودنش محلّ اشکال است.

(مسألهٔ ۳۵۴۵) در مسألهٔ ۳۵۲۹ گفتیم که انسان نمی تواند در ملک خود چاهی بکند یا چشمه‌ای احداث کند، که به چاه و چشمه هایی که همسایه ها قبلاً احداث کرده‌اند صدمه بزند.

* * *

اماکن عمومی و اموال همگانی

(مسألهٔ ۳۵۴۶) اموال عمومی که همگان حق استفاده از آنها را دارند عبارتند از :

۱ ـ موقوفات

گستره استفاده از اموال وقفی تابع کیفیّت وقف است که به تفصیل در بخش « **احکام وقف** » بیان شد.

۲ ـ مشاهد مشرّفه

(مسألهٔ ۳۵۴۷) در مساجد، مشاهد مشرّفه و اماکن متبرّکه، که برای استفادهٔ مؤمنان و زائران فراهم شده و افراد با ایمان از راههای دور و نزدیک برای درک فضیلت به آنجاها روی می‌آورند، اگر کسی به محلّی سبقت نمود و آنجا را در اختیار گرفت، تا از آنجا اعراض نکرده، تا شب از دیگران شایسته تر است، و ایجاد مزاحمت برای او حرام است. چنانکه در مسألهٔ ۷۱۷ بیان گردید.

(مسألهٔ ۳۵۴۸) هر فرد مسلمان می تواند نقطه‌ای از مسجد را با نماز، دعا، درس، تلاوت قرآن، حتی خواب و دادوستد اشغال کند، مگر اینکه با این کار حرمت مسجد شکسته شود.

(مسألهٔ ۳۵۴۹) ظاهراً نماز در مساجد بر هر کار دیگر مقدّم است و

قدر مسلّم از آن نماز جماعت، در اوقات نمازهای یومیّه، به صورت متعارفِ آن است، که احدی نمی تواند از آن جلوگیری کند. بنابر احتیاط واجب در مورد نماز فُرادی نیز در اوّل وقت باید چنین حریمی رعایت شـــود، ولیّ در مواقع دیگر ظاهراً نماز اولولیّت ندارد، مشـــروط بر اینکه انجام دادن آن در نقطهٔ دیگری از مسجد میسّر باشد.

(مســـألهٔ ۳۵۵۰) آنچه در مسألهٔ ۳۵۴۸ گفتیم در مورد مشاهد مشرّفه نیز جاری می باشد.

(مسألهٔ ۳۵۵۱) در مشاهد مشرّفه، نماز، تلاوت قرآن، زیارت و دیگر عبادتها بر غیر آن تقدم دارد و نمی تواند با اعمال دیگر از آن جلوگیری نمود ولیّ زیارت بر دیگر اعمال عبادی تقدّم ندارد ولیّ نباید مشاهد مشرّفه را با اعمال دیگر طوری مشغول کنند که موجب تعطیل زیارت به مقدار معتنابه شود.

(مســـألهٔ ۳۵۵۲) به هنگام فرا رســـیدن وقت نماز، اشغال کردن حرم مطهر با نماز مانعی ندارد، اگرچه موجب تعطیل زیارت در آن فاصلهٔ زمانی بشود، مشروط بر اینکه نمازگزاران در آنجا جای گرفته باشد.

۳ ـ بازارها

منظور از بازار فضاهای باز و گســـترده‌ای اســـت که به شخص معین و گروه خاصّی اختصاص ندارد و همواره مردم می‌آیند بساط خود را در آنجا پهن کرده، کالاهای خود را در معرض دادوستد قرار می‌دهند.

(مسألهٔ ۳۵۵۳) حکم ســـبقت جستن در بازارها، همان حکم مساجد و مشاهد را دارد.

۴ ـ راهها

راهها بر دو قسمند :

۱) کوچه های بن بســت، که از ســه طرف به وسیلهٔ ساختمانها احاطه شده است.

(مســألهٔ ۳۵۵۴) حق اســتفاده از کوچه های بن بست، اختصاص به افرادی دارد که به آن کوچه در دارند و اســتفادهٔ آنها از این کوچه ها نیازی به اجازهٔ دیگران ندارد.

(مســألهٔ ۳۵۵۵) کسی که به کوچهٔ بن بست در دارد، اگر بخواهد درِ خانــه‌اش را وســعت بدهد یا دریچه‌ای به آن احــداث کند، نیازی به اجازهٔ دیگــران ندارد، مگر اینکه به برخی از آنها صدمه بزند، که در این مورد باید رضایت او را جلب کند.

(مسألهٔ ۳۵۵۶) اگر راه ورودی کوچهٔ بن بست، به وسیله درب، نرده و امثال آن ایجاد مانع شده باشد، کسی که اهل آن کوچه نیست، نمی تواند رفت و آمد نماید و یا در آنجا اســتراحت کند، ولیّ اگر ایجاد مانع نشــده باشــد، دیگران هم می توانند در آنجا رفت و آمد کرده، در آنجا بنشــینند و استراحت کنند، مگر اینکه موجب ضرر به اهل کوچه باشد.

(مســألهٔ ۳۵۵۷) کوچه های بن بست، پیش از آنکه به صورت کوچه درآید، اگر ملک اهل آن کوچه بوده هیچ یک از اهل کوچه نمی تواند بدون جلب رضایــت دیگران به آن کوچه ناودان یا تراس بگذارد یا در آن کوچه چاه فاضلاب و یا سرداب بکند.

(مســألهٔ ۳۵۵۸) اگر کوچه های بن بست قبلاً ملک اهل کوچه نبوده، بلکه به وســیلهٔ گذر گاه در آوردن ملک آنها گردیده، هر یک از اهل کوچه می تواند بدون رضایت بقیّه، ناودان و تراس بگذارد، یا چاه و سرداب بکند. مشــروط بر اینکه مزاحم رهگذرها نباشــد. و بنابر احتیاط واجب به کوچه

صدمه نرساند، از قبیل تاریک کردن، از هوا جلوگیری کردن و امثال آنها.

۲) کوچه های باز، که از دو طرف آن ساختمان شده، و انتهای آن به گذرگاه دیگر باز است.

(مسألهٔ ۳۵۵۹) کوچه های باز از آنِ همگان است و همهٔ مردم می توانند در آنها رفت و آمد کنند، بنشینند، بخوابند، خرید و فروش کنند، و کسی نمی تواند از آن جلوگیری کند. مشروط بر اینکه مزاحم رهگذرها نباشد وگرنه متجاوز می باشد و هر گونه ضرری از او به رهگذرها برسد ضامن خواهد بود.

(مسألهٔ ۳۵۶۰) احداث در و پنجره و تراس و ناودان، بر گذرگاه ها و کندن چاه و سرداب مانعی ندارد، مشروط بر اینکه مزاحم رهگذرها نباشد و بنابر احتیاط واجب به گذرگاه نیز صدمه نزند، از قبیل تاریک کردن و سدّ کردن راه هوا.

۵ ـ آب دریاها و رودخانه ها

(مسألهٔ ۳۵۶۱) آب دریاها، دریاچه ها، رودخانه ها و چشمه سارهائی که از سیلها و آب شدن برفها جریان پیدا می کند، و آب چشمه ها و چاههای خود جوش، و آب برکه ها و مردابهایی که در زمین موات قرار دارند، از اموال عمومی هستند، همگان می توانند از آنها استفاده کنند و کسی نمی تواند از آن جلوگیری نماید.

(مسألهٔ ۳۵۶۲) احدی نمی تواند آب دریا، رودخانه، چشمه و امثال آنها را پیش از آنکه به حیازت و ملکیّت خود درآورد، نسبت به فروش آن اقدام کند.

(مسألهٔ ۳۵۶۳) اگر کسی از آب رودخانه، با کندن کانال، قسمتی را به زمین خودش و یا زمین بایری به قصد حیازت آبِ آن هدایت کند، مالک آن آب می شود و هیچکس نمی تواند از آن جلوگیری کند.

(مسألهٔ ۳۵۶۴) اگر کسی در زمین موات به قصد حیازتِ آب،

چشمه‌ای بیرون آورد و یا چاهی بکند، مالک آبِ آن می شود.

(مسألهٔ ۳۵۶۵) اگر چاه و یا چشمه‌ای در ملک کسی خود به خود پدید آید، مالک آبِ آن می شود، اگرچه قصد حیازت نکند.

(مسألهٔ ۳۵۶۶) اگر کسی در کنار رودخانه، حوضچه‌ای بسازد که راحت تر بتواند از آنجا آب برداشت کند، اولویت پیدا می کند و کسی نمی تواند برای او ایجاد مزاحمت کند، ولیّ مالک آبِ آن حوضچه نمی شود، مگر اینکه برای خودش حیازت کرده باشد.

(مسألهٔ ۳۵۶۷) آبهای شخصی که مالک خصوصی دارد، اگر در محلّی باشد که به وسیلهٔ دیوار و نرده و امثال آن محصور شده، بدون اجازهٔ مالک نمی توان در آن تصرّف نمود. ولیّ اگر در زمین بی در و پیکر باشد، خوردن و شستشو کردن در آن به صورت معمول، بدون اذن مالک، مانعی ندارد، مشروط بر اینکه به آب صدمه نزند.

(مسألهٔ ۳۵۶۸) اگر یک عدّه در کنار آب مباحی گرد آیند و در صدد استفاده از آن باشند، برخی از آنها نمی تواند آن آب را به خودش اختصاص دهد و دیگران را از آن منع کند. پس اگر آب به همهٔ آنها کفایت کند، همه از آن برخوردار می شوند ولیّ اگر به همهٔ آنها کفایت نکند، در اینجا دو صورت هست:

۱) اگر به صورت دسته جمعی و همزمان در کنار آب گرد آیند، در این صورت یکی برتری ندارد، بلکه باید آن را به طور مساوی در میان خودشان تقسیم کنند و هر یکی به سهم خود قانع شود.

۲) به دنبال یکدیگر در کنار آب گرد آیند، پس هر کسی که جلوتر وارد شده، او اولویّت دارد، تا هنگامی که او نیازش بر طرف نشده، نفر بعدی حق استفاده ندارد.

(مسألهٔ ۳۵۶۹) اگر افرادی قطعه زمینهائی را در کنار آبی در زمانهای مختلـف احیـا کرده‌اند، و آب به همهٔ آنها کفایت نمـی کند، باید به ترتیب تاریخ احیا از آن آب استفاده کنند. پس تا هنگامی که نفرات قبلی زمین خود را سیراب نکرده‌اند، نوبت به نفرات بعدی نمی‌رسد.

(مسـألهٔ ۳۵۷۰) اگر آب برای همهٔ زمینهای احیا شده در پیرامون آن کفایت می کرد، ولیّ بعداً آب کم شد و به همهٔ آنها کفایت نکرد، آیا در اینجا نیز به ترتیب احیا کردن، نفرات اوّل مقدم می شوند یا نه ؟ محلّ اشکال است.

۶ ـ چراگاهها

(مسألهٔ ۳۵۷۱) چراگاههایی که در صحرا و زمینهای بایر است و مالک خصوصی ندارد، از آنِ همه می باشد و همگان می توانند از آن استفاده کنند و کسی نمی تواند دور آن حصار بکشد و دیگران را از آن منع کند.

(مسألهٔ ۳۵۷۲) چراگاههایی که در زمینهای شخصی است، اگر مالک آن، آنجـا را چراگاه چهار پایان خود قرار دهد، از آنِ خود او خواهد بود و شخص دیگری بدون اجازهٔ او نمی تواند از آنجا استفاده کند.

۷ ـ موجودی زمین موات

(مسـألهٔ ۳۵۷۳) شن، ماسه، سنگ، سنگ ریزه، هیزم، معدن و غیر آن که در زمین موات باشد، از آنِ همگان است و هر کس زودتر به حیازت آنها اقدام کند، آنچه را که حیازت کرده از آنِ او می باشـد. ولیّ هیچکس نمی تواند که آنجا را حصار کشیده دیگران را از آن منع کند.

(مسألهٔ ۳۵۷۴) اگر کسـی اشیاء معدنی را حیازت کند، لازم است با شرایط یاد شده در مسأله ۱۵۴۰ ـ ۱۵۴۳ خمس آن را بپردازد.

* * *

احکام گمشده ها

گمشده ها بر سه قسم هستند :

۱) انسان گمشده، که آن را « **لَقیط** » می نامند.

۲) حیوان گمشده، که آن را « **ضالّه** » می گویند.

۳) اشیای گمشده، که « **لُقَطَه** » نامیده می شود.

فصل اوّل

احکام لقیط

(کودک سرِ راهی)

(مسألهٔ ۳۵۷۵) بچهٔ سر راهی که خانوادهاش شناخته نشود، محکوم به آزادی است، مگر اینکه دلیل قطعی بر برده بودن آن باشد.

(مسألهٔ ۳۵۷۶) بچهٔ سر راهی اگر در معرض تلف باشد، باید آن را برداشت، در غیر این صورت بر داشتنش واجب نیست.

(مسألهٔ ۳۵۷۷) بچّهٔ سر راهی در دیار کفّار که اطّلاعی نداریم که آیا کودک مسلمان و یا فرزند کافر ذمّی هست یا نه ؟ اگرچه احترام خونش معلوم نباشد، بنابر احتیاط واجب اگر در معرض تلف باشد، برداشتنش واجب است.

(مسألة ۳۵۷۸) اگر شخص بالغ و عاقل بچّه‌ای را از سرِ راه بر دارد، بر او ولایت پیدا می کند و باید در نگهداری و سرپرستی آن تلاش کند.

(مسألة ۳۵۷۹) کسی که بچهٔ سرِ راهی را برمی‌دارد باید به مقدار متعارف از ولیّ او جستجو کند، تا هنگامی که نومید شود. مگر اینکه معلوم شود که ولیّ او، او را بر سر راه نهاده است، در این صورت ولایتش ساقط می شود و جستجو کردن از او لازم نمی باشد مشروط بر این که بر دارنده بچه، بالغ و عاقل باشد، امّا برداشتن کودک و دیوانه اثری ندارد.

(مسألة ۳۵۸۰) اگر همراه بچهٔ سر راهی مالی باشد، آن مال تا قرینه‌ای بر خلاف نباشد، محکوم است به اینکه مالِ آن بچّه است و ولیّ بچّه آن را همراه بچّه قرار داده که هر کس بچه را بردارد، آن را بر بچّه انفاق کند. و لذا می توان آن را در نفقهٔ بچّه هزینه کرد.

(مسألة ۳۵۸۱) اگر مشخّص باشد که بچّه را عمداً بر سرِ راه نگذاشته‌اند، بلکه افتاده، یا گمشده، و یا کسی به زور از دست آنها گرفته و رها کرده است، در این صورت اگر پولی همراه بچّه باشد در حکم مجهول‌المالک می باشد.

(مسألة ۳۵۸۲) اگر راهی باشد که نفقهٔ بچّه تأمین شود، مثل اینکه همراه او مالی باشد که حکم شود که مال بچّه است، یا شخصی تبرعاً نفقهٔ او را پرداخت کند، یا از حقوق شرعیه پرداخت شود، و یا بتواند کاری انجام دهد که از اجرت آن زندگی‌اش بگذرد، هر کدام از اینها میسّر شود مانعی ندارد، در غیر این صورت کسی که او را پیدا کرده باید نفقه‌اش را بپردازد.

(مسألة ۳۵۸۳) کسی که نفقهٔ بچهٔ سر راهی را هزینه می کند، اگر قصد تبرّع داشته باشد، نمی تواند آن را بعد مطالبه کند، ولیّ اگر قصد تبرّع

نداشــته باشد، پس از بزرگ شــدن بچه می تواند به او مراجعه کند، ولیّ با دو شرط :

۱) بچّه توانمند باشد.

۲) با او معامله ولای ضامن جریره ـ که حکم آن در مســألهٔ ۳۸۷۴ تا ۳۸۸۵ بیان خواهد شد ـ انجام نداده باشد پس اگر فقیر باشد و یا با او معامله ولای ضامن جریره انجام داده باشد، دیگر نمی تواند به او رجوع کند.

(مســألهٔ ۳۵۸۴) کســی که بچّــه‌ای را پیدا کرده نمــی تواند آن را به فرزندی خود درآورد، و اگر چنین کاری انجام دهد، هیچ اثر شــرعی ندارد، چنانکه در مسألهٔ ۳۱۱۹ بیان گردید.

(مسألهٔ ۳۵۸۵) اگر فرد گمشده بزرگسال باشد ولیّ توان ادارهٔ خودش را نداشته باشد، از قبیل دیوانه یا بیمار عقب افتاده، اینجا نیز اگر خوف تلف باشد باید او را نگهداری کنند و خونش محترم است، جز اینکه احکام لقیط (بچهٔ سر راهی) بر او جاری نمی شود، بلکه در حکم دیوانه ایست که ولیّ مشخّص ندارد، و حکم آن در مسألهٔ ۲۵۲۱ گذشت.

* * *

فصل دوّم
احکام ضالّه
(حیوان گمشده)

(مسألهٔ ۳۵۸۶) در دیار کفر (یعنی در جایی که اکثریت ساکنان آن غیر مسلمان و غیر کافر ذمی باشد) اگر انسان با حیوان گمشده‌ای مواجه شود که مال کسی بوده و از او گمشده، می تواند آن را برای خود بگیرد و درصدد تلاش برای پیدا کردن صاحبش بر نیاید. مشروط بر این که نشانی از تملّک مسلمان بر آن نباشد، در آن صورت در حکم گمشدهٔ سرزمین اسلامی خواهد بود که حکم آن بعد بیان می شود.

(مسألهٔ ۳۵۸۷) در کشورهای غیر مسلمان، اگر از نظر قانونی یا از نظر عرفی، مسائلی باشد که گرفتن گمشدهٔ آن، موجب اعمال فشار بر مسلمانان یا لکّه‌دار شدن چهرهٔ اسلام باشد، گرفتن آن جایز نمی باشد.

(مسألهٔ ۳۵۸۸) در مسائل یاد شده بین اقسام حیوان، و اینکه در شهر و آبادی با آن حیوان مواجه شود یا در دشت و صحرا، فرقی نیست.

(مسألهٔ ۳۵۸۹) در کشورهای اسلامی، اگر انسان حیوانی را در منطقه‌ای پیدا کند که آنجا خالی از سکنه باشد و حیوان در معرض تلف نباشد به این معنی که در آنجا آب و علف باشد، و باکی از درندگان نداشته باشد، یا به این جهت که حیوان نیرومند باشد و یا در آنجا درنده‌ای نباشد، گرفتن آن حرام است.

(مسألهٔ ۳۵۹۰) اگر در فرض یاد شده، اقدام به گرفتن آن حیوان کند،

ضامــن آن حیوان و ضامن منافع متّصل و منفصل (مثل چاق شــدن، شــیر و تولیدمثــل) آن نیــز خواهد بود و باید از مالک آن جســتجو کند و اگر از پیدا کردنش نومید شــود، باید از طرف صاحبش تصدّق کند و بنابر احتیاط واجب از حاکم شرع هم اذن تحصیل کند.

(مســألهٔ ۳۵۹۱) در فرض یاد شــده، تا پیدا شدن صاحب آن حیوان، بایــد از مال خــودش علوفهٔ آن را تهیه کند و حــق مطالبهٔ آن را از صاحب حیوان ندارد.

(مســألهٔ ۳۵۹۲) اگر انسان حیوانی را در منطقه‌ای خالی از سکنه پیدا کند که در معرض تلف باشــد، یا به جهت نبودن آب و علف، یا به ســبب حیوانات درنده، می تواند آن را بگیرد، پس اگر در آن منطقه آبادی یا چادر نشــینهایی باشد، باید در آنجا به دنبال صاحبش بگردد، اگر صاحبش را پیدا کنــد، به او تحویل می‌دهد و اگر پیدا نکند می تواند آن را تملّک نماید اگر بعدها صاحبش پیدا شود خودش و یا قیمتش را به او برمی گرداند.

(مسألهٔ ۳۵۹۳) اگر انسان حیوانی را به جهت سرکشی آن، یا بیماری و از کار افتادگی‌اش، و یا به جهت ناتوانی از هزینهٔ علوفه‌اش، در بیابان رها کند، اگر آنجا آب و علف باشــد و خطــری از درندگان آن را تهدید نکند، کسی نمی تواند آن حیوان را بگیرد، و اگر بگیرد، احکام یاد شده در مسألهٔ ۳۵۹۰ بر او جاری می شود. مگر اینکه قرینه‌ای باشد بر اینکه مالکش از آن اعراض کرده و هرگز به دنبال آن نخواهد آمد، در این صورت می تواند آن را بگیرد.

(مسألهٔ ۳۵۹۴) و اگر آن را در محلّی رها کند که آب و علف نباشد و حیوان در معرض تلف باشد، یابنده آن می تواند آن را بگیرد، مگر در جایی

که بداند صاحبش قصد دارد پیش از آنکه آن حیوان تلف شود به سوی آن مراجعت کند.

(مسألهٔ ۳۵۹۵) اگر انسان حیوانی را در شهر و روستای پر جمعیّت پیدا کند، اگر احتمال بدهد که گم نشده، بلکه به قصد چرا بیرون آمده و سپس به محلّش برمی گردد، نمی تواند آن را بگیرد و اگر بگیرد به گونه‌ای که در مسألهٔ ۳۵۹۰ گفته شد ضامن خواهد بود.

(مسألهٔ ۳۵۹۶) حیوانی را که در شهر و روستای پر رفت و آمد پیدا کند و بداند که گم شده است، می تواند آن را بگیرد و حکم لقطه بر آن جاری می شود و باید تا یک سال به دنبال صاحبش بگردد، چنانکه در فصل سوّم بیان خواهد شد.

(مسألهٔ ۳۵۹۷) اگر حیوان در مدّت یکسال که باید به دنبال صاحبش بگردند، نیاز به هزینه داشته باشد، پس مانده سفره و خرده ریز خانه او را کفایت نکند و کسی هم آن را تبرعاً پرداخت نکند، هزینه‌اش بر عهدهٔ مالک خواهد بود. پس اگر منافع حیوان (شیر و امثال آن) آن را کفایت کند، از آن برداشت می کند، اگر کفایت نکند و صاحبش پیدا شود، از مالک مطالبه می کند، اگر پیدا نشود، پس از یکسال حیوان را می فروشد و حقّ خودش را برداشت می کند.

(مسألهٔ ۳۵۹۸) در این میان گوسفند یک حکم استثنائی دارد، اگر گوسفندی را در شهر و روستا پیدا کند، آن را به مدّت سه روز معرفی می کند، اگر صاحبش را پیدا نکند می فروشد و از طرف صاحبش صدقه می‌دهد. و می تواند بیش از سه روز نیز انتظار بکشد، جز اینکه هزینهٔ نگهداری آن بر عهدهٔ خودش می باشد.

(مسألهٔ ۳۵۹۹) اگر بعداً صاحب گوسفند پیدا شود و راضی به صدقه نباشد باید پول گوسفند را به او بدهد.

(مسألهٔ ۳۶۰۰) آنچه در این فصل گفتیم و آنچه در فصل سوّم خواهیم گفت، فرق نمی کند که پیدا کننده بالغ و عاقل باشد، یا کودک و دیوانه، جز اینکه در مورد کودک و دیوانه، ولیّ آنها به دنبال صاحب حیوان یا شیء گمشده می گردد، او تملّک می کند و او صدقه می‌دهد.

(مسألهٔ ۳۶۰۱) اگر حیوانی به خانهٔ انسان درآید و یا وارد باغ و بستان حصاردار او گردد، گرفتن حیوان صدق نمی کند، و ضامن او نمی شود، حتی می تواند که آن را از محدوده ملک خود بیرون کند، و اگر احتمال بدهد که آن حیوان گم نشده باید آن را بیرون نماید و اگر بداند که گم شده می تواند آن را بگیرد و به حکم گمشده عمل کند.

(مسألهٔ ۳۶۰۲) اگر پرنده‌ای بال درآورده، پرواز کرده، از حوزه اختیار صاحبش بیرون رفت، برای هر کسی جایز است که آن را بگیرد. پس اگر صاحبش را بشناسد باید به او برگرداند و اگر کسی به دنبال آن بیاید و ادعا کند که مال منست، پس اگر مورد اعتماد باشد و متّهم به دروغ نباشد، به او برمی گرداند، در غیر این صورت می تواند آن را تملّک کند و نیازی به معرّفی ندارد.

* * *

فصل سوّم
احکام لقطه
(اشیاء گمشده)

« **لقطه** » عبارت از چیز گمشده ایست که انسان و حیوان نباشد، منقول باشـــد و در سرزمین اسلامی و یا اهل ذمه (اهل کتابی که زیر پرچم اسلام زندگی می کنند) پیدا شود.

احکام گمشـــدهٔ انسان و حیوان در دو فصل پیشین گفته شد و امّا اشیاء غیـــر منقول، ماننـــد زمین و درخت، آنها حکم لقطـــه ندارند، بلکه در حکم مجهول‌المالک می باشند.

(مسألهٔ ۳۶۰۳) کسی که گمشده‌ای را می یابد، می تواند آن را بردارد، ولیّ کراهـــت دارد، بالخصوص چیزی که در حرم مکّه پیدا شـــود، به ویژه در مورد کســـی که اطمینان ندارد که بتواند تا یکســـال به معرّفی آن بپردازد. چنانکه بسیاری از مردمان به این کار تن در نمی‌دهند. برای چنین اشخاصی ممکن است عقلاً برداشتن آن حرام باشد.

(مسألهٔ ۳۶۰۴) اگر مال گمشده به هنگام برداشتن کمتر از یک درهم قیمت داشـــته باشـــد، می تواند آن را برای خودش بردارد و نیازی به معرفی ندارد، ولیّ بنابر احتیاط واجب از افرادی که احتمال می‌دهد مالِ آنها باشـــد بپرسد، از قبیل کسی که آنجا ایستاده، یا قبلاً آنجا نشسته بود، یا اهل خانه‌ای که از درِ خانهٔ آنها پیدا کرده است.

(مســـألهٔ ۳۶۰۵) اگر پس از تملّک آن صاحبش پیدا شـــود و عین آن

باقی باشـــد، باید آن را به صاحبش بر گرداند، اگرچه زمان طولانی گذشـــته باشـــد. ولیّ اگر از بین رفته باشد یا از ملک او خارج شده و دسترسی به آن نداشته باشد، لازم نیست که عوض را بپردازد، ولیّ اگر دسترسی داشته باشد مسأله خالی از اشکال نیست و احتیاط واجب آنست که بین مالک و یا بنده و کسی که به او منتقل شده مصالحه شود.

(مســـألهٔ ۳۶۰۶) یک درهم عبارت اســـت از (۴/۳)۲ (دو گرم و سه چهارم) گرم نقره.

(مسألهٔ ۳۶۰۷) اگر قیمت لقطه یک درهم یا بیشتر باشد، کسی که آن را پیدا کرده تا یکســـال باید آن را معرفی کند. و اگر نگهداری یا معرّفی آن هزینه داشته باشد، هزینه‌اش بر عهدهٔ کسی است که آن را برداشته است.

(مســـألهٔ ۳۶۰۸) بردارندهٔ لقطه پس از یکسال معرّفی، می تواند آن را به امید اینکه صاحبش پیدا شـــود نگهداری کند، یا از طرف صاحبش صدقه دهد و یا خودش تملّک کند، به جز لقطهٔ حرم مکّه، که بنابر احتیاط واجب آن را نمی تواند تملک نماید.

(مســـألهٔ ۳۶۰۹) اگر پس از گذشت یکســـال صاحبش پیدا شود، در اینجا چند صورت است :

۱ ـ اگر آنچه پیدا کرده عیناً موجود باشد، باید به صاحبش برگرداند.

۲ ـ اگر در اثر اهمال کاری تلف شده باشد، باید عوضش را بپردازد.

۳ ـ اگر بدون اهمال تلف شـــده باشـــد، ضمانتش مشـــکل است، بنابر احتیاط واجب لازم است که مصالحه کنند.

۴ ـ اگـــر آن را از طرف مالک صدقه داده باشـــد، مالک می تواند به آن رضایـــت بدهد و پاداش آن از آنِ مالک باشـــد و مـــی تواند رضایت ندهد،

پس پیدا کننده عوض آن را به مالک بدهد و ثواب صدقه مربوط به خودش باشد.

(مسألهٔ ۳۶۱۰) اعلام و معرفی گمشده در جایی واجب است که احتمال داده شود که صاحبش پیدا شود، پس اگر مطمئن باشد که پیدا نخواهد شد، برای اینکه آن شیء گمشده علامت و نشانه‌ای ندارد، یا می‌داند که صاحبش به کشورهای دور دست مسافرت کرده، و این اعلام و معرّفی هرگز به او نمی‌رسد، یا می‌داند که او به پیدا کردن این گمشده اعتنا ندارد و لو از نظر اینکه از آن مأیوس شده، اعلام شرط نیست.

(مسألهٔ ۳۶۱۱) در فرض بالا پیش از سپری شدن یکسال می تواند آن را تملک کند یا از طرف صاحبش صدقه بدهد، ولیّ اگر احتمال زیادی می‌دهد که بر حسب تصادف با صاحب آن مصادف شود، باید تا یکسال انتظار بکشد.

(مسألهٔ ۳۶۱۲) به هنگام اعلامِ گمشده، باید از چیزی که موجب سردرگمی مالک می شود پرهیز کند، پس اگر یک لباس پنبه‌ای پیدا کرده، نباید به همین بسنده کند که : هر کس « پنبه » گم کرده، زیرا پنبه غیر از لباس بافته شده از پنبه می باشد. و یا اگر مدّتها پیش چیزی را پیدا کرده، نباید طوری معرّفی کند که تصوّر شود که تازه پیدا شده است.

(مسألهٔ ۳۶۱۳) اگر در عین گمشده ویژگیهایی باشد که بیان کردن آن باعث می شود که ذهن مالک به سوی آن کشیده می شود، باید آن را بیان کند، از قبیل اینکه : طلا، نقره، ساخته شده، یا دوخته شده می باشد. ولیّ باید همهٔ ویژگی هایش را بیان نکند، تا به وسیلهٔ برخی از ناگفته ها مالک واقعی آن را شناسائی کند.

(مسألة ۳۶۱۴) معرّفی گمشده باید در مکانهایی باشد که انتظار برود کـه خبر آن به گوش صاحب مال برسـد، به جهـت پرس‌وجوی او در آن مـکان، یا حضور او در آنجا و یا رسـیدن گزارش آن به او، و این معنی در زمانها و مکانهای مختلف فرق می کند.

(مسـألة ۳۶۱۵) باید این اعلام و معرّفی پی در پی باشـد، به طوری که عرفاً بگویند که این معرّفی در طول سال ادامه داشته و هرگز قطع نشده است. این معنی نیز با اختلاف عرف و عادت و کیفیت اعلام فرق می کند.

(مسألة ۳۶۱۶) اگر کسی ادّعا کند که این گمشده از او گم شده است و بدانیم که راست می گوید، یا به جهت اینکه مورد اعتماد است و یا نشانه هایـی را بیان می کند که معمولاً غیر مالک از آن مطلع نمی باشـد، و یا دو نفر عادل گواهی دهند که این گمشـده از آنِ او بوده اسـت، باید گمشده را به او تحویل داد.

(مسـألة ۳۶۱۷) اگر کسـی نشانه های گمشـده را یاد آور شود ولیّ احتمال بدهیم که آنها را از مالک شـنیده و مطمئن نشـویم که مالِ اوست، نمی توانیم به او تحویل بدهیم، اگرچه احتمال راسـت گفتنش باشـد، بلکه باید به حدّ اطمینان برسد.

(مسـألة ۳۶۱۸) اگر بدانیم که کسـی که لقطه از او گم شـده مالک نیسـت، بلکه آن را غصب کرده، نمی توانیم آن را به او تسـلیم کنیم، بلکه باید به دنبال مالک واقعی آن بگردیم و آن را به مالک، یا وکیل او بدهیم.

(مسـألة ۳۶۱۹) اگر گمشـده وقفی باشد، باید متولی آن را پیدا کرده به دست متولّی بدهیم.

(مسـألة ۳۶۲۰) اگر مالک شناخته شود، ولیّ رسانیدن لقطه به دست

مالک، یا وکیل و یا ولیّ او امکان پذیر نباشد، اگر لقطه از اجناسی باشد که خودش مصرف می شود، مانند خوراک و پوشاک، و بدانیم که مالک راضی هست از اینکه آنها را به مستمندان بدهیم تا بخورند و بپوشند، همان کار را انجـام می‌دهیم. و در این فرض نمی توانیم آنها را فروخته، پولش را صدقه بدهیم.

(مسألهٔ ۳۶۲۱) در موارد دیگر اگر بتوانیم از مالک نظر خواهی کنیم و مطابق نظرش رفتار کنیم، باید همان کار را انجام دهیم و اگر ممکن نباشـد، باید آن را برای رسیدن به دست مالک محافظت کنیم، اگرچه زمان به درازا کشـد. ولیّ اگر از رسـیدن آن به دست مالک یا ورثهٔ او مأیوس شویم، باید به حاکم شـرع مراجعه کنیم تا کیفیت تصـرّف در آن را از جانب مالک او تعیین کند.

(مسألهٔ ۳۶۲۲) اگر لقطه از چیزی هایی باشد که با گذشت زمان فاسد می شود، مانند سبزیجات و میوه جات، باید کسی که آن را برداشته، قیمت کند و قیمتش را به عهده بگیرد، آنگاه پول آن جانشـین لقطه می شـود در احکام یاد شده.

(مسألهٔ ۳۶۲۳) در مورد اموال موجود در خانه های مسکونی، به اهل خانه مراجعه می شـود، اگر آنها ادعا کردند که مال آنهاسـت، یا گفتند که مال فلانی است، یا گفتند که مال ما نیست و یا مال فلانی نیست، گفتهٔ آنها پذیرفته می شـود، ولیّ اگر اظهار کردند که اطلاعی ندارند، پس اگر در آن خانه جز اهل خانه رفت و آمد نمی کنند، حکم می شـود که مال آنهاسـت. همچنین اسـت اگر در قسـمتی از خانه یافت شـود که جز اهل خانه به آن قسمت رفت و آمد نمی کنند.

(مسألهٔ ۳۶۲۴) اموال موجود در خانه‌ای که افراد مختلف در آن رفت و آمد می کنند و اهل خانه نمی‌دانند که آنها از آنِ کیســت ؟ اگر افراد رفت و آمد کننده معدود باشــند، باید به آنها مراجعه شــود، اگر صاحبش معلوم شود باید به او داده شود و اگر در میان چند نفر مردّد شود، باید بنابر احتیاط واجب با یکدیگر مصالحه کنند.

(مســألهٔ ۳۶۲۵) اموال موجود در خانه‌ای که افراد بی شــمار در آنجا رفت و آمد می کنند و صاحب آن اموال معلوم نیســت، حکم لقطه پیدا می کند.

(مســألهٔ ۳۶۲۶) اگر انســان صندوقی دارد که به خودش اختصاص دارد و همیشــه درش بســته اســت و برای نگهداری اموال خویش است و کسی چیزی در آن نمی گذارد، مگر به عنوان وکالت از سوی او، اگر در آن چیزی بیابد که نمی‌داند از خودش هست یا نه ؟ حکم می شود به اینکه از آنِ خویش می باشد و به این احتمال اعتنا نمی کند که شاید امانت شخص دیگری باشد در نزد او.

(مسألهٔ ۳۶۲۷) اگر صندوقی بین دو نفر مشترک باشد و یکی از آنها چیزی را در آن پیدا کند باید به آن شخص دوّم مراجعه کند، اگر او شناسائی کند بر آن اساس رفتار می شود، و اگر بگوید که مال من نیست، رفیقش آن را تصاحب می کند، ولیّ اگر او نیز دچار تردید شود، به گونه‌ای که مال بین دو نفر مردّد شود، بنابر احتیاط واجب باید مصالحه کنند.

(مسألهٔ ۳۶۲۸) اگر صندوق دربسته نباشد، بلکه همانند دیگر قسمتهای منزل، اشیاء در آن نهاده می شود، پس آنچه در آن یافته می شود، از آنِ اهل خانه می باشد.

(مسألة ۳۶۲۹) اگر کشتی غرق شود، پس آنچه از اموال سرنشینان، روی آب باشد، یا به وسیلهٔ امواج به ساحل افکنده شود، به خانوادهٔ آنها می‌رسد، و اگر صاحبان آنها معلوم نباشد، حکم لقطه بر آنها جاری می شود. و آنچه در اعماق دریا فرو برود، پس اگر صاحبان آنها در صدد استخراج آنها بر آیند، دیگران حق ندارند از آنها سبقت بگیرند، ولیّ اگر آنها صرف نظر کنند، اگرچه به جهت ناتوانی باشد، هر کس به وسیلهٔ غوّاصی یا غیره آن را استخراج کند، از آنِ او خواهد بود.

(مسألة ۳۶۳۰) اگر کالای انسان با دیگری عوض شود، مثلاً لباس، کفش و امثال آنها در یک مجلس عمومی اشتباهاً عوض شود، اگر او آغاز کرده باشد، نمی تواند در آن تصرّف کند و حکم مجهول‌المالک بر آن جاری می شود، ولیّ اگر طرف مقابل آغاز کرده باشد، در اینجا چند صورت است :

۱) اگر بداند که طرف عمداً این کار را انجام داده و قصد تجاوز به حق او داشته، او می تواند از باب « تقاصّ » در چیزی که به جای جنس خودش به جا مانده تصرّف کند.

۲) اگر قیمت آنچه برایش مانده از مال خودش بیشتر باشد، مقدار اضافی به ملک صاحبش باقی می ماند، پس اگر او را بشناسد باید به او برساند، و اگر نشناسد، حکم مجهول‌المالک بر آن جاری می شود.

۳) اگر بداند که طرف عمداً کالای خودش را بر جای نهاده که این شخص آن را به جای کالای خودش بردارد، در این صورت می تواند همه‌اش را برای خودش بردارد.

۴) اگر احتمال بدهد که طرف عمداً عوض نکرده، بلکه اشتباهاً کالای او را به جای کالای خودش برداشته، در آن هنگام حکم مجهول‌المالک بر

آنچــه بر جای مانده، جاری می شــود و نمی تواند در آن تصرّف کند، مگر اینکه بداند که اگر طرف متوجّه شود به تصرّف او راضی می شود.

۵) در صورت یاد شده باید از صاحب آن جستجو کند، اگر از شناختن یا دسترســی پیدا کردن مأیوس شــود، از حاکم شرع اجازه می گیرد که حق خودش را از آنچه بر جای مانده برداشت کند، و اگر چیزی اضافه بماند از طرف صاحبش صدقه می‌دهد.

* * *

تذکر

(مسألهٔ ۳۶۳۱) احکام لقطه منحصر به چیزی است که صاحبش آن را گم کرده باشد، در موارد دیگری که مالک چیزی مجهول باشد، لقطه حساب نمی شود، که از آن جمله است :

۱) چیــزی کــه در نزد او امانت گذاشــته‌اند و امانت گذار را فراموش کرده است.

۲) چیزی که با معاملهٔ باطل به دستش رسیده و مالکش را نمی شناسد.

۳) چیز غصبی، که مالکش را نمی‌داند.

۴) چیزی که اشتباهاً برداشته است و مالکش را نمی‌داند.

۵) طرف معامله به هنگام خرید اشتباهاً جنس اضافه داده باشد.

۶) طرف معامله به هنگام فروش اشتباهاً پول اضافه داده باشد.

۷) هر مال دیگری که به عمد یا به اشتباه در دست غیر مالک قرار بگیرد.

در همهٔ این موارد که احتمال بدهد که مالک آن را پیدا خواهد کرد، باید از او جستجو کند، و این جستجو محدود به یک سال نمی باشد.

(مسألة ۳۶۳۲) بنابر احتیاط واجب در مال گرفته شده از دست دزد نیز حکم بالا جاری می شود.

(مسألة ۳۶۳۳) در فرضهای یاد شده اگر احتمال بدهد که روزی مالک به سراغ کالای خود خواهد آمد، باید انتظار بکشد.

(مسألة ۳۶۳۴) در فرضهای یاد شده اگر از پیدا کردن مالک نا امید شود، نمی تواند آن را تملک کند، اگرچه خودش فقیر باشد، بلکه یا باید از طرف مالک به فقیر دیگری بدهد، و یا برای مالک نگهداری کند، اگرچه زمان به درازا بکشد.

(مسألة ۳۶۳۵) اگر پس از صدقه دادن مالک را پیدا کند، باید بنابر احتیاط واجب او را آگاه سازد، پس اگر رضایت دهد پاداش صدقه از آنِ او خواهد بود و اگر رضایت ندهد باید در مورد ضامن بودن یا نبودنش با یکدیگر مصالحه کنند.

(مسألة ۳۶۳۶) برای صدقه دادن مال مجهول‌المالک لازم نیست که از حاکم شرع اجازه گرفته شود، مگر اینکه مال در دست غاصب باشد، که بنابر احتیاط واجب لازم است اجازه بگیرد.

(مسألة ۳۶۳۷) پرداخت کردن مال مجهول‌المالک به حاکم شرع کفایت نمی کند، مگر به عنوان وکیل از سوی کسی که مال در دست اوست، در صدقه دادن به فقیر، از باب اینکه او به موارد صدقه آگاه تر است.

(مسألة ۳۶۳۸) به هنگام صدقه دادن می تواند خود مال را صدقه بدهد، و می تواند که آن را بفروشد و یا خودش بردارد و قیمت آن را صدقه دهد.

(مسألة ۳۶۳۹) تبدیل کردن جنس به پول به هنگام تصدّق، باید یک

جهت رجحانی داشته باشد، از قبیل اینکه فقیر نتواند از آن جنس بهره ببرد. ولیّ بنابر احتیاط واجب باید از حاکم شرع اجازه بگیرد.

(مسألهٔ ۳۶۴۰) در فرض یاد شده بهتر آنست که در صورت امکان خود جنس را به فقیر صدقه بدهد، سپس از او خریداری کند و قیمتی که بر آن توافق می کنند به او بپردازد.

(مسألهٔ ۳۶۴۱) اگر جنس مجهول‌المالک در دست چند نفر باشد، همهٔ آنها در برابر آن مسئولیت دارند، پس اگر یکی از آنها اقدام به صدقه دادن نمود، از عهدهٔ دیگران ساقط می شود.

(مسألهٔ ۳۶۴۲) در فرض یاد شده، اگر بعداً مالک پیدا شود و به صدقه رضایت ندهد، بنابر احتیاط واجب همه آنها ضامن هستند و باید همه آنها به مالک مراجعه کنند و با او مصالحه نمایند.

(مسألهٔ ۳۶۴۳) در مسألهٔ یاد شده اگر یکی از آنها به عنوان وکالت از سوی کسی که قبلاً جنس مجهول‌المالک را در اختیار داشته صدقه بدهد، او دیگر ضامن نیست و ضمانت بر عهدهٔ موکّل اوست.

(مسألهٔ ۳۶۴۴) اگر انسان مدیون است و دسترسی به طلبکار ندارد، اینجا حکم مجهول‌المالک جاری نمی شود، بلکه حکم دیگری دارد که در مسألهٔ ۲۳۷۳ بیان گردید.

* * *

احکام شکار و سربریدن حیوانات

در مسـألهٔ ۵۳۴ یادآور شـدیم که هر حیوانی که خون جهنده دارد، اگر مطابق دستور شرع ذبح نشده باشد، مردارش نجس و خوردنش حرام است.

در اینجا توضیح می‌دهیم که راه تذکیه حیوان به دو چیز منحصر می باشد :

۱ ـ شکار

۲ ـ سربریدن

باب اوّل

احکام شکار

و در آن دو فصل است :

فصل اوّل

شکار حیوانی که خون جهنده دارد

(مسألهٔ ۳۶۴۵) شکار اختصاص به حیوان وحشی دارد، از قبیل بیشتر پرنده ها، آهو، گوزن، گاو و الاغ‌وحشی.

(مسـألهٔ ۳۶۴۶) حیوانات اهلی، چون : گاو، شـتر، گوسفند، مرغ و امثال آنها، با شـکار کردن حلال نمی شـوند، مگر در صورتی که وحشـی شوند و از حالت اهلی بودن بیرون بروند.

(مسألة ۳۶۴۷) اگر حیوان وحشی اهلی شود با شکار حلال نمی شود.

(مسألة ۳۶۴۸) اگر انسان یک حیوان وحشی را بگیرد و در دسترس داشته باشد، آن نیز با شکار حلال نمی شود.

(مسألة ۳۶۴۹) نوزاد حیوان وحشی هنگامی که قدرت فرار ندارد، آن نیز با شکار حلال نمی شود.

(مسألة ۳۶۵۰) ابزار شکار دو چیز است :

۱ ـ سگ

۲ ـ اسلحه

(مسألة ۳۶۵۱) غیر از سگ هر حیوان دیگری چون یوزپلنگ و باز شکاری، چیزی را شکار کند، حلال نمی شود، مگر اینکه پیش از مردنش ذبح شرعی شود. ولیّ در سگ فرق نمی کند که سگ تازی باشد، یا هر سگ دیگر، به جز سگ سیاهی که کلاً سیاه باشد، بنابر احتیاط واجب.

(مسألة ۳۶۵۲) سگی که به وسیلهٔ آن شکار انجام می شود دو شرط دارد :

۱) آموزش دیده باشد، به این معنی که برای شکار کردن برای صاحبش آموزش دیده و تجربه آموخته باشد و این معنی برای اهل خبره کاملاً روشن است. و به عنوان یک ضابطه گفته شده : سگ آموزش دیده آنست که هر وقت آن را به سوی شکار بفرستند پیش می تازد، و هر وقت از آن بخواهند که برگردد بر می گردد.

۲) کاملاً در اختیار شکارچی باشد و به دستور او برود و با تشویق و تحریک او شکار را انجام دهد، بهگونه‌ای که شکار کردن به او مستند باشد، و سگ به عنوان یک ابزار به شمار آید.

(مسألة ۳۶۵۳) اگر سگ با دیدن شکار هیجان زده شده، خودش به

این کار اقدام کند، یا از دست صاحبش خود را رها کرده به هشدار او اعتنا نکند و حیوانی را شکار کند، چنین شکاری حلال نخواهد بود.

(مسألهٔ ۳۶۵۴) اگر حیوانی را به وسیلهٔ اسلحه شکار کنند، آن اسلحه باید بُرّنده باشد، مانند : شمشیر و کارد، و یا شکافنده باشد، مانند : تیر، نیزه و سرنیزه .

(مسألهٔ ۳۶۵۵) اگر حیوانی را با پهنای بیل بزنند، که نه برنده است و نه شکافنده، حلال نمی شود.

(مسألهٔ ۳۶۵۶) با وسائل برنده و یا شکافنده‌ای که اسلحه به شمار نمی‌آید، مانند : داس، ارّه، جوال‌دوز و گرز نیز اگر حیوانی را شکار کنند بنابر احتیاط واجب حلال نمی شود، مگر اینکه به عنوان اسلحه از آنها استفاده بشود و اسلحه به شمار آید.

(مسألهٔ ۳۶۵۷) اگر حیوانی را با سلاح گرم متعارف در زمان ما شکار کنند، حلال می شود، به شرط اینکه یک طرف گلوله تیز و برنده باشد.

(مسألهٔ ۳۶۵۸) شکار کردن با گلوله هایی که گرد باشد و در بدن فرو نرود، بنابر احتیاط واجب موجب حلیّت آن نمی شود.

(مسألهٔ ۳۶۵۹) برای حلال شدن شکار با اسلحه، شرط است که شکارچی به هنگام تیراندازی قصد شکار کند، پس اگر او مشغول تیراندازی بوده و تصادفاً به حیوانی اصابت کرد و کشت ، حلال نمی شود، اگرچه بعداً بسم الله نیز بگوید.

(مسألهٔ ۳۶۶۰) اگر شکارچی به قصد شکار به سوی حیوانی تیراندازی کند، ولیّ تیر خطا کند و به حیوان دیگری اصابت کند و از پای درآورد حلال می شود.

(مسألهٔ ۳۶۶۱) برای حلال شدن حیوان شکار شده به وسیلهٔ سگ یا اسلحه شرایطی است که از آن جمله است :

۱ ـ شـــکارچی باید مسلمان باشد، اگرچه سنّی، حرامزاده، زن یا کودک باشـــد، مشروط بر اینکه ممیّز باشد و بتواند قصد صید کند. پس شکار کافر حرام است، اگرچه نام خدا را بر زبان جاری کند.

۲ ـ نام خدا بر زبان جاری کردن، به هنگام تیراندازی یا فرستادن سگ.

(مسألهٔ ۳۶۶۲) اگر پس از تیراندازی و بعد از فرستادن سگ پیش از آنکه سگ یا تیر به شکار برسند، بسم الله بگوید، کافی است.

(مســـألهٔ ۳۶۶۳) اگر کسی عمداً بســـم الله نگوید، شکارش حرام می شود، اگرچه جاهل به مسأله باشد.

(مسألهٔ ۳۶۶۴) کسی که همواره به هنگام شکار ملتزم بود که بسم الله بگوید، اگر یکبار فراموش کرد و نگفت، شکارش حلال است.

(مسألهٔ ۳۶۶۵) به هنگام شکار حتماً باید، لفظ جلاله « الله » را بر زبان جاری کند و آن را با واژه‌ای که به معنای ســـتایش پروردگار اســـت ترکیب نماید، از قبیل : بســـم الله، الله اکبر، الحمدلله، و ترجمهٔ آن به غیر عربی بنابر احتیاط واجب کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۳۶۶۶) اگر شکارچی لال باشد، اگر زبانش را حرکت دهد، با انگشت اشاره کند و منظورش بردن نام خدا باشد، کفایت می کند.

۳ ـ مرگ حیوان به شـــکار مســـتند باشد، یعنی در اثر اصابت گلوله و یا زخمی شدنش به وســـیلهٔ سگ جان سپرده باشد. پس اگر از بلندی بیفتد و بمیرد یا در آب غرق شود حلال نمی شود.

(مســـألهٔ ۳۶۶۷) اگر مرگ حیوان به شـــکار و به یک امر دیگر مستند باشد، مثل اینکه اسلحه به آن اصابت کرده و از بلندی افتاده و در اثر این دو مرده است، حلال نمی شود.

۴ ـ شکارچی باید در حال احرام نباشد.

۵ ـ شکار باید در حرم مکه نباشد. چنانکه در مناسک حج بیان شده است.

۶ ـ شکارچی فرصت سربریدن پیدا نکند، به این معنی که تا رسیدن شکارچی، شکار جان باخته باشد، و یا دیگر فرصت سربریدن نباشد.

(مسألهٔ ۳۶۶۸) اگر شکارچی هنگامی به نزد شکار برسد که برای سربریدن فرصت باشد ولیّ اقدام به این کار نکند حرام می شود. اگرچه این کار به جهت همراه نداشتن چاقو باشد.

(مسألهٔ ۳۶۶۹) اگر هنگامی برسد که شکار هنوز زنده است، ولیّ چاقو همراه نداشته باشد، اگر سگ را تشویق کند که یک بار دیگر حمله کند و از پای درآورد، حلال می شود.

(مسألهٔ ۳۶۷۰) اگر شکار یکی از شرایط یاد شده را نداشته باشد، حرام می شود، مگر اینکه شکارچی آن را زنده درک کند و سرش را ببرد، به جز در حرم مکّه و یا در حال احرام، که پس از سربریدن نیز حلال نمی شود.

(مسألهٔ ۳۶۷۱) در دو مسألهٔ یاد شده، اگر به هنگامی برسد که سرش را ببرد و حیوان قسمتی از بدنش چون دست، گوش، چشم یا دمش را حرکت بدهد، کفایت می کند.

(مسألهٔ ۳۶۷۲) هر حیوان قابل تذکیه به وسیلهٔ اسلحه اگر شکار شود، حلال می شود، اگرچه حرام گوشت باشد، که پوستش پاک می شود و می توان از آن بهره جست.

(مسألهٔ ۳۶۷۳) به وسیلهٔ سگ فقط حیوان حلال گوشت حلال می شود، امّا حیوان حرام گوشت اگر به وسیله سگ شکار شود، حلال نمی شود.

* * *

فصل دوّم
شکار حیوانی که خون جهنده ندارد

(مسألهٔ ۳۶۷۴) تذکیهٔ ماهی همان صید کردن آنست، و صید کردن آن به این است که به صورت زنده از آب بیرون آورده شود.

(مسألهٔ ۳۶۷۵) اگر ماهی در آب بمیرد خوردنش حرام است. اگر آب فروکش کند و ماهی در خشکی بمیرد و یا خودش را به بیرون آب بیندازد و در خشکی بمیرد و یا موج آن را بیرون بیندازد، باز هم حرام است، مگر اینکه پیش از آنکه جان بسپارد کسی آن را با دست یا هر وسیلهٔ دیگر بگیرد.

(مسألهٔ ۳۶۷۶) اگر کسی به قصد صید ماهی دامی بگسترد، توری بگذارد و یا مانعی ایجاد کند که به هنگام بالا آمدن آب، ماهی ها در آن گرد آیند و به هنگام فروکش کردن آب نتوانند از آن خارج شوند، و در بیرون آب جان بسپارند، خوردن آنها حلال است، اگرچه در تور بمیرند. ولیّ اگر پیش از فروکش کردن آب بمیرند، یا مشکوک باشد، حرام می شود.

(مسألهٔ ۳۶۷۷) اگر ماهی در تور ماهی گیر بمیرد ولیّ معلوم نباشد که پیش از فرو کش کردن آب مرده یا بعد از آن، اگر تاریخ فروکش کردن آب معلوم باشد، تاریخ مردن ماهی معلوم نباشد، خوردنش حلال است.

(مسألهٔ ۳۶۷۸) اگر ماهی از آب بیرون آورده شود، سپس در آب بیفتد و در آب بمیرد، حرام است.

(مسألهٔ ۳۶۷۹) اگر ماهی گیر با ریختن زهر در آب یا ایجاد انفجار در آب، موجب شود که ماهیها خود را به بیرون آب بیندازند، خوردن آنها

حلال نمی شـــود، مگر اینکه آنها را در بیرون آب زنده بگیرد، و مالک آنها کسی است که در بیرون آب آنها را می گیرد نه کسی که زهر در آب ریخته یا انفجار ایجاد کرده است.

(مسألهٔ ۳۶۸۰) اگر یک ماهی، ماهی دیگری را ببلعد، اگر آن را صید کنند و در بیرون آب بمیرد، هم خودش حلال می باشد و هم آنچه در شکم اوست.

(مسألهٔ ۳۶۸۱) تذکیهٔ ماهی همانست که گفته شد، خواه حلال گوشت (فلس‌دار) باشـــد، یا حرام گوشـــت (بدون فلس)، ولـــیّ دیگر حیوانات دریائی با این شیوه تذکیه نمی شوند.

(مسألهٔ ۳۶۸۲) اگر ملخ را زنده بگیرند خوردنش حلال است، و اگر پیش از آن بمیرد حرام است.

(مســـألهٔ ۳۶۸۳) در شکار ماهی و ملخ بسم الله گفتن، مسلمان بودن، حتی بالغ و عاقل بودن شـــرط نیست، بلکه همین مقدار درک کند که آنها را به قصد دست یافتن بر آنها شکار کند کفایت می کند.

(مســـألهٔ ۳۶۸۴) ماهی و ملخ اگر در دســـت کافر باشد و ادعا کند که آن را زنده گرفته است، برای اثبات تذکیهٔ آنها کفایت نمی کند، اگرچه متّهم به دروغ نباشـــد، مگر اینکه انسان خودش نظارت داشته باشد، یا از گفتار او یقین پیدا کند.

(مســـألهٔ ۳۶۸۵) اگر ماهی، ملخ، یا هر حیـــوان دیگری که احتیاج به تذکیه دارد، در دست کافر باشد و ادّعا کند که آن را از دست مسلمان گرفته است، اگر متّهم به دروغ نباشد، به گفتارش ترتیب اثر داده می شود و حکم به تذکیهٔ آن می شود، به جهت پیشی گرفتن دست مسلمان بر آن.

* * *

باب دوّم

احکام سربریدن

حیوانـــات نجس‌العین، چون ســـگ و خوک قابل تذکیه نیســـتند. دیگر حیوانات حرام گوشـــت، قابل تذکیه هســـتند، ولیّ گوشت آنها خورده نمی شـــود. همهٔ حیوانات حلال گوشـــت قابـــل تذکیهٔ هســـتند، و تذکیه آنها به شکلهای مختلف است :

۱) شتر فقط به وسیلهٔ نحر کردن حلال می شود.

۲) ماهی و ملخ فقط به وسیلهٔ صید کردن حلال می شوند.

۳) حیوانات وحشی به وسیلهٔ ذبح و شکار حلال می شوند.

۴) حیوانات اهلی منحصراً به وسیلهٔ سربریدن حلال می شوند.

احکام شـــکار گفته شد، در اینجا احکام نحر شتر و ذبح حیوانات اهلی را در دو فصل بیان می کنیم :

* * *

فصل اوّل

کیفیّت سربریدن و نحر کردن

(مسألهٔ ۳۶۸۶) به هنگام بریدن سر حیوان باید چهار عضو آن بریده شود :

۱) حلقوم، که مجرای تنفس است.

۲) مِری، که مجرای آب و علف است.

۳) سیاهرگ، که مسیر رفت خون است.

۴) سرخرگ، که مسیر بازگشت خون است.

(مسألة ۳۶۸۷) شکافتن چهار عضو یاد شده کفایت نمی کند بلکه باید بریده شوند.

(مسألة ۳۶۸۸) بریده شدن چهار عضو مشروط بر این است که برآمدگی حلقوم روی سر بماند پس اگر قسمتی از آن بر روی بدن بماند، ذبح به طور کامل انجام نمی شود و تذکیه حاصل نمی شود. مگر اینکه پیش از آنکه حیوان جان سپارد آن را تدارک کنند و یکبار دیگر از زیر برآمدگی حلقوم ذبح کنند.

(مسألة ۳۶۸۹) بریدن سر حیوان از پشت گردن کفایت نمی کند، اگرچه اعضای چهار گانه بریده شود.

(مسألة ۳۶۹۰) بنابر احتیاط واجب لازم است که چاقو را زیر برجستگی گلو بگذارد و به طرف داخل بکشد، نه اینکه چاقو را از پهلوی گلو فروبرده به طرف بیرون بکشد و اعضا را ببرد.

(مسألة ۳۶۹۱) نباید پیش از آنکه حیوان جان بسپارد سر آن را از بدن جدا کند، و نباید پیش از مردنش چاقو را به نخاع او برسانند.

(مسألة ۳۶۹۲) اگر پیش از آنکه حیوان بمیرد، سرش را جدا کنند، یا چاقو را به نخاع برسانند، گوشتش حرام نمی شود، اگرچه عمدی باشد، ولیّ بهتر آنست که در صورت عمدی بودن از گوشت آن پرهیز کنند.

(مسألة ۳۶۹۳) در میان حیوانات تنها شتر است که باید تذکیهٔ آن به صورت نحر انجام شود.

(مسألة ۳۶۹۴) نحر عبارت است از اینکه چاقو، نیزه، سرنیزه، داس و امثال آن را در گودی زیر گلوی آن را فرو ببرند.

(مسألة ۳۶۹۵) شتر منحصراً به وسیلهٔ نحر کردن و دیگر حیوانات اهلی منحصراً با ذبح کردن تذکیه می شوند، پس اگر شتر را سر ببرند، یا

دیگر حیوانات را نحر کنند، حلال نمی شوند، حتی اسب بنابر احتیاط واجب.

(مسـألهٔ ۳۶۹۶) اگر حیوانی چموشی کند و تذکیهٔ آن به شکل تعیین شده میسّر نباشد، یا مثلاً در چاه بیفتد و یا زیر آوار بماند و بریدن سرش از محلّ تعیین شـده امکان پذیر نباشد، به هر شکل ممکن می توان آن را نحر یا ذبح کرد و گوشتش حلال می شود، به شرط اینکه غیر از رو به قبله شدن دیگر شرائط ذبح فراهم باشد.

(مسـألهٔ ۳۶۹۷) در فرض یاد شـده، اگر پیـش از آنکه حیوان جان بسپارد، دسترسی به آن فراهم شد، باید طبق معمول آن را ذبح یا نحر کنند.

(مسـألهٔ ۳۶۹۸) اگر حیوان بارداری بمیـرد، اگر بچه‌اش زنده بیرون آورده شود، جز با سربریدن حلال نمی شود.

(مسـألهٔ ۳۶۹۹) اگر حیوان بارداری را تذکیـه کنند (نحر، ذبح و یا شکار کنند) بچهٔ او چند صورت دارد :

۱) اگر زنده بیرون آورده شـود و بدون تذکیه بمیرد، حرام می شـود، اگرچه به جهت تنگی وقت باشد.

۲) اگر زنده بیرون آورده، تذکیه شود، حلال است.

۳) اگر روح در آن دمیده نشده باشد، پاک و حلال است.

۴) اگر مرده بیرون آورده شود، پاک و حلال است، مگر در صورتی که احتمال داده شود که مردن آن به سبب تأخیر در کندن پوست و یا شکافتن شکم مادرش به صورت غیر معمول اتفاق افتاده است. در این صورت حرام خواهد بود.

(مسألهٔ ۳۷۰۰) خوردن گوشت جنین (بچه‌ای که در شکم مادر است) هنگامی با تذکیه حلال می شود که خلقت آن کامل شده، موی بر بدنش روییده باشد.

* * *

فصل دوّم
شرایط ذبح و نحر

(مسألهٔ ۳۷۰۱) برای حلال شدن گوشت ذبیحه شرایطی هست، که از آن جمله است :

۱ ـ ذبح کننده یا نحر کننده مسلمان باشد، به توضیحی که در مسألهٔ ۳۶۶۱ بیان گردید.

۲ ـ قصد ذبح یا نحر داشته باشد، پس اگر کودک، دیوانه، خفته و یا شخص غافل، که قصد ذبح ندارند، سر حیوانی را ببرند یا چاقو را در گلوی شتر وارد کنند، تذکیه حاصل نمی شود.

۳ ـ ذبح یا نحر باید به وسیلهٔ آهن انجام شود و هیچ فلزّ دیگری چون مس، طلا و نقره کفایت نمی کند.

(مسألهٔ ۳۷۰۲) اگر آهن پیدا نشود، به هر وسیله‌ای که بتوان چهار عضو را برید، ذبح حاصل می شود، حتی به مثل سنگ، استخوان، و تخته‌ای که تیز باشند. و لازم نیست که ذبح یا نحر را تأخیر بیندازند تا آهن پیدا شود.

(مسألهٔ ۳۷۰۳) برخی از اهل خبره گفته‌اند که « **استیل** » نیز همان آهن تصفیه شده است یا آمیزه هایی از دیگر فلزّات، چنانکه آهن معمولی نیز با فلزّات دیگری، آمیخته است، پس اگر میزان آمیزهٔ استیل با میزان آمیزهٔ آهن معمولی نزدیک باشد، می توان با آن ذبح کرد. و ظاهراً بیشتر استیلهای موجود در بازار از این قبیل هستند.

۴ ـ باید حیوان به هنگام ذبح رو به قبله باشد، پس اگر آن را در حال

خوابیده ذبح می کنند، باید به پهلوی راست یا پهلوی چپ طوری بخوابانند، که گلو، سینه و شکمش به سوی قبله باشد، و حتماً باید به قفا نخوابانند.

(مسألهٔ ۳۷۰۴) به هنگام نحر کردن شتر باید سینه‌اش به طرف قبله باشد، همچنین است اگر حیوانی را در حال نشسته یا ایستاده ذبح کنند، باید سینه‌اش به طرف قبله باشد.

(مسألهٔ ۳۷۰۵) اگر مرغ و امثال آن را در حالی که از سر یا پاها آویزان است، ذبح کنند، باید سینه و شکمش به طرف قبله باشد.

(مسألهٔ ۳۷۰۶) اگر طرف قبله، معلوم نباشد، و به دست آوردن آن در مدّت کوتاه میسّر نباشد، و یا رو به قبله کردن حیوان ممکن نباشد، به جهت چموش بودن آن، و یا به جهت ترس از مردن آن، این شرط ساقط می شود.

(مسألهٔ ۳۷۰۷) به هنگام ذبح یا نحر، لازم نیست که ذبح کننده رو به قبله باشد، اگرچه بهتر است.

(مسألهٔ ۳۷۰۸) اگر در صورت امکان، عمداً حیوان را رو به قبله نکنند، تذکیه محقق نمی شود و خوردنش حرام می باشد، ولیّ اگر فراموش کنند، یا وجوب رو به قبله کردن را نمی‌دانند، یا سوی قبله را اشتباه کنند، تذکیه حاصل می شود و خوردنش جایز می باشد.

۵ ـ کسی که ذبح یا نحر را انجام می‌دهد، باید همزمان با بریدن سر و یا وارد کردن کارد در فرورفتگی شتر، نام خدا را به تفصیلی که در مسألهٔ ۳۶۶۵ گفته شد، بر زبان جاری کند.

۶ ـ زنده بودن حیوان، به طوری که به هنگام ذبح اعضای بدنش را تکان دهد.

۷ ـ بیرون رفتن خون به مقداری که به هنگام سر بریدن حیوانات

معمول هست.

۸ ـ تکان خوردن حیوان، پس از بریده شدن سرش ولو به مقدار کم.

(مسألهٔ ۳۷۰۹) برای حلال شدن ذبیحه شرط نیست که « **حیاة مستقرّه** » داشته باشد، به این معنی که اگر ذبح نمی شد، یک یا چند روزی زنده می ماند، و لذا اگر حیوانی مصدوم یا مجروح شود، و پیش از آنکه بمیرد آن را با شرایط یاد شده ذبح کنند، پاک و حلال می باشد.

(مسألهٔ ۳۷۱۰) اگر شکم حیوانی پاره شده و امعایش بیرون ریخته، اگر پیش از آنکه بمیرد سرش را ببرند، پاک و حلال است.

(مسألهٔ ۳۷۱۱) هر عضوی از بدن حیوان پیش از مردن جدا شود، حرام و مردار است.

(مسألهٔ ۳۷۱۲) اگر سر حیوانی را بالاتر از برآمدگی حلقوم ببرند، اگر پس از جدا شدن سر، از زیر برآمدگی چهار عضو را ببرند، علاوه بر سر، جسد نیز حرام و میته می باشد، اگرچه هنوز نمرده باشد.

(مسألهٔ ۳۷۱۳) اگر حیوانی در آتش بیفتد، در آب بیفتد، از بلندی بیفتد، یا هر حادثه‌ای بر آن رخ دهد، که لحظاتی بعد خواهد مرد، اگر پیش از مردن آن را ذبح کنند، حلال می شود، جز اینکه خوردن گوشتش مکروه است و بهتر آنست که خورده نشود، بر خلاف صید، که در مسألهٔ ۳۶۶۷ بیان گردید. البته آنجا نیز اگر پیش از مردن ذبح کنند حلال می شود.

(مسألهٔ ۳۷۱۴) پس از ذبح حیوان، پیش از آنکه جان بسپارد، اگر عضوی از بدن آن را جدا کنند، خوردنش حرام نیست، ولیّ بهتر آنست که چنین کاری را انجام ندهند، که احتمالاً موجب آزار حیوان می شود.

(مسألهٔ ۳۷۱۵) پیش از مردن حیوان اقدام کردن به کندن پوست

حیوان مکروه است، ولیّ با این کار حرام نمی شود.

(مسألهٔ ۳۷۱۶) ذبح حیوان آدابی دارد که رعایت آنها مستحب است، که از آن جمله است :

۱) بردن حیوان به سوی مذبح با ملاطفت و آرامی

۲) آب دادن حیوان پیش از سر بریدن

۳) تیز کردن چاقو

۴) شتاب کردن در بریدن سر، تا آسانتر انجام شود.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

« خداوند متعال در هر چیزی از شما خواسته است که آن را به صورت نیکو انجام دهید، پس اگر کسی را (در میدان نبرد) میکشید، آن را به صورت زیبا بکشید، اگر حیوانی را ذبح می کنید، آن را نیکو ذبح کنید، چاقوی خود را تیز کنید، تا حیوان را راحت سر ببرید ».

* * *

احکام خوردنیها و آشامیدنیها

در اینجا چهار فصل هست :

فصل اوّل

حیواناتی که ذاتاً حرام گوشتند

(مسألهٔ ۳۷۱۷) از حیوان دریائی فقط آنچه فلس دارد حلال است و بقیّه حرام می باشد.

(مسألهٔ ۳۷۱۸) منظور از فلس آن پوسته ایست که به راحتی از آن جدا می شود، مانند پوست میگو و ماهی فلس‌دار.

(مسألهٔ ۳۷۱۹) پوسته های سختی که به گوشت حیوان متّصل است، مانند پوست لاکپشت، خرچنگ و صدف، به حلال گوشت بودن آنها دلالت نمی کند.

(مسألهٔ ۳۷۲۰) اگر در مورد نوعی از ماهی شک کنیم که آیا فلس دارد یا نه ؟ حرام می باشد، البته برخی از ماهی ها پیدا می شود که فلس‌دار هستند ولیّ در اثر برخورد با صخره ها و غیره فلس های آنها می‌ریزد. در این ماهی ها نمونه هایی از این فلس ها می ماند که به هنگام دقّت دیده می شود، اینها حلال می باشند.

(مسألهٔ ۳۷۲۱) اگر ماهی فروش بگوید که این ماهی فلس دارد و خودش متّهم به دروغ نباشد، می توان به گفته‌اش اعتماد کرد.

(مسألة ۳۷۲۲) اگر ماری، ماهی را ببلعد، سپس بیرون بیندازد، اگر پوستش کنده نشده، پس از تذکیه (صید) حلال می باشد، ولیّ اگر پوستش کنده شود بنابر احتیاط واجب حلال نیست.

(مسألة ۳۷۲۳) از حیوانات خشکی هر حیوانی که « دندان نشتری»[۱] دارد حرام است، و هر حیوان درنده‌ای که حیوانات را پاره می کند و می خورد حرام است، اگرچه دندان نشتری نداشته باشد، خواه قوی باشد، مانند شیر و پلنگ، یا ضعیف باشد، مانند گربه و روباه.

(مسألة ۳۷۲۴) همهٔ حیواناتی که در امّتهای پیشین انسان به صورت آنها درآمده حرام می باشند، در قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام آمده است که خداوند برخی از سرکشان و گردنکشان را به صورت برخی از حیوانات در آورده است، و در روایات تأکید شده که هیچ مسخ شده‌ای تولید مثل نکرده و در روی زمین نمانده است، پس منظور از حیوان مسخ شده، آن عدّه از حیوانات هستند که انسان به شکل آنها افتاده است، و آنها عبارتند از : خوک، بوزینه، فیل، خرس، خرگوش، سوسمار، موش، عقرب و مارمولک.

(مسألة ۳۷۲۵) حیواناتی که در دل زمین زندگی می کنند، از قبیل: خارپشت، راسو، موش، موش صحرائی، مار و امثال آنها، کلاً حرام می باشند.

(مسألة ۳۷۲۶) حیوانات اهلی سه گانه حلال می باشند :

۱) شتر، خواه یک کوهان داشته باشد، یا دو کوهان.

---

(۱) دندان نشتری، چهار دندان بزرگ درندگان است، که به آن «یشک» نیز می گویند «مترجم».

۲) گاو، که شامل گاومیش نیز می باشد.

۳) گوسفند، که شامل بز نیز می باشد.

(مسألهٔ ۳۷۲۷) اسب، استر و الاغ، حلال گوشت ولیّ مکروه هستند، به ویژه در مورد استر و الاغ کراهت بسیار شدید است.

(مسألهٔ ۳۷۲۸) گاوهای وحشی، قوچ های کوهی، گورخرها، گوزنها، آهوان و اقسام بزهای کوهی، و همهٔ حیوانات وحشی که از این سنخ باشند، حلال گوشت هستند، امّا اینکه حلال گوشتها منحصر به اینها باشند محلّ اشکال است.

(مسألهٔ ۳۷۲۹) پرندگان درنده و گوشتخوار، مانند باز، چرخ، عقاب، شاهین، قرقی، کرکس، زغن و غیر آنها همه حرام گوشت هستند، ولیّ دُرناهایی که ماهیان را می خورند از آنها نیستند.

(مسألهٔ ۳۷۳۰) پرندگانی که مانند لک لک به هنگام پرواز غالباً بالهای خود را صاف نگه می‌دارند حرام گوشت هستند، ولیّ پرندگانی که بیشتر بال می‌زنند حلال گوشت هستند.

(مسألهٔ ۳۷۳۱) هر پرنده‌ای که چینه دان، سنگدان و خارپشت پا نداشته باشد، حرام گوشت است و اگر یکی از آنها را داشته باشد، حلال گوشت است.

(مسألهٔ ۳۷۳۲) گوشت طاووس، شب پره، خفّاش و اقسام کلاغها حرام می باشند و همهٔ حشرات پرنده، چون زنبور، زنبور عسل، مگس و غیره، به جز ملخ حرام می باشند، البتّه ملخ های ریز نیز حلال نمی باشند.

* * *

فصل دوّم
حیواناتی که بجهتی حرام گوشت می شوند

حیواناتی که در اصل حلال گوشت بوده سپس به دلائلی حرام می شوند، عبارتند از :

۱) حیوان نجاستخوار

(مسألهٔ ۳۷۳۳) حیوان حلال گوشتی که مدّت چشمگیری با خوردن مدفوع انسان خو گرفته، و چیز دیگری جز به صورت نادر نمی خورد، و گفته می شود که خوراک او مدفوع انسان است، گوشتش حرام می شود. ولیّ اگر در کنار آن از دیگر خوراکیها به مقدار متنابه بخورد حرام گوشت نمی شود.

(مسألهٔ ۳۷۳۴) برای برطرف شدن جلل و حرام گوشتی از آن لازم است آن را مدّتی در محلّی نگهداری کنند که دسترسی به مدفوع انسان نداشته باشد و به تدریج از حال نجاستخواری بیرون بیاید. که این کار را « استبرا » می گویند.

(مسألهٔ ۳۷۳۵) مدّت استبرا شرعاً در شتر ۴۰روز، در گاو ۲۰روز، در گوسفند ۱۰روز، در مرغابی ۵ روز و در ماهی یک شبانه روز تعیین شده، ولیّ بهتر آنست که در مرغابی ۷ روز، در گوسفند ۱۴ روز و در گاو ۳۰ روز و بهتر از آن ۴۰ روز منظور گردد.

(مسألهٔ ۳۷۳۶) در حیوانات دیگر به نسب حجم بدنش، یکی از ارقام یاد شده منظور می گردد، و احتیاط واجب آن است که بیشترین زمان منظور

شـــود، از رقم یاد شـــده و مدّت زمانی که از نظر عرف دیگر نجاستخوار به شمار نیاید.

۲ ـ بزغاله‌ای که شیر خوک بخورد

(مســـألهٔ ۳۷۳۷) بزغاله، بلکه بنابـــر احتیاط واجب هر حیوان دیگری که از پســـتان خوک مدّت چشمگیری شیر بخورد، حرام گوشت می شود و باید استبرا شود.

(مســـألهٔ ۳۷۳۸) اگر شیر خوک را بدوشـــند و در اختیار بزغاله قرار دهند، بنابر احتیاط واجب باز هم احتیاج به استبرا پیدا می کند.

(مسألهٔ ۳۷۳۹) این حکم مخصوص خوک است و خوردن شیر دیگر حیوانات چنین حکمی ندارد.

(مســـألهٔ ۳۷۴۰) استبراء حیوانی که شـــیر خوک خورده آنست که به مدّت هفت روز آن را در جائی نگهدارند که دسترســـی به خوک پیدا نکند و در این مدّت شیر حیوان حلال گوشتی را از سنخ خودش به او می‌دهند، و اگر نیاز به شیر نداشته باشد، علف پاکیزه به مدّت ۷ روز به او می‌دهند.

(مسألهٔ ۳۷۴۱) اگر حیوان یاد شده را استبرا نکنند، هر حیوان دیگری کـــه از نطفهٔ او پدید آید، آن نیز حرام گوشـــت خواهد بود، و آن با اســـتبرا حلال نمی گردد.

(مســـألهٔ ۳۷۴۲) اگر حیوان نجاســـتخوار نیز استبرا نشود، حیوانی که از نطفهٔ او پدید آید، آن نیز بنابر احتیاط واجب حرام گوشت خواهد بود.

(مسألهٔ ۳۷۴۳) نســـل حیوان مادهٔ نجاستخوار، و نسل حیوان ماده‌ای که شیر خوک خورده و اســـتبرا نشده‌اند، بنابر احتیاط واجب حرام گوشت می باشند.

(مسألهٔ ۳۷۴۴) مرغ نجاستخوار نیز تا هنگامی که استبرا نشده، هر چه تخم در درونش شکل بگیرد، حرام می باشد.

۳ ـ حیوان موطوءه

(مسألهٔ ۳۷۴۵) چهارپائی که مرد بالغ و یا بنابر احتیاط واجب پسر بچه‌ای با آن نزدیکی کرده باشد، گوشتش حرام می شود و راهی برای استبراء آن وجود ندارد. حتی بنابر احتیاط واجب نسلش نیز حرام گوشت می شوند و اگر از اقسام پرندگان باشد تخمش نیز حرام می باشد. ولیّ نزدیکی کردن با حیوانی مرده اثری ندارد، اگرچه ذبح شرعی شده باشد.

(مسألهٔ ۳۷۴۶) حیوانی که با آن نزدیکی صورت گرفته، اگر از حیواناتی باشد که گوشتش مورد توجه باشد، آن را سر می برند و اگر خودش بمیرد، پیکرش را می سوزانند.

(مسألهٔ ۳۷۴۷) اگر کسی که با حیوانی نزدیکی کرده، مالک آن نباشد، باید قیمت آن را به صاحبش بپردازد.

(مسألهٔ ۳۷۴۸) اگر حیوان یاد شده از حیواناتی باشد که برای سوار شدن مورد استفاده قرار می گیرد، مانند استر و الاغ، آن را به شهر دیگری می برند، و در آنجا می فروشند. در اینجا نیز اگر نزدیکی کننده غیر مالک باشد، باید قیمت آن را به مالک بپردازد، سپس هزینهٔ بردنش را به شهر دیگر متحمّل شود، تا پس از فروش پول خودش را به دست بیاورد.

(مسألهٔ ۳۷۴۹) اگر حیوانی که مورد نزدیکی قرار گرفته، از حیواناتی باشد، که گوشتش مورد توجه است، و با حیوان دیگری مشتبه شود، به قید قرعه آن را مشخص می کنند.

(مسألهٔ ۳۷۵۰) اگر حیوان حلال گوشت شراب بخورد، گوشتش

حرام نمی شـــود، ولیّ اگر در حال مســـتی ذبح شود، بنابر احتیاط واجب از امعاء او چون دل و جگر و سیرابی، پرهیز شود.

(مســـألهٔ ۳۷۵۱) اگر حیوان حلال گوشت، ادرار، یا مایعات نجس و یا هر چیز نجســـی را بخورد، و ذبح شود، اگر عین نجس هضم نشده باشد، باید درونش شسته شود، ولیّ خوردنش بعد از تطهیر حرام نیست.

* * *

فصل سوّم
اعضاء حلال وحرام حیوان

(مسألهٔ ۳۷۵۲) شیر، آغوز و تخم، حتی تخم ماهی، تابع حیوانی است که از آن به عمل آمده اســت، پس اگر حلال گوشت باشد خورده می شود، و اگر حرام گوشــت باشد، خورده نمی شــود، به جز شیر انسان که خورده می شود.

(مســألهٔ ۳۷۵۳) اگر شــیر و آغوز معلوم نباشــد که از حلال گوشت است یا حرام گوشت، بنا بر حلیّت آن گذاشته می شود.

(مســألهٔ ۳۷۵۴) اگر تخم مرغ مشتبه شود، اگر دو طرف بیضی شکل آن فرق داشــته باشــد خورده می شود، ولیّ اگر یکســان باشد خورده نمی شــود. این در صورتی است که احتمال داده شود که در اصل حرام گوشت اســت، ولیّ اگر احتمال بدهیم که به وسیلهٔ نجاستخواری حرام شده باشد، در آنجا محکوم به حلیّت است.

(مســألهٔ ۳۷۵۵) از حیوان حلال گوشــت آنچه در پایین نام می بریم حرام است :

۱) خون

۲) سرگین

۳) نرینه

۴) دنبلان

۵) غدد، که آن را دشول می نامند.

۶) سپرز، که همان طحال است.

و بنابر احتیاط واجب :

۷) رحم، یعنی بچه‌دان.

۸) شرمگاه (مادینه)

۹) مغز حرام که در میان تیرهٔ پشت است.

۱۰) پی ها، که در دو طرف تیرهٔ پشت قرار دارند.

۱۱) مثانه (بول‌دان)

۱۲) زهره‌دان

(مسألهٔ ۳۷۵۶) بهتر این است که از خوردن حدقهٔ چشم و از دانهٔ کوچکی که در مغز کلّه به شکل نخود می باشد، پرهیز شود.

(مسألهٔ ۳۷۵۷) خوردن کلیه ها و دو گوش‌دل مکروه است.

(مسألهٔ ۳۷۵۸) آنچه به عنوان حرام یا مکروه گفته شد، در تمام حیوانات بزرگ و کوچک جاری می باشد، جز اینکه اگر حیوان به قدری کوچک باشد که این اعضا در آنها قابل تشخیص نباشد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۳۷۵۹) آنچه به عنوان اعضای حرام در حیوانات گفته شد، در ماهی و میگو جاری نمی شود، ولیّ اگر ماهی خون چشمگیری داشته باشد، بنابر احتیاط واجب باید از خوردن آن پرهیز شود.

(مسألهٔ ۳۷۶۰) باید از خون حیوان حرام گوشت اجتناب شود.

(مسألهٔ ۳۷۶۱) خون بسیار اندکی که در رگهای نازک حیوان باقی می ماند، و عرفاً جزو گوشت به شمار می‌آید و از نظر عرفی قابل تشخیص نمی باشد، خوردنش مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۳۷۶۲) خوردن اعیان نجسه و هر چیزی که نجس شده و

تطهیر نشده حرام است. خوردن چیزهایی که فطرت انسان از آن تنفر دارد، مانند آب دماغ، اگرچه پاک باشد و از حیوان حلال گوشت باشد، بنابر احتیاط واجب حرام است.

(مسألهٔ ۳۷۶۳) خوردن ادرار پاک از حیوان حلال گوشت، برای درمان برخی از بیماریها، مانعی ندارد، اگرچه به حد ضرورت نرسیده باشد.

(مسألهٔ ۳۷۶۴) انسان می تواند آب دهانش را فرو ببرد، همچنین خوردن آب دهان دیگران و حیوانات حلال گوشت مانعی ندارد، ولیّ از حیوانات حرام گوشت، اگر چشمگیر باشد و در آب دهانش مستهلک نشود، بنابر احتیاط واجب باید پرهیز کند.

(مسألهٔ ۳۷۶۵) خوردن گِل، و بنابر احتیاط واجب خوردن خاک و ماسه و امثال اینها، از چیزهایی که از اقسام زمین می باشد، حرام است، ولیّ دیگر معدنی ها حرام نیست، مگر اینکه موجب ضرری باشد، که مبتلا کردن انسان خودش را به چنین ضرری حرام باشد.

(مسألهٔ ۳۷۶۶) در میان گِلها، خوردن تربت امام حسین علیه‌السلام به مقدار یک نخود، به قصد شفا استثنا شده و مانعی ندارد، و این حکم به تربت امام حسین علیه‌السلام اختصاص دارد، شامل دیگر معصومان نمی شود.

(مسألهٔ ۳۷۶۷) شراب و هر مست کنندهٔ دیگر حرام است، اگرچه جامد باشد، ولیّ فقط در صورتی نجس می باشد که مایع بالأصاله باشد.

(مسألهٔ ۳۷۶۸) اگر شراب بماند و سرکه شود پاک و حلال می شود.

(مسألهٔ ۳۷۶۹) به طوری که در مسأله ۵۴۹ گفته شد، آبجو نیز در حکم شراب است.

(مسألهٔ ۳۷۷۰) آب انگور و آب کشمش اگر به وسیلهٔ آتش به جوش

آید، حرام می شـــود، اگر به قدری بجوشـــد که دو سوّم آن بخار شود و یک سوم آن باقی بماند، حلال می شود. و تفصیل آن در مسأله ۵۵۲ ـ ۵۵۴ بیان شد.

(مســـألهٔ ۳۷۷۱) به جز آب انگور و آب کشـــمش، هر آب میوهٔ دیگر و انواع مربّاها اگر به جوش آید حرام نمی شود، اگرچه بوی شراب بدهند، مگر اینکه مست کننده باشد.

* * *

فصل چهارم
برخی احکام عمومی

(مسألهٔ ۳۷۷۲) خوردن، نوشیدن و مصرف کردن هر چیزی که به انسان خطر جدّی دارد و سلامتی‌اش را به خطر می‌اندازد، یا موجب هتک آبرو می شود حرام است.

(مسألهٔ ۳۷۷۳) خوردن و نوشیدن چیزی که یکی از نیروهای خدادادی انسان را از کار بیندازد، بنابر احتیاط واجب حرام است، مگر اینکه آن را برای دفع خطر دیگری انجام دهد، که ضررش با آن همسان و یا بیشتر باشد.

(مسألهٔ ۳۷۷۴) اگر دارو و درمان منحصر به خوردن چیزی باشد که شرعاً حرام می باشد، به مقدار ضرورت جایز می باشد، اگرچه به حدّ خطر جدّی نرسیده باشد.

(مسألهٔ ۳۷۷۵) اگر دارو و درمان منحصر به خوردن شراب، گوشت خوک، روغن خوک، یا دیگر اعضای آن باشد، باز هم جایز نیست، مگر اینکه زنده ماندن انسان منحصر به آن باشد، آنهم در صورتی که به طور یقین به این نتیجه رسیده باشد.

(مسألهٔ ۳۷۷۶) بنابر احتیاط واجب سرمه کشیدن با مسکرات جایز نیست، مگر اینکه بهبودی چشم به آن وابسته باشد.

(مسألهٔ ۳۷۷۷) کسی که نزدیک است از گرسنگی تلف شود، می تواند به مقداری که خطر را رفع کند، غذای حرام (مثلاً میته) بخورد.

(مسألهٔ ۳۷۷۸) شخص « باغی » و « عادی » که در مسألهٔ بعدی

توضیح خواهیم داد، اگر از گرسنگی به حدّ تلف شدن برسند، نمی توانند از مال حرام سدّ جوع کنند، مگر اینکه توبه کنند و عهد کنند که دیگر به سراغ بغی و تعدّی نروند.

(مسألهٔ ۳۷۷۹) « باغی » به کسی گفته می شود که بر علیه امام حق خروج کرده باشد، و یا برای خوشگذرانی و تفریح بدون اینکه نیازی به آن داشته باشد به شکار رفته باشد.

(مسألهٔ ۳۷۸۰) « عادی » به راهزنانی گفته می شود که برای سرقت بیرون می‌روند و اموال محترمه را به سرقت می برند.

(مسألهٔ ۳۷۸۱) آنچه در مسألهٔ ۳۷۷۸ گفته شد، آیا به همهٔ متجاوزان و ستمگران، که خون به ناحق می‌ریزند و آبروی مؤمن را می برند، شامل می شود یا نه ؟ محلّ اشکال است.

(مسألهٔ ۳۷۸۲) خوردن، نوشیدن و تصرّف کردن در اموال کسی که مالش محترم است، بدون اجازهٔ او، و بدون به دست آوردن رضایت او به این تصرّف جایز نیست، مگر در مورد افرادی که در قرآن کریم [سورهٔ مبارکهٔ نور آیهٔ]۱۶ بیان شده است و آنها عبارتند از : پدران، مادران، برادران، خواهران، عمه ها، عموها، دائی ها، خاله ها، دوستان و کسانی که کلید خانه شان را در اختیار انسان می گذارند. همسران و فرزندان نیز به آنها ملحق می باشند.

(مسألهٔ ۳۷۸۳) از خانه های یاد شده بدون به دست آوردن رضایت صاحبشان می توان استفاده کرد، ولیّ در چند مورد بنابر احتیاط واجب باید پرهیز کرد :

۱) اگر انسان احتمال قوی دهد که راضی نیستند، کجا برسد آنجا که

یقین داشته باشد.

۲) اگـــر انســـان رضایت آنـــان را به اصل ورود به خانهٔ آنها به دســـت نیاورده باشد.

(مســـألهٔ ۳۷۸۴) در موارد بالا که گفتیم بـــدون احراز کردن رضایت صاحب خانه می توان اســـتفاده کرد، فقط در مورد نان و خورشـــت است، مانند گوشـــت پخته و خرما، ولیّ چیزهای دیگری چون حلوا و مربّا، که به تنهائی خورده می شـــوند و خورشت نمی باشند، و چیزی که نیاز به پختن دارد، بدون اطمینان به رضایت صاحبش نمی توان خورد.

(مســـألهٔ ۳۷۸۵) به طوری که در مسألهٔ ۱۹۷۸ ـ ۱۹۸۵ توضیح دادیم، رهگذر می تواند از باغ و بستانی که در مسیرش هست و در و پیکر ندارد، استفاده کند.

(مســـألهٔ ۳۷۸۶) خوردن انســـان از خوراکی که به آن دعوت نشـــده، حرام اســـت، چنانکه در حدیث آمده اســـت : « هر کس از طعامی که به آن دعوت نشده بخورد، مانند، این است که پاره آتش خورده باشد » مگر اینکه اطمینان به رضایت صاحب خانه داشته باشد.

(مســـألهٔ ۳۷۸۷) کسی که به مهمانی دعوت شده، حرام است بچّه‌اش را نیز با خودش ببرد، مگر اینکه به رضایت صاحب خانه یقین داشته باشد، یا قرینه‌ای بر آن دلالت کند.

(مســـألهٔ ۳۷۸۸) نشستن در کنار سفره‌ای که در آن شراب خورده می شـــود حرام است و خوردن غذا از آن سفره حرام است. و این حکم مربوط به زمان شـــرب خمر است و شـــامل قبل و بعد نمی شود، ولیّ اگر نشستن در کنار این ســـفره موجب گســـتاخی آنها بشود، قبل و بعدش نیز حرام می

شود، حتّی ممکن است در مواردی ورود به چنین خانه‌ای حرام باشد، و در برخی از موارد ممکن است هرگونه ارتباط با صاحب خانه نیز حرام باشد.

(مسألة ۳۷۸۹) در کنار سفره رعایت کردن برخی از آداب مستحب است، که از آن جمله است :

۱) میانه روی در خوردن، که پر کردن معده از طعام مکروه است.

۲) شستن دستها پیش از غذا و بعد از غذا.

۳) بسم الله گفتن پیش از غذا و الحمد لله گفتن بعد از غذا.

۴) شروع کردن و ختم کردن غذا با نمک.

۵) با دست راست غذا خوردن، به جز در مورد انگور و انار، که با دو دست خورده می شود.

۶) تمام کردن غذا و باقی نگذاشتن چیزی در ظرف غذا، اگرچه بسیار کم باشد.

۷) مکیدن انگشتان و لیسیدن ظرف غذا.

۸) کامل خوردن میوه، به طوری که چیزی از آن همراه پوست و هسته‌اش دور ریخته نشود.

۹) جستجو کردن آنچه از خورده های نان و غذا در سفره می‌ریزد و خوردن آنها.

۱۰) پاک کردن دندانها به وسیلهٔ خلال کردن، تا چیزی از غذا در وسط دندانها باقی نماند.

و دیگر آدابی که در کتابهای گسترده به تفصیل بیان شده است.

* * *

احکام ارث

موجبات ارث رشتهٔ اتّصالی است که بین وارث و مورّث وجود دارد و آن بر دو قسم است :

۱ ـ نسب

۲ ـ سبب

(مسألهٔ ۳۷۹۰) کسانی که به وسیلهٔ « **نسب** » ارث می برند، بر سه طبقه هستند، که با وجود یک نفر از طبقهٔ قبلی، به طبقهٔ بعدی ارث نمی‌رسد، و اینک طبقات سه گانه :

۱ ـ والدین و فرزندان

(مسألهٔ ۳۷۹۱) در اینجا تعبیر فرزندان شامل : پسران، دختران، نوهها و نویره ها نیز می شود.

۲ ـ نیاکان، برادران و خواهران

(مسألهٔ ۳۷۹۲) تعبیر نیاکان شامل: جدّ، جدّه، پدران و مادران آنها نیز می باشد.

(مسألهٔ ۳۷۹۳) برادر زادگان و خواهر زادگان، و فرزندان آنها نیز جانشین پدران و مادرانشان می شوند.

۳ ـ عموها، عمه ها، دائی ها و خاله ها

(مسألهٔ ۳۷۹۴) عموها، عمه ها، دائی ها و خاله ها، شامل عموهای

پدر و مادر، عمه های پدر و مادر، دائی های پدر و مادر و خاله های پدر و مادر، حتی شامل عموها و عمه ها و دائی ها و خاله های نیاکان نیز می شوند.

(مسألة ۳۷۹۵) پسر عموها، دختر عموها، پسر عمه ها و دختر عمه ها، پسر دائی ها و دختر دائی ها، پسر خاله ها و دختر خاله ها نیز جانشین پدران و مادرانشان می شوند.

وارثان سببی

(مسألة ۳۷۹۶) وارثان سببی عبارتند از زن و شوهر و رابطه ولائی.

(مسألة ۳۷۹۷) رابطه ولائی نیز سه طبقه هستند، که با وجود طبقهٔ قبلی کسی از طبقهٔ بعدی ارث نمی برد، و آنها به ترتیب زیر هستند :

۱ ـ ولای عتق

۲ ـ ولای ضامن جریره

۳ ـ ولای امامت

(مسألة ۳۷۹۸) طبقات وِلا کلاً از طبقات نسب متأخّر هستند و در نتیجه طبقات ارث به شش طبقه می‌رسند، که با وجود یک نفر از طبقهٔ قبلی نوبت به طبقهٔ بعدی نمی‌رسد

(مسألة ۳۷۹۹) رابطهٔ زناشوئی اگر به صورت ازدواج دائم باشد، در کنار همهٔ طبقات محفوظ است و موجب ارث بردن می باشد، ولیّ اگر موقّت باشد، ارث نمی برند، مگر اینکه در ضمن عقد ازدواج، با یکدیگر شرط کرده باشند. ولیّ در این فرض نیز، بنابر احتیاط واجب، فقط زن و شوهر از یکدیگر ارث می برند.

(مسألة ۳۸۰۰) ارث بردن همهٔ طبقات ارث، مشروط است بر اینکه چیزی از موانع ارث در میان نباشد، و لذا باید موانع ارث را بیان کنیم :

فصل اوّل
موانع ارث

(مسألهٔ ۳۸۰۱) سه چیز مانع ارث می باشد :

۱ ـ کفر

کافر از مسلمان ارث نمی برد ولیّ مسلمان از کافر ارث می برد.

در این مسـأله بین اقسام کافر فرق نیسـت و در مورد مسلمان نیز بین شیعه و اهل خلاف فرقی نیست.

(مسألهٔ ۳۸۰۲) مسلمان، کافر را از ارث بردن حاجب می شود، یعنی با وجود یک نفر مسلمان در میان وُرّاث، کافر ارث نمی برد، اگرچه مسلمان در طبقهٔ بعدی و کافر در طبقهٔ قبلی باشد. پس اگر یک نفر مسلمان یا کافر از دنیـا بـرود، اگر در میان وارث های او مسـلمان و کافر باشـد، با وجود مسلمان کافر ارث نمی برد، اگرچه کافر بسیار نزدیک باشد، مثلاً فرزند میّت باشد و مسلمان بسیار دور باشد، مثلاً عموی پدرش باشد.

(مسألهٔ ۳۸۰۳) در چند مورد وارث مسلمان از ارث بردن کافر حاجب نمی شود، که عبارتند از :

۱) وارث مسـلمان منحصر به امام علیه‌السلام باشـد، که از ارث بردن طبقه های قبلی مانع نمی شود.

۲) متوفّی کافر باشـد و کودکان صغیر داشـته باشد و وارثان مسلمان در طبقه های بعدی باشند، که آنها هزینهٔ کودکان متوفّی را از ترکه پدرشان پرداخت می کنند تا به حدّ بلوغ برسـند، اگر اسـلام را اختیار کنند، میراث

پدر از آنِ آنها خواهد بود، اگر مسلمان نشوند، بقیهٔ ترکه را وارثان مسلمان به ارث می برند.

۳) اگر وارثان مسلمان متعدّد باشند و پیش از آنکه ترکه را در میان خود تقسیم کنند، وارث کافر مسلمان شود اگر طبقه‌اش مقدّم بر آنها باشد، همهٔ مال را به خود اختصاص می‌دهد، و اگر در طبقهٔ آنها باشد، با آنها اشتراک می کند و سهم خودش را می برد.

۴) اگر وارث مسلمان منحصر به امام باشد و وارثِ کافر پیش از آنکه ترکه به وسیلهٔ امام انفاق شود، اسلام اختیار کند، همهٔ ترکه را به خود اختصاص می‌دهد.

۲ ـ قتل

اگر کسی یکی از ارحام خود را به ناحق به قتل برساند، از او ارث نمی برد، اگرچه عمدی نباشد. ولیّ اگر به عنوان قصاص و یا در مقام دفاع از خویش کشته باشد، مانع ارث نمی شود.

(مسألهٔ ۳۸۰۴) اگر چند نفر در کشتن یک نفر شرکت داشته باشند، همهٔ آنها از ارث او محروم می شوند.

(مسألهٔ ۳۸۰۵) قاتل خودش از ارث محروم می شود، ولیّ دیگران را حاجب نمی شود، اگرچه رشتهٔ اتّصال آنها به مقتول از طریق او باشد. پس اگر کسی فقط یک پسر داشته باشد، آن پسر پدرش را بکشد، ترکهٔ او به فرزند زاده ها می‌رسد، که از آن جمله است فرزندان قاتل.

۳ ـ بردگی

بردگی نیز یکی از موانع ارث است، ولیّ چون در زمان با محلّ ابتلا نیست، توضیح نمی‌دهیم.

فصل دوّم
احکام ارث طبقه اوّل

(مسألة ۳۸۰۶) اگر فقط پدر، یا فقط مادر وارث باشد، همهٔ مال به او تعلّق می گیرد و اگر همسر نیز همراه آنها باشد، اگر میّت مرد باشد، یک چهارم ترکه به همسر و بقیه به پدر یا مادر می‌رسد، و اگر میّت زن باشد، نصف ترکه به شوهر و بقیّه به پدر یا مادر تعلق می گیرد.

(مسألة ۳۸۰۷) اگر وارث میّت فقط یک پسر و یا یک دختر باشد، همهٔ ترکه به او می‌رسد، و اگر همسر نیز داشته باشد، اگر میّت مرد باشد، یک هشتم ترکه به همسر و بقیه به فرزندش می‌رسد، و اگر زن باشد، یک چهارم ترکه به شوهر و بقیه به فرزندش تعلّق می گیرد.

(مسألة ۳۸۰۸) اگر وارث میّت فقط پدر و مادر او باشند و میّت برادر نداشته باشد، یک سوّم ترکه از آن مادر و دو سوم آن از آن پدر می باشد.

(مسألة ۳۸۰۹) اگر در فرض بالا میّت برادر داشته باشد، چه تنی باشد یا از مادر جدا باشد، یک ششم ترکه به مادر، و بقیه به پدر تعلق می گیرد، مشروط بر اینکه :

۱) دو برادر، یک برادر و دو خواهر، و یا چهار خواهر به بالا باشند.

۲) حداقل تعداد فوق در قید حیات و متولد باشد، نه در شکم مادر.

۳) مسلمان و آزاد باشند.

اگر یکی از شرایط سه گانه مفقود باشد، یک سوّم به مادر و دو سوّم به پدر می‌رسد و وجود برادر حاجب نمی شود.

(مسـألة ۳۸۱۰) اگر وارث میّت منحصر به پدر، مادر و همسر باشد، اگر میّت مرد باشـد، یک چهارم ترکه به همسر، و اگر زن باشد نصف ترکه به شـوهر تعلق می گیرد، یک سوم و یا یک ششم (به تفصیلی که گذشت) به مادر و بقیه به پدر تعلق می یابد.

(مسألة ۳۸۱۱) اگر وارثان میّتی منحصر به فرزندانش باشد، اگر همه پسر یا همه دختر باشند، ترکه به طور مساوی در میان آنها تقسیم می شود، ولیّ اگر برخی پسر و برخی دختر باشد، به هر پسر سهم دو دختر داده می شود.

(مسألة ۳۸۱۲) اگر همراه فرزندان همسر نیز باشد، اگر میّت مرد باشد یک هشتم ترکه به همسر و بقیه به فرزندان تعلق می گیرد، و اگر زن باشد، یک چهارم ترکه از آنِ شوهر و بقیه در میان فرزندان تقسیم می گردد.

(مسـألة ۳۸۱۳) اگر وارث میّت، پدر، یا مادر، یا هر دو با یک پسـر یا چند پسـر باشد، برای هر یک از پدر یا مادر یک ششم می‌رسد و بقیّه از آنِ پسـر یا پسـرها می باشد. و اگر همسر نیز داشته باشد، یک چهارم از آن شـوهر (اگر زن باشد) و یا یک هشتم از آن همسر (اگر میّت مرد باشد) یک ششـم از آن پدر یا مادر، یا هر یک از آنها، و بقیه از آنِ پسـر یا پسران می باشد، که به طور مساوی در میان آنها قسمت می شود.

(مسألة ۳۸۱۴) اگر وارث میّت پدر یا مادر با یک دختر باشد، به پدر یا مادر یک چهارم می‌رسد و بقیه از آن دختر است. و اگر همسر نیز داشته باشـد، یک چهارم از آنِ شـوهر (اگر میّت زن باشد)، یا یک هشتم از آنِ همسر (اگر میّت مرد باشد)، از باقیمانده یک چهارم به پدر یا مادر و بقیه به دختر تعلق می گیرد.

(مسألهٔ ۳۸۱۵) اگر وارث، پدر، مادر و یک دختر باشد، یک پنجم به پدر و یک پنجم به مادر و بقیّه به دختر تعلق می گیرد.

(مسألهٔ ۳۸۱۶) اگر وارث میّت، پدر، مادر، زن و یک دختر باشد، یک هشتم از آنِ همسر، یک پنجم باقیمانده به پدر، یک پنجم به مادر، و بقیّه به دختر تعلق می گیرد.

(مسألهٔ ۳۸۱۷) اگر وارث میّت، پدر، مادر، شوهر و یک دختر باشد، یک چهارم به شوهر و یک ششم به پدر، یک ششم به مادر و بقیّه به دختر تعلق می گیرد.

(مسألهٔ ۳۸۱۸) اگر وارث میّت، پدر یا مادر و دو دختر یا بیشتر باشد، به پدر یا مادر یک پنجم تعلق می گیرد و بقیهٔ در میان دختران به طور مساوی تقسیم می شود.

(مسألهٔ ۳۸۱۹) اگر وارث میّت، پدر یا مادر، شوهر، دو یا چند دختر باشد، یک چهارم به شوهر، یک ششم به پدر یا مادر، و بقیّه به دختر تعلق می گیرد.

(مسألهٔ ۳۸۲۰) اگر وارث میّت، پدر یا مادر، زن و چند دختر باشد، یک هشتم از آن همسر، یک پنجم باقیمانده به پدر یا مادر و بقیه به دختران تعلق می گیرد. که به طور مساوی تقسیم می کنند.

(مسألهٔ ۳۸۲۱) اگر وارث میّت، پدر، مادر، دو یا چند دختر باشد، به هر یک از پدر و مادر یک ششم و بقیه به دخترها به طور مساوی تعلّق می گیرد.

(مسألهٔ ۳۸۲۲) اگر وارث میّت، پدر، مادر، همسر و چند دختر باشد، یک چهارم به شوهر (اگر میّت زن باشد)، یا یک هشتم به همسر (اگر

میّت مرد باشد)، یک ششم به هر یک از پدر و مادر و بقیه به طور مساوی به دختران تعلق می گیرد.

(مسألة ۳۸۲۳) اگر وارث میّت، پدر، مادر، یا یکی از آنها، با یک یا چند پسر، و یک یا چند دختر باشد، به هر یک از پدر و مادر یک ششم و بقیه به فرزندان تعلق می گیرد، به هر پسر سهم دو دختر داده می شود.

(مسألة ۳۸۲۴) اگر در فرض یاد شده همسر نیز باشد، به شوهر یک چهارم (اگر میّت زن باشد) و یا به همسر یک هشتم (اگر میّت مرد باشد)، به هر یک از پدر و مادر یک ششم و بقیه به فرزندان تعلق می گیرد. (هر پسری سهم دو دختر).

(مسألة ۳۸۲۵) نوهها جای فرزندان می نشیند، هنگامی که فرزندان نباشند، و با وجود آنها نوبت به طبقهٔ بعدی نمی‌رسد. یعنی با وجود یک نوه نوبت به جدّ و جدّه نمی‌رسد.

(مسألة ۳۸۲۶) نوادگان پسری سهم پدرانشان را می گیرند و نوادگان دختری سهم مادرانشان را می گیرند، یعنی اگر پدر و مادرشان زنده بودند چه سهمی در ترکه داشتند، همان سهم به فرزندان آنها می‌رسد.

(مسألة ۳۸۲۷) اگر برخی از فرزندان میّت در حال حیات او از دنیا رفته‌اند و اولادی از خود برجای نگذاشته‌اند، ولیّ از برخی دیگر اولادی برجای مانده است. تنها آنان که فرزند دارند زنده فرض می شوند و ترکه در میان آنها تقسیم می شود و سهم هر یک از آنها به فرزندانشان تعلق می گیرند.

(مسألة ۳۸۲۸) ارث بردن نواده ها منحصر به جایی نیست که میّت پدر و مادر نداشته باشد، بلکه نواده ها با وجود آنها نیز ارث می برند و آنها

را حاجب می شوند از اینکه بیش از یک ششم ارث ببرند.

(مسألة ۳۸۲۹) ارث بردن نوادگان مشروط نیست بر اینکه میّت همسر نداشته باشد، بلکه با وجود همسر آنها ارث می برند، و ارث شوهر را از نصف به یک چهارم، و ارث زوجه را از یک چهارم به یک هشتم کاهش می‌دهند.

(مسألة ۳۸۳۰) ارث بردن نواده ها مشروط است بر اینکه میّت فرزند صلبی نداشته باشد، وگرنه همهٔ ترکه به او تعلق می گیرد و نواده ها چیزی به ارث نمی برند، اگرچه فرزند صلبی فقط یک پسر و یا فقط یک دختر باشد.

(مسألة ۳۸۳۱) نوه ها و نویره ها و فرزندان آنها، جای پدران و مادران خود قرار می گیرند و سهم آنها را می برند، مشروط بر اینکه حتی یک نفر از طبقهٔ آنها موجود نباشد، وگرنه نسل بعدی ارث نمی برند، زیرا نسل قبلی به میّت نزدیکتر هستند.

(مسألة ۳۸۳۲) نوه ها و نویره ها آنچه به عنوان سهم پدران و مادران خود می برند، اگر همه پسر یا همه دختر باشند، آن سهم را در میان خود به طور مساوی تقسیم می کنند، ولیّ اگر برخی پسر و برخی دختر باشند، به هر یک از پسرها سهم دو دختر داده می شود.

(مسألة ۳۸۳۳) « **حَبوه** » اختصاص به پسر بزرگتر دارد، و آن عبارت است از قرآن، انگشتری، شمشیر و لباسهای پدر، خواه پسر مکلّف باشد یا نه، حتی اگر در شکم مادر باشد، خواه میّت غیر از آنها ترکهٔ دیگری داشته باشد، یا ترکهٔ میّت منحصر به آنها باشد.

(مسألة ۳۸۳۴) پسر بزرگتر لازم نیست که در مقابل « حبوه » چیزی

به دیگر ورثه بدهد، بلکه او علاوه بر ســهم خودش از ارث پدری، حبوه را نیز تصاحب می کند.

(مســألهٔ ۳۸۳۵) حبوه از اصل ترکه برداشت می شود، ولیّ اگر میّت قرضی داشته باشد که همهٔ ترکه را فرا بگیرد، پس از ادای دَین نوبت حبوه خواهد رسید.

(مسألهٔ ۳۸۳۳) اگر با وجود قرض فراگیر، پسر بزرگتر حبوه را مطالبه کند، باید معادل آن را از دَین بپردازد.

(مســألهٔ ۳۸۳۷) اگر قرض میّت شــامل بقیّهٔ ترکه و قسمتی از حبوه باشد، باز نوبت حبوه پس از ادای دَین می باشد.

(مســألهٔ ۳۸۳۸) اگر ترکهٔ میّت کلاً ۳۰ ریال باشــد و حبوهٔ او معادل ۱۰ریال باشــد، و ۲۵ ریال قرض داشته باشد، ۲۰ ریال آن را از غیر حبوه و ۵ ریــال آن را از حبــوه ادا می کنند. پس اگر آن ۵ ریال را از جیب خودش بپردازد، حبوه را به صورت کامل دریافت می کند.

(مســألهٔ ۳۸۳۹) اگر قرض میّت کمتر از ترکهٔ او منهای حبوه باشــد، چیزی از حبوه کم نمی شود و باید قرض او از غیر حبوه پرداخت شود.

(مســألهٔ ۳۸۴۰) اگر ورثه از پرداخت قرضهای میّت امتناع کنند، پسر بزرگتر نمی تواند پیش از پرداخت قرضها، حبوه را به خود اختصاص دهد. و اگر شخصاً آنها را پرداخت کند، بعداً نمی تواند آن را از دیگر ورثه مطالبه کند. ولیّ اگر به حاکم شــرع رجوع کند، حاکم شــرع می تواند به او بگوید که قرضها را به نیّت مطالبه از ورثه ادا کند.

(مســألهٔ ۳۸۴۱) مخارج کفن و دفن نیز از اصــل ترکه، از غیر حبوه برداشت می شود، پس اگر بقیّهٔ ترکه کفایت نکند از حبوه برداشت می شود.

(مسألة ۳۸۴۲) آیا انسان می تواند وصیّت کند که حبوه را به پسر بزرگتر ندهند، بلکه به شخص دیگری بدهند، یا نه ؟ محلّ اشکال است. و اگر چنین وصیّتی انجام داده باشد، بنابر احتیاط لازم به تأیید پسر بزرگتر برسد، و یا بین پسر بزرگتر و آن شخص مصالحه شود.

(مسألة ۳۸۴۳) منظور از قرآن در حبوه، آن قرآنی است که میّت همواره از روی آن تلاوت می کرد و برای این کار مهیّا شده بود و منظور از شمشیر آن شمشیری است که برای پیکار آن را برگزیده بود، و منظور از انگشتری آن انگشتری است که معمولاً آن را در دست می کرد ، همچنین است مسألهٔ لباس.

(مسألة ۳۸۴۴) غلاف شمشیر نیز به شمشیر ملحق می شود، کفش و کلاه و جوراب نیز جزء لباس قرار می گیرد. و اگر چند قرآن، چند شمشیر، و چند انگشتری داشته باشد، همه‌اش حبوه می باشد.

(مسألة ۳۸۴۵) حبوه، اختصاص به پسر صلبی دارد، به نوهٔ بزرگتر و نویرهٔ بزرگتر شامل نمی شود.

* * *

فصل سوّم
احکام ارث طبقهٔ دوّم

طبقه دوّم از کسانی که به جهت قرابت نسبی ارث می برند، عبارتند از: برادران، خواهران، جدّ (پدربزرگ) و جدّه (مادربزرگ).

(مسألهٔ ۳۸۴۶) اگر وارث میّت منحصر به یک برادر، یا یک خواهر، یا یک جدّ، یا یک جدّه باشد، همهٔ مال به او تعلق می گیرد. و اگر علاوه بر او میّت همسر نیز داشته باشد، اگر میّت زن باشد نصف مال به شوهر و نصف دیگر به برادر، خواهر، جد و جدّه می‌رسد. و اگر میّت مرد باشد، یک چهارم مال به زوجه و بقیه به برادر، خواهر، جد، یا جدّه می‌رسد.

(مسألهٔ ۳۸۴۷) اگر ورثه منحصر به تعدادی برادر و خواهر باشد، همه مال به آنها تعلق می گیرد. پس اگر همه برادر و یا همه خواهر بودند، مال را به طور مساوی تقسیم می کنند. ولیّ اگر تعدادی برادر و تعدادی خواهر بودند، برادران و خواهرانِ مادری، مال را به طور مساوی تقسیم می کنند، برادران و خواهران تنی (که با میّت از یک پدر و یک مادر هستند) و برادران و خواهران پدری (که با میّت از مادر جدا هستند) به هر برادر سهم دو خواهر می‌دهند.

(مسألهٔ ۳۸۴۸) برادران و خواهران پدری، که با میّت از مادر جدا هستند، با وجود برادر و خواهر تنی، یا برادر و خواهر مادری ارث نمی برند. ولیّ برادر و خواهر مادری، با وجود برادر و خواهر تنی هم ارث می برند.

(مسألهٔ ۳۸۴۹) اگر ورثهٔ میّت منحصر به تعدادی برادر و خواهر تنی

و غیر تنی باشد، اگر برادر یا خواهر مادری یک نفر باشد، یک ششم از ترکه به او تعلق می گیرد و اگر بیش از یک نفر باشند، یک سوّم مال به او و بقیّه به دیگر برادران و خواهران تعلق می گیرد.

(مسألهٔ ۳۸۵۰) برادران و خواهران مادری، سهم خودشان را به طور مساوی در میان خودشان تقسیم می کنند، ولیّ برادران و خواهران تنی و پدری، هر برادری سهم دو خواهر بر می‌دارد.

(مسألهٔ ۳۸۵۱) اگر میّت علاوه بر برادر و خواهر همسر نیز داشته باشد، یک چهارم مال از آن زوجه و بقیه متعلّق به برادران و خواهران خواهد بود. و اگر میّت زن باشد، نصف مال از آنِ شوهر و بقیه از آنِ برادران و خواهران خواهد بود، که بر اساس آنچه در مسألهٔ ۳۸۴۶ ـ ۳۸۵۰ بیان گردید، تقسیم می کنند.

(مسألهٔ ۳۸۵۲) با توجه به اینکه طبقهٔ نیاکان با طبقه برادران و خواهران یکی است، بین جدّ اعلی و جدّ پایین، و بین جدّهٔ اعلی و جدّهٔ پایین فرق نیست، تنها موضوعی که هست اینست که با وجود جدّ و جدّه پایین، جدّ و جدّهٔ اعلی ارث نمی برند، پس اگر میّت جدّ (پدربزرگ) یا جدّه (مادربزرگ) داشته باشد، پدرِ جدّ و یا مادر جدّ ارث نمی برند.

(مسألهٔ ۳۸۵۳) اگر ورثه منحصر به پدرِ پدر و مادرِ پدر باشد، یک سوّم مال به مادربزرگ و دو سوّم آن به پدربزرگ می‌رسد.

(مسألهٔ ۳۸۵۴) اگر ورثهٔ میّت منحصر به پدرِ پدر، مادرِ پدر و همسر باشد، یک چهارم مال به همسر (اگر میّت مرد باشد)، یا نصف آن مالِ شوهر (اگر میّت زن باشد) و بقیّه به پدربزرگ و مادربزرگ می‌رسد، که یک سوم به مادربزرگ و دو سوم به پدربزرگ تعلق می گیرد.

(مسألهٔ ۳۸۵۵) اگر ورثهٔ میّت منحصر به پدر مادر و مادرِ مادر باشد، مال را به طور مساوی تقسیم می کنند.

(مسألهٔ ۳۸۵۶) اگر ورثهٔ میّت منحصر به همسر، پدرِ مادر و مادرِ مادر باشـــد، یک چهارم آن متعلق به همسر (اگر میّت مرد باشد) و یا نصف آن متعلق به شـــوهر (اگر میّت زن باشـــد) و بقیه از آنِ پدربزرگ و مادربزرگ می باشد، که به طور مساوی تقسیم می کنند.

(مســـألهٔ ۳۸۵۷) اگر پدربزرگ یا مادربزرگ و برادر یا خواهر، وارث باشند، سهم پدربزرگ ســـهم یک برادر و سهم مادربزرگ سهم یک خواهر می باشد، خواه پدرِ پدر باشند، یا پدرِ مادر، مادرِ پدر یا مادرِ مادر، همچنین فرق نمی کند، که یک برادر یا یک خواهر باشد یا بیشتر.

(مسألهٔ ۳۸۵۸) اگر برادر و خواهر نباشد، برادر زاده ها و خواهر زاده ها جانشـــین آنها می شوند و همراه پدربزرگ و مادربزرگ ارث می برند، و اگر پدربزرگ و مادربزرگ نباشند، همهٔ ارث را به خود اختصاص می‌دهند.

(مسألهٔ ۳۸۵۹) با وجود برادر یا خواهر، برادرزاده و خواهرزاده ارث نمی برند، اگر پدر و مادرشان از دنیا رفته باشند، چنانکه با وجود برادرزاده و خواهرزاده، نوبت به عمّه و عمو که از طبقهٔ سوم هستند نمی‌رسد.

(مســـألهٔ ۳۸۶۰) در مسأله یاد شده بین تنی و ناتنی فرق نیست، پس اگـــر یک برادر و یا خواهر پدری یا مادری باشـــد، هیچ برادرزاده و خواهر زاده‌ای ارث نمـــی برد. ولیّ اگر هیچ برادر و خواهر نباشـــد، برادرزاده ها و خواهرزاده جای آنها می نشینند و همراه نیاکان (جد و جده) ارث می برند.

(مســـألهٔ ۳۸۶۱) برادرزاده ها سهم پدرانشان را می برند و خواهرزاده ها ســـهم مادرانشان را می برند، یعنی پدر و مادرشان زنده فرض می شوند

و سـهم آنها به فرزندانشـان تعلق می گیرند. خواهرزاده ها سهم خودشان را به طور مسـاوی تقسـیم می کنند ولیّ برادرزاده ها به پسر سهم دو دختر منظور می کنند.

(مسألهٔ ۳۸۶۲) برادرزاده ها و خواهرزاده ها، اگر پدرشان یا مادرشان، برادر یا خواهر مادری میّت باشد، سهم پدر و مادرشان را در میان خودشان به طور مسـاوی تقسـیم می کنند، ولیّ اگر پدر یا مادرشان، برادر یا خواهر پدری میّت باشـد، آیا به طور مساوی تقسیم کنند، یا به هر پسری سهم دو دختر بدهند ؟ محلّ اشکال است، بنابر احتیاط لازم مصالحه کنند.

* * *

فصل چهارم
احکام ارث طبقهٔ سوّم

طبقهٔ سوّم از کسانی که به وسیلهٔ خویشاوندی نسبی با میّت ارث می برند، عبارتند از : عموها، عمه ها، دائی ها و خاله ها.

(مسألهٔ ۳۸۶۳) اگر ورثه منحصر به یک عمو، عمه، دائی یا خاله باشد، همهٔ ترکه به او تعلق می گیرد و اگر میّت همسر نیز داشته باشد، یک چهارم مال به همسر (اگر میّت مرد باشد) و یا نصف آن به شوهر (اگر میّت زن باشد) و بقیه به آن فرد موجود از طبقه سوّم (عمو، عمه، دائی یا خاله) داده می شود.

(مسألهٔ ۳۸۶۴) اگر میّت همسر و چند عمو، یا همسر و چند عمّه داشته باشد، پس از جدا کردن سهم همسر، عموها، یا عمه ها بقیه را به طور مساوی تقسیم می کنند، ولیّ اگر مختلف باشند، به هر عمو سهم دو عمّه داده می شود.

(مسألهٔ ۳۸۶۵) در عموها و عمه ها فرق نمی کند که آنها با پدرِ میّت برادر و خواهرتنی باشند، یا پدری و یا مادری باشند، در هر صورت به هر عمو سهم دو عمه داده می شود.

(مسألهٔ ۳۸۶۶) اگر ورثهٔ میّت منحصر به دائی ها و خاله ها باشد، همهٔ مال به آنها می‌رسد، و آنها مال را به صورت مساوی در میان خود تقسیم می کنند. و اگر میّت همسر داشته باشد، نصف مال از آن شوهر، یا یک چهارم آن از آنِ زوجه و بقیه متعلق به دائی ها و خاله ها می باشد.

(مسألة ۳۸۶۷) با وجود عموی تنی (که با پدر میّت از یک پدر و مادر باشند) عموی پدری (که با پدر میّت از مادر جدا باشند) ارث نمی برد، ولیّ عموی مادری (که با پدرِ میّت از پدر جدا باشند) با وجود عموی تنی ارث می برد، همچنین است حکم عمه.

(مسألة ۳۸۶۸) با وجود خالهٔ تنی (که با مادر میّت از یک پدر و مادر باشند) خالهٔ پدری (که با مادر میّت از مادر جدا باشند) ارث نمی برد، ولیّ خالهٔ مادری (که با مادر میّت از پدر جدا باشند) ارث می برد. همچنین است حکم دائی.

(مسألة ۳۸۶۹) اگر ورثه عبارت از عمو، عمه، دائی و خاله باشند، یک سوّم ترکه مربوط به دائی و خاله، یا دائی ها و خاله ها می باشد، که در میان خود به طور مساوی تقسیم می کنند، و دو سوّم آن مربوط به عمو و عمّه، یا عموها و عمّه ها می باشد، که به هر عمو سهم دو عمّه داده می شود.

(مسألة ۳۸۷۰) اگر میّت همسر نیز داشته باشد، پس از جدا کردن سهم همسر (یک چهارم برای زوجه و نصف مال برای شوهر) بقیه را به شرحی که در مسألهٔ بالا گفته شد تقسیم می کنند.

(مسألة ۳۸۷۱) عموزاده ها، عمه‌زاده ها، دائی‌زاده ها و خاله‌زاده ها، جای پدران و مادران خود می نشینند، هنگامی که کسی از آنها در قید حیات نباشد. ولیّ اگر یک نفر از آنها (عمو، عمه، دائی و خاله) در قید حیات باشد، نوبت به فرزندان آنها نمی‌رسد.

(مسألة ۳۸۷۲) اگر میّت عموئی دارد که با پدرش برادر پدری بوده (یعنی از مادر جدا بوده) ولیّ عمو زادگانی دارد که پدر آنها با پدر میّت تنی بوده است، در این صورت ترکه به عموزادگان تعلق می گیرد، و این یک استثنا از مسألهٔ فوق می باشد.

(مسـألة ۳۸۷۳) عموزادگان، عمه‌زادگان، دایی‌زادگان و خاله‌زادگان، سـهم پدر و مادرشان را می برند، یعنی پدرشان و مادرشان زنده فرض می شوند، آنچه به آنها تعلّق می گرفت به فرزندشان داده می شود، عمه‌زاده ها، دائی‌زاده ها و خاله‌زاده ها، بین خودشان به طور مساوی تقسیم می کنند ولیّ عموزاده ها به هر پسر سهم دو دختر می‌دهند.

* * *

فصل پنجم
احکام ارث به ولاء

یاد آور شـــدیم که طبقات ارث به جهت خویشـــاوندی نسبی، سه طبقه می باشـــند، و اگر یک نفر از طبقهٔ قبلی موجود باشـــد، نوبت به طبقهٔ بعدی نمی‌رســـد. و گفتیم که کسانی که به ســـبب « **ولاء** » ارث می برند، آنها نیز سه طبقه می باشند :

۱ ـ ولای عتق

اگر کسی بنده‌اش را آزاد کند، و او هیچ وارثی از خویشاوندانش نداشته باشد، ترکه‌اش به مالک قبلی او می‌رسد، با شرایطی که به جهت محلّ ابتلا نبودن از توضیح آن صرف نظر می شود.

۲ ـ ولای ضامن جریره

منظور از « **جریره** » دیهٔ قتل خطا می باشد که بر عهدهٔ فامیلهای پدری انسان می باشد.

(مســـألهٔ ۳۸۷۴) به طوری که در فصل دیات یادآور خواهیم شد، اگر قتلی به اشتباه از کسی سر بزند، باید فامیلهای پدری دیهٔ او را بپردازند، اگر فامیل پدری نداشته باشد، پس اگر سابقهٔ بندگی دارد، دیه‌اش بر عهدهٔ مالک قبلی است که او را آزاد کرده است.

(مسألهٔ ۳۸۷۵) اگر کسی فامیل پدری ندارد و سابقهٔ بندگی ندارد، می تواند با کسی قرار داد ببندد که اگر قتلی از او سربزند، دیه‌اش را آن شخص بپردازد، آن شخص ضامن جریرهٔ او می شود، یعنی دیهٔ قتل خطأی او را می

پردازد و از او ارث می برد.

(مسألهٔ ۳۸۷۶) کسی که ضامن جریرهٔ کسی می شود به او می گوید : « من ولیّ تو می شوم که دیهٔ قتل خطای ترا بپردازم » او نیز می گوید : « قبول کردم » پس از اجرای عقد او شرعاً ضامن جریره و وارث آن شخص می شود.

(مسألهٔ ۳۸۷۷) کسی که هیچ وارث نسبی ندارد، اگر بمیرد، همهٔ اموالش به ضامن جریره‌اش می‌رسد، و اگر همسر داشته باشد، یک چهارم ترکه به همسر (اگر میّت مرد باشد) و یا نصف آن به شوهر (اگر میّت زن باشد) می‌رسد و بقیّه به ضامن جریره.

۳ ـ ولای امامت

اگر کسی هیچ فامیل نسبی نداشته باشد، آزاد کننده و ضامن جریره نیز نداشته باشد، اموالش به امام می‌رسد، که امام علیه‌السلام وارث کسی است که وارث ندارد. به جز در دو صورت :

۱ ـ اگر میّت همسر داشته باشد، پس اگر زن باشد، همهٔ اموالش به شوهرش می‌رسد و چیزی به امام علیه‌السلام نمی‌رسد، ولیّ اگر مرد باشد، یک چهارم ترکه‌اش به همسرش می‌رسد و بقیّه‌اش به امام علیه‌السلام تعلّق می گیرد.

۲ ـ اگر میّت وصیّت کند که همهٔ اموالش به مسلمانان، بینوایان و در راه ماندگان صرف شود، وصیّتش در کلّ اموالش نافذ می شود و در آن راه هزینه می شود، ولیّ اگر به موارد دیگری وصیّت کرده باشد، تا یک سوّم ترکه‌اش نافذ می شود و بقیّه‌اش به امام تعلّق می گیرد.

(مسألهٔ ۳۸۷۸) در زمان غیبت امام علیه‌السلام، ارثیّه‌ای که به امام تعلّق می گیرد، حکم سهم امام از خمس را دارد، پس به حاکم شرع پرداخت می شود تا آن را در موارد سهم امام مصرف کند و بهتر آنست که آن را به فقرای شهر

آن میّت اختصاص دهد.

(مسألهٔ ۳۸۷۹) منظور از کسی که وارث ندارد، کسی است که می‌دانیم هیچ وارث مسلمانی از خویشاوندانش ندارد، مثل کسی که تازه مسلمان شده، و کسی از خویشاوندانش مسلمان نشده، آزاد کننده و ضامن جریره‌ای هم ندارد. و در این حکم است آن کسی که گمشده و پیش از شناسائی نسبش از دنیا رفته است.

(مسألهٔ ۳۸۸۰) اگر مسافر در غربت بمیرد و نسبش شناخته نشود، اموالش به امام نمی‌رسد، بلکه به خویشاوندانش می‌رسد، و اگر شناخته نشوند، بر اموالش حکم مجهول‌المالک جاری می شود که باید از مالکش جستجو شود، و اگر یأس حاصل شود، می توانند از طرف صاحبش به فقرای مسلمانها تصدق داده شود، چنانکه در مسألهٔ ۳۶۰۸ ـ ۳۶۴۳ بیان گردید.

* * *

بخش پایانی
در بیان برخی از مسائل مهم ارث

(مسألهٔ ۳۸۸۱) شـــوهر همانند دیگر ورثه از همهٔ آنچه زنش به ارث گذاشـــته، از منقول و غیرمنقول، ارث می برد. ولـــیّ زن تنها از ترکهٔ منقول شـــوهرش، چون پول، جنس، ماشـــین، حیوان، ابزار و ادوات، ارث می برد ولیّ از زمین ارث نمی برد، نه از خود زمین و نه از قیمت آن.

(مســـألهٔ ۳۸۸۲) زن از درخت، ساختمان و ابزار و ادوات نصب شده در زمین یا بنا ارث می برد، ولیّ به هنگام قیمت گذاری آنها را جدا از زمین و به صورت یله‌ورها ـ که قابل تداوم نیست ـ منظور می کنند.

(مسألهٔ ۳۸۸۳) ورثه می تواند قیمت درخت و ساختمان را به همسر میّت بدهند و او باید بپذیرد.

(مســـألهٔ ۳۸۸۴) حـــرام‌زاده از پدر و مادر و بـــرادر و خواهر و دیگر افرادی که توســـط پدر و مادر تبهکارشان با آنها قرابت پیدا کرده، ارث نمی برد، چنانکه آنها نیز از آن شـــخص ارث نمی برند. ولیّ از همســـر، فرزند و ضامن جریره ارث می برد، آنها نیز از او ارث می برند.

(مسألهٔ ۳۸۸۵) بچّه‌ای که به هنگام مرگ میّت در رحم مادر بود، اگر به صورت مرده سقط شود یا متولّد شود، از او ارث نمی برد. ولیّ اگر زنده به دنیا بیاید، حرکتی کند یا فریادی بکشـــد که نشان زنده بودنش باشد، اگر پـــس از آن بمیـــرد، از او ارث می برد و ارثیّه‌اش به خویشـــاوندان نزدیکش منتقل می شود.

(مســـألهٔ ۳۸۸۶) اگر کســـی ناپیدا شـــود، اگر اطلاعی از زنده یا مرده

بودنش نباشـــد، اگر جســـتجو کنند به مدّت چهار سال انتظار می کشند، اگر تا چهار ســـال خبری به دســـت نیاید، می توانند اموالش را در میان ورثه‌اش تقســـیم نمایند. و اگر جستجو نکنند، اگرچه به این سبب که امکان جستجو نباشد، به مدّت ۱۰ سال انتظار می کشند، و بعد از ۱۰ سال اموالش را تقسیم می کنند.

(مسألهٔ ۳۸۸۷) اگر در مدّت چهار سال یا ۱۰سالی که انتظار او را می کشند، یکی از خویشاوندانش بمیرد، او را زنده فرض می کنند و حکم می کنند که از او ارث می برد، ولیّ پس از سپری شدن مدّت یاد شده حکم به ارث بردنش نمی شود.

(مســـألهٔ ۳۸۸۸) انتظار چهار ســـاله یا ده ســـاله در جائی است که او مکلّف به نفقه نباشد، پس اگر کودکان خردسال نیازمندی داشته باشد، پیش از ســـپری شدن آن مدّت نیز می توانند از مال او بردارند و هزینهٔ کودکانش را تأمین کنند.

(مسألهٔ ۳۸۸۹) اگر عدّه‌ای در آب غرق شوند یا در زیر آوار بمانند، و با یکدیگر رشتهٔ خویشاوندی داشته باشند، از نظر ارث بردن سه صورت دارند :

۱) اگر معلوم باشـــد که کدامیک زودتر و کدامیک دیرتر مرده اســـت، آنکه دیر مرده از فرد قبلی ارث می برد، ولیّ آنکه زودتر مرده از فرد بعدی ارث نمی برد.

۲) اگر معلوم باشـــد که همزمان جان ســـپرده‌اند، هیچکدام از دیگری ارث نمی برند.

۳) اگر معلوم نباشد، هر یکی از دیگری ارث می برد، به این معنی که یکـــی از آنها را به هنگام مرگ دیگری زنده فرض می کنیم، از ارثیهٔ دیگری

سهم او را منظور می کنیم و او را از ارث بردن طبقهٔ بعدی حاجب قرار می‌دهیم، و یکبار دیگر آن یکی را زنده فرض می کنیم و ارثیه‌اش را منظور می کنیم.

(مسألهٔ ۳۸۹۰) اگر زن و شوهر با غرق شدن یا زیر آوار ماندن جان بسپارند، اگر فرضاً مرد ۴۰۰ دینار و وزن ۴۰۰۰ درهم داشته باشند، و فرزند هم نداشته باشند، سهم زن به هنگام مرگ شوهر یکصد دینار و سهم شوهر به هنگام مرگ همسرش ۲۰۰۰ درهم بود، از ترکهٔ آن دو زوج، ۳۰۰دینار و ۲۰۰۰ درهم به ورثهٔ شوهر، ۱۰۰ دینار و ۲۰۰۰ درهم به ورثهٔ زوجه داده می شود.

(مسألهٔ ۳۸۹۱) اگر افراد خویشاوند در سانحهٔ دیگری، غیر از غرق شدن و زیر آوار ماندن جان بسپارند، اگر معلوم باشد که کدامیک زودتر و کدامیک دیرتر جان سپرده، فرد بعدی از قبلی ارث می برد. و اگر معلوم باشد که همزمان جان سپرده‌اند، هیچکدام از دیگری ارث نمی برد، و اگر معلوم نباشد، پس اگر تاریخ مرگ یکی معلوم باشد، آن کسی که تاریخ مرگش مجهول است از آن دیگری ارث می برد، ولیّ اگر هر دو مجهول باشد، هیچکدام از دیگری ارث نمی برد.

(مسألهٔ ۳۸۹۲) بر اساس آنچه گفته شد، اگر مثلاً پدر و پسری در یک سانحهٔ رانندگی جان بسپارند، اگر بدانیم که پسر دقیقاً به هنگام زوال جان سپرده، ولیّ تاریخ مرگ پدر معلوم نباشد، پدر از پسر ارث می برد، ولیّ اگر تاریخ مرگ هیچکدام معلوم نباشد، از یکدیگر ارث نمی برند.

(مسألهٔ ۳۸۹۳) اگر می‌دانیم که همزمان جان نسپرده‌اند، ولیّ تاریخ هیچ کدام را نمی‌دانیم، بهتر آنست که ورثهٔ آنها با یکدیگر مصالحه کنند، اگرچه با قرعه کشیدن تعیین کنند که به کدامیک از آنها از دیگری ارث داده شود.

(مسألة ۳۸۹۴) خونبهای شخص مقتول جزء اموال او هست، خواه این دیه از اوّل ثابت شود، مانند دیه در قتل خطا، یا بعداً حاصل شود، مانند دیهٔ قتل عمد، که پس از رضایت اولیای خون، قصاص تبدیل به دیه می شود. در هر دو صورت این دیه نیز جزء اموال میّت قرار می گیرد، ورثه‌اش از آن ارث می برند، وصیّتهایش از آن تنفیذ می شود و قرضهایش از آن پرداخت می شود.

(مسألة ۳۸۹۵) دیه‌ای که در اثر نقص عضو و جراحات گرفته می شود، اگر به موجب جنایتی باشد که در حال حیاتش بر او رفته باشد، در واقع در حال حیات مالک آن شده و حقیقتاً جزء اموالش قرار گرفته است. ولیّ اگر پس از مرگش جنایتی را بر پیکرش وارد کنند، دیه‌ای که از جانی گرفته می شود، جزء اموال میّت نمی شود، بلکه باید از طرف میّت در راههای خیر هزینه شود. ولیّ اگر میّت قرض داشته باشد و امکان پرداخت از راه دیگر نباشد، از همان پول ادا می شود که از بهترین راههای خیر می باشد.

(مسألة ۳۸۹۶) همهٔ ورثه از دیه ارث می برند، به جز برادران و خواهران مادری میّت (که از پدر جدا باشند) ولیّ دیگر خویشان مادری ارث می برند.

(مسألة ۳۸۹۷) در تقسیم ارث بین شیعه و اهل خلاف در مواردی اختلاف هست، اگر برای شیعه سهمیّه‌ای تعیین شود که به مقتضای فقه شیعه به او نمی‌رسد، می تواند آن را بگیرد، مشروط بر اینکه وارثی که به او نقص وارد می شود شیعه نباشد. تا آن را از باب الزام آنها به آنچه خود ملتزم هستند اخذ کند. در اینجا مخالف بودن میّت تأثیری ندارد.

* * *

احکام دیه

« **دیه** » عبارت از مالی اســت که در مقابل جنایتی که بر جســم یا جان انسانی وارد شده، تعیین گردیده است.

در اینجا فقط به مسائلی که بیشتر مورد پرسش قرار می گیرد، اشاره می کنیم.

(مسألهٔ ۳۸۹۸) جنایت بر سه قسم است :

۱ ـ عمدی

جنایت عمدی آنست که به قصد انجام جنایت بر آن اقدام کند.

(مســألهٔ ۳۸۹۹) اگر انسان به قصد کشتن کسی سنگی را به سوی او پرتاب کند که معمولاً چنین ســنگی موجب قتل نمی شد، ولیّ تصادفاً او را بکشد، این را قتل عمدی می گویند، زیرا قصد کشتن داشت.

(مســألهٔ ۳۹۰۰) اگر به قصد شکستن پای کســی با عصا او را بزند، که معمولاً چنین ضربتی موجب شکســتن پا نمی شــد، اگر تصادفاً بشکند، عمدی محسوب می شود، چون قصد کرده بود.

(مسألهٔ ۳۹۰۱) اگر انسان سنگ بزرگی را بر سرِ کسی عمداً بزند و قصد کشتن نداشته باشد، ولیّ چنین سنگی معمولاً طرف را می کشد، اگر کشته شود عمدی به شمار می‌آید، چون از این وسیله انتظار می‌رفت که موجب قتل شود.

(مسألهٔ ۳۹۰۲) اگر انسان سنگ بزرگی را بر پای کسی بزند و موجب شکســتن پای او شود، اگرچه قصد شکســتن نداشت، ولیّ عمدی به شمار

می‌آید، زیرا از چنین سنگی انتظار شکستن عضو می‌رفت.

۲ ـ شبه عمد

اگر انسان چیزی را عمداً به طرف کسی پرت کند که معمولاً موجب قتل یا شکستن عضو نمی شد و قصد چنین کاری هم نداشت، ولیّ تصادفاً موجب قتل یا شکستن عضو شد، آن شبه عمد می گویند.

۳ ـ خطأ محض

اگر سنگی را به سوی حیوانی پرت کند، تصادفاً به انسانی اصابت کند و او را بکشد یا یکی از عضوهایش را از بین ببرد، یا بر فراز بامی راه برود، تصادفاً سقف فرو ریزد و انسانی زیر آوار بماند، یا تفنگ را در دست بگیرد که آن را اصلاح کند، تصادفاً تیری از آن پرتاب شود و انسانی را بکشد و یا مصدوم نماید، چنین کاری را خطأمحض گویند.

(مسألهٔ ۳۹۰۳) جنایت عمدی اگر دیگر شرایط آن که در باب قصاص بیان شده، فراهم شود، موجب قصاص می باشد و بدون رضایت طرفین تبدیل به دیه نمی شود.

(مسألهٔ ۳۹۰۴) اگر طرفین (مرتکب جنایت و شخصی که بر او جنایت واقع شده، و یا ولیّ او) در جنایت عمدی به چیزی کمتر یا بیشتر از دیه مصالحه کنند، مانعی ندارد و باید بر آن اساس رفتار شود.

(مسألهٔ ۳۹۰۵) اگر در جنایت عمدی، دیگر شرایط قصاص فراهم نباشد، تبدیل به دیه می شود و دیه از مال جانی (مرتکب جنایت) پرداخت می شود نه از مال فامیلهای پدری او.

(مسألهٔ ۳۹۰۶) اگر قاتل فرار کند و دسترسی به او نباشد و مالی نداشته باشد، دیه از خویشاوندان نزدیک او، به ترتیب نزدیکی در ارث، اخذ می شود. و اگر خویشاوندی نداشته باشد، بر عهدهٔ امام علیه‌السلام است.

(مسألهٔ ۳۹۰۷) در جنایت شبه عمد دیه بر گردن جانی هست، یعنی باید کسی که مرتکب جنایت شده، دیه‌اش را بپردازد، اگر خودداری کند، یا بمیرد بر ذمّه‌اش می ماند و باید از مال او پرداخت شود. و اگر مالی نداشته باشد مانند دیگر قرضهایی است که بر عهده‌اش می ماند.

(مسألهٔ ۳۹۰۸) در جنایت خطأمحض دیه لازم است، ولیّ بر عهدهٔ « عاقله » یعنی فامیلهای پدری جانی است.

(مسألهٔ ۳۹۰۹) عاقله عبارتند از : پدر، فرزندان، نواده ها، پدرانِ پدر، عموها، پسر عموها و نوه عموها. یعنی مردان از فامیلهای پدری.

(مسألهٔ ۳۹۱۰) در عاقله شرط است که بالغ، عاقل و توانمند باشند، اگر کسی عاقله نداشته باشد، پس اگر سابقهٔ بندگی داشته باشد، بر عهدهٔ مالک قبلی اوست، که او را آزاد کرده است، در غیر این صورت بر ضامن جریره، اگر آن هم نباشد بر عهده خویش است، و اگر خودش نیز مالی نداشته باشد بر عهده امام علیه‌السلام است.

(مسألهٔ ۳۹۱۱) دیهٔ عمد باید تا یکسال از حین وقوع جنایت پرداخت شود، و دیهٔ شبه عمد و خطا باید در ظرف سه سال پرداخت شود.

(مسألهٔ ۳۹۱۲) دیهٔ قتل مسلمان یکی از شش چیزی است که گفته می شود:

۱ ـ ۱۰۰ شتر

(مسألهٔ ۳۹۱۳) در جنایت عمدی احتیاط واجب آنست که وارد سال ششم شده باشد.

(مسألهٔ ۳۹۱۴) در جنایت شبه عمد باید ۳۳ نفر از شترها وارد چهار سالگی، ۳۳ نفر از آنها وارد پنج سالگی و ۳۴ نفر از آنها دو شکم زایمان کرده باشد و بنا بر احتیاط واجب همه‌اش حامله باشند. و یا ۳۰ نفر از آنها وارد سال سوّم، ۳۰ نفرشان وارد سال چهارم و ۴۰ نفرشان یا دو شکم زائیده

باشند و یا وارد سال نهم شده باشند.

(مسألة ۳۹۱۵) در جنایت خطأمحض، بنابر احتیاط واجب باید ۲۰ نفر از شترها وارد سال دوّم، و ۲۰ نفرشان نر و داخل در سال سوّم، و ۳۰ نفر از آنها ماده و داخل در سال سوّم و ۳۰ نفرشان هم وارد در سال چهارم باشد.

(مسألة ۳۹۱۶) در همهٔ اینها طرفین می توانند به غیر اینها توافق کنند.

۲ ـ ۲۰۰ گاو

(مسألة ۳۹۱۷) بهتر است که گاوها ماده و داخل در سال سوّم باشند، اگرچه هر چیزی که عرفاً گاو نامیده شود کفایت می کند.

۳ ـ ۱۰۰۰ گوسفند

(مسألة ۳۹۱۸) در جنایت شبه عمد احتیاط واجب آنست که گوسفندها نر باشند.

۴ ـ ۱۰۰۰ دینار طلا

هزار دینار طلا: در حدود چهار کیلو و ۲۵۰ گرم می باشد.

۵ ـ ۱۰۰۰۰ درهم نقره

ده هزار درهم، در حدود ۲۹ کیلو و ۷۵۰ گرم می باشد.

۶ ـ ۲۰۰ حُلّه

(مسألة ۳۹۱۹) هر حُلّه باید شامل دو قطعه باشد، یکی بالاپوش و دیگری پوشش تن، و بنابر احتیاط واجب لازم است که از برد یمانی باشد.

(مسألة ۳۹۲۰) در همهٔ اقسام ششگانهٔ دیه، دیهٔ زن نصف مرد است.

(مسألة ۳۹۲۱) احتیاط واجب آنست که در انتخاب دیه تناسب آن با مردمی که باید پرداخت کنند رعایت شود، مثلاً از اشترداران، شتر ؛ از گاوداران، گاو ؛ از گلهٔ داران، گوسفند ؛ از بازرگانان، درهم و دینار اخذ شود

و اگر مثل مردمان شهر نشین عصر ما باشند که اهل هیچیک از آنها نیستند، آزاد بگذارند که هر کدام را خواستند انتخاب کنند.

(مسألهٔ ۳۹۲۲) اگر قتل در حرم مکّه واقع بشود، دیه‌اش سنگینتر می شود و نسبت بر دیهٔ غیر حرم یک سوّم اضافه می گردد.

(مسألهٔ ۳۹۲۳) حرامزاده‌ای که از طریق نا مشروع به دنیا آمده باشد، اگر به جهت تبعیّت از پدر و مادر در حکم اسلام باشد، و یا پس از بلوغ اسلام را اختیار کرده باشد، و یا در حکم ذمّی باشد، دیه‌اش ۸۰۰ درهم، یعنی در حدود دو کیلو و ۳۳۰ گرم نقره می باشد، و اگر زن باشد، نصف آن، یعنی ۴۰۰ درهم خواهد بود.

(مسألهٔ ۳۹۲۴) ولد شبهه، یعنی بچّه‌ای که در اثر اشتباه یکی از والدین به دنیا آمده اگرچه فرد دوّم عمداً اقدام به گناه کرده باشد، دیه‌اش دیهٔ کامل است.

(مسألهٔ ۳۹۲۵) دیه جنین هنگامی که نطفه باشد ۲۰ دینار طلا، اگر علقه باشد ۴۰ دینار، اگر مُضغه باشد ۶۰ دینار، اگر استخوانبندی شده باشد ۸۰ دینار، اگر گوشت آن را پوشانده باشد ۱۰۰ دینار طلا می باشد، و در این دیه ها فرقی بین پسر و دختر نیست.

(مسألهٔ ۳۹۲۶) دیهٔ جنینی که روح در آن دمیده شده باشد، دیهٔ انسان کامل است.

(مسألهٔ ۳۹۲۷) نطفه به مدّت چهل روز در رحم می ماند، سپس تبدیل به علقه می شود، و چهل روز به حالت علقه می ماند، سپس تبدیل به مضغه می شود و چهل روز به آن حالت می ماند، آنگاه استخوان بندی می شود، سپس آن را گوشت می پوشاند. هنگامی که بچه پنج ماهه شد، روح در آن دمیده شده است. و منظور از دمیده شدن روح آن نیست که مادرش

حرکت بچه را احساس کند، که آن از حدود چهار ماهگی احساس می شود.

(مسألهٔ ۳۹۲۸) آیا افزایش دیه در حالات مختلف به تدریج است ؟ به این معنی که پس از آغاز هر مرحله هر روز نیم دینار بر آن افزوده شود؟ دو وجه و دو احتمال هست، ولذا احتیاط لازم آن است که از طریق مصالحه رعایت احتیاط شود.

(مسألهٔ ۳۹۲۹) اگر زنی کشته شود و بچه‌اش در شکمش بمیرد و معلوم نباشد که پسر بوده یا دختر، دیهٔ او نصف دیهٔ پسر، به علاوهٔ نصف دیه دختر می باشد (۷۵۰ دینار).

(مسألهٔ ۳۹۳۰) اگر مادر دوائی بخورد که بچه‌اش را سقط کند، او باید دیه‌اش را بپردازد، و اگر دکتر با عمل جراحی و امثال آن (کورتاژ) سقط کند، او باید دیه‌اش را بپردازد، مگر اینکه اشتباه صرف باشد، که در این صورت دیه بر عاقله است، یعنی باید فامیلهای پدری کسی که موجب سقط جنین شده دیه را بپردازد.

(مسألهٔ ۳۹۳۱) به طوری که از مسألهٔ بالا معلوم شد، کسی که مباشر سقط کردن جنین باشد او باید دیه را بپردازد، امّا کسی که به آن رضایت داده، مانند پدر و مادر، یا هر شخص دیگر، اگرچه گناه کرده، ولیّ دیه بر گردن او نیست.

(مسألهٔ ۳۹۳۲) دیهٔ جنین به نزدیکترین خویشانش که پدر و مادر است می‌رسد، ولیّ اگر یکی از آنها به سقط او اقدام کرده و قاتل او باشد، او از آن سهم نمی برد، اگر هر دو قاتل او باشند، هیچکدام سهم نمی برند، دیگر خویشاوندانی که پس از پدر و مادر ـ بر اساس طبقات ارث ـ به او نزدیکتر هستند، بر اساس ضوابط ارث بین خود تقسیم می کنند.

(مسألهٔ ۳۹۳۳) اگر جنین از طریق نامشروع منعقد شده باشد، دیهٔ آن هنگامی که نطفه است ۱۶ درهم، چون علقه شود ۳۲ درهم، آنگاه که مضغه

باشـــد ۴۸ درهم، چون استخوانبندی شـــود ۶۴ درهم ، هنگامی که گوشت بپوشاند، ۸۰ درهم است. و اگر روح در آن دمیده شده باشد، دیهٔ یک فرزند نامشروع، یعنی ۸۰۰ درهم می باشد.

(مسألهٔ ۳۹۳۴) درهم بر اساس وزن، سه گرم، الّا یک چهلم گرم می باشد.

(مســألهٔ ۳۹۳۵) دیهٔ جنینی که از طریق وطی شـــبهه نطفه‌اش منعقد شود، دیهٔ جنین صحیح‌النسب می باشد. ولیّ فقط پدر یا مادری که امر وطی بر او مشتبه بوده، از دیهٔ جنین ارث می برد، آن دیگری که قصد گناه داشته و به عمد به این کار تن داده، از آن ارث نمی برد.

(مســألهٔ ۳۹۳۶) اگر کسی سر میّت مسلمان آزاد را عمداً جدا کند، یا بـــا مردهٔ آن کاری انجـــام دهد که اگر زنده بود می مرد، ۱۰۰ دینار دیه دارد، یعنـــی همان دیهٔ جنین بی‌روح. چه میّت مرد باشـــد یا زن و کفّاره ندارد. و اگر با میّت حرام‌زاده این کار را انجام دهد، دیه‌اش ۸۰ درهم (یک دهم دیهٔ حرام‌زاده) معادل دیهٔ جنین حرام‌زاده می باشد.

(مسألهٔ ۳۹۳۷) اگر چنین کاری را از روی اشتباه انجام دهد دیه ندارد، بلکه باید کفّارهٔ قتل خطأی را بپردازد.

(مســألهٔ ۳۹۳۸) اگر کســی یکی از اعضای میّت را ببرد، دیهٔ آن یک دهم بریدن همان عضو از آدم زنده است.

(مســألهٔ ۳۹۳۹) دیه قطع عضو میّت جزء ترکهٔ او نیســـت و ورثه‌اش چیزی از آن ارث نمی برند، بلکه از طرف او در امور خیریّه صرف می کنند. ولیّ اگر میّت قرض داشته باشد و امکان ادا کردن نباشد، می توان از آن دیه قرض او را ادا کرد، که یکی از بهترین موارد خیر می باشد.

(مسألهٔ ۳۹۴۰) اگر **حجةالاسلام** بر گردن میّت باشد و اموالش برای نیابت حج کفایت نکند، می توان از همان دیه برای او **حجةالاسلام** به جا آورد، بلکه بنابر احتیاط واجب مقدّم بر قرضهای او می باشد و لازم است که دیه را به حاکم شرع بپردازند، تا به وسیلهٔ حاکم شرع در این راه هزینه شود.

(مسألهٔ ۳۹۴۱) دیهٔ جنین و قطع اعضای میّت را ما بر اساس دینار ارائه دادیم، ولیّ دینار خصوصیّت ندارد، بلکه یک دهم هر یک از موارد ششگانه را بپردازند، کفایت می کند، به جز در مورد حرام‌زاده، که آن فقط با درهم محاسبه می شود.

(مسألهٔ ۳۹۴۲) دیهٔ کشتن سگ تعلیم شده ۴۰ درهم است، ولیّ اگر کسی سگ نگهبان باغ و بستان را بکشد، باید قیمت آن را به صاحبش بپردازد، اگرچه با دیوار حصار نشده باشد ـ بنابر احتیاط واجب ـ .

(مسألهٔ ۳۹۴۳) خوک و دیگر سگها ضمان ندارند، مگر اینکه از آن کافر ذمّی باشد، و او ملتزم به رعایت احکام ذمّه باشد، در این صورت کشندهٔ آنها باید قیمت آن را بپردازد.

(مسألهٔ ۳۹۴۴) اگر کسی به حیوان باردار صدمه بزند و آن حیوان بچه‌اش را سقط کند، باید یک دهم قیمت آن حیوان را به صاحبش پرداخت کند.

(مسألهٔ ۳۹۴۵) اگر کسی چشم حیوان چهارپایی را درآورد، باید یک چهارم قیمتش را به صاحبش بدهد.

(مسألهٔ ۳۹۴۶) در غیر این موارد، اگر صدمه‌ای به حیوان بزند که تلف شود، باید قیمت آن را به صاحبش بدهد، و اگر مصدوم شود باید مابه‌التّفاوت قیمت سالم و مصدوم را به صاحبش بدهد.

* * *

مسائل حل و فصل عشایری

گاهی در میان عشـــایر، به ویژه بادیه نشینان، یک سلسله مسائلی چون شـــکنجه و ارعاب و جریمه همواره رایج بوده، که مشکلات ناشی از تعدّی برخی از آنها به برخی دیگر را، از این راه حلّ و فصل می کردند .

این مسائل بر چند تفکّر استوار بود که از آن جمله است :

۱) برگزیدن رؤسای قبیله به داوری و حلّ و فصل قضایا، در حالی که این کار شـــرعاً صحیح نیســـت، زیرا داوری و قضاوت منحصراً از آنِ حاکم شرع می باشد، که آن هم عبارت از فقیه عادل و مورد اعتماد در امور دین و دنیاســـت، که هرگز در اجرای فرمان پروردگار از سرزنش سرزنش کنندگان نمی هراسند.

(مسألهٔ ۳۹۴۷) کسی که در حدّ مجتهد جامع الشرائط نیست، قضاوت کردنـــش حرام اســـت، اگرچه مطابق شـــرع مقدس داوری کرده باشـــد، و قضاوتش در حق احدی نافذ نیست، و مراجعه کردنش به ایشان از مصادیق « **تحاکم به طاغوت** » است، که قرآن کریم در این رابطه می فرماید :

(چگونـــه مـــی خواهند که طاغوت را برای خـــود حَکَم قرار دهند، در حالی که به آنها امر شـــده که به طاغوت کافر شـــوند. شیطان می خواهد که آنها را گمراه کند، گمراهی بسیار دور و درازی)[1] .

(۱) سورهٔ نساء (۴)، آیهٔ ۶۰.

(مسألهٔ ۳۹۴۸) اگر مراجعه کردن به رؤسای قبایل از باب حَکَم قرار دادن آنها نباشد، بلکه از باب اعتماد کردن به آنها باشد که آنها حکم شرع مقدس را بیان می کنند و آن را تنفیذ می کنند، مانعی ندارد. مشروط بر اینکه آنها نیز حکم شرع مقدس را از مرجعی که باید از او تقلید کنند بیاموزند و همان را تنفیذ کنند، پس از آنکه صد در صد مطمئن شوند که در شناخت آن دچار اشتباه نشده‌اند.

(مسألهٔ ۳۹۴۹) اگر مراجعه کردن به رؤسای قبایل از این جهت باشد که آنان مشکلات را هر طور صلاح می‌دانند به شیوهٔ کدخدامنشی حل و فصل کنند و نظر خود را بر دیگران تحمیل نکنند، مانعی ندارد.

۲) بر اساس اینکه در میان افراد قبایل کارهایی انجام می شود که عرفاً جنایت محسوب می شود، اگرچه شرعاً جنایت به شمار نیاید، از قبیل ازدواج کردن یک فرد با زنی بدون اجازه خانواده او، و تشکیل خانواده دادن پیش از تحصیل رضایت خاندان زن.

این رویدادها در مواقعی واقعاً جنایت است، از قبیل ازدواج با یک دختر بدون اذن پدر، در حالی که پدر موجود است، ولیّ در موارد دیگر جنایت نیست و مانع شدن از آن روا نیست.

پس حکم کردن به اینکه این کارها جنایت است و شایستهٔ شکنجه و جریمه، حکم به خلاف فرمودهٔ خداست که می فرماید :

(هرکس مطابق آنچه خدا نازل فرموده، حکم نکند، پس آنها تبهکارانند) .

(هرکس مطابق آنچه خدا نازل فرموده، حکم نکند، پس آنها ستمکارانند) .

(هرکس مطابق آنچه خدا نازل فرموده، حکم نکند، پس آنها کافرانند)[1] .

---

(۱) سورهٔ مائده (۵)، آیه های ۴۴ تا ۴۷.

(آیا داوری عهد جاهلی را می طلبد ؟ چه کسی نیکوتر است از نظر داوری کردن، در مورد قومی که باور دارند)[1] .

(مسألهٔ ۳۹۵۰) جنایات فراوانی در جامعه رخ می‌دهد که شرعاً گناه بزرگی به شمار می‌آید که حتماً باید از باب نهی از منکر از آنها جلوگیری شود، مانند بسیاری از فحشا و منکرات، ولیّ کیفر آنها جریمهٔ نقدی، زندان یا شکنجه نیست، در این موارد نیز حکم به جزای نقدی و امثال آن نمودن، حکم به غیر ما أنزل الله می باشد.

۳) جریمه کردن خانوادهٔ تبهکار و مجبور کردن آنها به جبران خسارتهای افراد قبیله، در غیر از پرداخت دیهٔ قتل خطأی از سوی عاقله، جایز نیست و از مصادیق آیات یاد شده می باشد.

۴) تعیین جریمه و کیفر بر شخص تبهکار و اعضای خانواده‌اش، از مصادیق داوری به غیر ما انزل الله است.

(مسألهٔ ۳۹۵۱) اگر این سه مورد نیز از مصادیق حل مشکل به شیوهٔ کدخدامنشی باشد، و از باب حکم و داوری نباشد مانعی ندارد، مشروط بر اینکه افراد با طیب نفس بر آن گردن بگذارند. و کسی را بر آن تحمیل نکنند.

(مسألهٔ ۳۹۵۲) جریمه‌ای که از فرد تبهکار گرفته می شود، اگر با عنوان دیه منطبق نباشد، شرعاً جایز نیست، مگر اینکه از راه کدخدامنشی باشد و کسی که آن پول را می پردازد راضی باشد.

(مسألهٔ ۳۹۵۳) اگر این جریمه ها در مقابل کاری باشد که شرعاً دیه دارد، پس آن باید به ورثهٔ مقتول یا خود فرد مصدوم برسد، نه به افراد قبیله، که بدون اجازهٔ شخص مصدوم یا ورثهٔ مقتول نمی توان در آن تصرف نمود.

---

(۱) سورهٔ مائده (۵)، آیهٔ ۵۰.

(مسـألهٔ ۳۹۵۴) اگر کسی که مرتکب جنایت شده دیهٔ جنایتش را به رئیس قبیلهٔ بپردازد، و آن مال به فرد مصدوم یا ورثهٔ مقتول نرسـد، ذمّه‌اش بری نمی شود.

(مسـألهٔ ۳۹۵۵) اگر شـخص مصدوم یا ورثهٔ مقتول، رئیس قبیله را وکیـل خود قرار دهند برای اخذ دیه، در این صورت ذمّهٔ فردی که مرتکب جنایت شده بود بری می شود، ولیّ رئیس قبیله باید آن را به افرادی که دیه باید به آنها برسد، برساند.

(مسـألهٔ ۳۹۵۶) غالباً دیه را به کمتر از آنچه در شـرع مقدس تعیین شـده، توافق می کنند، پس اگر فرد مصدوم یـا ورثهٔ مقتول او را ابراء کنند و از بقیهٔ آن بگذرند، ذمّه‌اش بری می شـود، در غیر این صورت به مقداری که پرداخت کرده بری الذمه می شود و بقیه‌اش بر عهده‌اش باقی می ماند.

(مسـألهٔ ۳۹۵۷) اگر فرد مصدوم یا ورثهٔ مقتول صغیر باشد، ولیِّ آنها حق ابراء ذمّه ندارند، چون برخلاف مصلحت صغیر اسـت. و لذا به همان مقدار که پرداخت کرده، ذمّه‌اش بری می شود.

(مسـألهٔ ۳۹۵۸) اگر فرد مصدوم یا ورثهٔ مقتول به دیه راضی شدند، دیگر نمی توانند به مراجع قانونی شکایت کنند و مطالبه قصاص یا کیفر بر اساس قوانین عرفی بنمایند.

(مسـألهٔ ۳۹۵۹) اگـر فـرد تبهـکار را دادگاه های دولتـی به عنوان جلوگیری از وقوع جنحه و جنایت بازداشت کرده باشند، بر فرد مصدوم و ورثهٔ او نیست که تلاش کنند تا او را آزاد کنند، مگر اینکه بر این کار توافق کرده باشند.

پا درمیانی کردن برای صدور حکم، هنگامی که بر خلاف میزان شرعی

باشد، جایز نیست.

(مسألهٔ ۳۹۶۰) اگر این پا درمیانی برای ایجاد توافق و گرفتن تخفیف باشد از کسی که شرعاً چنین حق را دارد، مانعی ندارد.

(مسألهٔ ۳۹۶۱) اگر پا درمیانی کردن برای اصلاح و خاموش کردن آتش فتنه باشد، که شارع مقدّس به آن اهتمام ورزیده، مانعی ندارد، که در مواقعی این کار واجب می شود تا جلوی خونریزی، فتنه و فساد و هتک حرمت گرفته شود.

* * *

از خداوند منّان می خواهیم که افراد مصلح و تلاشگر در کارهای خیر را همواره موفّق بدارد، و افراد با ایمان را توفیق پای بندی به دین مقدس، و تعهد به احکام دین و تعالیم حیاتبخش اسلام را عنایت فرماید، تا هرگز به سوی قوانین عهد جاهلی برنگردند و غیرت و حمیّت دینی خود را از دست ندهند، که او مددکار و سبب ساز است.

در اینجا رساله شریفه « **احکام فقهی** » به پایان رسید، و فراغت از آن در روز جمعه، دوّم محرم الحرام ۱۴۱۸ هـ در نجف اشرف حاصل گردید.

از خداوند منّان خواهانیم که امور مسلمانان را اصلاح نموده، اعمال مؤمنان را قبول فرموده، حُسن عاقبت به همه در دنیا و آخرت عنایت فرماید.

﴿ وَمَا تَوْفِيقِي إِلاَّ بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴾.

فهرست

پیشگفتار ۷

احکام تقلید ۱۳

احکام طهارت ۱۷

فصل اوّل: احکام آبها ۱۷

فصل دوّم: احکام تخلّی ۲۲

احکام وضو ۲۵

احکام جبیره ۳۵

احکام مسلوس ومبطون ۳۸

فصل چهارم: احکام غسل جنابت ۴۱

فصل پنجم: احکام حیض ۴۶

فصل ششم: احکام استحاضه ۵۳

فصل هفتم: احکام نفاس ۵۹

فصل هشتم: احکام احتضار حال جان دادن است ۶۲

مبحث اوّل: احکام غسل میّت ۶۵

مبحث دوّم: احکام کفن و حنوط ۶۹

مبحث سوّم: نماز میّت ۷۲
مبحث چهارم: دفن میّت ۷۶
فصل نهم: غسل مسّ میّت..... ۸۱
فصل دهم: غسل های مستحب ۸۳
فصل یازدهم: احکام تیمّم ۸۵
مبحث اوّل: موارد تیمّم ۸۵
مبحث دوّم: چیزهایی که تیمّم بر آنها صحیح است..... ۸۷
مبحث سوّم: کیفیت و شرایط تیمّم..... ۹۰
شرایط تیمّم..... ۹۲
مبحث چهارم: احکام تیمّم..... ۹۴
فصل دوازدهم: پیرامون طهارت از نجاسات..... ۹۶
مبحث اوّل: نجاسات ۹۶
احکام نجاسات ۱۰۱
مبحث دوّم: مطهّرات ۱۰۶
بخش پایانی: احکام ظرفها ۱۱۴
احکام نماز ۱۱۵
فصل اوّل: نمازهای یومیّه و اوقات آنها..... ۱۱۸
فصل دوّم: احکام قبله..... ۱۲۴
فصل سوّم: لباس نمازگزار ۱۲۶
فصل چهارم: مکان نمازگزار ۱۳۰
فصل پنجم: اذان و اقامه ۱۳۷
فصل ششم: نیّت ۱۴۳

فصل هفتم: تکبیرهٔ الاحرام ۱۴۶
فصل هشتم: قیام ۱۴۹
فصل نهم: قرائت ۱۵۲
قنوت ۱۶۰
فصل دهم: رکوع ۱۶۲
فصل یازدهم: سجده ۱۶۶
فصل دوازدهم: تشهّد و سلام ۱۷۱
فصل سیزدهم: ترتیب ۱۷۵
فصل چهاردهم: موالات ۱۷۶
بخش الحاقی: پیرامون تعقیبات نماز ۱۷۶
فصل پانزدهم: مبطلات نماز ۱۷۹
فصل شانزدهم: نماز جمعه ۱۸۶
فصل هفدهم: نماز آیات ۱۸۹
فصل هجدهم: نماز قضا ۱۹۴
فصل نوزدهم: نماز جماعت ۲۰۱
مبحث اوّل: شرایط و موارد صحّت نماز جماعت ۲۰۲
مبحث دوّم: شرایط امام جماعت ۲۰۸
مبحث سوّم: احکام جماعت ۲۱۰
فصل بیستم: خلل در نماز ۲۱۴
مبحث اوّل: حکم زیاده و نقیصه در نماز ۲۱۴
مبحث دوّم: شک در نماز ۲۱۵
مقام اوّل: شک در نماز و وافعال آن ۲۱۵

مقام دوّم: شک در رکعتهای نماز ۲۱۷
مبحث سوّم: سجدهٔ سهو و قضای اجزای فراموش شده ۲۲۱
مبحث چهارم: نقص و خلل در نمازهای مستحبّی ۲۲۵
فصل بیست ویکم: نماز مسافر ۲۲۷
مبحث اوّل: شرایط سفر ۲۲۷
مبحث دوّم: چیزهایی که سفر را قطع می کند ۲۳۴
مبحث سوّم: احکام مسافر ۲۳۹
فصل بیست و دوّم: برخی از نمازهای مستحبّ ۲۴۲
احکام روزه ۲۴۷
فصل اوّل: چیزهایی که روزه را باطل می کند ۲۴۸
فصل دوّم: شرایط صحّت روزه ۲۵۵
راه ثبوت هلال ۲۶۲
فصل سوّم: احکام قضا و کفّاره ۲۶۴
فصل چهارم: احکام روزه قضا ۲۶۸
احکام زکات ۲۷۱
مبحث اوّل: زکات مال ۲۷۲
فصل اوّل: زکات نقدین ۲۷۴
فصل دوّم: زکات شتر و گاو و گوسفند ۲۷۶
فصل سوّم: زکات غلّات ۲۸۱
فصل چهارم: مصرف زکات و شرایط مستحق آن ۲۸۵
فصل پنجم: بقیّهٔ احکام زکات ۲۹۰
مبحث دوّم: زکات فطره ۲۹۲

احکام خمس ۲۹۹
فصل اوّل: چیزهایی که به آنها خمس تعلق می گیرد..... ۳۰۰
فصل دوّم: موارد مصرف خمس..... ۳۱۲
امر به معروف و نهی از منکر ۳۱۹
بخش اوّل: امر به معروف و نهی از منکر و شرایط آنها..... ۳۲۱
بخش تکمیلی..... ۳۲۵
بخش دوّم: بخش از گناهان کبیره..... ۳۲۷
بخش تکمیلی: پیرامون توبه ۳۳۴
بخش معاملات ۳۳۷
احکام تجارت ۳۳۹
مقدمه معاملات حرام ۳۷۹
بخش تکمیلی..... ۳۴۹
فصل اوّل: عقد بیع ۳۵۷
فصل دوّم: شرایط خریدار و فروشنده..... ۳۵۹
فصل سوّم: شرایط جنس و بهای آن ۳۶۲
فصل چهارم: احکام خیارات..... ۳۶۸
فصل پنجم: احکام شرط ۳۸۰
فصل ششم: احکام تحویل کالا و دریافت بهای آن..... ۳۸۳
فصل هفتم: احکام نقد و نسیه..... ۳۸۸
فصل هشتم: احکام رأس المال..... ۳۹۱
فصل نهم: احکام ربا..... ۳۹۳
فصل دهم: احکام سلف (پیش فروش) ۴۰۱

فصل یازدهم: احکام خرید و فروش میوجات، غلّا ت و سبزیجات.....۴۰۵
فصل دوازدهم: احکام اقاله.....۴۱۱
بخش پایانی: احکام شفعه ۴۱۲
مقام اوّل: تعیین حدود حق شفعه ۴۱۳
مقام دوّم: صاحب حق شفعه ۴۱۶
مقام سوّم: احکام شفعه.....۴۱۹
عقد اجاره ۴۲۱
فصل اوّل: ارکان اجاره ۴۲۱
فصل دوّم: احکام اجاره.....۴۲۶
بخش تکمیلی: احکام سرقفلی ۴۳۷
خاتمه: راه های دیگر استفاده از منافع.....۴۳۸
مبحث اوّل: استفاده از منافع با ضمانت اجرت آنها ۴۳۹
مبحث دوّم: جُعاله ۴۴۱
احکام مضاربه ۴۴۵
احکام مزارعه و مساقات ۴۵۳
مبحث اوّل: احکام مزارعه.....۴۵۳
مبحث دوّم: احکام مساقات.....۴۵۷
مبحث سوّم: برخی از احکام مشترک بین مزارعه و مساقات.....۴۵۹
احکام عاریه ۴۶۳
احکام ودیعه (امانت).....۴۶۵
احکام شرکت ۴۷۱
احکام سبق و رمایه ۴۷۹

احکام قرض و بدهی ۴۸۳
بخش تکمیلی: پیرامون تقاصّ ۴۹۴
احکام رهن ۴۹۷
احکام کفالت ۵۰۷
احکام ضمان ۵۱۱
احکام حواله ۵۱۵
تذکر: ۵۱۷
احکام حَجْر ۵۱۹
در مورد اولیاء ۵۲۵
احکام صلح ۵۲۹
احکام وکالت ۵۳۳
احکام هبه ۵۳۷
احکام صدقات و موقوفات ۵۴۱
مبحث اوّل: احکام وقف ۵۴۲
فصل اوّل: وقف و اقسام آن ۵۴۲
فصل دوّم: صیغهٔ وقف و شرایط آن ۵۴۶
فصل سوّم: احکام وقف ۵۵۳
فصل چهارم: احکام حبس، سُکنی، عُمری و رُقبی ۵۶۱
مبحث دوّم: احکام صدقات ۵۶۴
احکام وصیّت ۵۷۱
فصل اوّل: در بیان آنچه وصیّت با آن محقّق می شود ۵۷۳
فصل دوّم: احکام وصیّت کننده و وصیّت شونده ۵۷۷

فصل سوّم: احکام وصی..... ۵۸۰
فصل چهارم: احکام چیزهایی که دربارهٔ آنها وصیّت می شود..... ۵۸۴
فصل پنجم: احکام وصیّت ۵۹۱
فصل ششم: راه ثبوت وصیّت..... ۵۹۵
بخش پایانی: تصرفات منجّز..... ۵۹۷
احکام ازدواج ۶۰۱
آغاز سخن در روابط مرد و زن با جنس موافق و مخالف ۶۰۴
فصل اوّل: آداب و سنن ازدواج..... ۶۱۱
فصل دوّم: احکام عقد نکاح و أولیای عقد..... ۶۱۶
فصل سوّم: موجبات حرمت ازدواج..... ۶۲۰
فصل چهارم: ازدواج موقّت..... ۶۲۲
فصل پنجم: عیبهایی که موجب فسخ می شود ۶۳۴
فصل ششم: احکام مهریّه ۶۳۹
فصل هفتم: احکام تقسیم و ناشزه بودن زن ۶۴۴
فصل هشتم: احکام اولاد..... ۶۴۸
فصل نهم: احکام نفقه ها..... ۶۶۰
احکام طلاق و ملحقات آن ۶۶۷
فصل اوّل: حقیقت طلاق، صیغهٔ طلاق..... ۶۶۹
فصل دوّم: شرایط طلاق..... ۶۷۲
فصل سوّم: احکام طلاق..... ۶۷۸
فصل چهارم: احکام عدّه ۶۸۴
فصل پنجم: احکام طلاق خُلع و مبارات..... ۶۹۴

فصل ششم: احکام ظِهار..... ۷۰۰
فصل هفتم: احکام ایلاء..... ۷۰۵
احکام نذر و عهد و سوگند ۷۰۷
فصل اوّل: احکام نذر کننده، عهد کننده و سوگند خورنده..... ۷۰۷
فصل دوّم: صیغهٔ نذر، عهد و قسم ۷۰۹
فصل سوّم: در متعلّق نذر و عهد و قسم..... ۷۱۲
احکام کفّارات ۷۱۹
احکام اقرار ۷۲۷
احکام غصب ۷۳۱
احکام احیاء موات ۷۳۹
اماکن عمومی و اموال همگانی ۷۴۵
احکام گمشده ها ۷۵۱
فصل اوّل: احکام لقیط(کودک سرِ راهی) ۷۵۱
فصل دوّم: احکام ضالّه..... ۷۵۴
فصل سوّم: احکام لقطه(اشیاء کمشیده)..... ۷۵۸
احکام شکار و سربریدن حیوانات ۷۶۹
باب اوّل: احکام شکار..... ۷۶۹
فصل اوّل: شکار حیوانی که خون جهنده دارد ۷۶۹
فصل دوّم: شکار حیوانی که خون جهنده ندارد ۷۷۴
باب دوّم: احکام سربریدن..... ۷۷۶
فصل اوّل: کیفیّت سربریدن و نحر کردن..... ۷۷۶
فصل دوّم: شرایط ذبح و نحر..... ۷۷۹

احکام خوردنیها و آشامیدنیها..... ۷۸۳
فصل اوّل: حیواناتی که ذاتاً حرام گوشتند.....۷۸۳
فصل دوّم: حیواناتی که بجهتی حرام گوشت می شوند.....۷۸۶
فصل سوّم: اعضاء حلال وحرام حیوان ۷۹۰
فصل چهارم: برخی احکام عمومی.....۷۹۴
احکام ارث..... ۷۹۹
وارثان سببی ۸۰۰
فصل اوّل: موانع ارث.....۸۰۱
فصل دوّم: احکام ارث طبقه اوّل.....۸۰۳
فصل سوّم: احکام ارث طبقهٔ دوّم.....۸۱۰
فصل چهارم: احکام ارث طبقهٔ سوّم.....۸۱۴
فصل پنجم: احکام ارث به ولاء ۸۱۷
بخش پایانی: در بیان برخی از مسائل مهم ارث ۸۲۰
احکام دیه ۸۲۵
مسائل حل و فصل عشایری..... ۸۳۵
فهرست ۸۳۹